

انتشارات مجمع عرفان

سفینه عرفان

مطالعاتی در اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی

دفتر بیستم



'Asr-i-Jadid Publisher
Darmstadt, Germany

مجمع عرفان در سال ۱۹۹۳ میلادی با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند تأسیس گردیده و هدف آن تشویق و ترویج مطالعه و تحقیق در آثار مقدّسه و نیز اصول معتقدات امر بهائی است. دوره‌های سالانه مجمع عرفان به زبان‌های فارسی و انگلیسی در مدرسه بهائی لوهلن در ایالت میشیگان، در مدرسه بهائی بوش در ایالت کالیفرنیا و در مرکز مطالعات بهائی در آکوتو (ایتالیا) و به زبان آلمانی در تامباخ (آلمان) تشکیل می‌شود. مقالاتی که در این دفتر درج شده در مجامع مذکور که به زبان فارسی برگزار شده ارائه گردیده است.

- مطالب و عقاید مندرج در مقاله‌ها معرف آراء نویسندگان آنها است.
- نقل مطالب این مجموعه با ذکر مأخذ آزاد است.

نشانی مجمع عرفان:

`Irfán Colloquium
Bahá'í National Center
1233 Central Street
Evanston, IL 60201-1611
USA
Phone: 1(847) 733-3501
Fax: 1(847) 733-3527
E-mail: contact@irfancoquium.org

انتشارات مجمع عرفان

سفینه عرفان

دفتر بیستم

۱۷۴ بدیع - ۱۳۹۶ شمسی - ۲۰۱۷ میلادی

ISBN 978-3-942426-31-2

سفینه عرفان : دفتر بیستم

فهرست مندرجات

| | | |
|-----|---|--------------------|
| | از آثار قلم اعلیٰ | نور عرفان |
| ۷ | پیشگفتار | |
| | | ثنائی عرفان |
| ۱۱ | منتخباتی از آثار قلم اعلیٰ | |
| ۱۴ | الواح نازله به اعزاز حضرت ورقه علیاء ام‌الکائنات آسیه خانم | |
| ۱۸ | منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء | |
| | | گلچین عرفان |
| ۲۳ | اهمیت لوح «البهاء» | وحید رافتی |
| ۳۵ | راکبان فلک ابهی: مروری بر لوح نصیر تحلیلی از نفوذ و تأثیر سوره‌الاصحاب | مسعود کشاورز رهبر |
| ۸۱ | در جامعه بابی شرح پاره‌ای از عبارات لوح حوریّه | فواد صدیق |
| ۱۱۰ | (بخش دوم) آثار حضرت شوقی افندی در شانزده سال | سهیل کمالی |
| ۱۵۱ | آخر دوره ولایت | شاپور راسخ |
| ۱۶۸ | مرور تاریخی بر الواح هزاربیتی | فرهام ثابت |
| ۲۱۴ | جنبه‌های ادبی آثار حضرت عبدالبهاء بررسی تحلیلی لوح مبارک «گل معنوی» | وحید رافتی |
| ۲۲۴ | از دیدگاه ادبی | حسن ممتاز |
| ۲۴۴ | آثار بهائی و قواعد زبان | ولی‌الله کفاشی |
| ۲۵۱ | نماد پنج پرنده در اثری از قلم اعلیٰ | وحید رافتی |

| | | |
|-----|------------------|---|
| | | پیوند امر بهائی با فرهنگ ایرانی |
| ۲۶۶ | شاپور راسخ | و آئین زردشتی |
| ۲۶۹ | فاروق ایزدینیا | هائ هویه |
| ۲۸۶ | ناصر نبیلی | عالم رؤیا (حضرت خیال) |
| | | بررسی علل مقهوریت و تأخر زنان |
| ۳۱۳ | فاطمه زهرا هدایت | از دیدگاه امر بهائی |
| | | گفتاری در پیرامون جایگاه مادّیات |
| ۳۳۳ | هوشمند بدیعی | در حیات شخصی |
| ۳۴۵ | فرزان معصومی | دیانت بهائی و سکولاریزاسیون و سکولاریسم |

گلبه‌های عرفان

| | | |
|-----|----------------|---------------------------------|
| ۳۷۳ | فاروق ایزدینیا | وحدت مظاهر ظهور در مظلومیت کبری |
| ۳۷۷ | فاروق ایزدینیا | سورة الدّم |

رشحات عرفان

| | | |
|-----|------------------|-------------------------|
| ۳۸۷ | فاروق ایزدینیا | ملائکه در آثار مبارکه |
| ۳۹۵ | فروزنده رحمت‌پور | هیکل اثیری |
| ۴۰۰ | فاروق ایزدینیا | مفهوم «ضیق ارض» |
| | | مقصود از شاخه یا غصن |
| ۴۰۳ | فاروق ایزدینیا | در بشارت ذکر یا کیست؟ |
| ۴۰۵ | فاروق ایزدینیا | جزای اعمال علّت محرومیت |

ضمائم

| | | |
|-----|-----------|---|
| ۴۰۹ | | کتاب‌شناسی و راهنمای عنوان‌های اختصاری |
| ۴۱۵ | | فهرست مقالات سفینه عرفان در دفتر اول تا دفتر نوزدهم |
| ۴۲۹ | | اصلاحیه‌ها |
| ۴۳۵ | | انتشارات مجمع عرفان |
| ۴۳۸ | | فروشنندگان انتشارات مجمع عرفان |
| ۴۳۹ | ایرج ایمن | آرمان و هدف‌ها و چگونگی مجامع عرفان |
| ۴۴۱ | | صفحات انگلیسی |

از آثار قلم اعلیٰ

نور عرفان

حدساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را لایق و سزااست که عالم امکان را به نور عرفان مزین فرمود و لوح وجود را به طغرای "اناالموجود والمعبود" مطرز داشت. اوست مقتدری که آسمان بیان را مرتفع نمود و به انجم حکمت مزین داشت. بحر معانی را دارای لثالی عرفان نمود و انجمن عالم را به نفحات اسم رحانش معطر فرمود. له الحمد وله الشکر، له الفضل وله العطاء، له الحمد وله الثناء. بجان الله با این ظهور که انوارش غیب و شهود را احاطه نموده و با این مذا که آسمان و زمین را فرا گرفته چشمی قابل مشاهده و کوشی لایق اصفا دیده نشد، الا من شاء الله. اوست نفسی که شونات عالم او را از اسم اعظم منع نمود و اشارات امم از تنمّس در بحر معانی باز نداشت.

(آیات الهی، ج ۲، ص ۹۵)

یا من باسمک ماج بحر العرفان فی الامکان

انتشار بیستمین دفتر *سَفینة عرفان* مصادف است با دویستمین سالگرد میلاد حضرت بهاء الله جَلَّتْ عظمته. به این مناسبت مقالاتی در معرفی مضامین و شرح زمینه تاریخی تعدادی از الواح و آثار قلم اعلیٰ در این دفتر درج شده و امید است در سه سال آینده که دویستمین سالگرد میلاد حضرت بهاء الله و حضرت نقطه اولیٰ مورد تجلیل قرار می‌گیرد مقالات بیشتری توسط پژوهشگران گرامی در معرفی آثار مبارکه حضرت بهاء الله و حضرت باب تهیه و در *سَفینة عرفان* منتشر شود. بخش *لئالی عرفان*، علاوه بر تعدادی از الواحی که قبلاً طبع و نشر نشده و از مرکز جهانی بهائی برای درج در *سَفینة عرفان* ارسال شده است، شامل متن کامل سه لوحی است که از قلم اعلیٰ به اعزاز حضرت ورقه علیا آسیه خانم نازل شده است. کاوش و ژرفنگری در کلمات الهی از اهداف اصلی و محوری مجمع عرفان و انتشارات عرفان است.

بخش *گلچین عرفان* به انتشار مقالات تحقیقی و مطالعات تفصیلی و تحلیلی در اصول معتقدات و آثار مبارکه امر بهائی و مطالعات تطبیقی در نحله‌های مذهبی و مکاتب فکری و فلسفی و مسائل و مشکلات اجنماعی از دیدگاه امر بهائی اختصاص دارد. در این دفتر مقالات تحقیقی و تحلیلی در باره لوح البهاء، لوح نصیر، لوح حوریّه، لوح گل معنوی، و سوره الدّم از آثار قلم اعلیٰ درج شده است. سلسله مقالاتی که در شرح و معرفی آثار و پیام‌های عمومی حضرت ولی امر الله در دفاتر هفده و هجده *سَفینة عرفان* درج شده در این دفتر پایان می‌یابد. در این مقالات صدور پیامهای عمومی حضرت شوقی افندی در سه مرحله متوالی که مترادف با مراحل تحوّل دوره تکوین امر بهائی است مورد بحث و معرفی قرار گرفته است.

مبحث جدیدی که در این دفتر آغاز شده، توجّه به جنبه‌های ادبی و زبان‌شناسی و سبک‌شناسی آثار مبارکه بهائی و ریشه‌ها و سوابق فرهنگی آثار مزبور است. امید است که این گونه مطالعات بیشتر مورد تحقیق و بررسی پژوهشگران قرار گیرد و گوهرهای گرانبغی که از این دیدگاه در آثار مزبور مستور و مکنون است مکشوف و عیان شود.

جنبه دیگری از بررسی و کاوش در آثار مبارکه جستجو و تفحص برای راهگشائی در باره مسائلی است که امروزه مورد توجّه دانشمندان قرار دارد. در مقالاتی که

در پایان بخش **گلچین عرفان** آمده نمونه‌هایی از این گونه مطالعات عرضه شده است. امید چنان است که چنین مطالعاتی بیشتر مورد توجه و تحقیق دانشوران قرار گیرد و بر غنای محتویات **سفینه عرفان** بیفزاید.

بخش **گلبرگ‌های عرفان** در این دفتر جنبه‌ای از وحدت مظاهر الهیه را مطرح میسازد که کمتر مورد تفحص و بررسی قرار گرفته و آن وحدت در مظلومیت کبری است. تجسس و تحقیق در جنبه‌های گوناگون وحدت در عالم از جمله مباحثی است که باید بیشتر و متنوع‌تر مورد تفحص و تحقیق قرار گیرد.

بخش **رشحات عرفان** مشتمل بر مقالات کوتاه تحقیقی درباره اصطلاحات و عبارات خاصی است که در آثار مبارکه آمده مانند "ملائکه"، "ضیق ارض" و "غصن" که با کاوش در همان آثار میتوان شرح و بیان آنها را جستجو کرد. این مقالات پیش‌زمینه و نمونه مقالاتی است برای تهیه قاموس یا دائرةالمعارف آثار مبارکه بهائی.

بخش **ضمائم** در پایان این دفتر طبق معمول متضمن معرفی اجمالی مجمع عرفان و آرمان و هدف‌های مجامع عرفان است که همه ساله به زبان‌های فارسی و انگلیسی و آلمانی در امریکا و اروپا تشکیل میگردد. علاوه بر این شامل کتاب-شناسی و عنوان‌های اختصاری مأخذ و مراجعی است که در متن مقالات ذکر شده، و فهرست مقالات مندرج در دفاتر قبلی **سفینه عرفان**، و فهرست انتشارات مجمع عرفان و اصلاحیه‌ای برای تصحیح اشتباهات چاپی است که در دفتر نوزدهم **سفینه عرفان** رویداده است.

مجمع عرفان و انتشارات آن با پشتیبانی **صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند** پایه‌گذاری شده و اقدامات آن ادامه یافته و کمک‌های اهدائی دوستداران و پشتیبانان مجمع عرفان و همکاری ارزشمند دانش‌پژوهان گرامی ادامه منظم و مستمر اقدامات مجمع عرفان را در بیست و چهار سال گذشته امکان‌پذیر ساخته است. این مساعدت‌ها و همکاری‌ها مایه کمال امتنان مجریان و خادمان مجمع عرفان است.

ایرج ایمن

اپریل ۲۰۱۷

لئالی عرفان

منتخباتی از آثار قلم اعلیٰ

هو الشّاهد الخبیر

یا احبّاء الله یا اسراء الأرض وارد شد بر شما آنچه که سبب حزن ملاً اعلیٰ گشت یا علی قبل اصغر قسم بمالک قدر که در منظر اکبر ناس را بافق اعلیٰ دعوت میفرماید اگر ناس غافل اقلّ از سمّ ابره آگاه شوند جمیع خود را فدای یکی از مقبلین الی الله مینمایند عجب در اینکه مقبلین هم از مقامات خود غافلند چه که فضل بمقامی است در باره ایشان اگر پرتوی از آن ظاهر شود ارض غیر ارض مشاهده گردد سمت لدی المظلوم حاضر و انزلنا لک ما ببقی به ذکرک ان اشکر و کن من الحامدین بر خدمت امر قیام نما باستقامتی که هر مضطربی از آن مطمئن شود و هر متحرّکی ساکن گردد بگو ای اهل بهاء ظلم امرا شما را از مالک اسماء منع ننماید لعمری انّ الظالم اراد ان یطفئ ولیکن الله اوقده بالحقّ و اراد ان یخمد ولیکن اشعلته ید القدرة و اراد ان یضیع امر الله ولیکن عمل بما ارتفع به امره انّ الظالم فی وهم و ربّک علی یقین مبین دوستان آن ارض را از قبل مظلوم تکبیر برسان زود است که مکافات اصفیا و اولیا ظاهر شود و هر یک اسم خود را در کتاب الهی مشاهده نماید انّ هو الغفور الرّحیم البهّاء علیک و علی من معک من الذّین اقبلوا الی الأفق الأعلى فی هذا الیوم البدیع

هو الأبھی

جناب سلمان انتهای شب است و ابتدای طلوع صبح که این عبد قلم برداشته تا رشی از ابحر حبّ که در قلب مّواج است از مجرای قلم باعانت مداد بر لوح سداد جاری گردد ولیکن قلم امکان را طاقت اظهار نه و الواح وجود را گنجایش این فضل مشهود نیست اگرچه در این ایام که رایحه رحمانی از یمن قدس روحانی در هبوبست جمیع این مراتب حبّ بقلب راجع است و نفحات قلبیه و نسایم روحیه در عبور و مرور فهنیئاً للفائزین باری بقرّة الهی چون شعله نار بکلّ آفاق و دیار گذر کن و حجابات غافلین را بانامل ذکر و یقین خرق کن چه که اکثری از نفوس محتجبه از کیفیّت و کمّیّت امور غافل و از خفیّات اسرار بکلی جاهل و تو در مطلع انوار جمال مختار حاضر شدی و از تفصیل مطلع لئن یهدی بک نفساً خیر لک من حمر التّعم ای سلمان بعنایات جمال منّان مسرور باش از هیچ امری محزون مشو چه که کل فانی الا الطاف ربّک الباقي در استقامت بر امر الله چون اوتاد وجود باش و در حبّ الله چون شمس در سماء شهود ای سلمان از الطاف خفیّه الهیه که لمیزل بر تو سبقت داشته مستریح باش که لمیزل تلقاء وجه حاضری کمال مرحمت در حقّ تو بوده و خواهد بود در اینصورت باید چون باز در پرواز باشی و چون شمع در هر جمع بذکر حقّ برافروزی و انشاءالله بصحّت و سلامت وارد بغداد شده‌اید در ارسال پوسته

قدری تأخیر رفت لا بأس و ذلك من تقدير ربك العزيز الكريم و در خصوص تفسیر آن دو بیت فوالذی نفسی بیده از آن حین تا بحال آنی فرصت نمودم و حال هم نزدیک صحیح است که توانستم که این دو کلمه را مرقوم دارم بجان تو از آن روزی که از حضور مرخص شدی تا بحال همان یک شب را که نظر نموده بودم در فراش خواب وارد شدم انشاءالله اگر ملاقات شد از عهده جمیع اینها خلاص می شوم و جناب عبدالکریم و محمد حسن و علی آقا را بکمال حبّ ذاکر شوید و جمیع احبّاء الله را از صغیر و کبیر تکبیر برسانید باقی همیشه در ابحر حبّ الله مستغرق باشید

هو الغفور الرحيم

ذکر من لدنا لمن قصد المقام الأعلى و قطع البرّ و البحر الی ان ورد فی قبة نوراء المقام الّذی ارتفع فيه نداء مالک الأسماء و فاطر السّماء لعمر الله دخل و فاز بما کان مذکوراً فی الكتب و مسطوراً من القلم الأعلى فی الزّبر و الألواح یا احمد ان احمد الله بما یتدک و وفّقک و رزقک لقائه الّذی لا یعادله ما فی الملکوت و لا ما فی الجبروت یشهد بذلك لسان الرّحمن فی ملکوت البیان نشهد أنّک حضرت و سمعت و عرفت ما منع عن عرفانه اکثر العباد قد انزلنا لکلّ من ذکرک لدی الوجه لوحاً شهد بفضل الله و عنایتہ طوبی لک و لکلّ عبد ما منعه ظلم الّذین کفروا بالمبدإ و المعاد قد اریناک افعی و اسمعناک ندائی و یتدناک علی عمل خضعت له الأعمال لا تحزن عمّا ورد علیک قد ورد علینا فی سبیل الله ما صاحت به الصّخرة و ناحت به الأشجار انا کنا معه حین صعوده لعمری قد استقبله الملائة الأعلى و وجدوا منه عرف ربّه الأبهی كذلك قضی الأمر من لدی الله ربّ الأرباب أنّه و فی بميثاق الله و عهده و شهد بما شهد الله قبل الأشياء أنّه لا اله الا هو الواحد المختار النور المشرق من افق سماء الفضل و النّفحة المتضوّعة من قمیص مطلع العدل علیک یا من أمنت بالله و آیاته و هاجرت فی سبیلہ الی ان فزت بما کان مکنوناً فی علم الله و مسطوراً فی کتبه یشهد بذلك من عنده امّ الكتاب نشهد أنّک سمعت النّداء و اجبت مولاک و اقبلت الیه رغماً للّذین نبذوا الآيات ورائهم و کفروا بالله اذ اتی بقدره و سلطان علیک بهائی و بهاء من فی ملکوتی و بهاء من فی سرادق عظمتی و بهاء کلّ مستقیم ما اضعفته قدرة الأمراء قاموا و قالوا الله ربّنا و ربّ الأرضین و السّموات

یا احمد حمد کن محبوب عالمیان را ترا مؤیّد فرمود بر آنچه در کتابش مذکور و از قلم اعلی مسطور در اوّل ورود سجن غصنی از اغصان را فدا نمودیم لأمر ما اطّلع به الا الله ربّک دنیا قدری نداشته و ندارد و آن غصن در اوّل جوانی جان را نثار نمود و قصد مقام دیگر فرمود قسم بآفتاب افق معانی اگر اقلّ از سمّ ابره مقام ابنک الّذی سعد الی الله ظاهر شود کل از فرح منصعق شوند عالم را از برای امم غافله باید گذاشت مقامی که کلّ اشیاء بر فنای او شهادت داده اند قابل توقّف نبوده و نیست مخصوص ارواح مجرّده مطمئنّه

طاهره در کلّ حین اراده طیران دارند و لکن بمقتضیات حکمت بالغه چند یومی را صابرند
 الأمر بیده و الحکم فی قبضته محزون میباش حقّ با تو بوده و هست بکمال فرح و سرور
 این ایام فانیه را بخدمت حقّ مشغول باش انّه یقول الحقّ و یرحم السّبیّل و هو العزیز
 الجمیل دوستان را تکبیر برسان و بعنایت حقّ مسرور دار الواح موعوده با جناب امین
 یعنی ابوالحسن علیه بهاء الله ارسال شد انشاءالله اهلش باو فائز شوند و از بیان رحمن
 کوثر حیوان بیاشامند طوبی لک و نعیماً لک امروز یوم حزن نیست وقت را از دست مده
 ذکرت در ساحت اقدس بوده و هست وصیّت مینمایم اولیای خود را بحکمت با ناس غافل
 مدارا نمایند حقّ سبقت گرفته بر غضبش بمقتضا تکلم کنید ناس بمثابه ارضند
 بعضی جرز و بعضی مبروک اگر اراضی طیبه یافت شود غرس نهال معانی و بیان جائز
 و الا الصّمت اولی البهائم الظّاهر اللّاح المشرق من افق سماء عنایتی علیک و علی اولیائی
 الذّین تمسّکوا بحبلی المتین

یا داود ربّ و دود میفرماید در کتاب مبین از قلم اعلی نازل شده آنچه که حصنی است متین
 از برای حفظ بشر و نوریست راهنماینده بمنظر اکبر قل تمسّکوا به یا حزب الله و لا
 تکونوا من الغافلین عدل و انصاف دو جناحند از برای عباد و نیکوست حال نفسی که باین
 دو فائز شد و از عالم و عالمیان فارغ گشت یوم یوم آزادیست بدانید قصص کذبۀ قرون
 اولی عباد را از مولی الوری منع نموده اهل ایران در لیالی و ایام بذکر مقصود عالمیان
 ذاکر و ظهور حضرت قیوم را امل و چون حجاب باصبع منزل آیات خرق شد و فجر
 نورانی از افق اراده رحمانی لائح و ساطع کل اعراض نمودند و سبب و علّت اعراض
 نفسی بوده اند که من دون اذن الله پیروی آن غافلان و بی دانشانرا کردند از حقّ جلّ جلاله
 میطلبیم جمیع را تأیید فرماید بر اتّحاد و اتّفاق و همچنین موفّق دارد بر تفکّر و تدبّر در
 اموری که سبب راحت و نجاتست لله الحمد مشرق آیات ظاهر و مطلع بیّنات امام وجوه قائم
 تا وقت باقی جهد نمایید شاید بنعمت باقیه و مائده دائمه فائز گردید این نعمت حافظ عباد
 است و این مائده ناصر و معین احزاب یا داود مذکور از شطر سجن ترا ذکر مینماید و به
 ما یحفظک و یحرسک امر میفرماید اشکر ربّک و قل لک الحمد یا ایّها النّاصح العلیم و
 الذّاکر الحکیم

الواح نازله به اعزاز حضرت ورقة علياء ام الكائنات، آسيه خانم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الخلق بكلمة من عنده و ارسل اليهم الرّسل و انزل عليهم الكتب ليهديهم الى صراطه المستقيم نشهد انه لا اله الا هو اقراراً لعظمته و قدرته و سلطانه و اعترافاً لفردانيته و وحدانيته لم يزل كان في علو العزة و الارتفاع و لا يزال يكون في سمو العظمة و الامتناع لا اله الا هو العليم الحكيم.

يا اهل الوفاء اذا حضرتكم لدى رمس الورقة العليا التي صعدت الى الرفيق الأعلى قفوا و قولوا السلام و التكبير و البهاء عليك يا ايّها الورقة المباركة المنبئة من السدرة اشهد انك آمنت بالله و آياته و اجبت ندائه و اقبلت اليه و تمسكت بحبله و تشببت بذيل فضله و هاجرت في سبيله و اتخذت لنفسك مقاماً في الغربية حباً للقاءه و شوقاً لخدمته رحم الله من تقرب اليك و ذكرك بما نطق القلم في هذا المقام الأعظم نسأل الله بأن يغفرنا و يغفر الذين توجهوا اليك و يقضى لهم حوائجهم و يعطيهم من بدائع فضله ما ارادوا انه هو الجواد الكريم الحمد لله اذ هو مقصود العالمين و محبوب العارفين.

هو الشاهد الخبير

يا نواب يا ايّها الورقة المنبئة من سدرتي و المؤانسة معي عليك بهائي و عنايتي و رحمتي التي سبقت الوجود انا نبشرك بما تقرّ به عينك و تطمئنّ به نفسك و يفرح قلبك ان ربك هو المشفق الكريم قد رضى الله عنك من قبل و من بعد و اختصك لنفسه و اصطفاك بين الاماء لخدمته و جعلك معاشر هيكله في الأليالي و الأيام استمعى مرّة اخرى رضى الله عنك فضلاً من عنده و رحمةً من لدنه و جعلك صاحبة له في كلّ عالم من عوالمه و رزقك لقائه و وصاله بدوام اسمه و ذكره و ملكوته و جبروته طوبى لأمة ذكرتك و ارادت رضاتك و خضعت عندك و تمسكت بحبل حبك و ويل لمن انكر مقامك الأعلى و ما قدر لك من لدى الله مالك الأسماء و اعرض عنك و جاهد شأنك عند الله ربّ العرش العظيم الحمد لله ربّ العالمين.

هو المعزى المسلى الناصح العليم

يا قلم قد جاء كره بعد اخرى ما اخذت به الأحزان اهل البهء الذين آمنوا بالله مالک الأسماء و فاطر السماء و طاروا بأجنحة العرفان فى هواء الايقان و اعترفوا بما نطق به لسان العظمة فى الامكان يا قلمى الأعلى قد انتك مصيبات ناحت بها سگان الفردوس الأعلى و الجنة العليا و الذين طافوا العرش فى الصباح و المساء اسمع ندائى ثم اذكر المصيبة التى بها احاطت الهموم اسمى القيوم و انهزم بها الصبر و الاصطبار و تفرقا فى الديار قل اول روح به ظهرت الأرواح و اول نور به اشرفت الأنوار عليك يا ورقة العليا المذكورة فى الصحيفة الحمراء انت التى خلقك الله للقيام على خدمة نفسه و مظهر امره و مشرق وحيه و مطلع آياته و مصدر احكامه و ايدك على شأن اقبلت بكلك اليه اذ اعرض عنه العباد و الاماء و سمعت ندائه الأهل و اجبته و كنت معه فى كل الأحوال الى ان هاجرت من ارض الطاء الى الزوراء و من الزوراء الى ارض السر و منها الى هذا السجن الذى سمى بكل الأسماء من لدى الله فاطر السماء و كنت فى اللئالى و الأيام فائزة بلقائه و ناظرة الى وجهه و طائفة حول عرشه و سامعة ندائه و ساكنة فى بيته و متمسكة بحبله و متشبثة بأذيال رداء كرمه و فضله الى ان جاء القضاء و اضعفك بما كان مكتوباً فى كتاب الله رب الآخرة و الأولى و حملت شدائده الى ان انفقت روحك فى سبيله امام وجهه طوبى لك يا امتى و يا ورقتى و المذكورة فى كتابى و المسطورة من قلمى الأعلى فى زبرى و الواحى اشهد أنك شربت رحيق العرفان من كأس البيان و صبرت فيما ورد عليك من البأساء و الصرأ فى سبيل الله منزل الآيات و مظهر البيئات و نشهد أنك آمنت به و بكتبه و رسله و ما انزله من سماء مشيئة و هواء ارادته افرحى فى هذا الحين فى المقام الأعلى و الجنة العليا و الأفق الأبهى بما ذكرك مولى الأسماء نشهد أنك فزت بكل الخير و رفعتك الله الى مقام طاف حولك كل عز و كل مقام رفيع قد كنت نائمة على الفراش و كان قائماً على خدمتك الغصن الأعظم و من دونه الأغصان ثم ذوى القربى و الاماء اللئلى كن من اهل سرادق العظمة و العصمة ثم اللئلى جعلهن الله من اوراق سدره امره و اثمار شجرة فضله و كان الأغصان يدخلون عليك بسلام و يخرجون بأذكار و زفرات و اسفات و بعد صعود روحك نزلت عبراتهم و صعدت زفرائهم و ناح كل ذى قلب و ذى مقام عند ربك مالک الأرضين و السموات فاه أه بحزنك حزن اهل خباء المجد و فسطاط الفضل و ذرفت عيون اللئلى طفن حول العرش بمصيبتك ظهر الفزع الأكبر و ذرفت الأبصار تلقاء وجه ربك المختار و نحن المقربات على شأن ناح بنوحهن اهل الجنة العليا و الفردوس الأعلى و الملاء الأبهى الذين طافوا فى ازل الأزال حول ارادة ربهم مالک المبدأ و المال يا ورقة العليا قد بذل بحزنك اليوم بالليل و الفرح بالحزن و السكون بالاضطراب الى ان احاطت الأحزان من فى الامكان بما حزن الاسم المكنون و السر المخزون و القيوم الذى فدى لنفسه القائم امام الوجوه يا قلم اصير لأن الأحزان اخذت الغيب و الشهود ضع ما كنت عليه و قل مقبلاً الى الله مولى الأسماء و فاطر السماء

الهی الهی اسألك بحزن اصفیائک و دموع اوراقک و الأحزان الّتی بها ذابت الأكباد فی البلاد بأن تغفر عبادک و امائک الذین ذکروها بما نزل من سماء عنایتک و فم ارادتک ای ربّ ترى الهموم احاطت مظهر اسمک القیوم و الأحزان اهل سرادق مجدک و عظمتک اسألك بزفرائهنّ و عبراتهنّ فیما ورد علیک فی ایامک بأن تنزل علی اهل بیتک ما تسکن به افندتهم و تستریح به انفسهم لنألاً یعملوا ما یزید علی حزنک فی ایامک ثم اغفر کلّ امة وردت بیتک و ناحت فیما ورد فی هذا الیوم الذی غیره قضائک و حزن اولیائک و اصفیائک ثم اید عبدک الحاضر الذی کان قائماً علی خدمتک و شریکاً فی مصائبک و ناطقاً بثنائک ثم اغفر اللهمّ الامة الّتی سافرت و الذین هاجروا من دیارهم الی ان حضروا و سمعوا ثم رجعوا ثم الذین ارادوا فضلک و مواهبک و جودک و عطایاک انک انت المقتدر علی ما تشاء لو ترید لتجعل الحزن فرحاً فی مملکتک و کینونة الهم سروراً بین عبادک لا اله الا انت الغفور الکریم ثم اسألك مرّة اخرى یا اله الأسماء بنفوذ امرک و احاطة مشیتک و اسرار کتابک و ما جرى من قلمک الأعلى فی صحفک و زبرک بأن تغفر فی هذا الیوم عبادک و امائک کلهم و کلهنّ الذین اقبلوا الیک و فازوا بذکرک و قاموا علی خدمتک انک انت الکریم الغفور و العطوف الرحیم لا اله الا انت العلیّ العظیم.

یادداشت

اگرچه در تاریخ امر مبارک، مطالب زیادی راجع به حضرت ورقه مبارکه علیا، آسیه خانم، درج نشده، اما همه به لطف و مهربانی و بزرگواری آن حضرت وقوف تامّ داریم؛ و همچنین به مشقّاتی که در راه امر مبارک و به علّت محبّت عمیق ایشان به جمال مبارک، همسر و محبوب و مولی و معبودشان، متحمّل شدند تا حدّی آگاهیم. معهداً، عظمت مقام ایشان چندان مرکوز اذهان اهل بهاء واقع نشده است. وفای ایشان به مولایشان و امر مبارک آنقدر است که جمال مبارک در الواح مبارکه به توصیف آن پرداخته‌اند و حتّی در لوحی که بعد از صعود آن ورقه مبارکه عز نزول یافته، خطاب به ایشان می‌فرماید، "رجم الله من تقربّ الیک و ذکرک بما تطقّ القلم فی هذا المقام الأعظم." در آثار مبارکه سه لوح مبارک مربوط به حضرت آسیه خانم ملاحظه گردید:

لوح اول: در دو مأخذ دیگر به طور ناقص ملاحظه شد:

۱- کتاب "حضرت بهاءالله" تألیف محمدعلی فیضی، ص ۲۳۹؛ ابتدای لوح در مأخذ مزبور دیده نمی‌شود. ضمناً اواخر لوح به جای "ما ارادوا" عبارت "ما اراد" آورده شده است.

۲- توقیعات مبارکه ۱۹۲۷-۱۹۳۹، ص ۳۰۶. در اینجا نیز نیمه اول لوح مبارک نقل نشده است.

لوح دوم: اگرچه در سه مأخذ دیگر مشاهده شد اما دارای اغلاطی است که باید تصحیح شود:

۱- در توقیعات مبارکه خطاب به احبای شریک، طبع ۱۴۹ بدیع در آلمان، ص ۵۶۷. سه جا افتادگی دارد که فقط یکی از آنها (سطر دو از پایین) با "... مشخّص شده که قسمتی حذف شده است. ضمناً در اواخر لوح مبارک "جاخذ شائک" را "جاهد ثنائک" نوشته است که با کلّ عبارت همخوانی ندارد. عبارت ابتدایی لوح "هو الشاهد الخبیر" نیز حذف شده است. البتّه توقیع مزبور عیناً از صفحات ۱۷۷-۱۷۸ توقیعات مبارکه ۱۹۵۲-۱۹۵۷، طبع ۱۱۹ بدیع، طهران، گراور شده است.

۲- «حضرت بهاءالله» تألیف محمدعلی فیضی، ص ۲۳۷. در اینجا دو اختلاف و دو جاافتادگی مشاهده شد. به جای "تقرّ به عینک" عبارت "تقرّ به عینیک" است. به جای "جاخذ شائک" عبارت "جاهد شائک" است. و عبارت آخر لوح، "الحمد لله ربّ العالمین" حذف شده است. عبارت ابتدایی لوح "هو الشاهد الخبیر" نیز حذف شده است.

۳- کتاب «آل‌الله»، تألیف حبیب‌الله حسامی، ص ۲۱۲، متن صحیح لوح مبارک را نقل کرده و مأخذ را صفحات ۸۲ و ۸۳ جلد چهارم قرن بدیع عنوان کرده است. اما، در مأخذ ذکر شده متن لوح مبارک ملاحظه نشد. اما عبارت ابتدای لوح، "هو الشاهد الخبیر" و عبارت انتهایی "و الحمد لله ربّ العالمین" حذف شده است.

لوح سوم: فقط در کتاب «آل‌الله»، تألیف حبیب‌الله حسامی به طور کامل مشاهده شد که مشخّص است بعداً بین صفحات ۲۱۱ و ۲۱۲ افزوده شده است. قسمت‌هایی از آن نیز در توقیعات مبارکه ۱۹۲۷-۱۹۳۹، ص ۳۰۶، نقل شده است.

اما، آنچه که در کتاب «آل‌الله» آمده، نیز نقائصی دارد. در عبارت "جاء القضاء و اضعفک" عبارت "و اضعفک" جا افتاده است. در عبارت "اهل العظمة و العصمة" عبارت "و العصمة" حذف شده است. در عبارت "علی شأن ناحت" به جای "ناحت" واژه "ناح" آورده شده است. بلافاصله بعد از آن "اهل الجنة العلیا" به صورت "اهل الجنة العلیا" ذکر شده است. در عبارت "لئلا یعملوا ما یزید علی حزنک" به جای "یزید" واژه "یرید" آورده شده است. مضافاً کتاب «آل‌الله» مأخذ را ذکر نکرده است.

متن هر سه لوح مبارک از مجموعه «آثار قلم اعلی»، شماره ۶۵ استنساخ شده و شماره ذکر شده در انتهای لوح به شماره صفحه مأخذ مزبور اشاره دارد.

فاروق ایزدینیا

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء

هو الله

ای یاران الهی آنچه مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید معانیش دالّ بر ثبوت بر عهد و پیمان بود مبانیش مؤسس بر محبت جمال بی مثال حقانقش شقائق ریاض عرفان بود دقائش اشارات انجذابات جان و وجدان ای دوستان همتی نمائید که مظاهر آیات توحید گردید و مطالع اسرار تجرید سرچ لامعه زجاجات امکان گردید و نجوم ساطعه مشرق ایقان خدام آستان مبارک شوید و خزّان کنوز عنایت آیات بینات کتاب مبین شوید و رایات شاهرآت ظهور عظیم نسائم ریاض حدائق قدس گردید و روائح معطره غیاض انس مبشر بالطف جلیله ربّ قدیم باشید و مبلغ امر خداوند کریم ای دوستان وقت گلگشت بوستان الهی را از دست ندهید فرصت را غنیمت شمردید جهدی نمائید که در این جهان فانی شمع روشن جهان جاودانی گردید و گل گلشن عالم باقی اگر بخدمت امر الله کمر را محکم بندید و بکمال ثبوت و رسوخ بر میثاق نیر آفاق قیام نمائید و از زوابع و اعصار امتحانات و افتتانات شدیده نلغزید قسم بنور بها که هر یک آیت کبری گردید و رایت ملاً اعلی و البهآء علیکم یا احبآء الله روحی لكم الفداء ع ع

استدعای طواف مطاف عالمیانرا نموده بودید انشاءالله در وقتش اجازه خواهد داده شد حال همت را با کمال حکمت بر نشر نفحات الله بگمارید و در این امر مهم بکوشید چه که الیوم این قضیه مغناطیس تأیید ملکوت است و جاذب الطاف اسم اعظم از حیّز جبروت و البهآء علیکم ع ع

هو الأبھی

لک الحمد یا الهی بما اخترت الأخیار و اجتنبت الأبرار و انتخبت الأحرار و ادخلتهم تحت لوائک المعقود و اوردتهم علی وردک المورود و مررت بهم علی صراطک الممدود فی الیوم الموعود و جعلتهم جنود الملاً الأعلی و جیوش ملکوتک الأبھی ینفخون روح الحیوة علی الکائنات و یسلون سیوف المعانی و البیان و یصولون علی صفوف الجهل و الطغیان و یفتحون مدائن القلوب و تغور الصدور بقوة الحجة و البرهان و لک الشکر علی ما ایدت و شیدت و شددت و امددت هذه الجنود و صفوفهم الّتی کالبنیان المرصوص و ازورهم المشدودة علی الأمر المنصوص و عزّتهم المشهورة فی الآفاق فی یوم الاشرار ربّ ربّ انهم خضعوا خضعوا فی فنائک و رکعوا سجدوا علی بابک رضعوا من ثدی عنایتک و

رتعوا فی ریاض معرفتک ادم علیهم فیوضاتک و انزل علیهم آیاتک الباهرة علی الأفاق
انتک انت المؤید الکریم الرّحیم المعطى العزیز الرّحمن

ای یاران عبدالبهاء هرچند شما در آن کشورید و ما در این دیار و بعد مسافت هزار
فرسنگ و مراحل ولی مانند آنست که در یک محفلیم و در یک منزل بلکه همدمیم و
دمساز هم‌آهنگیم و هم‌آواز کل را یک نغمه و یک ترانه یک چنگ و یک چغانه و آن
محبت الله و معرفت الله و صایای الهیست و نصایح رحمانی تعالیم جمال ابهیست و مهربانی
بجهانیان و محبت بعالمیان و راستی و دوستی بمردمان احیای مردگانست و دلجوئی
آوارگان معاونت افتادگان و روح حیات و سبیل نجات طریق هدایت وسیله عنایت است و
فوز و فلاح در بدایت و نهایت چنین فضل موفور از ربّ غفور هر دم در ظهور و صدور
ما باید شکرانه نمائیم و با آشنا و بیگانه یگانگی جوئیم و نهایت خیرخواهی و مهربانی
بعموم بشر نمائیم که الحمد لله الطاف جمال مبارک چنین تاجی بر سر نهاد و چنین خلعتی
در بر کرد و چنین عزتی مبذول داشت و چنین موهبتی عطا فرمود له الحمد و الشکر علی
هذا الفضل الموفور و الرّفد المرفود و الجود المشهور تعالی تعالی شأنه فی هذا الیوم
المشهود ع

هو الله

ای یار عزیز من هر دم بیاد تو افتم و از اسم اعظم طلب عون و عنایت کنم که تأییدات
پیایی رسد و توفیقات مستمرّ رخ بگشاید در هر نفسی بنفس رحمان زنده شوی و در هر
لحظه‌ئی ملحوظ لحاظ عنایت گردی تا سبب شور و شمع و وجد و طرب جمیع یاران
الهی شوی بزم میثاق بیارا و جشن محبت الله برپا کن شب و روز یاران الهی را بعبودیت
جمال ابهی بخوان و بنشر نفحات رحمان دلالت کن جمیع را سرمست صهبای الست کن و
در میدان محبت الله جولانی بده تا موطن اسم اعظم روحی لأحبائه الفداء نمونه ملاً اعلی
گردد و پرتو ملکوت ابهی بنماید و علیک التّحیة و التّناء ع

ای احبّاء الهی و اماء رحمان تلگراف شما که دلالت بر حصول اتّحاد و اتّفاق مینمود
وصول یافت و بنهایت سرور قرائت گردید امیدم چنین است که روز بروز این اتّحاد و
اتّفاق محکمتر گردد و الفت و محبت ازدیاد یابد تا بدرجه‌ئی رسد که حکم یک دل و یک
جان بیابد و بکلی از هوی و هوس بیزار شوید و قوه عقل انسانی بر وساوس شیطانی نفس
غالب گردد و هیچ فکری جز ذکر ملکوتی نماند یعنی ناسوتیان لاهوتیان گردند اهل زمین
آسمانی شوند ملکوتی گردند نورانی شوند بهائی حقیقی گردند زیرا ایمان و ایقان و ثبوت
بر عهد و پیمان بنورانیّت دل و جان و رحمانیّت اخلاق و حسن اعمال منوطست لهذا از

این تلگراف بسیار خوشنود شدم ولی بکوشید که این اتحاد دوام و ثبات یابد بلکه روز بروز بیفزاید و من همواره مناجات بملکوت اسرار نمایم که

ای پروردگار این رجال بندگان تواند و این نساء کنیزان تو از غیر تو بیزارند و بمحبت تو گرفتار از جهان و جهانیان منقطع و در کنارند و مشتاق پرتو تجلی و جلوه انوار و بنار محبتت افروخته‌اند و مانند پروانه حول شمع میثاق بال و پر سوخته‌اند ثابتند و مستقیم و قائمند بنور مبین بلبلان گلشن توحیدند و طیور حدیقه تقدیس پروردگارا تأیید کن و بنفثات روح القدس زنده نما و از روح متولد کن و در چشمه ایوب تعمید فرما تا کل پاک و مقدس شوند و مانند شمع نورانی در عالم انسانی برافروزند تویی مقتدر و توانا و تویی بخشنده و مهربان

این نامه بکمال سرور مرقوم گردید و علیکم و علیکن البهء الأبھی

گلچین عرفان

اهمیت لوح «البهاء»

وحید رافتی

لوح «البهاء» یکی از الواح نازله از قلم حضرت بهاءالله است که حضرت ولی امرالله آن را در زمره معروفترین آثار حضرت بهاءالله محسوب داشته‌اند.^۱ این لوح در کتاب «آثار قلم اعلی» به طبع رسیده است.^۲ هرچند جناب اشراق خاوری در کتاب «گنج شایگان»^۳ به نزول این اثر در ایام بغداد اشاره نموده‌اند اما متن لوح و مضامین مطروحه در آن نشان می‌دهد که اثر مزبور در ایام ادرنه از قلم جمال قدم عزّ نزول یافته است. جناب فاضل مازندرانی نیز در «اسرار الآثار» تصریح می‌فرمایند که: "لوح البهاء نام لوحی است که در سنین ادرنه خطاب به خاتون جان قزوینی بنت حاجی اسدالله فرهادی صدور یافت ...".^۴

از حیات و خدمات خاتون جان قزوینی اطلاعاتی مفصل و مشروح در دست نیست جز آن که ایشان یکی از صباپای حاجی میرزا اسدالله فرهادی بوده و به نکاح پسر عم خود آقا محمد هادی فرهادی در آمده و یکی از دوستان نزدیک و حامیان شجاع و ثابت قدم حضرت طاهره قره‌العین بوده است. شرح حال عائله فرهادی و از جمله خاتون جان خانم قزوینی در آثاری نظیر «ظهور الحق» و آثار قلمی سمندر و «نفحات ظهور حضرت بهاءالله» به رشته تحریر در آمده است.^۵

لوح البهاء آنینه تأثر و تکدر و حزن و اندوه شدید حضرت بهاءالله در ایام ادرنه است. ایامی که مخالفت، دسائس، مفاصد و مقاصد سیئه میرزا یحیی ازل و اعوان او به اوج خود رسید و منجر به حصول «فصل اکبر» بین ازل و طرفداران او با جمال اقدس ابهی و اصحاب آن حضرت گردید.^۶ شرح مظالم وارده از جانب میرزا یحیی بر جمال قدم در ایام ادرنه به تفصیل در «کتاب قرن بدیع» به قلم حضرت ولی عزیز امرالله به رشته تحریر در آمده و جنابان بالیوزی و طاهرزاده و فاضل مازندرانی نیز در کتب «بهاءالله شمس حقیقت» و «نفحات ظهور حضرت بهاءالله» و «ظهور الحق» به تفصیل به تحریر این وقایع پرداخته‌اند.^۷

لوح «البهاء» به زبان عربی عزّ نزول یافته و اهمّیت آن از جمله در آن است که یکی از معهود الواحی است که پس از متن عربی حضرت بهاءالله خود به ارائه شرح مندرجات آن به لسان فارسی نیز پرداخته‌اند. چنان که در انتهای قسمت عربی لوح چنین می‌فرمایند:

"... این کلمات در شرح توقیع مبارک نازل شده و لکن معانی الفاظ آن به لسان پارسی شرح شده و بر حقیقت معانی آن احدی آگاه نه الاّ نفسه المقتدر العزیز القدیر."^۸

جمال قدم پس از تحریر این عبارات به شرح مندرجات عربی لوح مبارک به زبان فارسی پرداخته و سپس در انتهای قسمت فارسی لوح چنین مرقوم فرموده‌اند: "... این کلمات در شرح آیات عزّ صمدانی به لسان پارسی ذکر شد تا هر نفسی از معین قدس حیوان که از فم رحمن جاری و ساری گشته طلب حیات باقی نماید و بعضی از این آیات توقیع منیع ترجمه نشده به ادراک قارّین منوط و مشروط گشته تا چه ادراک نمایند فعلی الله قصد السبیل یهدی من یشاء الی صراطه العزیز المستقیم ..."^۹

اهمّیت دیگر لوح البهاء در اشمال آن بر اصطلاح «اهل البهاء» و «اصحاب بهاء» است که از ایام ادرنه و پس از حصول فصل اکبر اطلاق آن بر پیروان حضرت بهاءالله متداول گردید و شاید این لوح مبارک از جمله اولین الواحی باشد که در آن این اصطلاحات به کار رفته است. تا ایام ادرنه و حصول فصل اکبر معمولاً اصطلاحات «اهل بیان» و «ملاء بیان» در آثار مبارکه متداول بوده و در بین مردم نیز پیروان نهضت جدید همه به نام بابی و بابیه و بیانی‌ها و بابیان و اصطلاحاتی از این قبیل معروف و مشهور بوده‌اند، ولی وقتی فصل اکبر در ایام ادرنه اتفاق افتاد پیروان حضرت بهاءالله به «بهائی» و «اهل بهاء» و «بهائیان» اشتهاار یافتند و در خطابات قلم اعلیٰ نیز این نفوس از جمله به «اهل البهاء» مخاطب گشتند.

اهمّیت دیگر لوح «البهاء» در آن است که خطاب به یکی از زنان جانفشان و ثابت قدم ایام اولیّه ظهور حضرت رب اعلیٰ عزّ نزول یافته و جمال قدم پس از نزول آن در الواح نازله بعد از آن به اهمّیت محتوای لوح «البهاء» و لزوم پخش و توزیع آن تصریح فرموده‌اند. از جمله در «سورةالبیان» چنین می‌فرمایند: "... ان یا ایها المسافر قد نزل من قبل للقائتات لوح سمیناه بلوح البهاء و فیه ذکر ما ورد علینا بالتلویح انت خذ سواده ثم اذهب به الیهن ثم اقرأ علیهن. لیبتکرن بما ورد علی الغلام من جنود الشیاطین ..."^{۱۰}

و در لوحی دیگر می‌فرمایند: "... قسم به جمال که لوح موسوم به لوح البهاء که ارسال شد معادله نمی‌نماید به حرفی از آن کلّ من فی السّموات و الارض و لکن گویا قرائت نشده و اگر هم شده به زعم خود تفسیر نموده‌اند ..."^{۱۱}

اهمّیت دیگر لوح «البهاء» در اشمال آن به ده‌ها شخصیت، واقعه و مصطلحات دینی است که گاه به تصریح و گاه به تلمیح و تلویح در آن لوح مذکور شده است. در این لوح جمال

قدم خود را با سایر مظاهر مقدسه و اولیا و انبیای الهی در تحمل مصیبات و مشقات و قرار گرفتن در معرض اتهامات و اعتراضات قوم شریک و سهیم دانسته و آنچه را بر آنان در طول تاریخ بشریت روا رفته است در جریان اوضاع و احوال ایام خود ظاهر و آشکار می بینند. گوئی تاریخ انبیاء و مظالم وارده بر هر یک از آنان طابق لنعل بالنعل تکرار شده است.

شرح بلیات و مصائب وارده بر انبیاء و مظاهر قبل و اشارات عدیده به این مطلب که جمال قدم نیز خود در معرض همان مصائب و مشاکل و اتهامات قرار گرفته اند البته در آثار دیگر جمال قدم به وفور ملاحظه می گردد. از جمله فقره مفصلی از «سورة الدّم» به شرح این مطالب اختصاص یافته است که می فرماید: "... ای ربّ لک الحمد علی بدایع قضایاک و جوامع رزایاک مرّة اودعتنی بید التّمرد ثمّ بید الفرعون و وردا علیّ ما انت احصیته بعلمک و احطته بارادتک و مرّة اودعتنی فی سجن المشرکین بما قصصت علی اهل العماء حرفاً من الرّویا الذی الهمتنی بعلمک و عزّفتنی بسطانک و مرّة قطعت رأسی بایدی الکافرین و مرّة ارفعتنی الی الصّلیب بما ظهرت فی الملک من جواهر اسرار عزّ فردانیّتک و بدایع آثار سلطان صمدانیّتک و مرّة ابتلیتنی فی ارض الطّف بحیث کنت وحیداً بین عبادک و فریداً فی مملکتک الی ان قطعوا رأسی ثمّ ارفعوه علی السّنان و داروه فی کلّ الدیار و حضروه علی مقاعد المشرکین و مواضع المنکرین و مرّة علّقونی فی الهواء ثمّ ضربونی بما عندهم من رصاص الغلّ و البغضاء الی ان قطعوا ارکانی و فصلّوا جوارحی الی ان بلغ الرّمان الی هذه الاّیام الّتی اجتمعوا المغلّون علی نفسی و یتدّبّرون فی کلّ حین بان یدخلوا فی قلوب العباد ضغنی و بغضی و یمکرون فی ذلک بکلّ ما هم علیه لمقتدرون. و مع ذلک انت یا الهی و محبوبی اودعتنی تحت ایدی هؤلاء المشرکین ...".^{۱۲}

مقصد اصلی در این مقاله البته شرح و بسط همه نکات و اشارات مندرج در لوح البهاء نیست، زیرا مطالعه مفصل این اثر مقام و موقعیتی بسیار وسیع می خواهد. بلکه نیت آن است که فقط چند فقره از مندرجات این لوح را که مستقیماً با معارف ادیان گذشته و وقایع حیات انبیاء و اولیای الهی در شرایع الهیه و اساطیر مذهبی قبل ارتباط دارد مورد بررسی قرار دهد تا نشان از تکرار و استمرار حوادث تاریخیه و رجعت سنن مرسلین در جمیع ادیان الهیه باشد.

نحوه بررسی این گونه مطالب در سطور زیر آن است که چند فقره از مندرجات لوح البهاء را از دو قسمت عربی و فارسی لوح مبارک با ذکر شماره صفحات فقرات مذکور از مجلد هفتم کتاب «آثار قلم اعلی» نقل مینماید و سپس در ذیل هر فقره به اختصار به

شرح مفاهیم و ارائه سوابق آن میپردازد. امید است که این مختصر علاقمندان به مطالعات تطبیقی تاریخ ادیان را مفید واقع شود.

اول – "... ان وجدت سياره العما فارسله لعلّ يدلي دلوّ الوفا في هذا البئر الظلما و يرفع به الغلام ... " (ص ۱۵۴) ... اگر یافتی تو سیاره عما را او را بر این بئر ظلمانی دلالت نما و بر نصرت این یوسف مصر رحمانی هدایت کن که شاید دلو وفا را در این بئر ظلما فرود آرد و نزول دهد و این جمال الهی صعود کند ... " (ص ۱۶۰).

این آیات ناظر به حکایت حضرت یوسف است که به تفصیل در سوره یوسف در قرآن مجید مذکور شده است. در آیه ۱۰ سوره یوسف (۱۲) چنین آمده است که: "قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ."

معنی آیه مبارکه آن که گوینده‌ای از میان آنان گفت یوسف را نکشید، بلکه اگر میخواهید کاری بکنید او را در نهانگاه چاهی بیندازید که برخی از کاروانیان او را برگیرند.^{۱۳}

و در آیه ۱۹ سوره یوسف (۱۲) آمده است که: "وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بَضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ." معنی کلام الهی آن که کاروانی پیش آمد و آب آورشان را فرستادند و او دلوش را در چاه انداخت. چون یوسف را بالا کشید گفت مزده باد چه جوانی و او را پنهانی برای خود برداشتند که دستمایه کنند و خداوند به آنچه می کردند آگاه بود.

برای ملاحظه شرح احوال یوسف و انعکاس سوانح و وقایع حیات او در آثار مبارکه بهائی به کتاب «سیری در بوستان مدینه‌الصبیر» مراجعه فرمائید.^{۱۴}

دوم – "... ابتلی الخلیل بید النمرود ... (ص ۱۵۴) ... خلیل رحمن در دست نمرود ملک طغیان مبتلا گشته ... " (ص ۱۶۰).

این آیه مبارکه ناظر به حکایت حضرت ابراهیم خلیل و ابتلای او به دست نمرود است. آنچه در اساطیر مذهبی آمده است حاکی از آن است که چون حضرت ابراهیم نمرود را از بت پرستی باز داشت نمرود قصد آن نمود که آن حضرت را در آتش بسوزاند. لذا حضرت ابراهیم را در آتش انداختند. اما آتش بر او گلستان شد و این مطلب در آیات ۶۸-۶۹ سوره انبیاء (۲۱) آمده است که میفرماید: "قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ. قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ." معنی آیات کریمه آن که گفتند او را بسوزانید و اگر میخواهید کاری کنید خدایانتان را یاری دهید. گفتیم ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت شو.

جمال قدم در لوح رئیس نیز می فرمایند : "... و اذکر اذ او قد النمرود نار الشکر لیحترق بها الخلیل انا نجیناه بالحق و اخذنا نمرود بقهر مبین ...".^{۱۵}

جناب فاضل مازندرانی در «اسرار الآثار» در ذیل "ابراهیم" به این مطلب اشاره نموده‌اند که ابراهیم به ابوالانبیاء اشتهاار دارد و به نام "خلیل" و "اب راحم" در آثار مبارکه مذکور شده است. سپس لوح حضرت عبدالبهاء را نقل نموده‌اند که میفرمایند:

"هو الله - ای ابناء آن ابراهیم چون نمرود عنود و قوم آشور آن سرور وجود و جمال محمود را از وطن مألوف اخراج نمودند گمان کردند که آن شمع نورانی را خاموش نمودند و آن کوکب رحمانی را به افول و غروب مبتلا کردند و حال آن که تیشه بر ریشه خود زدند و بنیان خویش را ویران نمودند. آن ملل و دول در خاک مذلت مطمور شدند و آن نجم بازغ از مشرق نور باصیت مشهور طالع و لائح گشت. اگر این اخراج وطن نبود کجا حضرت خلیل شخص جلیل میشد و از کجا ارض مقدس موطی قدم آن نور مبین میگشت."^{۱۶}

حضرت عبدالبهاء شرحی در باره حیات حضرت ابراهیم مرقوم داشته اند که در کتاب «مفاوضات»^{۱۷} به طبع رسیده است.

سوم - "... کان الحسین ظمأنا فی ارض الطف ... (ص ۱۵۴) ... حسین مظلوم کبد مبارکش از نار عطش سوخته ..." (ص ۱۶۱).

بیان مبارک فوق ناظر به واقعه کربلا و شهادت حضرت حسین ابن علی سید الشهداء است. طف نام قریه‌ای بین کوفه و کربلا است و ارض طف آن بلاد را در بر میگیرد. امام حسین روز دوم محرم سال ۶۱هـ، مطابق اول اکتبر سنه ۶۸۰ میلادی به این قریه وارد شدند و در روز جمعه دهم محرم (عاشورا) سال ۶۱هـ، مطابق دهم اکتبر سنه ۶۸۰ میلادی در کربلا به شهادت رسیدند. حضرت ربّ اعلیٰ نیز در تفسیر سوره یوسف در باره عطش عظیم حضرت امام حسین چنین میفرمایند: "... الله یعلم قلب الحسین و حرّه من العطش العظیم و صبره فی الله الاحد القديم و قد کان الله علیه بالحق شهیداً...".^{۱۸}

چهارم - "... کان الروح بین یدی الیهود و یلدغوه کالثعبان فی کل حین ... (ص ۱۵۵) ... روح در دست یهود افتاده و به زخم حسود و دار عنود مقتول و مصلوب گشته و چون ثعبان کین او را در کل حین بگزند ..." (ص ۱۶۲).

مقصود از "روح" حضرت مسیح است و مندرجات این فقره ناظر به قیام حضرت مسیح در بین یهود و مظالم وارده بر آن حضرت از آن قوم است که مفصلاً در آیات انجیل

انعکاس یافته است. لقب روح الله ریشه در قرآن دارد که در آیه ۱۷۱ سوره نساء (۴) چنین میفرماید: "يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا".

معانی فارسی آیه فوق آن که ای اهل کتاب در دینتان از حد و حق نگذرید و جز حق در باره خداوند نگوئید. جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا و کلمه اوست که آن را به مریم فراداد و روح اوست. پس به خداوند و پیامبرانش ایمان بیاورید و نگوئید که خدا سه گانه است - از این باز آبیید که به خیر و صلاح شماست - جز این نیست که خداوند خدای یگانه است که منزّه و مبرا از داشتن فرزند است او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خداوند کارسازی را کافی است.

زندگی عیسی مسیح در بین یهود مملو از وارد آوردن اتهامات عدیده نسبت به آن حضرت است چنان که او را زنا زاده دانستند، طلب معجزات از او نمودند، مورد استهزاء قرار دادند و سرانجام او را به صلیب کشیده به شهادت رساندند. در آثار مبارکه بهائی به جنبه های گوناگون حیات، مصائب، مقامات و حوادث زندگی آن حضرت اشاره شده و شرح احوال حضرت مسیح به قلم حضرت عبدالبهاء در کتاب «مفاوضات» به رشته تحریر در آمده است.^{۱۹}

پنجم - "... فاعلمی بان المحبوب الرحمن قد ابتلی بین ملاء البیان كما ابتلی علی بین ملاء الفرقان ..." (ص ۱۵۶)

"... ای کنیز من بدان که محبوب رحمن بین ملاء بیان چون نقطه اولی در بین ملاء فرقان مبتلا گشته ... " (ص ۱۶۳).

در این فقره جمال قدم اشاره به بلیات وارده بر خود از جانب بابیان می فرمایند که متشابه با بلیات وارده از اهل فرقان نسبت به حضرت نقطه اولی است. یعنی همان طور که بر حضرت نقطه اولی بلیات گوناگون از جانب اهل تشیع وارد آمد حال اهل بیان نیز همان بلیات را بر جمال قدم (محبوب رحمن) وارد آورده اند.

ششم - "... انّ یوسف الجمال ینادی حین الذی وقع تحت اظفار الذئب ... " (ص ۱۵۶) "... در این وقت یوسف جمال در تحت اظفار الذئب بندها حزین ندا فرماید ... " (ص ۱۶۳).

در این فقره جمال قدم مجدداً به وقایع حیات حضرت یوسف اشاره فرموده‌اند که در سوره یوسف در قرآن انعکاس یافته است. خداوند از جمله در آیات ۱۳ و ۱۴ سوره یوسف (۱۲) میفرماید: "قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّنْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ. قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذَّنْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَاسِرُونَ." معنی آیات الهیه آن که: "یعقوب گفت این که شما ببریدش مرا اندوهگین میکند و میترسم که شما از او غافل شوید و گرگ او را بخورد. گفتند در حالی که ما جوانانی برومند هستیم اگر گرگ او را بخورد در آن صورت ضایع و زیان کاریم."

و در آیات ۱۷ و ۱۸ همین سوره آمده است که: "قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَأَكَلَهُ الذَّنْبُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ. وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ." معنی آیات آن که گفتند پدر جان ما به مسابقه رفته بودیم و یوسف را نزدیک بار و بنه خودمان گذاشته بودیم که گرگ او را خورد و ما اگر هم راستگو باشیم تو سخن ما را باور نخواهی کرد و بر پیراهنش خونی دروغین آوردند. یعقوب گفت ولی نفس اماره شما کار به دست شما داد. پس چاره من صبر است و خداوند در آنچه میگوئید مددکار من است.^{۲۰}

هفتم – "... لعلّ يعرفون بما نزلنا حكمه في التوراة وجعلناه عبرةً للسامعين ... قل انا خلقنا البلعام من قبل بقبضة من الطين..." (ص ۱۵۷).

مضامین فارسی این عبارت در قسمت فارسی لوح مبارک نیامده است، اما تلویح حضرت بهاءالله در فقره عربی فوق ناظر به حکایت بلعام باعور است که از جمله در ابواب ۲۲ – ۲۳ و ۲۴ سفر اعداد در کتاب تورات مسطور و مندرج است.

جناب فاضل مازندرانی در ذیل "بلعام" در «اسرار الآثار» چنین نوشته‌اند که: "بلعام بن باعورا عالم بزرگ دینی معاصر با موسی و یوشع که به اتباع هوای نفس مخالف با مرکز هدئی شده هلاک گردید. قصه‌اش در تورات ثبت است و در آثار کثیره این امر ذکر بلعام بر سیبل تشبیه و استعاره در خصوص برخی از این قبیل استعمال گردید. در لوحی که شرح احوال میرزا یحیی را داده‌اند قوله: قلائنا خلقنا البلعام من قبل بقبضة من الطين ثما البسناه قميص الاسماء."^{۲۱}

هشتم – "... ان يا اهل البهاء اركبوا سفينة البقاء التي جرت على بحر الحمراء ... (ص ۱۵۸) ... ای اصحاب بهاء بر سفینه بقاء راکب شوید و بر بحر حمراء در این مدینه کبریا حرکت نمائید..." (ص ۱۶۴).

اشارات جمال قدم در این فقره ناظر به مندرجات آثار حضرت ربّ اعلیٰ و تحقق بشارات آن حضرت است که از جمله در فقره‌ای از تفسیر سوره یوسف چنین میفرمایند: "... لقد خلق الله فی حول ذلك الباب بحورا من ماء الاکسیر محمرا بالدهن الوجود و حیوانا بالثمره المقصود و قدر الله له سفنا من یاقوتة الرطبة الحمراء و لا یرکب فیها الا اهل البهاء باذن الله العلیٰ و هو الله قد کان عزیزا و حکیما..."^{۲۲}

برای ملاحظه شرح بیان فوق در آثار حضرت بهاءالله و نصوص مبارکه دیگر به ذیل "سفینه - سفینه الله" در «یادنامه مصباح منیر» مراجعه فرمائید.^{۲۳} و نیز نگاه کنید به کتاب «قاموس توفیق منیع نوروز صد و هشت بدیع».^{۲۴}

جمال قدم پس از بیان این مطالب در اواخر لوح مبارک چنین میفرمایند: "... ان وجدتم احداً ان یحلّ الالماس و یجریه علی الالواح فاکتباوا به ما نزل فی هذا اللّوح ... (ص ۱۵۸) ... اگر یافتید نفسی را این که قادر باشد که الماس را حل نماید و جریان دهد پس بنویسید این کلمات بدیع منیع را به مداد الماسیه و نشر دهید او را در هر بلاد تا آن که آثار الهی در ما بین عباد او انتشار یابد... (ص ۱۶۵).

و سپس در ادامه مطلب چنین میفرمایند: "... ان لن تجدوا فاکتبهوا بالذهب الخالص ... (ص ۱۵۸) ... و اگر نیافتید و قادر بر او نگشتید پس بنویسید آنچه از سماء تقدیس نازل شده به ذهب خالص... (ص ۱۶۵).

مسئله تحریر مطالب لوح به قلم الماس و یا با طلای خاص که در عبارات فوق در انتهای لوح مبارک مذکور شده از جمله کنایاتی است که سابقه‌ای قدیمی در آثار مذهبی و ادب فارسی و عربی دارد. از جمله در باب هفدهم کتاب ارمیاء نبی آیات اول و دوم آمده است که: "گناه یهودا بقلم آهنین و نوک الماس مرقوم است و بر لوح دل ایشان و بر شاخهای مذبح‌های شما منقوش است."

سعدی در بوستان نیز میفرماید: "بدو گفت شیدای شوریده سر — جوابی که شاید نبشتن به زر"^{۲۵}.

و در «خطابات» حضرت عبدالبهاء است که میفرمایند: "... امروز روزی است که ذکرش به قلم الماس نوشته خواهد شد..."^{۲۶}.

بر حسب مندرجات «لغت نامه دهخدا» در ذیل "زر": "به زر نوشتن سخنی [است] کنایه از جامع بودن آن. کنایه [ای است] از کمال آن."

به زر و الماس نوشتن کنایه‌ای به دوام و بقای نوشته نیز تواند داشت که با گذشت زمان معدوم نمی‌گردد و از ارزش و اعتبار آن کاسته نمی‌شود. در عین حال الماس و زر هر

دو نشانه‌ای از جلا، درخشانی و درخشندگی این دو عنصر گرانقدر و گرانبها در عالم طبیعت است.

کنایات و تلمیحات موجود در بیانات جمال قدم در اواخر لوح البهاء که در سطور فوق نقل گردید و مبنی بر نوشتن این اثر به "مداد الماسیه" و با "ذهب خالص" می باشد دالّ بر واقعیت پرشکوه و جاودانه‌ای است که در طول تاریخ ادیان در جهان اتفاق افتاده و همواره تحقق یافته و به تثبیت رسیده است. از جمله آن که همه مظاهر مقدسه در معرض سبّ و لعن و ایذاء و اذیت مطالع ظلم و جهلای ناس در عصر خود قرار گرفته‌اند و علیرغم همه مصائبی که بر همه آنان وارد آمده است امر آن طلعات قدسیّه نافذ گشته، نوایا و مقاصدشان به تدریج بر نظام عالم استیلا و سیطره پیدا نموده و ذلت ظاهری آنان در ممر قرون و اعصار به عزّت و اقتدار تبدیل شده و اشعه ساطعه از وجود و حیات و افکار و اعمال آنان به مدد مشیّت غالبه الهیه عالم را به حرکت و تحوّل جدید سوق داده است. از این نظر اهمیت لوح البهاء در ایام اولیّه تولد جامعه بهائی و حصول تدریجی تبلور هویتی مستقل در نظام فکری و اجتماعی آن در این حقیقت نهفته است که علیرغم همه قوائی که بر علیه چنین نهضت نوپائی در حرکتند مژده‌ای به خلل‌ناپذیری ارکان آن میدهد و در عین حال به فتن و مصائب و مشاکلی اشاره میکند که جزء لاینفک حرکت جوهری همه نهضت‌های الهیه بوده است. مندرجات لوح البهاء در عین حال ناظر به این حقیقت و واقعیت است که ایام ذلت و مصیبت و محدودیت و انواع تضییقات وارده خواهد گذشت و حرکت مشیّت الهیه‌ای که در نهاد این نهضت الهی نهفته است از همه سدّها و موانع عبور خواهد نمود و پیروزمندانه در عالم وجود استقرار خواهد یافت.

یادداشت‌ها

- ۱- حضرت ولی امرالله، «امر بهائی ۱۸۴۴-۱۹۵۰ اطلاعات احصائی و تطبیقی» (بدون قید محل طبع و نام ناشر و تاریخ طبع)، ص ۱۲.
- ۲- حضرت بهاءالله، «آثار قلم اعلی» (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۴۱ ب)، ج ۷، صص ۱۵۴-۱۶۷.
- ۳- عبدالحمید اشراق‌خاوری، «گنج شایگان» (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۴۱ ب)، صص ۴۰-۴۲.

- ۴- اسدالله فاضل مازندرانی، «اسرار الآثار» (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۴ب)، ج ۲، ص ۸۹. جناب ادیب طاهرزاده نیز در «نفحات ظهور حضرت بهاءالله» (استرالیا: سنچوری پرس، ۲۰۱۰ م)، ج ۲، ص ۱۸۳، ترجمه دکتر باهر فرقانی، تصریح میفرماید که لوح البهاء "... احتمال می‌رود بلافاصله قبل از انتقال حضرت بهاءالله به بیت رضا بیک نازل شده باشد ...".
- چون انتقال جمال قدم و عائله مبارکه به خانه رضا بیک در مدینه ادرنه بنا به تصریح حضرت ولی امرالله در «کتاب قرن بدیع» (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۲ م، ص ۳۳۹) در ۲۲ شوال سنه ۱۲۸۲ ه.ق [۱۰ مارچ ۱۸۶۶ م] بوده، لوح البهاء در حوالی این تاریخ از قلم جمال قدم عزّ نزول یافته است. اقامت جمال قدم در این بیت بر حسب تصریح حضرت ولی امرالله در کتاب «قرن بدیع» (ص ۳۴۱) قریب یک سال بوده است.
- ۵- راجع به حیات خاتون جان خانم قزوینی و عائله ایشان به منابع ذیل مراجعه فرمائید:
- الف) اسدالله فاضل مازندرانی، «ظهور الحق» (هوفهایم: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۸ م)، ج ۳، صص ۲۹۴-۲۹۹.
- ب) شیخ محمد کاظم سمندر، آثار قلمی جناب شیخ محمد کاظم سمندر (هوفهایم: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۱۱ م)، ص ۳۲۳. تدوین روح‌الله سمندی.
- ج) «نفحات ظهور حضرت بهاءالله»، ج ۲، صص ۱۸۳-۱۹۳.
- ۶- در باره فصل اکبر حضرت ولی امرالله شرحی مبسوط در فصل دهم «کتاب قرن بدیع» مرقوم فرموده‌اند.
- ۷- در باره مخالفت و معاندت میرزا یحیی ازل میتوان به آثار ذیل مراجعه نمود:
- الف) «کتاب قرن بدیع»، فصل دهم.
- ب) «بهاءالله شمس حقیقت» (آکسفورد: جورج رونالد، ۱۹۸۹ م)، فصل بیست و هفتم، اثر جناب حسن بالیوزی، ترجمه مینو ثابت.
- ج) «نفحات ظهور حضرت بهاءالله»، ج ۲، فصل ۱۴.
- د) «ظهور الحق» (هوفهایم: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۱۱ م)، ج ۴، فصل ۱۴.
- ۸- «آثار قلم اعلی»، ج ۷، ص ۱۵۹.
- ۹- «آثار قلم اعلی»، ج ۷، صص ۱۶۶-۱۶۷.
- ۱۰- «سورةالبیان» در «آثار قلم اعلی» (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۲ م)، ج ۲، صص ۴۳۷-۴۵۰، به طبع رسیده و عبارت منقول در متن این مقاله در صفحه ۴۴۸ این کتاب مندرج است.
- ۱۱- «حدیقه عرفان» (کانادا: عندلیب، ۱۹۹۴ م)، صص ۷۹-۸۰.

۱۲- «سورة الدّم» در «آثار قلم اعلیٰ» (ج ۲، صص ۳۹۳-۴۰۰) به طبع رسیده و بیان منقول در متن مقاله در صفحه ۳۹۷ این کتاب مندرج است. بیان منقول را حضرت ولی امرالله نیز در رساله «دور بهائی» (لانگنهاین: لجنة ملى نشر آثار، ۱۹۸۸م)، صص ۳۹-۴۰ نقل فرموده‌اند. کنایات و اشارات مندرج در این فقره از سورة الدّم ناظر به وقایع زیر است:

الف) "اودعتنى بيد النمرود" اشاره به مصائب حضرت ابراهیم خلیل است.

ب) "اودعتنى فى سجن المشركين" اشاره به مصائب حضرت یوسف است.

ج) "قطعت رأسى" اشاره به شهادت یحیی معمدانی است.

د) "ارفعتنى الى الصليب" اشاره به شهادت حضرت مسیح است.

ه) "ابتليتنى فى ارض الطف" اشاره به شهادت حضرت امام حسین است.

و) "علقونى فى الهواء" اشاره به شهادت حضرت باب است.

مشابه همین اشارات در لوح البهاء نیز مذکور شده و شرح مفصل تر آنها در متن مقاله خواهد آمد.

۱۳- ترجمه فارسی آیات قرآنیه در این مقاله مبتنی بر قران کریم - ترجمه از بهاءالدین خرمشاهی (طهران، انتشارات دوستان، ۱۳۸۶ه.ش) است.

۱۴- فؤاد صدیق، «سیری در بوستان مدینه‌الصبر» (هوفهایم: لجنة ملى نشر آثار، ۲۰۱۶م)، صص ۲۶۶-۲۷۲. و نیز نگاه کنید به ذیل "یوسف" در «فرهنگ تلمیحات» (طهران: فردوسی، ۱۳۶۹ه.ش)، اثر دکتر سیروس شمیسا و کتاب «تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری» (طهران: اساطیر، ۱۳۷۳ه.ش)، اثر دکتر رضا اشرفزاده. در ذیل "سیاره" در کتاب فوق (ص ۳۴۸) چنین آمده است:

"نه یوسف را نگون در چاه افکندند اخوانش ——— نه بفرختند سیاره‌اش میان مصر چون مولا" (قطران)

خوش باش که سیاره بر احرار نهد بند ——— یاد آر ز سیاره و از یوسف چاهی" (انوری)

یوسفی را که ز سیاره به صد جان بخرد ——— بی محاباش به زندان پدر باز دهید" (خاقانی).

۱۵- حضرت بهاءالله، «مجموعه الواح مبارکه» (قاهره: سعادت، ۱۹۲۰م)، ص ۹۰.

۱۶- «اسرار الآثار» (ج ۱، صص ۴۶-۴۷). و نیز نگاه کنید به ذیل "ابراهیم" و "خلیل" در «فرهنگ تلمیحات» و کتاب «تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری».

۱۷- حضرت عبدالبهاء، «مفاوضات عبدالبهاء» (لیدن: بریل، ۱۹۰۸م)، صص ۹-۱۱.

- ۱۸- حضرت نقطه اولی، «منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی» (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۴۱ب)، ص ۴۷.
- ۱۹- نگاه کنید به «مفاوضات عبدالبهاء» (صص ۱۲-۱۳) و به ذیل "عیسی" در «فرهنگ تلمیحات» و در کتاب «تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری».
- ۲۰- علاوه بر منابع یاد شده در ذیل یادداشت شماره ۱۴ در سطور فوق برای ملاحظه مطالب مربوط به سوانح حیات حضرت یوسف به ذیل "حسن یوسف" و "عزیز مصر" و "پیراهن" و "پیر کنعان" در «فرهنگ تلمیحات» مراجعه فرمائید.
- ۲۱- «اسرار الآثار» (ج ۲، صص ۷۲-۷۳). شرحی از احوال بلعام در ذیل این نام در «فرهنگ تلمیحات» مندرج است.
- ۲۲- «منتخبات آیات»، ص ۳۸.
- ۲۳- وحید رافتی، «یادنامه مصباح منیر» (هوفهایم: لجنة ملی نشر آثار، ۲۰۰۶م)، صص ۲۸۹-۲۹۴.
- ۲۴- عبدالحمید اشراق خاوری، «قاموس توقیع منیع نوروز صد و هشت بدیع» (دارمشتات: عصر جدید، ۲۰۰۱م)، صص ۱۹۶-۱۹۷.
- ۲۵- سعدی شیرازی، «بوستان سعدی» (طهران: خوارزمی، ۱۳۶۳. ش.)، ص ۱۳۱.
- ۲۶- حضرت عبدالبهاء، «خطابات مبارکه» (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۷ب)، ج ۲، ص ۱.

راکبان فلک ابهی: مروری بر لوح نصیر

مسعود کشاورز رهبر

مقدمه

اصطلاح «فُلک ابهی» از جمله اصطلاحاتی است که از قلم جمال قدم، جلّ ذکره الاعظم، در بعضی از الواح مبارکه نازل گردیده. در توضیح این اصطلاح ابتداءً به دو نمونه از بیانات مبارکه اشاره مینمایم. از جمله در کتاب مستطاب بدیع در وصف احوال میرزا موسی قمی، که از جانب میرزا یحیی به عنوان «شهید البیان» برگزیده شده بود، می فرمایند؛ قوله العزیز: «در سنین قبل هفت نفر شهدای ناریه معین نمود، یکی از آن نفوس بعد از اطلاع تائب شده و رَجَعَ إِلَى اللَّهِ . . . و آن نفس مبارک میرزا موسی قمی؛ علیه بهاء الله؛ بود که شکست صنم و هم و هوی را و در فُلک ابهی باذن الله خالق الارض و السماء مستقرّ شد و بعد الی الله رجوع نمود.»^۱ و نیز در لوح خطاب به حاجی نصیر قزوینی - که بررسی اجمالی آن لوح منبع موضوع این مقاله است - خطاب به اهل بیان می فرمایند؛ قوله العظیم: «این چنین تفصیل دادیم از برای شما به لسان مختار که شاید در بحور حکمیّه و معارف الهیّه تغمّس نمائید و بر فُلک ابهی که بر بحر کبریاء الیوم جاریست تمسک جسته، از واردین او محسوب شوید.»^۲ با توجه به بیانات مبارکه فوق «فُلک ابهی» عبارت است از شریعة الله و «راکبان» آن نفوسی هستند که بفرموده مبارک صنم نفس و هوی را شکسته و در زمره «عباد الصالحین» قرار گرفته اند. و این همان حقیقتی است که حضرت باب الله الاعظم در کتاب «قیوم الاسماء» اهل عالم را بدان بشارت دادند؛ قوله الاحلی: «بیا ملأ الانوار انا نحن تالله الحق ما تنطق عن الهوی و ما ننزل حرفاً من ذلك الكتاب، الا باذن الله الحق. اتقوا الله و لا تشگوا فی امر الله؛ فان سرّ هذا الباب مستوراً تحت عماء السطر و مرقوماً فوق حجاب الستر بایدی الله ربّ الستر و السطر و لقد خلق الله فی حول ذلك الباب بحوراً من ماء الاکسیر محرّ بالدّهن الوجود و حیوانا بالثمرة المقصود و قدر الله له سُفناً من یاقوتة الرطبة الحمراء و لایرکب فیها الا اهل البهاء باذن الله العلی و هو الله قد کان عزیزاً و حکیماً. هنالك یحمل عرش الله ملئکة العماء فی الانفس الثمان و قد کان الحکم فی امّ الكتاب مشهوداً. فسوف یعرضون المجرمون علی الرّحمن فی حول العرش علی الحقّ بالحق رمزا.»^۳ طلعت اعلی در این بیان منبع بشارت به ظهور جدید و مؤمنان آن ظهور، که همانا «اهل بهاء» هستند، می دهند. جناب حاجی نصیر قزوینی در زمره «راکبان فُلک ابهی» و از جمله مؤمنین صدیق جمال ابهی بودند. مقاله پیش رو شرح مختصری از حیات این بزرگ مرد عرصه ایمان و نیز بررسی اجمالی مضامین لوح نصیر است که از قلم حضرت بهاء الله به اعزاز وی نازل گردیده است.

مختصری از شرح حال حاجی نصیر قزوینی

حاجی نصیر از جمله تجار معتبر قزوین بود و دارای شهرت و اعتبار تام در میان همگان خود. جناب میرزا اسدالله فاضل مازندرانی در شرح حال وی چنین می‌نویسد: «و دیگر از مشاهیر مؤمنین قزوین حاجی نصیر تاجری معتبر و متدین بود و در سنین اولیه ظهور جدید، به استماع و استفاضه دروس و مذاکرات آخوند ملا جلیل ارومیه ای^۴ مصدق و مؤمن شده، ایمان خود را به وی اظهار داشت و ملا جلیل به او گفت: ای حاجی در این امر شهادت به لسان کفایت ننماید و اعتقاد جنان را نیز اعتماد نشاید؛ بلکه علامت ایمان مهیا شدن برای فدا و رضای به شهادت فی سبیل الله است و تا به مقام گذشت از جان و مال و عیال در طریق ایمان نرسی ادعای بابی بودن نتوانی کرد.

اینک به خانه رو و به فراغت حال و خیال دمی تفکر کن که چون ساعت قیام و نصرت محبوب انام فرا رسد و انبوه رجال برای نهب اموال و قبض عیال و قتل اطفال آستین بالا زنند و تو را مخیر بین تیری و خلاص یا اعتراف و قصاص نمایند؛ در چنین حال اگر فتور نیآورده، بلیات را به جان خریده، بر عقیدت ثابت مانی بابی هستی و الا فلا. حاجی به خانه خود رفته تا سحر نخوابید و با خدا مناجات نموده همی تفکر و تأمل در جان و مال کرد؛ تا در سحر حالت انقطاع عمّا سوی الله و رضای به شهادت فی سبیل الله در جان و وجدانش پدید آمد و صبح با نهایت سرور و نشاط نزد ملا جلیل رفته حال خویش اظهار داشت و در زمره بابیه داخل گشت و از مشاهیر مخلصین در شمار شد. . . .»^۵

جناب حاجی نصیر بعد از ایمان به امر بدیع واله و شیدای طلعت اعلی گشته مترصد فرصتی بود تا به ملاقات و زیارت حضرت ذکر الله اعظم نائل گردد. این مسؤل در مسیر حرکت حضرت ربّ اعلی به صوب آذربایجان میسر گردید. فاضل مازندرانی شرح این تشرّف را چنین می‌نگارد: «برخی از قول وی چنین حکایت آورده اند که چون حضرت ذکر الله الاعظم را به عزم آذربایجان می‌بردند؛ از قزوین برای درک محضر مبارک از عقب شتافتیم و به هر منزل که رسیدیم سواران دولت آن مظلوم را به منزلی دیگر نقل داده بودند. لاجرم همت بر سرعت در سیر گذاشتم و خویش را رسانده به مأمورین نقودی داده به حجره ای که حضرت سکون داشت درآمدم. تحیت گفته، رسم آداب به جای آوردم و اجازه جلوس فرمودند؛ نشستیم. مشغول تناول چای بودند و از جهت ممانعت و مراقبت احتیاط نموده تکلم نکردند و من محو انوار جمال و جلال شده به ظرف چای نیم خورده نگرسته، آرزو به دل گذراندم که: کاش از سور خود به من گرم می نمودند و فی الحال با اشاره ای به من اجازت دادند تا بیآشامم و نیز با اشاره امر به عودت

قزوین فرمودند. لاجرم با قلب بریان که در سر لعن بر ظالمان می‌نمودم به قزوین برگشتم.»^۶

بالجمله جناب حاجی نصیر، بعد از زیارت طلعت مبارک ربّ اعلیٰ و اشتهار به نام بابی، مورد آزار و اذیت شدید معاندان واقع شد؛ چنانچه در واقعه قتل ملا تقی برغانی مورد هجوم اعداء قرار گرفت و تمامی اموال و دارائی وی به تاراج رفت. به ناچار از قزوین متواری گردید و به سمت خراسان رفت. در مشهد به جناب باب الباب و حضرت قدّوس پیوست و تحت امر ایشان قیام به خدمت نمود و در مؤتمر بدشت نیز حضور داشت و در آن انجمن دربان باغی بود که جمال قدم در آن باغ ساکن بودند.^۷ پس از اختتام مؤتمر بدشت، حاجی نصیر با ایمانی قوی‌تر و عزمی راسخ‌تر قدم در راه جانفشانی نهاد و تحت ریاست سواد به مازندران شتافت و در حماسه قلعه مازندران با نهایت شجاعت و خلوص عقیدت قیام به دفاع از امر حق نمود.^۸

فاضل مازندرانی درباره ایام قلعه، در ضمن شرح حیات حاجی نصیر چنین می‌نگارد: «از قول او حکایت کرده اند که . . . در ایام شدت محاصره قلعه مازندران و عسرت اصحاب روزی در خورجین و زاد سفرم تجسس کردم؛ چشمم به مغز بادامی افتاد و با همه گرسنگی که طاقتم را طاق کرد؛ اولی دانستم برای حضرت قدّوس بزم. پس آن یک دانه مغز را به حریری پیچیده به محضرش رساندم. و نبیل زرندی ضمن شرح واقعات قلعه مذکوره چنین نوشت: در ایام تنگی قلعه یک عدد بقره باقی ماند و جناب حاجی نصیر که کوکب درّی افق قزوین بود، حلیب آن را جهت طلعت حبیب ترتیب می‌داد که چند قاشق چایخوری میل می‌فرمودند و مابقی را به جهت اصحاب می‌فرستادند که هر یک یک قاشق چایخوری میل می‌فرمودند.»^۹

در شرح حیات جناب حاجی نصیر، در تاریخ شیخ کاظم سمندر چنین آمده است: «از اعظام اتقیاء رجال حضرت مستطاب مرحوم حاجی محمد نصیر شهیر مشهور که از بزرگان تجار با مایه و اعتبار بودند. در قزوین در اوایل امر به اقبال فائز و حسب اجازه حضرت ربّ اعلیٰ، روح ما سواه فداه، در خراسان خدمت حضرت باب الباب رسیده در رکاب ایشان به مازندران رفته و تا آخر قلعه شیخ طبرسی به خدمت و نصرت مشغول بودند.»^{۱۰} آنگونه که در تاریخ جناب شیخ کاظم آمده است، پس از بر ملا شدن خدعه و نیرنگ دولتیان در سرکوب اصحاب قلعه و شهادت جمّ غفیری از اصحاب توسط سربازان دولتی؛ حاجی نصیر را «باقر خان فراشبازی از میان آنانکه نیزه‌پیچ^{۱۱} می‌شدند، بیرون آورده به قزوین فرستادند.»^{۱۲} بدین طریق حاجی نصیر از آن مهلکه خلاصی می‌یابد و در عداد بقیه السیف واقعه مازندران محسوب می‌گردد. بنا بر روایت جناب شیخ کاظم

سمندر: «... [بعد از واقعه مازندران] چندین سال به تجارت مشغول بودند و دو دفعه حکومت قزوین ایشان را اخذ کرد. دفعه اول در فتنه تیراندازی،^{۱۳} زمان حکومت مرحوم خسرو خان؛ بدون ادبیت بعد از مدتی رها کردند. دفعه دوم مغولاً به طهران فرستادند. بعد از مدتی نجات یافتند؛ ولی بواسطه صدمات متوالی به تدریج امور تجارتشان به کلی مختل گردید و در حکایت «مرآت»^{۱۴} منتهای درجه دقت و احتیاط را مراعات فرمودند. . . خلاصه بعد از مجاهدات با کمال قوت به امر مبارک اقبال نموده و سفری هم نگارنده در خدمتشان بودم که در عگا به شرف لقا مشرف شدیم و بعد از مراجعت هم سالها در رشت به شراکت این نگارنده به تجارت مشغول بودند و تبلیغ و خدمت می نمودند. تا در سال هزار و سیصد در رشت با پسر بزرگشان گرفتار و حبس شدند و حضرت حاجی در حبس صعود نمودند. در موقع حمل جسد ایشان از زندان که یوم جمعه بود؛ اطفال و اشرار هجوم کرده، نعش را سنگباران نموده تا وارد خانه می شوند. بعد از آن اقدام به قطع اعضاء از قبیل کندن چشم و بریدن دماغ و غیره می نمایند. اهل خانه و اطفال صغیر در حالت وحشت و انقلاب و قلق و اضطراب افتاده؛ بعضی از همسایگان خیر اندیش ایشان را فرار داده؛ نعش را با کمال خفت و خواری آورده در کوره خرابه انداخته، سنگ ریختند و مدفون گردید.^{۱۵}

حضرت بهاءالله در لوح خطاب به شیخ محمد تقی نجفی ملقب به ابن ذنب به این واقعه مؤلمه اشاره فرموده اند، قوله الکریم:

«یا شیخ مکرر ذکر شده و می شود، چهل سنه به عنایت الهی و اراده قویّه نافذه ربّانی حضرت سلطان ایده الله را نصرت نمودیم؛ نصرتی که نزد مظاهر عدل و انصاف ثابت و محقق است. وَ لَا يُنْكَرُهَا إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ وَ كُلُّ مُبْغِضٍ مُرِيبٍ. عجب آن که وزراء دولت و امناء ملت الی حین به این خدمت ظاهر مبین ملتفت نشده اند و یا شده اند، نظر به حکمت ذکر فرموده اند. قبل از اربعین هر سنه ما بین عباد مجادله و محاربه ظاهر و قائم و بعد به جنود حکمت و بیان و نصیحت و عرفان کلّ به جبل متین صبر و ذیل منیر اصطبار تمسک جستند و تشبث نمودند. به شأنی که آنچه بر این حزب مظلوم وارد شد تحمل کردند و به حق گذاشتند(۱۶). مع آن که در مازندران و رشت جمع کثیری را به بدترین عذاب معذب نمودند. از جمله حضرت حاجی نصیر که فی الحقیقه نوری بود مشرق از افق سماء تسلیم. بعد از شهادت چشم او را کردند و دماغش را بریدند و ظلم به مقامی رسید که اهل ممالک خارجه گریستند و نوحه نمودند و در باطن از برای عیال و صغار بعضی در اطراف ممالک اعانت نمودند.»^{۱۷}

بالجمله جناب حاجی نصیر قزوینی از مؤمنان جانفشان طلعت اعلی و جمال اقدس ابهی بود و چنانچه جمال قدم توصیف فرموده اند همچون نوری بود که از افق سماء تسلیم طلوع نمود. بررسی شخصیت و مقام معنوی وی در این مختصر ننگد و نیازمند فرصتی دیگر است. جناب سمندر در شرح حیات وی به کتابی مفصل در تاریخ امر از ابتداء تا اواخر ایام حیاتش اشاره می‌نماید که متأسفانه در نتیجه «انقلابات اخیر از میان رفته است.»^{۱۸}

بخش کوچکی از تاریخ جناب حاجی نصیر در انتهای کتاب تاریخ سمندر ثبت گردیده است. در واقع این مختصر که شامل چهارده صفحه از تاریخ حاجی نصیر است، تنها قسمتهایی از این تاریخ است که به یادگار باقی مانده است. مطالب مندرج در این ۱۴ صفحه شامل مطالبی است در خصوص وقایع قلعه شیخ طبرسی و مختصری نیز در شرح حال خود مؤلف که در انتهای این اوراق آمده است. برای ذکر نمونه ای از وقایع نگاری وی، بخشی از این اوراق را، که در بیان کیفیت ارتزاق اصحاب بعد از اتمام آذوقه و مسدود بودن راه بواسطه محاصره قلعه توسط سپاهیان دولتی است، ذیلاً نقل می‌نمایم: «... و آذوقه خوراکی هم هر یک که از ابتیاعی و غنیمت آورده بودند، داشتند در آن (عرض) مدت بالمره تمام شد. تا اینکه در مطبخ‌خانه حضرت قدوس قدری بود؛ فرمودند یوماً فیوماً یک سیر دو سیر به هر یک قسمت می‌دادند؛ تا این که ذره ای از برنج و گندم نماند. منحصر گردید به چند رأس اسب که در میان اصحاب بود. هر روز دو و سه رأس از آنها ذبح کرده در میان اصحاب قسمت می‌دادند و قبل از این حکایات اسب جناب باب سلام الله علیه^{۱۹} از تیر معاندین در صحن بقعه بسته بودند زخم خورده فی الفور به فدای آن بزرگوار عالی‌مقدار گردیده بود و امر فرموده بودند که آن حیوان را در همان صحن بقعه دفن نموده. تا آن زمان اسبها را کشته و تمام شده بود. فرمودند که اسب جناب باب (ع) را که دفن نموده اید بکشائید، گوشت او را تقسیم نمائید؛ لهذا قبر آن حیوان ظاهری را که در باطن صفت انسانی از او هویدا گشت گشوده و گوشت او را تقسیم نموده، اصحاب تناول نمودند و حال آنکه تعفن برداشته بود به کمال حب و لطافت خوردند. باری، بعد از اتمام گوشت اسبها منحصر شد به پوست. پوست اسبها را پاره پاره کردند؛ قسمت کردند و در روی آتش برشته کرده، بر مثال کباب به دندان کشیدند؛ جائیده، خوردند. بعد از اتمام پوست اسبها منحصر شد به استخوان اسبها. آنها را هم تقسیم کرده هر یک در روی آتش سرخ کرده و کوبیده، خوردند. در روی او قدری آب گرم می‌خوردند و به همین قسمها خود داری می‌نمودند. . . .»^{۲۰} اهمیت این اوراق باقی مانده از تاریخ حاجی نصیر در ارائه تصاویر دقیق و بیان بعضی از جزئیاتی است که خود شاهد آن بوده است.

باری، نکته مهم دیگر که درباره جناب حاجی نصیر لازم به ذکر است آن که توقیعاتی از حضرت ربّ اعلیٰ مصدر به عنوان «هو الانصر و الانصر» به افتخار وی صادر^{۲۱} و نیز لوحی منیع که به لوح نصیر معروف است از قلم جمال اقدس ابهی در پاسخ به سؤالات وی نازل گردید.

تاریخ نزول لوح نصیر

تاریخ دقیق نزول لوح نصیر مشخص نیست. فاضل گرانتقد جناب عبدالحمید اشراق خاوری در کتاب «گنج شایگان» این لوح منیع را در فهرست الواح نازله در عگا وارد نموده اند؛^{۲۲} در صورتی که این لوح منیع از جمله الواح نازله در ادرنه است که در بحبوحه فصل اکبر و تفصیل بین اهل بیان و اهل بهاء نازل گردیده است. میرزا اسدالله فاضل مازندرانی در کتاب «اسرار الآثار»، در ذیل کلمه «نصیر» و ذکر نام حاجی نصیر قزوینی، با نقل عبارتی از لوح نصیر که می‌فرمایند: «ای ملاً بیان آیا ملاحظه ننموده اید که در عشرين از سنين در مقابل اعداء به نفس خود قيام فرمودم» با استناد به عبارت «عشرين از سنين» این نتیجه ضمنی را بیان می‌نماید که این لوح منیع باید در ادرنه نازل شده باشد.^{۲۳} به سخن دیگر نزول این اثر مستطاب می‌بایست مقارن با نزول لوح منیع «سراج»، در پاسخ به شبهات ملاً علی محمد سراج الذاکرین، باشد، زیرا اگر مبنای عبارت «عشرين از سنين» را اواخر سال ۱۲۶۵ ه.ق. در نظر بگیریم – یعنی سالی که بنا بر حکمتهای بالغه الهیه پس از مشاورات عدیده میان حضرت بهاءالله و حضرت ربّ اعلیٰ که بواسطه جناب میرزا عبدالکریم قزوینی صورت گرفت، میرزا یحیی از جانب حضرت باب اعظم به عنوان مرجع صوری و قائد اسمی اهل بیان انتخاب گردید^{۲۴} – بنابر این سال نزول این لوح منیع باید در اواخر ایام اقامت جمال قدم در ادرنه یعنی سال ۱۲۸۵ ه.ق. باشد.

شان نزول

در بررسی مضامین مندرج در این لوح مستطاب ذکر این نکته به عنوان مقدمه ضروری است که با وجود آنکه این لوح منیع در بحبوحه نقض عهد اهل بیان و بحران فصل اکبر نازل گردیده است؛ لیکن سبک و سیاقی متفاوت با آثاری مانند کتاب بدیع و لوح سراج و لوح میرزا عبدالرحیم قزوینی دارد؛ بدین معنی که با وجود ذکر پاره ای از استدلالات بدیعه در رفع شبهات اهل بیان، مقصد الهی انذار و تشویق مخاطب لوح و نیز اهل بیان به بیداری از خواب غفلت و مجاهدت در وصول به مقام یقین است. فی الواقع عریضه

حاجی نصیر و سؤالات وی دست‌آویزی گردید که جمال قدم اهل بیان را به نزول این لوح منبع مفتخر نمایند؛ چه که گرچه مخاطب لوح، حاجی نصیر است؛ لیکن خطابات عدیده در این لوح خطاب به اهل بیان نازل گردیده؛ تا شاید نفوس مستعدّه به شاطی ایقان واصل گردند.

لسان نزولی لوح نصیر

چنانچه از آیات نازله در لوح نصیر مشهود است، لسان نزولی این لوح همانند لوح سراج، بیان مستقیم از لسان مظهر الهی است؛ چنانکه در اوراق اولیّه لوح خطاب به حاجی نصیر می‌فرمایند، قوله العظیم: «ای نصیر، ای عبد من، تالله الحقّ غلام روحی با رحیق ابهی در فوق کلّ رؤوس الیوم ناظر و واقف که، که را نظر بر او افتد و من غیر اشاره از کفّ بیضایش اخذ نموده بیآشامد . . .»^{۲۵} و نیز می‌فرمایند، قوله الکریم: «ای نصیر، در ظهور اولم به کلمه ثانی از اسمم بر کلّ ممکنات تجلی فرمودم؛ به شأنی که احدی را مجال اعراض و اعتراض نبوده و جمیع عباد را به رضوان قدس بیزوالم دعوت فرمودم و به کوثر قدس لایزالی خواندم . . .»^{۲۶} این کیفیت بیان در جمیع سطور این لوح منبع مشهود و عیان است.

مضامین مندرج در لوح نصیر

۱- عدم انقطاع فیوضات الهی

همانگونه که ذکر گردید لوح نصیر در پاسخ به سؤالاتی است که جناب حاجی نصیر در باب مسأله مرجعیت میرزا یحیی و وصایت مورد ادّعی وی، در عریضه اش از جمال مبارک سؤال نموده بود؛ چنانچه جناب شیخ کاظم سمندر در شرح حال وی تصریح نموده است: «در حکایت مرآت منتها درجه دقت و احتیاط را مراعات فرمودند.» اینطور به نظر می‌رسد که این دقت و احتیاط تا بدان جا بوده است که سبب توقّف و تردید وی گردیده بود. جمال قدم در فاتحه لوح مبارک خطاب به حاجی نصیر به این نکته کلیدی اشاره می‌فرمایند که حقّ، جلّ جلاله، همواره احیاء خود را منظور نظر دارد و فیض مستمرّ الهی لحظه ای از ناس منقطع نمی‌گردد. چنانکه می‌فرمایند، قوله تعالی: «قلم اعلی لا زال بر اسم احبای خود متحرک و آنی از فیوضات لا بدایات خود ممنوع و ساکن نه و نسیم فضلیّه از مکمن احدیه بر کلّ اشیاء در کلّ حین در هبوب بوده و خواهد بود.»^{۲۷} عدم انقطاع فیوضات الهیه از مفاهیم اساسی است که حکمت ارسال رسل و مظاهر الهی

را تبیین می‌نماید، چه که اگر این فیض از ناس منقطع گردد تکلیف نیز ساقط می‌گردد.^{۲۸} لیکن با وجود استمرار فیض فیاض، چرا بعضی از نفوس از ادراک آن محرومند و از این نعمت بی بهره اند؟

۲- محتجبان وادی حرمان

علت اساسی این محرومیت عدم ادراک حقایق مندمج در آیات الهی و ادراکات محدود بشری است؛ چه که ناس استنباطات خود از آیات حق را ملاک تشخیص حق از باطل قرار می‌دهند و همین امر سبب احتجاب از حق و امتناع نفوس از ورود به وادی ایمن ایقان می‌گردد. جمال مبارک این نفوس را «محتجبان وادی حرمان» می‌نامند. در نقطه مقابل نفوسی که اقبال به حق می‌نمایند؛ نفوسی هستند که استعداد کسب هدایات حق را در ظل تربیت الهی دارند؛ چنانچه می‌فرمایند، قوله الجمیل: «... سبل هدایتش از هیچ سالکی مستور نشده و طرق عنایتش از هیچ قاصدی ممنوع نگشته؛ و لکن چگونه نسایم عنایت سبحان محتجبان وادی حرمان را اخذ نماید؟ مع آنکه از نسیم قدس الهیه در گریزند و با جمال عز صمدانیه در محاربه و ستیز. لحاظ الله در فوق رؤوس ناظر و احدی به آن ملتفت نه و ملکوت الله ما بین پدی مشهود و نفسی به آن شاعر نه. بسا نسایم رحمن که از مکمن عز سبحان در سحرگاهان بر محتجبان مرور نموده و کل را در غفلت از جمال منان بر بستر نسیان غافل یافته و به مقر عز فردوس اعظم که یمین عرش ربانی است راجع گشته.^{۲۹} هرگز فیض از مکمن جودم منقطع نشده و فضل از مخزن کرم مسدود نیامده. ید رحمت منبسطه ام بسی مبسوط و محیط و در قبضه اقتدارم کل اشیاء مقبوض و اسیر؛ و لکن این فضل لانهایه و کرم لابدایه کسانی را اخذ نماید که در ظل تربیت «بیده مَلْکُوتِ کُلِّ شَیْءٍ»^{۳۰} در آیند و در فضای روحانی «سَبَقْتُ رَحْمَتَهُ کُلِّ شَیْءٍ» مقر نمایند.^{۳۱}

جمال ابهی در بیان چگونگی اقبال و عدم اقبال نفوس به حق، مثال حبه را بیان می‌فرماید؛ که اگر حبه در ارض طویه قرار گیرد البته انبات نماید و اثمار طویه بیار آرد؛ و لکن همین حبه اگر در ارض جرزه و زمین لم یزرع قرار گیرد هیچ ثمری از آن بدست نیاید.^{۳۲} لذا جمال مبارک تأکید می‌فرماید که اگر جمیع ممکنات خود را از تربیت الهی محروم نمایند؛ بآسی بر هبوب نسایم عنایت الهی نبوده و نخواهد بود؛ چه که این اریاح فضلیه همواره در مرور بوده و این نفوس محتجبه هستند که خود را از این نسایم محروم می‌نمایند. لذا خطاب به مخاطب لوح او را تشویق می‌فرمایند که: «پس جهدی باید که خود را در ظل سدره ربانی کشانی تا از اثمار فضل غیر متناهی مرزوق گردی.»^{۳۳}

۳- علت احتجاب و توقّف اهل بیان از جمال رحمن

علت اساسی توقّف و تردید حاجی نصیر همان سؤالاتی بود که اکثری از اهل بیان در باب مرجعیت میرزا یحیی گرفتار آن بودند و بدین خاطر نفوسی که خود را از علماء بیان می دانستند به طرح ایرادات و شبهات عدیده در برابر جمال ابهی می پرداختند. صریحترین این ایرادات سؤالی است که ملا علی محمد سراج در عریضه خود خطاب به جمال قدم، جلّ جلاله، نگاشته است که: چگونه می شود حروف علیّین به حروف سجّین تبدیل شود و یا چگونه ذهب به نحاس تبدیل می گردد. مشابه همین سؤال در عریضه ملا عبدالرحیم قزوینی مطرح است.^{۳۴} طرح اینگونه سؤالات سبب توقّف و تردید آحاد مؤمنین می گردید. در این میان نفوسی مانند ملا عبدالرحیم و حاجی نصیر این مهم را وجهه همت خویش قرار دادند که پاسخ این سؤالات و شبهات را از جمال ابهی سؤال نمایند و همین اقدام ایشان سبب هدایت و راهیابی این نفوس مؤمنه به شاطی یقین گردید. جمال قدم در لوح حاجی نصیر وی را مورد خطاب و عتاب قرار می دهند که چرا خود را از هبوب اریاح فضلیّه ممنوع داشته و در عقبات صعب العبور ذهنی متوقّف و سرگردان است. بقوله تعالی: «باری نامه تو به مقرّ اقدس وارد و ناله و حنین تو مسموع آمد. در اول مکتوب این عبارت مذکور بود:

گر چه دورم بظاهر از بر تو إِنَّمَا الْقَلْبُ وَالْأَفْؤَادُ لَدَيْكَ

بدانکه در ظاهر هم دور نبوده ای، بلکه تو را به هیکی مبعوث نمودیم و امر به دخول در رضوان قدس محبوب نمودیم و تو توقّف نموده، در فینای باب متحیراً قائم شده و هنوز فایز به ورود در مدینه قدس صمدانیّه و مقرّ عزّ رحمانیّه نشده. حال ملاحظه نما که باب فضل مفتوح و تو مأمور به دخول؛ ولکن تو خود را به ظنون و اوهام محتجب نموده از مقرّ قرب دور مانده. تالله الحقّ، در کلّ حین تو و امثال تو مشهودند که بعضی در عقبه سؤال واقفند و برخی در عقبه حیرت متوقّف و بعضی در عقبه اسماء محتجب.»^{۳۵}

جمال ابهی تأکید می فرمایند که به ظهور مبارک ایشان مظاهر اسماء در دور بیان؛ یعنی نفوسی که از جانب طلعت اعلیٰ به خلعت اسماء مخلع شده اند؛ در بادیّه غرور سرگردان و حیران گشته و اکثری از ایشان به حقّ کفر ورزیده اند و این کفران خود از علائم قیامت است که در آثار حضرت ربّ اعلیٰ تبیین گردیده است.^{۳۶} با اعلان امر حضرت بهاءالله و نزول آیات الهی نفوسی که خود را در میان اهل بیان صاحب اسماء و دارای جاه و مقامی می دانستند؛ سر به طغیان برداشتند و در برابر حضرتشان به مخالفت و عناد برخاستند؛ لیکن جمال قدم با تمام اقتدار انکساف شمس و اضطراب قمر را اعلان و مؤمنین را به ورود به جنّت ایمان تشویق می فرمایند.^{۳۷}

جمال قدم خطاب به حاجی نصیر هدایات عدیده عنایت می‌فرمایند؛ از جمله آنکه خطاب به وی می‌فرمایند، قوله تعالی: «ای نصیر در ظهور اولم بکلمه ثانی از اسم بر کلّ ممکنات تجلی فرمودم؛ به شأنی که احدی را مجال اعراض و اعتراض نبوده و جمیع عباد را به رضوان قدس بی زوالم دعوت فرمودم . . .»^{۳۸} چنانچه مشهود است حضرت بهاءالله در بیان عظمت ظهورات الهیه اصل وحدت مظاهر الهیه را تأیید و تأکید می‌نمایند. در بسیاری از آثار نازله از قلم طلعت اعلی و جمال اقدس ابهی به تفصیل به این اصل، یعنی «وحدت مظاهر الهیه» اشارات مبسوطه فرموده اند.^{۳۹} جمال قدم در ادامه بیان مبارک فوق به مظالم و ستم‌های وارده بر جمال علی اعلی اشاره می‌فرمایند.

۴- عدم ادراک حکمت نزول بلایا بر طلعت اعلی

اما نکته مهمتری که از این مقدمات اخذ می‌نمایند این است که: اگر اهل بیان بر حکمت نزول بلایا و مصائب وارده بر طلعت اعلی واقف بودند، هرگز در ظهور جمال ابهی، توجه به اسمی از اسماء الهی آنان را از آن جمال الهی محتجب نمی‌نمود.^{۴۰} منظور از اسمی از اسماء اشاره به میرزا یحیی برادر پدري حضرت بهاءالله است که در میان اهل بیان به عنوان «مرآت» از جانب طلعت اعلی مفتخر گردیده بود. می‌دانیم که میرزا یحیی به عنوان مرجع و قائد صوری اهل بیان از جانب حضرت ربّ اعلی انتخاب گردید و وظیفه او هدایت و تمشیت امور اهل بیان تا ظهور «مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ» بود. در باب حکمت انتخاب وی به عنوان مرجع اهل بیان، حضرت مولی‌الوری در رساله «مقاله شخصی سیاح» شرحی مبسوط ارائه فرموده اند.^{۴۱} جمال قدم در همین لوح منیع به این مسأله اشاره می‌فرمایند، قَوْلُهُ الْعَظِيمِ: «أَوَّلَ أَمْرِ أَنْ جَمِيعَ مُسْتَوْرٍ بُوْدَ وَ أَحَدِي مَطَّلَعٌ نَهْ جَزْ دُوْ نَفْسٍ. وَأَحَدٌ مِنْهُمَا الَّذِي سُمِّيَ بِأَحْمَدٍ أَسْتَشْهَدُ فِي سَبِيلِ رَبِّهِ وَ رَجَعَ إِلَى مَقَرِّ الْقُصُويِ وَ الْأَخْرَ الَّذِي سُمِّيَ بِالْكَلِيمِ كَانَ مَوْجُودًا جَبِيْنًا بَيْنَ يَدَيْنَا.»^{۴۲} منظور جمال ابهی از دو نفس یکی اشاره به جناب ملا عبدالکریم قزوینی^{۴۳} است که واسطه ایصال عرایض مؤمنین به طلعت اعلی و دریافت و ارسال توفیعات مبارکه به مخاطبان آن آثار بوده است و از جانب حضرت باب اعظم به نام احمد مفتخر و در بین احباب به میرزا احمد کاتب مشتهر بوده است. وی در قضیه تعیین میرزا یحیی مدخلیت مستقیم داشته است و دیگری اشاره به جناب میرزا موسی نوری^{۴۴} برادر تتی جمال اقدس ابهی است که ایشان نیز در قضیه انتخاب میرزا یحیی از جمله آگاهان و مطلعان بوده است.^{۴۵}

در ادامه این هدایات جمال ابهی به وی اذن تشرف به حضورشان عنایت فرموده تا در پیشگاه جمال الهی حاضر گردد و در عظمت ظهور الهی و علّت ایمان مؤمنان به

ظهورات الهی قبل به تفکر پردازد.^{۴۶} چنانکه می‌فرمایند، قَوْلُهُ أَلْعَزِيزُ : «حال تو راجع شو به منظر اکبر، در اقل من حین، و خود را بَيْنَ يَدَي رَبِّ الْعَالَمِينَ ملاحظه کن و تفکر در این ظهور منبع مبذول دار و هم چنین به طرف حدید در حجج مرسلین ملاحظه کن و به شطر انصاف ناظر شو که این عباد به چه مؤمن شده اند، که الیوم فوق آن را به بصر ظاهر ملاحظه نموده اند. . .»^{۴۷}

۵- آیات الهی علّت ایمان نفوس

جمال قدم در ادامه به آیات الهی به عنوان علّت ایمان نفوس اشاره می‌فرمایند و این آیات را بر سه قسم منقسم می‌نمایند : ۱- آیات آفاقیه، ۲- آیات انفسیه، ۳- آیات منزله (آیات کتابی). در ادامه مخاطب لوح را متوجه این نکات می‌فرمایند که اگر ایمان اینان به آیات ظاهره در آفاق و انفس است؛ در این ظهور اعظم این آیات به وفور ظاهر گردیده است؛ به نحوی که سراسر عالم مملوّ از این ظهورات است و اگر ایمان ایشان به آیات منزله باشد؛ این آیات به مثابه غیث هائل از سماء مشیت ربّ العالمین نازل است.^{۴۸} حجّیت آیات الهی از جمله قضایای رئیسی در کتب سماوی، علی الخصوص در آثار مبارکه این دور بدیع است؛ چنانچه احتجاج به آیات اعظم دلیل بر حَقَانِیَّتِ امرالله محسوب است.

۶- مخاطب حقیقی کلمات الهی

جمال قدم، جلّ ذکره الاعظم، در این لوح منبع خطاب به اهل بیان؛ ایشان را انداز می‌فرمایند که مانند ام قبل به معارضه و مخالفت با سلطان حقیقی نپردازند و نیز به این نکته مهمّ اشاره می‌فرمایند که مخاطب حقیقی کلمات الهی دوستان جمال الهی هستند و ایشان را مخاطب ساخته که تا وقت باقی است از «منبع فیض رحمانیه و منبع فضل سلطان احدیه» نصیب برند و خود را از این فیض صمدانی محروم ننمایند. قَوْلُهُ أَلْعَظِيمُ : «ای قوم به شعور آنید و جمال علی را مرّة أُخْرَى در هواء بغضا معلّق مسازید و روح را بر صلیب غلّ مزنیید و یوسف ابهی را به جُبّ حسد مبتلا مکنید و رأس مطهر مبین را به سیف کین مقطوع مسازید و دیار به دیار مگردانید. تَأَلَّهِ قَدْ وَرَدَ عَلَيَّ كُلُّ ذَلِكَ؛ وَلَكِنَّ النَّاسَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ. باری در کلمات قدسم و اشارات انسم لحظات عنایتم به دوستانم ناظر و در حقیقت اولیه مخاطب، در کلّ خطاب، دوستان حقّ بوده و خواهد بود. پس ای دوستان من تا آفاق محدوده را از فراق نیر احدیه محزون و مکرر نیابید، سعی نموده که به انوار تجلیات عزّ صمدیه اش مستنیر گردید و از منبع فیض رحمانیه و معدن فضل سلطان احدیه محروم نشوید. . .»^{۴۹}

۷- انذارات ربّ اعلی خطاب به اهل بیان

حضرت بهاءالله در بسیاری از آثار مبارکه، خطاب به اهل بیان، به لسان حضرت اعلی انذارات و وعود الهی را گوشزد می‌فرمایند. این شیوه گفتاری در الواحی که خصوصاً در ردّ شبهات اهل بیان؛ و تنبّه ایشان نسبت به وعود الهی در آثار دور بیان؛ نازل شده به کرات مشاهده می‌شود.

در این لوح منیع از لسان طلعت اعلی اهل بیان را این چنین مورد خطاب قرار می‌دهند؛ قوله الاکرم: «ای بندگان من مقصودی از ظهورم و منظوری از طلوعم جز بشارت بر جمال محبوبم نبوده و نخواهد بود. حجابات وهمیه و سبحات غلیظه که در بین ناس سدی بود محکم و ایشان را از سلطان عزّ قَدَم ممنوع میداشت جمیع را به عضدِ قدرتم و بد قوتم خرق فرمودم...»^{۵۰}

جمال قدم، جلّ اسمه الاعظم، با ذکر این مقدمه از لسان طلعت اعلی به یکی از مهمترین اصول اعتقادی اهل بهاء تصریح فرموده اند. چه که بنابر تعالیم الهی مندرج در آثار جمال قدم و تبیینات مبینین آیات الله، حضرت باب الله الاعظم علاوه بر مقام مظهریت مستقلّه الهیه، مبشریت ظهور عظیمی را بر عهده داشتند که در غالب آثار خود به قریبیت ظهور آن موعود معظّم وعده داده اند؛ چنانکه در توقیع خطاب به جناب ملاً باقر تبریزی، حرف حیّ و جناب وحید اکبر، در ضمن مناجاتی به انجام این وظیفه خطیره خود تصریح فرموده و به نشان قریبیت ظهور موعود الهی تأکید می‌فرمایند که «اخذ عهد ولایت» آن نور مبین پیش از «اخذ عهد ولایت» حضرتشان صورت گرفته است؛ قَوْلُهُ تَعَالَى:

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ فَاشْهَدْ عَلَيَّ بِأَنِّي بِذَلِكَ الْكِتَابِ قَدْ أَخَذْتُ عَهْدَ لَآئِيهِ مَنْ تَطَهَّرْتَهُ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ قَبْلَ عَهْدٍ وَلَايَتِي وَ كَفَى بِكَ وَ بِمَنْ أَمَنَ بِآيَاتِكَ عَلَيَّ شَهِيداً وَ إِنَّكَ أَنْتَ حَسْبِي ؛ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَ إِنَّكَ كُنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً. أَنْ يَا ذَلِكَ الْحَرْفُ خُذْ عَهْدَ وَلَايَتِهِ عَنْ كُلِّ مَنْ يَقْرَأُ بِالْإِيمَانِ عَنْ كُلِّ مَا يَحْطُ بِهِ عِلْمُكَ بِمَا كَتَبَ بِحَطِّهِ وَ إِنَّ مَأْتِي قَدْ كَتَبْتُ كُلَّ الْبَيَانِ وَإِنَّ مَنْ يَكْتُبُ هَذَا يَقْرَأُ بِالْإِيمَانِ بِهِ قَبْلَ ظُهُورِهِ...»^{۵۱}

۸- مظهر الهی را باید بنفسه شناخت

از جمله تأکیدات حضرت ربّ اعلی در شناخت «مَنْ يُظَهِّرُهُ اللَّهُ» عرفان و شناسایی آن ذات اقدس بنفسه است. جمال مبارک در بسیاری از آثار مبارکه به این مسأله تصریح فرموده اند، چنانچه می‌فرمایند؛ قوله الاعظم: «... و در بیان، به لسان قدرت، جمیع را نصیحت فرمودم که در حین ظهور به هیچ شیئی از اشیاء، چه از حروفات و چه از مرایا و چه از آنچه در کلّ آسمانها و زمین خلق شده، از عرفان نفس ظهور محتجب نمانند؛ چه

که لم یزل ذاتِ قَدَم به نفس خود معروف بوده و دون او در ساحتِ قدسش معدوم صرف و مفقود بحتند...»^{۵۲}

جمال مبارک به وصایای مؤکد حضرت رب اعلیٰ در باب شناسایی حضرت من یظهره الله موعود اشاره می‌فرمایند؛ لیکن به این واقعیت نیز اشاره می‌فرمایند که علی رقم این تأکیدات مخالفان به سه گروه منقسم شده اند، که بدین ترتیب اینان را شرح می‌دهند: ۱- بعضی به اعراض صرف قیام نموده اند. ۲- برخی به محاربه برخاسته اند. ۳- و بعضی به لا و نعم تمسک بسته و تشبث نموده اند.^{۵۳} دو گروه اول اشاره به آن عده از اهل بیان است که دنبالمرویی میرزا یحیی بوده اند و وی را به عنوان وصی حضرت اعلیٰ تصوّر می‌نمودند. اینان به اعراض تمام قیام نمودند و بر علیه جمال ابهی به نشر اکاذیب و جعلیات پرداختند و گروه سوم آن عده از اهل بیان بودند که میان تعیین حق و باطل در تردید و دو دلی بودند و از قراین چنین بر می‌آید که حاجی نصیر در زمره گروه اخیر بوده است. زیرا همانطور که در سطور بالا اشاره گردید نفوس محتجب در عقبات سؤال، حیرت و اسماء واقفند.^{۵۴}

۹- شدت احتجاب اهل بیان

یکی دیگر از نکات مهمی که در این لوح منیع به آن اشاره فرموده اند این واقعیت است که احتجاب اهل بیان به مراتب از سایر امم شدیدتر است. جمال مبارک در این خصوص می‌فرمایند: «حال دیده می‌شود که کلّ مثل امم قبل بل که اشدّ و اعظم به حجبات و همیه و اشارات قلمیه و دلالات رقمیه از مظهر جمال احدیه دور مانده اند»^{۵۵} زیرا امم قبل به تلویح و اشاره به ظهور بعد اشراف داشتند؛ اما اهل بیان به تصریح بشارت به ظهور بعد داده شده اند. جمال مبارک به تفصیل در لوح سراج به این مطلب اشاره فرموده اند.^{۵۶}

۱۰- سؤال از اهل بیان در حکمت نزول بلایا بر حضرت اعلیٰ

حضرت بهاءالله در ادامه، خطاب به اهل بیان، از لسان طلعت اعلیٰ این پرسش را مطرح می‌فرمایند که: «آخر ای غافلان سبب شهادتم چه بود و مقصود از انفاق روحم چه؟»^{۵۷} سپس دو پاسخ احتمالی را که ممکن است اهل بیان به آنها استناد نمایند، مطرح می‌فرمایند: ۱- احکام منزله، ۲- حروفات و مرایا. سپس اشاره می‌فرمایند که اگر مقصود احکام منزله باشد؛ احکام فرع بر عرفان مظهر ظهور است و نفوسی که از اصل ظهور محتجب مانده اند چگونه به فرع آن تشبث می‌نمایند؟ و اگر مقصود حروفات و مرایا باشند این نفوس اگر در اعلیٰ درجه عرفان هم باشند به اراده مظهر الهی خلق شده اند، بنابر این

اینان نیز فرع بر ظهور هستند و به طریق اولی نفوسی که از اصل ظهور محتجبند چگونه تمسک به فرع آن می‌نمایند؟^{۵۸}

۱۱- عدم قیاس نفس مظهر الهی با انفس بشری

حضرت بهاءالله، به لسان ربّ اعلی، اهل بیان را انداز می‌کنند که مبدا ظهور مظهر الهی را به نفوس خود قیاس نمایند. سپس بر اصل مهمّ وحدت مظاهر الهی تأکید می‌فرمایند که اگر اهل بیان به نفس مبارک طلعت اعلی ایمان آورده اند؛ نفس مقدّس جمال ابهی نیز همان حقیقت واحده است، قوله العزیز: «بِأَقْوَمٍ، خَافُوا عَنِ اللَّهِ وَ لَا تُفَسِّسُوا نَفْسَهُ بِنُفُوسِكُمْ وَ لَا سُؤُونَهُ بِسُؤُونَِكُمْ وَ لَا جَمَالَهُ بِجَمَالِكُمْ وَ لَا آثَارَهُ بِآثَارِكُمْ وَ لَا قَوْلَهُ بِأَقْوَالِكُمْ وَ لَا سُلْطَنَتَهُ بِمَا فِيكُمْ وَ بَيْنَكُمْ وَ لَا كَلِمَاتَهُ بِكَلِمَاتِكُمْ وَ لَا بَيَانَهُ بِبَيَانِكُمْ وَ لَا مَشِيئَتَهُ بِمَشِيئَتِكُمْ وَ لَا سُكُونَهُ بِسُكُونِكُمْ. اِنْفُوا اللَّهَ يَأْمَلُ الْبَيَانَ وَ كُونُوا مِنَ الْمُتَّقِينَ. اِنْ اَمَنْتُمْ بِنَفْسِي، تَأَلَّهْ هَذَا نَفْسِي وَ اِنْ اَمَنْتُمْ بِآيَاتِي، تَأَلَّهْ نُزْلَ مَنْ عِنْدِهِ مَا لَا نُزَلَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ قَبْلُ. وَ اِذَا يَشْهَدُ بِذَلِكَ ذَاتِي ثُمَّ كَيْبُوتِي ثُمَّ قَلْبِي وَ لِسَانِي وَ عَن وَرَائِي يَشْهَدُ عَلَيْهِ مَا يَظْهَرُ مِنْ عِنْدِهِ اِنْ اَنْتُمْ مِنَ الْغَارِفِينَ.»^{۵۹}

۱۲- خوف و هراس اهل بیان و اتباع میرزا یحیی از گرفتاری در بلایا

یکی از نکات مهمّ در عملکرد اهل بیان و اتباع میرزا یحیی خوف و هراسی بوده است که از گرفتار شدن توسط عمال دولت ایران و یا عثمانی داشتند؛ لذا هر گاه بیم خطری می‌رفت و یا احتمال گرفتاری بود؛ اینان به زوایای پنهان پناه می‌بردند و یا به نامی دیگر خود را معرفی می‌نمودند؛ چنانچه جمال ابهی در همین خصوص در لوح نصیر می‌فرمایند، قوله العزیز: «ای ملاً بیان، آیا ملاحظه ننموده اید که در عشرين از سنین در مقابل اعداء به نفس خود قیام فرمودم؟ بسا از لیالی، که جمیع در بستر راحت خفته بودید، و این جمال احدیّت در مقابل مشرکین ظاهر و قائم و چه ایامها، که خوفاً لانسکم، در حجابات ستر خود را محفوظ و مستور می‌داشتید و جمال عزّ تمکین در مابین مشرکین واضح و لائح و هویدا...»^{۶۰} نمونه این گونه اعمال در حیات شخصی میرزا یحیی به کرات به چشم می‌خورد؛ که با نامهای مختلف در ثوب تجار و در محله‌های گمنام می‌زیست و حتّی اهل بیان را انداز نموده بود که هر که مدعی ملاقات و یا ارتباط با وی شود، او آن مدعی را تکفیر خواهد نمود.^{۶۱}

۱۳- شرط ورود به مدینه بقاء، تطهیر از ماسوی الله است

از جمله هدیای الهی که در لوح نصیر به تفصیل به آن اشاره گردیده است این اصل مهم اعتقادی است، که انسان برای ادراک کلمات الله و ورود در وادی ایقان و تشرّف به ساحت ایمان، باید «از کلّ من من فی الارض و السماء و از آنچه در او خلق شده، خود را مطهّر نموده به مدینه بقاء که فنای قدس اعزّ ابهی است وارد شود.»^{۶۲} چنانچه از بیان مبارک مشهود است این حکم میرم الهی و تعلیم ربّانی همان «اصل تحرّی حقیقت» است که از جمله اصول و تعالیم روحانی در امر بهائی محسوب است. جمال ابهی علّت اساس این تطهیر را چنین توضیح می‌فرماید، قوله الجمیل: «چه که هر نفسی را الیوم به مثل این عالم خلق فرموده ایم؛ چنانچه در عالم، مُدُن مختلفه و قراء متغایره و هم چنین از اشجار و اثمار و اوراق و اغصان و افنان و بحار و جبال و کلّ آنچه در او مشهود است. همین قسم در انسان کلّ این اشیاء مختلفه موجود است.»^{۶۳}

۱۴- انسان عالم صغیر است و عالم انسان کبیر

این بیان مبارک باز می‌گردد به یک اصل اعتقادی مهمّ و کهن که از دیرباز در صحنه اندیشه انسانی نقشی مهمّ و بسزا ایفاء نموده است. یعنی این اصل که «انسان عالم صغیر است» همچنان که «عالم انسان کبیر است».^{۶۴} خط سیر این اندیشه را می‌توان در آراء حکماء و عرفاء وسیع النّظر از دوران ایران باستان و هند و یونان و در آراء عرفانی یهودی و مسیحی و نیز در عرصه تفکر اسلامی در آراء اخوان الصّفاء و عارفان و حکمائی چون شیخ شهاب‌الدین سهروردی و محبّی‌الدین ابن عربی و شیخ محمود شبستری و صدر المتألّهین ملا صدرا شیرازی،^{۶۵} پی گرفت. در اشعاری که منسوب به حضرت علی، علیه آلاف التّحیّه و الثّناء، است؛ ابیاتی است که همین مفهوم را به زیبایی می‌رساند:

دَوَائِكَ فَيْكَ وَ مَا تَشْعُرُ وَ دَاوُكَ مِنْكَ وَ مَا تَبْصِرُ
وَتَرَعُمُ إِنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَ فَيْكَ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ
فَلَا حَاجَةَ لَكَ فِي خَارِجٍ فَفَكْرُكَ فَيْكَ وَ مَا تَفَكَّرُ^{۶۶}

جمال قدم، جلّ ذکرة الاعظم، در لوح ناپلئون سوم، در باب وضعیّت عالم و مهالک مستولی بر آن و چگونگی رفع و درمان آن بلایا، عالم را به هیکل انسان تشبیه می‌فرماید؛ قَوْلُهُ تَعَالَى: «فَانظُرُوا الْعَالَمَ كَهَيْكَلِ إِنْسَانٍ أَعْتَرَتْهُ الْأَمْرَاضُ وَ بُرْئُهُ مَنْوُطٌ بِأَحَادٍ مِّنْ فِيهِ. أَنْ أَجْمَعُوا عَلَيَّ مَا شَرَعْنَاهُ لَكُمْ وَ لَا تَتَّبِعُوا سُبُلَ الْمُخْتَلِفِينَ...»^{۶۷} همانگونه که عالم همانند هیکل انسانی است؛ بر همین قیاس نفوس مؤمنین نیز دارای شوون قدسیّه ای هستند که شباهت آن به جلوه‌های عالم هستی شگفت‌آور است؛ شوونی که در نفوس

غیرمؤمنه مشاهده نمی‌گردد. از جمله این شوون چنانکه جمال ابهی اشاره فرموده اند می‌توان از این شوون روحانیّه یاد نمود: «سما علم»، «ارض سکون»، «اشجار توحید»، «افنان تفرید»، «اغصان تجرید»^{۶۸} و قَسْ عَلٰی هَذَا. جمال مبارک در خصوص نفوس مُعرضه نیز به همین قسم شوونات اشاره می‌فرماید، لیکن ضدّ شوون مذکوره را در خصوص نفوس معرضه صادق می‌دانند؛ چنانکه می‌فرماید، قَوْلُهُ الْعَزِيزُ: «و هم چنین در مشرکین به همین بصر ملاحظه نمائید، و لکن در این نفوس ضدّ آنچه مذکور شد مشهود آید. مثلاً سماء اعراض و ارض غلّ و اشجار بغضاء و افنان حسد و اغصان کبر و اوراق بگی و اوراد فحشاء...»^{۶۹}

۱۵- مؤمنین بر دو قسمند

حضرت بهاءالله در این لوح منیع مؤمنین را بر دو قسم منقسم می‌فرماید: ۱- قسم اوّل نفوسی هستند که عنایات الهیّه از ایشان مستور است، زیرا این نفوس خود را به واسطه «حجبات نالایقه» از مشاهده عنایات و رحمت منبسطه الهیّه محروم نموده اند. ۲- قسم دوّم آن نفوسی هستند که به عنایت رحمن دارای ابصر حدیده اند و به «لحظات الله در آنچه در انفس ایشان ودیعه گذاشته شده تفرّس می‌نمایند»^{۷۰}. اینان همان اولو الابصارند که جمال ابهی در کتاب بدیع و نیز حضرت ربّ اعلیٰ در کتاب بیان از ایشان یاد می‌فرماید.^{۷۱} بدین خاطر است که جمال قدم به صراحت می‌فرماید: «اگر نفسی از این نفوس به ثبوت راسخ متین در امرالله قیام نماید؛ هر آینه غلبه می‌نماید بر کلّ اهل این عالم»^{۷۲}.

۱۶- حیات هر نفسی همانند حیات جمیع نفوس است

از منظر اهل بهاء آن چنان که حضرت بهاءالله تعلیم فرموده اند: «چون در هر شیئی حکم کلّ شیء مشاهده می‌شود؛ اینست که بر واحد حکم کلّ جاری شده و این است سرّ آنچه به مظهر نفسم من قبل الهام شده: مَنْ أَحْيَا نَفْسًا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»^{۷۳}. بر همین اساس، این اصل محکم الهی که: «حیات هر نفسی همانند حیات جمیع نفوس است» علّت اساسی دعوت و هدایت نفوس به شاطی ایقان است. چنانکه جمال قدم تشریح فرموده اند، عکس این اصل نیز مصداق می‌یابد که: «اگر نفسی نفسی را قتل نماید مثل آن است که جمیع عالم را قتل نموده»^{۷۴}.

با اندک تأمل در بیانات مبارکه فوق وظیفه و رسالت هر یک از اهل بهاء در نجات نوع بشر از عقبات صعبه جهالت و غرور مشهودتر می‌گردد. بدین خاطر است که جمال

مبارک در بیان علت نگارش جوابیه بر ردود اهل ارتیاب، یکی از علل مهمه را هدایت نفوس غافله و تبلیغ ایشان به شاطی ایقان می‌دانند. چنانچه همین مضمون در لوح سراج بیان گردیده است؛ قوله الکریم: «فوالله الّذی لا اله الا هو که تبلیغ امرالله این عبد را بر تحریر این لوح مضطر نموده که شاید مصباحی چند در مشکلات امکان مستضئ شوند و به قدرت الله بر نصر این مظلوم فرید قائم گردند.»^{۷۵}

۱۷- اعراض علماء از امر الهی سبب عدم اقبال ناس می‌گردد

حضرت بهاءالله، جَلَّ کِبْرِیائُهُ، در این لوح منبع - همانطور که در بسیاری از دیگر آثار مبارکه بیان فرموده اند - به اعراض علمای عصر در ظهور حضرت ربّ اعلیٰ اشاره فرموده اند؛ که چگونه اعراض و اعتراض این نفوس، که می‌بایست ناس را هدایت نمایند، سبب اعراض خلق از ظهور الهی گردید. لیکن به یک نکته مهم در ادامه بیانات مبارکه در این لوح اشاره می‌فرمایند و آن اینکه: اگر چه بر حسب ظاهر اعراض علماء سبب اعراض ناس گردید؛ لیکن اگر ناس ردّ و قبول مظهر الهی را منوط به ردّ یا قبول نمودن علماء نمی‌نمودند و خود بنفسهم به تحرّی می‌پرداختند و به ایمان به حقّ فائز می‌شتند، علماء هرگز مجال اعراض و اعتراض نمی‌یافتند. زیرا به فرموده جمال قدم: «خود را بی مرید ملاحظه می‌نمودند، البتّه به ساحت قدس الهی می‌شتافتند و لابدّ به شریعه قدّم فائز می‌گشتند.»^{۷۶}

جمال ابهی با بیان این واقعیت، خطاب به اهل بیان، مبنی بر این که علماء متأثر از تابعان خویشند، ایشان را چنین انداز می‌فرمایند: «حال هم اگر اهل بیان از تشبّث به رؤساء خود را مقدّس نمایند؛ البتّه در یوم الله از خمر معانی ربّانی و فیض سحاب رحمت رحمانی محروم نگردند.»^{۷۷} هیکل اطهر در ادامه بیان به این نکته مهم اشاره می‌فرمایند که: هر نفسی در کمال صنع الهی است. لذا به فرموده مبارک: «هر نفسی بنفسیه قابل ادراک جمال سبحان بوده و خواهد بود. چه اگر قابل ادراک این مقام نباشد تکلیف از او ساقط.»^{۷۸} بنابر این جمال ابهی، از این مقدمات، این نتیجه منطقی را اخذ فرموده اند که: «اگر از نفسی سؤال شود که چرا به جمال مؤمن نشده ای و از نفس اعراض نموده و او متمسک شود به جمیع اهل عالم و معروض دارد که چون احدی اقبال ننمود و کلّ را معرض مشاهده نمود؛ لذا اقتدا به ایشان نموده، از جمال ابدیه دور مانده ام، هرگز این عذر مسموع نیاید و مقبول نگردد؛ چه که ایمان هیچ نفسی به دون او معلق نبوده و نخواهد بود. این است از اسرار تنزیل که در کلّ کتب سماوی به لسان جلیل قدرت نازل فرمودم و به قلم اقتدار ثبت نمودم.»^{۷۹} بنابر این یکی از جمله تعالیم روحانی که در حیات فردی هر

نفسی حائز اهمیت است و در زمره تکالیف ضروری انسان است، همانا تحریر حقیقت است.

۱۸- علت صدور الواح انذاریه و جوابیه ؛ کسب آگاهی و تنبّه است

یکی دیگر از مسائل مهمی که در این لوح منیع بدان اشاره گردیده است بیان علت اساسی صدور و نزول الواح انذاریه و جوابیه، خطاب به اهل بیان است. همانطور که ذکر گردید، اعمال سوء و رفتارهای ناشایست نفوسی که خود را در زمره رؤسای بیان می‌دانستند؛ اعمالی از قبیل ارسال جعلیات و اکاذیب و افتراآت که به مظهر الهی نسبت می‌دادند؛ سبب صدور الواح جوابیه گردید، تا چنانچه بیان گردید سبب آگاهی و تنبّه نفوس مستعدّه و اقبال ایشان به شاطی بحر ایمان گردد.

هیکل اطهر خطاب به اهل بیان می‌فرماید؛ قَوْلُهُ الْأَعْظَمُ : «باری ای برادران، قسم به جمال رحمن که اگر نه این بود که مشاهده شده معدودی محدود که قَدْ عَلِمَ نموده اند و به کمال سعی و اجتهاد در قطع سدره ربّ الایجاد ایستاده اند؛ هرگز لسان به بیان نمی‌گشودم و به حرفی تفوّه نمی‌نمودم. ولکن چه کنم که این معدود نالایق به حیل ریاست تشبّث نموده و بزخرف دنیا تمسک جسته؛ ناس را به کمال تدبیر و منتهای تزویر از شاطی قَدَم منع می نمایند و مقصودی نداشته و ندارند جز این که جمعی را مثل اهل فرقان در ارض تربیت نمایند که مبادا وهنی به ریاست وارد شود. این است شأن این عباد...»^{۸۰} جمال ابهی در ادامه به این نکته اشاره می‌فرماید که چون این نفوس پیشرفت امر الهی را مشاهده نموده اند؛ لذا به «نسبتهای دورغین» و «مفتریات نالایقه» نسبت به جمال رحمن دست یازیده اند تا شاید ناس را از اقبال به شمس حقیقت باز دارند.

۱۹- اِخْبَارِ از نعیق اکبر

در ادامه مطالب لوح، جمال قدم خطاب به حاجی نصیر از «نعیق اکبر» خبر می‌دهند. چنانکه می‌فرماید؛ قَوْلُهُ تَعَالَى : «... عن قریب است که نعیق اکبر در ما بین خلق مرتفع شود و حجابهای وهم نفوس را احاطه نماید. پس تو پناه بر به حقّ در چنین یوم و این لوح را در بعضی از ایام ملاحظه نما، که شاید روائح رحمانی که از شطر این لوح سبحانی در مرور است اریاح کدره غلیّه را از تو منع نماید و تو را در صراط حبّ محبوب مستقیم دارد...»^{۸۱}

کلمه ناعق به معنای کلاغ و جغد است و منظور از نعیق و نعاق صدای این پرندگان است.^{۸۲} جمال مبارک، جلّ ثنائه، در کتاب مستطاب اقدس در باب ارتفاع نعاق ناعین

انذار فرموده اند؛ بقوله تعالی: «سَوْفَ يَرْتَفِعُ اللَّعَاقُ مِنْ أَكْثَرِ الْبُلْدَانِ اجْتَنِبُوا يَا قَوْمُ وَ لَا تَتَّبِعُوا كُلَّ فَاجِرٍ لَبِيبٍ. هَذَا مَا أَخْبَرْنَاكُمْ بِهِ إِذْ كُنَّا فِي الْعِرَاقِ وَ فِي أَرْضِ أَسِيرٍ وَ فِي هَذَا الْمَنْظَرِ الْمُنِيرِ.»^{۸۳} از آنچه در آثار مبارکه درباره ناعقین آمده است چنین مستفاد می‌گردد که منظور مدعیان باطل یعنی کسانی هستند که بر خلاف اراده حق مدعی حق هستند. سرآمد جمیع این نفوس میرزا یحیی ازل است و بعد از وی نفوسی که تابع او بوده اند؛ مانند شیخ احمد روحی کرمانی که در کرمان به فتنه انگیزی بر علیه جمال قدم مبادرت نمود. جمال مبارک در کتاب اقدس به این مسأله اشاره فرموده اند.^{۸۴} و نیز از جمله این ناعقین میرزا آقا جان کاشانی خادم الله است که بعد از صعود جمال ابهی با ناقضین عهد همپیمان شده و مدعیات دروغین نسبت به حضرت مولی‌الوری منتشر نمود.^{۸۵} بنابر این نعیق اکبر اشاره به مدعیات این نفوس است که سبب ایجاد فتنه و فساد در میان نفوس مؤمنین می‌گردید.

۲۰- عدم تمسک به رؤساء و علماء از اهل بیان و عدم تشبیت به اسماء

از جمله انذارات خطاب به حاجی نصیر، عدم تمسک به رؤساء و نفوسی است که خود را عالم و روحانی می‌دانند، چنانکه می‌فرمایند؛ قَوْلُهُ الْجَمِيلُ: «باری به هیچ رئیسی تمسک مجو و به هیچ عمّامه و عصائی از فیوضات سحاب ابهی ممنوع مشو. چه که فضل انسانی به لباس و اسماء نبوده و نخواهد بود. اگر از اهل عمانم به ظهورات شمس، مستشرق و مستضیء گشتند؛ يَذْكُرُ أَسْمَائَهُمْ عِنْدَ رَبِّكَ وَ أَلَا اِبْدَاءَ مَذْكُورَ نَبُودَ وَ نَخَوَاهُنْدَ بُوَد.»^{۸۶} از دیگر انذارات خطاب به حاجی نصیر، عدم توجه به اسماء است؛ چنانکه می‌فرمایند: «زینهار به مظاهر اسماء و هیاکلی که خود را به عمایم ظاهریه و البسه زهدیه می‌آریند از حق ممنوع مشو و غافل مباش. الیوم ملکوت اسماء در حول شجره امر طائف و به حرفی مخلوق.»^{۸۷} زهد حقیقی همانا «اقبال به حق و اعراض از ماسوا»^{۸۸} است.

جمال قدم، جَلَّ ذِكْرُهُ الْأَعْظَمُ، در کتاب بدیع خطاب به میرزا مهدی گیلانی، در خصوص عدم تمسک به اسماء، می‌فرمایند: «و این که نوشته که حضرت باب تصدیق میرزا یحیی نموده، اولاً تو از آن تصدیق مطلع نیستی که مقصود چه بوده و مراد که ... و بر فرض تصدیق این قول اگر به بصر دقیق ملاحظه نمائی این تصدیق را درباره کل مشاهده می‌نمائی، چه که می‌فرماید، عَزَّ ذِكْرُهُ، که: شکی نبوده که جمیع نفوسی که به بیان مؤمن شده اند از انبیا و اولیا و اصفیا بوده و هستند. و بعد در مقام دیگر می‌فرمایند، قَوْلُهُ عَزَّ ذِكْرُهُ: «کلّ از برای این است که در یوم ظهور به اسماء محتجب نمائی، بلکه نظر کنی بِمَا يُقَوْمُ»

بِهَ الْأَسْمَاءِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى ذِكْرِ النَّبِيِّ، فَإِنَّ ذَلِكَ الْأِسْمَ يُخْلَقُ بِهِ بِمَا يُنَزَّلُ اللَّهُ.» بسیار حیرت است که هنوز در عقبه اسماء واقفید.^{۸۹} بنابر تعالیم مبارکه الهیه مظاهر اسماء، مادامی که در ظلّ تجلیات حق هستند این اسماء در حقیقت صادق است و به محض انحراف از جمیع آن اسماء محروم و مخدول می‌گردند.

۲۱- ذکر وصایت مجعوله

از جمله مسائلی که در میان اهل بیان مطرح است و در لوح نصیر، بمانند بسیاری از الواح منیع که خطاب به ایشان است، بدان اشاره گردیده است؛ مسأله وصایت مجعولی است که رؤسای بیان مطرح نموده اند. چنانچه می‌فرمایند: «رؤسای بیان اراده نموده اند که امر وصایتی درست نمایند و به انکار خَلْفَهُ عَنِيْقَهُ ناس را از منبع عز رحمانیه محروم سازند.»^{۹۰} جمال قدم تأکید می‌فرمایند که در جمیع بیان «جز ذکر مرایا چیزی مشاهده نشده و نخواهد شد و آن هم مخصوص و محدود نبوده.»^{۹۱} و این واقعیت بر خلاف تصوّرات انحرافی است که رؤسای بیان مطرح نموده و در خیال خود دستگاه خلافتی را تصوّر نموده اند که نسل بعد نسل در اخلاف میرزا یحیی ادامه یابد.

جمال ابهی در ادامه به یکی از بیانات جمال علی اعلی استشهد می‌فرمایند، که در مقام مناجات فرموده اند: «إِلَهِي فَأَبْتَعْتُ فِي كُلِّ سَنَةٍ مِرْأَةً وَ فِي كُلِّ شَهْرِ مِرْأَةً بَلْ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِرْأَةً وَ فِي كُلِّ جَبِيْنٍ فَأَطْهَرُ مِرْأَةً لِتَحْكِيْنَ عَنكَ.»^{۹۲} بنابر این مرآتیت یکی از ویژگی‌های اهل ایمان است که چون در مقابل شمس حقیقت مستقرند قابلیت انعکاس و بازتاب انوار آن شمس الهی به ایشان عنایت شده است و بفرموده جمال قدم: «این فضل در مرایا موجود مادامی که از مقابل شمس حقیقت منحرف نشوند و بعد از انحراف کلّ مفقود و غیر مذکور.»^{۹۳} حضرت بهاءالله در مقام تنبّه اهل بیان ایشان را دعوت به مطالعه و تأمل در آثار حضرت ربّ اعلی من جمله قیوم‌الاسماء و بیان فارسی می‌نمایند. زیرا در این کتب مقدّسه، در باب عظمت ظهور موعود بیان، نکات بی‌شماری مندرج است. از جمله هیکل اطهر به این بیان مبارک حضرت ربّ اعلی در قیوم‌الاسماء اشاره می‌فرمایند که: در یوم ظهور طور یون منصعق خواهند شد.^{۹۴} تأمل در همین بیان طلعت اعلی بیانگر عظمت یوم ظهور است.

۲۲- تنزّل دلیل

جمال ابهی در این لوح منیع همانند بسیاری از الواح دیگر به مفهوم «تنزّل دلیل» اشاره می‌فرمایند. همانگونه که در همین مقاله اشاره گردید، دلیل و برهان حقیقی برای شناخت

مظهر ظهور شناسایی نفس ظهور و ما یظهر من عنده است. لیکن رحمت واسعة الهیه شامل جمیع ناس، با هر درجه از ادراک و بینش، است. لذا دلائلی فرعی و ثانوی برای هدایت نفوس ضعیفه ارائه می‌فرماید. چنانچه جمال قدم در همین لوح منیع می‌فرماید: «این بیانات از برای مستضعفین ذکر می‌شود و آلا آنان که بر مقرر عرفوا الله بالله ساکنند و بر مکمن قدس لا یعرف بما سواه جالس حق را به نفس او و بما یظهر من عنده ادراک نمایند. اگر چه کل من فی السموات و الارض از آیات محکمه و کلمات متقنه مملو شود اعتناء ننمایند و تمسک نجویند؛ چه که تمسک به کلمات وقتی جایز که منزل آن مشهود نباشد. فتعالی من هذا الجمال الی احوط نوره العالمین». ^{۹۵} لذا آیات تدوینی یا مکتوب نیز از جمله دلائل ثانوی و فرعی محسوب است که از جانب حق به خلق عنایت شده است تا در غیاب مظهر الهی به شناخت حق نائل گردد. چنانچه حضرت بهاءالله، جل کبریا، در کتاب مستطاب ایقان، در اثبات حقانیت حضرت باب اعظم، سه دلیل مهم ارائه می‌فرماید: ۱- نزول آیات به مثابه غیث هاطل. ۲- استقامت طلعت اعلی در برابر مصائب و بلاهای وارده. ۳- ایمان جمع غفیری از علماء به امر بدیع.

۲۳- ذکر احزان وارده بر جمال مبارک

رنج و حزن وارده بر جمال قدم در نتیجه اعمال سوء میرزا یحیی از دیگر موارد مذکوره در لوح نصیر است. حضرت بهاءالله از این رنج و حزن چنین حکایت می‌فرماید: «باری این قلب نه به مقامی محزون شده که قادر بر اظهار لالی مکنونه شود و یا اقبال به تکلم فرماید؛ چه که مشاهده می‌شود که امرالله ضایع شده و زحمت‌های این عبد را نفسی که به قول او خلق شده بر باد داده». ^{۹۶} با این وجود هیکل اطهر اینگونه امور، یعنی اعمال سوء معرضین، را سبب بلوغ ناس می‌دانند؛ زیرا نفوس مستعدّه و صاحب ادراک با مقایسه اعمال و اهواء ایشان با آنچه منظور نظر حق است، بی گمان به شاطی بحر ایمان واصل گردند. اما از جهتی دیگر به نفوس نابالغ اشاره می‌فرماید که: «ولکن چون اکثری ضعیفند و غیر بالغ لذا محتجب مانند». ^{۹۷}

جمال ابهی اهل بیان را مؤکداً انداز می‌فرماید که مبدا مانند اهل فرقان متمسک به اسماء گردیده از منزل اسماء غافل شوند و «کلماتی تلاوت نمایند و از مظهر و منزل آن محروم گردند»؛ ^{۹۸} چنانچه می‌فرماید: «الیوم اگر کل من فی السموات و الارض مرایای لطیفه شوند و بلورات رفیعه منیعه ممتنعه گردند و به عبادت اولین و آخرین قیام نمایند و اقل من جین در این امر بدیع توقف نمایند، عند الله لا شیء محض مشهود آیند و معدوم صرف مذکور گردند». ^{۹۹}

۲۴- دعوت مخاطب لوح به دخول به رضوان و تبلیغ امر حضرت رحمن

از جمله نصایح جمال قدم به حاجی نصیر که از آن به «وصیت جمال قدم احبای خود را» یاد می‌فرمایند، این است که: «بشنو نغمه ربّانی و بیان عزّ صمدانی را و بگو بِسْمِ اللَّهِ الْأَقْدَسِ الْأَبْهِيِّ وَ بِإِذْنِهِ الْأَرْفَعِ الْأَمْنَعِ الْأَقْدَسِ الْأَعْلَى وَ از فنای باب رضوان به اصل مدینه وارد شو ...».^{۱۰۰} یعنی از تردید و دو دلی دست بشوی و در ظلّ امر وارد شو. سپس وی را امر به تبلیغ پیام الهی می‌فرمایند؛ چنانچه می‌فرمایند: «اگر به آنچه ذکر شده فایز شدی و به لقای جمال رحمن مفتخر گشتی بایست به امر و صیحه زن میان عباد و به نغمه احلایم فَأَنْطِقْ بَيْنَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِأَنْ : يَا مَلَأَ الْأَبْيَانَ ، تَأَلَّهُ الْحَقَّ قَدْ أَشْرَقَ شَمْسُ الْعُرْفَانِ عَنِ أَفْقِ السُّبْحَانِ ...».^{۱۰۱}

۲۵- خطابات به اهل بیان

در ادامه لوح همانند دیگر آثار مبارکه، خطاب به اهل بیان نصایح و اندازات مؤکد بیان فرموده اند. ابتداءً «ملاء انشاء» را امر به تسریع از مظاهر اسماء می‌فرمایند تا لئالی مکنون در هیکل این لوح، همچون شراب طهور، بر ایشان ظاهر گردد و از این شراب الهی اهل ملاء اعلی را سقایه نمایند تا جذبات حضرت رحمن و نفات خداوند سبحان ایشان را فرا گیرد.^{۱۰۲} بر اساس هدایات جمال ابهی «ملاء انشاء» اشاره به نفوس مستعدّه و مؤمنین جمال رحمن است که مأمور به هدایت نفوس دیگرند. با توجه به دیگر مضامین این لوح جناب حاجی نصیر نیز در زمره این نفوس نفیسه بوده اند؛ زیرا در بسیاری از مواضع این لوح منیع مورد عنایات جمال قدم قرار گرفته و مأمور به تبلیغ امر ابهی گردیده است. سپس خطاب به اهل بیان انداز می‌فرمایند که مبادا از مشاهده منظر رحمن محروم مانند.^{۱۰۳} و نیز آنان را تشویق به کسر اصنام نفس و هوی فرموده؛ سپس در تمثیلی بدیع بر اساس حکم محکم جهاد، که در دور بیان از الزم تعالیم طلعت اعلی بوده است، امر به تبلیغ می‌فرمایند و با این تشبیه مفهوم حقیقی جهاد فی سبیل الله را تبیین می‌فرمایند؛ چه که جمال رحمن خطاب به اهل بیان امر می‌فرمایند که شمشیرهای بیان را از غلاف لسان خارج نمایند و به نغمات شیرین تغنی نمایند.^{۱۰۴} سپس جمال قدم این سؤال را مطرح می‌فرمایند که: آیا گمان نموده اید که آنچه می‌گویم از روی نفس و هوی است؟^{۱۰۵} و در پاسخ، تصریح در مقام قدسی الهی خود فرموده و به وحدت شمس حقیقت در مظاهر الهی اشاره می‌فرمایند.^{۱۰۶} از جمله اشارات لطیفه این لوح منیع، این مطلب است که هیکل اطهر از خود با نام «حسین» یاد می‌نمایند که اشاره لطیفی است به رجعت حسینی و قیام

حضرت سید الشهداء و مظلومیت آن حضرت،^{۱۰۷} که بر اساس روایات و احادیث مأثوره از ائمه هدی در آخر الزمان و بعد از ظهور قائم آل محمد قیام خواهد نمود و مورد ظلم اعداء و معرضین قرار خواهد گرفت.^{۱۰۸} جمال مبارک این نفوس را «ملاء الاشباح» می نامند و مورد خطاب قرار می دهند که از جمال الهی حیا نمایند و از منصفین باشند. زیرا اگر از این حرم امن الهی اعراض نمایند؛ دیگر به کدامین حرم توجه نموده و طواف خواهند نمود؟^{۱۰۹}

۲۶- نظر عنایت به مخاطب لوح

جمال مبارک خطاب به حاجی نصیر وی را مورد عنایت قرار داده و اطمینان می دهند که اگر در عشق جمال حق ثابت و مستقیم باشد، منظور نظر حق بوده و مورد الطاف حبّ الهی قرار دارد. هیکل اطهر تأکید می فرمایند که آنچه به جهت وی ارسال فرموده اند، همانا حجت مکفی است از برای شرف و غرب عالم. و به وی امر می فرمایند که به محض وصول این لوح از جای خود برخیزد و این لوح را بر سر خود نهاده و رویش را به جانب وجه منیر و مشرق الهی بگرداند و مناجات نماید.^{۱۱۰} این مناجات لطیفه حاوی اذکاری است که برای هر نفسی که آرزوی خدمت به درگاه الهی را دارد متناسب است.

بعد از ذکر مناجات، جمال قدم به وی امر می فرمایند که برای خدمت خداوند و امرش قیام نماید و آنچه در توان دارد در راه نصرت امر الهی بکار بندد و کلمات الهی را از پیش چشم مؤمنین پوشیده ندارد و در میان آنان انتشار دهد. مبدا هیچ اسم و رسمی وی را مانع نگردد.^{۱۱۱} امر مولایش را ابلاغ نماید و در آنچه به آن امر شده است توقف ننماید. در قدم اول نفس خود را نصیحت نموده و سپس سایر بندگان را، زیرا این آن چیزی است که حق از برای بندگان مخلص خود مقدر فرموده است.^{۱۱۲} امر به استقامت از جمله مواردی است که در جای جای این لوح منیع مخاطب لوح مأمور به اجرای آن شده است.^{۱۱۳} جمال قدم وی را انذار می فرمایند که از نفوسی که وی را از حبّ الهی منع می نمایند دوری نماید؛ زیرا چنین نفسی همان شیطان است که سعی در اغوای عباد می نماید^{۱۱۴} و وی را هشدار می دهند که نفس چنین کسانی مانند نفس ثعبان زهرآگین و مسموم است.^{۱۱۵}

۲۷- ذکر ایام شداد

حضرت بهاء الله اهل بیان را مخاطب قرار داده و ایشان را از ایام شداد و نزول بلایا و مصائب ناشی از اعراض اهل ارتیاب اخبار می فرمایند^{۱۱۶} و نیز به نفسی، که در ردّ بر حقّ به نشر اکاذیب و جعلیات در کتابش اقدام می نماید، اشاره می فرمایند و از وی به

«هیكل النار» یاد مینمایند.^{۱۱۷} البتّه چنان که مشهود است این هیكل النار کسی جز میرزا یحیی نبوده است؛ زیرا وی با نگارش کتاب مستیظ که در ایام بغداد و در غیبت جمال قدم به آن دست یازید و سپس دیگر نوشتجاتش، سعی بر کسب موقعیت و جایگاهی برای خود در میان اهل بیان نمود و در این مسیر از تکفیر و سب و لعن مؤمنانی که به وی وقعی نمی‌نهادند و نیز منسوب نمودن افتراآت عدیده به جمال مبارک کوتاهی ننمود و در این راه اعوان و انصار وی از جمله سیّد محمّد اصفهانی، ملا علی محمّد سراج، ملا رجبعلی قهیر، ملا محمّد جعفر نراقی و امثال ذلک همراهی نموده و جعلیات و اکاذیبی را نسبت به جمال قدم منتشر نمودند که دیگر جای توقّف و مسامحه و تساهل باقی نماند؛ لذا حضرت بهاءالله خود شخصاً اقدام به پاسخگویی به اکاذیب و شبهات و افتراآت ایشان فرمودند و احبّای مؤمنین را نیز تشویق به نگارش رسالات در ردّ من ردّ علی الله فرمودند.^{۱۱۸}

۲۸- ذکر میرزا یحیی

درباره میرزا یحیی و اعمال وی اشاره می‌فرمایند که چگونه وی را تربیت نمودند و به خلعت اسمی از اسماء الهی مزین فرمودند؛^{۱۱۹} لیکن پس از آن که ذکر و نامش در بین ناس مشتهر شد، بر اعراض بر حقّ قیام نمود و فتوی بر قتل جمال الهی داد.^{۱۲۰} در این عبارات جمال ابهی به بعضی حوادث تاریخی اشاره می‌نمایند که در ارتباط با اعراض و مخالفت میرزا یحیی با ایشان است. غالب این حوادث مربوط به دوره اردنه واقع گردیده است. از جمله این حوادث مسدود نمودن باب لقاء و انزوای جمال مبارک از جمع محببتشان می‌باشد.^{۱۲۱} بعد از آشکار شدن مدعیات میرزا یحیی جمال مبارک اراده فرمودند تا برای مدّتی، هر چند کوتاه، باب مراد و ملاقات با سایرین را مسدود نمایند تا اهل بیان در انتخاب حقّ از باطل مخیر و آزاد باشند.^{۱۲۲}

۲۹- کلمه الله رحمت است

در انتهای لوح؛ حضرت بهاءالله، جَلَّ ثَنَاهُ، بار دیگر جناب حاجی را امر به قیام و ابلاغ پیام الهی مندرج در این لوح منیع به دیگران می‌فرمایند؛ چه که بفرموده جمال ابهی این کلمات الهیه همانند سیف است از برای مشرکین و رحمت است از برای مؤحدین.^{۱۲۳} و نیز در سطور آخر این لوح عظیم جناب حاجی را مورد عنایت و ملاحظت بیکران خویش قرار می‌دهند؛ چه که حاجی نصیر به عذر بی‌چیزی متعذّر می‌گردد که نتوانسته است هدیه ای به ساحت عزّ ارسال دارد. جمال مبارک وی را اطمینان می‌دهند که اگر او

محبت خود را از اشارات مطهر نماید، همانا خداوند این محبت را گنجی جاویدان می نماید.^{۱۲۴}

گفتار را با نقل بیان مبارک، خطاب به حاجی نصیر، مزین نموده و به انتها می برم: «تأله الحق حُبَّكَ إِيَّايَ لَخَيْرٌ عَنَ خَزَائِنِ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنْ تَكُونَ ثَابِتاً عَلَيْهِ. وَ كَذَلِكَ نُزِّلَ الْأَمْرُ مِنْ جَبْرُوتِ عَزِّ بَدِيع. أَنْ لَا تَحْزَنَ فِي ذَلِكَ لِأَنَّ الْخَيْرَ كُلُّ بِيَدِهِ فَسَوْفَ يُغْنِيكَ بِفَضْلِهِ إِذَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ وَ إِنَّهُ مَا مِنْ أَمْرٍ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ؛ يَحْكُمُ مَا يَشَاءُ وَ إِنَّهُ لَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ. وَ إِنْ حُبَّكَ لَوْ يُطَهَّرُ عَنَ إِشَارَاتِ الْمَنِيَعِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ مِنْ كَنْزٍ لَا يُفْنِي وَ قُمْصٍ لَا تُبْلَى وَ خَزَائِنٍ لَا تُخْفَى وَ عَزِّ لَا يُعْطَى وَ شَرَفٍ لَا يُعْشَى. كَذَلِكَ حَرَّكَ لِسَانَ اللَّهِ الْمَلِكِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. لِنَسُكِنَ فِي نَفْسِكَ وَ تَفْرَحَ فِي ذَاتِكَ وَ تَكُونَ مِنَ الصَّابِرِينَ وَ الْمُتَوَكِّلِينَ.»^{۱۲۵}

جانتان خوش باد

یادداشتها

- ۱- ر.ک. : کتاب بدیع، ص ۱۴۵.
- ۲- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۸۴.
- ۳- قیوم الاسماء، نسخه خطی، سورة الاکسیر.
- ۴- ملاً جلیل ارومیه ای از جمله تلامیذ جناب سیّد کاظم رشتی و در زمره حروف حی حضرت باب اعظم است. پس از فوز به شرف ایمان به صوب آذربایجان رهسپار و به تبلیغ امر کردگار مشغول گردید. سپس به سمت قزوین آمد و مدتی در آنجا متوطن گردید و با بانویی از منسوبان خاندان فرهادی ازدواج نمود و به تبلیغ امر بدیع مشغول بود تا آنکه در واقعه قتل ملاً تقی برغانی در مظان اتهام واقع گردید و به ناچار قزوین را ترک نموده به صوب مازندران شتافت. ملاً جلیل در وقایع قلعه طبرسی حضوری فعال داشت و به همراه جناب بابالباب رشادتها از خود ظاهر نمود و در نهایت در واقعه شب نهم ربیع الاول ۱۲۶۵ هجری قمری در معیت جناب ملاً حسین پس از مدافعات دلیرانه به شهادت رسید. جسم مطهرش توسط اعداء به آتش کشیده شد و بقایای جسدش را اصحاب به داخل قلعه برده و مدفون نمودند. برای اطلاع بیشتر از شرح حال ایشان به منابع زیر مراجعه نمایید :

(الف) ظهور الحق، مجلّات ۲ و ۳؛

(ب) مطالع الانوار؛

(ج) تاریخ سمندر (تاریخ ملاً جعفر قزوینی).

۵- ر.ک. : تاریخ ظهور الحق، ج ۳، ص ۳۰۰.

۶- همان مأخذ، همان صفحه.

۷- همان مأخذ، ص ۳۰۱.

۸- همان مأخذ، همان صفحه.

۹- همان مأخذ، صص ۳۰۱ و ۳۰۲. و نیز ر.ک. : مطالع الانوار (تاریخ نبیل زرندی)، صص ۳۱۹ و ۳۲۰.

۱۰- ر.ک. : تاریخ سمندر، ص ۲۱۵.

۱۱- در باب معنای «نیزه پیچ» در لغت‌نامه دهخدا آمده است : «نیزه پیچ دادن، عبارت از آن است که نیزه بازان پیش از اراده جنگ، نیزه بازی کنند و دست و پا را گرم سازند (از آندراج) - در آورد بر خنگ جنگی بسیج - به زنگی کشی نیزه را داد پیچ (نظامی از آندراج)». بر این مبنا نیزه پیچ شدن باید به معنای هدف تیر تیراندازان قرار گرفتن، باشد.

۱۲- تاریخ سمندر، صص ۲۱۵ و ۲۱۶.

۱۳- اشاره به واقعه تیر اندازی به ناصر الدین شاه در سال ۱۲۶۸ هجری قمری است.

۱۴- اشاره به میرزا یحیی است و مدعیات وی در باب وصایت و جانشینی حضرت ربّ اعلیٰ.

۱۵- ر.ک. : تاریخ سمندر، صص ۲۱۵ و ۲۱۶.

۱۶- چنانکه از بیان هیکل اطهر مستفاد می‌شود منظور از «قبل از اربعین» اشاره ای است به عهد اعلیٰ و دور بیان و وقایع عدیده ای که در آن عهد و دوره به وقوع پیوست. اهل بیان نظر به سوانح و حوادثی که متحمل شده بودند و نیز نظر به احکام بعضاً شدید و غلاظ نازله در آثار حضرت باب الله الاعظم، دولت قاجار و روحانیون را جائز و غاصب و مقابله و مخاصمه با جائران را فرض عینی می‌دانستند. چنانچه به فرموده مبارک :

«قبل از اربعین هر سنه ما بین عباد مجادله و محاربه ظاهر و قائم». لیکن با ظهور حضرت بهاءالله این وضعیّت تغییر کَلّی نمود. چنانچه به فرموده مبارک: «به یاری باری شمشیرهای برّنده حزب بابی به گفتار نیک و کردار پسندیده به غلاف راجع».

۱۷- ر.ک. : لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی نجفی، صص ۵۲ و ۵۳.

۱۸- تاریخ سمندر، ص ۲۱۶.

۱۹- اشاره به جناب ملا حسین بشرویه ای باب الباب است، که در بین اهل بیان به «باب» مشتهر بودند.

۲۰- به نقل از تاریخ حاجی نصیر، صص ۱۴ و ۱۵، ضمیمه کتاب تاریخ سمندر.

۲۱- ر.ک. : ظهور الحق، ج ۳، ص ۳۰۲.

۲۲- ر.ک. : گنج شایگان، ص ۱۷۳.

۲۳- اسرار الآثار، ج ۵، ص ۲۲۴.

۲۴- حضرت مولی‌الوری در رساله مقاله شخصی سیّاح در این خصوص می‌فرماید: «... [بهاءالله] در سیرّ مخابره و ارتباط با باب داشت و واسطه این مخابره ملا عبدالکریم قزوینی شهیر بود که رکن عظیم و شخص امین باب بود و چون از برای بهاءالله در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مایل؛ با ملا عبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علماء و تعرّض حزب اعظم ایران و قوه قاهره امیر نظام باب و بهاءالله هر دو در مخاطره و تحت سیاست شدید اند. پس چاره باید نمود که افکار متوجّه شخص غائبی شود و به این وسیله بهاءالله محفوظ از تعرّض ناس ماند و چون نظر به بعضی ملاحظات شخص خارجی را مصلحت ندانستند، قرعه این فال به نام برادر بهاءالله، میرزا یحیی، زدند. باری به تأیید و تعلیم بهاءالله او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی به حسب ظاهر به باب مرقوم نمودند و چون مخابرات سزیه در میان بود؛ این رأی را باب به نهایت پسند نمود. باری میرزا یحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود و این تدبیر عظیم، تأثیر عجیب کرد که بهاءالله با وجود آنکه معروف و مشهور بود محفوظ و مصون ماند...» ر.ک. : صص ۶۷ و ۶۸؛ مقاله شخصی سیّاح.

۲۵- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۷۰.

۲۶- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۷۴.

۲۷- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، صص ۱۶۶ و ۱۶۷.

۲۸- اسقاط تکلیف در این مقام منبعت از ناتمام ماندن و انقطاع فیض الهی است. زیرا اگر فیض منقطع گردد، حجت بر خلق نیز بالغ نمی‌گردد. نتیجه این امر اسقاط و رفع تکلیف انسان در شناسائی امر حق خواهد بود و این با رحمن و واسعة الهیه منافات دارد. جمال قدم در لوح مستطاب «جواهر الاسرار فی معارج الاسفار» پس از ذکر آیاتی از اناجیل اربعه و عدم درک ناس از معانی حقیقی مندمج در این آیات می فرمایند، قوله الجلیل : «إِنْ تَقُولُونَ هَذِهِ الْأَسْفَارِ الَّتِي تَكُونُ بَيْنَ يَدَيْ هَذِهِ الْفِتْنَةِ وَ يُسْمَوْنَهَا بِالْإِنْجِيلِ وَ يُنْسَبُونَهَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مَا نَزَلَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مَطَهَرَ نَفْسِهِ يُلْزِمُ تَعْطِيلُ الْفَيْضِ عَنْ مَبْدَأِ الْفَيَاضِ وَ لَمْ تَكُنْ الْحُجَّةُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِالْعَمَلِ عَلَى عِبَادِهِ وَ لَمْ تَكُنْ الْبَعْمَةَ كَامِلَةً وَ لَا الْغِنَايَةَ مُشْرِقَةً وَ لَا الرَّحْمَةَ وَاسِعَةً. لِأَنَّهُ لَمَّا رَفَعَ عِيسَى (ع) إِلَى السَّمَاءِ وَ رَفَعَ كِتَابَهُ فَبِأَيِّ شَيْءٍ يَحْتَجُّ اللَّهُ بِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَعَذِّبُهُمْ كَمَا هُوَ الْمَكْتُوبُ مِنْ أُمَّةِ الدِّينِ وَ الْمَنصُوصُ مِنْ عُلَمَاءِ الرَّاشِدِينَ...» ر.ک. : آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۲۳۶.

۲۹- مقایسه شود با این فراز از کلمات مبارکه مکنونه، قوله العزیز : «ای جوهر هوی؛ بسا سحرگاهان که از مشرق لامکان به مکان تو آمدم و ترا در بستر راحت به غیر خود مشغول یافتم و چون برق روحانی به غمام عز سلطانی رجوع نمودم و در مکامن قرب خود نزد جنود قدس اظهار نداشتم.»

۳۰- اشاره به آیه مبارکه قرآنی؛ سوره یس (۳۶)، آیه ۸۳ : «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.» بیان مبارک را می توان با آیه کریمه ۲ از سوره بقره مقایسه نمود. چنانچه در این آیه مبارکه حق تعالی کلام الله را هدایتی از برای پرهیزگاران می داند؛ قوله تعالی : «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَارِيبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ.»

۳۱- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، صص ۱۶۷ و ۱۶۸.

۳۲- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۶۸.

۳۳- ر.ک. : همان مأخذ، صص ۱۶۸ و ۱۶۹.

۳۴- در لوح ملا عبدالرحیم چنین نازل، قوله العظیم : «و اما مسائلی که آن جناب ذکر فرموده اند : اول اینکه مرقوم داشته بودید که هر گاه ملاحظه عالم تکوین می‌نمائیم،

ملحوظ می‌شود که ذهب و یاقوت قبل از آن که به درجه کمال برسند ممکن هست که فاسد شوند و بعد از بلوغ امکان راه ندارد.». ر.ک. : لوح ملا عبدالرحیم قزوینی، سفینه عرفان؛ دفتر سوم.

۳۵- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، صص ۱۷۰ و ۱۷۱، بیت منقول در لوح مبارک صورت دیگری از یکی از ابیات غزلی از مولانا جلال الدین رومی است. ر.ک. : کتاب مأخذ اشعار در آثار بهائی؛ ج ۴، تألیف : دکتر وحید رافعی، ص ۳۱۵.

۳۶- حضرت ربّ اعلیٰ قیامت را به یوم ظهور مظهر الهی در هر دور تشبیه می‌فرمایند که با ظهور هر یک از مظاهر الهی قیامت دور قبل آغاز می‌گردد و مؤمنین از غیر مؤمنین تفصیل داده می‌شوند. ر.ک. : بیان فارسی؛ باب هفتم از واحد دوم و نیز باب نهم از واحد هشتم.

۳۷- قوله تعالی : «تَأْتِيهِ الْخَبْرُ مِنْ شَرْقٍ وَمِنْ مَغْرِبٍ وَأُخْرَىٰ يُخْبِرُهُ الْغَيْبُ مِنْ شَمَالٍ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (سوره انفجار، آیه ۱۰۱) مبارکه، صص ۱۷۱ و ۱۷۲.

۳۸- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۷۲، اشاره به نام مبارک حضرت اعلیٰ است. جمال مبارک در بسیاری از آثار مبارکه از طلعت اعلیٰ به نام «علی» یاد فرموده اند، از جمله در لوح مبارک احمد عربی، قوله العزیز : «وَالَّذِي ظَهَرَ بِاسْمِ عَلِيٍّ هُوَ حَقٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ أَنَا كُلُّ بِأَمْرِهِ لِمَنِ الْعَالَمِينَ...».

۳۹- ر.ک. : کتاب مستطاب ایقان، در جای جای این کتاب مستطاب به تفصیل در باب مقامات توحید و تحدید یا وحدت و تفصیل مظاهر الهیه بیانات عظیمه نازل گردیده است.

۴۰- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۷۳.

۴۱- ر.ک. : یادداشت ۲۱.

۴۲- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۷۴.

۴۳- در شرح حیات جناب ملاً عبدالکریم قزوینی در تاریخ ملاً جعفر قزوینی چنین آمده است: «هفتم مجمع معارف روحانیّه و مخزن اسرار ربّانیّه جناب ملاً عبدالکریم قزوینی کاتب بیان بودند که برای حفظ و مصلحت میان دوستان در طهران به آقا میرزا احمد مشهور بودند. متقدّمین می‌گفتند: در بدایت امر بعد از انتشار ذکر حضرت ربّ اعلیٰ، جلّ ذکرة، در قزوین برای مسافرت شیراز با جناب کربلانی لطفعلی حلاج همراز بودند. مشأراً الیه در خانه اسب داشته؛ می‌رود تهیّه خود را ببیند بیاید. جناب آقا میرزا احمد وجهی از کسی که حساب داشته می‌گیرد و گیوه خریده، بدون انتظار رفیق و قافله و تهیّه زاد و راحله پیاده راه شیراز را گرفته می‌رود و کربلانی لطفعلی هم اسب خود را سوار شده رهسپار می‌گردد؛ لیکن این سوار به آن پیاده نرسیده مگر در شیراز. باری بعد از فوز به ایمان و ایقان همواره به خدمت و تبلیغ و مسافرت به آذربایجان و طهران و خدمات آشکار و پنهان مشغول بوده و چندین نسخه بیان فارسی و عربی به خطشان دیده و هست و از سرّ و حکمت شهرت نام مرآت با خیر و آگاه بوده. چون سالها از عیال و اطفال بر کنار بودند؛ اخوان ایشان که از عظمای تجّار بودند و بی نهایت مایل به مراجعت ایشان به ولایت، یکی از آنها آقا عبدالحمید نام به طهران می‌رود که شاید ایشان را راضی نموده به ولایت ببرد. در این وقت تیر زدن به شاه اتفاق افتاد و گردباد ظلم و بیداد اشتداد نموده هر دو را شهید کردند. علیهما سلام الله و بهانه». ر.ک. : تاریخ سمندر، صص ۱۵۶ و ۱۵۷.

۴۴- جناب میرزا موسی نوری ملقب به کلیم برادر تتی جمال اقدس ابهی^۱ بودند و دوران طفولیت علاقه عجیبی به جمال مبارک داشتند و در تمام ایام حیات خود همواره همراه جمال قدم تحمّل مشقات و مصائب عدیده نمودند. حضرت مولی‌الوری در کتاب مستطاب تذکرةالوفاء که در شرح حال بعضی از مؤمنین متقدّمین صادر فرمودند شرح حیات ایشان را ثبت فرموده اند. ر.ک. : تذکرةالوفاء، صص ۱۳۵ تا ۱۳۹،

۴۵- حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب بدیع در این باب می‌فرمایند، قوله الکریم: «این که نوشته بودی قطع نظر از نصّ ربّ اعلیٰ، بشنو ندای این عبد را و ابدأً از نصّ نقطه اولیٰ، روح ماسواه فداه، سخن ذکر منما. چه که، و نفسه المئان و جماله الرّحمن، که به هیچ وجه مطّلع نیستی که مقصود از نصّ نقطه بیان که بوده و چیست. نه شما مطّلع و نه دون شما. چه که این امر از ابصر کلّ مستور و احدی به تفصیل آن مطّلع نه الا نفسان: واحدٌ منهما استشهد فی سبیل الله و نفس دیگر موجود و مشرکین او را کاذب دانسته اند؛ که

هدیانات خود را بین ناس انتشار دهند.» ر.ک : کتاب بدیع؛ در جواب اسئله قاضی، صص ۴۹ و ۵۰.

۴۶- تشرف حاجی نصیر در اوائل ورود جمال قدم به مدینه عگا حاصل شد. ر.ک. تاریخ سمندر، صص ۲۱۵ و ۲۱۶.

۴۷- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۷۴.

۴۸- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۷۵، جمال مبارک در عظمت نزول آیات منزله می فرماید : «اگر ملاحظه ضعف عباد و فساد من فی البلاد نمی شد، اذن داده می شد که کلّ بین یدی عرش اعظم حاضر شوند و نفحات روح القدس اکرم را به بصر ظاهر مشاهده نمایند.

۴۹- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۷۶.

۵۰- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۷۷.

۵۱- ر.ک. : تویق ملاً باقر حرف حی. ضمیمه آخر کتاب کشف الغطاء.

۵۲- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۷۷.

جمال قدم در باب شناسائی مظهر ظهور به نفس ظهور در کتاب مستطاب بدیع می فرماید : «به فضل الله آنچه ذکر نموده ایم از محکّمات الهیه بوده است و از مسلمات مطالب شما و ملاء بیانیه. نازل نشده بیان مگر آنکه جمیع را امر فرموده منصوصاً من غیر تأویل؛ که اگر نفسی به آیات الهی ظاهر شود، احدی متعرض او نشود و به شأنی مبالغه فرموده اند در این فقره که ایمان و ایقان کلّ را منوط به اقرار نفس ظهور نموده اند.» [ر.ک. : کتاب بدیع، ص ۸].

و نیز می فرماید : «نقطه بیان، روح ما سواه فداه، در جمیع بیان تصریحاً می فرماید : به آنچه خلق شده ما بین سموات و ارض؛ چه از کتب منزله و چه از صحف قیمه و چه از آیات بدیعه و چه مظاهر تکوینیّه و چه مظاهر تشریحیه، از نفس ظهور محتجب نمانید.» همان مأخذ، ص ۱۲.

و نیز می فرماید : «ذکر ممیزی نقطه اولی نموده بودی؛ اگر شما ناظر به ممیز بودید، چرا آن قول ممیز را اطاعت ننمودی که در جمیع بیان فرموده که کلّ در حین ظهور باید از کلّ شیئی و عن کلّ ما عندهم منقطع شوند و به نفس ظهور ناظر گردند، چه که آنچه از قبل به آن متمسک بوده اند در آن یوم کفایت نمی نماید الاّ به تصدیق به او به شأنی که می

فرمایند: سطری از آیات آن شمس ظهور اعظم است از آنچه از قبل نازل شده.» همان مأخذ، ص ۴۴، شواهد دیگری نیز در آثار مبارکه حضرت بهاء الله موجود است.

همین مفهوم در آثار حضرت باب الله الاعظم به کرات آمده است؛ از جمله در کتاب مستطاب پنج شأن در این باره چنین هدایت فرموده اند؛ قوله الجمیل: «و در هر ظهور اولاً سعی کن که به حجت آن ظهور مستبصر شوی و حجت را دلخواه خود قرار مده، بلکه به آنچه خداوند خواسته قرار دهد، راضی شو که اگر دلخواه خود قرار دهی متلّت مثل امم سابقه خواهد شد و در بدء ظهور محتجب خواهی ماند. بدان که ایمان تو که فرع دخول در دین است از برای رضای خداوند است، چگونه سبب دخول تو در دین، دلخواه تو باشد، نه آنچه خداوند حیّ لایموت خواسته و مقدر فرموده. ببین امر چقدر دقیق و لطیف است که کلّ از برای رضای خدا میخوانند داخل در دین شوند، ولی سبب دخول در دین را دلخواه خودشان قرار میدهند و در هر ظهور زلّ اقدام ظهور قبل از این سبب بوده و هست؛ زیرا که امت موسی اگر معجزه موسی را در نزد عیسی دیده بودند احدی محتجب نمی شد و همچنین امت عیسی اگر در نزد رسول الله دیده بودند یک نفر از نصاری محتجب نمی ماند و همچنین در هر ظهور مشاهده کن و ببین که جوهر ما یقوم به الدین کلّ چه چیز است؛ آیا غیر رضاء الله بوده یا هست و به آن در هر ظهور مسترضی بشو نه به رضای خود یا خلق و بدانکه حجت من الله در هر ظهور بالغ و کامل بوده و هست و حجتی که من قبل الله بوده باید که کلّ از او عاجز شوند تا انبات قدرت در نفس ظاهر در آن ظهور مستثبت گردد. بعد از آن که این را یافتی در هر ظهور، چه واحد، چه ما لانهایه، مسترضی باش و لم و بم مگو و آنچه ظاهر می شود ظاهر من عند الله ببین و در آنچه ظاهر می شود، به نظر وحدت مشاهده کن نه به نظر کثرت.» ر.ک. : پنج شأن عربی و فارسی، نسخه خطی، صص ۳۹۹ و ۴۰۰؛ فارسی صص ۷۴ و ۷۵. و نیز می فرمایند؛ قوله الاحلی: «... و انّ علّة تحیر اکثر الناس هی عدم عرفان المقامات لما یشهدون آیات اللاهوت فی ارض الناسوت و لا یمیزون بین شؤونات الجبروت عن دلالات الملكوت...» ر.ک. : مجموعه آثار حضرت نقطه اولی، شماره ۱۴، ص ۲۹۵.

۵۳- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۷۸.

۵۴- ر.ک. : یادداشت شماره ۳۱.

۵۵- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۷۹.

۵۶- جمال قدم، جلّ ثنائه، در لوح سراج در این خصوص می‌فرمایند، قوله العظیم : «فَوَالَّذِي نَطَقَ فِي صَدْرِي كَمَا هِيَ فِي حُجُبَاتِ أَهْلِ بَيْتِي مَشَاهِدَةٌ لِمَا نَسِيتُ مِنْ حُجُبَاتِ رُوحِي مَا فِي لُجَجِ الْأَسْمَاءِ فِدَاءً، جَمِيعَ بَيِّنَاتِ رَأْسِهَا مَرْفُوعَةً مَرْفُوعَةً وَحُجُبَاتِ رَأْسِهَا مَرْفُوعَةً خَرَقَ مَعْنَى مَرْفُوعَةً...». ر.ک. : مائده آسمانی، ج ۷، صص ۲۸ تا ۳۱.

۵۷- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۷۹.

۵۸- ر.ک. : همان مأخذ، صص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۵۹- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۸۰.

۶۰- ر.ک. : همان مأخذ، صص ۱۸۰ و ۱۸۱.

۶۱- جمال ابهی در کتاب بدیع در خصوص اعمال میرزا یحیی می‌فرمایند : «... حال از معرض بالله مرشدت بگو که در این امر بر او چه وارد شده، مسلم است که لازال به اکل و شرب و تصرف در ابکار و نساء ناس مشغول بوده و اعمالی که والله خجلت می‌کشم از ذکرش مرتکب. بعد از فسادی که در ارض طاء نمود، منهزم گشته به عراق آمده و در بیت ایشان وارد شد و به قسمی خائف که با وجود حضرت ابهی که جمیع می‌دانند که کلّ ناس در صدد آن وجود مبارک بودند، معذک فو الذی نفسی بیده، به مجرد یک خبر که از ایران می‌رسید، از عراق به اطراف می‌رفت و متصل هم به عیش و عشرت نفسانی مشغول...». ر.ک. : ص ۱۵۳، کتاب بدیع، چاپ آلمان.

جناب فاضل مازندرانی در کتاب ظهور الحق، ج ۴، در ذکر واقعات سال ۱۲۶۹ ه.ق. [سال دهم ظهور، مطابق ۱۸۵۳ میلادی] می‌نویسد : «... چون امر دولت بود که سواران هم‌هان مرکب ابهی ضروریات و مایحتاج را در هر منزلی از اهالی آنجا بگیرند و جمال ابهی ممانعت فرمودند و ملاکین و ارباب قری هر چه سعی می‌کردند که هدایا تقدیم نمایند، قبول نمودند تا به کرمانشاه رسیدند و چند یوم توقف نمودند. شهرت عظمت ابهی در آن بلد پیچید و زوار مشاهد متبرکه که عراق که از بلاد مختلفه ایران در آن بلد مجتمع شده، برای منع دولت سرگردان بودند. هر یک به واسطه و عنوانی خود را به موکب ابهی پیوسته عازم عراق گشتند و عده قلیلی از بایبان در آنجا اقامت داشتند. موقع فارغی بدست آورده به محضر مبارک تشرّف جستند و انجذاب یافتند. از آن جمله میرزا عبدالله کفش

فروش قزوینی و آقا غلامحسین تاجر شوشتری بودند. و میرزا یحیی ازل نیز بنوعی که نگاشتیم به اتفاق عمّش میرزا زین العابدین چون از نور مازندران به لباس درویشی خود را به بندر انزلی گیلان رساند از طریق کوه و صحرا و دهات و قُری متدرّجاً به کرمانشاه وارد شده و اقامت جست و با عده مذکوره مؤانست گرفت و در غایت تسرّ و کتمان بزیست و محض اخفاء نام و مقام خویش گاهی برای عبدالله مذکور کفش می‌فروخت ... و بالجمله میرزا یحیی نیز در کرمانشاه بواسطه عبدالله قزوینی و همراه آقا میرزا موسی کلیم به محضر ابهی وارد شده عرض نمود که در جوار مبارک قرار گیرد؛ ولی نوعی مستور و مکتوم باشد که احدی از منزلش مطلع نگردد و روزها به کسب و شغلی اشتغال جوید و چون از فتنه خطیره مذکوره طهران که رکن مهمّش میرزا یحیی بود و چنان مذبّه عظمی برقرار گشته، ارکان و مشاهیر این طائفه قربانی شده و منجر به قتل و غارت عمومیّه و تفرّق و تواری بابیان گردید؛ جمال ابهی از مخالفت و اعمال وی متأثر شده، عزم الهی بر قیادت و هدایت این طائفه قرار یافت، التفاتی مانند سابق ایام به او ننمودند و مبلغی نفود به او دادند تا چند بار پنبه خریده به عنوان تجارت و حمل امتعه از طریق مندلیج به بغداد به اتفاق عمّش میرزا زین العابدین مذکور شتافت و به آن مدینه وارد شده، در کوچه ذغال فروشان محلّ و منزل گرفت و نام حاجی علی برخوردار نهاده عمّامه بزرگی بر سر بسته در بازار معروف هراج به کفش فروشی بپرداخت و خویش را نزد احدی معروف نساخته به غایت اختفاء و استتار بزیست ...». ر.ک. : ظهور الحقّ، ج ۴، صص ۱۲۰ تا ۱۲۲.

نویسندگان کتاب «هشت بهشت» اختفاء و گریز از مردم که از خصائل میرزا یحیی بود، از جمله توصیه‌ها و وصایای حضرت باب اعظم قلمداد نموده و این مخفی شدن را برای میرزا یحیی فضیلتی مهمّ دانسته اند، چنانکه می‌نویسند: «... آن حضرت دو سال متجاوز در طهران و شمیران توقّف داشته و از آنجا تشریف فرمای مازندران گشته و از آنجا نیز چون از طرف سلطنت آدمها به جستجوی ایشان برانگیخته بودند؛ به تبدیل لباس درویشی به سمت همدان و کرمانشاهان رفتند و از آنجا به دارالسلام بغداد تشریف آوردند ... و تنی چند از اصحاب از طهران به بغداد آمدند و اطراف آن نیر اعظم مجتمع شدند. آن حضرت نیز برحسب وصیّتی که حضرت نقطه بیان به ایشان فرموده بودند، در وراء سرادق حجاب از اصحاب و سایرین شب و روز می‌گذرانیدند ... و جز برادران و خواصّ اصحاب کسی خدمت آن حضرت نمی‌رسید؛ ولی توقیعات و الواح و کتب و خطب آن جناب در جواب اسئله و عرایض مردم از وراء حجاب صادر می‌شد ...». ر.ک. : هشت بهشت، صص ۳۰۰ و ۳۰۱.

۶۲- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۸۱.

۶۳- ر.ک. : همان مأخذ، صص ۱۸۱ و ۱۸۲.

۶۴- در فرهنگ معارف اسلامی در معنی عالم صغیر آمده است : «عالم صغیر (اصطلاح فلسفی - فلاسفه انسان را از جهت جامعیت خاصی که دارد عالم کوچک و صغیرش خوانند؛ چنانکه جهان وجود را از جهت ارتباط خاصی که بین موجودات آن برقرار است و نظم و قاعده معینی که دارد انسان کبیرش نامند و گویند : موجودات جهان شهادت کلاً و طراً با یکدیگر ارتباط داشته و بعضی از بعضی دیگر منتفع می‌شوند و در یکدیگر مؤثر و از یکدیگر متأثرند و ارتباط و همبستگی ایشان آنها را مانند موجود واحدی کرده و چون هر موجودی به جای خود لازم و نیکو است همان طور که اعضاء انسان همه با هم بستگی دارند و اعضاء و جوارح و حواس ظاهره را معادلی است در عالم شهادت و عالم غیب معادل با مشاعر و قوای باطنه انسان. خلاصه کلام آن که گویند تمام آنچه در عالم وجود و جهان هستی هست، نمونه ای از آن در انسانیت است و از این جهت انسان عالم صغیر است (از اخوان، ج ۲، صص ۳۲۱ - ۳۲۲ و ص ۲۵).». ر.ک. : ج ۲، ص ۱۲۲۸.

دکتر تقی پور نامداران در کتاب «رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی»، پس از ذکر توضیحی درباره عالم کبیر، در معنی و مفهوم عالم صغیر چنین می‌نویسد : «عالمی که قسمتهای مختلف آن را به اجمال بیان کردیم [عالم کبیر] بار دیگر به صورت مختصر در وجود انسان، یعنی آخرین حلقه از سلسله مراتب وجود، جمع می‌آید. به طوری که وجود انسان با همه کوچکی نسخه ای از عالم بزرگ می‌گردد. تشابه و موازنه‌های که در میان انسان و عالم وجود دارد، سبب شده است که انسان را در مقایسه با عالم کبیر، عالم صغیر بخوانند و با عالم کبیر را در مقایسه با انسان، انسان کبیر بنامند. این نکته ای است که تقریباً اغلب حکماء و عرفای ایران به تفصیل یا اجمال بدان اشاره کرده اند. در رسائل اخوان الصفا، در موارد متعدّد این نکته یاد آوری شده است و گاهی نیز مقایسه ای از جنبه های گوناگون در میان این دو عالم به عمل آمده است. اخوان از جمله در جلد سوم رسائل، موضوع عالم صغیر و کبیر را چنین مطرح کرده اند : «قَدْ اجْتَمَعَ فِي تَرْكِبِ الْإِنْسَانِ جَمِيعُ مَعَانِي الْمَوْجُودَاتِ مِنَ الْبَسَائِطِ وَ الْمَرْكَبَاتِ الَّتِي تَقَدَّمَ ذِكْرُهَا، لِأَنَّ مَرْكَبٌ مِنْ جَسَدٍ غَلِيظٍ جِسْمَانِيٍّ، وَ مِنْ نَفْسٍ بَسِيطَةٍ رَوْحَانِيَّةٍ، فَمِنْ أَجْلِ هَذَا سَمَّيْتُ الْحُكْمَاءَ الْإِنْسَانَ عَالِمًا صَغِيرًا، وَ الْعَالَمَ إِنْسَانًا كَبِيرًا...». ر.ک. : همان مأخذ، ص ۲۷۹، برای تفصیل بیشتر

ر.ک. : فصول ۱۳ تا ۱۵ تحت عناوین : مسیر سفر روح؛ رمزهای عالم کبیر؛ رمزهای عالم صغیر.

۶۵- « اکنون شایسته است تا به برخی از افکار و به پاره ای از الفاظ ابن عربی و پیروانش در این خصوص [مفهوم انسان] اشاره ای شود. برابر اندیشه و به حسب عبارات آنها انسان صورت الهی است، شریف المنزله، رفیع المرتبه است. عالم اصغر است که روح عالم اکبر و علت و سبب آن است؛ اکمل موجودات است؛ هم خلق است و هم حق است؛ مختصر الشریف است، که جمیع معانی عالم کبیر موجود در آن است؛ نسخه جامعه است که آنچه در عالم کبیر است از اشیاء و نیز آنچه در حضرت الهیه است از اسماء، مجموع در آن است؛ کون جامع است؛ هر چه در عالم اکوان است مسخر آن است و خلاصه هر چه در این عالم است، خلاصه وار موجود در آن است؛ با این که چرمش نسبت به کل عالم کوچک و مختصر است، در معنی بسیار بزرگ و عظیم است؛ به تنهایی برابر با مجموع عالم و مضاهمی جمیع موجودات است. اکمل مجالی حق است که حق تعالی که در جمیع صور عالم تجلی دارد، تجلیش در انسان به نحو اعلا و اکمل است...».

ر.ک. : محیی الدین ابن عربی، چهره برجسته عرفان اسلامی، صص ۴۳۷ تا ۴۳۹، و نیز ر.ک. : مقاله «انسان کبیر و عالم صغیر (انسان کامل) در اندیشه ملا صدرا و سوابق تاریخی آن، تألیف : طوبی کرمانی، نشریه خردنامه صدرا.

۶۶- ر.ک. : دیوان اشعار منسوب به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام، ص ۶۲.

۶۷- ر.ک. : الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، صص ۱۱۲ و ۱۱۳.

۶۸- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۸۲.

۶۹- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۸۴.

۷۰- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۸۲.

۷۱- جمال ابهی در کتاب مستطاب بدیع در پاسخ میرزا مهدی در معنی اولو الابصار می فرماید، قَوْلُهُ الْكُرَيْمِ : «و دیگر معلوم نیست که را اهل تقلید تقلید و عوام دانسته اید و که را اولو الافنده و اولو الابصار. اِتَّخَذْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ أَمْراً وَ بِه ضَلَلْتُمْ وَ ظَلَمْتُمْ وَ لَاتَعْرِفُونَ. بدان که اولو الابصار و غیره به تصدیق و تکذیب معلوم می شوند. هر نفسی که موقف شد به قول «بلی» در ظهور امنع اقدس اعلی، او عند الله از اخیار و اولو الابصار بوده، و مِنْ دُونِ آن از اشرار و فجّار. و البتّه اولو الابصار نزد شما جهلانی هستند که ادّعی علم

و حکمت نموده اند. بشنو بیان نقطه اولیه و مظهر کلیه را که فرموده اند: گندم پاک کن ارض صاد لباس نقابت را پوشید با این که حرفی از علم نخوانده بود، و شیخ محمد حسن، که پانصد هزار بیت در عمل بالله نوشت، حرفی ثمر نبخشید که در یوم قیامت او را از نار نجات دهد. و همچنین در مقام دیگر منصوصاً در معنی اولو الابصار می‌فرماید؛ قوله جَلَّ ثَنَاهُ: «این است که مشتبه می‌گردد در نزد هر ظهوری حقّ صرف از دون او الا نزد اولی الابصار که ایشان حقایق اشیاء را کما هی مشاهده می‌نمایند، و همیشه ناظر به شمس حقیقت هستند، و ظهور او و حدودات مرایا ایشان را محتجب از ظاهر در آنها نمی‌نماید. أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ حَقًّا فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ، أُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ.»... ر.ک. : کتاب بدیع، ص ۳۴، نصّ منقول از حضرت ربّ اعلیٰ از باب دهم از واحد سوّم بیان فارسی است.

۷۲- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۸۳.

۷۳- ر.ک. : همان مأخذ، همان صفحه، آیه مبارکه منقول از قرآن کریم، آیه ۳۲ از سوره مائده (۵).

۷۴- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۸۴.

۷۵- ر.ک. : مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۲، جمال مبارک در کتاب بدیع در همین باب می‌فرماید: «چون این عبد ملاحظه نمود که آنچه مرقوم داشته از فطرت ظاهر نشده، بلکه از کلمات کاذبه نفس مشرکه بوده که نزد تو مذکور داشته اند، لذا خالصاً لوجه الله و حباً لک لازم شد که جواب مذکور دارم که شاید به قوه ربّ الارباب حجاب اعظم و سبحات جلال را به انامل قدرت و انقطاع شوق نمائی و به مقرّی که مقدّس از ذکر و اشاره و کلمات و عبارات است صعود نمائی...» ر.ک. : کتاب بدیع، ص ۱.

۷۶- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۸۶.

۷۷- ر.ک. : همان مأخذ، همان صفحه.

۷۸- ر.ک. : همان مأخذ، همان صفحه، جمال قدم در کتاب مستطاب بدیع همین مفهوم، یعنی عدم اسقاط تکلیف، توضیح می‌فرماید: «بعد از ظهور موعود در سنه ستین مجدداً اریاح فضل وزید و سموات علم مرتفع شد و ارض عرفان منبسط و آیات الله از سماء مشیّت نازل. ولکن نظر به اوهام قبل ناس در حجّیت آیات توقّف نموده که ما ادراک نمی‌نمائیم و حال آن که حقّ، جَلَّ ذَکْرَهُ، اعظم و اکرم و ارحم از آن است که مظهر نفس خود

را بفرستند و جمیع را به عرفان او که نفس عرفان الله است امر فرماید و مع ذلک حجّتی بفرستند فوق ادراک ناس. سبحانه عن ذلک... منظور از او هام قبل، تفاسیر و تأویلاتی است، که در فهم معانی آیات الهی در دور اسلام توسط علماء و اصحاب نظر ارائه گردیده است، که حکایت از عدم فهم صحیح و دقیق آن آیات بود. لذا در دور بیان ناس که تابع علماء بودند بواسطه این تبعیت خود را از فیوضات رحمانی محروم نمودند؛ مگر نفوسی که خود به مجاهده در شناخت حقیقت پرداختند. در جمیع آثار الهی علی الخصوص در قرآن کریم و آثار بدیعه این دور عظیم همواره تأکید بر توانائی انسان در شناخت حقّ گردیده است. چنانچه در قرآن کریم صراحتاً بر تکلیف انسان به میزان توانائی او تأکید گردیده است؛ قوله تعالی: «لَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» [۲: ۲۳۳]. و نیز جمال ابهی در کتاب بدیع مکرراً به همین مسأله اشاره فرموده اند، قوله العظیم: «اگر در خلق آیه عرفان و ادراک آیات نبود؛ البته به آیات ظاهر نمی شدند...» [کتاب بدیع، ص ۳۴]، نقل از یادداشتهای نگارنده بر کتاب بدیع.

۷۹- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۸۷.

۸۰- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۸۸.

۸۱- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۸۹.

۸۲- ر.ک. : اسرار الآثار، حرف ک تا ی، ص ۱۹۴.

۸۳- ر.ک. : کتاب اقدس، بند ۳۷.

۸۴- ر.ک. : کتاب اقدس، بند ۱۶۴.

۸۵- ر.ک. : اسرار الآثار حرف ک تا ی.

۸۶- ر.ک. : مجموعه الواح مبارکه، ص ۱۸۹.

۸۷- ر.ک. : همان مأخذ، صص ۱۸۹ و ۱۹۰.

۸۸- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۹۰، جمال ابهی در ادامه همین خصوص اشاره به توفیق منیع حضرت باب الله الاعظم خطاب به شیخ محمد حسن نجفی می فرماید که بعد از آنکه جناب ملا علی بسطامی را از محضر خود راند و به توفیق مبارک وقعی ننهاد، خطاب به او انذار می فرماید که : تو خود را از شأن ایمان محروم نمودی و این شأن را به کسی عنایت نمودیم که سزاوار آن بود [ر.ک. : همان مأخذ، همان صفحه].

- ۸۹- ر.ک. : کتاب بدیع، ص ۲۸.
- ۹۰- ر.ک. : مجموعۃ الواح مبارکہ، ص ۱۹۱.
- ۹۱- ر.ک. : همان مأخذ، همان صفحہ.
- ۹۲- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۹۲.
- ۹۳- ر.ک. : همان مأخذ، همان صفحہ.
- ۹۴- حضرت باب در سورة القرابہ می فرماید؛ قوله العظيم «... يا قرة العين لاتجعل يدك مبسوطة علي الامر لانّ الناس في سكران من السرور و انّ لك الكرة بعد هذه الدورة بالحقّ الاكبر، هنالك فاضهر من السرّ سرّاً علي قدر سمّ الابرة في الطور الاكبر ليموتنّ الطورين في السیناء عند مطلع رشح من ذلك الثور المهيمن الحمراء باذن الله الحكيم و هو الله قد كان عليك بالحقّ علي الحقّ حفيظاً...» قیوم الاسماء، نسخه خطی.
- ۹۵- ر.ک. : مجموعۃ الواح مبارکہ، ص ۱۹۲.
- ۹۶- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۹۳.
- ۹۷- ر.ک. : همان مأخذ، همان صفحہ.
- ۹۸- ر.ک. : همان مأخذ، همان صفحہ.
- ۹۹- ر.ک. : همان مأخذ، همان صفحہ.
- ۱۰۰- ر.ک. : همان مأخذ، ص ۱۹۴.
- ۱۰۱- ر.ک. : همان مأخذ، همان صفحہ.
- ۱۰۲- «إِذَا فَاسَرَ عُوا يَا مَلَأَ الْإِنشَاءِ مِنْ مَظَاهِرِ الْأَسْمَاءِ لِيُظَهَرَ عَلَيْكُمْ لِأَلِي الْمَكْنُونِ مِنْ هَذَا الْكُوبِ الْمُخْزُونِ الَّذِي ظَهَرَ عَلَى هَيْكَلِ اللَّوْحِ وَ اسْتَسْفُوا مِنْهُ أَهْلَ مَلَأِ الْأَعْلَى فِي مَوَاقِعِ الْفُصُوى وَ إِذَا شَرَبُوا أَخَذَتْهُمْ جَذَبَاتُ الرَّحْمَنِ وَ نَفَحَاتُ السُّبْحَانِ وَ نَطَفُوا فِي أَعْلَى الْفِرْدَوْسِ بِرَبَوَاتِ الْأُنسِ.» همان مأخذ، ص ۱۹۵.
- ۱۰۳- «أَنْتُمْ يَا مَلَأَ الْبَيَانِ لِأَتَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ مَنَظَرِ الرَّحْمَنِ.» همان مأخذ، همان صفحہ.

۱۰۴- «كَبِّرُوا أَسْمَاءَ الْهَوَىٰ بِأَسْمَى الْأَبْهَى؛ ثُمَّ أَخْرَجُوا سَيْفَ الْبَيَانِ مِنْ غَمْدِ اللِّسَانِ وَ عَنُوا بِرِنَوَاتِ الْأَحْلَى بَيْنَ مَلَأِ الْإِنْسَاءِ لَعَلَّ النَّاسَ يَسْتَشْعِرُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ يَخْرُجُونَ عَنْ خَلْفِ حِجَابِ مَحْدُودٍ...». همان مأخذ، همان صفحه.

۱۰۵- «قُلْ أَتَطُنُّونَ فِي أَنْفُسِكُمْ بِأَنَّ هَذَا الْقَتَى يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ لَا فَوْ جَمَالَهُ الْأَبْهَى بَلْ كَانَ وَاقِفًا بِاللَّنْظَرِ الْأَعْلَى وَ يَنْطِقُ بِمَا تَطَّقَ رُوحُ الْأَعْظَمِ فِي صَدْوِهِ الْمُمَرَّدِ الْأَصْفَى...». همان مأخذ، صص ۱۹۵ و ۱۹۶.

۱۰۶- «تَأَلَّهَ هَذَا لَهْوُ الَّذِي قَدْ ظَهَرَ مَرَّةً بِأَسْمِ الرُّوحِ، ثُمَّ بِأَسْمِ الْحَبِيبِ، ثُمَّ بِأَسْمِ عَلِيٍّ، ثُمَّ بِهَذَا الْإِسْمِ الْمُبَارَكِ الْمُتَعَالَى الْأَمْهِيْمِ الْعَلِيِّ الْمَحْبُوبِ...». همان مأخذ، ص ۱۹۶.

۱۰۷- «وَ إِنَّ هَذَا لِحُسَيْنٍ بِالْحَقِّ. قَدْ ظَهَرَ بِالْفَضْلِ فِي جَبْرُوتِ الْعَدْلِ وَ قَامَ عَلَيْهِ الْمُشْرِكُونَ بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْبُغْيِ وَ الْفَحْشَاءِ، ثُمَّ قَطَعُوا رَأْسَهُ بِسَيْفِ الْبَعْضَاءِ وَ رَفَعُوهُ عَلَى السَّنَانِ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ...». همان مأخذ، همان صفحه.

۱۰۸- ر.ك. : كتاب فصل الخطاب، تأليف جناب ابوالفضائل، مقاله ثانيه : فى بيان معنى التَّمْحِيسِ وَ الاستدلال بالقرآن وَ الحديث.

۱۰۹- «يَا مَلَأَ الْأَسْبَاحِ، فَاسْتَحْيُوا عَن جَمَالِي؛ ثُمَّ عَن قُدْرَتِي وَ سُلْطَنَتِي وَ كِبْرِيَانِي وَ رَدُّوا الْأَبْصَارَ إِلَى مَنْظَرِ رَبِّكُمْ الْمُخْتَارِ؛ لَكَيْ تَجِدُونِي صَانِحًا بَيْنَكُمْ بِنِعْمَاتِ قُدْسِ مَحْبُوبِ. فَانْصِفُوا إِذَا فِي دَوَاتِكُمْ إِنْ تَجَعَلُوا أَنْفُسَكُمْ عَن حَرَمِ الْقُصُوى وَ هَذَا الْبَيْتِ الْأَطْهَرِ الْأَحْكَمِ الْحَمْرَاءِ؛ فَيَأَى حَرَمِ أَنْتُمْ تَتَوَجَّهُونَ ثُمَّ تَطُوفُونَ ؟ خَافُوا عَنِ اللَّهِ؛ ثُمَّ أَقْتَحُوا أَبْصَارَكُمْ لَعَلَّ تَشْهَدُونَ لِحِطَاتِ اللَّهِ فَوْقَ رُؤُسِكُمْ؛ ثُمَّ مَلَكُوتُهُ أَمَامَ وَجُوهِكُمْ، لَعَلَّ أَنْتُمْ تَسْتَشْعِرُونَ فِي أَنْفُسِكُمْ وَ تَكُونُونَ مِنَ الَّذِينَ هُمْ يَفْقَهُونَ...». مجموعه الواح مباركه، صص ۱۹۶ و ۱۹۷.

۱۱۰- «أَنْ يَا نَصِيرِسْ إِنَّا أَحْبَبْنَاكَ مِنْ قَبْلُ وَ نُحِبُّكَ حِينَئِذٍ إِنْ تَكُونَ مَسْتَقِيمًا عَلَى حُبِّ مَوْلَاكَ وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْكَ مَا يَكْفِي فِي الْحُجِّيَّةِ شَرَقَ الْأَرْضِ وَ غَرْبَهَا وَ تَسْتَبِيرُ فِي نَفْسِكَ وَ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ هُمْ بِبِشَارَاتِ الرُّوحِ هُمْ يَفْرَحُونَ. وَ إِذَا وَصَلَ إِلَيْكَ هَذَا اللَّوْحُ فَمَنْ عَنِ مَقْعِدِكَ؛ ثُمَّ ضَعَهُ عَلَى رَأْسِكَ؛ ثُمَّ وَلَّ وَجْهَكَ إِلَى وَجْهِ الْمَشْرِقِ الْعَزِيزِ الْقَيُّومِ وَ قُلْ...». همان مأخذ، همان صفحه.

۱۱۱- «ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ فَاسْتَدَدَ ظَهْرَكَ عَلَى خِدْمَةِ اللَّهِ وَ أَمْرِهِ. ثُمَّ أَنْصَرَهُ بِمَا أَنْتَ مُسْتَطِيعٌ عَلَيْهِ وَ لَا تَجْعُدُ فِي نَفْسِكَ وَ لَا تَسْتَرْكَلِمَاتِ اللَّهِ عَنِ أَعْيُنِ الْعِبَادِ فَانْشِرْهَا بَيْنَ يَدَى الْمُؤْمِنِينَ. إِيَّاكَ أَنْ لَا يَمْنَعَكَ إِسْمٌ أَحَدٍ وَ لَا رَسْمٌ نَفْسٍ...». همان مأخذ، صص ۱۹۸ و ۱۹۹.

۱۱۲- «بَلِّغْ أَمْرَ مَوْلَاكَ إِلَى مَنْ هُنَاكَ وَ لَاتَتَوَقَّفْ فِيمَا أَمَرْتَ بِهِ وَ كُنْ عَلَى أَمْرِ بَدِيعٍ. أَوْلَاً فَانصَحْ نَفْسَكَ ثُمَّ انصَحِ الْعِبَادَ وَ هَذَا مَا قَدَّرْنَا لِعِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ.» همان مأخذ، ص ۱۹۹.

۱۱۳- «أَنْ أَسْتَقِمَّ عَلَى حُبِّ مَوْلَاكَ عَلَى شَأْنٍ لَنْ يُزَلَّكَ مِنْ شَيْءٍ عَنْ صِرَاطِهِ وَ هَذَا مِنْ فَضْلِي عَلَيْكَ وَ عَلَى عِبَادِنَا الْمُحْسِنِينَ.» همان مأخذ، همان صفحه.

۱۱۴- «ثُمَّ أَعْلَمَ بَأَنَّ يَحْضَرُ عِنْدَكَ مَنْ يَمْنَعُكَ عَنْ حُبِّ اللَّهِ وَ إِنَّكَ لَمَّا وَجَدْتَ مِنْهُ رَوَائِحَ الْبَعْضَاءِ عَنْ جَمَالِ السُّبْحَانِ أَيُّونَ بَأَنَّهُ لَهُوَ الشَّيْطَانُ وَ لَوْ يَكُونُ مِنْ أَعْلَى الْإِنْسَانِ. إِذَا تَجَنَّبَ عَنْهُ ثُمَّ اسْتَعِذْ بِاسْمِي الْقَادِرِ الْقَدِيرِ الْمُحْكِمِ الْحَكِيمِ.» همان مأخذ، همان صفحه.

۱۱۵- «ثُمَّ أَعْلَمَ بَأَنَّ نَفْسَ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْ هُوَ لَاءِ إِنَّهُ يُؤَيِّرُ كَمَا يُؤَيِّرُ نَفْسَ النَّعْبَانِ إِنْ أَنْتَ مِنْ أَلْعَارِفِينَ. كَذَلِكَ أَلْهَمْنَاكَ وَ عَلَّمْنَاكَ بِمَا هُوَ الْمَسْنُونُ عَنْكَ لِتَطَّلِعَ بِمُرَادِ اللَّهِ وَ تَكُونَ عَلَى بَصِيرَةٍ مُنِيرٍ.» همان مأخذ، همان صفحه.

۱۱۶- «قُلْ يَا مَلَأَ النَّيَّانِ، تَأَلَّهُ الْحَقَّ تَأْتِيكُمْ صَوَاعِقُ يَوْمِ الْقَهْرِ؛ ثُمَّ زَلَزَلْ أَيَّامَ الشَّدَادِ؛ ثُمَّ هُبُوبُ أَرْيَاحِ كُرِّهِ عَقِيمٍ.» همان مأخذ، ص ۲۰۰.

۱۱۷- «وَ يَأْتِيكُمْ هَيْكَلُ النَّارِ بِكِتَابٍ فِيهِ رَدُّ عَلَى اللَّهِ الْمُهَيِّمِينَ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ.» همان مأخذ، همان صفحه.

۱۱۸- «وَ إِنَّا قَدَّرْنَا لِكُلِّ مُؤْمِنٍ بَأَنَّ لَوْ أَطَّلَعَ بِذَلِكَ وَ اسْتَطَاعَ فِي نَفْسِهِ يَأْخُذُ قَلَمَ الْقُدْرَةِ بِاسْمِ رَبِّهِ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيرِ؛ ثُمَّ يَكْتُوبُ فِي رَدِّ مَنْ رَدَّ عَلَى اللَّهِ وَ كَذَلِكَ يَجْزِي رَبُّكَ جَزَاءَ الْمُشْرِكِينَ.» همان مأخذ، همان صفحه. درباره اقدامات معاندين امر الله و دفاعیات احبای جمال قدم در ادرنه ر.ک. : تاریخ ظهور الحق، ج ۵، صص ۴ تا ۸.

۱۱۹- «تَأَلَّهُ الْحَقَّ، قَدْ أَخَذْنَا ثُرَاباً وَ عَجَنَاهُ بِمِيَاهِ الْأَمْرِ وَ صَوَّرْنَا مِنْهُ بَشِراً وَ زَيْنَاهُ بِقَمِيصِ الْأَسْمَاءِ بَيْنَ الْعَالَمِينَ.» همان مأخذ، همان صفحه.

۱۲۰- «فَلَمَّا رَفَعْنَا ذِكْرَهُ وَ اسْتَهْرْنَا إِسْمَهُ بَيْنَ مَلَأَ الْأَسْمَاءِ إِذَا قَامَ عَلَى الْإِعْرَاضِ وَ حَارَبَ مَعَ نَفْسِي الْمُهَيِّمِينَ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ وَ أَفْتَى عَلَى قَتْلِ الَّذِي بِذِكْرِ مِنْ عِنْدِهِ خُلِقَ وَ خُلِقَتْ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ.» همان مأخذ، همان صفحه.

۱۲۱- «وَ إِنَّا لَمَّا وَجَدْنَاهُ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ؛ سَتَرْنَا فِي نَفْسِنَا وَ خَرَجْنَا عَنْ بَيْنِ هُوَ لَاءِ وَ جَلَسْنَا فِي أَلْبَيْتِ الْوَحْدَةِ مُتَّكِلَاً عَلَى اللَّهِ الْمُهَيِّمِينَ الْعَزِيزِ الْقَدِيمِ.» همان مأخذ، همان صفحه.

۱۲۲- جمال قدم در کتاب مستطاب بدیع به این واقعه اشاره فرموده اند. از جمله می فرمایند؛ قَوْلُهُ الْكَرِيمِ : «چون ملاحظه نمود که آیات الهی مثل غیث هاطل نازل و بحر اعظم ربّانی در امواج و شجره عَزَّ صمدانیّه به اثمار بدیعۀ منیعۀ مزین شده و اریاح فضلیّه از یمین عرش الهیّه در هیوب و سماء مرتفعه قدمیّه به انجم علوم معارف جدیده مطرز، به نفاق برخاست و در صدد قطع شجره ربّانیّه افتاد. چون از آن عاجز شد مکر صدرش ظاهر گشت و جمیع مهاجرین مضطرب و اهل حرم در نوحه و ندبه مشغول و جمال احدیه از بین بریّه خارج شدند...». ر.ک. : کتاب بدیع، ص ۸۰.

و ایضاً می فرمایند؛ قَوْلُهُ الْعَزِيزِ : «بعد از ورود این ارض جمال مبارک و حضرت کلیم و میرزا یحیی هر یک در بیت علی حدّه مقرّ داشتند و این ارض محلّی نیست که نفسی به نفسی ظلم نماید. و ظلمی را که مشرک بالله ارتکاب نمود در وقتی بود که تفریق کبری واقع نشده بود. و بعد از ظهور ما فی صدره تفصیلو قنتفریق واقع، چنانچه ذکر شد. و ابدأ دیگر ملاقات نشده و گفتگوی لسانی هم به میان نیامده. فَاسْأَلْ مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْأَرْضِ لَكُنِّي تَجِدْ إِلَى الصِّدْقِ سَبِيلًا. و دیگر آن که مملکت مال دولت علیّه و در این ارض جمیع مسجون و غریب. و بعد از اظهار مافی سرّه احدی معاشرت ننموده، جز درویش صدق علی که به جهت خدمات او مرآوده می نمود و همچنین یک نفر در خدمت جمال اقدس و یک نفر هم خدمت حضرت کلیم...». ر.ک. : کتاب بدیع، ص ۱۵۹.

حضرت ولیّ عزیز امرالله در ضمن شرح وقایع ادرنه و فصل اکبر در خصوص عزلت اختیار نمودن جمال ابهی و علّت آن می فرمایند : «حال موقعی فرا رسید که جمال اقدس ابهی مقام مظهریت خویش را که لساناً و طیّ الواح و رسائل شتی اظهار فرموده بودند، رسماً به نفسی که خود را وصیّ حضرت باب می دانست ابلاغ و او را از چگونگی رسالت و مأموریت الهی خود آگاه سازند. این بود که به میرزا آقا جان دستور فرمودند سورة جدید النّزول «امر» را که به صراحت متضمّن دعاوی حضرت بهاءالله و بیان مقامات مبارک بود نزد میرزا یحیی برده برای او قرائت نماید و جواب صریح و قاطع او را خواستار شود. میرزا یحیی پس از اصغاء لوح مبارک درخواست نمود یک روز به وی مهلت داده شود تا تفکّر و تأمل کرده، نظر قطعی خود را در این خصوص اعلام نماید. ولی تنها جوابی که بعداً از وی شنیده شد آن بود که خود نیز چنین داعیه و مقامی را داراست. حتّی ساعت و دقیقه ای را که مدّعی بود به موجب امر و اراده الهی مطلع ظهور مستقلّی گردیده اظهار نمود و لزوم اطاعت و انقیاد بلاشرط اهل ارض را از شرق و غرب نسبت به اوامر و نواهی خود خاطر نشان ساخت. بدیهی است چنین دعوی واهی

و خیانت عظیم از طرف چنین خصم خصیم در قبال فرستاده مظهر مقدس امرالله نشانه آن بود که باید بین حق و باطل فصل گردد و نور از ظلمت تفریق شود. این بود که حضرت بهاءالله برای آن که آتش ضغینه و بغضائی که در قلوب معاندین افروخته شده ساکن گردد و هر یک از مهاجرین در اختیار هیکل اقدس و یا متابعت از میرزا یحیی کاملاً مختار و آزاد باشند در تاریخ ۲۲ شوال ۱۲۸۲ با عائله مبارکه به خانه رضا بیگ که به امر مبارک اجاره شده بود انتقال و مدت دو ماه از کلّ عزلت اختیار فرمودند و باب لقا را بر وجه یار و اغیار بستند. سپس به جناب کلیم امر فرمودند آنچه از فرش و اثاث و ظروف و فراش و سایر لوازم و مایحتاج در بیت مبارک موجود است، نیمی از آن را به بیت میرزا یحیی ارسال دارد و نیز مقرر فرمودند بعضی از آثار متبرکه حضرت اعلیٰ از قبیل مهر و خاتم و خطوط مبارک که آن معرض بالله از مدتها پیش چشم طمع به آنها دوخته و تمکک آنها را مایه تثبیت ریاست موهوم خویش می‌شمرد به وی تسلیم نماید و نیز امر فرمودند که جناب کلیم مواظب و مراقب باشد که سهمیه از شهریه دولت که برای معاش مهاجرین و اهل بیت مقرر شده کاملاً به او ایصال گردد. ر. ک. : کتاب قرن بدیع، صص ۳۳۸ تا ۳۴۰؛ و نیز کتاب «بهاءالله شمس حقیقت»، صص ۲۹۸ تا ۳۰۰.

۱۲۳- «تَأَلَّهِ هَذِهِ الْكَلِمَةُ فِي آخِرِ الْقَوْلِ لَسَيْفُ اللَّهِ عَلَى الْمُشْرِكِينَ وَ رَحْمَتُهُ عَلَى الْمُؤَدِّينَ». مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۰۱.

۱۲۴- ر. ک. : همان مأخذ، صص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۱۲۵- همان مأخذ، همان صفحات.

کتاب‌شناسی

آثار حضرت بهاءالله

۱- لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی، ناشر : مؤسسه ملی مطبوعات امری، سنه ۱۱۹ بدیع.

۲- مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، مطبعة سعاده؛ قاهره، مصر، ۱۹۲۰ میلادی، بکوشش محیی الدین صبری کردی سنندجی کانیمشکانی.

- ۳- کتاب بديع، ناشر: مؤسسه مطبوعات امری آلمان؛ لجنه نشر آثار امری به زبان فارسی و عربی، چاپ اول، هوفهایم، ۱۶۵ بديع - ۲۰۰۸ میلادی.
- ۴- آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ناشر: مؤسسه معارف بهائی همیلتون؛ انتاریو؛ کانادا، ۱۵۹ بديع؛ ۱۳۸۱ شمسی؛ ۲۰۰۲ میلادی.
- ۵- مائده آسمانی، تألیف و گردآوری: عبدالحمید اشراق خاوری؛ ناشر: مؤسسه ملى مطبوعات امری، ۱۲۹ بديع، ج ۷.
- ۶- الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض؛ به مناسبت صدمین سال نزول سورة الملوک و اعلان عمومی امرالله در ارض سرّ، مؤسسه ملى مطبوعات امری، ۱۲۴ بديع.

آثار حضرت ربّ اعلیٰ

- ۱- قیوم الاسماء، نسخه خطی.

آثار حضرت عبدالبهاء

- ۱- مقاله شخصی سیّاح که در تفصیل قضیه باب نوشته است، ناشر: مؤسسه ملى مطبوعات امری، ۱۱۹ بديع.
- ۲- تذکره الوفاء، چاپ: مطبعه عباسیه؛ حيفا، سنه ۱۳۴۳ه.ق.

آثار مؤلفان بهائی

- ۱- تاریخ ظهور الحقّ، تألیف میرزا اسدالله فاضل مازندرانی، ج ۳، هوفهایم - آلمان، ناشر: مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان: لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، چاپ دوّم، ۱۶۵ بديع - ۲۰۰۸ میلادی.
- ۲- تاریخ ظهور الحقّ، تألیف میرزا اسدالله فاضل مازندرانی، ج ۵، بی ناشر، بی تاریخ.

- ۳- مطالع الانوار (تاریخ نبیل زرنندی) تألیف : میرزا محمد زرنندی (نبیل اعظم)، ترجمه و تلخیص از لسان عربی : عبدالحمید اشراق خاوری، ناشر : مؤسسہ چاپ و انتشارات مرآت، هندوستان، چاپ چهارم، ۱۶۶ بدیع، ۲۰۱۰ میلادی.
- ۴- تاریخ سمندر و ملحقات، ناشر : مؤسسہ ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع.
- ۵- گنج شایگان، عبدالحمید اشراق خاوری، ناشر : مؤسسہ ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.
- ۶- اسرار الآثار، ج ۵، حرف ک تا ی، تألیف : میرزا اسدالله فاضل مازندرانی، ناشر : مؤسسہ ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.
- ۷- فصل الخطاب، میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ناشر : مؤسسہ معارف بهائی؛ دانداس کانادا، ۱۵۱ بدیع، ۱۹۹۵ میلادی.
- ۸- مأخذ اشعار در آثار بهائی، تألیف دکتر وحید رافتی، ج ۴، ناشر : مؤسسہ معارف بهائی؛ همیلتون، انتاریو، کانادا، ۱۶۱ بدیع - ۲۰۰۴ میلادی.

نشریات بهائی

- ۱- سفینه عرفان؛ دفتر سوم، ناشر : مؤسسہ عصر جدید، دارمشتات، آلمان؛ چاپ اول، ۱۵۷ بدیع، ۱۳۷۹ شمسی، ۲۰۰۰ میلادی.

آثار مؤلفان دیگر

- ۱- دیوان اشعار منسوب به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام با ترجمه منظوم فارسی از مولانا شوقی، مقدمه، تصحیح و تعلیق : دکتر سیده مریم روضاتیان، ناشر : انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول : طهران ۱۳۸۳.
- ۲- رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی؛ تحلیلی از داستانهای عرفانی و فلسفی ابن سینا و سهروردی، تألیف تقی پورنامداران، ناشر : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۷.

۳۔ فرهنگ معارف اسلامی، تألیف دکتر سید جعفر سجّادی، ناشر: انتشارات کومش، چاپ سوم، زمستان ۱۳۷۳ خورشیدی، ج ۲.

۴۔ محیی الدین ابن عربی، چهره برجسته عرفان اسلامی، تألیف دکتر محسن جهانگیری، ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه طهران، چاپ چهارم؛ پاییز ۱۳۷۵ خورشیدی.

نشریات

۱۔ خردنامه صدرا، نشریه علمی و پژوهشی، شماره ۴۸، تابستان ۱۳۸۶ خورشیدی.

تحلیلی از نفوذ و تأثیر سورة الاصحاب در جامعه بابی

فواد صدیق

مقدمه

جمال قدم در اوائل ماه می ۱۸۶۳ بغداد را در نهایت هیمنه و وقار ترک فرمودند، در حالی که در باغ نجیب پاشا، ملقب به باغ رضوان، مظهریت خود را علناً به معدودی از مؤمنین مکشوف ساخته بودند. در این هنگام جمال قدم تبعیت دولت عثمانی را داشته و زیر سیطره دولت ایران نبودند، ولی دولت ایران به واسطه واهمه ای خیالی و یا حقیقی که از جامعه بابی داشت نمی‌خواست کوچکترین اثری از دیانت جدید در ایران و اطرافش بر جای ماند و کمال کوشش را از طریق سفارت ایران در اسلامبول به کار برد تا دولت عثمانی در نهایت اکراه آن حضرت را به نقطه ای دورتر از سرحدات ایران تبعید نماید. ولی جمال قدم بغداد را برای اقامت در اسلامبول به واسطه دعوت دولت عثمانی که در نهایت احترام از آن حضرت شده بود ترک فرمودند و در آغاز سفر در باره تبعید به ادرنه و یا شهر دیگر صحبتی در میان نبود. ولی چنین بنظر میرسد که به واسطه فشار دولت ایران، باب عالی در خفا در نظر داشت آن حضرت را به "بروصه" یا ادرنه بفرستد.^۱ در هر صورت مسافرت از بغداد به اسلامبول به مدت ۱۱۰ روز سفر بزی از بغداد به بندر ساسون در ساحل دریای سیاه و سه روز سفر بحری از بندر ساسون به اسلامبول به پایان رسید و جمال قدم و یاران در تاریخ اول ربیع‌الاول ۱۲۸۰ هجری قمری مطابق ۱۶ اگوست ۱۸۶۳ به اسلامبول ورود فرمودند ولی این اقامت دیری نپایید و دولت عثمانی به آن حضرت اعلام تبعید به ادرنه را نمود. جمال قدم در ابتداء قصد نداشتند این امر تبعید را بپذیرند ولی مآلاً در اول ماه دسامبر ۱۸۶۳ اسلامبول را ترک کرده و مسافرت کوتاه زمینی دوازده روزه از اسلامبول به ادرنه را در سرمای سخت زمستان و بدون داشتن حفاظت پوشاکی و وسائل مسافرتی مناسب طی کرده و در محل سکونت جدید خود در تاریخ اول رجب ۱۲۸۰ هجری قمری مطابق ۱۲ دسامبر ۱۸۶۳ وارد شدند که در آن محل نزدیک پنج سال اقامت فرمودند. جمال قدم انشقاق و اختلاف را در میان جامعه بابی دوست نداشتند و با وجود عناد و فساد میرزا یحیی ازل، با او تا اوائل ایام ادرنه به مدارا و مماشات رفتار کرده بودند و در ایام بطون از مظهریت خود حتی به صورت ایماء و اشاره دم بر نیاورده بودند. در سورة الصبر که در روز اول رضوان ۱۸۶۳ نازل شده، در باره خوف از اشتقاق بیاناتی می‌فرمایند که مضمونش از این قرار است: "و تو (خداوند) میدانی که همانا من از هیچ فردی نمی‌ترسم بلکه وجود و روح خود را فدا کردم

در یومی که تو مرا بیدارت مُشَرَّف کردی و بمن بدایع جمالت را شناساندی و از جواهر آیاتت برای القاء به همه کسانی که در زیر سایه امرت جمع شدند الهام کردی. بلکه ترس من از اینست که ارکان امر در کلمه اکبر متفرق شود، همان طوری که آن را این کینه توزان، در روزی که تو بر عرش‌های وجود به مهربانی که تمام عالمیان را وسعت گرفته نشستی، امرت را متفرق کرده اند.^۲ همچنین در عبارت دیگری از این لوح که مضمونش به فارسی چنین است می‌فرمایند: "ولکن شما ای مؤمنین به بیان! در وجود خودتان کوشش کنید که مبادا در امر الهی با یکدیگر اختلاف داشته باشید و کوشش کنید که بر امر الهی مانند کوهی باشید که برآستی پا بر جا است، بنحوی که شما را وساوس شیطان نلغزاند و چیزی شما را در زمین دگرگون نکند و این است چیزی که کبوتر امر الهی (حمامة الامر) بشما نصیحت میکند."^۳

با ورود به ادرنه بالاخره زمانش رسید که به طور علنی و عمومی مظهریت خود را اظهار فرمایند و جامعه بابی را از انتظار در بیاورند. گرچه تمام شریعت بیان برای چنین روزی خلق شده بود ولی میرزا یحیی ازل حقیقت را دگرگون جلوه داده بود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند قوله الاعز: «اگر به عین انصاف در بیان ملاحظه گردد به صریح عبارت جمیع ذکر جمال مبارک است و از احکام بیان مقصود اجرا و انفاذ نبوده بلکه مقصود ذکر من یظهره الله و نعت و ستایش او بوده چنان که در هر باب و فصلی منتهی به ذکر آن جوهر وجود می‌گردد و اگر این نبود بیان را چه ثمره و نتایج بود؟ انصاف باید داد.»^۴

در اوائل ورود به ادرنه سورة الاصحاب نازل و برای میرزا منیر کاشانی به طهران ارسال گردید. در این مقاله در سطور آینده خصوصیات این لوح، موقعیت جامعه بابی در این برهه از زمان و تأثیر و نفوذی که لوح سورة الاصحاب در گرایش جامعه بابی و اقبال به امر جدید بجای گذاشت، مأموریت میرزا منیر کاشانی ملقب به اسم الله المنیب و مختصری از زندگانش مورد تحلیل قرار گرفته است.

خصوصیات جامعه بابی

قبل از اینکه در باره جامعه بابی صحبت شود لازم است بطور اختصار صحبتی از "جامعه" و "امة" بکنیم و برای این منظور از فرهنگ دهخدا کمک می‌گیریم و خلاصه اش را ذیلا نقل می‌نمائیم:

تخصیص تعریف جامعه: گردآورنده، فراهم آورنده، جمع کننده، اجتماع، مجتمع، حوزه، حلقه، هیئت، مردم یک کشور یا یک شهر یا ده، مؤسسه ای که شامل عده ای از آموزشگاه‌های عالی از قبیل دانشکده طب، علوم، ادبیات، فلسفه و غیره میباشد، گروهی

از مرد و زن که به تحصیلات عالی می‌پردازند. اصطلاح جامعه: وضع و حالت انسانها یا حیواناتی که تحت یک قانون مشترك زیست میکنند. بوسوئه (Bossuet) در توضیح این مطلب گوید: زنبوران عسل به حالت اجتماعی زندگی میکنند. خانواده یک جامعه طبیعی تشکیل میدهد، گروهی از مردم که برای رسیدن به هدف مخصوص تحت قواعد معین گرد هم آمده اند همچون جامعه ادبی و غیره؛ جامعه از لحاظ فلسفی: لوکرس (Lucrece) گوید: جامعه یک ابداع انسانی است. هوبس (Hobbes) معتقد است که جامعه نتیجه قراردادی است که بر اثر یک جنگ دائمی بوجود آمده است و بدین ترتیب جامعه از نظر او یک امر طبیعی است؛ ماهیت جامعه: درباره کیفیت و ماهیت جامعه نیز بحثهای گوناگون وجود دارد. کسانی هستند که وجود جامعه را بعنوان یک مقوله خاص منکرند و میگویند جامعه مجموعه ای است از افراد و از اینجا است که بحث درباره نوع خاص بودن جامعه بمیان می‌آید. طرفداران نظریه اصالت افراد معتقدند که پدیده‌های اجتماعی چیزی جز مجموعه ای از پدیده های فردی نیست و برای درک تحولات اجتماع درک اعمال و روحیات افراد کافی است. این اشخاص فراموش میکنند که خواه در طبیعت و خواه در جامعه، مجموع دارای خواص معینی است. علاوه بر خواص اجزاء همچنان که در قطره که جزئی از اقیانوس است کشتیرانی امکان پذیر نیست و در آن حیوانات بزرگ نمیتوانند زندگی کنند، در فرد پدیده‌هایی از قبیل انقلاب، بحران، جنگ، تحولات رژیم سیاسی و سیستم اقتصادی و امثال آن دیده نمیشود. اگر هم این خواص در جزء وجود داشته باشد باز هم بواسطه کیفیات مخصوص خود از همان خواص که در کل وجود دارد فرق میکند. درست است که انسان مجموعه ای از سلولهاست ولی دارای خاصیتی است که سلول فاقد آن خاصیت میباشد و از آن جمله خاصیت اندیشیدن. درست است که اجسام آلی از اتمها تشکیل شده اند ولی خواص فیزیکی و شیمیایی آنها با اتمهای تشکیل دهنده آنها تفاوت بزرگ دارد. لذا میتوانیم بگوئیم که اجتماع نوع خاص است.

امّة: امت در واقع همان جامعه است و لفظی اسلامی است. به عبارت دیگر امت یعنی جامعه ای که از لحاظ اعتقادات دینی افرادش همه تقریباً یکسان هستند. و همان است که در قران نازل شده: «كَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا.»^۵ و همچنین «وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً.»^۶

جامعه بدون رهبر بابی: با توجه به تعریف فوق، جامعه بابیه و یا امت بابیه در زمان حیات حضرت ربّ اعلی تشکیل شد و خصوصیات خود را پیدا کرد. ولی یکی از خصوصیات بارز جامعه بابی بعد از شهادت حضرت ربّ اعلی نداشتن رهبر بود. و میرزا یحیی ازل که رهبر اسمی جامعه بود فاقد خصوصیات رهبری بود و تقریباً تمام

حروفات واحد اول بیانی نیز به شهادت رسیده بودند و عدم رهبری منجر به فاجعه رمی شاه و وقایع ملحمه کبری و مسجونیت جمال قدم و تبعید ایشان به عراق گردید. میرزا یحیی ازل که رهبر اسمی جامعه بود و در این ایام که بیش هر موقع دیگر جامعه احتیاج به داشتن یک قائد بود، خودش هراسان و متواری بود و به فاصله کمی بعد از ورود جمال قدم به بغداد او نیز وارد بغداد شد. گرچه در فرمان حکومت نامی از تبعید او نبود. تنها "رهبری" که از او دیده شد دستور قتل تعدادی از بابیان سرشناس مانند اسدالله خوئی ملقب به دیان بود که از دم شمشیر معاندین جان سالم بدر برده بودند ولی نه از دم شمشیر او. حسن البلیوزی در این مورد چنین می‌نویسد: «میرزا یحیی نه تنها کوچکترین تشبثی برای حفظ و حراست امری که ظاهراً نامزد رهبری آن بشمار می‌رفت به عمل نیامورد بلکه با تحریک و دستکاری سید محمد و چند تن از همدیفان خود شروع به اقداماتی پنهانی برای بی اعتبار ساختن حضرت بهاءالله نمود و بنای نشر شایعات و جعل اکاذیب ناروا و دور از حقیقت در مورد اعمال، عقاید و مقاصد هیکل مبارک را گذارد.»^۷ هم چنین: «بطوری که میرزا آقا جان روایت کرده است. جناب بابا، عموی هیکل مبارک، بارها قسم یاد کرده بود که اگر بحضور برادرزاده بزرگوارش نرسیده بود، ایمان خود را کاملاً از دست میداد...»^۸

جامعه غیر منسجم: یکی از خصوصیات بارز دیگر جامعه بابی در دوران بعد از شهادت حضرت ربّ اعلیٰ این بود که نه تنها منسجم نبود بلکه به مشکل میتوان نام جامعه بر آن گذاشت. به عبارت دیگر این جامعه خصوصیات خاص خود را کم کم از دست میداد. تکفیر علمای فاقد روحانیت و فتوای بی اساس آنها بر قتل بابیان بی گناه و نهیب و غارت اموال ضعیفای بدون حامی، علمائی که مانند فریسیون ناظر به جزئیات و فروع شرع بودند ولی از دستور کشتن بابیان و آه سرد فرزندان یتیم شهیدان بی‌بی در دل راه نمی‌دادند. چنین بود نحوه تفکر این علمای فاقد علم حقیقی که بابیان قطعاً کافر و مه‌درالم بودند. به علاوه این طرز تفکر کاملاً اشتباه و عاری از معنویت باید شدت عمل قوه حاکمه فاسد قاجاریه بر علیه جامعه از هم پاشیده بایه را اضافه کرد که نتیجه اش جامعه ای مرعوب و سرکوب شده بود که آحادش نمی‌دانستند چه باید کرد و پیشرفت امر جدید بعد از شهادت حضرت ربّ اعلیٰ به چه صورت خواهد بود و شاید بتوان گفت بواسطه خوف شدید، جامعه بایه کم کم به جامعه ای مخفی تبدیل میشد. به جمع علماء و حکومت که به سرکوبی این جامعه برخاسته بودند باید جمع نویسندگان و ارباب قلم را نیز اضافه کرد که آنها هم به تبعیت از دیگران و بدون تحقیق مطالب را بصورت غیر واقع در روزنامه‌های معدودی که موجود بود و یا در کتب و تواریخ خود جلوه می‌دادند. بهمین دلیل است که جامعه بابی را باید در این دوران به عنوان جامعه ای نا امید تلقی کرد و حقیقت مطلب هم

همین است. در آثار حضرت باب تشکیلاتی برای اداره جامعه دیده نمی‌شود. در آثار آن حضرت نامی از شهداء و ادلاء و مرایا دیده می‌شود، ولی تکالیف آنها در قبال جامعه و وظیفه جامعه نسبت به آنها دیده نمی‌شود. گرچه حضرت باب امور را پس از غروب شمس مظهریت خود بطور کلی به پد شهدای بیان تفویض فرموده‌اند. به طور مثال در بیان فارسی حضرت ربّ اعلی می‌فرماید قوله الاعزّ: «فَعَلَى شُهَدَاءِ الْبَيَانِ أَنْ يَأْخُذُوا عَنْهُ حَمْسَ وَ تِسْعِينَ مِثْقَالًا مِنْ ذَهَبٍ».^۹ این عبارت در مورد شخصی است که خطائی کرده و باید جزیه بدهد که می‌فرماید که بر شهدای بیان است که از او ۹۵ مثقال طلا بگیرند. همچنین «و اگر نفسی باشد که استطاعت بر الف نداشته باشد در حین نوشتن بان بر شهداء بیان است که بهاء الف را به او رسانند».^{۱۰} و همچنین: «ولی از این شون هم در غروب شمس محتجب ممان که اگر قدر جوی منحرف شوی شهداء بیان حکم دون ایمان خواهند نمود».^{۱۱} حضرت ربّ اعلی تعدادی افراد مانند حاجی سید جواد کربلائی و میرزا یحیی ازل را بعنوان مرایا منصوب فرموده بودند و ملاً محمّد مقدّس خراسانی^{۱۲} یکی از حروف ثانی و از شهدای بیان بود. منظور اینست که با وجود این نصوص، هیچ نوع ترتیبات برای اداره جامعه از قلم مبارک آن حضرت صادر نشده بود. البته به طور وضوح در باره من یظهره الله و موعود بیان نصوص متعدد از قلم آن حضرت جاری شده بود که بعد از شهادت ایشان زمان وقوعش مورد اختلاف جامعه بابی قرار گرفت.

رهبری جمال قدم در ایام بطون: در تاریخ امر سالیان بین دریافت رسالت جمال قدم و اظهار علنی آن رسالت را ایام بطون نامیده اند. تنها روزنه امیدی که در این دوران به چشم می‌خورد جمال قدم بودند که آن هم مورد عناد و حسد میرزا یحیی قرار گرفته و افراد معدودی که از او تبعیت می‌کردند همین رفتار را با آن حضرت داشتند. در عراق و بغداد که تعدادی از بابیان گرد هم آمده بودند و تا حدی آزادی عمل داشتند بسیاری از آنها فاقد خصوصیات معنوی و روحانی بودند و در نظر عامه مردم چنین سوء تفاهمی بوجود آورده بودند که دیانت بابی دیانتی بی بند و بار است و مردم اعمال و رفتار این گونه بی خردان را معیار دستورات دیانت جدید قرار میدادند. و میرزا یحیی ازل هم در تربیت این جامعه از خود همتی نشان نمی‌داد. و این باعث غیبت جمال قدم در کوه‌های سلیمانیه گردید. و پس از مراجعت از کردستان، آن جمال بی مثال تصمیم به تربیت جامعه و احیاء آن نمودند، بدون آنکه از رسالت خود نامی ببرند. در این مورد می‌فرماید قوله الاعزّ: «حین ورود عراق امرالله مخمود و نفحات وحی مقطوع اکثری پژمرده بل مرده مشاهده گشتند. لذا در صور مره اخری دمیده شد و این کلمه مبارکه از لسان عظمت جاری نفخنا فی

الصور مرة اخرى آفاق را از نفحات وحی و الهام زنده نمودیم حال از خلف هر حجابی نفوسی بقصد مظلوم بیرون دویده‌اند این نعمت کبری را منع کردند و انکار نمودند...»^{۱۳}

جامعه بابی از دیدگاه صاحب‌نظران و قوه حاکمه

در کتب تاریخی و نوشتار افرادی که وقایع سیاسی و اجتماعی این دوران را توصیف نموده‌اند و یا مدارک رسمی دولتی شواهدی موجود است که حتی افراد بی طرف و صالح قادر بر این نبوده‌اند که اطلاعات دقیقی از وضعیت و تعداد جامعه بابی اولیه بدست آوردند - چه رسد به افراد مغرض که اکثر آنچه نوشته‌اند بی اساس است. بعد از ایام بطون و در سالیان اولیه امر در زمانی که جمال قدم مظهریت خود را علناً و عموماً اظهار فرمودند و به تدریخ اکثر بابیان به امر مبارک اقبال نمودند، تعدادی قلیل از میرزا یحیی ازل پیروی می‌کردند و گروهی از آنان به همان عقیده بابی باقی ماندند، ولی اکثر نویسندگان این گروه‌ها را از یکدیگر جدا نکرده و از همگی آنان به نام "بابی" نام برده‌اند. در دوران بعد از بطون جامعه بهائی کاملاً جامعه ای جدید و مستقل بود. کنت گوینو از اولین افراد غربی است که در باره امر بدیع کتاب مفصلی نوشته و آن را در سال ۱۸۶۵ در اروپا منتشر کرد. او در کتاب خود در باره جامعه بابی چنین می‌نویسد:

«بر طبق محاسبه تقریبی که اخیراً بعمل آمده چنین حدس می‌زنند که از هشتاد هزار سکنه طهران اقل پنج هزار نفر بابی هستند ولی این محاسبه به مدارک معتبری اتکاء ندارد و من تصور می‌کنم که اگر احیاناً بابی‌ها روی خوشی در ایران ببینند و قوتی پیدا کنند شماره آنها در پایتخت بطور قابل ملاحظه ای رو به افزایش خواهد رفت، زیرا که در آن وقت اشخاصی هم که تمایل به این مذهب دارند و در انتظار آزادی و فتوحات این طایفه بسر می‌برند علناً اظهار وجودی خواهند کرد.»^{۱۴}

میرزا بزرگ خان قزوینی سرکنسول ایران در بغداد که حتی دولت ایران از تباهاکاریش در بغداد آگاهی داشت و در عناد با جمال قدم با تعدادی از علماء همکاری نزدیک داشت در نامه خود به میرزا سعید خان، وزیر امور خارجه، به تاریخ ۱۲ مه ۱۸۶۲ چنین می‌نویسد و امور را چنین گزارش میدهد: «... پیش‌ترها میرزا حسینعلی کمتر بیرون می‌آمده و با مردم مرافقه نمی‌نموده و حالا جمعیتش زیاد شده از هزار نفر هم متجاوز. می‌گویند صبح‌ها و عصرها در قهوه‌خانه می‌نشیند و سی نفر و زیادتر یا کمتر در اطراف او دائماً هستند و نوعی مرید و فدوی می‌باشند که اگر ریزه ریزه شوند بر نمی‌گردند...»^{۱۵}

عماد الدوله، حاکم کرمانشاه، در نامه و گزارش خود به ناصرالدین شاه به تاریخ ژوئن ۱۸۶۲ چنین می‌نویسد: «... در نفس بغداد سه چهار هزار مرید دارند. به همه جا هم

مراوده دارند. تدابیری که میرزا بزرگ خان در دفع آنها کرده است بعضی بی فایده است ... آن طوری هم که سابقاً ممکن بود که به طریق غفلت میرزا حسینعلی را دفع نمود حال ممکن نمی‌شود...»^{۱۶}

میرزا بزرگ قزوینی بواسطه فساد و نداشتن خصوصیات مدیریّت به ایران خواسته شد و به جای او میرزا زمان در سال آخر اقامت جمال قدم در بغداد به عنوان کارپرداز ایران در بغداد منصوب گردید. میرزا زمان خان در نامه خود به میرزا سعید خان، وزیر امور خارجه، به تاریخ ۲۴ مارس ۱۸۶۳ چنین مینویسد: «... اما محقق بارها از عوام و بعضی از خواصشان را که بدست آورده و محرمانه جویا شدم مقنن به قانون جدیدی که عامه و جهال پسند است شده اند ... شنیدم رساله ای نوشته و خلفای راشدین را مدح کرده و هم شفاهاً به اهل تسنن گفته که سبب عداوت دولت عجم به من به جهت این است که آنها را منع از سبّ سه خلیفه کرده ام و مرا دشمن می‌دارند و همچنین به نصارا و یهود هم از این مزخرفات گفته ...»^{۱۷} البته نباید از شخص چاپلوسی مانند میرزا زمان توقع داشت که حقائق را به درستی گزارش دهد. مسأله ترک سبّ و لعن و رعایت ادب و احترام در گفتار و رفتار از اصول دیانت جدید است و این شخص چون خودش چاپلوس بود فکر می‌کند این تعلیم مبارک برای منافع شخصی برای گروهی خاصی در نظر گرفته شده.

محمدحسن خان صنیع‌الدوله در کتاب روزنامه خاطرات در تاریخ سه‌شنبه ۲۶ رمضان ۱۳۰۸ می‌نویسد: «نائب السلطنه (کامران میرزا حکمران طهران) به شاه عرض کرده که شصت هزار نفر بابی مسلح در طهران پیدا شده که به من و شما صدمه میزنند و کسی نیست از حضرت والا بپرسد: جمعیت طهران شما به همه جهت نود هزار است. چه طور شد شصت هزارش بابی می‌شود؟»^{۱۸}

حتی افراد عالی‌رتبه حکومت انگلستان مانند ادوین مانتیگو در بی خبری و عدم اطلاع از گروه فوق مستثنی نیستند. او در گزارشش مینویسد: «دابس (Dobbs) به من گفت که تقریباً هفتاد درصد ایرانیان یا آشکارا و یا در خفیه متعلق به دیانت جدیدشان می‌باشند - در حدود سال ۱۸۵۷ مرد جوانی پدید آمد که ایرانیان او را مصلوب کردند و تیرباران کردند تا آنکه به قتل رساندند. یکی از مریدانش آن گاه ادعای الوهیت کرد، و گفت آن که کشته شد مبشری بود به مانند یحییای معمدانی. وی مبلغ یک مسلک بین‌المللی می‌باشد، و پیروانش ترک دیانت محمد همی می‌گویند، و اینان آن دموکرات‌هایی هستند که ما از کف داده ایم. دابس برابم مثالهایی ذکر کرد که نشان میداد که به قدری در اعتقاد خود استقامت دارند که آن ایمان بر حرص و غارتگری که از خصائص ایشان است فائق و غالب آمده است.»^{۱۹}

از این منابع قدیمی که تعداد از آنها به عنوان نمونه نقل شد چنین می‌توان استنباط نمود که اکثراً تعداد بابیان/بہائیان را بیش از آن چیزی که بوده به اغراق حدس زده اند و یا به جهت مقاصد سیاسی آنها را بیشتر از آنچه بوده نشان داده اند، زیرا هیچ کدام از این منابع دلائل خود را برای اعدادی که ذکر می‌کنند ارائه نمی‌نمایند. مطلب دیگر اینکه از تعالیم دیانت جدید و حقائق آن بالکل بی‌خبرند. حتی خود بابیان و جامعه بابی از تعداد مؤمنین بی‌خبر بودند و در مراجع اولیه بابتی از تعداد و وسعت جامعه بابی سخنی به میان نیامده. مسأله دیگر که از این مدارک استنباط می‌شود اینست که اکثر مورخین و مراجع حکومتی نامی از میرزا یحیی ازل نمی‌برند و حتی در ایام بطون و ادرنه نامی از او نیست و رهبر حقیقی جامعه تبعیدی را حضرت بهاءالله بشمار می‌آورند. و میرزا یحیی جزو گروه افرادی که به اسلامبول دعوت شدند نبود. در هر صورت این است برداشتی که مردم از جامعه بابی در آن زمان داشتند.

اوائل ایام ادرنه و نزول سوره اصحاب

در چنین موقعیتی و چنین وضعی از جامعه بابی که جمال قدم در ادرنه مستقر گردیدند، در اوائل ایام تعدادی از مؤمنین را برای تبلیغ بابیان به امر جدید به ایران ارسال فرمودند. از جمله این افراد احمد یزدی و نبیل زرنندی و میرزا منیر کاشانی بود. در این مقاله بیشتر توجه ما به فعالیت‌های میرزا منیر کاشانی است که شرح حال مختصرش در انتهای این مقاله خواهد آمد. جمال قدم در اسلامبول او را مرخص فرمودند و مأموریت خاصی به او دادند و او به ایران مسافرت کرد و در طهران بود که لوح مبارک سوره‌الاصحاب به دستش رسید. در این لوح مبارک مأموریت خاصی به او مرحمت فرمودند و گذشته از ذکر دستورالعمل برای میرزا منیر کاشانی، این لوح حاوی مطالب دیگری است که ذیلاً تشریح خواهد گردید. میرزا منیر در نهایت صبر و سکون و اطمینان مأموریت خود را بانجام رسانید. و به واسطه فعالیت‌های او و دیگر مبلغین در مدت قلیلی تعداد زیادی از بابیان به امر جدید اقبال نمودند و قبول کردند که دوران دیانت بابی و احکامش سپری گردید و حال عصر جدیدی با احکام جدیدی طلوع نموده است. در این مورد جناب میرزا حیدرعلی اصفهانی که او نیز خود چند سال بعد از داعیان امر بدیع در مصر گردید و مأموریت خاصی باو داده شد در کتاب بهجت الصدور خود چنین می‌نویسد:

«وارد طهران شدیم و حضرت آقا میرزا آقای منیر، روحی لثربته الفداء تشریف داشته و سوره اصحاب از قلم حضرت ربّ الارباب به افتخار ایشان نازل و اصل شد. و حضرتشان حال فانی را میدانستند که توجهش به جمال قدم جلّ جلال اسمہ الاعظم است. لذا فانی را خواستند و مستور از کل فرمودند: "زیارت کن" و هر یک

آیه اش را زیارت می‌نماید یک عالم مسرت و اطمینان در خود مشاهده می‌نماید و یک جهان بصیرت در فانی خلق می‌شود. و چند آیه مبارکه چون خواندم در نهایت مسرت از حضرت منیر سؤال نمود: "سید محمد ازل را اغوا نموده و یا ازل سید محمد را و یا هر دو با هم بر اعراض و اعتراض و لجابت و عناد همدست و همراز شده اند؟" به شأنی حضرت منیر مسرور شدند که دهن فانی را بوسیدند و فرمودند: "عداوت جمال قدم سبب اتّفاقیان شده و یکدیگر را بر عداوت اغوا می‌نمایند" به شأنی آن سوره اصحاب فانی را منجذب و مشتعل نمود که بعد از قریب پنجاه سال و پیروی که اصل جمودت و برودت و خمودت است هر وقت آن سوره مبارکه را می‌خوانم و یا آن حال یاد می‌آورم از کثرت سرور از خود بیخود و مست و مدهوش می‌شوم و این است بهجت و حیات و جنّت و نجات و مسرت و روح ساری در حقیقت موجودات.^{۲۰}

جناب شیخ کاظم سمندر، که از اجلّه اصحاب جمال قدم و سال‌ها بعد حضرت ولی امرالله او را یکی از حواریون حضرت بهاءالله نام برده اند، یکی از افرادی است که نامش در سوره‌الاصحاب آمده. او در تاریخ خود در باره جناب منیر و سوره اصحاب چنین می‌نویسد:

«و از نجبای مخلصین و نقبای متّقین حضرت اسم‌الله المنیر(المنیب) آقا میرزا آقای کاشانی است ... و در زمان مهاجرت جمال مبارک از بغداد شبها جلوی کجاوه مبارک فانوس می‌کشیده و تا اسلامبول در رکاب مبارک بوده و از آنجا حسب الامر به ایران آمد و در سرّ و سرّ به تبلیغ امر مشغول بود تا وقتی که سوره اصحاب به نام آن جناب در طهران رسید و به اذن مبارک اندک اندک پرده را از جمال امر برداشت و از این نفخ صور شور و نشوری جدید در میان احیاً پدید شد تا پس از مجاهدات و تحقیقات دقیق هر یک به طوری از این صراط رقیق عبور نمودند. و چون سواد سوره اصحاب را که از جمله این عبد مسکین در آن مذکور است به قزوین فرستادند، تزلزلی عظیم و انقلابی جسم پدیدار شد و مجالس عدیده برای توضیح مطلب و تبیین مقصد بر پا گردید ... خلاصه این شخص محترم در بغداد از کیفیت ظهور مطلع شده و اوّل کسی بود که در طهران به اذن جمال قدم پرده را از روی امر برداشت و سیر در بعض نقاط و نشر نفعات نمود ...»^{۲۱}

جناب میرزا حیدرعلی اصفهانی تحلیل بسیار جالبی از مبشریت حضرت ربّ اعلی و آماده نمودن جامعه بابی برای پذیرش امر جدید می‌نماید. ایشان می‌نویسند:

«مختصراً ملاحظه شد که ظهور مبارک حضرت اعلیٰ ظهور موعود فرقان بود و ثمره شجره تربیت حضرت رسول و ائمه طاهرين، روح العالمين لهم الفداء بود و در یوم اخذ ثمره از ملل و مذاهب و طرائق مؤمنین به حضرت خاتم النبیین و قرآن چون شمرده شود از صد هزار نفر یک نفر ثمر شجر رسالت هزار و دویست و شصت سال شد؛ و حضرت اعلیٰ در هفت سال به شأنی بشارت فرمود و راهها را صاف نمود و اهل بیان را مستعد و منتظر کرد و محبت و عبودیت جمال اقدس من یظهره الله را به اسم و رسم طلعت امنع ارفع ابداع ابهی در قلوب کاشت ... به شأنی تربیت اهل بیان فرمود و سقایه نمود و حفظ و حراست کرد و پیوند نمود که در یوم کشف نقاب ... از صد نفر مؤمنین به بیان نود و نه نفرشان به محبوب و مقصود من فی الامکان موقن و مؤمن و مدعن و مطمئن القلوب و الافئده شدند ...»^{۲۲}

به عبارت دیگر رسول اکرم و ائمه شیعه و گروه دیگر زعمای قوم در مدت دوازده قرن کوشش و تربیت مردم نتیجه اش این بود که از هر صد هزار مسلم یک نفر مؤمن به موعود اسلام شود و اگر این خصوصیت با هدایت حضرت ربّ اعلیٰ مقایسه شود، آن حضرت در مدت هفت سال قوم خود را چنان تربیت فرمودند که ۹۹٪ آنها در مدت قلیلی به موعود بیان ایمان آوردند.

ذکر خصوصیات و خلاصه ای از سوره اصحاب

منابع تاریخی و شواهد بر این دلالت دارند که سوره‌الاصحاب اولین لوح عمومی است که جمال قدم مقام مظهریت خود را به صراحت و بدون پرده و برای بابیان اعلام فرموده اند و خود را موعود بیان عرضه فرموده اند. در این لوح علت اینکه چرا در ایام بطون مظهریت خود را افشاء فرمودند تشریح گردیده و می‌فرمایند که در ایام بطون به واسطه ضعف جامعه بابی هنوز آنها آمادگی درک این موهبت عظیم را نداشتند. جناب طاهر زاده چنین می‌نویسند:

«یکی از خصوصیات بی نظیر ظهور حضرت بهاءالله این است که شارع مقدس آن بر حسب اراده قریب ده سال از اعلان مقام خویش به پیروان حضرت باب خودداری نمود در حالی که در طی همین مدت به نزول آیات الهی بطور پیوسته ادامه داد. نفوس زیادی بودند که منجذب آن جمال مبارک شدند و تعدادی هم که از بصیرت روحانی بهره داشتند موفق به شناسائی آن حضرت به عنوان من یظهره الله یعنی موعود بیان گردیدند. ولی حضرت بهاءالله در آن ایام ادعائی نکردند، مقام خود را اعلان فرمودند، و به نفوسی هم که به مقام آن حضرت عارف گشته بودند توصیه نمودند که از افشای آن به دیگران خودداری نمایند. حضرت بهاءالله در سوره

اصحاب سبب این توصیه را توجیه می‌فرمایند و بیان می‌کنند که از روی فضل و شفقت به عالم انسانی به تدریج از ظهور خویش پرده برداشته اند، چه اگر نور چنان ظهور عظیم یکباره در جهان ساطع می‌شد نفوسی که از نظر بنیة روحانی ضعیف بودند نمی‌توانستند نور خیره کننده آن شمس ظهور را تحمل کنند و در اثر تابش ناگهانی آن به هلاکت میرسیدند. حضرت بهاءالله در قسمت دیگر از همین لوح می‌فرماید که اگر نیروی کلمةالله را به طور کامل آشکار می‌ساختند زمین به لرزه در می‌آمد و آسمان دچار انفطار می‌شد...»^{۲۳}.

خصوصیات دیگر لوح و خلاصه ای از محتوایش تحت چندین عنوان گروه بندی شده و بعنوان نمونه یک یا دو نصّ مختصر تحت هر عنوان نقل گریده که از این قرار می‌باشد:

زبان: لوح مبارک تماماً به زبان عربی نازل شده و به لحن‌ها و شئون مختلف نازل گردیده.

حجم لوح: طول لوح مبارک در حدود دوازده صفحه است و به صورت دست‌نویس ۲۵ صفحه که نه چندان کوتاه است و نه خیلی طولانی.

نام لوح: نام لوح در متن لوح وارد شده می‌فرماید قوله الاعزّ: «تلك سورة الاصحاب قد نزلناها بالحقّ و أرسلناها إليك لتقرّ بها على الذين تجدّ في وجوههم نصرّة الرحمن...». مضمون بیان مبارک از این قرار است که می‌فرماید این سوره‌الاصحاب است که ما آن را به راستی نازل کردیم و آن را برای تو می‌فرستیم/فرستادیم که به واسطه او (لوح مبارک) کسانی را که در صورتشان شادابی الهی را مشاهده می‌کنی مطمئن سازی. حال چرا این لوح منبع را جمال قدم به سوره‌الاصحاب تسمیه فرموده اند؟ شاید باین علت باشد که خطباتی به تعداد زیادی افراد در این لوح دیده می‌شود و یا اینکه از آنها در لوح مبارک نام برده شده و محتمل است که میرزا منیر کاشانی این اسامی را قبل از نزول لوح به حضور جمال قدم فرستاده باشد (همان طوری که در متن لوح وارد شده) و شاید این نام به خاطر ارتباط جدیدی است که جمال قدم با جامعه بابی برقرار فرموده اند و آنها را اصحاب خطاب می‌فرمایند.

مخاطب لوح: مخاطب لوح جناب میرزا منیر کاشانی یا اسم‌الله‌المُنیب می‌باشد و در مواردی در این لوح او را "ح ب" که مخفف حبیب است خطاب فرموده اند و در موارد دیگر او را حبیب خطاب فرموده اند. بطور مثال می‌فرماید قوله الاعزّ: «أن يا حبيب فسوف تجدّ استدلال المعرضين بما استدّلوا به أولوا الفرقان من قبل» که مضمون بیان مبارک از این قرار است: ای حبیب (میرزا منیر) تو بزودی استدلال معرضین را در خواهی یافت بهمان صورتی که مؤمنین به قرآن (در مورد حضرت باب) از قبل استدلال

کردند. ولی فقط در یک مورد نام اصلی او را برده اند می‌فرمایند قوله الاعزّ: «فَأَلْقَى يَا مُنِيبُ عَلَى ذَلِكَ الْعَبْدِ مَا أَلْقَى عَلَيْكَ هَذَا الْقَلَمُ الْمُسْتَهْرُ لِيَسْتَقِيمَ فِي نَفْسِهِ بِحَيْثُ لَا يَسُدُّهُ إِعْرَاضٌ كُلُّ مُعْرَضٍ وَ لَا مَنَعُ الَّذِي بَعَى عَلَى اللَّهِ ثُمَّ كَفَرَ...». مضمون بیان مبارک از این قرار است: ای منیب تو بیافکن بر (قلب) این بنده آنچه را این قلم مشتهر بر (قلب) تو القاء کرد تا اینکه در وجودش بقدری مستقیم شود که نه اعراض هر معرضی او سدّ کند و نه جلوگیری هر کسی که بر خداوند سرکشی کند و کافر شود. در یک مورد او را خلیل خطاب فرموده اند قوله الاعزّ: «أَنْ يَا خَلِيلُ كَسِرَ الْأَصْنَامَ وَ لَا تَحْزَنَ عَمَّا يَرُدُّ عَلَيْكَ وَ لَا تَخَفَ مِنْ جُنُودِ الشَّيَاطِينِ...». مضمون بیان مبارک از این قرار است: ای خلیل بت‌ها را بشکن و از آنچه بر تو وارد میاید محزون مباش و از لشکریان شیطانی نترس. بعضی از فضلالی امر به اشتباه تصور نموده اند که این لوح خطاب به میرزا حبیب مراغه ای است.^{۲۴}

نسخه لوح: نسخه ای از این لوح را میتوان در آثار قلم اعلی، ج ۲،^{۲۵} و همچنین در ظهورالحق، ج ۴،^{۲۶} زیارت کرد.

سر آغاز لوح: سر آغاز لوح از این قرار است: قوله الاعزّ: «بِسْمِ اللَّهِ الْبَهِيِّ الْإِبْهِيِّ الْإِبْهِيِّ ح ب إِسْمَعِ نِدَاءَ اللَّهِ عَنِ جَهَةِ الْعَرْشِ بِآيَاتٍ مُهَيِّمِينَ مُقَدِّمِ عَظِيمٍ لَعَلَّ تُقَلَّبُ بِكُلِّكَ إِلَى مَوْلِيكَ وَ تَصْحَحُ بِسُلْطَانِ الْأَمْرِ بَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ وَ لَتَكُونَ قَادِرًا بِنَفْسِكَ بِحَيْثُ لَوْ يُجَادِلُكَ كُلُّ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ بِإِسْيَافٍ شَاجِذٍ...». مضمون بیانات مبارکه از این قرار است: باسم خداوند بهیّ ابهی: ح ب (حبیب) ندای خداوند را از جهت عرش بشنو که به آیات مهیمن و مقدم عظیم گویا است. شاید به تمامی وجودت بسوی مولایت دگرگون شوی و به سلطان امر بین آسمان‌ها و زمین صدا بلند کنی و در وجودت توانمند گردی به حدی که اگر تمام اهل زمین با شمشیرهای کشیده با مجادله با تو خیزند ...

خلاصه لوح مبارک: محتویات لوح مبارک را می‌توان تحت عناوین ذیل گروه‌بندی و خلاصه کرد.

علت سکوت و سکون در ایام بطون: در این لوح مبارک علت سکوت در افشای مقام خود را در ایام بطون چنین بیان می‌فرمایند قوله الاعزّ: «وَ كُلُّ مَا سَتَرْنَا الْأَمْرَ عَنْكُمْ مَرَّةً وَ كَشَفْنَا مَرَّةً هَذَا مِنْ فَضْلِنَا عَلَيْكُمْ وَ عَلَى الْعَالَمِينَ. لِأَنَّ النَّاسَ بَعْضُهُمْ فِي رَخْوَةٍ وَ ضَعْفٍ لَنْ يَسْتَطِيعَ أَنْ يَشْهَدَنَّ أَنْوَارَ الشَّمْسِ لِزَمَدِ الَّذِي كَانَ فِي عُيُونِهِمْ إِذَا دَارِينَا مَعَهُمْ لِئَلَّا يَكُونَنَّ مِنَ الْهَالِكِينَ قُلْ تَأْتِيهِ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَمِينُ وَ لَا الشِّمَالُ وَ لَا الْجَوَابُ وَ لَا السُّؤَالُ إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الْمُوقِنِينَ. قُلْ فَكْرُوا فِي أَنْفُسِكُمْ حِينَ الَّذِي آتَى عَلَى بِالْحَقِّ عَنْ مِصْرِ الرُّوحِ بِآيَاتِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ.

هَلْ نَفَعَ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْفُرْقَانِ مَا عِنْدَهُمْ لَا قَوْلَ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ». مضمون بیانات مبارکه از این قرار است: و هرگاه ما امر را در موردی از شما پوشانیم و در موردی دیگر بر شما آشکارا عرضه کردیم این بواسطه بخشش ما بر شما و عالمیان است. برای آنکه تعدادی از مردم به حدی سست و ضعیف هستند که به واسطه چشم درد (که چشمشان را علیل کرده است) نمی‌توانند انوار خورشید را مشاهده نمایند. بنابر این ما با آنها به مدارا رفتار کردیم که مبادا بالکل هلاک شوند. بگو قسم به خداوند که نه توجّه بسمت دست راست و نه بسمت دست چپ به شما سودی می‌رساند و نه جواب و نه سؤال - اگر شما از یقین کنندگان باشید. بگو در وجود خود هنگامی که حضرت ربّ اعلیٰ از جانب مصر روحانی ظاهر شد تفکر کنید که با آیات بیّنات گرانمایه آمد. آیا در آن هنگام آنچه برای اهل قرآن در نزدشان بود هیچ فائده ای برایشان داشت؟ نه قسم به پروردگار مهربان تو.

خطاب به بابیان: خطاب به بابیان می‌فرماید قوله الاعزّ: «قُلْ يَا قَوْمِ إِنَّ هَذَا لَخَيْرُ الَّذِي وَعَدْتُمْ بِهِ فِي التَّسَعِ وَ بِهِ أَخَذَ اللَّهُ الْعَهْدَ عَنْ كُلِّ الذَّرَاتِ فَطُوبَى لِنَفْسٍ وَفَتٍ بِمِيثَاقِهَا. قُلْ قَدْ ارْتَفَعَتْ خِيَامُ الْقَدَمِ وَ أَنْتُمْ يَا مَلَأَ النَّيَّانِ لَا تَحْرَمُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْهَا...». مضمون بیان مبارک از این قرار است: بگو ای قوم این خیر و نیکی است که در سنه تسع (سال نه ظهور) به آن وعده داده شدید و بواسطه اش خداوند پیمان از تمام ذرات گرفت. خوشا به حال کسی که به عهدش وفا کرد. بگو خیمه‌های جاودان برخاست و شما ای گروه بابیان وجودتان را از آن محروم نکنید (یعنی در این خیمه وارد شوید).

مقام خودشان: در باره مقام و ظهور خود می‌فرماید قوله الاعزّ: «قُلْ تَأْتِيهِ إِنَّهُ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ بَلْ يَنْطِقُ بِمَا يُلْهَمُهُ شَدِيدُ الْأَمْرِ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى. قُلْ إِنَّهُ جِئِنْدَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى وَ إِنَّهُ لَجَمَالُ الْأُولَىٰ فِي قَمِيصِ الْأُخْرَى قَسْبِحَانَ نَفْسُهُ الْأَعْلَى...». مضمون این آیه از این قرار است: بگو قسم به خداوند همانا او (حضرت بهاءالله) از روی هوای نفسانی سخن نمی‌گوید، بلکه گویا میشود همانچه را که "شدید الامر" (حوریه الهی) از آیات پروردگار والا مقام او به او الهام می‌کند. و او در این هنگام از افق اعلیٰ سر برآورده است و او زیبایی اول (نقطه اولی) است که در پیراهن دیگری پدیدار شده، پس بسیار منزّه است نفس بلند مقام او. در این بیان مبارک دو مطلب پنهان است، یکی "قُلْ تَأْتِيهِ إِنَّهُ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ بَلْ يَنْطِقُ بِمَا يُلْهَمُهُ شَدِيدُ الْأَمْرِ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى." این آیه شباهت زیادی به آیه قرآنی دارد که می‌فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ...»^{۲۷} عبارت "وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ" در هر دو آیه دیده می‌شود. در آیه قرآنی منظور از "شدید القوی" همان جبرئیل است و جمال قدم می‌فرماید "شدید الامر" و به جای "وحی یوحی" لفظ "یلهمه" بکار برده شده. نکته لطیف دیگر اینست که می‌فرماید

جمال اولی در قمیص اخروی ظاهر شده. منظور از جمال اولی حضرت نقطه اولی و ربّ اعلی می‌باشند.

همچنین در باره ظهور خود می‌فرماید قوله الاعزّ: «قُلْ يَا مَلَأَ الْبَيَانَ تَاللهِ قَدْ ظَهَرَ عَلِيٌّ فِي قَمِيصٍ أُخْرَى وَ إِنَّهُ قَدْ سُمِّيَ فِي مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ بِالْحُسَيْنِ وَ فِي جَبْرُوتِ الْبَقَاءِ بِالْبَهَاءِ وَ فِي لَاهُوتِ الْعَمَاءِ بِهَذَا الْإِسْمِ الَّذِي ظَهَرَ عَلِيٌّ هَيْكَلِ الْغُلَامِ فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ...». مضمون بیان مبارک از این قرار است: بگو ای گروه بابیان قسم به خداوند بر راستی علی (حضرت ربّ اعلی) در پیراهن دیگری پدیدار شد و همانا او به نام حسین در ملکوت اسماء نامیده شده و در جبروت جاودان به بهاء و در لاهوت عماء به این اسم نامیده شده که بر هیکل جوان الهی پدیدار شده. مبارک است خداوند بهترین آفرینندگان. منظور از علی در این عبارت حضرت ربّ اعلی می‌باشند.

سِرّ مُسْتَتَرّ و موعود بیان: در آثار حضرت ربّ اعلی لفظ و عبارتی بغیر از "من یظهره الله" که بکرات تکرار شده، لفظ "سِرّ و سِرّ مُسْتَتَرّ و نظائرش" می‌باشد. اگر بر قیوم الاسماء نظری فوری بیفکنیم به احتمال قوی شاید نتوانیم یک سوره از میان ۱۱۱ سوره را پیدا کنیم که کلمه "سِرّ" در آن به کار نرفته باشد. در اکثر سوره‌ها کلمه "سِرّ" چندین بار تکرار شده. البته اشاره به "سِرّ" تنها در قیوم الاسماء نیست، بلکه در تمام آثار مبارکه آن حضرت است. جمال قدم پرده از این سِرّ بر میدارند و در سوره‌الاصحاب می‌فرمایند که من همان رمز پوشیده ای هستم که حضرت ربّ اعلی به کرات از آن نام برده اند: قوله الاعزّ: «قُلْ تَاللهِ إِنَّهُ لَأَيُّهُ الْكُبْرَى بَيْنَكُمْ وَ جَمَالَ اللهُ فِيكُمْ وَ إِنَّهُ لَسِرٌّ مُسْتَتَرٌّ...». مضمون بیان مبارک از این قرار است: بگو قسم بخداوند که همانا او (نفس مقدس حضرت بهاء‌الله) نشانه بزرگ (آیه کبری) بین شما است و اوست زیبایی خداوند و همانا اوست راز و رمز پوشیده شده (سِرّ مُسْتَتَرّ).

ادّعی مظهریت: در باره ادعای خود می‌فرماید قوله الاعزّ: «قُلْ تَاللهِ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ قَبْلُ وَ إِنَّ مَا دُونِي قَدْ خُلِقَ بِأَمْرِي إِنْ أَنْتُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ. قُلْ هَلْ تَسْتَكْبِرُونَ بِالَّذِي بِهِ ظَهَرْتَ أَسْمَائُكُمْ وَ عَلَتْ رَتَبَتُكُمْ تَاللهِ هَذَا بَعِيٌّ مِنْكُمْ عَلَيَّ اللهُ الْمُهِيمِينَ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ...». مضمون بیانات مبارکه فوق از این قرار است: بگو قسم به خداوند این کسی است که از قبل پدیدار شد (منظور حضرت ربّ اعلی است) و همانا آنچه غیر از من است به امر من آفریده شد اگر شما از گواهان باشید. بگو آیا شما استکبار به شخصی می‌کنید که بواسطه او نام‌های شما پدیدار شد و مراتب شما بلند شد؟ قسم به خداوند! این سرکشی است از جانب شما بر خداوند نگهبان بلند پایه داننده. همچنین می‌فرماید قوله الاعزّ: «قَدْ كُنِيَ فِي هَذَا الْغُلَامِ مِنْ لَحْنٍ لَوْ يَظْهَرُ أَقَلُّ مِنْ سَمِّ الْإِبْرَةِ لَنَنْدَكُ الْجِبَالَ وَ نَصْفَرُ الْأَوْرَاقَ وَ نَسْفُطُ

الْأَثْمَارُ مِنَ الْأَشْجَارِ وَ تَخَرُّ الْأَذْقَانُ وَ تَتَوَجَّهُ الْوُجُوهُ لِهَذَا الْمَلِكِ الَّذِي تَجِدُهُ عَلَى هَيْكَلِ النَّارِ فِي هَيْئَةِ النَّورِ وَ مَرَّةً تَشْهَدُهُ عَلَى هَيْئَةِ الْأَمْوَاجِ فِي هَذَا الْبَحْرِ الْمَوْجِ وَ مَرَّةً تَشْهَدُهُ كَالشَّجَرَةِ الَّتِي أَصْلُهَا ثَابِتٌ فِي أَرْضِ الْكِبْرِيَاءِ وَ ارْتَفَعَتْ أَغْصَانُهَا ثُمَّ أَفْنَانُهَا إِلَى مَقَامِ الَّذِي صَعَدَتْ عَنْ وَرَاءِ عَرْشِ عَظِيمٍ. مَرَّةً تَجِدُهُ عَلَى هَيْكَلِ الْمَحْبُوبِ فِي هَذَا الْقَمِيصِ الَّذِي لَنْ يَعْرِفَهُ أَحَدٌ مِنْ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ». مضمون بیانات مبارکه از این قرار است: در این جوان روحای لحنی به ودیعه گذاشته شده که اگر کمتر از سوراخ سوزنی (بر مردم روی زمین عرضه شود) باعث خواهد شد که کوه‌ها از هم بپاشند و برگ درختها زرد رنگ شوند و میوه‌های درخت‌ها بر زمین بیفتند و مردم بر حالت سجود بر زمین بیافتند و صورت‌ها بسوی این پادشاه متوجه شوند که او را چنان می‌یابی که مانند شعله عظیمی بر شکل نور پدیدار شده و در مرتبه دیگر به پیکر امواج بر دریای موج و دفعه دیگر او را مانند درختی می‌بینی که ریشه اش ثابت در ارض کبریاء است ولی شاخه‌های بزرگ و کوچکش به عرش عظیم خداوند رسیده و از آن هم گذشته و مرتبه دیگر او را بر پیکر محبوب در این پیراهنی می‌بینی که کسی از کل خلایق او را نمی‌شناسند.

وقوع بشارت ظهور در سنه تسع: در باره سنه نه و چند مطلب غامض دیگر خطاب به بابیان می‌فرماید قوله الاعز: «قُلْ يَا قَوْمِ إِنَّ هَذَا لَخَيْرٌ الَّذِي وَعَدْتُمْ بِهِ فِي النَّسْعِ وَ بِهِ أَخَذَ اللَّهُ الْعَهْدَ عَنْ كُلِّ الذَّرَاتِ فَطُوبَى لِنَفْسٍ وَفَتْ بِمِيثَاقِهَا. قُلْ قَدْ أَرْتَفَعْتَ خِيَامَ الْقَدَمِ وَ أَنْتُمْ يَا مَلَأَ الْبَيَانَ لَا تَحْرَمُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْهَا ثُمَّ اسْكُنُوا فِي فِنَائِهَا. تَاللَّهِ قَدْ آثَمَرْتَ سِدْرَةَ الْبِهَاءِ فِي الرِّضْوَانِ الَّذِي ظَهَرَ عَلَى هَيْكَلِ التَّرْبِيعِ فِي هَيْئَةِ التَّثْلِيثِ وَ أَنْتُمْ يَا أَهْلَ سُفْنِ الْبَقَاءِ تَقَرَّبُوا بِهَا ثُمَّ تَنَعَّمُوا مِنْ أَثْمَارِهَا». مضمون بیانات مبارک از این قرار است: بگو ای قوم این خیر و نیکی است که در سنه تسع (سال نه ظهور) به آن وعده داده شدید و به واسطه اش خداوند پیمان از تمام ذرات گرفت. خوشا به حال کسی که به عهدش وفا کرد. بگو خیمه‌های ازلی برپا شد و شما ای گروه بابیان وجودتان را از او محروم نکنید. سپس در درگاهش ساکن شوید. قسم به خداوند که سدره بهاء میوه‌دار شد در بهشتی که پدیدار شد بر هیکل تربیع بر هیئت تثلیث و شما ای ساکنین در سفینه‌های بقاء به این بهشت نزدیک شوید و از میوه‌هایش بهره برید (منظور از هیکل تربیع یعنی چهار، عبارت از چهار حرف است که حسین را تشکیل میدهد و هیئت تثلیث سه حرف است که علی است و بنابر این عبارت "هَيْكَلِ التَّرْبِيعِ فِي هَيْئَةِ التَّثْلِيثِ" به معنی حسینعلی که نام مبارک حضرت بهاء الله می‌باشد).

انذار: در باره معرضین بیان و استدلالات آنها انذار می‌فرماید قوله الاعز: «فَسَوْفَ تَجِدُ اسْتِدْلَالَ الْمُعْرِضِينَ بِمَا اسْتَدَلُّوا بِهِ أَوْلُوا الْفُرْقَانَ مِنْ قَبْلِ بَلِ آدَنِي مِنْ ذَلِكَ وَ كَفَى اللَّهُ عَلَى بِذَلِكَ لَشَهِيدٌ وَ خَبِيرٌ. فَسَوْفَ نَسْمَعُ مِنْهُمْ مَا لَا سَمْعَ عَنْ عُلَمَاءِ الْفُرْقَانَ وَ لَا مِنْ جُهَلَائِهِمْ وَ لَا

مِنَ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ الْأَسْوَاقَ تَاللَّهِ الْحَقُّ إِنَّ هَذَا لَطَّلَمٌ عَظِيمٌ». مضمون بیانات مبارکه فوق از این قرار است: بزودی تو استدلال معرضین (معرضین بیان) را خواهی یافت که بهمان صورت که مؤمنین به فرقان (مسلمین) استدلال کردند (در مورد حضرت ربّ اعلی) بلکه بدتر و سخیفتر از آن و خداوند بر این مطلب گواه و آگاه است. بزودی تو از آنها خواهی شنید آنچه را که حتّی از علمای اسلام شنیده نشده (در ردّ و بر علیه حضرت ربّ اعلی) و نه از نادانان از میان آنها و نه از کسانی که بازارها را جاروب می کنند. قسم به خداوند این ستمگری بزرگی است.

صور و ناقور: در اشاره به دمیدن در صور در یوم قیامت می فرماید قوله الاعزّ: «قُل تَاللَّهِ قَدْ ظَهَرَ صَوْرُ الْأَكْبَرِ فِي هَذَا النَّاقُورِ الَّذِي نَطَقَ بِالْحَقِّ ثُمَّ نَفَرَ. وَ يَنْطِقُ بِأَعْلَى الصَّوْتِ بَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بَأَنَّ إِلَيَّ الْمُسْتَقَرَّ». مضمون بیانات مبارک از این قرار است: بگو قسم بخداوند که شیپور بزرگ در این ناقور پدیدار شد که برآستی سخن می گوید و در آن میدمد و به بلندترین صدا بین آسمانها و زمین گویا است باینکه محل استقرار و پناه نزد منست. آیاتی که بعد از این آمده مشابه و بر لحن آیات قرآنی است که در مورد روز رستاخیز اعظم نازل شده.

یوم قیامت: اشاره به عبارات قرآنی در باره قیامت نازل شده است و مقصود ظهور مظهر امر است: می فرماید قوله الاعزّ: «قُل يَا قَوْمِ إِنَّ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا يَرْجِعُ إِلَى مَلَكُوتِهَا الَّتِي يَرْجِعُ إِلَى أَمْرِي الَّذِي خُلِقَ بِقَوْلِي وَ يَعْرِفُ ذَلِكَ كُلُّ نَفْسٍ أَمَنْتَ بِيَوْمِ الْحِسَابِ. قُلْ قَدْ أَشْرَقَتِ الشَّمْسُ عَنْ أَفْقِ الْمَجْدِ وَ بِهَا انْفَطَرَتِ سَمَاءُ الْكِبَرِ وَ انشَقَّتْ أَرْضُ الْغَلِّ وَ مَرَّ جَبَلُ السُّكُونِ كَمَرِّ السَّحَابِ. كَذَلِكَ أَلْقَيْنَا عَلَيْكَ مِنْ كُلِّ نَبَاءٍ لِنُذَكِّرَ فِي نَفْسِكَ وَ تَذَكَّرَ النَّاسُ بِمَا آلِهَمْنَاكَ لَعَلَّ تَطَهَّرَنَّ النَّفُوسُ عَنِ الْأَمْرَاضِ ثُمَّ تَطَابُ». مضمون بیان مبارک از این قرار است: بگو ای قوم همانا تمام اسماء به ملکوتشان بر میگردند که همان برگشت بسوی امر من است که به گفتار من خلق شده. و این مطلب را هر شخصی که به یوم الحساب (روز قیامت) ایمان داشته باشد می شناسد و میداند. بگو (ای مردم) به راستی خورشید از کرانه مجد (پروردگار) طلوع کرد و بواسطه اش آسمان کبر و غرور پاره شد و زمین دشمنی شکافته شد و کوههای ساکن مانند ابرها در حرکت میباشند. این چنین ما بر تو تمام اخبار را القاء کردیم که تو در نفست متذکر شوی و مردم را به آنچه ما به تو الهام کردیم یادآور شوی شاید نفوس از امراض پاک شوند و سلامت و صحتشان را باز یابند. حضرت ربّ اعلی در مورد یوم قیامت در بیان فارسی می فرماید قوله الاعزّ:

«یوم قیامت یومی است مثل امروز شمس طالع میگردد و غارب چه بسا وقتی که قیامت بر پا میشود در آن ارضی که قیامت بر پا میشود خود اهل آن مطلع نمیشوند

چونکه اگر بشوند تصدیق نمیکنند از این جهت بایشان نمیگویند مثل ظهور رسول الله (ص) چونکه نتوانستند متحمل شد بغیر مؤمنین نفرمودند ظهور قیامت را و آن یومی است بسیار عظیم شجره که لم یزل نطق او اثنی انا الله لا اله الا انا بوده ظاهر میشود و کل محتجبین گمان میکنند که آن نفسی است مثل خود و اسم مؤمن که در ملک او الی ما لا نهاییه بادی مؤمنین باو در ظهور قیل او صدق میشود از او منع مینمایند چنانچه در ظهور رسول الله (ص) اگر آن حضرت را مثل یکی از مؤمنین زمان خود میدانستند چگونه هفت سال در جبل حایل میشدند ما بین او و بیت او و همچنین در ظهور نقطه بیان اگر این اسم را منع نمیکردند چگونه میتوانستند در جبل ساکن کنند و حال آنکه کینونیت ایمان بقول او خلق میشود این است که چون اعین افنده ندارند نمی بینند و آنها که دارند که مثل پروانه در حول مصباح حقیقت طواف نموده تا سوزند از این جهت است که یوم قیامت را اعظم از هر یومی گفته و الا یومی است مثل کل ایام
...»^{۲۸}

اشاره به میرزا یحیی نوری معروف به ازل: در سوره‌الاصحاب بطور صریح نامی از میرزا یحیی ازل برده نشده ولی بطور ایماء و اشاره از او یاد شده. در این مورد می فرماید قوله الاعز: «تَمَّ اعْلَمُ بِأَنَّ الَّذِينَ هُمْ كَانُوا فِي هُنَاكَ مِنْهُمْ مَنْ أَعْرَضَ عَنِ اللَّهِ وَ كَفَرَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِرَبِّهِ وَ كَانَ مِمَّنْ نَجَّى وَ آمَنَ. إِنَّ الَّذِينَ هُمْ كَانُوا أَنْ يَسْتُرُوا وَ جُوهَهُمْ فِي جَلَابِيبِ النِّسَاءِ خَوْفًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ إِذَا خَرَجُوا عَنِ الدَّانِ ثُمَّ اعْتَرَضُوا عَلَى هَذَا الْجَمَالِ الْأَظْهَرِ الْأَكْمَنِ...». مضمون بیان مبارک از این قرار است: سپس بدان که در میان آنهایی که آنجا حاضر هستند شخصی است که از خداوند روی برگرداند و به آیتش کافر شد و از آنها فردی است که ایمان آورد و رستگار شد و امنیت یافت. از گروه اول افرادی بودند که هر وقت که از پشت خمرها که از ترس جانشان (در آنجا پنهان شده بودند) بیرون میامدند صورت خودشان را در تحت چادر زنان می پوشاندند (که شناخته نشوند). سپس این افراد بر این جمال ظاهر در حالی که حقیقتش پنهان است خرده میگیرند و پرخاش می کنند. در عبارت "إِنَّ الَّذِينَ هُمْ كَانُوا أَنْ يَسْتُرُوا وَ جُوهَهُمْ فِي جَلَابِيبِ النِّسَاءِ خَوْفًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ" اشاره به میرزا یحیی ازل است. "جلابیب" لباس‌های گشاد زنانه می‌باشد و چادری که زنان بر سر می‌اندازند. خوف میرزا یحیی ازل در ایام بغداد بقدری مشهور و واضح است که در تمام خاطره‌ها و تاریخ‌ها وارد شده. یک مورد به عنوان مثال نقل می‌شود: «میرزا یحیی چندی پس از ورود به بغداد به بیت مبارک حضرت بهاء‌الله رفت. میرزا موسی که برای گشودن در رفته بود او را ابتدا بجا نیاورد چه که به لباس در اویش در آمده بود و

کشکول درویشی نیز بر دوش داشت. میرزا یحیی چند روزی در بیت مبارک ماند و تقاضا نمود که از آمدن وی و هویتش هیچ کس در بغداد مطلع نشود... وی در طول روز از ملاقات با دیگران اجتناب می‌کرد و غروب‌ها پس از تاریک شدن معمولاً به بیت مبارک می‌رفت و با میرزا موسی ملاقات می‌نمود و سپس آخر شب در تاریکی بمنزل خود باز می‌گشت.^{۲۹}

خطاب به مشرکین: خطاب به این گروه می‌فرمایند قوله الاعز: «وَمِنَ الْمُشْرِكِينَ مَنْ كَانَ هُنَاكَ وَمَا رَضِيَ بِنَا أَنَا نُسِمِي نَفْسَنَا بِاسْمِ مِنَ الْأَسْمَاءِ وَكَذَلِكَ بَعِيَ عَلَى اللَّهِ الَّذِي خَلَقَهُ وَسَوَاهِ وَمَا بَعِيَ الْمُشْرِكِينَ إِلَّا فِي تَبَابٍ». مضمون بیان مبارک از این قرار است: از مشرکین فردی در آنجاست که خشنود نیست از اینکه ما نفس خود را به اسمی از اسماء بنامیم و او بر خداوندی که او را آفرید و استوار ساخت این چنین سرکشی و ستمگری نمود. و سرکشی مشرکین به جایی راه نمی‌برد مگر در خسران - منظور از مشرکین در این لوح مبارک بابیانی هستند که به معارضه برخاسته اند. آخر این عبارت مبارک مشابه آیه قرآنی است: «وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ» (سوره غافر (۴۰)، آیه ۳۷) یعنی نقشه فرعون نیست مگر در زیان.

راجع به بابیان: راجع به بعضی بابیان و سخافت ادعای آنها می‌فرمایند قوله الاعز: «ثُمَّ أَنْظِرْ بِطَرْفِ الطَّرْفِ إِلَى الَّذِينَهُمْ يَدْعُونَ بِنَا أَمَّا بَيَاتِ اللَّهِ الْمُهِمِينَ الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ. فَإِذَا نُزِلَتْ مَرَّةً أُخْرَى بِاسْمِهِ الْعَلِيِّ الْمُقْتَدِرِ الْعَظِيمِ إِذَا فَرَّوْا عَنْهُ ثُمَّ اسْتَكْبَرُوا عَلَيْهِ وَكَانُوا أَشَدُّ نِفَاقًا عَنْ أُمَّ الْقَبْلِ إِنْ أَنْتَ مِنَ الْعَارِفِينَ». مضمون بیانات مبارکه از این قرار است: سپس با یک نگاه کوتاه به افرادی نظر افکن که ادعا می‌کنند باینکه به آیات خداوند نگهبان عزیز قدیر ایمان آورده اند. هنگامی که این آیات برای آنها مرتبه دیگر به اسم والا و مقتدر و عظیم او نازل شد از او فرار کردند و سپس استکبار کردند و آنها از لحاظ شدت نفاق و دو روئی از امت‌های گذشته بدتر بودند اگر تو از عارفین باشی.

اظهار آنچه از دست بی‌وفایان تحمل نموده اند: می‌فرمایند قوله الاعز: «قُلْ تَاللَّهِ الْحَقُّ قَدْ حَمَلْنَا مَا لَا حَمْلَهُ الْجِبَالُ وَالسَّمَاوَاتُ وَمَا فِيهَا وَالْأَرْضُ وَمَا عَلَيْهَا وَالْحَوَامِلُ عَرْشِ عَظِيمٍ». مضمون بیان مبارک از این قرار است: بگو قسم به خداوند که بر حق است ما برآستی تحمل نمودیم آنچه را کوه‌ها و آسمان‌ها و آنچه در اوست و زمین و آنچه بر او است تحمل نمودند و نه آنهایی که عرش عظیم خداوند را حمل می‌کنند.

طلب دلیل: مانند لوح احمد عربی و در آثار دیگر می‌فرمایند اگر معرضین آیات مبارکه آن حضرت را رد کنند باید ایمان به تمام رسل قبل و حضرت ربّ اعلی را نیز رد کنند: قوله الاعز: «قُلْ هَلْ تَحْسِبُونَ فِي أَنْفُسِكُمْ بِأَنَّكُمْ لَوْ تَكْفُرُونَ بِهَذِهِ الْآيَاتِ هَلْ يَصَدِّقُ عَلَيْكُمْ الْإِيمَانُ

بِأَخَذِ مِنْ رُسُلِ اللَّهِ أَوْ بَعَلِّي مِنْ قَبْلُ لَا قَوْلَ رَبِّ الْعَالَمِينَ». مضمون بیانات مبارکه از این قرار است: بگو اگر شما در نفس خودتان تصور میکنید باینکه به این آیات کافر شده اید پس چگونه حکم ایمان بر احدی از پیامبران قبل و حضرت ربّ اعلیٰ بر شما صادق خواهد بود - نه قسم به پروردگار عالمیان که چنین نیست.

اشاره لطیفی به آیات سوره مدینه الصبر و قیوم الاسماء: به صورت ایماء به آیات قیوم الاسماء اشاره می‌فرماید قوله الاعزّ: «قُلْ قَدْ اسْتَقَرَّتْ سُنُّنُ الْبَقَاءِ عَلَى بَحْرِ الْحَمْرَاءِ فَطُوبَى لِمَنْ تَمَسَّكَ بِجَمَالِ الْقُدْسِ مِنْهَا لِيَكُونَ بَاقِيًا بِبَقَائِهَا. قُلْ تَأَلَّهَ إِنَّ هَذَا الْبَحْرَ يَهْرُ عَلَى الْمُمَكِّنَاتِ وَ فِيهِ تَسْرَى سَوِيْنَةُ الْقُدْسِ الَّتِي صَنَعَهَا نُوحٌ لِهُذَا الْعُغْلَامِ الَّذِي بِاسْمِهِ يُمَسَّكُ زَمَامُ الْفُلِكِ ثُمَّ اهْتَرَاؤُهَا. قُلْ قَدْ تَمَوَّجَتْ بُحُورُ الْقَدَمِ فِي هَذَا الْبَحْرِ الْأَعْظَمِ وَ مَا فَازَ أَحَدٌ بِسَاحِلِهَا فَكَيْفَ إِلَى عَمْرَاتِهَا». مضمون بیانات مبارکه چنین است: بگو (ای قوم) براستی کشتی های جاودان بر دریای سرخ (بحر الحمراء) قرار گرفت پس خوشا به حال کسی که به جمال قدس متمسک شد تا آنکه بواسطه جاودان بودنش جاودان شود. بگو (ای قوم) قسم به خداوند این دریا ممکنات را متحیر ساخته و در آن سفینه قدس در حرکت است که آن را نوح روحانی برای این جوان (روحانی) ساخته که به اسم او زمام این کشتی و حرکتش در دست گرفته شده. بگو دریای قدم از این بحر اعظم مواج گردید و کسی به ساحل این دریا نرسید/نمی‌رسد تا چه رسد به وسط این بحر اعظم و اعماقش.

به صورت ایماء به آیات سوره مدینه الصبر اشاره می‌فرماید قوله الاعزّ: «قُلْ قَدْ ارْتَفَعَتْ سِدْرَةُ الرَّوْحِ عَلَى سِينَاءِ الْبَقَاءِ وَ تَعَنَّ بُلْبُلُ الْقَدَمِ بِأَحْسَنِ الْأَلْحَانِ عَلَى أَفْنَانِهَا إِذَا فَاصُمْتُوْا يَا هَيَاكِلَ السُّبْحَانَ لِاسْتِمَاعِهَا. قَدْ جَرَى السَّلْسَبِيلُ مِنْ هَذَا التَّنْسِيمِ الَّذِي أَنْفَجَرَ مِنْ كَوْثَرِ الْقُدْسِ عَنْ هَذَا الْقَمِّ الَّذِي مِنْهُ يَنْزَلُ مِيَاهُ الْقَدَمِ فَطُوبَى لِمَنْ يَطْفَحُ عَلَيْهِ مِنْ طَفَحَاتِهَا». مضمون بیانات مبارکه چنین است: بگو براستی سدره روح (شجره قدسیه) بر سینای جاودانی برپا شد و بلبل قدم (بلبل ازلی) به بهترین الحان بر شاخه‌هایش به نغمه‌سرایی پرداخت. در این هنگام ای هیكل‌های سبحانی! برای گوش دادن به نغماتش ساکت شوید و گوش فرا دهید. براستی سلسبیل قدس از این نهر بهشتی در جریان آمد که از کوثر قدس سرچشمه گرفته که همان دهانی است که از او آبهای قدمت نازل میشود (منظور از میاه قدمت: حیات سرمدی الهی). خوشا به حال کسی که جامی سرشار از آن برگرفت و آشامید.

بشارت به خلق جدید: می‌فرماید بزودی خلق جدیدی و در واقع جامعه جدیدی خلق خواهد شد و این خود باعث بسی امیدواری است. قوله الاعزّ: «أَنْ اسْتَقِيمُوا يَا قَوْمَ عَلَى الصِّرَاطِ فَسَوْفَ يَبْعَثُ اللَّهُ قَوْمًا يَسْتَقِيمُونَ عَلَى الْأَمْرِ وَ يَذْكُرْتُهُ بِوَلِيهِ وَ شَوْقٍ وَ انْجِدَابٍ وَ لَا يَمْنَعُهُمْ شَيْئٌ عَمَّا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ أُولَئِكَ يُصَلُّونَ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرَّوْحُ ثُمَّ أَهْلُ مَلَأِ الْقُدْسِ». «

مضمون بیانات مبارکه از این قرار است: استقامت کنید ای قوم بر راه (راست). بزودی خداوند مبعوث خواهد کرد قومی را که بر امر مستقیم خواهند بود و او را (جمال قدم را) به وَّله و شوق و انجذاب بیاد خواهند آورد و چیزی در آسمان‌ها و زمین آنها را منع نخواهد کرد (که به ذکر او مشغول شوند). بر چنین افرادی ملائکه و روح و سپس اهل ملاء قدس درود می‌فرستند.

خطاب به جناب منیب و در باره نحوه تبلیغ بابیان: جمال قدم در سوره‌الاصحاب برای تبلیغ بابیان دستورات خاصی به جناب منیب می‌دهند. اولاً باید بقدری ایمانش قوی باشد که بتواند یک تنه با تمام مردم زمین که با شمشیرهای کشیده تیز بر او حمله‌ور میشوند مقابله کند و نهراسد و از آنها خوفی به دل راه ندهد. به او یاد آور میشوند که او به آنچه بر آن جمال مبارک وارد آمده خوب مطلع است (زیرا او مدّت مدیدی در بغداد میزیست و با جمال الهی محشور بود) و بعد می‌فرمایند تو به چیزی عرفان حاصل کردی که دیگران حاصل نکردند. اینست عین بیانات مبارکه قوله الاعزّ: «لَتَكُونَ قَادِرًا بِنَفْسِكَ بِحَيْثُ لَوْ يُجَادِلُكَ كُلُّ مَنْ عَلَى الْأَرْضِ بِأَسْيَافٍ شَاجِدٍ حَدِيدٍ إِنَّكَ تُقَابِلُهُمْ وَ لَنْ تَخَافَ مِنْهُمْ وَ تَسْتَغْنِي عَنْهُمْ بِاسْمِي الْعَنَى الْقَادِرِ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيرِ...». مضمون بیانات مبارکه چنین است: تا اینکه تو (جناب منیب) به تنهایی توانائی داشته باشی که اگر تمام مردم روی زمین با شمشیرهای تیز از غلاف در آورده به تو حمله‌ور شوند همانا تو با آنها مقابله کنی و از آنها هرگز نهراسی و از آنها بی نیاز باشی توسط اسم بی نیاز توانا و توانمند و قدیر من. و هم چنین قوله الاعزّ: «إِنَّكَ أَنْتَ تَعْلَمُ مَا وَرَدَ عَلَيْنَا بِمَا أَطَّلَعْتَ فِي سَفَرِكَ بِمَا لَا أَطَّلَعُ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ...». مضمون بیانات مبارکه چنین است: همانا تو آگاهی داری بر آنچه بر ما وارد شده بواسطه آنچه که تو در سفرت همراه ما اطلاع پیدا کردی به حدی که هیچ شخص دیگری از عالمیان مطلع نیست. «عَرَفْتَ مَا لَا عَرَفَهُ أَحَدٌ مِنَ هَوْلَاءِ الْمُدَّعِينَ وَ هَذَا مِنْ خَمْرِ الَّذِي اخْتَصَّكَ اللَّهُ بِهَا فَاشْرَبْ فِي نَفْسِكَ سِرًّا لِنَلَّا يَطَّلِعَ بِهَا أَحَدٌ مِنَ هَوْلَاءِ الْغَافِلِينَ. ثُمَّ اشْكُرْ اللَّهَ بِمَا عَرَّفَكَ مَا لَا عَرَفَهُ أَحَدٌ مِنَ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ...». مضمون بیانات مبارکه چنین است: تو (اسم‌الله المنیب) شناختی آنچه را هیچ فردی دیگری از این مدّعیان (کاذب) نشناخته و این از شرابی است که خداوند آن را برای تو اختصاص داد در نفست. آن را بطور سرّی بیاشام تا اینکه هیچ فردی از این بی خبران بر آن مطلع نشود و سپس خداوند را شکر کن که به تو شناساند آنچه را هیچ فرد دیگری از تمام خلائق نشناخت.

نحوه معامله و تبلیغ بابیان: در واقع دستورات خاص برای تبلیغ بابیان به جناب "اسم‌الله المنیب" داده شده. می‌فرمایند قوله الاعزّ: «أَنْ يَا حَبِيبُ خُذْ ذَيْلَ السِّتْرِ بِأَنَامِلِ الْقَدْرَةِ ثُمَّ أَرْفَعَهُ أَقْلًا عَمَّا يُحْصَى إِنْ سَمِعْتَ ضَوْضَاءَ الْمُغْلِينَ خُذْ أَنَامِلَكَ وَ دَعُهُ عَلَى مَا كَانَ وَ كُنْ فِي

سَتَرٍ جَمِيلٍ. ثُمَّ اصْبِرْ وَ اصْطَبِرْ ثُمَّ قَرَّبَ اَصَابِعَ الْقُوَّةِ ثُمَّ اَكْثَفَ بِهٖ حُجُبَاتِ الْمُمَكِّنَاتِ اَزِيدَ عَمَّا كَشَفْتَهَا مِنْ قَبْلُ وَ اِنْ اَرْتَفَعَ عَوَى الْمُشْرِكِينَ ضَعَهَا ثُمَّ اَنْهَزَمَ عَنِ السَّبَاعِ وَ كُنْ فِي حِفْظِ مَنِيْعٍ. ثُمَّ اَسْكُنْ بِوَقَارِ اللهِ وَ سَكِيْنَتِهِ ثُمَّ اَشْدُدْ ظَهْرَكَ لِخِدْمَةِ اللهِ ثُمَّ تَوَجَّهْ اِلَيْهِ بِسُلْطَانٍ مُّبِيْنٍ. ثُمَّ اَنْقَطِعْ عَنِ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ عَنِ مِثْلِ هٰؤُلَاءِ الْمُشْرِكِيْنَ. ثُمَّ اَخْرِجْ اَنَايْلَ الْقُدْرَةِ وَ الْقُوَّةِ عَنِ جَيْبِ الَّذِي اَعْطَيْنَاكَ قَبْلَ خَلْقِ كُلِّ شَيْءٍ جِيْنِ الَّذِي كَانَ الْاَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّيْنِ.». مضمون بیانات مبارکه از این قرار است: ای حبیب (جناب منیب)! تو دامن پوشش را به انگشتان توانائی بگیر. سپس این دامن را (دامن پوشش را) به مقدار کمی (کمتر از آنچه میتوان آن را شمرد) بالا بزن (یعنی در باره ظهور جمال قدم اندک مختصری از مختصر به بایبان بگو). اگر تو سر و صدا و وضوای دشمنان را شنیدی انگشتان را بر گیر و آن را به هرچه بود بگذار و در پوشش زیبایی پدیدار شو (یعنی مطلب را بصورت زیبایی پوشان و مخفی نگه دار). سپس قدری شکبیا باش و با انگشتان توانائی کشف حجبات و موانع ممکنات نما قدری بیشتر از دفعه قبل و اگر صدای مشرکین (عو عو) برخاست آن را بگذار و از جانوران درنده در گریز و در جایگاه محفوظ غیر قابل دسترسی (دشمنان) قرار گیر. سپس به وقار و سکون حرکت کن و کمرت را بر خدمت خداوند محکم بربند و بسوی او با چیرگی آشکار توجه کن. سپس از تمام آنهایی که در آسمانها وزمین هستند و از امثال این مشرکان منقطع باش. سپس انگشتان توانائی و زورمندی را از گریبانی که ما به تو قبل از خلق کل شیئی دادیم در زمانی که آدم بین آب و گل بود در آور.

بیان مبارک فوق در واقع همان تبلیغ به مدارا و نهایت حکمت است و تبلیغ را به معنی برداشتن حجبات و موانع بیان می‌فرمایند که لازمه اش صبر است و اگر بوی فساد از سامعین به مشام رسید می‌فرمایند باید احتراز کرد. در لوح دیگری جمال قدم می‌فرمایند قوله الاعز: «اینکه مرقوم داشته بودید که در محبت الله انفاق جان محبوبتر است یا ذکر حق بحکمت و بیان، لعمرالله ان الثاني لخير چه بعد از شهادت جناب بدیع علیه من کل بها ابها کل را بحکمت امر فرمودند. باید امثال آن جناب بکمال حکمت به تبلیغ امر مشغول باشند که شاید گمراهان سبیل حقیقی الهی رابیابند و بمقام قدس قرب که مرجع من فی السموات و الارض است فائز گردند. شهادت در سبیل محبوب از افضل الاعمال محسوب فی الحقیقه شبه و ندی نداشته و نخواهد داشت. و لکن اگر خود واقع شود محبوب است. جمیع امور معلق به قبول حق است و حق کل را بحکمت امر فرموده.»^{۳۱} برای اینکه حکمت با خاموشی و فراموشی اشتباه نشود جمال قدم در لوحی دیگر آن را تشریح و تبیین می‌فرمایند قوله الاعز: «اگر نفسی فی الحقیقه در آنچه از قلم اعلی نازل شده تفکر نماید و حلاوت آن را بیابد البتّه از مشیت و اراده خود فارغ و آزاد گردد و بارادة الله

حرکت نماید. طوبی از برای نفسی که باین مقام فائز شد و از این فضل اعظم محروم نماند. امروز نه خائف مستور محبوب است و نه ظاهر مشهور. باید بحکمت عامل باشند و بخدمت امر مشغول. بر کلّ لازم است در احوال این مظلوم تفکر نمایند. از اول امر تا حین مابین احباء و اعداء ظاهر بوده و هستیم.»^{۳۲}

احکام امر بدیع - نصرت و استفاده از شمشیر: حضرت عبدالبهاء می‌فرماید قوله الاعزّ: «از جمله احکام بیان ضرب اعناق اهل آفاق و حرق جمیع کتب و صحف و زبر و اوراق و فتح شرق و غرب و هدم بقاع...»^{۳۳} چون استفاده از شمشیر و جهاد از احکام دیانت قبل بیان است، در سوره‌الاصحاب بطور صریح استفاده از شمشیر برای پیشبرد مقاصد دینی ممنوع شده و سیف حدید به سیف بیان تبدیل گردیده است و این از اولین احکام دیانت بابی است که نسخ گردید. در آثار بعد، خصوصاً در عکا دیگر احکام حضرت باب که دلالت بر زور و جبر و برداشتن بقاع و محو کتب و غیره بود همه تعدیل گردید. در این لوح مبارک جمال قدم می‌فرماید قوله الاعزّ: «قُلْ يَا مَلَأَ الْفُؤَادِ أَنْ أَخْرِجُوا سَيْفَ الْحِكْمَةِ عَنْ غَمِّ الْبَيَانِ ثُمَّ انصُرُوا بِهِ رَبَّكُمْ الرَّحْمَنَ» مضمون بیان مبارک از این قرار است: بگو این گروه پاکان! شمشیر حکمت را از غلاف بیان در آورید و سپس به واسطه اش پروردگار مهربانتان را یاری کنید. همچنین می‌فرماید قوله الاعزّ: «إِنْ يَزْحَفُوا عَلَيْكُمُ الْمُشْرِكُونَ شَرِّدُوهُمْ بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِنَا لَا يَسْتُوفِكُمْ وَلَا تَحْتُونَا عَمَّا أَمَرْتُمْ بِهِ فِي الْكِتَابِ.» که مضمون عبارت فوق چنین است: و اگر مشرکین بر شما تاختند (برای ضرب شما دورتان جمع شدند) آنها را به ضرب کلمه ای از نزد ما (به ضرب آیات ما) دفع کنید و نه با شمشیر هایتان و شما از آنچه به آن در کتاب (الهی) فرمان داده شدید سرپیچی نکنید. و همچنین می‌فرماید قوله الاعزّ: «ثُمَّ اَعْلَمُوا بِأَنَّ النَّصْرَ لَمْ يَكُنْ فِي إِخْرَاجِ السَّيْفِ بَلْ فِي تَطْهِيرِ نُفُوسِكُمْ يَا مَعْشَرَ الْأَصْحَابِ. تَاللَّهِ لَوْ تَنَقَّطَعَ نَفْسٌ عَنْ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ تَقَوْمٌ عَلَى مَا أَرَادَ اللَّهُ لَيَنْصُرُنَّ اللَّهَ بِهَا الْمُخْلِصِينَ مِنْ أَجْبَائِهِ وَ يَنْعِدِمُ رَايَاتِ الْمُشْرِكِينَ مِنْ كُلِّ الْأَحْزَابِ. قُلْ تَاللَّهِ إِنَّ النَّصْرَةَ لِنَقْطَاغِكُمْ عَمَّا سَوَى اللَّهِ وَ اسْتِقَامَتُكُمْ عَلَى حُبِّي.» مضمون عبارات فوق از این قرار است: سپس شما بدانید (خطاب به مردم و مؤمنین است) باینکه نصرت و یاری امر به در آوردن شمشیر (از غلاف) نیست، بلکه منزه داشتن نفوستان می باشد. ای گروه مؤمنین (معشر الاصحاب)، قسم به خداوند اگر نفسی از هر چه در آسمان ها و زمین است منقطع شود و بر نصرت آنچه خداوند می‌خواهد قیام کند همانا خداوند افراد پاک و مخلص از دوستانش را توسط او (نفس منقطع) یاری می‌کند و پرچم‌های مشرکان را از تمام احزاب (که بر جنگ و نزاع برخاسته اند) منعدم می‌کند و از بین می

برد. بگو (ای اصحاب) همانا یاری (امر من) انقطاع شما است از آنچه غیر از خداوند است و استقامت شما است بر دوستی من.

نزول آیات به لحن‌ها و شئون مختلف: در این لوح می‌فرمایند ما آیات را در شئون مختلفه نازل کردیم: قوله الاعز: «كذالك نزلنا الآيات و صرّفناها من شأن إلى شأن و نُصِرَ فُها كيف نشاء على تصريف أخرى لِتَشْهَدَ قُدْرَةَ رَبِّكَ وَ تَحَرَّرَ بَيْنَ يَدَيْهِ عَلَى الدَّقْنِ». مضمون بیان مبارک از این قرار است: این چنین ما آیات را نازل کردیم و صورت آنها را از حالتی به حالتی (دیگر) برگرداندیم و ما آنها را (آیات را) به هر نحوی که بخواهیم بر گونه دیگری بر می‌گردانیم تا اینکه تو قدرت پروردگارت را مشاهده کنی و در حضورش سجده کنی (با چانه بر زمین بیایی). در آثار مبارکه ذکر شده که آیات بر شئون مختلف نازل می‌شوند و آثار حضرت باب به پنج و یا شش شأن نازل شده. و در سوره هیکل جمال قدم می‌فرمایند ما آثار را بر شئون بی شمار نازل می‌کنیم. برای تشریح و توضیحات در باره شأن نزول آیات به کتاب "سیری در بوستان مدینه الصبر" مراجعه فرمائید.^{۳۴}

تعدادی افراد از مؤمنین و غیره: در این لوح مبارک تعدادی افراد مورد خطاب قرار گرفته اند و از آنها نام برده شده. بعضی از آنها را میتوان مشخص نمود مانند جناب سمندر ابن نبیل، رحیم (مشهدی محمد رحیم عموی جناب سمندر)، عبدالرحیم (عبدالرحیم نامان در امر زیاد هستند ولی این شخص ملاً عبدالرحیم قزوینی می‌باشند که قدری به میرزا یحیی ازل تمایل داشت)، زمان (که همان زمان قزوینی) و جواد (که همان جواد قزوینی است که بعدها ناقض عهد و پیمان الهی شد). تعدادی از این نام‌ها را به مشکل میتوان تشخیص داد مانند: اکبر، علی فی القاف، حسن و اسمعیل.

اصحاب: در لوح مبارک کلمه اصحاب با کلمات دیگر بکار برده شده: اصحاب الحجی، سورة الاصحاب، اصحاب العین، اصحاب النّظر، اصحاب الفکر و همچنین "یا معشر الاصحاب". شاید برای اولین بار جمال قدم گروه مؤمنین در اطراف خودشان را اصحاب خودشان خطاب فرموده اند و در واقع این اشاره به تشکیل "امّه" جدید است جدا از جامعه بابی.

مخاطب سورة اصحاب

تحت عنوان "مخاطب" در شرح خصوصیات لوح مبارک، شرح مختصر و خلاصه ای از تاریخ سمندر در باره مخاطب لوح جناب منیب وارد شد. نام ایشان "آقا میرزا آقای

کاشانی" و القابشان میرزا منیر کاشانی و اسم‌الله المنیب و جناب منیر و جناب منیب می‌شاید. شرح ابتدای ایام جوانی و مخالفت پدرشان با ایشان بعد از اقبال بامر حضرت باب و مسافرتشان به بغداد در تاریخ سمندر وارد شده که علاقمندان می‌توانند به آن رجوع فرمایند.^{۳۵} بهترین توصیف از این روح پاک شرحی است که حضرت عبدالبهاء در تذکره‌الوفا در باره ایشان نوشته اند که در این مقال وارد می‌گردد قوله الاعز:

«این روح مصور اسم مبارکش میرزا آقا و از اهل کاشان بود در ایام حضرت اعلیٰ منجذب بنفحات الله شد و مشتعل بنار محبت الله. جوانی بود بی‌نهایت برازنده و زبینه و در غایت صباحت و ملاحت. خطاط بی‌مثیل بود و طبعی روان داشت و الحانی بدیع. زیرک و دانا بود و ثابت و مستقیم بر امرالله. شعله نار محبت الله بود و منقطع از ما سوی الله. در ایامی که جمال مبارک روحی لاحبانه الفداء در عراق تشریف داشتند از کاشان مفارقت نمود و بساحت اقدس شتافت ... و چون موکب جمال مبارک در نهایت عزت و حشمت از بغداد باسلامبول حرکت نمود پیاده در رکاب مبارک بود. این جوان در مدت حیات در ایران بنهایت رفاهیت و خوش‌گذرانی معروف و به نازکی و آزادگی موصوف. دیگر معلوم است چنین جسم لطیفی پیاده از بغداد تا اسلامبول چه مشقتی تحمل نمود، ولی در نهایت روح و ریحان بادیه می‌پیمود. شب و روز بتضرع و ابتهال و مناجات مشغول و این عبد را مونس دل و جان بود. حتی بعضی شبها در یمین و یسار رکاب مبارک میرفتیم و بحالتی بودیم که از وصف خارج است. در بعضی از شبها غزلی میخواند، از جمله غزلهای حافظ را میخواند "بیا تا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم ..."

باری، در اسلامبول در وقت سفر بارض سر جمال مبارک روحی لاحبانه الفداء حضرت منیب را مرخص فرمودند که رجوع بایران نمایند و بتبلیغ مشغول گردند. لهذا مراجعت بایران نمود و مدتی در ایران علی‌الخصوص در طهران بخدمات فائقه مشغول بود، تا آنکه دو باره از ایران بارض سر آمد و بساحت اقدس مشرف گشت و مدتی در آنجا بشرف لقا فائز بود و در بلیه کبری یعنی نفی بعکا ضعیف و علیل در رکاب حضرت رب جلیل در این سبیل اسیر گشت. ولی بسیار ناتوان بود زیرا بمرضی شدید مبتلا. با وجود این راضی نشد که در ادرنه بماند و بمعالجه پردازد، بلکه آرزوی آن داشت که در اقدام جمال مبارک جانفشانی نماید. آمدم تا بدریا رسیدیم ... لهذا مجبور شدیم که ایشان را بخته‌خانه از میر بریم. با آن حالت ضعف که توانائی تلفظ یک حرف نداشت خود را کشان کشان بقدم مبارک رساند بر پای مبارک افتاد و گریه بسیار کرد. از وجه جمال مبارک نیز شدت احزان ظاهر و آشکار شد. بعد ایشان را بخته‌خانه از میر بردیم. ولی گماشتگان ما را بیش از یک

ساعت مهلت ندادند. آن وجود مبارک را در خسته‌خانه در بستر گذاشتیم و سر مبارکش را بر بالین نهادیم و از سر تا پا بوسیدیم ... هر وقت بخاطر می‌آید با چشم گریان و قلبی سوزان ذکر اطوار و احوال آن بزرگوار مینمائیم. بی‌نهایت فطین و متین و رزین بود و در ایمان و ایقان بی‌نظیر، زیرا کمالات معنویّه با کمالات صوریّه در شخص ایشان جمع شده بود لهذا مورد الطاف بی‌پایان بود ...»^{۳۶}.

خاتمه

در این مقاله وضعیت جامعه بابی در ایام بطون مورد بررسی قرار گرفت و شواهدی از صاحب‌نظران ارائه گردید و نقش سورة الاصحاب در تحوّل جامعه بابیه و گرایشش به سوی جامعه اسم اعظم مورد تحلیل قرار گرفت و خلاصه ای از مطالب این لوح بیان شد و سرگذشت زندگی مخاطب این لوح مورد بررسی قرار گرفت. تمام نصوص لوح سورة الاصحاب در این مقاله از "آثار قلم اعلیٰ"، یادداشت شماره ۲۵، نقل گردیده است.

یادداشت‌ها

۱. از طهران تا عکا - بابیان و بهائیان در اسناد دوران قاجار، تألیف: دکتر عبّاس امانت و دکتر فریدون وهمن، ناشر: آشکار و نورث هون، ۲۰۱۶. در صفحه ۱۳۵ این کتاب در باره بروصه و ادرنه چنین آمده: ترجمه نامه صدر اعظم عثمانی عالی پاشا به سلطان عبدالعزیز در مورد انتقال بهائیان و بابیان از بغداد به اسلامبول به تاریخ ۱۲ شعبان ۱۲۷۹ (۱ فوریه ۱۸۶۳): «... لذا به عالی جناب ژنرال فوق الذکر (منظور نامق پاشا حاکم بغداد است) سفارش شده که میرزا حسینعلی و برخی از همراهان او را به استامبول بفرستد تا بعد در شهری مثل بروصه یا ادرنه ساکن گردند. هر تصمیمی که اعلیحضرت سلطان، حضرت خلیفه در این امر اتخاذ فرمایند - یادداشت این بنده به این خاطر است که در این امر تسریع گردد...».
۲. سیری در بوستان مدینه الصّبر، تألیف فؤاد صدیق، ناشر: مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، آلمان، هوفهایم، ۲۰۱۶. اصل بیان مبارک در لوح مدینه الصبر از این قرار است قوله الاعزّ: «و تَعَلَّمْ بِأَيِّ مَا أَخَافُ مِنْ نَفْسِي بَلْ بَدَلْتُ نَفْسِي وَ رُوِحِي فِي يَوْمِ الَّذِي شَرَفْتَنِي بِلِقَائِكَ وَ عَرَفْتَنِي بِدِيَعِ جَمَالِكَ وَ أَلْهَمْتَنِي جَوَاهِرَ آيَاتِكَ عَلَى كُلِّ مَنْ دَخَلَ فِي ظِلِّ أَمْرِكَ مَجْمُوعاً وَ لَكِنْ أَخَافُ بِأَنْ يَنْفَرَّقَ أَرْكَانُ الْأَمْرِ فِي كَلِمَةِ الْأَكْبَرِ كَمَا نَفَرَّقَوْهَا هُوَلاءِ الْمُغْلِبِينَ فِي يَوْمِ الَّذِي اسْتَوْبِتْ

۱. علی أَعْرَاشِ الْوُجُودِ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسَّعَتْ كُلَّ مَنْ فِي الْعَالَمِينَ مَجْمُوعاً». صفحه ۳۴ کتاب و مضمون عبارت فوق به فارسی در صفحه ۶۳ کتاب وارد شده.
۲. بیان مبارک در لوح مدینه الصّبر از این قرار است قوله الاعزّ: «ولكن أنتم يا ملاء البيان فاجهدوا في أنفسكم لئلا تختلّفوا في أمر الله وكونوا على الأمر كالجبل الذي كان بالحقّ مرسوخاً». ن.ک. به "سیری در بوستان مدینه الصبر، صفحه ۳۶. مضمون بیان مبارک به فارسی در صفحه ۶۴ کتاب وارد شده.
۳. منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۲۲۱.
۴. آیه قرآن مجید، سوره نساء (۴)، آیه ۴۱؛ که مضمون این آیه به فارسی از این قرار است: چگونه خواهد بود آن روز که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را بر این امت به گواهی فرا خوانیم؟
۵. آیه قرآن مجید، سوره مائده (۵)، آیه ۴۸؛ که مضمون این آیه به فارسی از این قرار است: و اگر خدا می‌خواست همه شما را يك امت می‌ساخت.
۶. بهاء الله شمس حقیقت، ص ۱۴۸.
۷. بهاء الله شمس حقیقت، ص ۱۴۸.
۸. بیان فارسی، باب شانزدهم از واحد ششم - ص ۲۳۹ از نسخه مطبوع از دستخط بدون تاریخ و محل چاپ.
۹. بیان فارسی، باب دوم از واحد نهم - ص ۳۱۳ از نسخه مطبوع از دستخط بدون تاریخ و محل چاپ.
۱۰. بیان فارسی، باب نوزدهم از واحد هفتم - صفحه ۲۶۹ از نسخه مطبوع از دستخط بدون تاریخ و محل چاپ.
۱۱. نفحات ظهور، ج ۱، ص ۱۰۵.
۱۲. مجموعه از الواح (بعد از کتاب اقدس)، ص ۷۷.
۱۳. مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی، تألیف کنت دو گوبینو، وزیر مختار فرانسه در ایران، سالهای ۱۲۷۱ - ۱۲۷۴ هجری، ترجمه م.ف. بدون اسم ناشر، محل نشر، تاریخ نشر، ص ۲۵۷.
۱۴. از طهران تا عکا، همان، ص ۱۱۰.
۱۵. از طهران تا عکا، همان، صص ۱۲۰ - ۱۲۱.
۱۶. از طهران تا عکا، همان، ص ۱۴۳.
۱۷. روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه با مقدمه و فهرس از ایرج افشار، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، طهران، ۱۳۷۷ شمسی؛ نقل از وقایع: تاریخ سه‌شنبه ۲۶ رمضان ۱۳۰۸، ص ۷۵۱.

۱۹. ادوارد گرانویل براون و دیانت بهائی، تألیف حسن موقر بالیوزی، ترجمه از انگلیسی به فارسی توسط مؤلف، به اهتمام موژان مؤمن، ناشر: مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان، لجنة نشر آثار امری، هوفهایم، ۲۰۱۶؛ نقل از کتاب:

«بسا جای شگفت است که با آنکه کتابها و رسالات و مقالات متعدده در بابت دیانت بابیه و بهائیه نوشته شده و اشاعه یافته بوده است، تا چه اندازه کسانی متمکن در مقامات عالیه از کما هی احوال بی خبر بوده اند. اینک یک مثال بسیار بارز از این گونه بی اطلاعی زمامداران امور: در سال ۱۹۱۷ دوران جنگ عالمگیر اول، کابینه جنگ در انگلستان تصمیم گرفت که ادوین مانتگیو (Edwin Montagu) وزیر امور هندوستان که از یک خانواده بسیار معتبر و متشخص کلیمی بود به هندوستان برود و با افراد و احزاب مشورت کند و به اتفاق لرد چلمسفر (Lord Chelmsford) نایب السلطنه خطه مزبور طرحی برای مرحله بعدی نشو و نمای سیاسی آن شبه قاره تدوین کند. اصلاحات که در نتیجه این مسافرت و تبادل آراء و مشورتها صورت گرفت بنام آن دو: "اصلاحات مانتگیو چلمسفر" خوانده می‌شود، و در هندوستان طرح نوینی در وضع حکومت ابداع نمود. به هر جهت، موقعی که ادوین مانتگیو در هندوستان بود یادداشت‌هایی هر روز می نوشت و آن نامه روز را برای لوید جرج (Lloyd George) نخست وزیر شهیر می‌فرستاد تا او را از جریان وقایع مستخضر نگاه بدارد. مانتگیو از بعد از آن زیاد عمر نکرد و زود از دنیا رفت. همسر اول، لیدی ونیثیا (Lady Venitia)، که از خاندان اشرافی استنلی (Stanley) بود بعد از فوتش از آن یادداشت‌های روزانه کتابی مدون کرد و تحت عنوان "روزنامه ای مربوط به هندوستان" (An Indian Diary) و آن کتاب را مؤسسه ویلیام هینمن (William Heinemann) در سال ۱۹۳۰ در لندن به طبع رسانید و در صفحه ۶۴ کتاب مزبور چنین می‌خوانیم:

دهلی سه‌شنبه ۲۷ نوامبر ۱۹۱۷ ... امروز با دابس (Dobbs) که برای اداره کردن امور بلوچستان میرود مصاحبه ای داشتم ... از نایب السلطنه خواسته ام که مکتوب او را در بابت ایران برای کرزن (Curzon) بفرستد. به حقیقت گفته شده است که از آنجا که میل به ترضیه روسیه داشته ایم - و چه معامله سوئی نموده ایم - دموکرات‌های ایران را از خود روگردان کرده ایم. دابس به من گفت که تقریباً هفتاد در صد ایرانیان یا آشکارا و یا در خفیه متعلق به دیانت جدیدشان می‌باشند - در حدود سال ۱۸۵۷ مرد جوانی پدید آمد که ایرانیان او را مصلوب کردند و تیرباران کردند تا آنکه به قتل رساندند. یکی از مریدانش آن گاه ادعای الوهیت کرد، و گفت آن که کشته شد مبشری بود به مانند یحیی معمدانی. وی مبلغ یک

- مسلك بين المللى ميباشد، و پيروانش ترك ديانت محمد همی مي‌گویند، و اينان آن دموكرات‌هائی هستند كه ما از كف داده ايم. دابس براي مثالهاي ذكر كرد كه نشان مي‌داد كه به قدری در اعتقاد خود استقامت دارند كه آن ايمان بر حرص و غارتگري كه از خصائص ايشان است فائق و غالب آمده است.» صص ۶۹ - ۷۰
۲۰. بهجت الصدور، تالیف: ميرزا حيدر علي اصفهانی، ناشر: لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربي، لانگنهين، نشر سوم، ۱۵۹، ۲۰۰۲م، ص ۴۷.
۲۱. آثار قلمی جناب شيخ محمد كاظم سمندر و بعضی آثار متفرقه: تالیف شيخ كاظم سمندر، لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربي، لانگنهين، ۱۶۷ بدیع، ۲۰۱۱م، ص ۲۱۰.
۲۲. بهجت الصدور، همان، ص ۴۹.
۲۳. نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ج ۲، ص ۹۵.
۲۴. گنج شايگان: در صفحات ۷۵ و ۷۶ اين كتاب چنين آمده:
- «لوح حبيب : از الواح جمال قدم است كه به افتخار ميرزا حبيب‌الله نازل شده. مشاراً اليه به ميرزای مراغه ای شهرت دارد و اصلاً هم جناب ميرزا حبيب‌الله مراغه ای است. از شرح حالش چندان چیزی بدست نيامد ولی در سال ۱۳۱۴ه.ش. در طهران از متصاعد الی الله جناب ميرزا تقی خان بهين‌آئين كه از مبلغين امرالله و از نفوس مخلصين بودند شنيدم كه مي‌فرمود آن بزرگوار در دوره حضرت اعلى جل ذكره به امر مبارك مؤمن شد و در خفا مي‌زيست ... ميرزا حبيب‌الله از علماء بوده و در بغداد به حضور مبارك جمال قدم رسیده و به حقيقت امر آشنا بوده و قبل از اظهار علنی امر مبارك به حق عارف بوده و لوح مفصلی دارد كه از جمال قدم جل جلاله كه به عنوان ح ب مي‌باشد و نسبت به او اظهار عنایت می‌فرمايند و به او امر ميشود كه بعضی از نفوس غير غافلی را كه در قزوین بوده اند و به ازل توجه داشته اند به آنان ابلاغ كلمه‌الله نمايد ... و همه اين نفوس متوجه به حق شدند و از مرآت ظلمانی اعراض كردند و به شمس حقيقت جمال قدم جل جلاله توجه نمودند. در اين مقام بعضی از آيات لوح مبارك ح ب را مينگارم قوله تعالى : بسم البهي الابهي الابهي ح ب اسمع نداءالله من جهت العرش بايات مهمين مقدم العظيم لعل تلقب بكلك الی موليك و تصيح بسلطان الامر بين السموات والارضين ...».
۲۵. آثار قلم اعلى، ج ۲، ص ۳۴۰.
۲۶. ظهور الحق، ج ۴، ص ۳۹۰: لوح به تمامی نقل نگردیده.
۲۷. آیه قرانی: سوره نجم (۵۳)، آيات ۳-۶.

۲۸. بیان فارسی، باب نهم از واحد هشتم - ص ۲۹۰ از نسخه مطبوع از دستخط، بدون تاریخ و محل چاپ.
۲۹. نفحات ظهور (حضرت بهاءالله)، ج ۱، ص ۲۶۶.
۳۰. سیری در بوستان مدینه الصبر، همان، ن.ک. به ص ۳۴. در لوح مبارک مدینه الصبر چنین وارد شده: «أَنْ يَا جَوْهَرَ الْحَقِيقَةَ عَنِّي وَ رَنَّ عَلَى أَحْسَنِ النَّعْمَاتِ لِأَنَّ حُورِيَاتِ الْعُرْفَاتِ قَدْ أَخْرَجْنَ عَنِّي مَحَافِلَهُنَّ وَ عَنِّي سُرَادِقَاتِ عِصْمَةِ اللَّهِ لِيُنْصِتَنَّ نِعْمَتَكَ الَّتِي كَانَتْ عَلَى قِصَصِ الْحَقِّ فِي قِيَوْمِ الْأَسْمَاءِ مَعْرُوداً وَ لَا تَحْرِمُهُنَّ عَمَّا أَرَدْنَ مِنْ بَدَائِعِ إِحْسَانِكَ وَ إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ فِي رِفَارِفِ الْبَقَاءِ وَ ذِي الْفَضْلِ الْعَظِيمِ فِي جَبْرُوتِ الْعَمَاءِ وَ كَانَ اسْمُكَ فِي الْمَلَاءِ الْأَعْلَى بِالْفَضْلِ مَعْرُوفاً.» و مضمون بیانات مبارک فوق به فارسی در ص ۶۲ وارد شده: ای جوهر الحقیقه! به بهترین آهنگها نغمه‌سرائی کن و به ترنم مشغول شو، برای آنکه حوریات غرفه‌های بهشتی از محافلشان و از سرادق عصمت الهی خارج شدند تا اینکه به نغمه‌های تو که در قصص حق که در قیوم الاسماء سروده شده گوش دهند و آنها را از آنچه میل به شگفتیهای احسان تو کرده اند محروم نکن. و همانا تو کریم در رفارف بقاء هستی و تو صاحب فضل عظیم در جبروت عماء میباشی و اسم تو در ملاء اعلیٰ به فضل شناخته شده است.
۳۱. مائده آسمانی، ج ۱، ص ۶۹.
۳۲. منتخبات از آثار (حضرت بهاءالله)، صص ۲۲۰-۲۲۱.
۳۳. منتخبات مکاتیب، ج ۴، ص ۲۲۰.
۳۴. سیری در بوستان مدینه الصبر، همان، صص ۲۲۱ - ۲۲۴.
۳۵. آثار قلمی جناب شیخ محمد کاظم سمندر، همان، صص ۲۰۹-۲۱۰.
۳۶. تذکرة الوفا، صص ۲۲۲-۲۲۶.

شرح پاره‌ای از عبارات لوح حوریّه (بخش دوم)

سهیل کمالی

۶- «مَا أَطَّلَعَ بِهَا نَفْسٌ إِلَّا اللَّهُ ... وَ طَهَّرَ اللَّهُ ذَيْلَ عِصْمَتِهَا عَنْ عِرْفَانِ مَلَأَ الْأَسْمَاءِ فِي جَبْرُوتِ الْبَقَاءِ.» (صص ۶۴۸-۶۴۷)

مضمون آنکه در خصوص حوریّه میفرمایند که هیچکس از «او» خبری نداشته مگر حضرت پروردگار ... و حضرت کبریاء دامن عصمت "او" را از عرفان ملاً اَسْمَاءِ که در جبروت بقا ساکنند پاک و مطهر نگاه داشته است.

اینکه این ظهور را حتّی از عرفان انبیاء - که ملاً اَسْمَاءِ در جبروت بقا رمزی از آنست^۱ - نیز مقدّس بدانند مطلبی است که در کتب آسمانی، و نیز در الواح مبارکه به کرات ذکر شده است. در انجیل در خصوص یوم الله چنین آمده که نه فرشتگان، و نه حتّی خود مسیح قادر بر فهم کیفیت آن یوم نتوانند بود: «و بر حقیقت آن روز و آن ساعت سوای پدر، نه ملائکه آسمان و نه فرزند انسان هیچ يك مطلع نیست.»^۲

جمال ابهی در لوحی همین بیان مسیح را، و نیز پیش از آن بیان حضرت باب را در خصوص این یوم نقل نمودند:

«و همچنین نقطه اولی روح ما سواهُ فِدَاءِ میفرماید: 'قُلْ هُوَ نَبَاءٌ لَمْ يُحِطْ بِعِلْمِهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ وَ لَكِنْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ لَا تَعْلَمُونَ' معذک این قوم بی انصاف گفته اند آنچه گفته اند. این آن نباء عظیمی است که در جمیع کتب مذکور و مسطور است، و احدی جز نفس حقّ بر حین ظهور مطلع و آگاه نه. این است آن ساعتی که حضرت روح از او اخبار نموده میفرماید: 'وَ أَمَّا ذَلِكَ الْيَوْمُ وَ تِلْكَ السَّاعَةُ ۖ فَلَا يَعْلَمُ بِهَمَا أَحَدٌ وَ لَا الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ فِي السَّمَاءِ وَ لَا الْإِنُّ إِلَّا الْأَبُ'».^۳

حضرت ولی امرالله در توفیقی در خصوص عظمت ظهور حضرت بهاءالله بیاناتی فرموده و آنگاه به نقل پاره ای از نصوص جمال ابهی مبادرت ورزیده اند:

«این کور مقدّس به شأنی منیع و رفیع است که نسبتش به حقّ داده شده، و انبیای اولوالعزم و مرسلین مستظّلین در ظلّ آن شارعینِ قدیر متعاقباً متزایداً به مقتضای نشو و ارتقای اهل ارض و استعداد روحانی عباد به آن بشارت داده، ولی بر کیفیت آن بتمامها آگاه نگشته، و بر حسب ادراکات خلق شمه ای از عظمت آن را بیان فرموده اند ... در بیان عظمت ظهور خویش که مبدء و مطلع این کور مقدّس است جمال قدم میفرماید: ' ... مظاهر قبل هیچ يك بر کیفیت این ظهور بتمامه آگاه نه الا علی قدر معلوم'».^۴

همچنین از حضرت رسول نقل است که خطاب به مُرْسِلِ رَسَلِ فرمود: "سُبْحَانَكَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ"^۵ یعنی ما تو را آنچنان که باید نشناختیم. و حضرت بهاء‌الله با عنایت به سخن رسول الله، در خصوص ظهور خویش در لوح رئیس فرمودند:

"هَذَا يَوْمٌ لَوْ أَدْرَكَهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ لَقَالَ قَدْ عَرَفْنَاكَ يَا مَقْصُودَ الْمُرْسَلِينَ."^۶

بدین مضمون که اگر محمد رسول الله این روز را درك مینمود البتّه بانگ برمیآورد:
"به راستی که تو را شناختیم ای خواسته قلب مرسلین."

و در لوحی دیگر همین مضمون را با تأکید بیشتری بیان فرمودند:

"امروز روزی است که حبیب به 'قَدْ عَرَفْنَاكَ' ناطق، و کلیم به 'إِنِّي قَدْ رَأَيْتُكَ' ذاکر."^۷

که مراد از 'حبیب'، حضرت محمد و اشاره به بیان ایشان است که در بالا نقل نمودیم. و قسمت دوم بیان نیز اشاره به داستان موسی کلیم الله است که پیشتر از درگاه حق 'لن ترانی' شنید، اما چون این روز را درك نمود فریاد برآورد: 'به راستی که تو را مشاهده مینماییم'.

در اینجا این توضیح لازم به نظر میرسد که اسماء، و عالم اسماء در آثار الهی به معانی گوناگونی به کار رفته است. از جمله حضرت عبدالبهاء در لوحی از جهان خاکی به عنوان عالم اسماء تعبیر نموده اند.^۸ همچنین در الواح مبارکه در خصوص اسماء الهی بیانات بسیار وارد گردیده. نیز اسماء در مقامی بر انبیاء و اولیاء تطبیق گردیده است. حضرت بهاء‌الله در لوحی می‌فرمایند:

"بر هر صاحب بصری واضح و مبرهن بوده که مقصود از آفرینش موجودات معرفت حقّ بوده و خواهد بود. و بسی لائح و محقق است که این معرفت به وهم تمام نشود و به ظنّ اتمام نپذیرد، زیرا که در عالم الفاظ جمیع فِرَقِ مختلفه شریکند، چنانچه ملاحظه میشود که ساکنین ارض کلاً و طراً خود را مخلوق و مرزوق میدانند و در ظلّ اسماء و صفات الهی خود را ساکن میدانند. چنانچه هر ملت و مذهبی، اسامی چندی در میان ایشان هست که آن اسماء را شرایط فیض الهیه و وسائل رحمت ربانیه میدانند. پس در این مقام جمیع من فی الارض شریک و سهمیند، منتها اینست که در اسامی مختلفند. چنانچه السن جمیع مختلف است همان قسم اولیا و اصفیای ایشان هم مختلف است. در این صورت اهل حقّ را برهانی محقق باید و دلیل و مقامی محکم شاید تا ممتاز باشند از جمیع ممکنات و قناعت به آنچه ناس به او متمسکند ننمایند."^۹

این مفهوم، یعنی تطبیق 'اسم' و 'اسماء' بر مظاهر مقدسه، نزد متقدمین امرالله نیز چندان مفهوم ناآشنایی نبوده است. جناب اشراق خاوری در مقاله ای که در آن به شرح نقش نگین اسم اعظم پرداخته اند، در همان ابتدا توضیح داده اند که "اسم"، عبارت است از هر

کدام از مظاهر مقدسه الهیه که همه بر يك مسمًا، یعنی حضرت پروردگار، دلالت دارند. و هم بیان نمودند که بر همین منوال مراد از "اسم اعظم" همانا عظیمترین ظهورات الهیه، یعنی ظهور کلی الهی است.^{۱۱} اینکه ما در این بخش از لوح حوریه این معنی از "اسماء" را بر سایر معانی آن ترجیح دادیم تا حدودی مستند است به بیانات سورة القلم که در آن همین بیانات مشابه را در خصوص اهل جبروت و اهل ملکوت به کار برده اند. اصل بیانات مبارک در آن لوح در همین مقاله ذیل توضیح 'کشف قناع' نقل شده است. آنچه در سورة القلم بیان شده خلاصه اش این بیت مولاناست در غزلیات شمس که فرمود:

گفتم این روی فرشته است عجب یا بشر است؟
گفت این غیر فرشته ست و بشر هیچ مگو

۷- "كَانَهَا مَشَتْ عَلَى الْخَطِّ الْإِسْتِوَاءِ فِي قُطْبِ الْهَوَاءِ" (ص ۶۴۸)

یعنی گویی که "او" در گوشه آسمان بر خط استواء راه میبیمود.

اینکه در ابتدای برون آمدن حوریه، مسیر حرکت او را دُرُست در میانه آسمان و زمین فرموده اند در سایر الواح حوریه نیز دیده میشود. در سورة القلم خطاب به حوریه فرمودند:

"أَنْزَلِي عَنْ مَكْمَنِ الْأَعْلَى وَ قَفِي بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ"^{۱۱}

یعنی از جایگاه اعلاى خودت فرود آی، و در میانه آسمان و زمین بایست.

شبهه همین مضمون در سورة هیکل نیز عیناً در خصوص حوریه وارد گردید.^{۱۲} نیز در لوحی که در خصوص حوریه امانت سخن گفتند فرمودند که حوریه ای نوراء از غرفه خویش بیرون آمد و راست در "وسط السماء" ایستاد، و به بانگی بلند خویشتن را به عنوان "الأمانة" به عالمیان معرفی نمود.^{۱۳}

و اما تعبیر "خط الاستواء" را دقیقاً به همین صورت، ما در سورة الحوریه که یکی از سوره‌های کتاب قیوم‌الاسماء میباشد در توصیف خود حضرت باب می‌یابیم. در این سوره ابتدا توضیحاتی در خصوص حوریه الفردوس بیان شده که در ضمن همین مقاله اشاره خواهیم نمود، اما در ادامه با اشاره به 'جوان خوش سیمای عربی'، یعنی شخص حضرت باب، و در مورد ایشان بیان نموده اند "كَانَتْ قَدْ رَأَيْتُهُ مُتَّحَرِّكاً عَلَى الْخَطِّ الْإِسْتِوَاءِ."^{۱۴} که تطابق عینی دارد با مضمون بیان مبارک در لوح حوریه.

تطابق ظهور در "خط الاستواء" بر ظهور حضرت باب را در الواح حضرت عبدالبهاء نیز شاهد هستیم. در لوحی فرموده اند حضرت نقطه اولی نوری هستند که در دایره معدل النهار (که در نجوم قدیم آسمان را به دو سطح مساوی تقسیم مینمود) تابان شده اند و هم کوکبی هستند که در خط استواء درخشیده اند:

"التَّحِيَّةُ وَ التَّنَاءُ عَلَى النُّورِ السَّاطِعِ فِي دَائِرَةِ مُعَدَّلِ النَّهَارِ وَ الْكُوكَبِ اللَّامِعِ فِي خَطِّ

الْإِسْتِوَاءِ جَمَالِهِ الْأَعْلَى وَ نُقْطَتِهِ الْأُولَى."^{۱۵}

همچنین در لوح دیگری، از دو جنّت صحبت می‌فرمایند که یکی ظهور حضرت اعلیٰ است و دومی ظهور حضرت بهاء‌الله. در توصیف جنّت ظهور حضرت اعلیٰ می‌فرمایند که حق به جمیع اسماء و صفات در آن جلوه‌گر گردید، و از میان آن انهارى از کافور جریان یافت، و چشمه‌ای جوشید که مقرّبین از آن نوشیدند، و قصرها در آن به پا گردید، و حوریّات در آن بدن‌ها را به زیباترین طراز بیاراستند. و آنگاه می‌فرماید که خورشید آن جنّت در میانهٔ آسمان، درست بر ”خطّ الاستواء“ مستقرّ گردیده است بقوله العزیز:

”وَ اسْتَقَرَّتْ شَمْسُهَا فِي كَبِدِ السَّمَاءِ مُنْتَهَى نَقْطَةِ الْاَوْجِ خَطِّ الْاِسْتِوَاءِ مِنْ اَزْلِ الْاَزَالِ وَ تَلَالُأَ نَجْوْمُهَا عَنِ افْقِ التَّقْدِيسِ اِلَى دَهْرِ الدَّاهِرِينَ.“^{۱۴}

اینکه در قیوم الأسماء حضرت باب را به عنوان حوریّه‌ای معرفی نموده که بر ”خطّ الاستواء“ مشی میکند، و نیز حضرت عبدالبهاء ظهور حضرت اعلیٰ را به عنوان ستارهٔ درخشنده در ”خطّ الاستواء“، و هم کوکی معرفی مینمایند که دقیقاً در همان نقطه‌ای ظاهر شده که آسمان به دو نیم میشود، در واقع میتواند اشاره‌ای باشد به مقام ظهور حضرت اعلیٰ در حد فاصل میانهٔ کور آدم و کور بهائی. در توضیح واو و قضیهٔ سرّ التَّنْكِيسِ لرمز الرّئيس که در کتاب اقدس وارد شده از زبان مبیین آیات الله خوانده ایم که ”و“ اول که عدد آن شش است اشاره به ظهورات الهیه در کور آدم دارد. ”ا“ که در میانهٔ دو واو قرار گرفته عبارت از الف قائمه یعنی ظهور حضرت باب است. ”و“ دوم نیز اشاره به ظهور حضرت بهاء‌الله دارد که خود در عظمت برابری میکند با تمام واو اول^{۱۵} در واقع ظهور ایشان همان خطّ میانه‌ای است که قوس نزول و صعود در آن به یکدیگر آمیخته میشوند. از پیش ذیل عنوان ”مکتوبه علی جبینها البیضاء“ گفتیم که ظهور ایشان در عالم طبیعت شبیه می‌گردد به شفق سرخ‌رنگی که روز را از شب جدا میکند، نه جزوی از روز است و نه پاره‌ای از شب است، اما در هر حال پس از غروب است. دور بهائی نیز با اظهار امر حضرت باب در سال ۱۲۶۰ آغاز می‌گردد، سال یکم بدیع. در جای دیگری از همین مقالات، ذیل توضیح کفن کردن حوریّه، در خصوص آمیختگی ظهور حضرت باب و حضرت بهاء‌الله بیشتر توضیح داده خواهد شد.

در نظر نگارنده، دلیل آنکه حضرت بهاء‌الله در این لوح، حوریّه را به عنوان کسی که گویی بر ”الخطّ الاستواء“ مشی مینمود توصیف نمودند، با توجه به شباهت تامّ این توصیف با بیان قیوم الأسماء که باز در وصف حضرت باب می‌فرماید گویا او را بر ”الخطّ الاستواء“ متحرّک یافته اند، همانا آن بوده تا خوانندگان هشیار از میان بابیان زمان را – که بدون شك با قیوم الأسماء بیش از هر اثری آشنا بوده اند – متوجّه مقصود و معنای منظور خویش در لوح مبارك حوریّه نمایند. در خصوص شباهت توصیف حوریّه در این

لوح با سوره الحوریه قیوم الأسماء - که تماماً در توصیف خود حضرت باب نگاشته شده بود - در مواقع دیگری در این مقاله باز هم سخن خواهیم گفت.

۸- «كَاتِي وَجَدْتُ بَانَ سَلْسَلَةَ الْوُجُودِ يَتَحَرَّكُ مِنْ حَرَكَهٍ خَطِّهَا تَحْتَ رِجْلِهَا» (ص ۶۴۸)
 بیان فوق که در آن جنبش جهان هستی را وابسته به خط مشی حوریه دانسته اند شباهت کاملی دارد با بیان مبارک در صلوة کبیر. در آنجا نیز خطاب به خورشیدی که جمال ابهی و علی اعلیٰ مطلع آن هستند می‌گوییم که تشبیب ما به ریسمانی است که به حرکت آن تمام ممکنات به جنبش در می‌آیند:

«يَا مَقْصُودَ الْعَالِمِ وَ مَحْبُوبَ الْأُمَمِ تَرَانِي مُقْبِلًا إِلَيْكَ مُنْقَطِعًا عَمَّا سِوَاكَ مُتَمَسِّكًا بِحَيْلِكَ الَّذِي بِحَرَكَتِهِ تَحَرَّكَتِ الْمُمْكِنَاتُ.»

و این هر دو بی شباهت به «عُرْوَةُ الْوُثْقَى» نیست که شرح آن را باید در آثار مبارکه جست.

با الهام از همین عبارت، در مقام مثال میتوان جهان را همچون برکه ای تصور نمود که راكد بود و آرام، بی جنب و جوش و بی هیچ خروش. «او» که قطب عالم بود، و نقطه مرکز هستی که همه عالم طائف حول اوست، چون پای در آن نهاد در جان این برکه راكد شوری در افکند، و در او اضطرابی انداخت، و شور و نشوری پدید آورد. بی تردید همه عالم جنبشش از جنبش او بود، و مسیری که او میپیمود، همان، خط سیری میشد تا عالم در آن، و بر جای گامهای او قدم نهد؛ در واقع همان گونه که در کتاب بیان حکم فرمودند که قبله، شمس حقیقت باشد که به هر کجا رفت قبله نیز با او بگردد تا زمانی که در مرقد خویش آرام گیرد، به همین گونه او به حقیقت، و در بطن جهان تکوین، «قبله همه عالم» بود. همه عالم میگشت به همان سو که او میگشت. در واقع خود او عبارت از همان «صراط» بود که مقصد عالم و لذا مسیر حرکت عالم به وجود «او» معلوم میشد. همین تعبیر «صراط» را، حضرت باب در قیوم الأسماء با عنوان بدیع «خَطًّا مُسْتَقِيمًا» بر ظهور خویش منطبق فرموده اند.^{۱۸}

عبارت عنوان و نیز جمله صلوة کبیر، در توضیح ارتباط و مواجهه بین کلمه الله و مسیر تاریخ حیات بشری، معنایی بسیار بسیار بلند دارند، و نگارنده در مقاله ای که در آن به شرح عبارات صلوة کبیر پرداخته است معنا و مقصود را مفصلاً بررسی خواهد نمود، و در اینجا ضرورتی به تکرار سخن نیست. بسنده میکنیم به نقل بیانی از حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب اقدس که در آن مقاله نیز به عنوان بیان کلیدی بر آن تکیه شده است:

«طَوْبِي لِمَنْ وَجَدَ عَرَفَ الْمَعَانِي مِنْ آثَرِ هَذَا الْقَلَمِ الَّذِي إِذَا تَحَرَّكَ فَاحْتُ نَسْمَةُ اللَّهِ فِيمَا سِوَاهِ وَ إِذَا تَوَقَّفَ ظَهَرَتْ كَيُنُونَةُ الْإِطْمِينَانِ فِي الْإِمْكَانِ تَعَالَى الرَّحْمَنُ مُظْهَرُ هَذَا الْفَضْلِ الْعَظِيمِ.»^{۱۹}

بدین مضمون که خوشا به حال آن کس که بوی خوش معانی را از سوی این قلم یافت، [قلمی] که هرگاه به حرکت در می‌آید نسیم الهی در همه چیز می‌وزد، و آنگاه که از حرکت باز می‌ایستد جوهر اطمینان در عالم امکان ظهور می‌یابد. بلند مرتبه است حضرت رحمان که ظاهر کننده همچو فضل عظیمی است.

۹- «وَجَدْتُ فِي نَفْسِي وَلَهَا مِنْ شَوْقِهَا» (ص ۶۴۸)

بدین مضمون که در درون خویش شور و ولهی از شوق «او» یافتم. در اینجا یادآوری بیان حضرت بهاءالله شیرین است که در توصیف ظهور حضرت باب فرمودند:

«فِيهَا اتَّحَدُ الْحَبِيبُ وَالْمَحْبُوبُ.»^{۲۰}

یعنی در وجود ایشان حبیب و محبوب به هم آمیخته اند. چنین است که در آغاز لوح حوریه او محبوب است و حضرت ابهی در وجود خویش وله و شوقی عظیم از حضور او می‌یابند، و در بخش‌های پایانی لوح است که حوریه، حضرت بهاءالله را به عنوان محبوب عالمیان مینامد و خویش را غرق در عشق جمال ابهایش می‌یابد.

آنچه گفته شد احساسی است در درون مظهر امر که بر اساس آثار حضرت بهاءالله بویی از آن به مشام ما رسیده است. اَمَّا نُمُودُ بِيرونی این مطلب را میتوان در حقیقت تاریخی، یعنی رفتار حضرت بهاءالله در ایام بطون، پیش از اظهار امر مبارک و نیز پیش از نسخ احکام بیان به نزول کتاب اقدس مشهود دید. در مقاله دوم ضمن تلاش برای گشودن رمز لوح حوریه و کلمات عالیات، در خصوص دوران بغداد مطالبی ذکر شد، و نیز در مورد دوران پیش از نزول کتاب اقدس بیان شد که در الواح عدیده نسبت نسخ احکام بیان را از خود دور نمودند، و در مورد دیگری همچون لوح احمد در توصیف ظهور حضرت باب به عنوان سلطان رُسل، با بیان «و اِنَّا لِأُمْرِهِ لَمِنَ الْعَامِلِينَ» نظر عنایت خویش را نسبت به احکام بیان ابراز فرمودند. لذا در اینجا چندان در خصوص اینکه در جای جای لوح حوریه خویشتن را واله و شیدایی شکوه و جمال حوریه یافته اند سخنی نمی‌گوییم، و بیانات ایشان پس از اولین بار تلاوت قیوم الأسماء که به ظاهر وسیله ایمان ایشان در عالم مُلک بوده را نقل نمی‌کنیم.^{۲۱} از میان بیانات جمال اقدس ابهی، صرفاً بسنده می‌کنیم به نقل يك بیان که در ایام بغداد در حاشیه نسخه اصلی کتاب ایقان به خط خویش نگاشته اند:

«و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضرم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی، این حرف مذکور مشهور در سبیل نقطه و مکمن مستور فدا شود و جان دربارزد. و اگر این خیال نبود فَوَ الَّذِي نَطَّقَ الرُّوحَ بِأَمْرِهِ أَنِي در این بلد توقف نمینمودم و کفی بالله شهید.»^{۲۲}

و به پایان می‌بریم با نقل يك جمله از حضرت باب که در توصیف رفتار من یظهره الله پیش از اظهار امر خود فرمودند:

”مُرَاقِبِ نَفْسِ خُود بُوْدَه کِه بَر مَن یظهِرِه اللهُ حَکْم نَکَرْدَه کِه اَوْن قَبْل اَز اَنکِه بَشَناسانَد بِه نَفْسِ نَفْسِ خُود رَا کِه اَعْلَى جَنَّت اَوَسْت بِه حُدُود بَیَان حَکْم خَواهِد فَرمُود. ولی حَیْن ظَهوْر بَر کُسی نِیَسْت کِه لَم وَ بَم دَر حُکْم اَو گَویَد زِیْرَا کِه حُدُود بَیَان کَلّاً اَز اَوَسْت.“^{۲۳}

۱۰- ”رَفَعْتُ يَدِي إِلَيْهَا وَ كَشَفْتُ دَيْلَ الْقِنَاعِ عَنْ كَتْفِهَا“ (ص ۴۶۸) و نیز ”رَفَعْتُ يَدِي مَرَّةً أُخْرَى وَ كَشَفْتُ تَدْيَاً مِنْ تَدْيِهَا الَّذِي كَانَ مَسْتَوْرًا خَلْفَ قَمِيصِهَا“ (ص ۴۶۹)
خلاصه مضمون آنکه دست انداختم و قناع از کتف حوریه برداشتم. و هم در بیان دوم است که باری دیگر دستم را بلند نمودم و یکی از دو سینه 'او' را که در پس قمیص پنهان بود عریان نمودم.

به طور کلی مفهوم صفحات آغازین لوح مبارک، ظهور حضرت باب، و مراحل اظهار امر آن حضرت و رشد و نمو آیین حضرت باب است. این مضمون مفهوم محوری کلمات عالیات نیز هست. و هم در آن فقره کلمات مکنونه که در خطاب به بابیان فرمودند: ”در بادیه‌های عدم بودی...“ باز مراد تواند که همین جریان رشد و نمو ظهور الهی باشد. اینکه مراد از برداشتن حجاب از موهای حوریه، و پس از آن عریان نمودن سینه حوریه کدام يك از مقامات میتواند باشد خود درخور تحقیق مفصل است. در بیانات مبارکه گاهی از تعبیر پستان و نوشیدن شیر از پستان صرفاً از همان مفهوم متداول آن، یعنی تربیت و نشو و نما در ظلّ حمایت و عنایت حضرت پروردگار سود جسته اند. اینجاست که در فقره کلمات مکنونه که از پیش اشارت نمودیم در خصوص توجه تام و رحمت شامل حضرت خداوندی به جامعه بانی فرمودند ”و چشمه شیر منیر از برای تو مقرر داشتم.“ و نیز در آثار حضرت ابهی خطاب به ازلیان و در خصوص ایشان به تکرار از تعبیر 'فطام'، یعنی از شیر بریده شدن طفل، در توصیف رفتار خویش با جامعه بابیان سخن گفتند،^{۲۴} یعنی تا زمانی که حکمت الهی اقتضا مینمود با جامعه بانی همچون طفلی شیرخوار مدارا نمودند و مقام خویش را اظهار نفرمودند، اما آنگاه که زمانش در رسید تا طعم‌هایی عالیتر از شیر به ایشان بخوراند، حضرات از این فطام به تشویش و اضطراب افتادند. حضرت عبدالبهاء نیز در بیانات خویش همین مفهوم از ”پستان“ و ”تدی“ را بسیار به کار گرفته اند، و در آثار ایشان ترکیباتی همچون ”پستان عنایت“،^{۲۵} ”پستان دهش“،^{۲۶} ”پستان معرفه الله“،^{۲۷} بسیار دیده میشود که عموماً پس از این ترکیب به خاصیت تربیت و رشد و نمو که از اثر کلمه الله پدید می‌آید اشاره نموده اند. در یکجا همین اثر تربیت را در خصوص کتاب اقدس بیان نمودند بدین عبارت که ”سی سال جمیع

اطفال ملکوت را از پستان کتاب اقدس شیر عنایت نمودند تا این ضوابط و روابط الهیه در کینونات بشر تمکن تام حاصل نماید.^{۲۸} و در بیان تفسیر شتر حضرت صالح، که به نفس مبارک حضرت صالح تعبیر نمودند، چنین فرمودند که «از لبن معانی که پستان رحمانی آن وجود مبارک است رزق روحانی و لبن رحمانی نازل.»^{۲۹}

و اما پستان در آثار حضرت بهاءالله آنجا که در خصوص حوریه سخن گفته باشند به معنایی کاملاً متفاوت به کار رفته است. در واقع اینکه ابتدا موهای حوریه را بیرون انداخته اند، و بعد از چندی یکی از سینه‌های حوریه را برای اهل عالم غریبان نموده اند، میتواند اشارتی به مخفی نمودن مقامات حضرت باب در سالهای اول ظهور، و کشف تدریجی مقامات ایشان داشته باشد. برای فهم این معنی بگذارید تا ابتدا این معنی، یعنی عریان شدن سینه را در برخی از الواح حوریه که در آنها مراد از حوریه واضحاً مقامات ظهور خود حضرت بهاءالله بوده و ارسی نماییم، و آنگاه همان مضامین را در خصوص ظهور حضرت اعلی نیز جستجو کنیم.

۱.۱۰- مفهوم حجاب در ارتباط با مقام و ظهور حضرت بهاءالله

صریح بیان مبارک در سورة القلم آنست که گیسوان خوشبوی حوریه، عطر الهی خویش را از سینه‌های او برگرفته اند. در این اثر خطاب به «حوریه البهاء» میفرمایند تا گیسوان خود را بر گرد سینه‌هایش بیاویزد تا عطر آن عالم را معطر نماید:

«أَنْ يَا حُورِيَّةَ الْبِهَاءِ ... أَنْ اطَّلَعِي عَنْ أَفْقِ الرَّضْوَانِ بِجَمَالِ الرَّحْمَنِ وَ عَلَّقِي حَوْلَ نَدْبِيكَ مِنْ جَعْدِكَ الرِّيحَانَ لِتَهْبُ عَلَى الْعَالَمِينَ نَفْحَاتِ رَبِّكَ الْمَنَانَ أَيَّاكَ أَنْ لَا تَسْتُرِي تَرَائِبَ الْمَفْصُورِ عَنْ مَلَأِ الظُّهُورِ وَ غِلَالَةَ الْقُدْسِ عَنْ لَحْظَاتِ الْأُسَى ...»^{۳۰}

در اینکه امر فرمودند تا گیسوان را بر گرد سینه‌ها بیاویزد تلویحی نهفته است و آن اینکه بسا که کنار زدن قناع، و نمایاندن گیسوان حوریه در واقع خود حجابی است برای مخفی نمودن مقامات عالیتری که از آن تعبیر به سینه‌های حوریه نموده اند. در چند لوح دیگر حضرت بهاءالله این مطلب را بیان فرموده اند. از جمله در لوحی صریحاً میفرمایند که گیسوی من، روپوشی است که به آن جمال را میپوشانم تا مبادا چشم نامحرمان بر آن بیفتد. این چنین رخسار عزیز خویش را از [نگاه] مشرکین مصون نگاه میداریم:

«هُوَ، شَعْرِي شِعَارِي، بِهِ أَسْتُرُ جَمَالِي لِئَلَّا تَقَعَ عَلَيْهِ عُيُونُ الْأَغْيَارِ مِنْ عِبَادِي، كَذَلِكَ نَسْتُرُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ جَمَالَ عَزِّي مَنِيعًا.»^{۳۱}

همچنین در لوحی دیگر به همین مضمون فرمودند:

«هُوَ الْبَاقِي بِبِقَاءِ نَفْسِهِ، أَظْهَرْتُ مَاءَ الْحَيَوَانِ مِنْ كَوْثَرِ فَمِي كَمَا سَتَرْتُ شَمْسَ الْحَيَوَانِ خَلْفَ شَعْرِي، أَي فِي ظُلُمَاتِ شَعْرِي أَخْفَيْتُ أَنْوَارَ جَمَالِي لِيَكُونَ ظَاهِرُهُ

ظلمةٌ و باطنه نوراً علی نورٍ فوق کلِّ نورٍ. کذلک ظَهَرَ الْأَسْرَارُ مِنْ قَلَمِ
المختار. ۳۲

خلاصه معنی آنکه آب زندگانی را از کوثر دهان خویش ظاهر فرمودم، همان گونه که خورشید زندگانی را در پس گیسوی خود مخفی نموده ام. یعنی پرتوی جمال خود را در سیاهی گیسوان پنهان داشته ام، تا ظاهرش تاریکی باشد و باطنش نور علی نور. این چنین اسرار الهی از قلم حضرت مختار ظاهر شد.

شبهه همین مضمون در حدیثی از حضرت رسول وارد شده که به تکرار در کتب صوفیه نقل گردیده است. از پیامبر نقل نموده اند که فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَ ظُلْمَةٍ لَوْ كَشَفَهَا لِأَحْرَقَتْ سَبْحَاتُ وَجْهِهِ كُلَّ مَنْ أَدْرَكَهُ بَصَرُهُ.»^{۳۳} یعنی حضرت خداوند را هفتاد هزار حجاب است از نور و ظلمت، که اگر یکی از آنها برداشته شود پرتوی رخسار پروردگار هر آن کس را که دیده اش بر آن بیفتد خواهد سوزانید. ما در مقاله دوم از این سلسله که به گشودن رمز لوح حوریه و کلمات عالیات اختصاص یافته بود، بیانات متعددی از حضرت بهاءالله نقل نمودیم که رخسار خویش در دوران بغداد را در پس هفتاد هزار حجاب بیان نمودند، و اظهار امر مبارک را برداشتن تنها حجابی از این حجابها اعلان فرمودند.

اگر اولین مرحله ظهور را خود حضور او در این عالم ولو در پس پشت حجاب و قناع بدانیم، آنگاه کشف قناع و نمایاندن گیسوان، مقامی فراتر، و در پی آن نمایاندن سینه مرحله ای عمیقتر از کشف مقامات حقیقی این ظهور خواهد بود. پُر واضح است که عالیترین و آخرین مرحله از مراحل فاش نمودن مقامات ظهور، همانا عریان شدن حوریه خواهد بود از سر تا به پا. در سوره القلم هر چند معنای گیسوان و سینه‌ها را برای ما بیان ننموده اند، اما قلم اعلی معنای عریان ظاهر شدن حوریه را با صراحت تمام برای ما توضیح و تبیین نموده اند، و بر همین اساس میتوان تلاشی نمود تا معنای گیسو افشاندن، و عریان نمودن سینه‌ها را فهم نمود. پیشتر ذیل عنوان ۱ و هم سایر عنوانها بحثی به میان آمد که مقام این ظهور همانا نه مقام نبوت است، و نه رسالت. یوم، یوم الله است، و ظهور، ظهور حضرت مُرسِل رسل و مُنزل کتب. اظهار این مقام عالی، یعنی اینکه دامان ایشان از «مَلَكُوتُ الْخَلْق» که مقام انسان کامل باشد، و نیز از «جبروت الأمر» که جهان انبیاء و پیامبران باشد میرا و منزّه و مقدّس است، همانا همین عریان نمودن حوریه البهاء است از هر آن چیزی که غیر از مقام و شأن خود اوست:

«أَنْ يَا حُورِيَّةَ الْبَقَاءِ أَنْ اخْرُجِي مِنْ مَكْمَنِ الْبَقَاءِ ثُمَّ طَهَّرِي بَصَرَكَ الْأَطْهَرَ عَنْ
وُجُوهِ الْبَشَرِ تَالِهَةِ الْحَقِّ لَنْ يُدْرِكَكَ إِلَّا أَهْلَ النَّظَرِ مِنْ هَذَا الْمُنْظَرِ الْأَكْبَرِ دَعَى مَلَكُوتِ
الْأَسْمَاءِ عَنْ يَمِينِكَ وَ جَبْرُوتِ الصِّفَاتِ عَنْ يَسَارِكَ ثُمَّ اشْرُقِي بِإِذْنِي عَنْ أَفْقِ

عَصَمْتِي عَرِيَّةً عَمَّا خُلِقَ فِي جَبْرَوْتِ الْأَمْرِ وَ مَعَرِيَّةً عَمَّا نُوتَ فِي مَلَكُوتِ الْخَلْقِ
لِيُظْهَرَ بِكَ طِرَازُ اللَّهِ فِي كُلِّ مَا سَوِيَهُ ثُمَّ غَنَى عَلَى أَحْسَنِ النَّعْمَاتِ ...”^{۳۴}

صراحتاً میفرمایند عریان شدن حوریه بدین معناست که خویش را از آنچه از جنس جبروت و ملکوت است مبرا نماید، و حقیقت ألوهی خویش را بی پرده نمایان سازد. و آن حقیقتی که تا به امروز از دیده‌ها پنهان بوده و در پس پرده عصمت حضرت پروردگار نهفته بوده همین ظهور لاهوت و هاهوت در دل عالم خاک است که در ذیل عنوان یکم توضیح مختصری بر آن گذشت. در همین فقره که از سورة القلم نقل شد ابتدا مؤکداً از حوریه خواسته اند تا ملکوت را به کناری اندازد، و جبروت را نیز از خود دور کند، و باز در ادامه بیان باری دیگر در تاکید کلام خویش گفتند تا از آنچه که در 'جبروت الامر' خلق شده تن خود را برهنه نماید، و عریان شود از هر آنچه که در 'ملکوت الخلق' به وجود آمده است. دقیقاً همین مضمون را در خصوص حوریه لوح حوریه فرموده اند. بر پیشانی سپید حوریه با جوهری سرخ‌رنگ چنین نوشته شده بود:

”تَاللَّهِ هَذَا لِحُورِيَّةٍ مَا أَطَّلَعْتُ بِهَا نَفْسُ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى وَ طَهَّرَ اللَّهُ ذَيْلَ عِصْمَتِهَا
عَنْ عِرْفَانَ مِلِّ الْأَسْمَاءِ فِي جَبْرَوْتِ الْبُقَاءِ وَ جَمَالَهَا عَنْ أَبْصُرٍ مَنْ فِي مَلَكُوتِ
الْإِنْشَاءِ.“

که باز به صراحت تمام دامن او را از عرفان ساکنان جبروت و اهل ملکوت منزّه نموده است.

در بیانات مبارکه به صراحت تمام فرمودند آن حقیقتی که از چشم همگان مکتوم بوده، و تنها در یوم ظهور حضرت موعود بر اهل آن پدیدار خواهد شد عبارت است از رُخ گشودن لاهوت و هاهوت در دل عالم خاک. در بیانی در خصوص آن کلمه ای که قائم به آن ناطق میشود، و سیزده نفر از نُقبای عالم که مقام ایشان پس از مقام امامان است فرار اختیار مینمایند فرمودند که مراد چیزی نبوده جز از ادعای الوهیت در این ظهور اعظم:

”جمیع علماء به این کلمه ناطق بودند و مکرر در زمان طفولیت نفس حق اصغا نموده میگفتند: 'آیا آن کلمه قائم چه کلمه ایست که نُقبا از آن فرار اختیار مینمایند؟' بگو آن کلمه حال ظاهر و شما قبل از استماع فرار اختیار نموده اید و ملتفت نیستید، و آن کلمه مبارکه مکنونه مخزونه مصونه اینست: 'هو در قمیص أنا ظاهر، و مکنون به أنا المشهود ناطق.' اینست آن کلمه ای که فرائص مُشرکین از آن مرتعد شده. سبحان الله در جمیع کتب قبل، عظمت این یوم و عظمت ظهور و عظمت آیات و عظمت کلمه و عظمت استقامت و عظمت شأن و مقام ذکر شده. معذک خلق از او غافل و مُحْتَجِب. انبیاء لِقای این یوم را اَمِل بودند. داود

میفرماید: «مَنْ يَقْوَدُنِي إِلَى الْمَدِينَةِ الْمُحَصَّنَةِ؟» مدینه محصنه عگاست و حصنش بسیار محکم و مظلوم در آن مسجون. در اکثری از صحف و کتب الهی ذکر این یوم به کمال تصریح مذکور و مسطور.^{۳۵}

همین مضمون را بعینه در لوحی دیگر بیان نمودند، و آن کلمه را دقیقاً به همین صورت باری دیگر بیان نموده اند:

«سُبْحَانَ اللَّهِ فِي كَوْدِكِي مِشْنَبِدِيمِ فَلَانَ عَالِمِ فِي كَلِمَةٍ قَائِمِ سَخْنِ مِیْکَوِیْدِ كِهْ اَزْ اَحَادِیْثِ وَ اَخْبَارِ بِهْ مَا رَسِیْدِهْ یَوْمِ ظَهْوَرِ، اَنْ حَضْرَتِ بِهْ کَلِمَهْ اِیْ تَكَلَّمِ مِیْفِرْمَایْدِ، وَ نُقْبَاءِ کَلِّ اَزْ اَنْ کَلِمَهْ عَلِیَا اجْتِنَابِ مِیْنَمَایْنِدِ وَ فِرَارِ اَخْتِیَارِ مِیْکَنْنِدِ. اِیَا اَنْ کَلِمَهْ چِیْسْتِ كِهْ اَعْلَى الْخَلْقِ اَزْ حَقِّ اِعْرَاضِ مِیْنَمَایْنِدِ؟ اِیْ مَعِشْرِ جَاهِلَانَ، اَنْ کَلِمَهْ اِیْنِسْتِ وَ دَرِ اِیْنِ حِیْنِ مِیْفِرْمَایْدِ: 'هُوَ دَرِ قَمِیْصِ اَنَا ظَاهِرِ، وَ مَكْنُونِ بِهْ اَنَا اَلْمَشْهُودِ نَاطِقِ'، نَشْنِیْدِهْ فِرَارِ اَخْتِیَارِ نَمُوْدِیْدِ. بَگُوْ اِیْنِسْتِ اَنْ کَلِمَهْ اِیْ كِهْ اَزْ سَطُوْتِشْ فِرَائِصِ کَلِّ مَرْتَعِدِ اِلَّا مَنِ شَاءَ اللّٰهُ.»^{۳۶}

و قلم اعلی در الواح خویش توصیه نموده اند که نمیتوان برای آن کس که اعلی مقامات را نبوت و ولایت تصور نموده به کلمه ای قائل شد که نقبای ارض از آن فرار اختیار نموده اند:

«نُصِرْتِ حَقِّ وَ تَبْلِیْغِ اَمْرِشْ بِهْ حَکْمَتِ وَ بِیَانِ بُوْدِهْ وَ خَوَاطِیْدِ بُوْدِ. وَ بِیَانِ هَمْ بَایْدِ بِهْ اَنْدَازَهْ هَرِ نَفْسِی ظَاهِرِ شُوْدِ. بَگُوْ اِیْ دُوَسْتَانَ، اَزْ قَبْلِ اَزْ قَلَمِ اَعْلَى جَارِی وَ نَاذِلِ كِهْ حَبَهْ هَایِ حَکْمَتِ وَ عِرْفَانِ اَلْهٰی رَا دَرِ اَرْضِ طَبِیْئَهْ جَدِیْدِهْ مَبْذُوْلِ دَارِیْدِ. شَمَا اَطْبَآیِ مَعْنُوْیْ هَسْتِیْدِ وَ حُكْمَایِ حَقِیْقِیْ. نَاسِ بِهْ مَرْضَهَایِ جَهْلِ وَ نَادَانِیْ مَبْتَلَا هَسْتَنْدِ. بَایْدِ مَرْضِیْ هَرِ یَكِ مَعْلُوْمِ شُوْدِ، وَ بَعْدِ بِهْ دِرِیَاقِ اِسْمِ اِعْظَمِ عَلِیْ قَدْرِهْ وَ مَقْدَارِهْ مَعَالِجِهْ گَرْدِدِ. مَثَلًا اِگَرِ یَكِیْ اَزْ اَهْلِ فِرْقَانَ كِهْ بِهْ مَرْضِیْ اَوْ هَامِ مَبْتَلَایْنِدِ وَ مَنْتَهٰی سِیْرِ وَ عِرْفَانِشَانَ مَحْصُوْرِ اَسْتِ بِهْ نَقَابَتِ وَ وِلَایْتِ، دَرِ اَوَّلِ تَوْجِهْ ذِكْرِ الْوَهِّیْتِ شُوْدِ الْبَئْهَ هَلَاكِ گَرْدِدِ ... لَذَا بَایْدِ دَرِ اَوَّلِ اَمْرِ بِهْ قَدْرِ وِسْعَتِ صَدْرِ اَوْ بَا اَوْ تَكَلَمِ نَمُوْدِ تَا اَزْ مَقَامِ طِفُوْلِیْتِ بِهْ رَتْبَهْ بَلُوْغِ فَاَنْزِ شُوْدِ.»^{۳۷}

در بیانی دیگر چنین فرمودند که طفل را باید ابتدا با شیر و خوراکیهایی سهل الهضم آماده نمود، آنگاه طعامهای دیگر را بر او عرضه داشت. سخن گفتن از نقابت و ولایت و نبوت و مثل آن همانا خوراکی سهل الهضم است برای ایجاد استعداد در قلوب:

«بَعْضِیْ اَزْ صَرَاطِ مَسْتَقِیْمِ حَکْمَتِ كِهْ اَسَّ اَسَاسِ مَدْنِیْتِ اَلْهٰیَّهْ اَسْتِ اَنْحِرَافِ جُسْتِهْ اَنْدِ، مَثَلًا رَضِیْعِ رَا بِهْ جَایِ لَبَنِ، لَحْمِ مِیْدَهْنِدِ. وَ مَرْضِیْ رَا بِهْ جَایِ تَرِیَاقِ، زَهْرِ. بَگُوْ اِیْ مَتَوْجَّهَانَ اُفُقِ هِدَایْتِ، شَمَا اَطْبَآ وَ حَکْمَایِ حَقِیْقِیْ هَسْتِیْدِ. بَایْدِ بِهْ مُقْتَضَایِ اَوْقَاتِ وَ اَیَّامِ وَ نَفُوْسِ نَاطِرِ بَاشِیْدِ. نَفْسِیْ كِهْ اَزْ ذِكْرِ وِلَایْتِ مَضْطَرَبِ مِیْشُوْدِ

چگونه قابل تحمل ذکر الوهیت است؟ نفوسی که خود را از آفویا و علمای اهل بیان میدانستند از ذکر الوهیت منصعق گشتند، تا چه رسد به نفوسی که در کور فرقان تربیت شده اند، و در دست علمای اوهام قرن‌ها مبتلی بوده اند. حبه‌های حکمت ربّانیّه را در اراضی جُرزه ضایع ننمایید. به اندازه هر نفسی تکلم کنید. کُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ مَقْدَارٌ. به مقدار باید طفل طلب را به لاین اخلاقِ مرضیه و اعمالِ طیبیه تربیت نمایید، و بعد به فواکه طیبیه ولایت و امثال آن تا به حدّ رشد و بلوغ رسد. در این وقت اگر به اطعمه انکار الوهیت و ربوبیت مرزوق شود بآسی نخواهد بود ذات مقدّسش در کمال رأفت و رحمت و شفقت با عباد سلوک میفرماید. کلّ باید بر اثر قدم او مشی نمایند و به قدر طلب ذکر مطلوب کنند، و به مقدار عطش، صافی کوثر عرفان را مبدول دارند. إِنَّا خَلَقْنَا النَّفُوسَ أَطْوَاراً.^{۳۸}

۲.۱۰- واری دو نمونه از بیانات حضرت بهاءالله در خصوص حجاب

مطالبی که در بالا بیان گردید میتواند روشنگر دهها موضع از موارد مشکله در الواح حضرت بهاءالله و آثار حضرت باب باشد. ما در اینجا به جای آنکه ابتدا تمامی مطلب را توضیح دهیم و بعد این موارد را به عنوان شاهد ارائه دهیم، خوب است بدون ارائه يك توضیح کلی، دو نمونه از این موارد در آثار حضرت بهاءالله را به صورت مجزاً واری نماییم. در ضمن همین واری‌ها مفهوم بیان عنوان نیز بیش از پیش معلوم خواهد گردید. سپس بر سر گفتار خویش در توضیح این حجاب برای ظهور حضرت باب باز خواهیم گشت.

الف- حجاب الواحدیه در تفسیر سوره والشّمس

مورد اول، بیان حضرت بهاءالله در تفسیر سوره والشّمس است که پیش از این ذیل عنوان مربوط به جوهر حمراء بر پیشانی حوریه آن را ذکر نمودیم و مختصر توضیحی هم بیان کردیم. اما شایسته است عین بیان را مجدداً نقل نماییم و قدری به تفصیل پیرامون آن سخن گوئیم. در سوره والشّمس از سوره‌های قرآن، حضرت خداوندی قسم یاد میکند به خورشید و تابندگی آن، و هم به ماه که از پی آن در می‌آید، و آنگاه به روز که خورشید را آشکار میکند، و بعد سوگند یاد میکند به شب که خورشید را فرو می‌پوشد. در تفسیری که حضرت بهاءالله به درخواست شیخ محمود مفتی عکا بر سوره والشّمس نگاشته اند، معنایی از ”لیل“ به دست میدهند که کاملاً روشنگر بحث ما پیرامون ”حجاب“ است، یعنی همان حجابی که گفته شد مقامات حقیقی ظهور الهی در پس پُشت آن پنهان شده اند. بیان حقّ چنین است:

”وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا، وَالْمُفْصُودُ مِنَ اللَّيْلِ هُوَ حِجَابُ الْأَحَدِيَّةِ الَّذِي كَانَ مَسْتَوْرًا
خَلْفَهُ النَّقْطَةُ الْحَقِيقِيَّةُ وَإِنَّهَا بَعْدَ تَنْزُلِهَا عَنْ مَقَامِهَا اسْتَقَرَّتْ فِي مَقَرِّ الْوَحْدَانِيَّةِ رُتْبَةً
الْوَحْدِيَّةِ وَكَانَتْ عَنْهَا الْأَلْفُ اللَّيْنِيَّةُ وَتَحْتَ حِجَابِ الْوَاحِدِيَّةِ ظَهَرَتْ بِالْأَلْفِ
الْمُتَحَرِّكَةِ وَهِيَ الْأَلْفُ الْقَائِمَةُ. وَالْمُعْتَبِيُّ الْحِجَابُ. وَالْمُعْتَبِيُّ النَّقْطَةُ الْحَقِيقِيَّةُ الَّتِي
كَانَتْ حَقِيقَةً شَمْسِ النَّبُوءَةِ“^{۳۹}

خلاصه مضمون آنکه در آیه 'قسم به شب آنگاه که خورشید را میپوشاند'، مقصود از شب، حجاب احدیت است که نقطه حقیقت در پس آن پنهان بوده است. و همانا آن نقطه پس از آنکه از مقام اصلی خویش تنزل اختیار نمود در مقَرِّ وحدانیت، یعنی مقام واحدیت مستقر گردید، و از همین الف لینیّه ظاهر شد. و این نقطه در ظلّ حجاب واحدیت خود را به شکل الف متحرکه ظاهر نمود که همان الف قائمه باشد. پس آن چیز که پوشانیده است همان حجاب است، و چیزی که پوشیده شده است همانا نقطه حقیقیّه است که عبارت از حقیقت شمس نبوت باشد.

”حقیقه شمس النبوة“ در بیان مبارک، همان ”حقیقت محمدیه“ است که در اصطلاح عرفا مُراد از ”ذات احدیت به اعتبار تعین اول“ باشد،^{۴۰} و این در اصطلاح اهل بهاء همان مقام مشیت اولیه است؛ مقام ”واحدیت“ عبارت از تعین ثانی مشیت است که همانا ظهور مشیت اولیه در مظاهر الهیه باشد؛ سایر بخشهای بیان مبارک را حضرت بهاءالله، به نیکوترین وجهی در تفسیر حروفات مقطعه توضیح فرمودند به این مضمون که ”نقطه“ که مقامش مقام احدیت است، خویشتن را در ”الف“ ظاهر نمود، و مقام الف، مقام ”واحدیه“ است. و اینکه بیان شد همانا مقامی است که ذات مشیت اولیه، لباس اسماء بر تن کرده و به خلع صفات مخلع گردیده است.^{۴۱} خلاصه صورت ظاهری بیان مبارک آنست که مقام ”مشیت اولیه“ که مقامش مقام احدیت است در پشت حجابی پوشیده شده است، و آن حجاب عبارت از ”واحدیت“ است. و باز به تعبیری نو همین را بیان میفرمایند که نقطه حقیقت که مقامش فی الحقیقه مقام احدیت بوده است، خویش را در لباس ”الف“ ظاهر نموده است که رتبه اش رتبه واحدیت است؛ بیان مبارک در خصوص انواع الف، ارتباط مستقیمی با موضوع صحبت ما ندارد.^{۴۲}

در آیه قرآنی سوگند خورده اند به شب آنگاه که خورشید را میپوشاند. در ابتدای بیانی که از تفسیر والشمس نقل نمودیم، آن خورشیدی که در پس شب پوشیده شده را عبارت از ”احدیت“ دانسته اند. بیان حضرت عبدالبهاء که ذیل عنوان یکم نقل گردید به خوبی روشنگر معنی ”احدیت“ تواند باشد:

”مقام مظاهر قبل مقام نُبُوتِ کُبری بود، و مقام حضرت اعلیٰ الوهیت شهودی، و مقام جمال اقدس اقدم احدیت ذات هویت وجودی، و رتبه این عبد عبودیت محضه صرفه بحته حقیقی و هیچ تفسیر و تاویلی ندارد.“^{۴۳}

همچنین در قسمت پایانی بیان تفسیر و الشمس، آن خورشید را عبارت از ”حقیقت محمدیه“ دانسته اند که همان مشیت اولیه باشد. صریح بیان حضرت باب است که ”ظهور الله در هر ظهور که مراد از مشیت اولیه باشد بهاء الله بوده و هست.“^{۴۴} در بیان تفسیر و الشمس فرموده اند که مقام مشیت اولیه در پس حجابی پوشیده شده است، و این حجاب که قرآن از آن به عنوان ”لیل“ یاد نموده، خود آن قدر مقدس است که حق متعال به آن سوگند یاد نموده است. پُر واضح است مضمون این بیان مبارک همان چیزی است که در بخشهای بالا در خصوص ”حجاب“ بیان نمودیم. یعنی آن ظهور عظیمی که مقامش ظهور کلی الهی بود، که مقامش حضرت احدیت بود، که مقامش ”حقیقت محمدیه“ یعنی مشیت اولیه بود، همو خویشتن را در میان مظاهر مقدسه و در لباس ایشان بر بقیه ظاهر نموده است. یا به تعبیر ملیح در لوح مبارک تفسیر و الشمس، حضرت احدیت، حجاب واحدیت را بر روی خویش نهاده است؛ در قرآن داستانی هست که شخصی جوای حقیقت، در پایان جستجوی خویش، خورشید را یافت که در چشمه ای جوشان [و یا بر اساس معنای دوم کلمه، چشمه ای گل آلود] غروب میکند. ذیل عنوان دیگری در همین مقاله خواهیم دید که حضرت عبدالبهاء همه آن داستان را نیز به همین ظهور عظیم تبیین نموده اند. همان خورشیدی که در لوح تفسیر و الشمس در پس حجاب لیل مستور شده، همان در آنجا در چشمه ای ”غروب میکند“ که عبارت از این ظهور است.

هم اکنون مفهوم دو بیان پیشین حضرت بهاء الله در مورد گیسوی خویش که فرمودند جمال خود را در پس آن مستور نموده اند واضح میگردد. در دعایی که ”پلسان الرمز و الإلغاز“ از قلم حضرت ابهی نازل گردیده، در وصف این زُلف میفرمایند که اگر این گیسو نبود هرگز مردمان توان دریافت کوچکترین نکته ای از روی جانان را نمیداشتند. در واقع، هر چند این گیسو، حجابی شده است بر رخساره حضرت دلدار، اما از سویی آن مقدار که از روی و خوی یار میدانیم همه را مدیون همین جعد مشکین یار هستیم، وگرنه همچون جلوه او که کوه طور را متلاشی فرمود، به همان اشراق اول از وجه او همه نیست و نابود گردیده بودند. پس این گیسو، دو خاصیت در خود دارد: هم ”کاشف“ است، و هم ”ستار“:

”أشاهدُ بِأَنَّكَ جَعَلْتَ هَذَا الرَّوْحَ طَرَارًا وَجَهًا وَ زِينَةً طَلَعَتْكَ، وَ بِهِ تَظْهَرُ لَطَائِفُ أَسْرَارِ مَلَاخِئِكَ وَ بِهِ تُسَنَّرُ شَمْسُ جَمَالِ قُدْسِ أَحَدِيَّتِكَ، بِذَلِكَ تَحْيَرْتُ وَ تَحْيَرْتُ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَاشِفُ السَّتَّارُ.“^{۴۵}

خلاصه مضمون آنکه مشاهده میکنم به اینکه تو این روح را طراز وجه خویش قرار داده ای و زینت رخسار خود کرده ای. و به آن لطایف اسرار ملاحظت را ظاهر میفرمایی، و هم خورشید زیبای احدیت تو بدان پوشیده میشود. هم من و هم همه ساکنان آسمانها و زمین بدان در شگفتی فرو رفته ایم، نیست خدایی جز تو که مقتدری و آشکار کننده و پوشاننده.

جالب اینجاست که باز هم مثل لوح تفسیر والشمس، آن خورشیدی که در پس این گیسو پوشیده میشود، نیست مگر مقام "احدیت"؛ در واقع، آن چیز که در تفسیر والشمس به عنوان "لیل"، و "حجاب الأحدیه" از آن یاد شده بود، در دهها لوح دیگر به تعبیر ملیح گیسو، و یا "شعر"، معبر گردیده است.

ب- "نی" به عنوان حجاب در مثنوی ابهی

در مثنوی ابهی فرموده اند: "چونکه نائی در جهان اغیار دید / زان سبب نی را حجاب خود گزید."

از پیش یکی از اساتید بنده در خصوص این بیت مثنوی مبارک تحقیقی فرموده، و فی الجمله در يك مقام بر اساس قرآنی، تعبیر "نی" در این بیت جمال مبارک را بر سراینده نی نامه، یعنی مولانا جلال الدین رومی منطبق دانسته است.^{۴۶} در اینجا تلاش نگارنده آنست تا معنای دیگری نیز برای این بیت به دست دهد، چرا که بیت نقل شده از مثنوی مبارک، بر اساس ابیات پیشین و پسین آن، بیش از آنکه عنایتی به ادوار پیشین داشته باشد صحبت از حجابی میکند که در زمان نزول این اثر حاضر بوده است. یعنی در همان زمان نزول، حضرت نائی، خویشان را در پس حجابی که از آن به عنوان "نی" تعبیر فرموده مخفی نموده است. به نظر نگارنده، این حجاب، نیست جز همان که در بخشهای پیشین بر اساس تفسیر والشمس و سایر بیانات مبارکه توضیح آن گفته آمد. در مفاوضات مبارک "نی" را در اصطلاح کتب مقدسه عبارت از مقام نبی الهی دانستند. آنجا که این تعبیر در مکاشفات یوحنا به کار رفته ایشان تشریح فرمودند:

"از این 'نی' مقصود انسان کاملیست که تشبیه به نی گشته. و وجه تشبیه اینست نی چون درونش فارغ شود و از هر چیز خالی گردد نغمات بدیعی حاصل کند. و همچنین آواز و آهنگ او از خود او نیست بلکه الحان فی الحقیقه از نائیست که در او میدمد. همچنین آن نفس مبارک، قلب مقدسش از ما سوی الله فارغ و خالی و از تعلق به سایر شئون نفسانی بیزار و بری و دمساز به نفس رحمانیست، و هر بیانی که میفرماید از او نیست بلکه از نائی حقیقی و وحی الهی است. اینست که به نی تشبیه میفرماید."^{۴۷}

لذا میتوان برداشت نمود که مراد از 'نی' در این بیت مثنوی ابهی نیز به معنای مقام نبوت و مظهریت باشد. منتها در نظر نگارنده، سیاق ابیات مثنوی مبارک در این قسمت به گونه ای است که گویا تمام صحبت ایشان در خصوص حالیه ایام است و نه قصه‌های گذشته. یعنی در همان زمان نزول مثنوی مبارک خود را نائی ای معرفی میکنند که نی را حجابِ خویش نموده است، نه اینکه این رخداد در گذشته واقع شده باشد:

| | |
|---|--|
| ”چون شنیدی ناله‌ی را ز عشق چون شنیدی صوت نی نائی نگر چونکه نائی در جهان اغیار دید پس تو بر در این حجابت یکزمان همچو صفدر بردران احباب را همچونی بخروش تو اندر فراق چون در آید نائی دل در خروش تا آنجا که میفرماید: | این زمان بشناس او را هم ز عشق تا نباشی بی خبر از شه مگر زان سبب نی را حجاب خود گزید تا که جز نائی نبینی در جهان تا ببینی جلوه و هاب را تا که آید نائیت اندر وثاق سینه‌های عاشقان آید به جوش“ ^{۴۸} |
|---|--|

| | |
|--|---|
| ”پس ز نائی بشنو این اسرارها یک شرر از نار عشقش بر فروخت چون جالش پرده از رخ برکشید خورد چون تیری ز مژگان نگار | تا بری بوئی از این گلزارها خرمن هستی سلطانی بسوخت پرده اجلال سلطانان درید بر درید او صدر جان شهریار“ ^{۴۹} |
|--|---|

اینکه میفرماید ”پس تو بر در این حجابت یکزمان“، صراحتاً دلالت بر آن دارد که حجاب بودن نی برای حضرت نائی در زمان نزول اثر – که در دوران ادرنه به پایان رسیده است – نیز صادق می‌آمده؛ و نیز جالب است چند بیت پس از آنکه نی را حجابی برای نائی فرموده اند، و از پی آنکه به تلویح خویش را ’نائی‘ معرفی نموده اند اشاره به برکشیدن پرده از رخ سلطان جمال کردند. بنا بر آنچه گفته شد، به نظر این جانب مقصود از این بیت، و این تعبیر که نائی خود را در پس نی مخفی نموده است همانا ایامی است که حضرت ابهی مقام حقیقی خویش را در پس هفتاد هزار حجاب مستور نموده، و به مقاماتی دون مقام حقیقی، خویش را نمایان ساخته بودند.^{۵۰}

بنا بر بیان مبارک در تفسیر والشمس حتی آنکه مقام خویش را به عنوان مظهریت بیان نمودند، همین نیز خود مخفی شدن خورشید در پس ’لئیل‘ بوده است، یعنی مخفی شد ذات ’احدیّت‘ در پس حجاب ’واحدیّت‘، و یا به تعبیر مثنوی ابهی، پنهان شدن حضرت نائی در پس حجاب ’نی‘. در اینجا مجال آن نبود که همه تعبیرهای گوناگون از حجاب در آثار مبارکه را بررسی کنیم اما به بیان مختصر آن بسنده مینماییم که باز در الواح این دور بیان نمودند که ”آب حیات“، در این دور نیز در دل ”ظلمات“ جای گرفته است، و این

ظلمات با گیسوی یار هم معناست. و نیز همین شد که فرمودند مقام احدیت در این دور در "قمیص السودیة"، یعنی پیراهنی سیاه‌رنگ خود را ظاهر نموده است.

۱۰.۳- مفهوم حجاب در خصوص ظهور حضرت باب

و اما تمام آنچه در بالا گفته شد به نحوی بارزتر و پدیدارتر در مورد ظهور حضرت باب صادق می‌آید. ایشان در ابتدای ظهور، مقام خویش را به مراتب پایینتر از مقام حقیقی نقطه اولی به اطرافیان معرفی نمودند. شاید برخی محققین در جستجوی اشاراتی، یا حتی بیانات به ظاهر صریحی در آثار اولیة حضرت باب باشند که نشان دهد حضرت اعلی از همان ابتدا مقام خویش را برای سایرین بیان نموده اند، اما آن چیز که برای ما اهمیت دارد اینست که این بیانات چه برداشتی را در نظر عموم جامعه مؤمنین و حتی افراد برجسته جامعه از مقام حضرت باب پدید آورده است. میدانیم که بنا بر روایت نبیل زرنندی، حتی جناب عظیم که از بزرگان اصحاب آن حضرت به حساب می‌آمده در سال پنجم از ظهور، یعنی شب پیش از مجلس ولیعهد ساعتها به مناجات با خدای خویش مشغول بود تا بتواند ادعای قائمیت را از حضرت باب بپذیرد، و همین شد که حضرت باب فرمودند: "بین عظمت امر الهی به چه حد است، و ظهور امرالله چقدر عظیم است که امثال عظیم را مضطرب و پریشان خاطر می‌سازد."^{۵۱} ملا عبدالخالق یزدی از مشاهیر علمای شیخیه بود که به فرموده جمال ابهی "در اول امر که نقطه اولی روح ما سواه فاده در قمیص بایبٹ ظاهر اقبال نمود"، و حضرت باب در رساله دلائل السبعه نام او را در کنار ملا علی برغانی به عنوان دو کس از بزرگان که بدیشان ایمان آورده اند به عنوان حجّتی یاد کرده اند. نامبرده هرچند فرزند خویش شیخ علی را نیز در راه امر اعلی به نصرت ملا حسین فرستاده بود، اما هم او پس از آنکه توفیق حضرت باب مبنی بر ادعای قائمیت را دریافت نمود صبحه زد و از امر الهی روی برگرداند.^{۵۲} نیز زمانی که در محفل بدشت تلاشی شد تا مقام این ظهور به عنوان ناسخ احکام قرآن اعلان گردد همه‌ای به پا گردید که شرح آن را در تاریخ امر مبارک خوانده ایم. عبدالخالق اصفهانی که بعدها در قلعه طبرسی به شهادت رسید در جریان بدشت حلقوم خویش را با تیغ برید تا شاهد چنان روزی نباشد.^{۵۳} قصد نگارنده آن بود تا پیش از نگاشتن همین رساله، به کمک جناب پرویز معینی تحقیق جامعی بنماید در خصوص برداشت بایبان اولیة و درک ایشان از مقام حضرت باب و دعاوی آن حضرت، اما موانعی پیش آمد و این امر معوق ماند تا مجالی دیگر. در اینجا بسنده میکنیم به نقل سخنانی از جناب انیس زنوزی، و تفصیل بیشتر را به تحقیق وسیعتری در آینده، و نیز تحقیقات سایر دوستان موکول مینماییم.

مورخ و محقق گرانقدر اهل بهاء جناب فاضل مازندرانی در تاریخ ظهورالحق متن سؤال و جواب جناب انیس زنوزی با یکی از علمای شیخیه را نقل نموده اند که حایز نهایت

درجه اهمّیت است. عمق بینش جناب انیس، و لحنی که برای بیان مطالب خویش انتخاب نموده است شایسته نهایت تمعّن است. متن این سؤال و جواب مفصل است، اما ما در اینجا فقط يك قسمت از گفته‌های ایشان را که به ادعاهای گوناگون حضرت باب پرداخته است نقل مینماییم:

”سؤال- از سید باب دعای مختلفه و اظهار مقامات متفاوته به صحت پیوسته. شما به کدام از آنها اعتقاد کرده اید؟

جواب- حضرت ایشان در سنه ۱۲۶۰، مبعوث شدند در حالی که اغلب انام، مُحْتَجِب به انواع حُجُب بودند، و حکمت الهیه اقتضا داشت که به تدریج ناس را به درجات عرفان ترقی دهند، و به مصداق ’أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ‘ که سنت الله در ایام ظهور هر يك از نقاط مشیت بوده، در ابتدای امر به نام باب و عبد بقیة الله خود را معروف فرمودند که علی زعم القوم ایشانرا مبعوث از امام غائب محمد بن الحسن تصور کردند. و لطیفه غیبیه در خلف هیکل منیر خودش پنهان بود، و فی الحقیقه باب و عبد من یُظْهَره الله اند که بعداً در آثارشان خصوصاً در کتاب مستطاب بیان و آثار اخیره شان واضح و عیان گردید. و چون عند العموم مشهور به قدس و تقوی و دیانت و امانت بودند جمعی از صلحاء اَتقیاء، مخصوصاً از شیخیه به ایشان گرویدند. و آن حضرت به طریقه شیخ احسائی و سید رشتی رسائل متعدده مرقوم فرمودند، و در آنها مستحبات را به جای واجبات، و مکروهات را به جای محرّمات مقرر داشتند مثل اینکه در سجده نماز چهار مهر تربت سیدالشهداء را برای کفّین و وجه و آنف لازم دانستند. و زیارت عاشوراء را واجب شمردند، و ادعیه و تعقیبات مفصله معین نمودند، و وجوب نماز جمعه را اعلان کردند، و در صحیفه اعتقادات موسوم به عدلیه در باب معرفه الله و معرفه الابواب و معرفه المعانی و معرفه الامام و معرفه الارکان و معرفه النّبء و معرفه النّجباء و اعدادهم و اوصافهم شرحی نگاشتند. و آیات خود را تحت کلمات ائمّه، و فوق کلمات شیخ و سید قرار دادند. و هیاکل و احراز و طلسمات کما قرّر عند القوم ترتیب دادند، و خود را مفسّر و مبین و مروج قرآن و اسلام اعلان کردند، و تفسیر بر سوره مبارکه یوسف و بقره و کوثر و العصر و ألمّ تشرّح و فاتحه الکتاب و غیرها نوشتند، و جمیع اصحاب آن حضرت در اصول و فروع به غایت احتیاط عمل میکردند، و آن حضرت را باب علم الهی و افضل از شیخ و سید میشناختند. و حکم مذکوره آن حضرت سبب شد که امرشان در ایران و عراق عرب مرتفع گردید، و حتی در اصفهان نزدیک بود عموم اهالی منقلب شوند ولی فقها و رؤساء ملت چون دیدند دعویشان بابتیت، و برهانشان آیات، و احکامشان طاعات و عبادات است از عاقبت امر ایشان و مالّ حال خود ترسیدند، و به فکر علاج کار افتادند، عاقبت به مضامین برخی از آیاتشان که

ذکر رجعت شده بود دست آویز کرده، اتهامات و افتراءات منفره ساخته، سد سیل روحانی و جلوگیری از انوار معنویه خواستند. ولی آن حضرت به نوع حکمت مذکوره به نفس دعوی و اظهار آیات، مردم را ترقیات فوق العاده دادند، چه که قبل از آن زمان افکار و اذکار عامه حصر در مسائل و رسائل فقهاء، و راجع به نجاست و طهارت و کیفیت آداب تطهیر و تنجیس و تکفیر و شکیات در رکعات و سهویات در سجدهات و امثالها بود، و آن امور تغییر یافته، افکار مؤمنین حصر در دلایل توحید و شواهد نبوت و علامات امامت و معرفت نقباء و نجباء و شرح و بسط معارف روحیه دینیّه و فهم آیات و کلمات مقدسه الهیه گردید. و این اول درجه بود که به خفص مرتبه خود، و رفع درجه شرع، ناس را از محل سکون و وقوف حرکت دادند. بعد از آن خویش را به لقب 'ذکر الله' ملقب ساختند: 'أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ' و 'إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْأَبْيَعُ'، 'فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ' و مرتبه بابیت، مخصوص اول من آمن، جناب ملا حسین بشرویه ای شد. و پس از چندی اظهار قائمیت فرمودند، و مقام ذکریت تحت الشّاع واقع گردید. و همچنین ذکر ربوبیت نمودند. اینست که در حدیث مشهور فرمودند قائم مثل یوسف در تقیه است. چنانکه یوسف مقام خود را اظهار نمی نمود حضرت نقطه هم مقام خویش و بعضی مطالب را اظهار نمی فرمودند. خود را باب خواندند یعنی باب مدینه من یظهره الله. و ذکر گفتند برای حضرت مذکور، و قائم فرمودند برای حضرت قیوم، و رب فرمودند برای مقام الوهیت. پس معلوم است که مقام شامخ ایشان و سایر نقاط مشیت از قبل و از بعد تغییر و تبدیلی ننموده و نمی نماید، و تفاوت بیان نظر به مصالح و حکم زمان می باشد لا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ مَا أَمَرْنَا إِلَّا وَاحِدَةً.^{۵۴}

چیزی که بیش از همه در کلام انیس نگارنده را بر سر وجد آورد آنست که نشان میدهد امر حضرت باب، حتی در سالهایی که ایشان ادعای حقیقی خویش را عنوان ننمودند چه تأثیر عمیقی بر جامعه بابیان داشته است. به عبارت دیگر، اگر کسی بپرسد که هرگاه جامعه بابیه در چند سال اول ظهور ایشان هیچگونه برداشت واضحی از مقام حقیقی ایشان نداشته اند، آنگاه چه ویژگی ای را میتوان در این جامعه ممتاز دانست و اصولاً در این دوره بابی بودن چه معنایی میتوانست داشته باشد، پاسخ انیس آن بود که حضرت باب در همان سالهای اولیه توجه را از فروعات احکام فقهی همچون شکیات و نجاست و طهارت و امثال آن دور نموده، به سمت اصول معرفت همچون توحید و امهات مسائل الهیه بازگردانیدند. شبیه همین را در بیان حضرت بهاءالله در کتاب اقدس نیز می بینیم که فرمودند: "لَا تَحْسَبَنَّ أَنَا نَزَّلْنَا لَكُمْ الْأَحْكَامَ بَلْ فَتَحْنَا خَتْمَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ."^{۵۵}

همچنین در بیان دیگری به همین مضمون فرمودند:

”این ظهور از برای اجرای حدوداتِ ظاهره نیامده، چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری، بلکه لِأَجْلِ ظَهْرَاتِ كَمَالِيَه در انْفُسِ انْسَانِيَه و ارتقاء اَرْوَاحِهِمْ إِلَى الْمَقَامَاتِ الْبَاقِيَه و مَا يَصْدُقُهُ عَقُولُهُمْ ظَاهِر و مُشْرَقٌ شَدِيدٌ تَا أَنْكَه كَلٌّ، فَوْقَ مَلِكٍ و مَلَكُوتٍ مَشِيٍّ نَمَائِنْد.“^{۵۶}

در چند سطر پایانی میبینیم که جناب انیس، قائمیت و ذکریت و ربوبیت را بر حضرت اعلیٰ منطبق دانسته است، و قیومیت، مذکوریت، و الوهیت را بر حضرت مَنْ يُظْهِرُهُ اللهُ. در ادامه همین سؤال و جواب در پاسخ عالم شیخی که اعتراض به ادعای ربوبیت برای حضرت اعلیٰ نموده، جناب انیس شواهدی از قرآن را در اثبات مدعای خویش نقل مینماید که طالبین باید به اصل آن مراجعه نمایند. این معنی، یعنی مقام ربوبیت برای حضرت باب در بیانات مبارکه به تکرار وارد گردیده است.

در بیان حضرت عبدالبهاء که در این مقاله مکرر بدان اشاره گردید فرمودند:

”مقام مظاهر قبل مقام نُبُوتِ كُبْرَى بود، و مقام حضرت اعلیٰ الوهیت شهودی، و مقام جمال اقدس اقدم احدیت ذات هویت وجودی، و رتبه این عبد عبودیت محضه صرفه بحته حقیقی و هیچ تفسیر و تأویلی ندارد.“^{۵۷}

این حقیقت، یعنی اینکه تا چندین سال مقام حقیقی نقطه اولی در پس سایر مقامات مخفی بود در آثار حضرت بهاءالله به کرات و مراتب بیان گردیده است:

”تفسیر احسن القصص بما عندالقوم نازل شده و این نظر به فضلِ بَحْتِ بوده که شاید اهلِ غفلت و جهل، به جبروت علم صعود نمایند، چنانچه اکثری از مطالب مذکوره در آن مطالبی است که نزد اهل فرقان محقق بوده. و اگر از اول بما اراد الله نازل می شد احدی حمل نمی نمود و باقی نمی ماند ... ملاحظه نمائید که اول امر، آن حضرت به بابیت خود را ظاهر فرمودند. این نظر به آن بوده که طیور افنده نام در آن ایام قادر بر طیران فوق آن مقام نبودند. قَدْ نَاحَتْ الْأَشْيَاءُ بِمَا نَسَبَ نَفْسَهُ بِهَذَا الْمَقَامِ، لِأَنَّ هَذَا الْمَقَامَ لَوْ يَكُونُ أَصْلِيًّا حَقِيقِيًّا و مَا فَوْقَهُ و فَوْقَ فَوْقِهِ يُخْلَقُ بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِهِ و إِشَارَةٌ مِنْ إصْبَعِهِ ... و چون ناس ضعیف و مُحْتَجِبٌ مَشَاهِدَةٌ می شوند لذا فَضْلًا لَهُمْ شَمْسِ حَقِيقَتِ بِه ذِكْرٍ ذَرَّةٍ مَشْغُولٍ، و بحر قدم به وصف قطره ناطق. اینست که نقطه اولیه به اسم بابیت ظاهر شدند. و به این مقدار هم ناس راضی نشدند تا چه رسد به ذکر ولایت و امثال آن. و حال آن که این مقامات کُلُّهَا و فوق آن به کلمه‌ای از بحر جودش ظاهر و موجود گشته، و به امری معدوم و مفقود خواهد شد.“^{۵۸}

در بیان دیگری تصریح نمودند که حتی خود ادعای بابیت هم در ابتدا عبارت از بابیت عامه بوده است، و نه بابیت خاصه:

”همین ادّعی بایبیت حضرت اعلیٰ روح ماسواهُ فداهُ، مُدَلِّ و مُظْهَر شئون ناس بوده و هست. در يك مقام بایبیت مخصوصه را از خود نفی فرموده اند، چه که کلّ در وادی ظنون و اوهام واقف، و قادر بر ادراک اشراقاتِ آفتاب یقین نه الا من شاء الله. و در هر بیان که از مشرق اراده رحمان ظاهر، اکثری در ذکر بعضی از نفوس قبل بوده. و اگر خلق مستعدّ بودند جز ذکر آفتاب حقیقی و سماء معنوی از لسان و قلم آن حضرت جاری نمیشد چنانچه از بعضی از آیات مبارکه مُستفاد میشود.“^{۵۹}

و البتّه شخص حضرت اعلیٰ نیز در رساله دلائل السّبعه تصریح بر این مطالب نموده اند، و هم مقام حقیقی خویش را برای ما بیان داشته اند:

”و نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حقّ مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد. مقامی که اوّل خلق است و مظهر ظهور آیه اِنّی اَنَا اللهُ، چگونه خود را به اسم بایبیت قائم آل محمّد ظاهر فرمود، و به احکام قرآن در کتاب اوّل حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید، و ببینند این مشابه است با خود ایشان. لَعَلَّ محتجب نشوند و به آنچه از برای آن خلق شده اند غافل نمائند.“^{۶۰ و ۶۱}

خلاصه کلام آنکه هر چند معنای بیرون انداختن گیسوان، یا نمایان کردن یکی از سینه‌ها را به وضوح بیان ننموده اند، اما هرگاه به حسب مفاد سورة القلم، عُریان شدن حوریّه البهاء عبارت باشد از کشف عالیترین مقام حقیقی جمال البهی، و در خصوص حضرت باب نیز عُریان شدن حوریّه مراد از کشف مقام حقیقی نقطه اولی باشد و آن مقام به نصّ دلائل السّبعه و هم بیان حضرت عبدالبهاء عبارت است از مقام ربوبیت کبری، آنگاه در خصوص ظهور حضرت اعلیٰ میتوان حجابهایی را که پیکر عُریان حوریّه را پوشانیده اند، منطبق دانست بر سایر مقامات عالیّه ای که ایشان پیش از کشف مقام حقیقی خویش مدّعی گردیدند. پیشتر گفتیم که این 'حجاب' در خصوص حضرت بهاءالله، خود آن قدر مقدّس بوده است که در سورة والشّمس قرآن به آن قسم یاد فرموده اند. در خصوص حضرت باب نیز این نقاب و این حجاب آن قدر مقدّس است که حضرت بهاءالله در لوح غلام الخلد شهادت دادند خود حضرت پروردگار با دستان خویش آن را برای حضرت باب بافته است:

”و عَلیٰ وَجْهه نقابٌ تُسجّ من اصْبَعِ عَزّ قَدیر.“^{۶۲}

این معانی که در بالا بیان گردید، یعنی هم بر سر داشتن قناع، و هم بر تن داشتن "لباس" یا "قمیص" را به وضوح تمام در خود قیوم الأسماء در سورة الحوریّه نیز شاهد هستیم، و گویا این خود تأکیدی بر این مطلب بوده که در سالهای اوّل ظهور مبارک این نقاب بر

گیسوی حوریه بوده است، و نیز بعدتر که او نقاب را از گیسوی خود برداشته است، این بار همچنان ”لباسی خشن“ هست که تن حوریه را می‌آزارد. در قیوم الأسماء نیز به حوریه اجازه نمیدهند تا لباسهای خشن را از تن خود درآورد مگر زمانی که در خلوت بیت خود باشد. حتی بهره اهل آسمان از گیسوان حوریه، تنها از پشت نقاب است و بس، و این ملایمت و مماشات با خلق طبق فرموده آن حضرت همانا از سر رحمت حق بر بندگان مؤمن است:

”يا قَرَّةَ الْعَيْنِ فَأَذِّنْ لَهَا بِخَلْعِ ثِيَابِهَا الْخَشِنَةِ وَ اَلْبَسِ قَمِيصَهَا فِي بَيْتِهَا فَإِنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ قَدْ شَهَقَتْ مِنْ شَعْرِهَا الْمَلْفُوفِ فِي تَحْتِ نِقَابِهَا وَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ كَانَ بِعِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيَّ الْحَقِّ رَحِيمًا.“^{۶۳}

نیز از همان ابتدا که به حوریه ندا میدهند تا از قصر خود بیرون بیاید از او میخواهند تا لباسی بر تن کند، و هم روسری ای از جنس حریر بر گیسوان خود بیندازد:

”يا قَرَّةَ الْعَيْنِ فَأَذِّنْ عَلَيَّ حُورِيَّةَ الْفَرْدُوسِ بِاللُّبْسِ الْحَسَنِ وَ اَلْقِنَاعِ مِنَ الْحَرِيرِ الْأَحْسَنِ ثُمَّ اَذِّنْ لِحُرُوجِهَا مِنْ قَصْرِهَا عَلَيَّ هَيْئَةَ الْحَوْرَاءِ فِي الْأَرْضِ...“^{۶۴}

اینکه در بیان قیوم الأسماء صحبت از لباسهای خشن به میان آورده اند، و هم به حوریه اجازه داده اند تا تنها در خلوت خانه خود پیراهن از تن برگذند، و نیز آنکه در لوح حوریه صحبت از کنار زدن این پیراهن از روی سینه حوریه شده است، این همه در بیانی بسیار جانانه از حضرت بهاءالله تشریح گردیده است. میدانیم که در لغت عرب، واژه ”قمیص“ به جای ”پیراهن“ استفاده گردیده است. جمال ابهی در لوحی فرمودند که حضرت نقطه در ابتدای ظهور ”قمیص بابیت“ به تن کردند، و آنگاه که قدری استعداد در خلق فزونی یافت این قمیص را به ”قمیص ولایت“ تبدیل نمودند. چون ممکنات به ثمر رسیدند و به رتبه کمال نائل شدند، آنگاه ادعای حقیقی حضرت نقطه، یعنی ربوبیت به عالمیان بیان گردید، و بانگ ”اَئِي اَنَا اللهُ“ برآورد. حضرت بهاءالله از مقام ربوبیت دیگر به عنوان ”قمیص“ یاد نمیکنند، پنداری که در اینجا حوریه هر چه قمیص بوده از تن کنده است، یا به تعبیر لطیف قیوم الأسماء همه لباسهای خشن را از بر خویش خلع نموده است:

”... كَمَا شَهَدْتُمْ فِي أَوَّلِ الظُّهُورِ ظُهُورَ رَبِّكُمْ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى فِي سَنَةِ السِّتِينَ وَ إِنَّهُ قَدْ ظَهَرَ فِي أَوَّلِ ظُهُورِهِ بِقَمِيصِ الْبَابِيَّةِ وَ فِي هَذَا الْمَقَامِ عَرَجَ نُطْفَةُ الْقَبُولِ وَ اِلْتِمَادِ اِلْتِمَادِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلَى الْعَلْفَةِ ثُمَّ بَدَّلَ الْقَمِيصَ بِالْوَلَايَةِ وَ اصْعَدَ الْمُمَكِّنَاتِ إِلَى الْمُضَنَعَةِ وَ اَنْتَهَى الدَّرَائِجَ إِلَى أَنْ بَلَغَهُمْ إِلَى مَقَامِ خَلْقٍ آخَرَ إِذَا تَجَلَّى عَلَيْهِمْ بِاسْمِ الرَّبُوبِيَّةِ وَ نَطَقَ بِإِنِّي أَنَا اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالَى الْعَلِيمُ.“^{۶۵}

۴.۱۰- نکته ای پیرامون مقامات حضرت نقطه اولی

در بخش پیش، بیان حضرت بهاءالله را نقل نمودیم که فرمودند حضرت نقطه اولی در سالهای اول ظهور، خویشان را به عنوان بابیت معرفی فرمودند، و حتی در مقامی، بابیت مخصوصه را نیز از خود نفی نمودند. خود حضرت باب در توفیق پنج شأن میفرمایند که من در طول چهار سال از ظهور، خود را در میان ابواب معرفی نمودم.^{۶۶} در دوران اقامت در کوه‌های آذربایجان هم ادعای قائمیت بیان گردیده است. و هم اینکه با نزول احکام جدید، واضح ساختند که مراد از قائمیت، نه تنها ادعای مقام ولایت و امامت، بلکه مقام شارعیّت است.

این معنی، یعنی اینکه حضرت باب همه این مقامات را در دوره ای از ظهور خویش مدعی گردیدند، هرچند به نصّ مبارک در دلایل السّبعه از سر مدارا با خلق و رأفت بدیشان بوده است، اما در نصوص کتب آسمانی پیشین و نیز احادیث اسلامی به این معنی توجه شده بود، و لذا توجه به همین مطلب میتواند توضیحگر برخی مسائل مشکله باشد؛ در ایقان مبارک حدیث امام معصوم را نقل نمودند که فرمود حضرت قائم، سنتی از یوسف نبی به میراث خواهد بُرد و آن "تقیّه" است، یعنی اینکه در میان خلق باشد و مردم مقام حقیقی او را شناسند.^{۶۷}

در کتاب بیان فارسی، حضرت نقطه اولی، پس از تنزیه و تقدیس ذات الوهیت، به بیان مقامی از مشیت اولیه، یعنی "نقطه" پرداخته اند، و آنگاه در بابهای بعد بیان مینمایند که حضرت رسول، و امامان معصوم و حضرت فاطمه، و نیز چهار حامل عرش به دنیا رجوع فرموده اند. چهاردهمین اینها، حضرت قائم، یعنی امام دوازدهم شیعیان است. پُر واضح است که مقام حضرت اعلی، همان "نقطه" بود که در باب اول آن را بیان فرمودند، و اینکه باز دوباره همان شخص در باب پانزدهم رجوع نموده و نامش به میان آمده است نیازمند توضیح است. خود حضرت باب، سرّ مطلب را برای ما چنین بیان فرموده اند:

"اگرچه نقطه بیان در اول ذکر شد، و نقطه فرقان در ثانی، و ظهور حضرت

در باب خامس عشر، سرّ آن اینکه نقطه در مقام تجرّد که صرف ظهور الله

است به اسم الوهیت ظاهر است در مقام اول ذکر شد. و در مقام تعین که

مشیت اولیه است در مقام ثانی ذکر شد. و در مقام قائمیت بر کلّ نفس که

مخصوص به ظهور رابع عشر است در باب خامس عشر ذکر شد."^{۶۸}

یعنی در هیکل واحد و نفس واحد، نظر به شئون متفاوت، مقامات گوناگونی نیز بیان گردیده است. این نکته حایز نهایت اهمیت است. در مقاله دوم از این سلسله مقالات، بیان نمودیم که در مکاشفات یوحنا، در اخبار از ظهور اسلام، صحبت از زنی شده است که

تاجی از دوازده ستاره بر سر دارد، و هم او فرزندی میزاید. حضرت عبدالبهاء زن را طبق اصطلاح کتب مقدسه به دیانت اسلام تعبیر نمودند، و دوازده ستاره را به دوازده امام، و آن فرزندان را به حضرت اعلیٰ.^{۶۹} برخی کسان اعتراض نموده اند که حضرت اعلیٰ، چگونه میتواند خود هم یکی از آن دوازده ستاره بر تاج آن زن بوده باشد، و هم آن وادی که زاییده آن زن است.^{۷۰} همچو شخصی غفلت نموده است از همین نکته ای که در بالا بیان گردید، و خود حضرت باب نیز با بیانی سلیس در همان بخش از بیان فارسی که خود را "قائم" معرفی نموده اند توضیح داده اند؛ در قرآن، آیه ای هست که میفرماید: "أَمَّنَ الرَّسُولُ بَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ."^{۷۱} بدین مضمون که حضرت رسول، خود به آن چیز که از جانب پروردگار بر او نازل شده ایمان آورده است. یعنی در نفس حضرت محمد، مقام رسالت را باید شاهد بود، و هم در عین حال ایشان خود یکی از مؤمنین به رسالت خویشتن محسوب میشود.^{۷۲}

به همین نحو، بشارات کتب مقدسه در خصوص حضرت اعلیٰ نیز نظر به مقامات گونه گون ظهور ایشان دارند. از یک سو، در رتبه اول ظهور ایشان ظهور الله است، از یک سو در رتبه دوم در میان شارعین ادیان ظاهر میگردد، از یک سو در مقام سوم قائم آل محمد است که امام دوازدهم شیعیان باشد، و بالاخره در رتبه چهارم، خود مؤمن به ظهور خویش است آنچنان که در آیه سوره بقره نیز وارد گردیده بود؛ آنجا که مربوط به رتبه چهارم بود حضرتش خویشتن را در چهار سال اول ظهور با عنوان "باب" معرفی فرمود که بهیچ وجه کمتر از "انسان کامل" نبود؛ بیان رتبه سوم در بالا از بیان فارسی نقل شد؛ و در مورد مقام اول و دوم نیز در اینجا یک دو سطر از بیانات خود حضرت را نقل خواهیم نمود تا مطلب شفاف گردد. در بیان فارسی، توضیح میدهند که چرا با وجود آنکه مقام ظهور حضرتش در واقع همان نقطه فرقان، یعنی شارعیّت و رسالت است، اما با این وجود، ایشان مقام خود را در باب اول و ذیل عنوان "ظهور الله" بیان فرمودند، و نه ذیل باب دوم که در خصوص حضرت محمد است:

"اگر چه ظهور نقطه بیان همان بعینه ظهور محمد است در رجوع آن، و لکن چون ظاهر شد بظهور الله، کلّ اسماء در ظلّ او مستدلّ علی الله هستند، زیرا که او است اول و آخر و ظاهر و باطن."^{۷۳}

پیشتر ذیل همین عنوان، در توضیح بیت قصیده ورقائیه "و عن مشرقها بدرُ الشهور تکرّت"، بیان نمودیم که حضرت باب به اعتبار مقام قائمیّت که دوازدهمین امام به حساب میآمده است، به عنوان "بدر" یا قمر معرفی شده اند، اما بدری که از مشرق طلوع مینماید، یعنی مقام و موقف و رتبه حقیقی ایشان همانا رتبه شمس خواهد بود؛ بگذارید با بیان یک مطلب ذوقی که نگارنده هیچ مستندی نمیتواند برای آن ارائه دهد سخن را به پایان

ببریم. در ادبیات فارسی و هم نوشتجات عرفا، زلف و گیسوی یار را به عنوان رمزی از «کثرات»، بسیار به کار برده اند، و در مقابل، رخسار یار نشانی از مقام «وحدت» بوده است. بسا باشد که مقام حقیقی حضرت موعود، که محبوب عالمیان و مقصود همه قلوب است، همان رخساره و یا اندام بی پیراهن یار باشد، و گیسو که بر اندام و بر گرد رخسار او می افتد همانا کثرات، یعنی مقامات گونه گونه‌ای باشند که همه، نیستند مگر حجابی بر آن رتبه و مقام حقیقی.

این بحث، یعنی مقامات گونه گونه حضرت اعلیٰ، توضیح دیگری هم دارد که نزد بابیان اولیه بیشتر مورد توجه بوده است، اما بیان آن از حوصله مقاله حاضر بیرون است.^{۷۴}

۱۱- «مَرَّةً شَاهَدْتُهَا كَأَنَّهَا مَاءٌ عَذْبٌ حَيَوَانٍ سَائِعٌ سَيَّالٌ يَجْرِي فِي حَقَائِقِ الْمَوْجِدَاتِ وَ غِيَاهِبِ الْمُمْكِنَاتِ وَ أَيَقُنْتُ بِأَنَّ كُلَّ الْوُجُودِ كَانَ بَاقِيًا بَبَقَائِهَا وَ دَائِمًا بِدَوَامِهَا، وَ مَرَّةً وَجَدْتُهَا نَارًا وَقَدْتُ فِي شَجَرَةِ الْهَيْئَةِ كَأَنَّ عُنْصُرَ النَّارِ خُلِقَ مِنْ جَذْوَةٍ مِنْ قَبَسَاتِهَا وَ اخْتَرَقَتْ أَكْبَادُ الْوُجُودِ مِنَ الْغَيْبِ وَالشَّهُودِ مِنْ حَرَارَتِهَا وَ لَهَبِهَا.» (ص ۴۶۸)

یعنی مرتبه ای چنین به نظرم میرسید که «او» آب گوارای زندگانی است که در بطن هستی و در حقایق موجودات جریان دارد و [بدین شهود] یقین حاصل نمودم که تمام هستی به دوام و بقای اوست که باقی و برقرار است. و مرتبه ای «او» را آتشی یافتیم که در شجره الهیه مشتعل شده بود، گویی که خود عنصر آتش از يك شراره آن پدید آمده بود. جگرهای کل هستی چه در عوالم غیب و چه عالم شهود، همه از حرارت و لهیب آن در گذاز بودند.

اینکه ظهور الهی را به دو مقام شهود نموده باشند، یکی همچون آتش و دیگری هم آب، در الواح متعدده از قلم حضرت بهاءالله و نیز در برخی بیانات حضرت عبدالبهاء و حضرت باب وارد گردیده است. ذیلاً يك بیان را نقل میکنیم که حضرت بهاءالله در مناجاتی فرمودند:

«لَوْ أَحَدٌ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَ سُفْرَائِكَ يَتَفَكَّرُ فِي شُؤنَاتِ قَلَمِكَ الْأَعْلَى الَّذِي يُحَرِّكُهُ إِبْصَعُ إِرَادَتِكَ وَ يَتَفَكَّرُ فِي أَسْرَارِهِ وَ أَثَارِهِ وَ مَا يَطْهَرُ مِنْهُ لَيَتَحَيَّرُ عَلَيَّ شَأْنُ يَرَى اللِّسَانَ عَاجِزًا عَنِ الذِّكْرِ وَ الْبَيَانِ وَ الْقَلْبَ قَاصِرًا عَنِ الْعِرْفَانِ لِأَنَّهُ يَرَى مَرَّةً يَجْرِي مِنْهُ مَاءُ الْحَيَوَانِ فِي الْإِمْكَانِ وَ سُمِّيَ مِنْ عِنْدِكَ بِالصَّوْرِ وَ يَقُومُ بِهِ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَ طَوْرًا يَطْهَرُ مِنْهُ النَّارُ كَأَنَّهَا أُوقِدَتْ مِنْ نَارِ الظُّهُورِ وَ تَكَلَّمَ الْكَلِيمُ فِي الطَّوْرِ فَمَا أَعْجَبَ شُؤنَاتُ قُوَّتِكَ وَ مَا أَعْظَمَ ظُهُورَاتُ قَدْرَتِكَ.»^{۷۵}

مضمون آنکه هرگاه کسی در شئونات مختلفه قلم اعلیٰ که انگشتان اراده تو آن را به حرکت در می‌آورد تأمل کند، و در اسرار آن تفکر نماید آن چنان متحیر میشود که زبان خویش را بکلی از ذکر و بیان قاصر می‌یابد، چرا که مرتبه ای چنین میبیند که آب

زندگانی است که از سوی آن در عالم امکان روان میشود، و این از نزد تو به «صور» نامیده شده که مردگان بدان زنده خواهند شد. و هم مرتبه‌ای از این قلم آتشی پدیدار میشود که گویی همانی است که از نار ظهور برافروخته شده و با موسی کلیم الله در طور سخن گفته است. چقدر شگفت‌انگیزند شئونات قوت تو، و چه مایه بزرگ و عظیمند ظهورت قدرت تو.

حقیقت آنست که این دو مقام، آن قدر در آثار مبارکه مورد توجه قرار گرفته اند که نگارنده در رساله دیگری که در شرح نقش نگین اسم اعظم مشغول به نگاشتن آنست، چندین صفحه را به توضیح و اثبات این پرداخته که مراد از دو باء متقاطع در نقش نگین اسم اعظم، نیست مگر همین دو مقام؛ توضیح این دو مقام را بیش از همه باید در آثار مبین آیات الله، حضرت عبدالبهاء، جستجو نمود. خلاصه کلام آنکه مراد از نار، همانا ظهور کلی الهی است که جمیع ظهورات الهی در ادوار قبل، نبوده اند مگر قبسه‌ای و جذوه‌ای از شعله پر فروغ آن. زردشت فروغی از آن برگرفت و ملت خویش را روشنی بخشید، و موسی در طور قبسه‌ای از آن برداشت و قوم خویش را به ساحل مقصود هدایت نمود، و هم همه رسل و انبیاء آنچه از خویش بروز دادند بارقه‌ای از این نار موقده بود؛ مقصود از ماء، همانا ماء وجود است، یعنی هستی کل جهان هستی. این عبارت، یعنی «ماء وجود» یک توضیح اجمالی دارد و یک توضیح تفصیلی. بیان اجمالی اش اینکه در جمیع کتب مقدسه و عده به آن روزی دادند که حضرت پروردگار خود پا به جهان هستی خواهد نهاد. اینکه «یهوه» در کنار مردمان و بندگان خویش خواهد بود، روزی که «پدر آسمانی» از آسمان فرود خواهد آمد، و آن روز که «رب» پا به صفحه گیتی خواهد نهاد. بی تردید جهان هستی گنجایش و استعداد فرود آمدن حضرت پروردگار را نداشته. ظهور کلی الهی، یعنی ظهور حضرت مشیت اولیه در عالم آن چنان ناممکن می‌نمود که حضرت بهاءالله در لوح میلاد آنگاه که خبر به این ظهور میدهند الزاماً شهادت میدهند که دو امری که هیچ با هم جمع شدنی نبودند به یکدیگر آمیختند: «قد ولد من لم یلد و لم یولد.» یعنی زاده شد آنکس که نه هرگز زاییده شده و نه چیزی از او زاده گشت. و هم حضرت عبدالبهاء شهادت دادند که این بهیچ وجه نظر به استعداد عالم نبوده، بلکه صرف فضل و سعیه رحمت الهی سبب شد تا چنین تاج بزرگی از افتخار بر عالم هستی نهاده شود.^{۷۶} عالم وجود در این یوم، عرشی شد که حضرت رحمان بر آن جلوس فرمود. و مقصود از عبارت کتب مقدسه که سخن از استوای حضرت پروردگار بر عرش گفتند، نبود مگر همین جلوس او بر «عرش وجود». بهمچنین مراد از ماء همانا کل هستی، و ماء وجود است. هر چند جمع شدن آب و آتش در کنار یکدیگر ناممکن به نظر می‌آمد و لیکن از وسعت

رحمت الهی مقدّماتی مهیا فرمودند تا بحر را در کوزه بگنجانند، و این نار موقده ربّانیه را در این ماء که عبارت از عالم وجود باشد ظاهر فرمایند.

فی الحقیقه آن چیز که موسی در طور شهود نمود امروز در "طور عالم وجود" ظاهر گردیده و از قطب عالم امکان ندای ائی انالله است که بر آمده است. یعنی امروز تمام عالم امکان همان درختی است که آتش الهی در آن افروخته شده است. تمام هستی بر آتش است، و به تعبیر ملیح لوح حوریه در عبارت عنوان تمام وجود از غیب و شهود از لهیب آن در گداز است. آتشی در جان هستی افتاده که سکون و قرار را از آن ربوده است، و دم او را به حرکت واداشته است. حضرت بهاءالله بیان حضرت علی را در لوح شیخ نجفی نقل نمودند که فرمود "فتوقّعوا ظهور مکّم موسی من الشجرة علی الطور".^{۷۷} یعنی منتظر ظهور آن کسی که در طور با موسی سخن گفت باشید که از همان درخت بر طور ظهور خواهد نمود. این طور، اگر چه در یک مقام خبر از ورود حضرت بهاءالله در اراضی مقدسه میدهد، اما نیز شعله ای است که ظهور این نار در طور هستی انداخته است. شهادت داده اند که تمام هستی از این آتش بهره ای برده اند، مگر انسان که غفلت نموده است.^{۷۸} همان گونه که نار در طور هستی فریاد برآورده است "ائی انا الله"، در بیانی در خصوص این یوم عظیم که به یوم الله در کتب موصوف است فرمودند که همه اشیاء به بانگ "ائی انا الله" مترنم گردیده اند:

"یا عندلیب، امر بسیار عظیم است. دیباج کتاب ابداع به کلمه 'هو' مزین. او را به قدرت کامله برداشتیم و 'انا' گذاشتیم. لعمرالله هذا امر عظیم لا یحتمله احد الا من کان اقوی العالم و متمسکا بالاسم الاعظم".^{۷۹}

نیز از آدمیان میخواهند که خویش را از این آتش بی بهره نسازند. این نار در بطن هستی در فوران است، اما با بهره آن کسی است که از وجود آن غافل نمانده باشد. لذا حضرت عبدالبهاء در صدها لوح از الواح خویش، هر یک از اهل بهاء را به عنوانی شبیه به این خطاب نموده اند که "ای آنکه وجود تو به آتش برافروخته شده در طور مشتعل گردیده است." و در خطاب به غیر بهائیان فرمودند شایسته است اکنون که این آتش را در شجر طور دیده اند، همچون موسی به آن تقرّب جویند تا قیسه ای از آن بگیرند. و هم وظیفه ما اهل بهاء میدانند که قیسه ای را که از آن برگرفته ایم به اهل عالم بنمایانیم و ایشان را نیز به این آتش رهنمون شویم:

"جهدی کنید تا از نار موقده در شجره مبارکه اقتباس شعله نمایید، یعنی قلبی چنان به آتش عشق جمال ابهی برافروزید که شعله اش جهانگیر گردد و حرارتش به فلک اثر رسد، نورش ساطع شود و شعاعش لامع تا طالبان چون پروانه حول شمع پرواز نمایند و اقتباس نور عرفان کنند".^{۸۰}

از توضیحات بالا باید يك نکته به خوبی معلوم شده باشد، و آن اینکه عالم وجود همیشه به نحوی با این نار در تعامل است. در طول تاریخ، در زمان ظهور پیامبران، جلوه ای و بارقه ای از این "نار موقده" سبب شد تا عالم به جنبش درآید و قدری در پیشرفت خود سرعتی بگیرد. و اما در روز ظهور کَلَى الهی که این دو ظهور عظیم باشد، خود آن نار سر از طور هستی برآورده است. به تعبیر حضرت عبدالبهاء در تشریح مسأله تثلیث، در همه ادوار سخن از سه چیز در میان بود، یکی آینه، دیگری نور، و دیگری خورشیدی که تابنده آن نور است. یعنی متجلّی علیه، و تجلّی، و حضرت مُجلّی. يك زمان این سه، موسی بود و نار در شجر و حضرت یهوه. زمانی مسیح بود و روح القدس و پدر آسمانی. و دوره ای هم محمد بود و جبرائیل و حضرت ربّ متعال؛^{۸۱} حال در دوران پیامبران تجلّی الهی به خلق افاضه میگردید، و در این دور اعظم، به فرموده حضرت علی، خود حضرت مجلّی پای در طور هستی نهاد و بر اهل عالم ظاهر گردید. و البته ما ذیل عنوان ۱ بر اساس بیانات مبارکه مراد و مقصود از این مقام را بیان نمودیم، و مفصلاً توضیح دادیم که تمامی این اوصاف مربوط به "ظهور" است، و هیچ دخلی به مقام انسانی مظهر امر ندارد.

این بیان اجمالی مطلب بود، که ضمن آن سعی شد تا مفهوم "نار"، و اینکه کدام مقام است روشن گردد. اما در خصوص "ماء" و اینکه اگر منظور از آن، "عالم وجود" است، آنگاه این چگونه اشاره به مقامی از ظهور الهی در این دور دارد بیانی تفصیلی نیاز است. در رساله شرح نگین اسم اعظم که از پیش اشاره شد بخش عظیمی را به توضیح این مقام پرداخته ام و امکان آنکه دوباره در اینجا مطلب را تفصیل دهم نیست؛ وانگهی اگر در اینجا مطلب به اجمال بیان شود، سخن نگارنده بسیار گنگ و مبهم به نظر خواهد رسید، اما با وجود وقوف و اعتراف به این اشکال، در حدّ يك دو بند بیان مطلب مینماییم، و آن اینکه در آثار این دوره تصریح شد که این ظهور عظیم همانا ظهور مُرسل رسل و مُنزل کتب است، و آن همانا عبارت از حضرت مشیّت اولیّه است. از سویی حضرت عبدالبهاء توضیح فرمودند اینکه حضرات صوفیه معتقد به وحدت وجود شدند، و قائل به این گردیدند که ذات حقّ به صورتهای نامتناهی منحلّ گردیده و بدینصورت عالم خلق پدید آمده است قرین به صحت نیست، بلکه به اعتقاد اهل بهاء این مطلب در حضرت مشیّت اولیّه تمام است،^{۸۲} یعنی به اعتقاد اهل بهاء، مشیّت اولیّه بود که به صورتهای نامتناهی درآمد و با انحلال آن به این صور، عالم امکان پدید آمد، و نیستی قمیص هستی به تن کرد؛ در این مقام، مشیّت اولیّه عبارت است از بطن تمام هستی. سرتاسر هستی به اوست که برقرار و دائم است، وجود هستی به اوست که برپاست. او عبارت از همان "ماء" است که در قرآن فرمود "و من الماء کلّ شیء حی".

در جای جای این رساله، و نیز در همین بخش دانستیم که این ظهور عظیم، عبارت از ظهور حضرت مشیت اولیه است. و این مشیت اولیه چنانچه بیان نمودیم دو مقام عظیم دارد. یکی آنکه مُرسل رسل است، و مُنزل کتب است. به جلوه ای از خویش موسی را به پیامبری مبعوث نموده، و محمد رسول الله را به معراج خویش فراخوانده، و مسیح را به فلک چهارم برکشیده. این مقام از مشیت اولیه در اصطلاح امر مبارک و نیز برخی بیانات از کتب مقدسه به عنوان "نار" تعبیر گردیده است؛ اما این مشیت اولیه مقام دیگری نیز دارد، و آن مربوط به تمام هستی است. او، بطن سرتاسر هستی است. آبی است که با روان شدن آن تمامی عالم هستی پدید آمده است.^{۸۳} در واقع، هستی، نیست مگر سیلان و جریان مشیت اولیه. و این همان مقامی است که از آن به عنوان "ماء" تعبیر نموده اند. از میان این مقامات، دوران سایر انبیای الهی به عنوان دریافت جلوه ای از نار ربّانی توصیف گردیده. ولی از آنجا که این دور مبارک، یوم ظهور حضرت مشیت اولیه است، هر دو مقام، یعنی هم مقام نار و هم مقام ماء بر ایشان تطبیق شده است. بآء عمودی اسم اعظم اشاره به مقام "ماء" از دو مقام مشیت اولیه دارد، و بآء افقی اشاره به مقام "نار" دارد. این دو مقام در هر دور کَلّی، فقط و فقط یک بار به طور اتمّ ظهور خواهند یافت، و آن همانا در دوران ظهور کلی الهی در آن دور کَلّی است، که به صورت دو هیکل ظهور یافته اند و به شکل دو ستاره پنج پر که رمزی از هیکل انسانی است در نقش نگین اسم اعظم نمودار گردیده اند. همین است که قلم اعلیٰ در مناجاتی خطاب به سلطان عالم غیب و شهود فرمودند:

"أَسْأَلُكَ يَا مَاءَ الْوُجُودِ وَ نَارَ الْقُلُوبِ وَ حَيَاتِ الْعَارِفِينَ وَ نَوْرَ الْمُقَرَّبِينَ ..."^{۸۴}

ظهور کلی الهی در این دور عظیم، در واقع نیست مگر تجسم بیرونی همان حقیقتی که در بطن هستی در جریان و سیلان است. یا بهتر بگوییم، این "نار" چیزی نیست مگر همان "ماء" که امروز بدین شکل ظاهر گردیده است. قلم اعلیٰ در لوح معروف "آفتاب حقیقی کلمه الهی است ..." بر این حقیقت ژرف شهادت داده اند، قوله تعالی:

"اوست نار الهی، و چون در صدور برافروخت ما سوی الله را بسوخت. افنده عشاق از این نار در احتراق. و این نار، حقیقت ماء است که به صورت نار ظاهر شده. ظاهرها نار و باطنها نور. و از این ماء، کلّ شیء باقی بوده و خواهد بود، و من الماء کل شیء حی". از خدا میطلبیم که این ماء عذب الهی را از این سلسبیل روحانی بیاشامیم و از عالم و عالمیان در سبیل محبتش بگذریم و البهاء علی اهل البهاء."^{۸۵}

مطالبی که در بالا به صورت اجمالی بیان گردید را در رساله شرح نقش نگین مفصلاً در چند بخش جداگانه توضیح خواهیم داد. حقیقت آنست که در پرتوی وقوف بر این دو مقام،

فهم دهها، بلکه صدها بیان از بیانات معضله در الواح متعدده ممکن می‌گردد؛ در عبارت عنوان از لوح حوریّه همین حقیقت عالی را که در ظهور حضرت اعلیٰ شهود شده بود بیان فرموده اند. اینکه حضرتش در يك مقام همان ناری است که کتب آسمانی به ظهورش وعده داده اند. و در مقامی نیز عبارت از همان حقیقتی است که در بطن هستی در جریان است، و مفهوم وجود چیزی نیست جز سرّیان آن در غیاب ممکنات.

بگذارید این بحث را به بیانی از حضرت بهاء‌الله زینت دهیم که در آن برای ما بیان فرموده اند چگونه میتوانیم از ماء الهی و نار ربّانی بهره ببریم. در لوحی فرمودند که این آتش، رطوبتی را که مانع از عروج ارواح میشود جذب میکند تا ارواح به هوای عرفان الهی صعود نمایند:

”قُلْ إِنَّ حُبَّهُ مَاءٌ فِي أَثَرِهِ وَ نَارٌ فِي طَبِيعَتِهِ مُجَذَّبٌ بِحَرَارَتِهِ الرَّطُوبَاتِ الَّتِي مَنَعَتْ النَّاسَ عَنِ الصُّعُودِ إِلَى هَوَاءِ عِرْفَانِ رَبِّهِمُ الْمُقْتَدِرِ الْقَدِيرِ. قَدْ نُزِّلَ فِي هَذِهِ الْآيَةِ عَلَّةُ الْحَرَكَةِ وَ السُّكُونِ طَوْبِي لِمَنْ عَرَفَ وَ طَارَ بِقَلْبِهِ إِلَى مَقَامِ عَجَزَتْ عَنْ ذِكْرِهِ الْأَقْلَامُ ثُمَّ أَلْسُنُ الْمُتَكَلِّمِينَ. مَرَّةً تَرَاهُ مَاءَ الْحَيَوَانِ لِأَنَّ بِهِ أَحْيَيْنَا أَفْنَدَةَ الْعَارِفِينَ، مَرَّةً تَرَاهُ النَّارَ وَ بِهَا إِخْتَرَقَتْ حُجُبَاتُ الْأَوْهَامِ وَ تَوَجَّهَتْ الْقُلُوبُ إِلَى وَجْهِ رَبِّهِمُ الْعَزِيزِ الْمُنِيرِ.“^{۸۶}

بدین مضمون که بگو حبّ الله اثرش عبارت از آب، اما طبیعت آن عبارت از آتش است. [آتشی] که به حرارت خویش رطوبتهایی که مانع مردمان از صعود به هوای عرفان حضرت پروردگار میشود را جذب مینماید. به راستی که در همین آیه، علّت حرکت و سکون نازل گردیده است، خوشا به حال آن کسی که دریابد و به قلب خویش به سوی مقامی عروج نماید که قلمها و لسان سخندانان از وصف آن عاجز گردیده اند. مرتبه ای آن را همچون آب زندگانی میبینی، زیرا که بدان افنّده عارفان را زندگی بخشیده ایم. و مرتبه ای آنرا آتشی می‌یابی و بدان حجابهای اوهام سوزانده میشود و قلوب به رخسار پروردگارشان متوجّه میگردد.

اینکه "ماء وجود" به سخن درآمده حائز نهایت درجه اهمیت است و نگارنده در رساله ای دیگر پیرامون الهیات بهایی به آن خواهد پرداخت.^{۸۷} پایان بخش این بحث، بیانی خواهد بود از حضرت عبدالبهاء. در قرآن داستانی بیان شده که شخصی به نام ذوالقرنین جهان را جستجو نمود تا آنگاه که به غروبگاه خورشید رسید، و دید که خورشید "تَعْرَبُ فِي عَيْنِ حَمَلَةٍ"، یعنی غروب میکند در چشمه ای که جوشان، و یا بر اساس معنی دیگر، تیره و گل آلود بود.^{۸۸} شخصی از حضرت عبدالبهاء تفسیر این آیه را جویا گردید. ایشان در پاسخ، آیه را مربوط به ظهور کلی الهی دانسته اند. شاهد مدّعا در بیان حضرت عبدالبهاء آنجاست که در پایان لوح، این شمس و غروب آن در آن چشمه جوشان یا گل آلود را

مربوط دانسته اند به "نور الهدی و الكلمة العليا و السدرة المنتهى و المسجد الحرام و المسجد الاقصى الذى بورك حوله"،^{۸۹} و همه این اوصاف در آثار مبارکه و به خصوص در تفسیر بسم الله از حضرت عبدالبهاء تطبیق گردیده اند بر ظهور کلى الهی که این ظهور عظیم باشد؛ اما اینکه در آیه میفرماید خورشید در "عين حمئه" غروب کرده بود را حضرت عبدالبهاء به دوگونه تبیین فرمودند. "حمئه" در لغت هم به معنای داغ و جوشان آمده است، و هم به معنی طین و خاک. اگر اولی لحاظ شود معنی ترکیب میشود "چشمه جوشان". میفرمایند این شخص، وقتی در عالم نظر انداخت و دید که نور وجود و حقیقت فائزه از حضرت "رمز مکنون" از همه هستی نمایان گردیده است، به جستجو در عوالم غیب و شهود مشغول گردید تا آنکه به ساحلی واصل گردید که از چشم همگان مستور مانده بود، یعنی به آستان فجر قدم و "اسم اعظم". آنجا بود که دید شمس حقیقت در کینونتی مخفی و مستور گردیده است که هم دارای "ماء وجود" است، و هم دارای "حرارت نار و قود"، چرا که این ظهور عظیم را در عالم شهود دو مقام است. مقام اول اینست که او مبداء آب زندگانی است، و چشمه نجات است، و همان روح و جانی است که در حقایق موجودات جریان دارد. این فیض عظیم همان است که از آن به "ماء معین" تعبیر شده، و هم در قرآن میفرماید که به آب است که همه چیز را زندگی بخشیده ایم. و اما در مقام دوم، این ظهور عظیم عبارت از همان آتشی است که در سدره مبارکه و سیناء مقدسه سر برآورد، و موسی به شهادت کتاب آسمانی گفت بگذارید بروم شعله ای از آن آتش بیاورم تا شما گرم شوید. بعد از بیان این دو مقام، حضرت عبدالبهاء میفرمایند آن آبی که در بطن هستی در جریان بود، وقتی با این آتش برافروخته در طور سینا با هم جمع شدند از آن به "چشمه جوشان" تعبیر گردیده است، یعنی همان چشمه ای که به حرارت آن آتش به جوش آمده است. عین بیانات حضرت عبدالبهاء چنین است:

"انّ المظهر الرحمانی و المطلع الربّانی و المغرب الصّمّدانی له مقامان فی عالم الظهور و مرتبتان فی حیّز الشّهود و فی المقام الاوّل هو فائض بماء الحیاة و سلسبیل النّجاة و الرّوح السّاری فی حقائق الموجودات و هذا الفیض العظیم و الجود المبین یعبر بالماء المعین و من الماء کلّ شیء حی و فی مقام الثّانی هو النّار الموقّدة فی السّدرة المبارکه و الشّعلة السّاطعة فی سیناء المقدّسة و اللّمة النّورانیة فی طور البقعة الرّحمانیة كما قال کلیم علیه السّلام امکنوا انّی انست نارا لعلى آتیکم منها بقیس و لعلمک منها تصطلون فالماء الفائض من حقیقة الجود علی عالم الوجود فی حیّز الشّهود و الحرارة الشّدیة الّتی ظهرت من النّار الوقود اذا اجتمعنا یعبران بالعين الحمأة ای حامیة بحرارة محبّة العزیز الودود."^{۹۰}

آنگاه بر اساس اینکه «حمئه» را به طین و خاک معنا کنیم، تفسیر دومی هم بیان می‌فرمایند. و آن اینکه آن جویای حقیقت پس از جستجوها همان چیزی را شهود نمود که حضرت کلیم در طور مشاهده نمود، و همان چیز که حضرت رسول در معراج رؤیت فرمود. یعنی دید آن آبی که در بطن همه هستی در جریان است در قالب ترابی و هیكل بشری ظاهر گردیده است. و مراد آنست که حقّ به «جمیع اسماء و صفات» در این مشکوة ظاهر گردیده است، و جلوه بر عالم فرموده است :

«فوجد أنّ شمس الحقيقة غاربة في مغرب عين الحياة الحمأة ای عين ماء الوجود المختلط بحمأة ای طین من عناصر الموجودة في حيز الخارج المشهود فذلك النور الساطع اللامع حقيقة الحقائق و النیر الاعظم موجود في هیكل بشری و قالب ترابی و جرم عنصری ای متجلی بجمیع الأسماء و الصفات و الانوار في هذا المشکوة الله نور السموات و الارض مثل نوره كمشکوة فيها المصباح.»^{۹۱}

ذیل بحث پیرامون حجاب، نشان دادیم که حضرت بهاءالله نیز در تفسیر سوره والشمس، آن «لیل» که خورشید در پس آن مخفی شده را به ظهور خویش تطبیق فرمودند. اینجا نیز آن چشمه ای که خورشید در آن غروب نموده است بر همین ظهور تطبیق می‌گردد. منتها در هر يك از این دو بیانات، تأکید بر معانی متفاوت و بس نکویی است که هر يك در مقام خویش گفته آمد. آنچه در بالا گفته شد، و به خصوص همین بیان حضرت عبداله‌بهاء میتواند به خوبی توضیحگر بیان حضرت بهاءالله باشد که در اولین سطر از خطبه لوح مبارك كلّ الطّعام در وصف این ظهور فرمودند: «الحمد لله الذي مُمَوِّجُ أَبْحُرِ النُّورِ بِالْمَاءِ النَّارِيَةِ الْإِلَهِيَّةِ.»

یعنی ستایش خدایی را سزااست که دریاهاى نور را با «ماءِ نارِ الهی» به موج درآورده است.

۱۲- وَ إِنِّي عَرَفْتُ كُلَّ الْمَعَانِي فِي نُقْطَةِ فَمِهَا (ص ۶۴۹)

یعنی تمامی معانی را از خال [گوشه] دهانش دریافتم. به طور کلی اینکه می‌فرمایند از مشاهده ای در خال لب او تمامی اسرار هستی را دریافته اند دو معنی لطیف در خویش دارد که هر دو را ذیل عنوان «مکتوب علی جبینها البیضاء» توضیح دادیم. از سویی این معنی اشاره به آنست که در هیكل حوریّه همچون کتابی که پُر از اسرار تواند بود دهها راز را مسطور دیده اند. نیز از پیش اشاره به شعر عارفان نمودیم که تطابقی بین آن کتاب الهی ای که نوشته شده است، و بین هیكل یار دیدند و از جمله قامت یار را به الف تشبیه نمودند. حال در اینجا نیز در خال لب این هیكل همان نقطه ای را می‌بینند که در کتاب الهی مسطور گردیده است.

این توجّه به خال لب در لوح غلام الخلد نیز دیده میشود. قسمت اول لوح غلام الخلد در توصیف ظهور حضرت باب است، و در میانه لوح است که در بهای آسمان باری دیگر گشوده میشود و حوریّه البهاء که عبارت از ظهور حضرت بهاء الله باشد رو سوی اهل زمین میکند. در قسمت آغازین لوح، ظهور حضرت اعلی را که در سنه ستین ظاهر شده است به عنوان جوانی زیبا رو توصیف فرمودند که از دل فردوس به زمین توجه نموده است. بر صورت او نقابی است که حضرت پرورگار به دست خویش برای او بافته است، بر سرش تاجی است پُر نور، گیسوانش بر کتفهای سپید افشان است، و بر انگشت دست راستش انگشتی از جنس مروارید دارد که بر آن چیزی نگاشته اند. در اینجای لوح است که جمال ابهی به توصیف خالی که بر لب آن جوان زیبارو بود میپردازند:

”و عَلَى شَفْتِهِ الْيُمْنِي خَالٌ تَخْلَخْتُ مِنْهُ اِدْيَانُ الْعَارِفِينَ اِذَا صَاحَ اَهْلُ حِجَابِ
الْاَلَاهُوتِ فَيَا بَشْرِي هَذَا غَلَامُ الْخُلْدِ قَدْ جَاءَ بَسْرِي عَظِيمٍ وَ هَذَا مِنْ نَقْطَةِ فُصِّلَتْ عَنْهَا
عُلُومُ الْاَوَّلِينَ وَ الْاٰخِرِينَ اِذَا غَنَّتْ اَهْلُ مَقَامِ الْمَلَكُوتِ فَيَا بَشْرِي هَذَا غَلَامُ الْخُلْدِ قَدْ
جَاءَ بَعْلِمٍ عَظِيمٍ.“^{۹۲}

بدین مضمون که بر جانب راست لبش خالی بود که ادیان عرفا بدان متزلزل گردیده بود. در این گاه اهل حجاب لاهوت فریاد برآوردند: 'یا بشری که این غلام الخلد است که با سرّی عظیم ظاهر گردیده است.' و این همان نقطه ای است که جمیع علوم اولین و آخرین از آن تفصیل یافته است، در این گاه ساکنان مقام ملکوت آواز سر دادند: 'یا بشری که این غلام الخلد است که با علمی عظیم آمده است.'^{۹۳}

اینکه در لوح حوریّه تمام معانی را از خال لب حوریّه دریافته اند، و نیز اینکه در لوح غلام الخلد آن خال را همان نقطه ای میدانند که جمیع علوم اولین و آخرین از آن تفصیل یافته است در آثار غیر رمزی حضرت بهاء الله نیز به تکرار بیان گردیده است. در دهها لوح، حضرت ربّ اعلی را عبارت از نقطه ای دانسته اند که تمامی علوم و نیز تمامی کتب از ایشان پدید آمده است. در لوحی فرمودند:

”حمد مقدّس از ذکر و بیان حضرت معبود و مالک غیب و شهودی را لایق و سزا
که از نقطه اولی کتب لاتحصی پدید آورد، و از کلمه علیا خلق اولین و آخرین
فرمود.“^{۹۴}

در لوح دیگری واضحاً مشخص فرموده اند که مراد از ”نقطه ای“ که جمیع علوم از او تفصیل یافته است و عالم از او خلق شده است همان نفسی بوده که در سال ۱۲۶۰ اظهار امر نموده است. در این لوح مفصلاً مقامات حضرت باب را نیز برای ما بیان فرموده اند: ”إِنَّ نَقْطَةَ الْاَوَّلِيَّةِ الَّتِي فُصِّلَتْ فِي السِّتِّينِ اِنَّهَا لَكَلِمَةُ اللهِ وَ بَرَهَانُهُ وَ اَمْرُ اللهِ وَ بَهَائُهُ وَ فِيهَا اتَّحَدَ الْحَبِيبُ وَ الْمَحْبُوبُ وَ اِنَّهَا لَكَلِمَةٌ مِنْهَا فُصِّلَتْ الْحُرُوفَاتُ بِقَوْلِهِ كُنْ فَيَكُونُ وَ

إِنَّهَا لَنَقْطَةُ الْتَى مِنْهَا ظَهَرَتِ الْحُرُوفَاتُ وَ الْكَلِمَاتُ وَ بِهَا ظَهَرَ كُلُّ عِلْمٍ مَكْنُونٍ وَ بِهَا
أَلْفُ الْكَافِ بِالْتُونِ وَ طَلَعَ كُلُّ أَمْرٍ مُبْرَمٍ مَحْتَوٍ وَ إِنَّهَا لَكِتَابُ اللَّهِ الَّذِي رُقِمَ فِيهِ عِلْمٌ مَا
كَانَ إِنْ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ ...^{۹۵}

مضمون آنکه به راستی نقطه اولایی که در سال ۱۲۶۰ تفصیل یافت همانا کلمه الله بود و برهان او، و امرالله بود و بهای او. در وجود او حیب و محبوب به هم آمیختند، و او همانا کلمه ای است که به کلمه امر او حروفات تفصیل یافتند، و بدو جمیع علوم مکنون سر به ظهور گذاشتند. به او کاف به نون پیوست، و اگر توانید که دریابید همانا او کتابی است که علم اولین در آن مسطور گردیده است.

در مناجات دیگری حضرت خداوند را قسم داده اند به حق نقطه ای که به او جمیع کتب و زبر و الواح تفصیل یافته اند.^{۹۶} در خطبه ابتدای لوح اشراقات خدای را شکر میکنند به پاس آنکه نقطه را ظاهر نمود و از او علوم اولین و آخرین را ظاهر فرمود، و هم او را مبشر ظهور اعظم خویش قرار داد.^{۹۷} نیز در دعاء یدعوه محیی الأنام درود میفرستند بر نقطه ای که از او علوم مکنونه و اسرار مخزونه تفصیل یافته است، و به او عهد حضرت من یظهره الله از عالمیان گرفته شده است.^{۹۸}

برای فهم کُنه این مطلب که حضرت باب همانا نقطه اولایی هستند که تمام علوم از آن تفصیل یافته است، توضیحات دانشمند فقید ادیب طاهرزاده خالی از لطف نیست:

”این حقیقت که حضرت ربّ اعلیٰ مبدأ کل علومند از حقایق اساسی امر بهاست ... پیشرفت بشر در علوم و فنون تا زمان ظهور حضرت باب خیلی آهسته و محدود بوده است ولی با ظهور آن مظهر الهی عصر جدیدی در برابر نوع انسان مفتوح گشته که از لحاظ پیشرفت علم و دانش بی سابقه و نظیر میباشد. در یکی از احادیث اسلامی به صریح بیان نقل شده که ’العلم سبعة و عشرون حرفاً فجمیع ما جائت به الرّسل حرفان و لم یعرف النّاس حتّیّ الیوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا أخرج الخمسة و العشرین حرفاً‘. از ظهور حضرت باب تاکنون پیشرفت انسان در زمینه های تمدن مادی و معنوی غیر عادی بوده است.“^{۹۹}

چقدر شیرین است اگر بتوان تصوّر نمود آنجا که عارفان و عاشقان حضرت پروردگار در طول دورانها، در اندام حضرت دلدار از نقطه لب نکته‌ها میگفته اند، همه، نبوده باشد مگر جلوه ای از همان نقطه اولایی که اسرار هستی و علوم اولین و آخرین در او خلاصه گردیده بود.

یادداشت‌ها

- ۱- در خصوص تطبیق "اسم" بر انبیاء و مظاهر مقدّسه در ادامه همین بخش خواهیم گفت، اما درباره "جبروت" باید به لوح کَلّ الطّعام رجوع کرد که در آن جبروت را عبارت از "جَنَّةُ الْوَأَحَدِيَّةِ" و "أَرْضُ الصَّفْرَاءِ" فرموده اند (مائده آسمانی، ج ۴، صص ۳۵۷-۳۵۸)، و البته واضح است که جَنَّةُ الْوَأَحَدِيَّةِ عبارت از مقام مظهریت است.
- ۲- انجیل مرقس، ۳۲/۱۳.
- ۳- مضمون بیان حضرت باب چنین است که فرمودند بگو او نبأی است که علم هیچ نفسی جز خداوند بر او احاطه نخواهد یافت، و لکن شما این نکته را امروز درك نتوانید نمود؛ (مائده آسمانی، ج ۷، مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ص ۱۸۹) مضمون بیان حضرت مسیح نیز چند سطر پیش از این عیناً از انجیل نقل گردید.
- ۴- توقیعات مبارکه خطاب به احبای شرق، صص ۲۸۵-۲۸۷.
- ۵- مجلسی، محمدباقر: حقّ الیقین، انتشارات علمیة اسلامیه، ج ۱، ص ۱۳. و نیز ابن ابی الجمهور الاحسانی: عوالی اللّئالی، ج ۴، چاپ ۱۴۰۵ ه.ق. ص ۱۴۲.
- ۶- مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، ص ۹۴.
- ۷- مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۶۵، ص ۲۳۰. به نقل از یادداشت‌های جناب فاروق ایزدی نیا.
- ۸- مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۳۸.
- ۹- به نقل از فاضل یزدی: منهج الاحکام، لجنة ملّی نشر آثار امری، تکثیر جهت حفظ، ج ۱، ص ۳.
- ۱۰- برای تطبیق اسم بر مظاهر مقدّسه الهیه، نیز بنگرید در لوح رضوان الاقرار که حضرت رسول را به عنوان "اسم من اسمائنا" یاد فرمودند: "... كما رأيتم في ملا الفرقان بحيث بنسبتهم الى اسم من اسمائنا لبسوا من عصب الخضر ثم كفروا به عن موجدتها ...". (آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۲ م، ص ۵۰۵).
- ۱۱- اشراق خاوری، عبدالحمید: رساله تسبیح و تهلیل، مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ص ۱۳۴.
- ۱۲- ن.ك. شهریاری، ژیل: تعبیری از حوریه در لوح مبارک حوریه، ص ۱۱۴.
- ۱۳- فاضل مازندرانی: اسرار الآثار خصوصی، ج ۳، ص ۱۳۶.
- ۱۴- الآيات الشيرازية (النصوص المقدسة لمؤسس الحركة البائيه)، دار المدی، ۲۰۰۹ م، ص ۱۲۶. مضمون بیان آنکه گویی میدیدم که بر "خط الاستواء" حرکت میکند.
- ۱۵- من مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۱، ص ۱۴۲.
- ۱۶- اشراق خاوری، عبدالحمید: مائده آسمانی، ج ۹، م.م.ا، ۱۲۲ ب، ص ۶۶.

- ۱۷- مضمون بیان حضرت بهاء‌الله در نصرت الله محمدحسینی: حضرت باب، موسسه معارف بهائی، ۱۹۹۵م، ص ۱۱۴. و نیز بیان حضرت ولی امرالله در عبدالحمید اشراق خاوری: مائده آسمانی، ج ۳، م.م.م.ا، ایران، ۱۲۹، صص ۴-۵.
- ۱۸- الآیات الشیرازیة، به همت قاسم محمد عباس، دار المدی، دمشق، ۲۰۰۹، ص ۵۹.
- ۱۹- کتاب اقدس، بند ۱۵۸.
- ۲۰- لئالی الحکمة، ج ۳، دارالنشر البهائیه فی البرازیل، ۱۹۹۱م، ص ۶۴.
- ۲۱- ن.ک. محمدحسینی، نصرت الله: حضرت باب، ص ۲۰۹.
- ۲۲- فاضل مازندرانی، اسدالله: اسرار الآثار خصوصی، ج ۱، موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع، ص ۲۶۷.
- ۲۳- بیان فارسی، واحد ۴، باب ۱۱. به نقل از مقالات محمد افنان، ص ۷۲۵.
- ۲۴- از جمله ن.ک. به اشراق خاوری، عبدالحمید: مائده آسمانی، ج ۴، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹، ص ۱۶۰. بیانات عدیده ای در کتاب بدیع در این خصوص وارد گردیده است.
- ۲۵- مجموعه مناجاتهای حضرت عبدالبهاء، مؤسسه ملی مطبوعات امری، صص ۴۷۶ و ۴۸۱.
- ۲۶- همان، ص ۲۶۰.
- ۲۷- مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۷، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع، ص ۶۳.
- ۲۸- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، ص ۲۶۱.
- ۲۹- اشراق خاوری، عبدالحمید: مائده آسمانی، ج ۲، ص ۹۹.
- ۳۰- اشراق خاوری، عبدالحمید: رساله تسبیح و تهلیل، صص ۱۳۵-۱۳۶.
- ۳۱- لئالی الحکمة، ج ۳، دارالنشر البهائیه فی البرازیل، ۱۹۹۱م، ص ۷۵.
- ۳۲- همان منبع، صص ۷۶-۷۷. نیز با اندکی تفاوت در عبدالحمید اشراق خاوری: محاضرات، ج ۲، ص ۱۰۹۵.
- ۳۳- صادق گوهرین: شرح اصطلاحات تصوف، ج ۴، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۸ش، ص ۱۶۸.
- ۳۴- اشراق خاوری، عبدالحمید: رساله تسبیح و تهلیل، ص ۱۳۵.
- ۳۵- آیات الهی، ج ۱، صص ۳۶-۳۸.
- ۳۶- اشراقات و چند لوح دیگر، چاپ بمبئی، ص ۱۳۸.
- ۳۷- فاضل مازندرانی: امر و خلق، ج ۳، لانگنهاین آلمان، ۱۹۸۴م، ص ۴۷۱.
- ۳۸- فاضل مازندرانی: امر و خلق، ج ۳، صص ۱۲۳-۱۲۴.
- ۳۹- مجموعه الواح مبارکه چاپ مصر، ص ۱۳.

- ۴۰- سید جعفر سجّادی: فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، انتشارات زبان و فرهنگ ایران، ۱۳۷۰ شمسی، ص ۳۲۵.
- ۴۱- مائده آسمانی، ج ۴، ص ۵۰. بیان مبارك بسیار مفصلتر از این چند کلمه ای است که در بالا گفته شد.
- ۴۲- به طور مختصر، و برای رفع ابهام بیان میشود که از نظر لفظی «الف لینیّه» همان الف است در حالتی که هیچ صدایی ندارد، مثل الفی که بین باء و سین در عبارت «بسم الله» هست، اما در عنوان سوره‌های قرآنی این الف حذف گردیده و به شکل «بسم الله» نگاشته شده و لذا 'الف غیبیه' میشود. و مراد از 'الف متحرکه' همانا الفی است که حرکت پذیرفته و تلفظ میشود. ظاهر بیان مبارك آنست که نقطه حقیقت برای آنکه خویش را در مظاهر مقدسه ظاهر فرماید، ابتدا به صورت "الف لینیّه" بروز میکند و آنگاه به صورت الف متحرکه ظاهر میگردد که عبارت از تحقق ظهورات الهی در عالم باشد. در این دور، این الف متحرکه، عبارت از همان ظهوری است که از آن با عنوان "الف قائمه" یاد فرموده اند.
- ۴۳- رستگار، نصرالله: تاریخ حضرت صدر الصدور، لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۰۴ بدیع، ص ۱۰۷.
- ۴۴- بیان فارسی، واحد سوم، باب ۱۵.
- ۴۵- لئالی الحکمة، ج ۱، دار النشر برزیل، ۱۴۳۱ ب، ص ۱۲.
- ۴۶- فریدالدین رادمهر: مقاله "نالۀ نی، نائی جان"، در مجموعه "نه مقاله" صص ۱۱۹-۱۵۱، نسخه تاپیی.
- ۴۷- مفاوضات، ص ۳۴.
- ۴۸- آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۳۱۹.
- ۴۹- همان، ص ۳۲۰.
- ۵۰- پیشتر در همین مقاله بیانات مبارکه در این خصوص را نقل نمودیم.
- ۵۱- تاریخ نبیل زرنندی (مطالع الانوار)، ص ۲۸۱.
- ۵۲- "ملاً عبدالخالق از مشایخ شیخیه بود، در اوّل امر که نقطه اولی روح ماسواه فداه در قمیص بابیت ظاهر، اقبال نمود و عریضه معروض داشت از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاهر کمال عنایت نسبت به او مشهود. تا آن که لوحی مخصوص او ارسال فرمودند، در او این کلمه علیا نازل قوله تعالی اِنِّی اَنَا الْقَائِمُ الْحَقُّ الَّذِی اَنْتُمْ بظهوره توعدون. بعد از قرائت صیحه زد و به اعراض تام قیام نمود و جمعی در ارض طاء به سبب او اعراض نمودند." (بیان حضرت بهاءالله، به نقل از اشراق خاوری، عبدالحمید: قاموس ایقان، ج ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع، ص ۱۰۰۲. نیز ن.ک. به

- بیانی مشابه در: مائده آسمانی، ج ۲، ص ۲۴۵. نام هر دوی اینها یعنی ملا عبدالخالق یزدی، و ملا علی برغانی در کتاب ایقان نیز وارد گردیده است.
- ۵۳- ن.ک. محمد حسینی، نصرت الله: حضرت باب، صص ۳۸۶-۳۸۷.
- ۵۴- فاضل مازندرانی، اسدالله: ظهور الحق، ج ۳، طهران، ۱۹۴۴م، صص ۳۱-۳۳.
- ۵۵- حضرت بهاءالله: کتاب اقدس، بند ۵.
- ۵۶- آیات الهی، ج ۱، ص ۱۸۹.
- ۵۷- رستگار، نصرالله: تاریخ حضرت صدر الصدور، ص ۱۰۷. با سپاس فراوان از جناب فاروق ایزدی نیا که این بیان مبارک را به نظر بنده رسانیدند.
- ۵۸- آیات الهی، جلد دوم، صص ۶۸-۷۰. و نیز لنالی الحکمة، ج ۲، دارالنشر البهائیه فی البرازیل، ۱۹۹۰م، صص ۵۹-۶۱.
- ۵۹- اشراق خاوری، عبدالحمید: مائده آسمانی، ج ۸، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ اب، ص ۱۴۶.
- ۶۰- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۹۷۸م، ص ۸۵.
- ۶۱- شمه ای از بیانات حضرت باب در این خصوص در اسرارالآثار خصوصی ذیل ماده 'باب' نقل گردیده است: ن.ک. فاضل مازندرانی، اسدالله: اسرارالآثار خصوصی، ج ۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع، صص ۶-۱۴.
- ۶۲- رساله ایام تسعه، ص ۹۲.
- ۶۳- الآیات الشیرازیة، به همت قاسم محمد عباس، دار المدی، دمشق، ۲۰۰۹، ص ۱۲۷.
- ۶۴- همان، ص ۱۲۶.
- ۶۵- اشراق خاوری، عبدالحمید: مائده آسمانی، ج؟، ص ۱۷۳. به نقل از مقاله جناب محمد افنان زیر عنوان "مراحل تدریجی دعوت حضرت باب" در سفینه عرفان، دفتر پانزدهم، ص ۴.
- ۶۶- "اتی انا قد أظهرت نفسی فی الأبواب فی أربع سنین." (پنج شأن، چاپ ازلیه، ص ۲۵۶؛ به نقل از مجموعه مقالات دکتر محمد افنان، ص ۴۲۹).
- ۶۷- ایقان مبارک، بند ۲۸۲.
- ۶۸- بیان فارسی، واحد ۱، باب ۱۵.
- ۶۹- مفاوضات، ص ۵۲.
- ۷۰- چندین مقاله بر این اساس در وبسایتهای مختلف منتشر گردیده است.
- ۷۱- سوره بقره، آیه ۲۸۵.

۷۲- همین آیه را حضرت باب در قیوم الأسماء در حق خویش به کار برده اند: "آمن الذکر بما أنزل إلیه من ربّه..." (الآیات الشیرازیة، به همت قاسم محمد عباس، دار المدی، دمشق، ۲۰۰۹، ص ۵۹).

۷۳- بیان فارسی، واحد ۱، باب ۲.

۷۴- تلویح نگارنده به نوشتجات بابیان اولیه در خصوص مقام بابیت جناب ملاحسین، و همچنین تطبیق قائم جیلانی بر جناب قدّوس است که بیان آن تفصیلی می‌طلبد.

۷۵- آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، موسسه معارف بهائی، ۲۰۰۲ م، صص ۱۲۱-۱۲۲.

۷۶- من مکاتیب حضرة عبدالبهاء ش ۱، ص ۲۰.

۷۷- لوح شیخ نجفی، ص ۳۲.

۷۸- "... نار سینا و آتش موسی در سدره ابهی شعله نورانی روشن کرد. با وجود این فیض شامل و طلوع بدر کامل نابینایان محروم شدند و محتجبان مهجوران بیخردان ممنوع شدند..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۴۱). نیز بنگرید در بیانات حضرت ابهی در خصوص حکیم سبزواری که در يك بیت از اشعار خود ادعا نمود اگر گوش موسایی باشد البتّه ندای انی انالله همین امروز هم از همه شجرها پخش میشود: "موسئی نیست که ندای انا الحق شنود، ورنه این زمزمه در هر شجری نیست که نیست." حضرت بهاءالله در لوحی طعنی بر این کلام او زده اند: "در حکیم سبزواری مشاهده کن. در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد میشود که موسایی موجود نه و الا زمزمه انی انالله در هر شجری موجود ... این مقام قول، و لکن مقام عمل مشاهده میشود ندای سدره الهیه را که بر اعلیٰ البقعه مابین بریّه تصریحاً من غیر تأویل مرتفع است و به اعلیٰ النداء کلّ را ندا میفرماید، ابدأ اصغا ننموده، چه اگر اصغا شده بود به ذکرش قیام مینمود ..."

(مجموعه اقتدارات، ص ۱۱۱)

۷۹- مجموعه الواح مبارکه خطاب به عندلیب، صص ۸۹-۸۸.

۸۰- مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۸، ص ۹۵. نیز این بیان: "شعله نورانی نار موفده الهی در قطب آفاق بلند است، و شمع روشن هدی شاهد انجمن. اگر از حرارت این شعله الهیه نیفروریم به چه آتش جانسوزی افروخته گردیم؟ اگر از این صهبای خمخانه الهی سرمست نگردیم از چه باده پر نشئه ای قدح به دست گیریم؟" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۱۸۵)

۸۱- من مکاتیب حضرة عبدالبهاء، شماره ۱، ص ۹۸.

۸۲- حضرت عبدالبهاء در لوح بسیار پُر اهمیّت پیرامون مسأله وحدت وجود، پس از تفصیل مطلب نزد حضرات عرفا که قائل به انحلال ذات الوهیت به صورت کائنات شدند فرمودند: "حضرت اعلیٰ روحی له الفداء میفرماید که مصداق این بیت 'البحرُ بحرٌ علی ما

كان في القدم، انّ الحوادث أمواج و أشباح در مشیّت اولیّه تمام است نه در ذات حقّ. (من مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره ۱، ص ۲۷۶؛ و نیز مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۳۵۶). در مطلبی که نگارنده در خصوص "وحدت وجود" نگاشته است و احیاناً در همان رساله مربوط به نقش نگین منتشر خواهد شد، بیان شده است که آن مشیّت که منحلّ به صور نامتناهی است طبق بیانات حضرت باب، جنبه سفلی مشیّت است، و نه جنبه اعلیّ مشیّت.

۸۳- نگارنده در نگاشتن این سطر نیم نگاهی داشته است به متون مقدّسه آیین صابئین مندائی، و خصوصاً بخشی از گزاربای یسار. در متون این آیین بیان گردیده است که ابتدا همه آبهای این عالم تیره و کدر و راکد بوده اند، تا اینکه آبی نورانی که در عالم نور جاری بود (در این متون از این آب به عنوان یزدنا یاد شده است) را به برخی از این آبها اضافه نمودند و آبهای جاری از همین پدید آمد، و حیات بر زمین آغاز گردید.

۸۴- مجموعه الواح مبارکه خطاب به عندلیب، ص ۱۵۷.

۸۵- دریای دانش، صص ۱۰۶-۱۰۷.

۸۶- لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۱۵۷. در توضیح این مطلب در الواح اکسیر مطالبی بیان فرموده اند. بنگرید در مائده آسمانی، ج ۱، ص ۲۴ به بعد.

۸۷- توضیح مختصر این مطلب بسیار گنگ و نامفهوم خواهد بود، اما در حد چند کلمه بیانش آنست که کانت در فلسفه خویش سعی کرد نشان دهد که خدا را نمیتوان با عقل نظری ثابت نمود؛ ولی هر قدر هم راهی برای اثبات خدا نباشد یک چیز حتمی است و آن اینکه "هستی"، وجود دارد. حضرت عبدالبهاء در بیان لوح وحدت الوجود مشیّت اولیّه را عبارت از خود همین "هستی" دانستند. یعنی هستی و وجود، نیست مگر مشیّت اولیه که به مظاهر گونه گون خود را نمایانده است. همچنین در لوح حکمت، عالم وجود را هم عبارت از عین مشیّت دانستند، و هم به اعتباری غیر آن؛ در واقع مشیّت را باید عبارت از همان نوری دانست که در قرآن میفرماید "الله نور السموات و الارض"، یعنی هستی، نیست مگر صورتی خفیف یا شدید از همان نور. این همه که گفتیم راجع به مشیّت اولیه میشود، آن هم رتبه ای از آن که به 'مشیّت امکانیه' موصوف میشود، و نه رتبه عالی آن؛ در اینجا سخنی از "حق" به میان نمیاید، و نام او و ذات او و وصف او بکل لایدرک، و لایوصف باقی میماند. این نکته بسیار بلند است که خود هستی، که از آن تعبیر به ماء شده است، خویشتن را به صورت ناری که عبارت از ظهور کلی الهی باشد در عالم ظاهر نموده است.

- ۸۸- توضیحات مربوط به داستان، و نیز بیان حضرت عبدالبهاء از مقاله خانم مهرنوش فیروزمندی ذیل عنوان "جعد محبوب سرچشمه عیون حیوان در لوح هو منفخ الروح" منتشر شده در سفینه عرفان، دفتر ۱۷، نقل گردید.
- ۸۹- امر و خلق، ج ۲، موسسه ملّی مطبوعات بهائی آلمان، ۱۹۸۵، ص ۲۰۴.
- ۹۰- همان، صص ۲۰۳-۲۰۴.
- ۹۱- همان، ص ۲۰۵.
- ۹۲- اشراق خاوری، عبدالحمید: رساله ایام تسعه، م.م.ا، ص ۹۳.
- ۹۳- واژه غلام الخلد برای نگارنده در فارسی قابل ترجمه نبود. "غلام" در لغت عرب به معنی پسر یا جوان زیبارو آمده است، و "خلد" نیز اشاره به جاودانگی اوست. ترکیب این دو میشود جوان زیباروی فناپذیر یا جاودانی.
- ۹۴- دریای دانش، ص ۱۱.
- ۹۵- لئالی الحکمة، ج ۳، صص ۶۳-۶۴.
- ۹۶- "أسئلك بالنقطة التي بها فصلت الكتب و الزبر و الالواح و ظهرت منها صحائف مجدك و اسرارك" (اقتدارات و چند لوح دیگر، ص ۳۳)
- ۹۷- "الحمد لله الذي اظهر النقطة و فصل منها علم ماكان و مايكون و جعلها منادية باسمه و مبشرة بظهوره الأعظم..." (مجموعه الواح بعد از كتاب اقدس، ص ۵۸)
- ۹۸- "صل اللهم يا الهی على النقطة التي منها فصلت علومك المكنونة و اسرارك المخزونة و به اخذت عهد مطلع ذاتك و مظهر غيب احديتك" (ادعیه حضرت محبوب، ص ۳۷)
- ۹۹- ادیب طاهرزاده: نفحات ظهور حضرت بهاءالله، ترجمه باهر فرقانی، موسسه معارف بهائی، ۱۹۹۸م، صص ۲۳۱-۲۳۴.

آثار حضرت شوقی افندی در شانزده سال آخر دوره ولایت

شاپور راسخ

در دوره‌های گذشته مجمع عرفان توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله که در فاصله سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۴۱ عَزَّ صَدُور یافته بود مورد بررسی قرار گرفت، که متن آن در دو دفتر سفینه عرفان، مجلدات ۱۷ و ۱۸، درج شده است. بحث ما در این دوره مربوط بآثار آن حضرت در سالهای ۱۹۴۱-۱۹۵۷ است، و مجمل کلام این است که از حدود سال ۱۹۳۷ که تشکیلات اداری جامعه بهائی در آمریکا تا حدی نضج گرفته بود، توجه حضرت ولی امرالله سخت معطوف اجرای الواح ملکوتی حضرت عبدالبهاء (۱۹۱۶-۱۹۱۷) و به تبع آن نقشه اول و بعد نقشه دوم هفت‌ساله جامعه بهائیان آمریکای شمالی گردید. پایان جنگ دوم جهانی در سال ۱۹۴۵ اجازه داد که متدرجاً نقشه‌های ملی توسعه و تبلیغ در ممالک بهائی‌نشین، از جمله در ایران بموقع اجراء نهاده شود، و این جمله منتهی شده به نقشه جهاد کبیر ده‌ساله ۱۹۵۳-۱۹۶۳ که بیک اعتبار چهره جامعه جهانی بهائی را دگرگون کرد، و هرچند در وسط دوران اجرای نقشه، یعنی در سال ۱۹۵۷، صعود حضرت شوقی ربّانی بملکوت ابهی روی داد، اما نقشه‌ها باهتمام حضرات ایادی امرالله، و بعد با تشکیل بیت‌العدل اعظم الهی در سنه ۱۹۶۳، ادامه یافت و پس از آن نقشه های توسعه و تبلیغ تحت هدایت بیت‌العدل اعظم تاکنون بموقع اجرا نهاده شده است، که فشرده داستان این نقشه‌ها را می‌توان در کتاب *From Strength to Strength* تألیف Eunice Braun و بفرانسه *Forces en Marche* مطالعه کرد (و نیز در کتاب «عالم بهائی»).

طبقه‌بندی

توقیعات مورد نظر ما در دوره ۱۶ ساله به سه دسته آثار مهم قابل طبقه‌بندی هستند: اول توقیع منبع قرن بدیع که ترازنامه صد سال تاریخ امر مبارک است. دوم توقیعات مبارکه که جنبه عمومی داشته و بزبان فارسی برای احبای شرق، خصوصاً یاران در ایران از سال ۸۸ بدیع تا سال ۱۱۳، یعنی از ۲-۱۹۳۱ میلادی تا ۷-۱۹۵۶ میلادی، عَزَّ صَدُور

یافته است که شامل هشت توقیع است که در مجموعه‌ای در آلمان تحت عنوان «توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله خطاب باحبّای شرق» در سال ۱۹۹۲ بچاپ رسیده است (و سومین توقیعیست، یعنی توقیع نوروز ۱۰۱ بدیع، مقارن صدمین سال ظهور امر مبارک، یعنی سنه ۱۹۴۴م، است). سوم توقیعات متعدّد و متوالی حضرت ولی امرالله خصوصاً به محافل روحانی ملّی برای هدایت آنها در اجرای سهم خود در نقشه ملکوتی حضرت عبدالبهاء که در مجموعه‌های متعدد، اغلب بزبان انگلیسی، بچاپ رسیده است.

امه‌البهائیه روحیه خانم در کتاب «گوهر یکتا» پس از ذکر آثار عمده قلمی حضرت ولی امرالله، متذکر می‌شوند که «با خاتمه جنگ دوم جهانی، دوره دیگری از تشکیلات امریه روی کار آمد و تا پایان حیات مبارک با همان قوئ و قدرت همه را بجلو دعوت می‌فرمودند اقدامات مبارک را می‌توان به چهار قسمت کرد: اول ترجمه که شامل آثار مبارکه بی‌مانندی چون «منتخبات آثار حضرت بهاءالله»، الواح حضرت عبدالبهاء، و تاریخ نبیل بود (همه این ترجمه‌ها مربوط به سالهای ۱۹۲۳-۱۹۴۱ است، که آخرین همان ترجمه لوح «ابن ذئب» باشد). دوم توقیعی که بقلم مبارک مرقوم رفته، مانند کتاب قرن (بدیع) و توقیعی منبعه ... که باین وسیله یاران بیدار و بر آن شدند که در چه وقت اهداف اداری خود را کامل سازند. سوم برنامه‌های متوالی برای توسعه و استحکام منابع مادی دیانت جهانی و شامل شالوده ریزی و ارتفاع ابنیه امریه و تزیین اماکن مقدسه در مرکز جهانی و اتمام مشارق انکار در اکناف عالم و ابتیاع حظائر قدس محلی و ملّی. و چهارم، از همه برتر و بالاتر، سوق افکار و تمرکز قوای یاران بسوی اهداف سامیه الهیه و حقائق مودعه در تعالیم رحمانیه ...» و می‌توان صدور توقیعات مورد بحث در ارتباط با نقشه ملکوتی را خصوصاً در این دسته چهارم قرار داد.

توقیع قرن بدیع

شایسته است که سخن را با *God Passes By*، یعنی توقیع منبع «قرن بدیع» آغاز کنیم، که در کتاب «خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر» (مجلد ۱۱) خانم الهام افنان و آقای سیروس علانی مجملی در باره آن مرقوم داشته‌اند، یعنی در صفحات ۷۸-۷۹ و ۱۱۳-۱۱۵. بقول خانم افنان این اثر مبارک از جهتی خلق بدیعی از تاریخ نبیل است و از جهت دیگر نوعی فلسفه تاریخ از دیدگاه بهائی که در آن هم تاریخ دیانت بهائی و هم تاریخ جهان امروز را بر طبق این فلسفه مورد بحث قرار می‌دهند.

اگر مجله فوریه سال ۲۰۱۶ «پیام بهائی» در دسترس باشد، بمقاله‌ای از پژوهنده می‌توان نظر کرد که در آن دیدگاه حضرت ولی امرالله در فلسفه تاریخ طی پنج صفحه بیان شده است.

جوهر فلسفه تاریخ آن حضرت چنین است که بشریت در طی تاریخ دراز خود از مراحل عبور کرده، از دوران کودکی بمرحله نوجوانی و جوانی رسیده، و در مرحله جوانی که مقارن امروز است شور و آشوب عهد شباب را می‌توان دید. ولی با اطمینان بیان می‌فرمایند که دنیا بسوی مرحله پختگی یا بلوغ خواهد رفت و یادآوری می‌کنند که "امر حضرت بهاءالله که مقصد اقصایش اتحاد صوری و معنوی اقوام و ملل عالم است نشانه آغاز بلوغ نوع بشر محسوب می‌گردد." و اضافه می‌فرمایند که "دیانتی که پروردگار توانا بواسطه حضرت بهاءالله ظاهر فرموده دارای قوئ و استعداداتی است که با مقتضیات بلوغ عالم انسان، یعنی مرحله نهائی سیر تکاملش که بشر را از دوران کودکی بدوران رشد رسانده تناسب و تطابق دارد." و بشیوه‌ای استدلالی می‌فرمایند که "آئین بهائی را باید مظهر آخرین و عالیترین مرحله تکامل عظیم حیات اجتماعی بشری در کره زمین بشمار آورد" با قید آن که تکامل اخلاقی و روحانی الی الابد ادامه خواهد یافت. در مورد تحولات عالم حضرت ولی امرالله بیک دیالکتیک روحانی معتقدند، چنان که در رساله (کتاب) «نظم جهانی حضرت بهاءالله» آمده: «جریانی مرگب از دو نیروی متمایز و متضاد در کار تغییر و تحول جهان است که هر یک مخالف مسیر دیگری با شتاب فزاینده ای در حرکت است تا نیروی خود را به اوج رسانده و صورت کره زمین ما را دگرگون سازد ... از آن دو یکی سازنده و سبب ترکیب و امتزاج است و دیگری مخرب و باعث انهدام. آن در سیر تکاملی مستمرش به تدریج سیستم و نظامی را نمایان می‌سازد که الگویی برای اداره و سیاست جهانی متحد و مؤتلف تواند بود، که با وجود اختلافات حالیه به سویش روان است، و این، هرچه نفوذ مخرب تجزیه‌کننده‌اش شدت گیرد سبب شود که موانع منسوخه عتیقه‌ای که نوع بشر را از وصول به مقصد مقدرش باز داشته در هم بکوبد و از سر راه بردارد. آن سیر [جریان] سازنده به آئین نوزاد حضرت بهاءالله وابسته است و طلّیعه نظم بدیع جهان‌آرائی است که بزودی امر بهائی تأسیس خواهد کرد و این نیروی مخرب نماینده سیر [جریان] دیگر وابسته به مدنیته است که از اجابت مقتضیات عصر جدید سرپیچی و اعتراض نموده و بالنتیجه به حضيض هرج و مرج و انحطاط سقوط کرده است.» (صص ۱۱۱-۱۱۲)

در آخر کتاب «قرن بدیع» ضمن نظری به گذشته و آینده حضرت ولی امرالله به هنگام آوردن خلاصه‌ای از تحولات امر مبارک طی یک قرن کامل (تا سال ۱۹۴۴) تأکید شان همواره بر توالی بحران و پیروزی است. به عنوان نمونه عباراتی از این مبحث ذیلاً آورده می‌شود:

"قتل و غارت و نهب و اسارت که از بدو ظهور آغاز و منتهی به توقیف و اسارت حضرت ربّ اعلی گردید، نتیجه‌اش تدوین احکام دور بیان و تأسیس میثاق حضرت ربّ

الانام و اعلام امر بدیع در دشت بدشت و اعلان مقام و داعیه آن قدوه ابرار در مدینه تبریز شد.

و به همین ترتیب هر دسته از تزییفات و اضطهادات را به عنوان بحران ذکر می‌فرمایند و به دنبال آن پیروزی و پیشرفتی را که نصیب امرالله به علت وقوع همان آزارها و سرکوب‌ها شده یادآور می‌شوند و در آخر با اشاره به عقود و عهود آتیه به اهل بهاء اطمینان می‌دهند که:

"همان قدرت و سطوتی که امرالله را در طی یکصد سال تحوّل و تطوّر خویش حفظ نموده و آن را در مسیر ترقّی و تعالی سوق داده است این درّ ثمین را پیوسته از تعرضات اهل عدوان محروس و در کنف صون و حمایت خویش مصون و محفوظ نگاه خواهد داشت و موجبات نشو و ارتقاء آن را فراهم ... خواهد نمود ... تا آنکه پیام آسمانی حضرت بهاءالله کاملاً تحقّق یابد و صیت عظمت و بزرگواریش به سمع اهل عالم رسد و سیطره محیطه ازلیه اش بر جهان و جهانیان واضح و آشکار گردد.

پس حرکت امر مبارک به طرف کمال پیروزی بر روی خطّ مستقیم و همواری نخواهد بود و به نوسانات و تلاطم‌هایی بسیار در طول مسیر مواجه خواهد شد.

بیان مبارک گویای آن است که حضرت ولیّ امرالله آنچه را در نصوص مبارکه در باره آینده امر الهی آمده محتوم‌الوقوع می‌دانند و در حقیقت امر مبارک را در مرکز تاریخ جهان قرار می‌دهند و همه تحولاتی را که به صورت یک دیالکتیک روحانی در عالم واقع می‌شود، چه معلول قوای نظم‌گسل باشد و چه در نتیجه قوای نظم‌دهنده، وسیله تحقّق آن آینده محتوم می‌دانند.

کتاب «قرن بدیع»، ترجمه God Passes By، توسط جناب نصرالله مودّت در ایران ترجمه شد و چاپ دوم آن با تجدید نظر در کانادا بسال ۱۴۹۱ بدیع - ۱۹۹۲ میلادی بطبع رسید، در ۸۶۰ صفحه، حاوی فهرست اعلام و شامل فصول زیر:

مقدمه ناشر - مقدمه مترجم - شرحی بقلم جرج تاونزند در باره کتاب.

قسمت اول - دوره حضرت باب، شامل این فصول: ولادت امر بابی - سجن حضرت باب در آذربایجان - حوادث مازندران و نیریز و زنجان - شهادت حضرت باب و بالاخره رمی شاه و عواقب آن.

قسمت دوم - دوره حضرت بهاءالله، شامل این فصول: ولادت امر بهائی - تبعید حضرت بهاءالله بعراق عرب - اظهار امر حضرت بهاءالله - طغیان میرزا یحیی و اعلان عمومی امر - سجن حضرت بهاءالله در عگا - صعود حضرت بهاءالله.

قسمت سوم - دوره حضرت عبدالبهاء، شامل این فصول: عهد و میثاق حضرت بهاءالله - عصیان و مخالفت میرزا محمدعلی - طلوع و استقرار امرالله در غرب - تجدید سجن

حضرت عبدالبهاء - استقرار عرش مطهر حضرت ربّ اعلیٰ در جبل کرمل - سفر حضرت عبدالبهاء باروپ و امریک - بسط و انتشار امرالله در شرق و غرب - صعود حضرت عبدالبهاء.

و بالاخره قسمت چهارم، طول عصر تکوین امر بهائی، حاوی این فصول: ظهور و استقرار نظم اداری - حملات بر تأسیسات و مشروعات بهائی - انفصال و استقرار امرالله و مؤسسات آن - توسعه بین‌المللی فعالیت‌های تبلیغی - و در پایان نظری بگذشته و آینده. نفس فهرست مطالب این کتاب گویای آن است که «قرن بدیع» را می‌توان اول تاریخ جامع و منظم امر بهائی دانست، و هیچ یک از کتب قبل، حتی «تاریخ نبیل»، قابل مقایسه با آن نیست. در پایان کتاب این عبارت درخور نقل است که می‌تواند نوعی مقدمه بر این مقاله باشد:

"در این موقع خطیر که امنای الهی و یاران رحمانی از سراسر جمهوری‌های مختلفه امریک در این معبد جلیل (ویلتم) ... مجتمع گشته ... قلوب از اختتام مرحله اولای نقشه تبلیغی (نقشه ملکوتی) که بد قدرت مرکز میثاق ترسیم فرموده ملامت ابتهاج و سرور است و از این توفیق عظیم غرق دریای بهجت و سرور، موفقیتی که انوار سرمدیش جوامع بهائی شرق و غرب را منور نموده و در صفحات تاریخ قرن اول بهائی با خط جلی و کلمات زرین مثبت و مسطور خواهد گردید."

هشت توقیع منیع باحبای ایران

از خصوصیات دوره سوم ولایت صدور توقیعات مفصل مهمی باحبای ایران و مشرق زمین است، شامل: توقیع نوروز ۸۸ بدیع، مطابق ۱۹۳۱ - توقیع رضوان ۸۹ بدیع (۱۹۳۲) - توقیع نوروز ۱۰۱ بدیع (۱۹۴۴) که بیک اعتبار می‌توان ملخصی از God Passes By دانست - توقیع رضوان ۱۰۵ (۱۹۴۸) - توقیع نوروز ۱۰۸ (۱۹۵۱) - توقیع نوروز ۱۱۰ (۱۹۵۳) - توقیع نوروز ۱۱۱ (۱۹۵۴)، و بالاخره توقیع نوروز ۱۱۳ (۱۹۵۶)، یعنی جمعاً ۸ توقیع که جمعاً ۹۲۳ صفحه در مجموعه چاپ آلمان را در بر می‌گیرد (نشر ۱۹۹۲).

در صفحات آینده ملخصی از این توقیعات مبارکه را نقل می‌کنیم، با تأکید روی این حقیقت که تلخیص ۸ توقیع منیع فوق‌الذکر کاری بسیار دشوار است، زیرا در هر چند پاراگراف آنها مطلب یا مطالب مهم تازه‌ای مطرح شده. دو توقیع ۸۸ و ۸۹ بدیع در وسط تلاطمات سیاسی اروپا که بالاخره هفت سال بعد منتهی به جنگ دوم جهانی شد عرّ صدور یافته، در حالی که از توقیعات بعد از ۱۰۱ بدیع (۱۹۴۴) جنگ بین‌المللی خاتمه یافته و جامعه‌های بهائی بحرکت آمده‌اند و باجرای نقشه‌های توسعه و تبلیغ پرداخته‌اند، و در نتیجه نقطه

توجه و تأکید هیکل مبارک تغییر می‌کند. باید متذکر شد که از سال ۱۹۴۶ بعد ده نقشه ملی مورد اجرای جوامع بهائی قرار می‌گیرد.

۱-توقیع ۸۸

توقیع ۸۸ تحلیلی از تاریخ امر مبارک است که همواره شاهد بحران و بعد پیرزوی بوده: "هرچند جهان منقلب و جهانیان در غمرات بلایا و متاعب مستغرق، ولی هزار شکر حضرت بدیع الاوصاف را که با وجود موانع عدیده و انقلابات ملکیه و امتحانات متتابعه و فقدان وسائل ظاهره، آئین نازنین اسم اعظم ... یوماً فیوماً در اشاع و شعله فروزنده‌اش آنآ فأناً در ارتفاع" (ص ۴). حضرت ولی امرالله با نظر بگذشته این امر اعظم ثابت می‌کنند که "ظلمی نماند که بر اهل شجره ثابته الهیه وارد نگشت" و معدلک رشد و نمای این شجره الهی را مانع نگردید. بعد حوادث عهد اعلی، عهد ابهی، عهد میثاق را برمی شمردند، و معلوم می‌دارند که همواره بلا چون روغن، اشراق چراغ خدا را تشدید کرد. و نتیجه می‌گیرند که "از انقلاب خائف نگردیم و از تلونات و حوادث این عالم ترابی نیندیشیم ... بلکه بر ثبوت و استقامت و تعاون و تعاضد بیفزائیم." توقیع مبارک با مناجاتی در دو صفحه خاتمه می‌یابد.

۲-توقیع ۸۹

توقیع ۸۹ بدیع بیشتر معطوف به تحلیل اوضاع سیاسی عالم، پیش‌بینی جنگ جهانی دوم ۷-۸ سال قبل از وقوع آن، بیان تأثیر آزادی‌بخش اهراق دماء مطهره شهدای ایران و قطعیت تحقق وعود الهی باستقرار وحدت جهانی است، زیرا خود انقلابات کنونی "بنفسه ممد آئین الهی است ... تعصبات را زائل نماید و کافه دُول و امم را در بسیط زمین متوجه و متمسک و مروّج وحدت اصلیه گردانند."

در این لوح هم هدایات و ارشادات حضرت بهاءالله در الواح سلاطین مذکور است، چون: "ان اتحدوا یا معشر الملوک به تسکن اریاح الاختلاف بینکم"، و هم لوح «هفت شمع وحدت» حضرت عبدالبهاء مورد استناد قرار گرفته است.

این توقیع معرّف آن است که امر مبارک در آغاز دهه سی، به چهل اقلیم از اقالیم دنیا بسط یافته بود.

۳-توقیع نوروز ۱۰۱ بدیع

از توقیعات مهم حضرت ولی امرالله توقیع نوروز ۱۰۱ است، چون صد سال از امر مبارک گذشته بود! همان طور که حضرت ولی امرالله برای احبای غرب در همان سال God Passes By را مرقوم فرمودند، احبای شرق را هم از بازنگری به تاریخ صد ساله محروم نفرمودند و لذا نزدیک به دویست صفحه را بموضوع تاریخ اختصاص دادند. توقیعات مبارکه غالباً با یک خطبه فصیح عربی آغاز می‌شود که در آن بحمد خدا می

پردازند و از جمال ابهی و حضرت اعلیٰ تجلیل و از این قرن ابداع بدیع تکریم می‌فرمایند با عباراتی از این قبیل: "تبارک هذا القرن الابدع البديع الذی فی اول لیلۃ منه شقّ حجاب الستر و عبقت نفة الله و اهتزت ارض الوجود و طوی بساط الاولین ... (ص ۸۱) و چه بسیار اشارات به بشارات کتب مقدسه قبل در آن آمده، چون "تبارک هذا القرن الابدع البديع الذی فیہ زلزلت الارض زلزالها و اخرجت ائقالها و ذهلت کل مرصعة عما ارضعت فتتابع الزوابع و نسفت الجبال و انفطرت السماء و اندکت ارض الوجود" ... که از این زیاتر و رساتر و غرّاتر نمی‌توان نوشت. در حدود ۲۵ صفحه این خطبه بلیغ ادامه دارد. بعد به تجلیل از جامعه بهائی می‌پردازند که بنائید الهی از مشتی مستضعفین عباد برآمده از شیخیه و شیعه بدل به جامعه‌ای بزرگوار شده و "موفق به وضع نظمی بدیع و اعلان آئینی مستقل ... و تأسیس مدینیتی جدید گشت" (ص ۹۷). بعد در عظمت این یوم و عظمت این ظهور باستناد نصوص مبارکه داد سخن می‌دهند.

بعد از مقدمات حضرت ولی امرالله مقصد از نگارش توفیق قرن را چنین بیان می‌فرمایند: "یا حزب الله فی المدن و الدیار ... محبوب است که نظری بحوادث حیرت‌انگیز این قرن عظیم از حین طلوع فجر هدی از افق آن اقلیم پُر ایتلا الی یومنا هذا اندازیم و در تصرفات عجیبه این امر جلیل تفکر نمایم ... و از آن چه واقع گشته و در اثر بروز و ظهور این قوه قدسیه در عرصه شهود تحقق یافته عبرت گیریم که چگونه انقلابات و امتحانات و بلایا و رزایا ... هیچ یک مانع از پیشرفت این امر نازنین نگشت ... بلکه اگر بنظر دقیق ملاحظه شود معلوم و واضح گردد که نفس انقلاب و تتابع مصائب و نوائب و شدائد و متاعب و محن و مصاعب ممدّ نفوذ ذاتیه اش گشت و بر قوه دافعه ساریه اش بیفزود ... و اساسش محکمتر و جلوه اش شدیدتر و سرایتش سریعتر و سطوت و غلبه اش ظاهرتر و ثابتتر گردید." (ص ۱۱۷)

حضرت ولی امرالله پوشیده نمی‌دارند که ملت ایران که به تنفیذ احکام و لایه امور و رؤسای شرع در ظلم به بهائیان اقدام نمودند در طی سنین متوالیه جزای اعمالشان رسیده‌اند (ص ۲۵۳) و بسیاط قهر الهی معذب گشته‌اند و عده‌ای از مشاهیر دشمنان امر را ذکر می‌کنند و سرنوشت شوم آنها را بیان می‌فرمایند، از جمله اتابک اعظم میرزا تقی خان امیرکبیر و بسیار نفوس دیگر، حتی سلطان ایران و خلیفه عثمانی و وزرای او ... و جمعی از ناقضان امر مبارک را هم که همه به خذلان گرفتار شدند نام می‌برند و این بیان جمال ابهی در ارض سرّ خطاب به ملوک و سلاطین را یادآور می‌شوند که "و ان لن تستنصحو بما انصحناکم فی هذا الکتاب بلسان بدع مبین یاخذکم العذاب من کلّ الجهات" (ص ۲۶۷)

بی‌شبهه نمی‌توان لوح قرن احبای شرق را مطرح کرد و قدرت ادبی استثنائی حضرت ولی امرالله را در نگارش آن مسکوت نهاد. استحکام و جزالت، در حدی است که در ادب فارسی مشابه آن کمتر دیده شده، حتی در ادب کلاسیک ایران. جملات غالباً طولانی است. وزن و آهنگ خاصی دارد که شدت و عظمت وقایع را خوب در ذهن مجسم می‌کند. ذیلاً نمونه‌ای را از صص ۲۶۶-۲۶۷ نقل می‌کنیم:

"حال در این ایام که ختام قرن اول عصر بهائی است ملاحظه می‌شود چگونه در این انقلاب اعظم، اهل عالم از ملوک و مملوک در شرق و غرب و جنوب و شمال بی‌بلا ادهم گرفتار گشته‌اند و هرج و مرج راه یافته و ارکان هیئت اجتماعی متزلزل شده و اختلال و اعتلال در نظم جهان آشکار و پدیدار گشته، اقالیم ویران و گردباد بغضاء در هبوب و قصور سلاطین منهدم و مدن محترق و سیل دماء منحدر و ناله اغنیاء و توانگران مرتفع و فزع اکبر بر قلوب زمامداران مستولی و ملوک ارض باشد عذاب معذب ... کلمات عربی که گاه بصورت هموزن یا مسجع بکار رفته قوت و وزن جملات را بیشتر می‌کند. و در مواردی هم که استثنائاً کلمات مترادف که معمول آن حضرت نیست وارد شده، مثل آشکار و پدیدار، بکلام آهنگ خاص می‌دهند، یا اختلال و اعتلال در نظم جهان ... الخ. توفیق مبارک با یک مناجات فوق‌العاده دلنشین، و در عین حال شورانگیز، پایان می‌یابد: "یا ربنا الاعلیٰ نسألك بحق دمک المرشوش علی التراب بأن تجب دعائنا ..."

۴-توفیق مبارک رضوان ۱۰۵

سه سال بعد از آنکه جنگ دوم جهانی پایان یافت، توفیق مذکور تحریر شد که در همان ابتدای آن می‌فرمایند: "وقوع حوادث ناگوار و استمرار و اشتداد باران بلا در این سنین اخیره که از سحاب قضا در موطن اصلی جمال قدم بر متمسکین بعروه وثقی هاطل و نازل ... آیا این حوادث کدام بوده است؟ از جمله آن وقایع ناخوش می‌توان باین‌ها اشاره کرد: قتل جناب مهندس عباس شهید زاده در شاهی (۱۹۴۷)، حمله بمركز بهائی، یعنی حظیرةالقدس در طهران، به تحریک آیت‌الله کاشانی (۱۹۴۸)، حمله بمركز بهائی یزد بتحریک شیخ خالصی‌زاده (۱۹۴۸)، قتل جناب حبیب‌الله هوشمند در سروستان (۱۹۴۸)، اخراج دانشجویان بهائی از همه مدارس تربیت معلم (دانشسراها) در ایران (۱۹۴۵)، و وقایعی از این گونه.

بعد مناجات مفصلی خطاب بجمال ابهی برای سپاس از محافظت امر الهی علی‌رغم همه بلایا و مصائب آمده است، و ضمن آن اشاره ای به السنه ای شده که ادبیات بهائی بآن‌ها ترجمه شده می‌فرمایند: "آثار بهیّه صادره از مخزن قلم اعلایت را بید ملائکه ناشرات به از ید از پنجاه لغت از لغات شرقیه و غربیه در بین عالمیان منشر ساختی" (ص ۲۷۶). و بعد اشاره به نژادهائی که امر مبارک را پذیرفته‌اند می‌فرمایند: "نمایندگان سی نژاد از

نژادهای مختلفه جهان را در مسلک مستظلمین رایب بیضایت محشور نمودی" و ضمن همین مناجات مفصل خطاب به محبوب الهی می‌فرمایند: "وحدت سیاسی و دینی و نژادی و اقتصادی و اجتماعی نوع بشر که از علامات بلوغ... و محور تعالیم مقدسه در این یوم عظیم است... و مقدمه تاسیس مدنیت لاشرقیه و لاغربیه الهیه است را در انجمن بنی آدم بر اساس متین و رزین تاسیس کن."

بعد هیکل اقدس باستناد الواح مبارکه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء در باره عظمت امر و عظمت آینده آن داد سخن می‌دهند و از حضرت عبدالبهاء نقل قول می‌کنند که "این ظهور اعظم مثلث آفتاب است و ظهورات سائره در اکوار سابقه و لاحقه نجوم و اعمار." (ص ۲۹۰) از جمله عبارات بدیع پرمعنی این است که "حال بحسب ظاهر اگرچه آثار باهره این طلوع الهی بتمامه در حیّز شهود مشهود نه، اما در حقیقت وجود تحقق یافته و بمقتضای استعدادات عباد ظاهر و عیان گردد." (نقل از حضرت عبدالبهاء)

بعد حضرت ولیّ امرالله به تفصیل از اعصار ثلاثه این دور الهی، یعنی عصر رسولی و عهود مختلفه آن (عهد اعلیٰ - عهد ابهی - عهد میثاق) و بعد عصر تکوین که پیش از عصر ذهبی موعود، در آثار مبارکه آمده و مشخصات هر یک سخن می‌گویند و حوادث و وقایع عمده دو عصر رسولی و تکوین و عهود آن را یادآور می‌شوند. نظر به اهمیتی که به نظم بدیع داده شده عباراتی شایسته نقل است: "این نظم الهی... بشارتش فاتحه عصر اول و تکوین و تاسیسش در عصر ثانی، و تصرّفات کامله‌اش مسک‌الختام عصر ثالث دور مقدّس الهی... این نظم بدیع از انظمه باطله سقیمه عالم ممتاز و در تاریخ ادیان فرید و بی‌مثیل و سابقه بنیادش بر دو رکن رکن استوار. رکن اول و اعظم رکن ولایت الهیه که مصدر تبیین است، و رکن ثانی بیت عدل اعظم الهی که مرجع تشریح است..." (صص ۳۰۰-۳۰۱)

توضیحاتی که حضرت ولیّ امرالله در باره دو منشور مهمّ امر الهی، یعنی یرلیغ تبلیغ فرمان الهی یا الواح ملکوتی و بعد کتاب الواح وصایا فرموده‌اند درخور امعان نظر دقیق است (ص ۳۱۶ و ص ۳۱۸) که طی آن الواح وصایا را متمم کتاب مستطاب اقدس توصیف می‌فرمایند.

اطلاعاتی که حضرت ولیّ امرالله در باره موقّیّت‌های عصر تکوین (از ۱۹۲۱ ببعد تا زمان صدور این توقیع، یعنی ۱۹۴۸) مرحمت می‌فرمایند درخور مراجعه است، از جمله تهیّه ۳/۵ میلیون متر مربع اراضی وسیعه در ارض طاء برای «تشبید معبد ثالث بهائی» در آن مکان، و تصرّف اراضی مجاوره ضریح مقدّس حضرت نقطه اولی در دامنه جبل کرمل. "امر مبرم... در این عصر نورانی پرچمش در ۵۹ مملکت دیگر از ممالک مستقلّه و اقالیم تابعه مرتفع گشت." (ص ۳۳۱)، یعنی علاوه بر ۳۵ کشور و اقلیم قبلی.

گذشته از فتوحات حاصله حتی تحقق انذارات قهریّه کتاب مستطاب اقدس و الواح ملوک را یادآور می‌شوند.

نظر به نقشی که جامعه بهائیان آمریکا در شروع اجرای نقشه ملکوتی حضرت عبدالبهاء و هدایت ملکه رومانی بامر الهی، و استقرار نظم اداری بهائی و غیر آن داشته‌اند، حضرت ولی امرالله بیان حضرت عبدالبهاء را یادآور می‌شوند که "این ندای الهی چون از خطه امریک باروپ و آسیا و افریک و استرالیا و جزائر پاسیفیک رسد، احبای امریک بر سریر سلطنت ابدیه جلوس نمایند." (ص ۳۵۶)

در مورد ایران عبارت «مهد آئین جمال قدم» را در توصیف بکار می‌برند، و در مورد ایالات متحده اصطلاح «مهد مدنیت الهیه» (ص ۳۴۰)

در صفحات آخر توقیع، تصویری از انتصارات آینده را مرحمت می‌فرمایند، از جمله تشکیل بیت‌العدل اعظم را، و استقرار مرکز اداری امرالله در جوار قبله اهل بهاء و مقام اعلیٰ را، که همان تحقق آیات لوح کرمل است (ص ۳۵۸) و بسط امرالله در سراسر عالم را، و ساختمان معابد متعدد بهائی را، منجمله در ارض طاء و در جبل مقدس کرمل و مدینه‌الله را، و این که "جامعه پیروان امر اعزّ اسنی در موطن اصلی جمال ابهی و ممالک اسلامیّه و اقطار شرقیه از قید اسارت و مقهوریت رهائی یابند." (ص ۳۵۹). "اعلان صلح اصغر عالم را از بلای عقیم و دار و بیل نجات دهد، موهبت وحدت عالم انسانی رخ بگشاید و قطعات خمسه حکم یک قطعه یابد ... الخ" (ص ۳۶۰) و اضافه می‌فرمایند که "دوره صباوت عالم انسانی منتهی گردد و علامات بلوغ عالم که در الواح الهیه مصرّح، ظاهر و پدیدار شود. ملک عادل بر سریر سلطنت در ارض طاء جالس شود ...". (ص ۳۶۱)

۵- توقیع مبارک نوروز ۱۰۸ بدیع (۱۹۵۱م)

در همان ابتدا بشارت می‌دهند که تصمیم قطعی در تهیه قبه ذهبیه ضریح مقدس حضرت ربّ اعلیٰ اتخاذ شده و صفحات اول توقیع در وصف مقام اعلیٰ و حضرت ربّ اعلیٰ است که بفرموده حضرت ولی امرالله قره عین النبیین و سلطان المرسلین بوده‌اند و مقام اعلیٰ را مرکز دوائر تسعة ناسوتیه می‌خوانند و بعد می‌فرمایند که: "وقت آن است که بیاس این بشارت عظمیٰ و موهبت کبریٰ سلسله وقایع مهمه تاریخیه را از بدایت این تأسیس جلیل الی یوماً هذا بیاد آوریم" و بعد به شرح این وقایع می‌پردازند از وقتی جمال مبارک در اواخر ایام حیات از عکا به حیفا تشریف بردند و اراده خود را بانقتال عرش حضرت اعلیٰ بآن بقعه مشرفه، یعنی قلب جبل کرمل، اظهار داشتند، و بعد از صعود حضرت بهاءالله حضرت عبدالبهاء به خرید اول قطعه اراضی آن جبل که بقدم مبارک مشرف شده بود اقدام فرمودند و دستور انتقال عرش حضرت اعلیٰ را از ارض طاء به مدینه مکرمه

عگا صادر کردند و این اقدامات همه در عین موانع لاتحصی و متاعب و بلاای بی‌منتهی بود. عرش مطهر از طهران به اصفهان، کرمانشاهان، دارالسلام، برّ شام، و ارض بآء بساحل ارض اقدس رسید. پس از پنجاه سال که از شهادت حضرت اعلیٰ گذشت و در حجره‌ای از حجرات بیت مسکونی حضرت عبدالبهاء پنهان بود و عرش مطهرش پس از شصت سال در حضور جمعی از یاران خاور و باختر در تابوت مرمر در مقرّ اطهر استقرار یافت (سال ۱۹۰۹ (۲۱ مارس)) "و سنه بعد یوسف بهاء بدیار مصریه رحلت نمود و از آن خطّه بممالک غربیه بشتافت."

حضرت ولیّ امرالله یادآور می‌شوند که در این شصت سال چه حوادث عظیمه و مخاطرات مهمّه برای ارض اقدس و جبل کرمل پیش آمده، ولی نتوانسته مانعی در تنفیذ اراده حضرت بهاءالله باحداث مقام اعلیٰ در آن نقطه علیا باشد، و در آینده ایام جاده‌ای مجلل و زیبا که امتدادش از مقام اعلیٰ تا شهر حیفّا مشجر باشجار و ریاحین مختلفه، احداث خواهد شد و "من بعد حسب الاشاره مرکز عهد الهی بشاهراه ملوک و سلاطین ارض مبدل گردد." (ص ۳۸۵) بعد بمناسبت، لوح کرمل را نقل می‌فرمایند که بقاع متبرکه دیگر باید طائف حول آن گردند و با یادآوری آنچه ناقضان عهد و اقربا و منتسبین بی‌وفا بر ضد مرکز امر الهی کرده‌اند متذکر می‌شوند که فتوحات عظیمه در تاریخ امر همیشه بدنبال خصومت‌های اعداء روی داده است و این توالی بحران و پیروزی را در تاریخ امر دقیقاً نشان می‌دهند.

از جمله انتصارات زمان ولایت امر بوده است تسجیل متجاوز از صد محفل روحانی، بعضی مرکزی و اکثری محلی، در دوائر دولتی در قاره شمالی و مرکزی و جنوبی آمریکا، و هندوستان و برما و پاکستان و اقلیم کانادا و آلمان و انگلستان و جزائر فیلیپین و مصر و استرالیا و نشر نشریات امری بمتجاوز از شصت لغت و ارتفاع علم دین‌الله در متجاوز از صد مملکت و اقالیم تابعه، و نیز بشارت می‌دهند که اخیراً هیئت بین‌المللی بهائی، که مقدمه تشکیل دیوان عدل الهی است، در ارض اقدس تأسیس شده و وعده می‌دهند که سال بعد عید مئوی حلول سنه تسع برگزار خواهد شد، یعنی سده تجلی روح اعظم الهی بر قلب الطف جمال ابهی در سجن ارض طاء.

۶- توقیع مبارک نوروز ۱۱۰ بدیع (۱۹۵۳ م)

برای اول بار است که توقیع مبارک که همیشه خطاب به عامّ احباء بود در مرتبه اولیٰ مخاطبش هیئت محترمه مجلله ایادی امرالله می‌شود که از سال ۱۹۵۱ بیعد توسط آن حضرت انتخاب شدند. ضمناً ذکر حضرات افنان ثابتّه راسخه بمیثاق‌الله هم می‌شود که سابقه ندارد، چه مثلاً در توقیع ۱۰۵ مخاطب احبای الهی و اماء الرحمن، برادران و خواهران روحانی، هستند و در توقیع ۱۰۸ احبای الهی و اماء الرحمن در کشور مقدّس

ایران و ممالک مجاوره و در توقیع ۱۰۱ هم برادران و خواهران روحانی در بلدان و ممالک شرقیه.

در این توقیع از همان ابتدا احبّاء را به هجرت و ترک اوطان برای انتشار امر الهی در جهان دعوت می‌فرمایند (آغاز نقشه دهساله همین سال ۱۹۵۳ بوده است) و دعوت به «اشتراک در جهاد جهانی روحانی کبیر اکبر» (ص ۴۱۷) و اجابت «نقشه ملکوتی غصن افخمش و مهندس نظم بدیع جهان‌آرایش» و می‌فرمایند که با وجود مشاغل و غوائل بی حدّ و حصر که از شش جهت آن حضرت را احاطه کرده معذک قلم برداشته‌اند "تا شمه‌ای از فتوحات جلیله و انتصارات باهره و حوادث جسیمه و وقایع تاریخیه که در این دو سنه اخیره در جامعه پیروان امر حضرت ربّ‌البریّه جلوه نموده در این اوراق ثبت نماید."

عجیب است که مبداء تاریخ را عهد آدم یعنی شش هزار سال قبل تعیین می‌کنند، سالهائی که در طول آن "عالم کون پس از طی مراحل طفولیت و صباوت بمقام بلوغ ذاتی" نزدیک شده، یعنی شجره لاشرقیه و لاغربیه که در عهد آدم ید قدرت الهی در ارض مشیت غرس نموده سرانجام به ثمر خود فائز شده و اکنون از اشراقات محیرالعقول این نور جهان‌افروز ۱۲۸ اقلیم منور گشته است و اظهار امیدواری می‌فرمایند که با قیام احبّاء در سنین عشره آینده، یعنی تا سال ۱۹۶۳، یکصد و سی و یک مملکت دیگر از ممالک مستقله و اقلیم تابعه و جزائر مهمه کره ارض از این نور الهی مستنیر شوند.*

پس از مقدمه می‌فرمایند: "وقت آن است که به یمن و مبارکی این سنه مقدسه (صدمین سال ظهور خفی حضرت بهاءالله) نظر را بالواح الهیه و صحف قیمه و بعضی از قصائد و مدائح در وصف و بیان اهمیت این سنه که به سنه بعد حین (۶۹) معروف و موصوف است متوجّه و معطوف سازیم."؛ یعنی صدمین سال از سنه تسع که سنه اظهار امر خفی جمال ابهی بود. این سنه اختتام دوره شریعت بیان بود و مبدأ الف سنه مذکور در کتب الهی. حضرت اعلیٰ در مورد این سنه تسع فرموده‌اند: "و فی سنه التسع انتم بلقاءالله تُرزقون." و ایضاً "و لتراقبن فرق القائم و القیوم ثم فی سنه التسع کلّ خیر تُدرکون."

حضرت ولیّ امرالله می‌فرمایند در آغاز این سنه مقدسه سیل بلا من کلّ الجهات در مهد امرالله منهمر و نار غضب شاهانه و بغض و عداوت مأمورین دولت و علماء سوء و ملّت غافل و جاهل در اشتعال و فوران. در ذکر فتوحات این سنه می‌فرمایند که عدّه ممالک و

* عملکرد نقشه جهاد کبیر در جلد ۱۳ «عالم بهائی» آمده است. طبق گزارشی که در صفحات ۴۵۹ - ۴۷۸ آمده در طول نقشه دهساله ۱۹۵۳ - ۱۹۶۳ این موفقیت‌ها در اجرای نقشه حاصل شده: شماره کشورها که در ظلّ امر الهی درآمده‌اند بیش از دو برابر شده، تعداد السنه‌ای که آثار بهائی به آنها ترجمه و منتشر شده بیش از سه برابر شده، تعداد مشارق انکار بیش از دو برابر شده، اراضی خریداری شده برای مشارق انکار بیش از چهار برابر شده، تعداد محافل روحانی مله‌ی بیش از چهار برابر شده، تعداد حظائر قدس ملّی هفت برابر شده. همین چند عدد گویای پیروزی عظیم نقشه مزبور است که بعد از حضرت ولیّ امرالله، مدیون پی‌گیری و تشویق حضرات ایادی امرالله قرار گرفته است.

بلدان که به نیروی اسم اعظم مُسَخَّر گشته به ۱۲۸ بالغ شده و عدّه مراکز امریه در کره ارض به ۲۵۰۰ رسیده و تعداد لغات که در آن‌ها نشریات امریه منتشر شده در طی صد سال گذشته به ۴۱ رسیده بود. حال ۳۲ زبان دیگر بر آن‌ها افزوده شده و از جمله بشارت دیگر آن که "باب زیارت مقامات مقدّسه که در مدّت ده سال بر اثر انقلابات خارجه و داخله مسدود بود بر وجه یاران شرق و غرب مفتوح گردید." و باز مژده می‌دهند که "مساحت موقوفات امریه در مرج عکا که منحصر بچهار هزار متر مربع بود به یکصد و پنجاه و نه هزار متر مربع بالغ گشت."

ضمن اخبار انتصارات، ذکر کنفرانس‌های تاریخی چهارگانه بین‌القارات را می‌فرمایند که مقدمه جهاد کبیر اکبر محسوب هستند. "و این جهاد جهانی روحانی نیز بنفسه مقدمه تأسیس و استحکام نظم بدیع الهی و اقامه ارکان دیوان عدل الهی در جمیع ممالک و بلدان است."

بدنبال این به شرح چهار مقصد و هدف اصلی نقشه جهاد کبیر و ۲۸ هدف تفصیلی آن می‌پردازند که عبارت باشد از "مقصد اصلیش در مقام اول توسعه و تقویت مؤسسات امریه در مرکز جهانی ... و در مقام ثانی ایجاد وسائل فعّاله جهت تقویت جامعه پیروان امر الهی در ۱۲ مملکت ... که مرکز اداری جهت تنفیذ نقشه‌های تبلیغی ملی خواهد بود ... و در مقام ثالث استحکام اساس امر در ۱۱۸ مملکت از ممالک مستظله در ظلّ امر الهی ... و در مقام رابع فتح ممالک و اقالیم تابعه و جزائر مهمّه که عددش به ۱۳۱ بالغ و تا بحال در ظلّ امرالله وارد نگشته"

(عیناً مطابق است با عملکرد گزارش شده در «عالم بهائی»، جلد ۱۳)

از ذکر ۲۸ هدف تفصیلی در این گزارش برای احتراز از اطاله کلام صرف نظر می‌کنیم. بعد حضرت ولیّ امرالله باستناد آیات مبارکه می‌فرمایند "چه رفیع است مقام و منزلت فارسان مضمار عبودیت و مجاهدان و باسلان این مبارزت." و این بیان جمال مبارک را یادآور می‌شوند که: "العمرالله از برای ناصر مقدّر شده آن چه خزائن ارض بآن معادله ننماید."

در همین توقیع مبارک است که حضرت ولیّ امرالله مراحل مختلفه‌ای را که امر الهی از آن گذشته و خواهد گذشت ۷ مرحله ذکر می‌فرمایند: ۱- دوره مجهولیت؛ ۲- دوره مظلومیت و مقهوریت؛ ۳- مرحله انفصال شریعت‌الله از ادیان منسوخه عتیقه؛ ۴- ارتفاع علم استقلال دین‌الله و اقرار و اعتراف بحقوق مسلویه اهل بهاء و مساوات پیروان امر جمال ابهی با تابعان ادیان معتبره؛ ۵- رسمیت آئین الهی و ظهور نصرتی شبیه فتح و فیروزی که در قرن رابع از میلاد حضرت روح در عهد قسطنطین کبیر نصیب امت مسیحیه گشت؛ ۶- تأسیس سلطنت الهیه و ظهور سلطه زمینیه شارع این امر عظیم؛ ۷-

تأسیس و استقرار سلطنت جهانی و جلوه سیطره محیطه ظاهری و روحانی مؤسس آنین بهائی و تشکیل محکمه کبری و اعلان صلح عمومی. و این مرحله اخیر به بنفسمه مقدمه ظهور جلوه مدنیت حقیقیه الهیه و بلوغ عالم برتبه کمال که اعلى المراتب است، و تبدیل ارض به قطعه‌ای از فردوس اعظم.

در پایان، هیکل مبارک مقداری از نصوص مبارکه را در اهمیت تبلیغ و مهاجرت نقل می‌فرمایند، از جمله این بیان مبارک در الواح وصایا: "در این ایام اهمّ امور هدایت ملل و امم است. باید امر تبلیغ را مهمّ شمرد، زیرا اسّ اساس است. این عبد مظلوم شب و روز به ترویج و تشویق مشغول گردید و دقیقه‌ای آرام نیافت، تا آن که صیت امرالله آفاق را احاطه نمود و آواز ملکوت ابهی خاور و باختر را بیدار کرد. یاران الهی نیز چنین باید بفرمایند. این است شرط وفا و این است مقتضای عبودیت آستان بهاء...".

۷-توقیع مبارک نوروز ۱۱۱ بدیع

از همان ابتدا بشارت می‌دهند که علمداران حزب مظلوم در سراسر جهان به فتح ۹۱ اقلیم موفق شده‌اند و پس از آن شرحی از اقدامات مهمه در صدمین سال سنه تسع (۱۹۵۳) بیان می‌فرمایند، از جمله تشکیل انجمن‌های اربعه بین‌القارات که در آنها جمعاً بیش از ۳۴۰۰ نفر از هشتاد اقلیم شرکت کردند و پس از برگزاری عید اعظم رضوان در نودمین سال بعثت جهری مالک انام در دارالسلام و نیز افتتاح جهاد جهانی روحانی، یعنی نقشه بدیعه ده‌ساله که ملخص اهداف آن را در توقیع مبارک ذکر می‌فرمایند، من جمله رفع لواء دین الله در ۱۳۱ اقلیم و ترجمه و طبع آثار امریه در ۹۱ زبان و استحکام اساس مؤسسات امریه در ۱۲۸ اقلیم و تأسیس ۴۸ محفل ملی و بنای دو معبد و اهداف دیگر که بدانها از قبل اشارت رفته است (توقیع ۱۱۰). بعد بمناسبت افتتاح گنبد طلائی مقام اعلى، شرحی در باره موقعیت جغرافیائی استثنائی این مقام می‌فرمایند و بمناسبت خطابی شورانگیز به کوه کرمل از جمله آن که "کائی اشاهد ارواح القدّیسین و الکرویین یسرعنّ الیک بکل شوق و وله و انجذاب...". و بعد به نقشه ملکوتی حضرت عبدالبهاء برمی‌گردند و فتوحات عظیم سنه اول اجرای نقشه ده‌ساله را یاد می‌کنند که فتوحات این یک ساله معادل سه ربع کلیه اقالیمی است که باید بر طبق نقشه در مدت ده سال در تصرف امر بدیع درآید. و چون سخن از تبلیغ بومیان در آفریقا است، بیانات حضرت عبدالبهاء در الواح ملکوتی راجع به اهمیت تبلیغ بومیان را یادآور می‌شوند و اسامی قبائلی را که در آفریقا در سنه اولای جهاد جهانی در ظلّ سرپرده امر مبارک آمده‌اند مذکور می‌دارند و برخی دیگر از فتوحات من جمله صدور اعتبارنامه رسمی برای تشکیلات بهائی و افتتاح حظائر قدس و ابتیاع اراضی برای مشروعات بهائی و نظائر آن را ذکر می‌فرمایند و ضمن موفقیت‌های مهمه در مرکز جهانی به معافیّت اماکن متبرکه بهائی از مالیات در دو مدینه عگا و حیفا

توسط دولت جدیدالتأسیس اسرائیلی اشاره می‌کنند و می‌فرمایند که "مساحت اراضی موقوفه بهائیان در آن جبل مقدّس (یعنی کرمل) به دویست هزار متر مربع بالغ گشت و بالنتیجه مساحت اراضی موقوفه در مرج عگا و جبل‌الکرمل من حیث المجموع از ثلث میلیون متر مربع تجاوز نمود." (ص ۵۵۷). و نیز بشارت می‌دهند که نقشه بدیعه دارالآثار بین‌المللی بهائی بکمال دقت ترسیم و مهیا گشته، و می‌فرمایند "این معهد جلیل بنفسه مقدمه تأسیس مرکز عظیم‌الشان اداری جهانی بهائیان در آن جبل مقدّس است"، یعنی دارالتشریح، و متذکر می‌شوند که مقصود از سفینه الهی در لوح کرمل سفینه‌ای است که راکبانش رجال بیت‌العدل اعظم هستند. و "این مرکز اداری جامعه بهائیان عالم بنفسه محور تأسیسات نظم بدیع آن محیی رم ... و منبع مدنیت الهیه که اعلی و ابهی ثمره امر اسم اعظم است و در عصر ثالث ذهبی دور بهائی و در ادوار آتیه اثراتش کاملاً پدیدار و فیوضاتش چون سیل جارف منحدر بر عالمیان خواهد گشت (ص ۵۶۳). این است که می‌فرماید و قوله تکبر کبریائه «لعمری سوف نظوی الدنیا و مافیها و نبسط بساطا آخر انه کان علی کُلّ شیء قدیرا.» (ص ۵۶۴).

بعد به توصیف مرآة شریفه ثلاثه می‌پردازند و مقام شامخ آن سه نفس زکیه را باستناد نصوص مبارکه جمال ابهی تصریح می‌فرمایند.

بدنبال آن خذلان و هبوط عده‌ای از ناقضان و دشمنان امر را چون آواره، فرید، و فلاح اعلام می‌فرمایند.

و مجدداً آماری از موفقیت‌های عظیم حاصله در پیشرفت امر الهی را ارائه می‌فرمایند، از جمله آن که "در قاره آفریک علمش در متجاوز از چهل اقلیم مواج." بدنبال آن بشارت می‌دهند که از همین رضوان که مسک‌الختم سنه اولای جهاد کبیر اکبر است، مؤمنات از سن ۲۱ ببالا حق مشارکت با رجال در عضویت محافل روحانی محلی و ملی را خواهند داشت (ص ۵۸۰). و خانم‌ها را تشویق می‌فرمایند که اکتفا بمساوات اداری ننمایند و در میدان تبلیغ و مهاجرت فائق بر رجال گردند (ص ۵۸۰).

و بعد بعضی بشارات عظیمه در الواح، راجع به موفقیت‌های تبلیغی آینده احبّا را مذکور می‌دارند، مثل این بیان مبارک حضرت بهاءالله "عنقریب از جمیع اقطار عالم ندای بلی بلی و لیبیک مرتفع خواهد شد، چه که مفری از برای احدی نبوده و نیست." (ص ۵۸۵).

۸-توقیع مبارک نوروز ۱۱۳ بدیع که در سنه ۱۹۵۷ عرّ صدور یافت آخرین پیام عمومی حضرت ولی امرالله باحیای شرق است که ضمن تجلیل از خدمات احبّا تزییقات شدید وارده در ایران را مطرح می‌فرمایند. در عین حال یادآوری آن که "قسم باسم اعظم که این بلای ادهم را رخائی عظیم در عقب" (ص ۵۹۶) و "عنقریب معرضین نادم و

خاسر مشاهده شوند" (ص ۵۹۶) و وعده می‌دهند که این انقلاب و هیجان منتهی بحلول عصر جدیدی در تاریخ جامعه می‌شود که مرحله انفصال از شرع منسوخ و عتیق است (ص ۵۹۷) و یادآور متاعب و مصائبی می‌شوند که بر مظهر امر، جمال مبارک، وارد شد و بیاناتی از این قبیل یادآور می‌شوند: "قسم بخورشید سماء توحید که اگر خورشید سماء ظاهره بر حزن جمال احدیه مطلع شود ابدأ از افق خود طالع نشود." (ص ۶۰۲). و باحیاء می‌فرمایند: "ای عاشقان جمال ابهی - قدر این موهبت کبری را بدانید که در این بلایا و رزایا بشرف مساهمت با مظلوم عالم و مرکز میثاق محیی رمم مشرف و نائل گشته‌اید." (ص ۶۰۶) و نتایج و فواید بلا را در اعتلاء و انتشار امرالله بتفصیل ذکر می‌فرمایند. می‌فرمایند: "این انقلاب اخیر در موطن اصلی امر ربّ قدیر از جهتی علت اشتها آنین الهی و انتشار صیتش در کلّ اقطار گشت و از جهتی دیگر اساسش را در قلوب پیروانش در کلّ اقطار تقویت نمود و مستحکم ساخت." (ص ۶۱۳)

بفرموده مبارک نفس این جهاد کبیر وسیله تسریع این اصطلام یعنی جنگ و ستیز میان دشمنان و امر یزدان است (رزم روحانی) و نتیجه‌اش اتساع دائره امر مبارک "انّه ما قدر من قلم التقدير لاحبائه الا ما هو خیر لهم".

توقیع ۱۱۳ حاوی نصوص فراوانی در مورد ذلت علماء و ظالمان و متعدیان بامر رحمن است که در نسخه چاپ شده بملاحظاتی درج نشده است.

نگاهی سریع به پیام‌های حضرت ولیّ امرالله بمحافل ملی

حضرت ولیّ امرالله نه فقط برای حلّ مسائل اداری محافل ملی و راهنمایی در مورد نحوه اجرای احکام الهی مکاتبات مفصلی با این محافل داشته‌اند، بلکه نقشه‌های متتابع که آن محافل در چارچوب الواح ملکوتی حضرت عبدالبهاء بموقع عمل نهادند مستلزم ارشادات مرکز امر الهی بود. نمونه مجموعه‌هایی را که از این توقیعات حضرت ولیّ امرالله تهیه و نشر شده ذیلاً می‌آوریم (بانگلیسی):

۱- پیام‌ها به جهان بهائی ۱۹۵۰-۱۹۵۷.

۲- حصن امرالله Citadel of Faith حاوی پیام‌ها بآمریکا ۱۹۴۷-۱۹۵۷.

۳- پیام‌ها به کانادا.

۴- Unfolding Destiny پیام‌های ولیّ امر الهی به جامعه بهائی جزائر بریتانیا.

۵- توقیعات حضرت ولیّ امرالله به استرالیا و نیوزیلند.

۶- High Endeavors پیام‌ها بآلاسکا.

از مفصل‌ترین مجموعه‌های مذکور پیام‌ها به جزائر بریتانیا است در ۵۲۹ صفحه با پیشگفتاری از جناب حسن بالیوزی ایادی امرالله و مقدمه‌ای بقلم دیوید هافمن عضو بیت

العدل اعظم و فیلیپ هنسورث عضو دیرین محفل ملی انگلستان که از پیام‌های سال ۱۹۲۲ شروع و به پیام‌های سنوات ۱۹۵۳-۱۹۵۷ ختم می‌شود و شامل توقیعات به محافل روحانی محلی و حتی افراد بهائی هم هست (صص ۳۸۹-۴۶۴) و همراه است با یادداشت شرح احوال عده‌ای، و در آخر هم اندکسی دارد که کار مراجعه به موضوعات را آسان می‌کند (صص ۴۹۱-۵۲۳).

پیام‌ها بکانادا اندکس موضوعی دارد، ولی شرح حال همه شخصیت‌های آن دیار مندرج نیست و فقط فارسان امر رحمن را که منشأ کانادائی داشته‌اند مذکور داشته‌اند. آنچه سهم کانادا در نقشه دهساله جهانی بوده در صفحات ۱۷۳-۲۷۴ شرح داده‌اند.

اما حصن امرالله بدون طبقه‌بندی مطالب، پیام‌های مبارک را به ترتیب زمانی آورده است که همه نوع مباحث را در بر می‌گیرد از اخبار ارض اقدس، اعلان انتخاب ایادی امرالله تا اعلان نقشه دهساله جهاد کبیر اکبر جهانی، دعوت بکنفرانس‌های قاره‌ای، شر موفقیت‌های حاصله طی نقشه، اعلان صعود نفوس برجسته، چون ایادی امرالله و نظائر آن.

علاقه شدید حضرت ولی امرالله به اجرای نقشه ملکوتی حضرت عبدالبهاء را در اوراق این کتب می‌توان دید، مثلاً اعلام اول مهاجر آمریکا به آفریقا، دعا برای فتوحات در جبهه داخلی (آمریکا)، تشویق به مهاجرت، یادآوری خادمان برجسته امرالله چون ویلیام ساترلند ماکسول و ژولیت تامسون و جرج تانزند و زوی و بلهم و عده‌ای دیگر. در پایان اضافه کنیم که دستورات حضرت ولی امرالله در مورد امور اداری، احکام و نظائر آن در دو جلد The Light of Divine Guidance آمده است.

خاتمه

خدمات حضرت ولی امرالله در طی ۱۶ سال مورد بحث فقط بصدور توقیعات، پشتیبانی از نقشه ملکوتی حضرت عبدالبهاء، تبیین احکام و تعالیم مبارکه، تشویق ساختمان مشارق اذکار، تأسیس دارالآثار بین‌المللی، پذیرائی و هدایت زائرین، مواجهه با معضلات جوامعی چون جامعه ستم‌دیده ایران، و نظائر آن‌ها محدود نمی‌شود. بلکه دامنه بسیار گسترده‌ای دارد که هر بخش آن چون توسعه املاک امری در ارض اقدس، تکمیل مقام اعلی و آغاز بنای مؤسسات «فوس کرمل»، احراز استقلال و شناسائی بین‌المللی امر مبارک، منجمله بهنگام دفاع از مالکیت امر بر بیت بغداد در برابر مجمع اتفاق ملل و ده‌ها موارد دیگر مستحق مقالات و رسالات مفصل است و گفتارهای سه‌گانه حقیر در مجمع عرفان فقط گامی کوتاه در این راه دراز است.

مرور تاریخی بر الواح هزاربیتی

فرهام ثابت

مقدمه

"... فانتطری فتنه الله المهيمن القیوم بانها سیاتیکم بالحق فها قد اتاکم حینئذ بالحق فاشهدون
"..."^۱

حضرت عبدالبهاء در سالهای ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ ق (۱۸۹۶ و ۱۸۹۷ م) یعنی حدود ۵-۶ سال پس از صعود جمال ابهی دو لوح را صادر فرمودند که هر دو لوح به نام "لوح هزاربیتی" معروف هستند و دو لوح مذکور در سال ۲۰۰۰ م منتشر شد.^۲ مجمع عرفان تحقیقاتی مفید و بارزش درباره الواح مزبور منتشر کرده که این سه تحقیق به همت فریدالدین رادمهر، علاءالدین قدس جورابچی^۳ و فاروق ایزدی نیا^۴ انجام گرفته است. اما در این مختصر هدف آن است که علت بیانات مبارکه در الواح هزاربیتی مشخص گردد و فشار ناقضین و تهمت‌های آنان بررسی شود. همچنین بررسی نماییم که چگونه برخی از ثابتین ناخواسته زمینه و راه را برای تهمت‌های ناقضین هموار نمودند. در ابتدا شرح کوتاهی در زمینه تاریخی الواح هزاربیتی ارائه می‌گردد.

از زمان صعود حضرت بهاءالله در سال ۱۳۰۹ ق (۱۸۹۲ م) به مدت چهار سال اقدامات ناقضین در پس پرده انجام میشد. چنان که حضرت عبدالبهاء به یکی از ناقضین چنین فرمودند: "من مدت چهار سال کتمان کردم و ستر نمودم که احبای الهی از نقض شما آگاه نشوند..."^۵ ناقضین در این چهار سال نقض عهد خود را به صورت علنی اعلان نکردند و حضرت عبدالبهاء در این سالها چشم پوشی نموده و موکداً به ثابتین، امر به سکوت و ستر فرموده بودند. در تواریخ امری ذکر چندانی از این چهار سال به میان نیامده است، درحالی که این سالهای معدوده را میتوان مهمترین و دشوارترین زمانی دانست که حضرت عبدالبهاء با مسئله نقض عهد و میثاق مبارزه میکردند و زمینه اصلی دو لوح هزاربیتی میباشد. لوح هزاربیتی اول مدت کوتاهی پس از اعلان نقض ناقضین در ۲۶ شوال سال ۱۳۱۴ ق (۳۰ مارس ۱۸۹۷ م) خطاب به میرزا ابوالفضل گلپایگانی صادر گشت.^۶ لوح هزاربیتی دوم نیز در حدود یک سال پس از لوح اول و در سال ۱۳۱۵ ق خطاب به جلیل خوئی صادر و توسط محمود زرقانی برای او خوانده شد.^۷

جناب ابوالفضائل گلپایگانی و جلیل خوئی هر دو در زمان جمال ابهی از مبلغین و خادمین امر بودند و هر دو از بیان فصیح و قدرت کلام گیرائی برخوردار بودند. جناب ابوالفضائل در زمان صعود جمال ابهی در سمرقند و بخارا بود و در اواخر سال ۱۳۱۱ق (۱۸۹۴م) به ارض اقدس عزیمت مینماید. در آن سال آنچه در ارض اقدس مشهود بود برودت و کدورت بین احباب بود و ناقضین به طور علنی نقض عهد نکرده بودند. پس از خروج جناب ابوالفضائل از ارض اقدس لوح هزاربیتی خطاب به او صادر گشت. و با اعلان نقض، جناب ابوالفضائل از ثابتین باقی ماند و حتی در ۲۳ رجب ۱۳۱۷ق (۲۷ دسامبر ۱۸۹۹م) رساله ای اثباتیه بر عهد و میثاق مرقوم نمود.^۸ اما جلیل خوئی به اغوای جمال بروجردی ناقض شد و در آذر بایجان تلاش در ایجاد اختلاف بین احباب نمود. پیش از اعلان نقض به امر حضرت عبدالبهاء، احبای آذربایجان جلیل خوئی و جمال بروجردی را حمایت مالی میکردند و هیکل مبارک فرمودند هرکسی جلیل خوئی را برای تبلیغ مساعدت نماید پولی که کمک کرده از حقوق الله محسوب میشود. اما با سقوط جلیل خوئی دو نفر از مؤمنین برای تشویق احباب به ثبات بر میثاق به آن عاصمه عزیمت کردند. میرزا حیدرعلی اصفهانی و میرزا محمود زرقانی این خدمت را به عهده گرفتند و برخی از مؤمنین را مانند اسماعیل گرگانی از نقض نجات دادند. جلیل خوئی نیز به حال نقض خود باقی ماند.^۹

جامعه بهائی پیش از صدور الواح هزاربیتی:

چهار سال پس از صعود حضرت بهاءالله، نور با ظلمت آمیخته بود

از زمان صعود حضرت بهاءالله به مدت چند سال نقض در پس پرده بود و آشکار شدن آن در یک طیف زمانی مشخص و به مرور آشکار گردید و پس از گذشت چهار سال به طور کامل ظاهر شد. در این دوره زمانی جناب ابوالفضائل با امتحانات فکری مواجه بود و نمیتوانست علت اختلاف احباب را درک نماید و تا مدتی از ارتباط با مؤمنین خودداری کرد. این امتحان فکری ممکن است برای سایر بهائیان نیز به وجود آمده باشد. در بدایت صعود جمال ابهی، حضرت عبدالبهاء طی لوحی از جناب ابوالفضائل احوال او را جویا میشوند اما او پاسخی نمیدهد. حضرت عبدالبهاء در لوح ثانی که در حدود سال ۱۳۱۲ق (۱۸۹۴-۱۸۹۵م) صادر میشود به وی چنین میفرمایند:

"چندی است که بوی خوش معانی از ریاض قلب آن مهین عرفان به مشام مشتاقان نرسیده و حرارت حرکت شوقیه شعله اش به خرمن دل‌های دوستان حقیقی نرسیده و حال آنکه مکتوب مفصلی در بدایت حرقت از فرقت محبوب آفاق ارسال شد دلیل وصول ظهور ننمود و اشاره قبول مشهود نگشت."^{۱۰}

میرزا ابوالفضائل ارتباطش را با مؤمنین ارض اقدس کاهش داد و در رساله اثباتیه خود که پیشتر به آن اشاره کردیم علت عدم پاسخ خود و کم کردن ارتباطش را چنین بیان مینماید:

"معروض میدارم که اگرچه در آغاز ایام ورود به مصر در عریضه ای که خدمت آن حضرت معروض داشت اشعاری به قطع رشته مراسلت و سد ابواب مکاتبت نمود و علم الله سبب جز این نبود که چون هنوز آن ایام غبار امتحان انگیخته و نور با ظلمت آمیخته بود مباد به اقتضای بشریت غفله و سهوا کلمه ای از قلم صادر شود که من بعد تدارک آن صعوبت یابد..."^{۱۱}

جناب ابوالفضائل و بسیاری دیگر از احباب در سایر بلاد تنها سخنانی پراکنده میشنیدند و تا سال چهارم و بعضاً پنجم به هیچ عنوان اطمینانی به بروز نقض نداشتند. جناب ابوالفضائل در اوایل سال ۱۳۱۲ ق (۱۸۹۴ م) به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف میشود و حدود ده ماه در ارض اقدس اقامت میکند.^{۱۲} میرزا ابوالفضل زمزمه‌هایی از اختلاف به گوشش میرسد اما علت و ریشه آن را متوجه نمی‌گردد و با وجود آنکه ارتباط خود را با احباب بسیار محدود کرده بود اما نامه ای از ایشان در دست است که حدود دو ماه پیش از صدور لوح هزاربیتی در تاریخ ۱۴ شعبان ۱۳۱۴ ق (۱۸ ژانویه ۱۸۹۷ م) به یکی از احباب نوشته است.^{۱۳} میرزا ابوالفضل در ابتدا دوباره علت برودت خود در نامه نگاری و ارتباط با احباب را چنین بیان میکند:

"یا سیدی الجلیل حوادث مدهشه این ایام موجب سکون و سکوت قلم و زبان ارباب کتابت و خطابت گشته و ظهور آراء عجیبه علت اضطراب و توحش قلوب صافیة مطمئنه شده است. فدوی در آغاز ایام صعود که انگشت قدرت کتاب تکوین را ورق زد و لسان عظمت آیات فراق بر ارباب میثاق تلاوت فرمود چون تفرس اختلافی در اعضا متحده امر نمود باب مراسلت بلکه مخالطت را به قدر مقدور با کل مسدود داشت و به ذیل تفرد و انقطاع متمسک شد که مبادا نظر به ضعف قوای بشریه خطائی صادر شود و موجب اختلاف کلمه احباب گردد و نتیجه اش در دفتر خلود مخلد و مؤبد بماند."^{۱۴}

به دلیل آنکه برای جناب ابوالفضائل علت اختلاف دقیقاً مشخص نبوده، ذکری از حضرت عبدالبهاء و غصن اکبر مینماید و تنها احبا را به سکون و صبر و اتحاد و اتفاق تشویق مینماید و در نامه خود به ذکر بیان تاریخی عهد و میثاق بسنده میکند و شخص مخاطب را چنین مورد خطاب قرار میدهد که باید با توجه به تاریخ و عظمت این ظهور مطمئن بود که اختلاف آراء سبب اختلال امر نمی‌گردد پس باید اختلاف درون جامعه ای را کنار گذاشته و صبر اختیار کنند.

از یک طرف باور نقض عهد از سوی غصن اکبر جانشین منصوص کتاب عهد پس از غصن اعظم برایش غیر ممکن است، ستاریت حضرت عبدالبهاء و مقربین این تردید را تشدید مینماید و از طرف دیگر رائحه کریهه اختلاف را استشمام میکند. جناب ابوالفضائل با این سردرگمی از عکا به مصر عزیمت میکند. میرزا حبیب الله افان که چند ماه پیش از صدور لوح هزاربیتی خطاب به میرزا ابوالفضائل به زیارت حضرت عبدالبهاء شتافته بود چنین مینویسد:

"در سنه ۱۳۱۴ هجری قمری رجای تشرف به ساحت اقدس مرکز میثاق و تقبیل آستان مقدسه روضه مبارکه را نمودم. این رجا به درجه اجابت فائز و احضارم فرمودند. به اتفاق اخوی، حاجی میرزا بزرگ از پورت سعید حرکت کردیم. در قاهره بعضیها گفتگوهائی از نقض ناقض اکبر و همدستی عائله و حرم مبارک با او را بر علیه کتاب عهدی و حضرت عبدالبهاء کم و بیش مینمودند ولی هیچکس یقین قطعی نداشت که حقیقت از چه قرار است، زیرا حضرت عبدالبهاء اراده فرموده بودند که تا آن تاریخ این راز مکتشف گردد. عموماً احبا که مشرف میشدند میفرمودند هرچه دیدید یا شنیدید کنار دریا بگذارید و حرکت کنید. به این واسطه بود که احبا جسته و گریخته مطالبی میدانستند و جرات اظهار نداشتند... در وقت روانگی از قاهره به حضور حضرت ابوالفضائل مشرف شدم. بعد از اظهار التفات فرمودند، لابد از صحبتهایی که بعضی از زائرین مینمایند با خبر هستی. وقتی که مشرف شدی از طرف من به خاکپای مبارک عرض کن که از زبان بعضی از زائرین که به قاهره میآیند مطالبی عنوان میشود که رائحه خوش محبت و وداد از آنها استشمام نمیشود و بعضی میگویند که قلب اطهر از اعمال و رفتار بعضی از نفوس راضی نیست و حضرات اغصان مشرف نمیشوند و هیکل مبارک به قصر تشریف نمیبرند... معلوم است زائرین که این مطالب را اینجا اظهار میدارند در جاهای دیگر هم خواهند گفت و صدمات وارده بر وجود مبارک مضاعف خواهد شد. اگر اراده مبارک تعلق بگیرد که این مطلب بطور وضوح بیان شود شاید دغدغه‌هایی که ممکن است از این نقل قولها در قلوب احبا ایجاد شود تخفیف حاصل کند..."^{۱۵}

به این ترتیب میرزا حبیب الله افان به زیارت رفته و با چشم خود نقض ناقضین و فتنه ناکثین را میبیند و پس از مدت کوتاهی که در جوار حضرت عبدالبهاء سپری شد به مصر مراجعت مینماید. ایشان چنین ادامه میدهند:

"... هیکل مبارک فرموده بودند مطالبی را که میشنوم حکایتاً نقل کنم. در قاهره صحبتها و گفتگوهای سابق ادامه داشت. پس از ورود این عبد احبا همه در منزل ما مجتمع شدند. حضرت ابوالفضائل هم تشریف داشتند. ذکر ارض مقصود و ابتلائات مبارک مطرح گردید. آنچه دیده و شنیده بودم و زحماتی که برای وجود مبارک فراهم آورده بودند ذکر

نمودم و اسم ناقص اکبر را در اداء «غصن الله الاکبر» میرزا محمدعلی گفتم و همچنین میرزا بدیع الله و میرزا ضیاءالله را به نام اغصان سدره الهی نخواندم. ناگاه مورد خطاب و عتاب حضرت ابوالفضائل واقع شدم. با تغیر شدید و توبیخ بسیار فرمودند: «تو پسر به چه جرئت نسبت به اغصان سدره الهی جسارت میکنی و نسبت به نصوص کتاب اقدس توهین روا میداری. ارواح انبیا و رسل طائف حول آن وجودات مقدسه است، هیچکس در عالم حق جسارت ندارد. نص صریح کتاب عهدی و وصیت جمال مبارک است که باید من علی الارض احترام حرم و آل الله و اغصان را نگاه دارند.» آنقدر با شدت و عصبانیت این بیانات را ادا میفرمودند که بکلی این عبد را منصعق نمودند. هرچه گفتم خودم دیدم و شنیدم اینطور فرمودند، از طرف خودم نمیگویم، فرمودند: حدیث قبول نمیکنم. لا علاج عرض کردم که به خاک پای مبارک عرض کنید، هرچه فرمودند صحیح است. فرمودند البته عرض خواهم کرد. بلافاصله عریضه به ساحت اقدس عرض نمودند و در جواب ایشان لوحی شبیه لوح هزار بیتی که به این بیان احلی: «هو الابهی یا من وقف حیاته لاعلاء کلمة الله» مصدر است در شانزده صفحه با خط مبارک نازل گردید. به این ترتیب بود که اعمال ناقصین برای احبای بر مصر مکشوف گردید...^{۱۶}

با صعود جمال ابهی حزن و ترس جامعه بهائی را فرا گرفت. روزنامه اختر مدتی بعد با انتشار خبر صعود مبارک و ایجاد اختلاف بین اغصان و جانشینان به حزنهای احباب دامن میزد.^{۱۷} حضرت عبدالبهاء در لوح هزاربیتی میفرمایند:

"... از صعود چند روزی نگذشته بود و قمیص مبارک هنوز تر بود که در روزنامه ها نقض و اختلاف را اعلان نمودند. از جمله روزنامه اختر به مجرد وصول خبر صعود اختلاف را نیز اعلان نمود..."^{۱۸}

این تهمت آنان پایه ای نداشت و تنها برای اضطراب احباب این مسئله را منتشر نمودند، زیرا راحه اختلاف به مشام رسیده بود اما تا آن موقع به هیچ عنوان علنی نبود. برخی از احباب از شدت تأثر قصد انتحار و هلاکت خود نمودند و برخی دیگر عزلت اختیار کردند. اما حزن اصلی مجاورین و کسانی که در جوار حضرت بهاءالله زندگی میکردند مسئله ای دیگر بود. مجاورین از قبیل محمود کاشی، نبیل زرنندی، قناد شیرازی، محمدعلی سلمانی، زین المقربین و... تکرر و ناراحتیشان مضاعف بود زیرا علاوه بر غیبت شمس ابهی شاهد ایجاد اختلافهایی پنهانی و بروز بروتهای خفی بین عائله مبارک بودند. در زمان حیات حضرت بهاءالله اغصان و منتسبین احترام قابل توجهی برای حضرت عبدالبهاء قائل بودند که بلافاصله پس از صعود این احترام پایان یافت.^{۱۹} اما مؤمنینی که در مصر، ایران و سایر بلاد حضور داشتند از این امر با خبر نبودند. این بی خبری سه دلیل اصلی داشت: دلیل اول، آن بود که عقل نمیتوانست این موضوع را بپذیرد که با وجود

کتاب عهد و چنین عهد و پیمانی "اغصان" و عائله جمال ابهی علم مخالفت بلند نمایند. میرزا ابوالفضائل مینویسد:

"یا سیدی الجلیل سیر حوادث بعد از غیبت حضرت موعود و صعود جمال معبود از نواذر عجائب صنوف تمحیص و تخلیص بود که هرگز افکار ثاقبه و عقول نیره گمان آن را نمینمود. هرگز به خیال احدی خطور نمیکرد که پس از تنصیص جمال اقدس ابهی بر تعیین مرجع و ملاذ عباد خود از مدعیان دوستی بل انتساب اینگونه مخالفت ظهور یابد." ۲۰

همچنین احباب در آن زمانی لوحی از جمال ابهی را زیارت میکردند که باور نقض عهد را پس از زیارت کتاب عهد بسیار سخت مینمود و ایشان بیان میفرمایند که آیا پس از طلوع وصیت الهی لغزش از صراط مستقیم ممکن است؟ در آن بیان مبارک حضرت بهاءالله چنین میفرماید:

"... هل یمکن بعد اشراق شمس وصیتک من افق اکبر الواحک تزل قوم احد عن صراط المستقیم..." ۲۱

همچنین همانگونه که از مکتوب میرزا حبیب الله افغان مشخص شد میرزا ابوالفضائل با شنیدن نقض اغصان تشدد کرده و عصبانی گردید.

دلیل دوم، تدبیر حضرت عبدالبهاء بود که فرمودند احدی اجازه ارسال نامه و مکتوب به سایر بلاد را بدون امضای مبارک ندارد. به این ترتیب مجاورین و ثابتین اگر هم قصد داشتند تلویحاً از وجود رائحه فساد و برودت اغصان صحبت نمایند هیکل مبارک مانع میشدند. ۲۲ دلیل سوم، تأکید حضرت بهاءالله مبنی بر لزوم احترام به اغصان و آل الله در کتاب عهد بود که باعث میشد در ابتدای امر مؤمنین خارج از عکا هرگز خیال بروز نقض از اغصان را در دل نکنند. با این حال تنها عده معدودی از مجاورین به این موضوع پی بردند که رائحه اختلاف در حال مرور است و حزن ایجاد اختلاف بین منتسبین ناراحتی احباب را مضاعف کرد و سبب گشت که یکی از مخلص ترین مؤمنین جمال ابهی یعنی نبیل زرندی تاب مقاومت نیاورده خود را غرق نماید. این اتفاق ۹۵ روز پس از صعود مبارک در سال ۱۳۱۰ق (۱۸۹۳م) اتفاق افتاد. نبیل علاقه وافری به اغصان مبارک داشت و کمتر اشعار او بود که در مدح چهار غصن نباشد. برای مثال نبیل مینویسد:

| | |
|----------------------------|--------------------------------|
| هم مهاجر هم مجاور جمله جمع | غصن اعظم اندرون مجمع چو شمع |
| غصن اکبر نیز با روی چو بدر | گشت طالع اندر آن محفل ز صدر |
| از ضیاءالله مجلس پر ز نور | و ز بدیعالله روانها پر سرور ۲۳ |

این علاقه و همچنین برودت میان حضرت عبدالبهاء و غصن اکبر سبب حزن شدید نبیل شد و خود را غرق نمود و فدای حضرت عبدالبهاء کرد. میرزا جواد قزوینی در نامه ای به خط خویش در آن ایام مینویسد:

"... اما جناب نبیل پنج واحد که از ایام صعود گذشت اشعاری گفته و از جمیع احباب عذرخواهی نموده ... و نوشته اند که خود را فدای غصن ۶۶ اعظم خواهم نمود ..."^{۲۴}
همچنین مولف کواکب الدرّیه نیز به این مطلب اشاره نموده است:

"... ملامحمد نبیل زرنندی که از فدویان بهاءالله بود او نیز خود را در دریا غرق کرد. و اگر چه خودکشی او را حمل بر تأثیر فراق نیر افاق کرده اند و از لسان ثابتین و ناقضین در حق او کلمه ای خلاف رضا صادر نشده ولی شک نیست که این خودکشی هم بی علاقه با اختلاف نقض و ثبوت نبوده، چه او از طرفی به همه اغصان علاقه مند بود و از طرفی نه آنها را میتوانست مطیع عبدالبهاء سازد و نه راضی بود که مخالفت ایشان علنی شود لذا قبل از انتشار نقض خود را در بحر الفا نموده از این کشمکشها خلاص شد ..."^{۲۵}

میرزا جواد قزوینی علت درگذشت میرزا ضیاءالله غصن انور در سال ششم صعود را اختلاف اغصان بیان نموده و در ردیه خود چنین مینویسد:

" فی السنه السادسة بعد حضره سیدنا العظیم طرا علی ضیاءالله افندی مرض صعّب بسبب تآثر الشدید من الوقائع و الاختلافات الحاضره."^{۲۶}

اما همانگونه که بیان شد تنها معدودی از احباب در سال اول به این برودت پی برده بودند و سایر زائرین و مؤمنین احزان و کدورت و برودت حاکم در ارض اقدس و منتسبین را حمل بر صعود جمال ابهه مینمودند نه وقوع اختلافی بین منسوبین. به همین دلیل در آثار ثابتین و مؤمنین امر، در ایام اولیه صعود سخنی از کدورت وجود ندارد. برای مثال در مرثیه ورقا که به مناسبت سالگرد صعود جمال ابهه سروده است درباره اغصان چنین مذکور: (قسمت نقطه چین شعر ناخوانا بود)

"شکر لله سدره غصن بقا آمد به بار

چهار غصن از اصل قدم شد آشکار

هر یکی فی النفس راوی از علوم ایزدی

هر یکی بالذات کردگار

عرشه عقل و خود را هر یکی گیتی خدای

عالم علم و حکم را هر یکی پروردگار

شعله ور در قلب هر یک نار عشق آن ...

جلوه گر صدری هر یک نور وجه آن نگار

هر یکی در عرصه حکمت محیطی روح زن

هر یکی در عالم رفعت سپهری نوبار
چهرایشان راوی الظلمه حسن و جمال
مشی ایشان حاکی از آن هیکل مجد و وقار
غصن اعظم همچو شمس و غصن اکبر چون قمر

بازغ درخشنده بر اوج سپهر اقتدار^{۲۷}

از این شعر به خوبی واضح میگردد که با گذشت یک سال از صعود مبارک هنوز رائقه اختلاف علنی نشده بود. اما در سالهای ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ ق (۱۸۹۴ و ۱۸۹۵ م) که فتنه و مشکلات ناقضین علنی تر شده بود و ورقا زمزمه‌های اختلاف را شنیده بود در شعری چنین بیان میدارد: "

ای دریغا غافلیم از موج بحر امتحان

بی خبر بنشسته ایم از روز رزم و گیر و دار

از خیالی بی حقیقت نگر وهی بوالهوس

یوسف مصر جلالت را همی خواهند خوار

این بود ای دوستان شرط وفا و مردمی؟

این بود ای عارفان رسم و ره آموزگار؟

عهد استوار الهی را چرا گیریم پست؟

فجر نورای معانی را چرا خواهیم تار؟

... ناشر آثار عزت کیست جز این ذوالجلال؟

رافع اعلام قدرت کیست جز این شهریار؟

... کیست جز عبدالبهاء روحی فداه ای بندگان

قائم اندر بندگی امر حق لیل و نهار^{۲۸}

اطاعتِ مشخص و تسلیم مسلم غصن اکبر و پیروانش از حضرت عبدالبهاء

هدف اصلی ناقضین اثبات این ادعا و تهمتشان بود که حضرت عبدالبهاء ادعای مظهریت نموده پس باید از جامعه بهائی طرد و مقام جانشینی از ایشان سلب گردد. اما برای اینکه در رسیدن به این هدف موفق گردند باید در ابتدا خود را ثابت بر عهد و میثاق بخوانند و پیرو کتاب عهدی و حضرت عبدالبهاء معرفی نمایند و ایشان را به عنوان جانشین اول قبول کنند و گردن به کمند اطاعت ایشان نهند. به همین دلیل در تمام مکاتیب و نامه‌های خود اطاعت از حضرت عبدالبهاء را گوشزد احباب مینمایند. این خضوع و خشوع ظاهری سه دلیل داشت: (۱) نشان دادن پابندی به امر حضرت بهاء‌الله و جانشینی حضرت عبدالبهاء و ایمانشان به امر مبارک؛ (۲) سوء استفاده از اطمینان مؤمنین به آنان

و نفوذ در بین احباب و ایجاد شبهه؛ (۳) مدح و ستایش افراطی مقام حضرت عبدالبهاء و سوء استفاده از آن برای محقق شدن هدفی که برای خروج ایشان از صراط امر داشتند (این موضوع را در ادامه بیان خواهیم کرد). این اطاعت و انقیاد ظاهری آنقدر طبیعی به نظر میرسید که ورقا در شعری در آن ایام چنین میگوید: "

لیک حسب العهد یزدان آن سه غصن شوکر بسته در اصفای امر غصن اعظم بنده در
... ای خدا بندگان را درین عهد قدیم مستظل در ظل اغصان بر صراط مستقیم

۲۹۱۱

اکنون لازم است صورت یکی از نامه‌های غصن اکبر به حضرت عبدالبهاء برای نشان دادن میزان ظاهر‌نمایی در انقیاد ناقضین به امر آورده شود. این مکتوب در شوال ۱۳۱۰ ق (۱۸۹۳ م) نوشته شده است:

"هو الله - تعالی شأنه - فدای حضور انور گردم. چون جناب اسم الله جمال علیه بهاء الله الغنی المتعال مطلبی اظهار نموده اند و افکار این عبد را مستفسر شدند به اظهار این مختصر مبادرت رفت که علت تشویش و تحریص دوستان الهی بر اجرا اوامر امر مبرمه ربانی شود و نزد ایشان یادگار ماند این عبد به قلب و لسان و جوارح و ارکان شهادت داده و میدهد که آنچه از آیات محکّمات در کتاب عهد الهی به قلم اعلیٰ جل شأنه مرقوم حق لاریب فیه و من ارتاب کل فی کلمه منها انه من الاخسرین و آن حضرت به موجب نص مبرم و حکم محکم ملجأ این حزبند و مقتدای این فرقه هرکه در این کلمه جامعه اختلاف نماید از نجات رحمت الهی محروم است امید آنکه دوستان الهی به انوار بیان ربانی که از افق کتاب و به نقره و ناقور و نغمه ناقوس و رنه فردوس اذان و تکبیر و تحلیل گویند و کل ملل و فرق را بیدار نمایند ... جوهر اصلی آن کتاب مستطاب [اقدس] این آیه مبارکه است قوله جلت عظمة و حلت سلطنة اذا غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدأ فی المآل توجهوا الی من اراده الله الذی انشعب من اصل القدیم طوبیٰ از برای نفوسی که اراده خود را در اراده جمال قدم فانی نمودند و از خود اراده نداشتند و ایشانند نفوسی که به مقام موتوا قبل ان تموتوا فائز گشتند و به زندگانی ابدی رسیدند پس امری که امروز بر کل لازم و واجب است و اقوم و اسبق و اول کل اوامر کتاب اقدس الهی است عرفان فی اراده الله است...^{۳۰}"

به این ترتیب این مکاتیب و ستاریت حضرت عبدالبهاء سبب شد اکثریت احباب به مسئله نقض پی نبرده بر آنان مکشوف نگردد. حضرت عبدالبهاء پرده دری فرمودند و اعمال و اهداف ناقضین را بر ملا نکردند اما در الواح خود به مسئله عهد و میثاق و بروز نقض اشاره میفرمودند و در بسیاری از الواح اولیه ایشان بیان فسوف تری الناقضین فی خسران مبین^{۳۱} وجود داشت. با اینحال ناقضین به صورت مخفیانه ارتباطات خود را گسترده

نمودند. هرچه ناقضین بر جسارت میافزودند حضرت عبدالبهاء در راه محبت و ستاریت بیشتر قدم برمیداشتند اما نیت‌های غصن اکبر، میرزا جواد قزوینی و جمال بروجردی و سایر مریدان حطب اکبر روز به روز بیشتر مشخص میشد. این برودت بالا گرفته و خمودت غصن اکبر و جسارتهایش بیش از پیش شد. میرزا حیدرعلی اصفهانی چنین مینویسد:

"حضرت عبدالبهاء به میرزا محمدعلی فرمودند که گمان کن صعود جمال مبارک واقع نشده شما به همان سبک رفتار کنید و به همان مأموریت مشغول باشید من هم به همان نحو که در ایام جمال مبارک به خدمت گزاری احباب بودم باز هم ... (ناخوانا بود) (غصن اکبر) جواب داد که صریحاً به شما میگویم که من زیر بار شما نمیروم. فرمودند اخوی من که نخواستم زیر بار من بروید بلکه میگویم شما هرچه بار دارید بر دوش من بگذارید. جواب داد گمان نکنید که کسی به ماها نمیگردد آخر یک مشتتی از احباب هم میگردند." ۳۲

این اعمال حدود چهار سال ادامه داشت تا آنکه به صورت علنی ناقضین به دشمنی پرداختند. قبل از آنکه ناقضین پرده دری نمایند حضرت عبدالبهاء به آنان هشدار دادند. در مجله نجم باختر در این باره چنین مذکور:

"... (ناقضین) از هر طرف رديه نوشتند ولی حضرت عبدالبهاء همه رديه‌ها را پیش خودشان نگاه داشتند و یکی از اینها به حضرات ناقضین نشان ندادند که شاید پشیمان شوند و باز یکی یکی نصیحت مینمودند تا آخر به میرزا مجدالدین فرمودند: مجدالدین گمان میکنید که این شبهات سبب عزت شماست این سبب محویت و پریشانی خواهد شد. چرا اینقدر میکوشید با برادران و یاران تفرقه بیندازید از این افکار بگذرید. آخر از شدت تائر گریه کردند ولی مجدالدین نیشش باز شده و میخندید. حضرت عبدالبهاء فرمودند من از برای شما گریه میکنم. در دل شما گمان میکنی این گریه از عجز است من در ظل و حصن جمال مبارک هستم. از سلطان عبدالحمید یا ناصرالدین شاه خوف ندارم من میخواهم که شماها حقیر و ذلیل نشوید و تو میخندی." ۳۳

در طول این سالها همچنان شبهه افکنی و تظاهر به ثبوت بر عهد و میثاق ادامه داشت اما تقریباً تمام مجاورین ارض اقدس به دشمنیهای غصن اکبر پی برده بودند اما حسب الامر حضرت عبدالبهاء اجازه هیچگونه بیان و بدگویی از غصن اکبر و سایرین را نداشتند. این ماجرا در ایران رشد بیشتری داشت و به همان نحو مریدان غصن اکبر با تظاهر به ثبوت در بین احباب نفوذ کرده و شبهه افکنی میکردند. مکاتیب ارسالی از ارض اقدس به ایران نیز حاکی از پیروی غصن اکبر از غصن اعظم است. یکی از کسانی که در آن ایام اولیه به ناقضین پیوست جمال بروجردی بود که پیشتر اشاره ای به او شد. جمال بروجردی نیز راه تقیه پیموده و در ایران با وجود ایجاد شبهه و هشدار دادن به احباب که

به زودی ادعای داعی دروغین را خواهید شنید اما به مؤمنین مقام و جانشینی حضرت عبدالبهاء را گوشزد نمود. با این حال مؤمنینی مانند ایادیان امرالله ابن ابهر و ادیب طالقانی و علی محمد ورقا به فتنه انگیزیهای جمال بروجردی پی برده بودند و با تدبیری قرار بر این گذاشتند که تلاش کنند مکاتیبی در ایمان و ارادت جمال بروجردی به حضرت عبدالبهاء بگیرند که اگر نقض عهد نمود آن را منتشر سازند. داستان از این قرار است که بین مؤمنین مذکوره قرار بر این شد که رئیس شوری را مشخص نمایند. و رئیس شوری کسی است که بهتر از سایرین مقصود و معنای آیه "اذا غیض بحر الوصال..." را بیان نماید. جمال بروجردی ریاست شوری را اولین و بهترین قدم برای نزدیک شدن به اهدافش میدانست زیرا علاوه بر کسب اطمینان بین مؤمنین اجازه و حق دو رأی را در شوری میتوانست به خود اختصاص دهد. جمال بروجردی در لزوم اطاعت از حضرت عبدالبهاء مکتوبی تحریر کرد و ثابتین از نوشته او تمجید نمودند. سپس فراتر رفته و نوشته: "از چه رو الست بریکم نرنی بزنی که بلی بلی" بار دیگر مورد تمجید قرار گرفته و نوشت در ارض سرّ چون به حضور مبارک سرکار آقا مشرف شدیم دیدم آنچه میخواستم به شأنی که مستغنی از حضور حضرت مکلم طور شدم." و ۱۲ کتاب استدلالی در اهمیت عهد و میثاق و مقام حضرت عبدالبهاء مرقوم و منتشر نمود و موفق به کسب ریاست شوری شد.^{۳۴} حتی در زمانی که حضرت عبدالبهاء در طبریه تشریف داشتند (۱۳۱۴ق / ۱۸۹۷م) جمال بروجردی عریضه ای به ایشان با چنین مضمونی مینویسد:

"شنیده شد از ارض اقدس به طبریه تشریف برده اید و از احباب و اغصان رنجیده اید ... علی الدنيا بعدک العقاب بعد از شما خاک بر سر دنیا. و کذلک ما للتراب و رب الارباب. بدون استئنا جمیع من فی السماوات و الارض ذرات ترابیه اند که در هوای حرارت آفتاب متحرک اند و شمس الشموس و رب الارباب تویی."^{۳۵}

این تظاهر و فریب کاری جمال و مریدان او با مکاتیب ناقضین از ارض اقدس به ایران همخوانی داشت. مدتی قبل از واقعه بود که میرزا جواد قزوینی دیگر ناقض عهد و میثاق طی مکتوبی به تاریخ ۱۴ محرم ۱۳۱۱ق (۲۸ جولای ۱۸۹۳م) چنین مینویسد:

"پس از ذکر ... الصلوة و السلام علی من اراده الله الذی انشعب من الاصل القدیم و علی من اصطفاه بعده علی اغصان سدره المنتهی ... و اهدا سلام و ثنا در آن حضرت عرضه میدارد که از احوالات این بلد بخواهید مکره‌هی ظهور ندارد کل در ظل عنایت سیدی الله اکرم غصن ۶۶ الاعظم ارواح العالمین فداه مستریح ..."^{۳۶}

البته در ابلاغ گزارشها علاوه بر تظاهر در انتظار برای مؤمن و راسخ نشان دادن خود دلیلی دیگر نیز وجود داشت. حضرت عبدالبهاء اولین تدبیری که پس از صعود نمودند آن

بود که هیچکس اجازه ندارد مکتوب و نامه ای برای خارج از عکا ارسال کند مگر آنکه به مهر و امضای حضرت عبدالبهاء مزین و تأیید شود.^{۳۷} همچنین این مسئله را به احبای ایران نیز ابلاغ فرمودند که هر نامه ای که به تأیید حضرت عبدالبهاء نرسیده است باید مرجوع شده و خوانده نگردد. با توجه به این دستور مبارک ناقضین مراقب آنچه که مینویسند بودند اما با این حال به صورت پنهانی اما به ندرت نامه نگاریهایی با ایران میشد. در طول این ۴ سال روز به روز فتنه ناقضین و عدم اطاعت غصن اکبر برای مؤمنین واضح تر میشد تا این حد که چون مسئله نقض ناقض اکبر به گوش احباب بغداد رسید عکسهای او را پاره کرده و مشغول خواندن آثار حضرت عبدالبهاء شدند.^{۳۸}

تلاش ناقضین بر جذب مؤمنین مشهور مانند جلیل خوئی و میرزا ابوالفضائل گلپایگانی

علی رغم تأکیدات اکیده و بیانات عدیده جمال ابهی مبنی بر آنکه در دیانت بهائی آخوند و عالم دینی وجود ندارد، اما ناقضین که به تفکر حاکم بر جامعه آگاهی داشتند تدبیری دیگر به کار بردند. آن تدبیر چنین بود که مجاورین و مبلغین و اشخاص شاخص جامعه را به خود جذب نمایند. جامعه بهائی برخاسته از جامعه مسلمان یعنی تفکری مرجع پرست و آخوند پرور بود. به همین علت عجیب نیست که با نقض یا ثبات یکی از دانشمندان یا مبلغین بزرگ بهائی، گروهی بدون تفکر به او بپیوندند و گروهی دیگر با دیدن ایمان یا الحاد این شخصیت‌های برجسته به تفکر و تحقیق برآیند.^{۳۹} مهمترین شخصیت‌هایی که در ابتدا ناقض شدند اغصان، منتسبین و افنان بودند. این دسته کسانی بودند که به علت نزدیکی و مجاورت و همدمی، همچنین به دلیل انتساب به حضرت بهاء‌الله و حضرت اعلی از مقام مخصوصی برخوردار بودند. برای بسیاری از مؤمنین باور این مسئله که منتسبین با وجود آگاهی از نظرات و اهداف و برنامه‌های حضرت بهاء‌الله ناقض عهد گردند و به خطا روند مشکل و محال بود. تا پیش از صدور لوح هزاربیتی جذب مؤمنین و تلاش برای ساخت عالم دینی و آخوند مذهبی در پس پرده انجام میشد. اولین قدم اغصان برای پیشبرد این هدف ارتباط با کاتبین حضرت بهاء‌الله بود. مهمترین کاتب جمال ابهی میرزا آقاخان کاشانی خادم ملقب به عبد حاضر بود که در ابتدا حاضر به همراهی ناقضین نبوده و خودش را صاحب مقام جانشینی میدانست. اما ناقضین خادم الله را طعمه خوبی برای اهداف خود میدانستند. شرح ادعای خادم الله از این قرار است:

بروز اختلاف بین احباب در ارض اقدس محیط را کاملاً برای ادعای جدیدی آماده نمود و خادم الله گوی سبقت را از این میدان ربوده و مدعی مقام تازه ای شد. نه تنها خادم الله در ابتدای ایام صعود ابدی دوستی و ارتباطی به ناقضین نداشته است بلکه بین او و منتسبین

دشمنی زیادی وجود داشت. دلیل اصلی این مسئله دو موضوع بود. موضوع اول آن بود که مهد علیا حرم ثانی، غصن اکبر و میرزا بدیع الله در بین مؤمنین چنین انتشار داده بودند که علت صعود حضرت بهاء الله سمی بود که خادم الله در غذای مبارک ریخت و جمال ابهی را مسموم نموده به قتل رسانید و علت دیگر آنکه پس از گذشت مدتی از صعود، ناقضین به وسیله میرزا جواد قزوینی ملاقاتی با او نموده و او را دعوت به بیشتر کردن ارتباط با غصن اکبر نمود که با مخالفت خادم الله مواجه شد. مکتوبی خطی به لسان خادم الله تحت عنوان " واقعه هائله صعود حضرت بهاء الله " موجود است که ظاهراً در مدت کوتاهی پس از آشکار شدن نقض ناقضین تحریر گشته است.^{۴۰} در این مکتوب یکی از بهائیان از خادم الله درباره ادعای حضرت عبدالبهاء و همچنین علت ادعای خادم الله استفسار نموده و خادم الله به آنها پاسخ داده است. ماجرای ادعای خادم الله از این قرار است:

مهد علیا حرم ثانی و فرزندان او پس از صعود جمال ابهی این قضیه را مطرح نمودند که جمال ابهی توسط خادم الله به قتل رسیدند. این ادعا سبب خشم و حزن مؤمنین شد و پس از استفسار از حضرت عبدالبهاء و ردّ این موضوع کمی محیط آرام شد. با این حال ناقضین یک شخصی را استخدام نمودند که خادم الله را به قتل برساند که با حمایتی حضرت عبدالبهاء خادم الله محفوظ ماند. حضور خادم الله در تحت حمایت حضرت عبدالبهاء سبب شد که ناقضین در سرّ بین احباب شبیه افکنی کنند که چرا حضرت عبدالبهاء قاتل جمال ابهی را در منزل خود راه داده و از او طرفداری مینماید؟ با وجود این مسائل حضرت عبدالبهاء به حمایت خود ادامه دادند. اما این لطفها نه تنها از جاه طلبی خادم الله نکاست بلکه او را بیشتر تشنه قدرت نمود. با مشخص شدن اختلافهای ثابتین و ناقضین خادم الله میدان را برای ادعای خود مهیا و آماده دید. از طرفی ناقضین که در پی جذب خادم الله بودند توسط همراهان جمال بروجردی در ایران و خرطومی در هند با ارسال نامه‌های پی در پی به نام مؤمنین و ثابتین خادم الله را مورد مواخذه قرار دادند که مسئول ایجاد اتحاد جامعه تو هستی و تو باید اتحاد و وحدت را بین مؤمنین مجری داری. این نامه‌ها سبب شد خادم الله تحریک شده و شروع به ادعا نماید. شرح ادعا از این قرار است که اول از همه میرزا حیدر علی اصفهانی و حاجی نیاز را مخاطب قرار داده آنها توجه نکردند. خادم الله به دنبال آنها رفته و با بی توجهی مواجه شد. عصبانی گشت و به میرزا حیدر علی گفت: ای بی دین بی مروت بی انصاف. تو از خدا متشخص‌تر نیستی و من از شیطان پست‌تر نه. خدا از شیطان پرسید که چرا سجده به آدم نمودی؟ تو چرا از من سؤال نمیکنی؟ خادم الله با بی توجهی احباب مواجه شد و ملاحظه کرد که فواد افندی پنج ساله از جلوی او راه می‌رود گفت تو توجه کن اما او هم

توجه ننمود. پس کرسی بر زیر پای خود گذاشت و این سخنان را گفت: (این سخنان از کتاب "واقعه هائله صعود حضرت بهاءالله"^{۴۱} که نوشته خود شخص خادم الله است آورده شده):

"... وقتی را جمال قدم جل جلاله فرمودند والله المقتدر المهیمن القیوم گه اگر بدانم اینکه دین سبب اختلاف میشود اصل دین را از میان برمیدارم و مرتفع میکنم که دیگر در این عالم نباشد. این عبد [خادم الله] نظر به این بیان رحمن مع کل اوامر الله و به و علیه در هر روزی هزار کتاب کفر قرائت نمودم و هزار هزار کلمات شرکیه لامثل لها استماع نمودم و در آتش صبر و سکوت سوختم مع هذا لب ننگشودم و همتی ننمودم که مباد به قدر ذره ای سبب اختلاف در امر الله شوم و حال میبینم که منبع اختلاف و مصدر اختلاف و مطلع اختلاف و قوت اختلاف و اصل اختلاف وجود من و صمت من و سکوت من شده و میگویند خادم به جمیع این مراتب قائم و قائل و اعظم شاهد بر تصدیق و ثبوت نفس صمت و عمل سکوت من است... جمیع سیئات شما و همه عالم به نص قول جمال قدم جل مظلومیت بر گردن این عبد بود و از این به بعد که این کلمه را میگویم من از گردن خود برمیدارم و بر عهده خود شما و همه عالم میگذارم و آن کلمه اینست که از نقطه بآء بدایه تا نقطه یاء نهاییه از حین بعد غیبت الله آنچه واقع شده از افعال و اعمال و اقوال و حرکات و سکنت و سلوک و رفتار، کل مخالف حق و دین حق و کتاب حق و امر حق و جمیع ما نزل و ما ظهر من لدی الحق بوده و مخالف با جمیع شرایع الله از اول الذی لا اول له الی این ظهور اعظم امنع بوده..."^{۴۲}

به این ترتیب خادم الله نیز وارد عمل شد و اول شبیه ای که افکند آن بود که دو کلمه شیطانی و برای مبارزه با حق است: اول کلمه سرالله (لقب حضرت عبدالبهاء که مؤمنین استفاده مینمودند)، دوم کلمه عهد و میثاق. حضرت عبدالبهاء احباب را تحریص به تشویق یکدیگر برای ثبوت به عهد و میثاق میفرمودند. برای مثال به نامه زیر که به خط میرزا اسدالله اصفهانی خطاب به میرزا حیدر علی اصفهانی توجه کنید:

"...ایام ظهور گذشت آفتاب حقیقت غروب فرمود که حال شب است ظلمت در حسب ظاهر عالم را فرو گرفته است وقت بیداری و پاسبانی ایادی امر است اگر پاسبان را خواب در ربود سارقین که در کمین نشسته اند فرصت نمیدهند و کام دل را حاصل مینمایند. بیدارید یا خواب؟ رسم پاسبانان و کشیک چیان به این است که در وقتی که ظلمت شب عالم را فرو گرفته و خلق در رفتار بازماندند محض انتباه یکدیگر هر ساعتی به ذکر یالله و بیدارباش صدایی میزنند و یکدیگر را از خواب ربودن حفظ مینمایند و به همین منوال شب را به صبح میرسانند و بلاد و ساکنین در آن را از شر دزدان و قطاع

الطریق محفوظ مینمایند حال عرض فانی این و بانگ این ضعیف فقیر این است که بیدار باش بیدار باش و رفقا را به ندای بیدار اخبار ده ...^{۴۳}

نه تنها اسدالله اصفهانی بلکه علی اکبر ابن مشکین قلم و محمود کاشی و ... نیز فریاد بیدار باش برای ثابتین حارسین در مقابل ناقضین سارقین میزدند. خادم الله در حال این سخنان بود که محمود کاشی به او گفت: مگر ناقض شده ای؟ و خادم الله بر کرسی ادامه داد:

"... کلمه سرالله و کلمه عهد و میثاق از حق نبوده و به حق نیست و همین دو کلمه را دو سیف نموده و بر وجه حق و هیکل حق در کل حین میزنند و خود را هم از مؤمنین به حق میشمردند فباطل عما یظنون. یک سیف کلمه عهد و میثاق و یک سیف کلمه سرالله و این از حق و به حق نیست ..."^{۴۴}

سپس ادعا نموده که شبانه حضرت بهاءالله به خوابش رفته اند و او را که در بیداری طرد فرمودند، در خواب جانشین و ولی بیان کرده اند. خادم الله گفت جمال ابهی مرا برای اتحاد و ایجاد دوستی مبعوث فرمودند. این سخنان سبب شد که ابن مشکین قلم و حضرت عبدالبهاء او را گرفته و تنبیه نمودند و از زیر شال او تعداد زیادی از الواح جعلی را به دست آوردند. خادم الله در آن هنگامه با التماس و فریاد ادامه میداد: "... آخر این چه دشمنی است در حق حق؟ ... من آیات و کلمات الهی را میخوانم بدون آنکه از خود کلمه ای بگویم یا کلمه ای را معنا نمایم ...". به این ترتیب فتنه خادم الله خاموش شد و مکاتیب جعلیش به دست حضرت عبدالبهاء افتاد. در آن مکاتیب تهمت‌های عظیمه به حضرت عبدالبهاء زده شده بود و مؤمنین ثابتین مانند میرزا ابوالفضائل و ایادیان و ... را کذاب و ... خوانده بود. مدتی بعد از این فتنه، خادم الله نزد ناقضین رفته و توبه نمود و با آنها همراه شد. حضرت عبدالبهاء میفرماید:

"... میرزا آقاخان در ابتدا با میرزا محمدعلی در نهایت بغض بود. کم کم دوست شد. نوشتجات را در قابلمه میگذاشت و به بهانه خریدن پنیر میبرد و میفرستاد و تصور میکرد من نمیفهمم. بعد که برمیگشت پنیری که خریده بود میآورد نشان میداد. مدتی گذشت. یک روز آمد و گفت میخواهم از منزل شما بروم. من چون از رفتارش ناراحت بودم گفتم فی امان الله. رفت و با حضرات رفیق شد. مدتی مشغول تخدیش اذهان بود، بعد کفن به گردن انداخت و علم مظلومیت بلند کرد ... میرزا آقاخان که شما به گوش خود شنیدید که جمال مبارک سر بر پنجره نهادند از دست او فغان و ناله فرمودند حال شخص بسیار جلیلی شده است و شهادتش بر ضد مرکز میثاق نوشته اند به مقابل شهادت نصف روی زمین است و او را به درجه ای نبوت رسانیده لذا از همین شما قیاس بگیر ..."^{۴۵}

خادم الله نیز با ناقضین همراه و همراه شده و مشغول به ساختن بیانات شفاهی و حدیث نمود و احباب او را ابهریره خواندند.^{۴۶} به این ترتیب در همان چهارسال اولیه خادم الله

مشغول جانب داری از ناقضین شد. با این شخص دومی که مورد توجه ناقضین قرار گرفت کاتب دیگر جمال ابهی میرزا جواد قزوینی بود، که او نیز در ابتدای خواندن کتاب عهد لسانا و به تزویر همراه همیشگی حضرت عبدالبهاء بود اما با اعلان نقض دشمنی خود را علنی نمود. شخص مهم دیگر جمال بروجرودی ملقب به اسم الله الجمال بود که علاوه بر تبلیغ بسیاری از نفوس در انتقال و جابجایی رسم حضرت باب در ایران نقش موثری داشت. این عمل ناقضین تا پایان دوره سقوط قطعی و نابودی ناقضین ادامه داشت که تلاش برای جذب ابراهیم خیرالله از این دسته اقدامات بود. ناقضین همچنین دو نفر دیگر را زیر نظر گرفتند، یکی جلیل خوئی و دیگری میرزا ابوالفضائل گلپایگانی بودند. آنها دو روش برای جذب مشهورین امر به خود داشتند: روش اول آن بود که ناقضین معروف، به تجلیل و تعظیم از مؤمنین مشهور در مجامع روی میآوردند و آنقدر مقام آنان را میستودند که علاوه بر ایجاد غرور در شخص، احبا را نسبت به او ظنین نماید که چه علتی وجود دارد که ناقضین به این مقدار از فلان شخص تمجید مینمایند؟ برای مثال ناقضین این حيله را برای میرزا ابوالفضائل گلپایگانی به دفعات اجرا نمودند که پس از بد بین شدن برخی از احباب به او، ایشان مکتوبی نوشته و اظهار داشتند تعریف و تمجید و سخنی از ایشان نگویند.^{۴۷} حتی ناقضین در سالهای بعد از انفصال بیان میداشتند که میرزا ابوالفضائل از مخالفان حضرت عبدالبهاء و از مریدان ناقض اکبر است. میرزا بدیع الله درباره ملاقات خود با میرزا ابوالفضائل مینویسد:

"... (میرزا ابوالفضائل) گفتند قلم ما آزاد نیست نمگذارند حقایق نوشته شود و پیروی وجدان نماییم ولی من آنچه عقیده خود است نوشته پنهان نموده ام. این قول ایامی است که ایشان به نوشتن فرائد مشغول بودند."^{۴۸}

و روش دوم آن بود که در بین مؤمنین شایعه میکردند که فلان مؤمن را دیدیم که جلوی حضرت عبدالبهاء بلند نشد و یا آنکه به خادم الله سلام کرد و دست داد. با شیوع این تهمت‌ها مؤمنین به شخص مزبور بدبین میشدند و در سرّ سرّ او را ناقض میخواندند. در این وقت بود که ناقضین دست به کار شده نزد او میرفتند و شخص مذکور را با خود همراه مینمودند. به همین دلیل حضرت عبدالبهاء در آن زمان هیچگونه شایعه و تهمتی را نمیپذیرفتند مگر آنکه پس از تحقیق معتمدین نقض و ثبات او مشخص گردد. یکی از کسانی که به این فتنه دچار گشت میرزا حیدرعلی اصفهانی بود. در زمانی که او در ایران در حال روشن نمودن نور عهد و میثاق در قلوب احباب بود ناقضین برای آنکه او را به سمت خود سوق دهند و یا حداقل او را منزوی نموده از سفرهای تحکیمی بازدارند او را ناعق خوانده و بسیاری از مؤمنین تهران به او بدبین شدند. این تهمت بالا گرفت و

نارش به ارض اقدس نیز رسیده و اسدالله اصفهانی در مکتوبی از او طلب مشخص کردن راه و روشش میکند:

"فدایت شوم نمیدانم شما این اوقات حرکتان حرکات آدم بیدار است یا خواب. مکاتبتان که نمیرسد و اگر هم برسد مطلبی از آنها فهمیده نمیشود. آیا مشی و سلوک و روستان همان نحو است که در ایام ظهور بوده یا تغییر داده اید..."^{۴۹}

با این حال تلاشهای ناقضین برای جذب و فریب میرزا حیدر علی اصفهانی بی نتیجه ماند و ضرری بر امرالله وارد نگشت. حضرت شوقی ربانی میفرمایند:

"... هر چند طوریون در سینای روح منصعق گشتند و عده ای از ارکان قویۀ این بنیان منهدم گشتند و اغصان منشعبه از شجرۀ لاشرقیه و لاغربیه اکثر به خاک ذلت افتادند و از اصل سدره منقطع و منفصل گشتند ولی بنیاد امن بنیان متأثر و متزلزل نشد و دوحۀ الهیه قلع و قمع نگردید..."^{۵۰}

این روش برای تمام ناقضین در تمام ادوار معمول بود که یکی از مؤمنین را در چشم ثابتین و احباب ناقض نشان میدانند و با بروز اختلاف و بدبینی مؤمنین مشارالیه را فریب میدادند. حضرت ولی امرالله در توقیعی میفرمایند:

"...اعضاء محترمه آن محفل مقدس [محفل روحانی ایران] احبای الهی را خصوصاً نفوس مخلصه فعال را از شر مفسدین محافظه نمایند زیرا اعدای امرالله سرّاً و ساده دل‌های نفوس جهراً در فکر آنند که بعضی از احبای با جودت و کمال را متهم نمایند و شهرت دهند که ایشان با دشمنان امر مرتبطند تا به این وسیله قلوب اولیاءالله را از یکدیگر متنفر و مشمنز سازند و در میدان مکر و خداع رایات فتنه و فساد برافرازند و بر هیکل مقدس امرالله با سمند ظلم و کین بتازند. لهذا باید امناء محفل مقدس بیدار باشند و مواظبت تامه نمایند و تحقیقات کامله فرمایند و ملتفت نوایای سوئیۀ نفوس باشند و با خبر از اعراض و افکار اشخاص مکار گردند. به ظاهر اقوال اکتفا ننمایند و تأمل در قرائن و نتائج هر گفتار کنند و هرگاه معلوم و ثابت گردید که نفوسی نیات مضره دارند که منتهی به ضرر امرالله خواهد شد فوراً به ارض اقدس مخابره نمایند. شواهد و تفصیل امور را بنگارند و صبر کنند تا جواب رسد و تا اشاره ای از ارض مقدس نرسد ابدا گفتگویی به میان نیارند. این قضیه مکرر مرقوم شد. چون بسیار مهم است و علت صیانت وحدت احباء..."^{۵۱}

"در این زمان نیز ناقضین و ناکثین به همین شیوه سلوک مینمایند. ناقضین عمداً شبیه میافکنند و برخی مؤمنین نیز سهواً با آنان همراهی مینمایند. اما احباب باید در هر دوره ای هوشیار باشند که مبدا ناخواسته نه تنها فریب اشرار را خورده و احباب و مؤمنین را ناقض بدانند بلکه آب به آسیاب دشمن ریخته و سهواً با بیان تهمت در نقشۀ آنان سهم گردند. به همین علت حصرت عبدالبهاء در آن ایام امر فرمودند که کسی از ثابتین اجازه

ندارد نفسی را ناقض بخواند مگر خود شخص اقرار به نقض عهد کند ... تا نفسی اظهار ثبوت مینماید تعرض مکنید و او را رسوا ننمایید ..."^{۵۲}

اما تلاش ناقضین برای جذب جناب ابوالفضائل با لوح هزاربیتی و زیارتش در ارض اقدس بی نتیجه ماند، هرچند که جلیل خوئی را به خود جذب نمودند.

تا اینجا زمینه تاریخی لوح و وضعیت مخاطبان و جامعه بهائی را بررسی نمودیم. اکنون لازم است ببینیم که علت پرسشهای میرزا ابوالفضائل و جلیل خوئی چه بوده است؟

پرسشهای میرزا ابوالفضائل و خوئی

صورت عریضه میرزا ابوالفضائل و جلیل خوئی در دست نیست، اما حضرت عبدالبهاء در لوح هزاربیتی خطاب به میرزا ابوالفضائل سوالات او را مطرح میفرماید و در لوح هزار بیتی خطاب به جلیل خوئی بدون بیان سوالات و ایرادات او پاسخ را مرقوم مینماید. اما از متن جوابهای مبارک پیداست که ایرادات و سوالات هر دونفر شباهت به یکدیگر داشته است. در این قسمت با توجه به مضامین دو لوح هزاربیتی زمینه تاریخی ایرادات مذکور را بررسی مینماییم:

موضوع اول: همه بهائیان به کتاب اقدس و کتاب عهد معتقد هستند. پس علت اختلافهای موجود چیست؟

حضرت عبدالبهاء میفرماید:

"يقولون بالسنتهم ما ليس في قلوبهم و از این گذشته استقامت شرط است به مجرد قول تمام نگردد ... با وجود اقرار و اعتراف به کتاب اقدس و کتاب عهد مخالفت در جمیع شئون مطابق نیاید. مثلاً بعضی از احبا ارض اقدس به لسان در نهایت فصاحت و بلاغت اظهار ثبوت و رسوخ بر عهد و پیمان مینمایند ولی با وجود تنبیهاات شدیدة این عبد نظر به حکمت الهیه که بدون اطلاع نفسی به جهات چیزی مرقوم ننماید خفياً متصلاً مکاتیب به اطراف فرستاده که به انواع وسائل شبهاات در قلوب افکند. این اقرار با این اصرار در القا شبهاات، بسی مباین ..."^{۵۳}

مسئله اتحاد از منظر جناب میرزا ابوالفضائل امری عظیم و مهم بود. به همین علت بروز اختلاف ایشان را بسیار هراسان کرد.^{۵۴} ایشان در نامه ای چنین مرقوم میفرماید:

" امروز اضر اشیا به امر الهی دو بلای مهلك است: اختلاف و كسالت. فدوی كه اندك استحضاری از حالات ملل ماضیه و امم سالفه دارد میداند كه هیچ ملتی عزیز نشد الا به سبب اتحاد افراد آن ملت از قیام به امور مذكوره. حق جل جلاله فرموده اند "گذشته آینه آینده است." اگر صاحب ادراکی یافت شود همین كلمه جامعه مباركه كافیست در ادراك مال كار."^{۵۵}

به همین علت یکی از موضوعات مهم برای جناب میرزا ابوالفضائل علت اختلاف بود. هر دو گروه ناقضین و ثابتین معتقد به کتاب عهد، کتاب اقدس و سایر الواح و آثار جمال ابهی بودند و بخش عمده ای از ردیه‌های آنها را الواح حضرت بهاءالله تشکیل میداد. حضرت عبدالبهاء در لوح هزاربیتی میفرماید:

"...از غرائب وقوعات این که یکی از احباب گفته بود که این رساله [یکی از ردیه‌های ناقضین] چگونه اوراق شبهات میشود؟ در جواب بفرمایند تیر شهاب رداً علی الباب تألیف شخص کرمانی نیز محتوی بر صد آیات بینات قرآن. در این صورت تیر شهاب را کتاب صواب باید خواند."^{۵۶}

ناقضین نه تنها کتاب عهد را قبول داشتند بلکه به کرات کتاب عهد را منتشر نمودند و بر آن تفسیر نوشتند. اگر آنها قصد داشتند که حضرت عبدالبهاء را رد کرده و ناقض اکبر را جانشین بخوانند باید مطیع کتاب عهد میبودند. این انقیاد ظاهری به کتاب عهد و سایر الواح مبارکه سه دلیل داشت:

- ۱- خود را مؤمنین حقیقی و مخلص نشان داده و مطیع کتاب عهد معرفی نمایند.
- ۲- با بیان اعتقاد به الواح بتوانند آنها را تحریف و به میل خود تفسیر نمایند.
- ۳- با تأکید بر کامل بودن الواح حضرت بهاءالله فریاد حسنا کتاب الله زنند و مقام تبیین را حذف کنند.

دلیل اول تظاهر به انقیاد و اطاعت آن بود که خود را مؤمنین حقیقی جلوه دهند. میرزا بدیع الله که در مدتی پس از نقض توبه کرد و توبه نامه ای نیز مرقوم نمود در قسمتی از آن درباره حیل ناقضین مینویسد:

"... اولاً نهایت درجه اظهار انقیاد و اطاعت به اوامر الهیه را مینماید و شب و روز به تحریر آیات مشغول میشوند به قسمی که شخص وارد چنان گمان مینماید که فانی فنا احدیت هستند و جز امر مبارک و آیات مبارکه هیچ خیالی و قصدی ندارند..."^{۵۷}

دلیل دوم انقیاد ظاهری ناقضین به الواح آن بود که به رأی خویش تفسیر نمایند و تبیین کنند. همچنین ناقضین آیات جمال ابهی را تحریف میکردند و در آن دست میبردند. میرزا بدیع الله چنین ادامه میدهد:

"... کم کم بنای اذکاری میگذارند که مستمع را از توجه به حکم محکم وصیه الله ممنوع سازند، یعنی بعضی آیات را تأویل و تعبیر مینمایند و بعضی را از مواضع تحریف میکنند و به کمال لطافت و مظلومیت آنچه که باعث عداوت و بغضای حضرت من اراده الله است بر قلبش القا میدارند..."^{۵۸}

و مینویسد:

"... یومی [ناقض اکبر] لوح مبارکی به اثر قلم اعلیٰ از جعبه بیرون آوردند که در آن ذکر اعمال و افعال و ظلم و تعدی میرزا یحیی را مرقوم نموده اند و در ذکر آن "انّ اخی" از قلم اعلیٰ نازل بعد از آنکه این عبد تلاوت نمود اظهار داشت که این لوح به هیچ وجه دخلی به این ایام ندارد. گفتند من از جمال قدم جهت حفظ امر اذن دارم که در خط مبارک قلم ببرم و حال چون نفوس غلو نموده اند و آقا دعوی الوهیت دارند انّ اخی را محو مینمایم و انّ غصنی الاعظم مینویسم و به بعضی نشان میدهم که جلوگیری نمایم ... بعد از چند دقیقه لوح مبارک را برداشتند انّ اخی را محو نمودند و انّ غصنی الاعظم نوشتند

۵۹...
...

همچنین ناقض اکبر پیش از صعود حضرت بهاءالله نیز دست به تحریف آیات زد. کتابی در بین اهل بهاء وجود دارد که به کتاب مبین معروف است. این کتاب تا ۵۰ سال بعد از نشر و چاپ همچنان به همراه تحریف غصن اکبر منتشر میشد. اصل آیه این چنین بود: "فو جمالی لم یکن مقصودی فی تلک الکلمات نفسی بل الذی یاتی من بعدی و کان الله علی ذلک لشهید و علیم لاتفعلوا به ما فعلتم بنفسی و اذا نزلت علیکم آیات الله من شطر فضله لاتقولوا انها علی الفطره تالله ان الفطره قد خلقت بقوله و یطوف فی حول امره ان انتم من المؤمنین ان استنشقوا ما یظهر من عند ربکم تالله یتضوع عن کل ما یظهره من عنده نفحات قدسه و یطهر العالمین ان انتم من الشاعرین." اما غصن اکبر با تحریف این بیان، این چنین چاپ و منتشر نمود: "فو جمالی لم یکن مقصودی من تلک الکلمات الا تقرب العباد الی الله العزیز الحمید ایاکم ان تفعلوا بی ما فعلتم بمبشری اذا نزلت. الی آخر."^{۶۰} به این ترتیب با حذف این نکته که با کسی که بعد از من میآید دشمنی نکنید قصد داشت که صعود جمال ابهی را پایان حضور مرجعی مخصوص قرار دهد و دوباره بانگ حسبنا کتاب الله برآرد.

میرزا بدیع الله سالها پس از آنکه توبه خود را شکست در رساله اش درباره علت تحریف آثار مبارکه چنین نوشت:

"در این سالهای اخیر قبل از صعود آنچه بعد سبب اضطراب و مدعای باطل و انقسام شود امر به تغییر آن فرمودند. مانند این آیه در کتاب هیکل "و جمالی لم یکن مقصودی فی تلک الکلمات نفسی بل الذی یاتی بعدی والله غلی ذلک الشهید و علیم" در نسخه طبع حسب الامر "و جمالی لم یکن مقصودی فی هذه الکلمات الا تقرب العباد الی الله العزیز الحمید" مرقوم داشتند ... و همچنین به غصن اکبر و خادم امر فرمودند نوشتجاتی که به خط کتبه رفته تصحیح نمایند."^{۶۱}

همچنین ناقضین به کرات لوح فتنه را منتشر نموده و آن را در محافل خود تلاوت میکردند.^{۶۲} حضرت بهاءالله در لوح فتنه میفرماید: "... فیاتی من قریب فی سنه الشداد و

یاخذ کل من فی البلاد و کل فیہ یثبقتون... "سنه شداد به حروف ابجد برابر با ۱۳۰۹ یعنی سال صعود جمال ابهی است و در تمام لوح ذکر امتحانات الهیه در ایام ادرنه و پس از صعود حضرت بهاءالله در سال ۱۳۰۹ق در آن سنین را بیان فرمودند. لوح فتنه از اولین الواحی بود که جمال بروجردی و جلیل خوئی در آذربایجان در مجمع احباب تلاوت میکردند و احباب را به فتنه جدید انذار میدادند و اذهان را برای بیان تهمتها به حضرت عبدالبهاء آماده مینمودند. با شروع فتنه ناقضین و ثابتین مشغول انتشار لوح فتنه گشتند و بر مضامین لوح مذکور بحث مینمودند. جمال ابهی در قسمتی از لوح مبارک چنین میفرماید:

"... قل ان ذلک من فتنه یمحص فیها کل من یدعی المحبه و الایمان بالله المهیمن العلی المحبوب بهذالجمال الممتنع البهی المحبوب... قل ان ذلک من فتنه یاخذ کل عارف سلیم و کل بالغ حکیم و کل مدبر علیم و کل ملک امین ثم کل نبی رسول..."^{۶۳}

دلیل سوم ناقضین به این پایبندی ظاهری آن بود که مقام "مبیین بودن" و "عصمت موهوبی" حضرت عبدالبهاء را انکار کرده و فریاد حسبنا کتاب الله برآرند. اگر ناگتین امر قصد داشتند که مقام حضرت عبدالبهاء را در زمینه تبیین ضایع نمایند در ابتدا باید به ایمان و اعتقاد به الواح جمال ابهی تظاهر مینمودند و سپس حسبنا کتاب الله را بیان میداشتند و بعد از آن تبیینات حضرت عبدالبهاء را نشانه ای از ادعای مظهریت ایشان قرار میدادند.

اولین اقدام ناقضین برای وصول به انکار لزوم مقام مبیین تهمتی بود که به حضرت عبدالبهاء زده و ایشان را متهم به "سانسور و مخفی کاری" در کتاب عهدی نمودند. ناقض اکبر مینویسد:

"... پس از آنکه بهائیان وصیت نامه را خواندند و رفتند، غصن اعظم شخصی را به دنبال من فرستاد. من در آن زمان برای اولین بار بود که کتاب عهدی را خواندم. وقتی به وصیت نامه توجه نمودم ملاحظه کردم که قسمتی از آن سیاه بود و کسی نمیتوانست آن را بخواند. زمانی که کتاب عهدی برای زیارت آماده شد قسمت سیاه از روی وصیت نامه به زمین افتاد. غصن اعظم به من گفت: این صفحه رازی نیست که بخواهیم از شما پنهان کنیم. فقط من قصد دارم که سایر بهائیان از آن باخبر نباشند. وقتی که من تمام کتاب عهدی را خواندم در آخر وصیت نامه نوشته بود که غصن اعظم و خادم الله باید با یکدیگر در کمال اتحاد راه خدمت را ادامه دهند و به عهد وفادار بمانند."^{۶۴}

اکنون لازم است که به موضوع حسبنا کتاب الله که بخش عمده ای از لوح هزار بیتی خطاب به جلیل خوئی را تشکیل میدهد بپردازیم:

حضرت بهاءالله در کتاب اقدس میفرماید:

" یا اهل الانشا اذا طارت الورقا عن ایک التنا و قصدت المقصد الاقصى الاخفی ارجعوا ما لاعرفتموه من الكتاب الی الفرع المنشعب من هذاصل القویم."^{۶۵} در دیانت اسلام و آثار دیانت بهائی تلمیحی وجود دارد به نام "حسبنا کتاب الله" و شرح قضیه از این قرار است:

در احادیث و کتب معتبر اهل تشیع و تسنن درباره وصیت نامه و صعود حضرت محمد مطلبی مذکور است که در زمان صعود وقتی که ایشان در بستر کسالت بودند فرمودند: "انتونی اللوح و الدوات اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدًا" که مضمون آن چنین است که حضرت محمد فرمودند برایم کاغذ و دوات آورید میخوام برای شما وصیت و مکتوبی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید. در ادامه حدیث چنین مذکور است که عمر ممانعت نموده و گفت: "قد غلب علیه الوجع، و عندکم القرآن حسبنا کتاب الله" و بیماری بر حضرت محمد غلبه نموده و نزد ما قرآن کتاب الله کافی است.^{۶۶} مفسرین شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که حضرت محمد قصد داشتند وصیت نامه مکتوب مرقوم فرمایند. این ادعای عمر خلیفه ثانی سبب شد که باب تبیین و تفسیر مسدود گردد و نفاق و انشعاب در اسلام به وجود آید. در این مقاله وارد مبحث تقدیر الهی و برنامه‌های یزدانی نمیشویم. حضرت عبدالبهاء در لوح هزار بیتی قسمتی را به این موضوع اختصاص میدهند. ما نیز در این مقام بخشی از لوح مفصل مذکور را آورده و پس از آن ماجرا را در زمان حضرت عبدالبهاء با زمان حضرت علی مقایسه مینماییم. حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

"... اما این کلمه کفایت من دون مبین، اصلش از عمر است که گفت حسبنا کتاب الله و به چیز دیگر محتاج یعنی مبین نیستیم و اساس نزاع و جدال و خصومت و تشتیت و تفریق را گذاشت و عداوت و بغضا بین دوستان و اصحاب حضرت انداخت. این کلمه اساس جمیع ظلمها و طغیانها و عصیانها بلکه سبب خونریزیها گشت و چون مطلع بر حقایق وقایع بعد از حضرت رسول گردید شهادت میدهد که اس اساس دین الله از این کلمه برهم خورد و جنود نفس و هوی هجوم آورد و راسخ در علم (ائمه یا همان مبینین قرآن) معزول و مهمول گشت و هر شخص مجهول و مخمول چون ابوهریره و ابوشعبون معزز و مقبول گردید. اللهم و آل من والاه و عاد من عاداه اسیر و فقیر و خانه نشین شد و لعن الله الناقه و راکبها و قائدها یار دلنشین گشت لافتی الاعلی و لاسیف الا ذوالفقار سرگشته تلال و فقار شد و الشجره الملعونه فی القرآن بر عرش خلافت و سریر سلطنت استقرار یافت. الفاطمه بضعه منی من آذاها فقد آذانی در بیت الحزن گریست تا هلاک شد و عایشه بیباک به حرب آن جان پاک با قومی سفاک و هتاک شتافت و به تبلیغ و تجملت و لو عشت تقلبت معزز و مکرم گشت. این کلمه حسبنا کتاب الله تیغ و شمشیر شد و بر سر مبارک حضرت امیر خورد و سیف صارم این اکلمه الاکباد گشت. این کلمه در لیله الهریر نار سعیر

برافروخت و چهار هزار نفس حفظه قرآن اجله اصحاب حضرت امیر را هزله و رزله و خذله خوارج کرد. این کلمه تشبیهت شمل احبا نمود و تفریق جمع اهل ولا کرد این کلمه حب احبای جمال محمدی را به سیف و سنان و حمیف و عدوان تبدیل نمود. این کلمه خنجر کین شد و در ارض طف (کربلا) حنجر جمال مبین را قطع کرد و خاک را به خون مطهرش رنگین نمود. این کلمه در صحرای کربلا آن مصیبت کبری و آن فضیحه عظمی را برپا نمود. این کلمه جمیع ائمه اطهار را اسیر و مسجون و مظلوم و محکوم هر غدار کرد. این کلمه سبب شد که در بین امت مرحومه جدال و نزاع و قتال و حرب انداخت و خون کرورها از مسلمانان ریخت. این کلمه کور فرقان را زیر و بر نمود و بوستان الهی و جنت محمدی را جنگل سباع و ذناب تیز چنگ کرد. این کلمه هزار و دویست سال به خونریزی غبرا را گلگون و حمرا نمود. این کلمه صد هزار گلوله گشت و بر سینه مبارک حضرت اعلی خورد. این کلمه زنجیر شد و در گردن جمال قدم افتاد. این کلمه غربت عراق و کربت بلغار و مصیبت سجن اعظم شد، زیرا خلیفه ثانی چون خواست مبین کتاب حضرت امیر را مقهور و در زاویه نسیان محصور نماید و راسخ در علم را مبتدل و فاسق بر جهل را معزز و محترم کند و منصوص من کنت مولا فهدا علی مولا را محقر نماید در مقابل نص یکفینا کتاب الله و حسبنا القرآن گفت و استدلال به لا رطب و لا بنس الا فی کتاب مبین نمود... و اگر خلیفه ثانی اطاعت به راسخ در علم و مبین کتاب حضرت امیر مینمود و حسبنا کتاب الله بر زبان میراند ابا این فتن و فساد رخ نمینمود

...^{۶۷}

مبین و مفسر در امر به کسی اطلاق میگردد که عصمت موهوبی دارد و به مثابه قمر است که از شمس حقیقت که دارای عصمت ذاتی است اقتباس نور نموده است. با این حال مبین منصوص سخنش سخن شمس حقیقت است و حرفش نور طریقت. حضرت عبدالبهاء میفرماید:

"...باید الیوم سد ابواب نزاع کرد و منع اسباب جدال و این ممکن نیست جز آنکه کل متابعت مبین کنند و اطاعت مرکز میثاق معین، یعنی تمسک به صریح بیان او جویند و تشبیهت به وضوح تبیان او نهند به قسمی که لبانشان ترجمه لسان او گردد و خامه شان راوی بیان او. حرفی زیاده و نقصان نگویند. کلمه از تاویل و تلویح و تشریح نیفزودند تا کل در ظل کلمه وحدانیت محشور گردند و در تحت لوای فردانیت مجموع. این امر اهم امور و این اس اعظم اساس...^{۶۸}

این موضوع نیز بهانه ناقضین شد و آنها اظهار میکردند که تمام آنچه را که لازم بوده است ما در الواح و آثار حضرت بهاءالله داریم و نیازی به مبین آیات الله وجود ندارد،

کسی که تبیین آثارالله نماید ادعای پیامبری کرده است و کذاب و مفتری میباشد. مهدی دهجی مینویسد:

"...موحدین^{۶۹} را عقیده اینست که خلق اشیا به کلمه الله است ... مثلاً حضرت موسی حینی که فرمود روز شنبه به کار مشغول نشوید روح حرمت در عمل این روز قرار میگیرد و نفسی قادر بر تغییر و تبدیل این حکم نیست تا ظهور بعد ... حضرت موسی اذن طلاق فرمود پس احدی قادر بر منع آن نیست جز روح الله که ظهورش قیامت ظهور موسوی است..."^{۷۰}

دهجی با این مقدمه بیانش را به این موضوع میرساند که تبیینات حضرت عبدالبهاء به هدف محو کردن نام حضرت بهاءالله و باطل نمودن احکام کتاب اقدس است و برای مثال مسأله ازدواج را بیان میکند که جمال ابهی اجازه فرمودند هر بهائی دو همسر اختیار کند اما غصن اعظم با تبیین اکتفا به یک همسر حکم حضرت بهاءالله را رد نموده و بار د حکم حضرت بهاءالله مدعی مقامی عظیم تر از ایشان است.

در کتابی به نام استدلالیه که توسط خلیل بن ابراهیم در زمان حضرت عبدالبهاء توسط ناقضین بر رد هیکل مبارک نوشته شد چنین آمده است:

"... اولاً کلمه محکمه الهی را تحریف نموده و ثانیاً کلماتی از خود جعل کرده و به اسم امرالله مرقوم داشته ثالثاً بنای تأویل به هوای نفس سرکش در کلمات الهی گذاشته و مداخله در حکم الله کرده ... باری قلم از شرح تزویراتش عاجز بود ... ببینید از اول لا اول الی یومنا هذا از کدام زندقی این حرکت ظاهر شده که آن جناب مرتکب شده اید..."^{۷۱}

و در ردیه دیگری:

"... آیا این مذاهب متعدده و ادیان مختلفه هیچیک هستند که کتاب خود را بگذارند و نخوانند و مهجور دارند و به معترضات اقوال و عوارضات واهیه خود مشغول شوند؟ آیا استماع کلمات الله سم و یا سیف مهلک است؟..."^{۷۲}

همچنین شیخ کاظم سمندر در مورخه ربيع الثاني ۱۳۱۷ق (اوت ۱۸۹۹م) به زیارت حضرت عبدالبهاء شتافت. ناقضین او را دیده، کتک زده و دستگیر نمودند. جناب سمندر مدتی بعد از این واقعه شرح موقوف را به تفصیل بیان میدارند. ایشان درباره یکی از مصاحبه های خود با خادم الله در زمانی که در حبس ناقضین بود چنین مینویسد:

"میرزا آقاخان رو به من کرده گفت بسیار تعجب است که با اینکه فارسی میفرمایند که وصیت الله آنکه اغصان و افنان و منتسبین طراً باید به غصن اعظم ناظر باشند باز هم ملتفت نمیشوند. گفتم چطور یعنی چه ما هم همین آیه را معتقدیم و میگوئیم. باری در این مقام گفتگو بسیار شد تا اینکه صریحاً توضیحاً گفت که اینکه معلوم است و فارسی است که اغصان و افنان و منتسبین طراً باید به غصن اعظم ناظر باشند، چه دخلی به سایرین

دارد. گفتم کلمه منتسبین مع تأکید طراً شامل اهل بهائ نیست؟ گفت خیر. گفتم پس تکلیف اهل بهاء چیست؟ گفت آنها باید به کلمه قل کل من عندالله ناظر باشند...^{۷۳} میرزا حیدرعلی اصفهانی که در زمان مطرح شدن این مسائل که حدود اواخر سال سوم و اوایل سال چهارم صعود بود در ایران حضور داشته و در صحبت با وکیل الدوله افغان سؤال میکند که آیا راحه نقض در بین احباب وزیده است؟ میرزا حیدرعلی اصفهانی شرح این گفتگو را چنین مینویسد: "... (وکیل الدوله) فرمودند: [برخی احباب] کتاب را کافی دانسته اند و منصوص کتاب اقدس و کتاب عهد مقدس را مختار مطلق و صاحب امر و قائم مقام مسلم حق ندانسته اند. و مدتی بود که این مرض مسری مهلک را در بسیاری میدانستم و برای علاج و مداوایش عقب وقت میگشتم و انتظار فرصت و تأیید الهی را داشتم. و حال وقت محتوم رسیده است و اگر سکوت کنم مؤاخذ و معاقب و مسئول و معذب هستم ... اصل این کلمه حسبنا کتاب الله شبهه خلیفه ثانی است که به این شبهه، حق من کنت مولاه علی مولاه را غصب کردند و عترت را از کتاب فصل نمودند...^{۷۴} میرزا حیدرعلی از شیوع آن مرض در تهران نیز چنین مینویسد:

"باری وارد طهران شدیم. جمال (بروجردی)، شاخص و مشیر و مشار است و صدر جلال را به تمام تدلیس متصرف است. و به جمیع حیل و تزویر با پسر و عیال و برادر زنش و حاجی حسین کاشی و خلیل خوئی و جلیل تبریزی در سرّ سرّ هم نقض و در توهین امرالله هم عهد و پیمان شده اند و ایران را قسمت کرده اند ... با این که کل مجذوب بیانات مبارک و متوجه الی مرکز میثاق الله بودند و ماسوایش را معدوم صرف میدانستند اسباب چینیهای جمال و حسبنا کتاب الله و شهرت روایت غیر صحیح و ترویج شبهات سبب شده است که در هر گوشه صدایی و زمزمه ای است."^{۷۵}

این تفکر آنقدر بالا گرفت که ثابتین آن دسته از کسانی را که اعتقاد به عدم لزوم مبین داشتند "حسبنا کتاب الله" میخواندند و برای مناظره با آنان از ثابتین دعوت مینمودند.^{۷۶} با این حال اندازات حضرت عبدالبهاء در لوح هزاربیتی در حال وقوع بود. خلیفه ناخلف یعنی ناقض اکبر ادعای کافی بودن آثارالله و الواح الهی را بلند نمود. ابوهریره یعنی خادم الله و میرزا مصطفی مشغول ساخت احادیث شدند و بیانات شفاهی رواج دادند. حرم ثانی عایشه حمیرا گشت و اشک ملاً اعلی را به خون حمران نمود.

موضوع دوم: ادعای حضرت عبدالبهاء چیست؟ عبودیت یا ربوبیت؟

دومین موضوعی که در لوح هزاربیتی مطرح میشود و از پرسشهای میرزا ابوالفضائل بوده است، مسئله ادعای حضرت عبدالبهاء میباشد. در زمان صدور لوح هزاربیتی برخی ادعا داشتند که حضرت عبدالبهاء خود را پیامبر جدید میخوانند و مظهر ظهور میدانند. به

همین علت میرزا ابوالفضائل و جلیل خوئی این موضوع را مطرح کرده و حضرت عبدالبهاء پاسخ فرمودند. ناقض اکبر که خود در زمان حضرت بهاءالله ادعای مقامات عظیمه داشت این بار حضرت عبدالبهاء را مدعی میخواند (برخی از ادعاهای حطب اکبر در ادامه بیان گردیده است). پیش از صعود جمال ابهی با ادعای غصن اکبر فتنه و آشوبی در بین احباب ایران علی الخصوص مؤمنین قزوین اتفاق افتاد. شرح این ادعا که در تواریخ امریه به نام "فتنة غصنیه" معروف است از این قرار میباشد:

حضرت بهاءالله غصن اکبر را از کودکی آموزش داده و تعلیم فرمودند و همچنین مشکین قلم استاد خطاطی او بوده و در این هنر از استاد پیشی گرفته و به علت خط زیبا آثار الهی را کتابت میکرد. همچنین صورت مناجاتها و زیارتنامه‌هایی برای شهدا به صورت و نگارش الواح مبارک انشا میکرد و مورد تشویق جمال ابهی قرار میگرفت. علت اصلی این آموزش و تشویق آن بود که همه ببینند که صغار در ظل مبارک از اعظم ازلیان و حتی از خود ازل زیباتر نگارش مینمایند. این آثار در سال ۱۲۸۸ ق (۱۸۷۱ م) سبب شد که برخی از احباب قزوین برای آثار غصن اکبر ارزش الهی قائل شوند و مکاتیب او را به عنوان حرز بر بازوی خود ببندند. پیشرو این فتنه حاجی حسن زرگر قزوینی و برادرش آقاعلی زرگر و برخی دیگر از مؤمنین بودند و غصن اکبر را به لقب سلطان الروح خواندند که این لقب تا سالها پس از صعود حضرت بهاءالله بر او اطلاق میشد. همچنین او را باطن مقام جمال ابهی خواندند و برخی از مؤمنین به آنها گرویدند. در مقابل این دسته افرادی مانند شیخ کاظم سمندر و محمد جواد فرهادی قرار گرفتند و اختلاف بالا گرفته در برخی از مواقع نیز به ضرب و زجر و زد و خورد منتهی شد. این اختلافها تا مدتی وجود داشت و آنقدر ازدیاد یافت که سبب محزونیت مبارک شد و ایشان تا مدتی با احباب قزوینی مراسله نفرمودند. همچنین چون از مقام و ادعای میرزا محمدعلی سوال کردند غصن اکبر پاسخی نداده و حضرت بهاءالله مکرر شدند. همچنین در طی نوشته ای چنین ادعا نمود:

"ان یا ملا البیان اسمعوا ندائی و لاتکونوا کالملاء الفرقان کافرا مرتدا اثیما ... قل یا قوم تالله قد ظهر ظهورالله الاکبر عن مشرق القدس کشمس لائح انور کشف النقاب عن وجهه اطهر و انه من کل الشموس و الاقمار و النجوم انور اکبر بل انه لسلطان السموات و الارض و انه لنور الله الانور بل الشمس عنده من کل صغیر اصغر".^{۷۷}

و نیز چنین مرقوم کرد:

"قل یا قوم انی سمندر ناری امشی فی النار و اکل من النار و اسیر فی النار و ان مقصودی من النار هو حب الله المهیمن القیوم و من اکل النار هو اکل معارف ربی و المشی فی النار هو المشی فی سبیل حبه و السیر فی النار هو السیر فی درجات شوقی و جذبی الی محبوبی

الباقی المحبوب اذا لا تقتلونى باسیاف شرکم اتقوا الله و لا تنکرونى و لا آیاتى التى اوحیت الی من عند ربى و انزله على لسانى...^{۷۸}

از یک طرف بسیاری از احباب قزوینی اعتقاد به عظمت و شمس الشموسی غصن اکبر داشتند و از طرف دیگر نامه‌هایی که از ارض اقدس برای آنها ارسال میشد مبنی بر ترک این اعتقاد بود. برای مثال در نامه ای که به خط میرزا جواد قزوینی از عکا به احبای قزوین است چنین مسطور:

"... قسم به محبوب یکتا به یک اشاره اصبع صد هزار مثل جناب محمدعلی روحی فداه اگر اراده فرماید در ملک خلق میشود. فو حقه در مجلس سرکار آقا سرالله روحی فداه قادر بر تکلم نیست چه رسد به حضور طلعت ابهی...^{۷۹}

در این زمان بود که ابراهیم خلیل قزوینی طی عریضه ای از مقام غصن اکبر سؤال نمود و لوحی از جمال ابهی نازل که مقام غصن اکبر را مقامی از عباد خویش میفرماید:

"... و اما ما سئلت عن ابنی فاعلم بانّ ابنائی ان یتبعون احکام الله و لا یتجاوزون عما حدّد فی البیان کتاب الله المهیمن القیوم و یامرون انفسهم و انفس العباد بالمعروف و ینهون عن المنکر و یشهدون بما شهد الله فی محکم آیاته المبرم المحتوم و یؤمنون بمن یراهه الله فی یوم الذی فیهِ یحصی زمن الاولین و الاخرین و فیهِ کل علی الله ربهم یرضون و لن یختلفوا فی امرالله و لن یبعثوا عن شرعه المقدر المسطور اذا فاعلموا بانهم اوراق شجره التوحید و اثماره...^{۸۰}

همچنین در لوحی دیگر در آن زمان چنین مسطور:

"... انه عبد من عبادى قد خلقناه بقدرتی و انطقناه لثنا نفسی بین العالمین و اگر آنی از ظل امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود.^{۸۱} قل یا قوم ان ماسوائی خلق بقولی و انه و امثاله من الذین انبتهم الله من هذه الشجره هم سحائب الرحمه و غمائم الفضل و سرج الهدایه و ادلائى بین البریه ان یکونن ثابتا علی امری و ان ربک ما اتخذ شریکا و لا شبیها و لا وزیرا و لا نظیرا و لانداء و لامثالا...^{۸۲}

با نزول این الواح غصن اکبر مجبور به توبه شد و طی مرقومه ای مفصل با خط خود به صورت نستعلیق خویش را از ادعا تبرئه نمود. قسمتی از تبرئه نامه غصن اکبر چنین است:

"هو الابهی- ... اوست خداوند واحدی که لم یزل بوده و شبهی از برایش نبوده و لا یزال خواهد بود و وزیر و نظیر از برایش نه ... و بعد آنکه نوشته آنجناب رسید و بر مضمون کماهی حاصل شد انشاءالله امیدواریم که فضل الهی شامل شود و از شمال و قوف به یمین اقبال کشاند. بشنو ندای این ورقه منفیّه را که در رضوان قدس الهی ندا مینماید و دوستان خود را به بقعه مبارکه احدیه ابهی دعوت مینماید. قسم به جمال قدم که این عبد خود را

در آن ساحت اقل از نمله دانسته و احقر از ذره مشاهده نموده. مالک الملوکی که به یک اراده اش مظاهر الهیه خلق میشود چگونه میشود که در آن ساحت دعوی وجود نمود؟ این بنده لم یزل خود را مفقود دانسته و میدانم و در کل حین از سحاب مکرمت مستدعیم که قطرت فیض فضلش را از این قلب پژمرده منع ننماید...^{۸۳} ناقض اکبر سالها بعد از این ماجرا دربارهٔ فتنهٔ غصنیه چنین نوشت:

"یکی از تهمت‌هایی که به صورت پی‌اپی به من وارد میکنند آنست که در ایام حیات حضرت بهاءالله ادعای مقام نمودم... زمانی که جمال ابهی لوح اول را به قزوین فرستادند (مقصود ناقض اکبر از «لوح»، نامهٔ خودش میباشد. او مدعی است که مکتوب مورد بحث به امر جمال ابهی و از لسان غصن اکبر نازل گشته است) تنها هدف مبارک امتحان احباب و مؤمنین در قزوین بود. و در ارسال لوح دوم (لوح جمال ابهی با مصدر «و اما ما سنلت عن ابنی...» که پیشتر بیان شد.) قصد داشتند که مؤمنین به جایگاه حضرت بهاءالله پی برده و بدانند کسی در این مقام با هیکل مبارک تشابهی ندارد... مکاتیب عربی من در آن ایام به طور کامل با نظارت حضرت بهاءالله بود. ایشان ابتدا با قلم مبارک تصحیح میفرمودند و سپس من استنساخ کرده و برای مؤمنین ارسال مینمودم."^{۸۴} به این ترتیب بود که اتحاد نسبی در قزوین ایجاد شد. این مسئله سبب گشت که غصن اکبر سالها بعد عملی را که خود مرتکب شد و با برخورد محکم جمال ابهی مواجه گشت این بار به حضرت عبدالبهاء نسبت دهد.

اما اکنون تهمتی که ناقضین به حضرت عبدالبهاء دربارهٔ ادعای مبارک به ایشان وارد کردند را بررسی نمائیم. حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

"... این ناقضین مدتی کمین نشستند. عاقبت بعد از سه سال ادعائی از برای این عبد فرض و تخمین نمودند و با کوس و کرنا عربده در روی زمین انداختند و این عبد را مصداق آیهٔ مبارکهٔ من یدعی امر قبل اتمام الف سنه کامله انه کذاب مقتر نسل الله ان یویده علی الرجوع ان تاب انه هو التواب و ان اصر علی ما قال بیعت علیه من لا یرحمه انه شدید العقاب دانسته اند و این آیه را در کل رسائل خویش با قلم جلی مرقوم نموده اند در درون رساله ذکر ادعای الوهیت و ربوبیت و شرکت با جمال مبارک را نموده اند..."^{۸۵}

چندی پیش از صعود جمال ابهی زمزمه‌هایی محزون کننده به گوش میرسید. غصن اکبر و مادرش به همراه برخی دیگر از منتسبین به مؤمنین و زائرین تأکید موکد میکردند که به گوش باشید مبدا از حکم محکم کتاب اقدس که میفرماید: "من یدعی امرأ قبل اتمام الف سنه کامله انه کذاب مقتر نسل الله بان یویده علی الرجوع ان تاب انه هو التواب و ان اصر علی ما قال بیعت علیه من لا یرحمه انه شدید العقاب" چشم پوشی کنید. هر نفسی که مدعی مقام جدیدی گردد و خود را هم رتبه با حضرت بهاءالله بخواند باطل است. این

سخنان برای مؤمنین عجیب به نظر میرسید. چه دلیلی دارد که این موضوع را آنقدر با تاکید بیان کنند؟ مگر چه کسی ادعای جدیدی نموده است؟^{۸۶} اما این مقدمه ای بود برای آماده سازی احبا برای پذیرفتن افتزایی به حضرت عبدالبهاء و آن افترا آن بود که حضرت عبدالبهاء خود را مدعی مقام جدید خوانده اند. این عمل با حضور مستقیم غسن اکبر همراه نبود بلکه او از پس پرده مریدان خود را تحریص به نشر تهمت و افترا مینمود و قصد داشت که برای خود تمام راهها را مسدود نماید و با بروز فتنه و فدا کردن چند تن از مریدان خود همچنان ایمان خود به جمال ابهی را نشان دهد. با این حال تقریباً تمام مجاورین و بسیاری از مؤمنین در سال سوم و چهارم صعود مبارک به ناقص بودن غسن اکبر پی برده بودند اما به دلیل تأکیدات محکم حضرت عبدالبهاء اجازه بیان آن را نداشتند. اما اکنون زمان آن بود که ناقضین ادعای خود را مبنی بر مدعی بودن حضرت عبدالبهاء به اثبات برسانند. در سال سوم و چهارم ناقضین برای اثبات ادعای افتزای خود تماماً از عشق و علاقه شدید مؤمنین به حضرت عبدالبهاء استفاده نمودند. علاوه بر این سوء استفاده‌ها خودشان نیز مشغول به تهمت زدن و شبهه افکنی شدند. یکی از مریدان غسن اکبر شخصی به نام میرزا حسین شیرازی معروف به خرطومی بود. خرطومی در سال ۱۳۱۱ق (۱۸۹۴م) جوابیه ای بر ردیه صفی علیشاه نوشت. خرطومی نام جوابیه خود را نجم العرفان فی رجم من اعترض علی الایقان گذاشته و برای او ارسال کرد. چند ماه بعد خرطومی به همراه سید محمد افغان به ارض اقدس آمده و شش ماه با ناقص اکبر بسر برد و پس از آن به هند رفت و در بمبئی به صورت علنی نقض ناقضین را فاش نمود و با انتشار یک کتاب ردیه در سال ۱۳۱۳ق (۱۸۹۶م) خفاشان نقض را از کھوف خود بیرون آورد. او در این ردیه که منتشر نمود و به ایران ارسال کرد ادعا نمود که حضرت عبدالبهاء ادعای مقام عصمت عظمی نموده و خود را هم مقام جمال ابهی شمرده اند.^{۸۷} به احتمال بسیار زیاد این ردیه یکی از نوشته‌های غسن اکبر بود. میرزا محمدعلی غسن اکبر درباره مکتوب خود مینویسد:

"مکتوب من در حالی که نیمی از آن درباره توضیحات شرایط آن زمان و نیم دیگر در موضوع بیان واقعیت تعالیم حضرت بهالله بود، در بمبئی هند منتشر شد. در آن مکتوب کلمه ای وجود نداشت که سبب شود آنها (پیروان حضرت عبدالبهاء) بر رد من چیزی بنویسند ... این نامه برای همه منتشر گشت، برخی از مؤمنین قبول نموده و به من پیوستند. افراد مشهوری مانند اسم الله جمال بروجردی و حاجی محمدحسین کاشانی و دوستانی دیگر از تهران آقا میرزا خلیل، حاجی محمدعلی و پسرش میرزا عبدالحسین خان و دوستان دیگرش از آذربایجان، چند تن از خراسان و بسیاری دیگر از ایران جواب نامه من را دادند و برخی از آنها هنوز زنده هستند. آقا سید میرزا افغان، محمد افغان، حسین

خرطومی، حسین جهرمی، حاجی محمد عوضی و بسیاری از مشاهیر بمبئی به من ملحق شدند.^{۸۸}

هنوز ماجرای ادعای غصن اکبر و فتنه غصنیه در اذهان مؤمنین بود و با توجه به الواح جمال ابهی هیچکس با مقام مبارک ایشان شریک و سهیم نیست. بر احباب خوفی حاکم گشته بود که مبادا کسی مدعی مقامی جدید شود و فتنه ای همانند فتنه غصنیه به وجود آورد. مؤمنین به همین دلیل میدانستند که اگر نفسی مانند غصن اکبر ادعایی نماید او کذاب و باطل است. ناقضین از این خوف و ترس استفاده نمودند و این تهمت را به حضرت عبدالبهاء وارد نمودند. این تهمت مهمترین سلاح ناقضین بوده است. اول دلیلی که ناقضین مطرح مینمودند عرائض مؤمنین و مدائح احباب به حضرت عبدالبهاء بود. یکی از اولین اشعاری که پس از صعود جمال ابهی خوانده شد و سبب گشت که ناقضین زمزمه‌های ادعای مدعی جدید را بیان کنند شعری از میرزا باقر بصار رشتی بود. ناقض اکبر این داستان را اینچنین مینویسد:

"در یک روز بعد از زیارت که همگی جمع بودیم گفته شد که قرار است بعد از ظهر شعری از اشعار یکی از زائرین به نام بصار از اهل رشت که برای مقام حضرت عبدالبهاء نوشته است خوانده شود. حاجی نیاز که در قاهره زندگی میکرد در آن ایام در ارض اقدس بود، پس از اجازه از غصن اعظم شعر را با لحنی زیبا خواند. در شعر آمده بود که شاه عظیم رفته اما شاه جدیدی با قدرت فراوان آمده است.^{۸۹} خلاصه آنکه این اتفاق عجیب همه را متعجب کرد، اکنون که زمان سوگواری است ما بجای حزن باید جمع شده و اشعاری را بشنویم که به ما میگوید مغموم نباشید ... غصن اعظم ایستاد و گفت: ای بصار شعری در عبودیت من بنویس ..."^{۹۰}

برای مثال به این شعر جناب ورقا که تلمیحی لطیف و اشاره ای دقیق به نفعه مسیحایی حضرت عبدالبهاء دارد دقت کنید:

"دهد هر نفس صد جهان روح و جان به من نفعه جوی عبدالبهاء ...
دمادم دهد مردگان را حیات لب لعل دلجوی عبدالبهاء"^{۹۱}

عزیزالله عزیزی در خاطراتش درباره ملاقاتی که با جمال بروجردی در آن زمان داشت مینویسد:

"... فرزندش حب‌الله (فرزند جمال بروجردی) طبق دستور پدر شروع به ذکر مطالبی نمود و از جمله اشعار حضرت ورقا را میخواند "که در لباس شاه و گدا میشناسمت" و در آخر چنین نتیجه میگرفت که حضرت عبدالبهاء برای خود قیام جدید و ظهور تازه قائل شده است در صورتیکه مظهر امر یک نفر بوده است."^{۹۲}

اشعار احباب تا پایان حیات حضرت عبدالبهاء سبب شد که سهام افترا و تهمت‌های ناقضین بر ایشان وارد گردد و ناقضین ادعا نمودند که مؤمنین به حضرت عبدالبهاء به دو خدا ایمان دارند و زندق هستند و در ردیه و کتب خودشان ثابتین را زناقه خواندند و خود را "موحدین" نامیدند. برای مثال به مکتوب مهدی دهجی توجه فرمایید:

"... چندی قبل از بغداد خبر رسید که در {ناخوانا} شاعر ایرانی اشعاری نوشته اند و به پاریس عاصمه فرنگ فرستاده و در آنجا در مجلس خوانده شده و به امریکا فرستاده اند و در آنجا در روزنامه ای که به انگریزی و فارسی طبع میشود طبع نموده و انتشار داده اند. باری آن اشعار را به این ارض فرستاده اند و از این قبیل است آن اشعار که نسبت به عبدالبهاء گفته اند: در ظلمتیم و نور و ضیائی به از تو نیست/ سوگند به بهاء که بهائی به از تو نیست/ هرکس به بندگی خداوند پای بست/ این بنده را یقین که خدائی به از تون نیست...^{۹۳} یکی از اتباع ایشان به این شاعر هرزه گو نگفت که مگر به چند خدا قائلی که خدائی به از این شخص محترم پیدا نکرده ای؟"^{۹۴}

بدیع‌الله آگاه در خاطرات خود چنین مینویسد:

"... (حضرت عبدالبهاء) رو به جناب قابل (آباده ای) کرده فرمودند: جناب قابل قصیده ای بخوان ... مطلع آن قصیده این بود: ای مرغ زار بگذار در مرغزار میثاق/ برکش ز جان صفیری کامد ملیک آفاق. میرزا قابل قصیده مفصل و طولانی خود را من البدو الی الختم خواند. هیکل مبارک فرمودند: جناب قابل این قصیده بسیار فصیح و بلیغ است ولی قدری جرح و تعدیل لازم دارد زیرا مقام من محویت است و فنای صرفه عبودیت محضه من دون تأویل، لذا محویت با وجود توأم نمیشود، من برای خود وجود و مقامی نخواسته ام، باز ناقضین بهانه‌ها مینمایند تا اگر بتوانند ادعایی به من بچسبانند و علم و ادینا و واویلا برپا میکنند."^{۹۵}

خادم‌الله نیز در مکالمه با شیخ کاظم سمندر مکاتیب و عرائض مؤمنین را دلیل بر ادعای حضرت عبدالبهاء میداند. شیخ کاظم سمندر مینویسد:

"(خادم‌الله) گفت که ایشان یعنی حضرت من اراده الله ادعا نموده اند. گفتم افتراست. گفت خود شما در فلان خط خود ننوشته اید که جمیع اسماء طائف حول ایشان است و عصمت کبری و غیره هم از اسماء محسوب و طائف است؟"^{۹۶}

این مسائل سبب شد ناقضین ادعا کنند حضرت عبدالبهاء خود را ظهور حضرت مسیح میدانند. البته تبلیغات ابراهیم خیرالله در سالهای بعد در امریکا بی تأثیر نبود، زیرا ابراهیم خیرالله حضرت عبدالبهاء را "البهاء" میخواند. به همین سبب تفاوت بین مقام جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء برای مؤمنین اولیه غرب مشخص نبود. برای مثال می بولز از

اولین مؤمنین غربی پس از ایمان به دیانت بهائی در عریضه ای به حضور حضرت عبدالبهاء چنین مینویسد:

"ای مولای من، مولای من، ای آنکه تو را به مانند عیسیای مسیح دوست دارم و میجویم. ای آنکه تو را یافته و به نام عباس افندی میپرستم..."^{۹۷}

سپس می بولز خواب خود را که مدتها پیش دیده بود و در خواب به زیارت مسیح مشرف شده بود را بیان نموده و اجازه تشریف میخواهد.

حضرت عبدالبهاء نیز در این باره میفرماید:

"... مطران کشیش نصاری پیش من آمد و گفت که میرزا محمدعلی مرا ملاقات کرد. دیدم خیلی ساکت و متفکر است. گفتم چرا متفکری؟ جواب داد چه بگویم؟ اخوی اموال ما را ضبط کرد گفتیم عیب ندارد و بعد ما را مطیع و بنده خود خواند این را هم تحمل کردیم گفتیم عیب ندارد و حالا به ما میگوید بیایید سند بدهید و بنویسید که من مسیح هستم. به قول ما هم اعتنا نمیکند و نوشته میخواهد که او را مسیح بگوئیم و مسیح بخوانیم؟ گردن کج کرده به من پی در پی میگوید: آیا این صحیح است که ما او را مسیح بدانیم و مسیح بخوانیم؟..."^{۹۸}

پس از اعلان نقض و ورود امر بهائی به غرب و زیارت زائرین امریکایی و اروپایی در ارض اقدس مسئله مسیح بودن حضرت عبدالبهاء جلوه و رنگ بیشتری به خود گرفته و محفل شور نیویورک در عریضه ای از مقام حضرت عبدالبهاء سؤال میکند و لوح ذیل صادر میشود:

"در خصوص رجعت ثانوی حضرت مسیح مرقوم نموده بودید که در میان احبا اختلافست. سبحان الله به کرات و مرات از قلم عبدالبهاء جاری و به نص صریح قاطع صادر که مقصود در نیوات از رب الجنود و مسیح موعود جمال مبارک و حضرت اعلی است و باید عقاید کل مرکوز بر این نص صریح قاطع باشد..."^{۹۹}

علاوه بر اروپا و امریکا که حضرت مسیح را با حضرت عبدالبهاء مقایسه مینمودند در هند نیز احباب با بیان آنکه حضرت عبدالبهاء همان حضرت مسیح است راه را برای تهمت‌های خرطومی و سایر ناقضین هند مانند سید محمد افغان و سید میرزا فرزندان افغان کبیر هموار کردند.^{۱۰۰} برای نمونه به داستانی که خسرو بمان در خاطراتش مینویسد توجه فرمایید:

"... وقتی خانم محترمه ای که از امریکا به هندوستان آمده بود و حقیر با بعضی از رفقا در تاج محل هتل در بمبئی ایشان را ملاقات نمودیم. برای تغییر هوا در موسم گرما وارد پونه میشود و در خانه لدی موپور مکنجی منزل میگیرد. در حالتی که عکس کوچکی از حضرت عبدالبهاء به لباس خود زده بود و لدی مذکوره از آن خانم محترمه میپرسید که

شما هنوز شوهر ندارید و مرد اختیار نکرده اید این عکس مردانه چرا به سینه خود آویخته ای؟ خانم جواب میدهد که این عکس مسیح است و تعلق من به صاحب این عکس صرف روحانی است و این عکس مثل عکسهای دیگر نیست. لدی پرسید: این عکس را من تابحال ندیده ام چگونه میگوئید که این عکس حضرت مسیح است؟ خانم جواب میدهد که فلانی را بخواهید تا در این خصوص با شما مذاکره نماید که چگونه عکس حضرت مسیح است لهذا حضرات برای گفتگو به واسطه مس سوجی بنده را طلب نمودند...^{۱۰۱}

همچنین آنان ادعا نمودند که حضرت عبدالبهاء خود را شاه بهرام موعود، بیان فرموده اند. برخی از بهائیان زرتشتی نژاد نیز این نسبت را به هیکل مبارک میدادند. برای مثال به مکتوب ماستر خدابخش توجه فرمایید:

"... اگر مبلغین بابی قدری علم اوستا میداشتند باب را اوشیدر ماه و بهاءالله را اوشیدر بامی و سیوشانس را عباس افندی میگفتند. حال که نمیدانند، بهرام ورجاوند گفته اند...^{۱۰۲}

علاوه بر عریضه‌های مؤمنین و مدائح آنان شرایطی دیگر نیز به این تهمت دامن میزد. برخی از آن مسائل چنین است آنکه در زمان جمال ابهی حضرت بهاءالله به زائرین بیان میفرمودند که "حاجی حقیقی" هستند.^{۱۰۳} این لفظ در زمان حضرت عبدالبهاء نیز بین مؤمنین رایج بود و زائرین خود را پس از زیارت حضرت عبدالبهاء حاجی میخواندند.^{۱۰۴} همچنین اعتقاد و بیان این موضوع که اشیایی که به دست مبارک برخورد کرده تبرک یافته است. بوسیدن دست و پای مبارک حضرت عبدالبهاء که با وجود منع شدید جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء باز هم بین برخی از زائرین مرسوم بود. ارسال حقوق الله و ... نیز از دیگر مسائل و وسائلی بود که ناقضین از آن در پیشبرد هدف خود سوء استفاده میکردند. اما یکی از نقشه‌های ناقضین برای فریاد و اشریعتا داستان و بازیگری میرزا جواد قزوینی بود. ماجرا از این قرار است:^{۱۰۵}

روزی میرزا جواد قزوینی در حضور مبارک قرار داشت و از اعمال خود گریه نموده و به خانه بازگشت. میرزا حیدرعلی اصفهانی نزد او رفته و با یکدیگر صحبت نمودند. میرزا جواد قزوینی در نهایت مظلومیت اظهار داشت که حزن حضرت عبدالبهاء حزن جمال مبارک است و قرار بر این شد که نزد هیکل مبارک رفته و توبه و استغفار کند. میرزا جواد به محضر حضرت عبدالبهاء رفت و عرض خود را بیان داشت. هیکل مبارک او را بخشیدند و توبه اش را قبول فرمودند. میرزا جواد قزوینی پس از خروج از محضر مبارک در بین احباب بانگ برآورد که به هوش باشید. مگر نمیبینید که غصن اعظم ادعای مقام جدید نموده است؟ مگر نمیدانید که جمال ابهی فرمودند که استغفار نزد خلق جائز نه و کسی که در نزد خلق است نمیتواند نفسی را ببخشد. اما اکنون غصن

اعظم توبه مرا قبول کرده و ادعا نموده که گناه من بخشیده شده است. او خودش را هم مقام جمال ابهی میداند و مدعی مقام رسالت است و بنابر آیه اقدس کذاب و دروغگو است. شروع چنین تهمت‌هایی از ناقضین سبب شد که حضرت عبدالبهاء طی الواح متعدد مقام خود را "عبدالبهاء" بخوانند و امضای مبارک خویش را عبدالبهاء عباس و ع قرار دهند و این موضوع در اوایل صعود مبارک و شنیدن اصوات نقض مطرح گشت.^{۱۰۶} برای نمونه به لوح زیر که در آن ایام صادر شده توجه نمایید:

"هوالبهی - یا علی اعلم حقّ الیقین انّ اسمی عبدالبهاء و سمتی عبدالبهاء و صفتی عبدالبهاء و لقبی عبدالبهاء و شهرتی عبدالبهاء و حقیقتی عبدالبهاء و کینونتی عبدالبهاء و ذاتیتی عبدالبهاء و سرّی عبدالبهاء و علانیتی عبدالبهاء و ظاهری عبدالبهاء و باطنی عبدالبهاء و اولی عبدالبهاء و آخری عبدالبهاء و قلبی عبدالبهاء و روحی عبدالبهاء و فوادی عبدالبهاء و جسدی عبدالبهاء و بصری عبدالبهاء و سمعی عبدالبهاء و نطقی عبدالبهاء و فکری عبدالبهاء و ذکری عبدالبهاء و حفظی عبدالبهاء و ادراکی عبدالبهاء و مخیلتی عبدالبهاء و ملکوتی عبدالبهاء و جبروتی عبدالبهاء و ناسوتی عبدالبهاء و لاهوتی عبدالبهاء و هاهوتی عبدالبهاء و کعبتی عبدالبهاء و حلّی عبدالبهاء و حرمی عبدالبهاء و قبلتی عبدالبهاء و مشعری عبدالبهاء و منائی عبدالبهاء و عرفاتی عبدالبهاء و مسجدی الحرام عبدالبهاء و مسجدی الأقصى عبدالبهاء و غایتی القصوی عبدالبهاء و سدرتی المنتهی عبدالبهاء و ملاذی عبدالبهاء و ملجنی عبدالبهاء و کهفی عبدالبهاء و حصنی عبدالبهاء و منیتی تسمیتی عبد عبدالبهاء و بغیتی شهرتی رِقّ رِقّ البهائ هذا مذهبی و دینی و مشربی و مخبری و اقراری و اعترافی کما قال القائل اصمّ اذا نودیت باسمی و اثنی اذا قیل لی یا عبده لسمیع. عبدالبهاء عباس"^{۱۰۷}

همچنین لوحی که در ذیل آمده در آن ایام به ایران ارسال گشت. حضرت عبدالبهاء در این لوح صراحتاً تأکید میفرماید که عبودیت ایشان را تفسیر ننموده و تأویل نکنند:

"... در خصوص عقاید مختلفه در حق این عبد مرقوم نموده بودید. الیوم به قلب جمیع یاران الهی و بساط رحمانی این است که آنچه شنیده و دیده و فهمیده از عقیده، بنهند و فراموش کنند و نسیا منسیا شمرند و آنچه صریح و واضح بیان این عبد است قبول کنند و ابواب تأویل و تلویح و تشریح را به کلی مسدود نمایند تا حصن حصین امرالله در تعرض مارقین و تصرف مبتدعین محفوظ و مصوم ماند و اهل ارتیاب رخنه نتوانند و بهانه نجویند و عقاید مختلف نگرند و آرا متعدد نشود و اگر الیوم این اساس عظیم محکم و متین نگرند من بعد هزار رخنه در بنیان الهی پدیدار شود و اساس شریعت الله از بنیاد برافتد ... پس ای یاران الهی و حبیبان معنوی به جان و دل گوش کنید و به صریح عبارات این عبد اکتفا نمایید و به قدر حرفی تجاوز ننمایید. این است عقیده ثابتة راسخه و حقیقت معتقدات

واضحاً صریحاً این عبد و اهل ملکوت ابهی که جمال مبارک شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلیٰ شمس حقیقت لامع از برج حقیقت یعنی آن نور حقیقت و مصباح احدیت در این زجاجهٔ رحمانیت و این مشکوهٔ وحدانیت ساطع و لامع الله نور السموات و الارض ... و اما مقام این عبد، عبودیت محضهٔ صرفهٔ حقیقتهٔ ثابتهٔ راسخهٔ واضحهٔ فی دون تأویل و تفسیر و تلویح و تشریح یعنی غلام حلقهٔ به گوش و بندهٔ غاشیه بر دوش تراب آستانم و پاسبان و دربان. و آنچه تعریف و توصیف محض عنایت در جمیع الواح و زبر الهی در حق این عبد موجود معنی کل این کلمه «عبدالبهاء»...^{۱۰۸} حضرت عبدالبهاء با این عمل راه را بر ناقضین بسیار سخت و تنگ فرمودند.^{۱۰۹} هر چند که این تهمت تا سالها اصلی‌ترین بحث ناقضین بود اما این تدبیر مبارک مانع از بسیاری از فتن نمود.^{۱۱۰}

موضوع سوم: بروز اختلاف بین احباب

علت و سبب بروز اختلاف بین احباب از دیگر سؤالات میرزا ابوالفضائل بود. بسیاری از اختلافها را فقط مجاورین و زائرین در ارض اقدس میدیدند و کمتر اتفاق میافتاد که در ایران و بخارا و سایر بلاد این اختلافها نمایان شود. یکی از اولین اختلافها که در تمام جوامع بهائی منتشر شد فتنه ای در تهران بود. و داستان از این قرار است: فتنه‌های ناقضین در ارض اقدس سبب شد زائرین محزون گشته و شرح آنچه را که میدیدند در ایران بیان دارند. و یکی از مؤنات زائرات فائزه خانم طهرانی بود. این مؤمنهٔ خادمه پس از مراجعت از زیارت حضرت عبدالبهاء در حدود سال ۱۳۱۶ ق (۱۸۹۸م) به ایران برای آنکه خدمتی به امر نموده باشد به مؤمنین چنین اظهار داشت که حضرت عبدالبهاء در نهایت حزن میباشند. و بهتر آنکه بجای تکبیر الله ابهی از تکبیر الله اعظم استفاده کنیم زیرا که حضرت باب چهار تکبیر را اجازه فرموده اند و حضرت عبدالبهاء که ملقب به غصن اعظم بودند این راه مناسبی برای مبارزه با ناقضین است. برخی مؤمنین مانند جناب نعیم و نیر و سینا و ... نیز تایید نموده و تکبیر الله اعظم بین مؤمنین مرسوم گشت. این فرصت مناسبی برای ناقضین بود که مجدداً ادعای خود را بیان دارند. به همین دلیل جمال بروجردی نیز در ستر از فائزه خانم حمایت نمود. احباب تهران دچار دودستگی شدند. گروهی از احباب سرشناس تکبیر الله اعظم میگفتند و گروهی دیگر الله ابهی. ناقضین نیز از این آب گل آلود ماهی گرفته و به فتنه پرداختند.^{۱۱۱} این موضوع از بزرگترین اشتباهات احباب در آن ایام بود که میدان را برای تاختن ناقضین مناسب نمود. حضرت عبدالبهاء نیز در طی چند مکتوب بیان خویش را بیان فرمودند و امر نمودند که تنها ذکر الله ابهی را مجری دارند. همچنین در تفسیر ذکر و تحیت الله اعظم چنین تبیین فرمودند که مقصود از الله اعظم نیز حضرت بهاء الله میباشند:

"... از اختلاف احباء، ناقضین در نهایت سرور و فرح و این عبد در منتها حزن و الم، البته شما به حزن من و سرور اهل فتور راضی نمیشوید. ای ثابت بر میثاق وقت آن است که کمر همت بر بندگی و این {ناخوانا} را از میان احباب بنیاد براندازی این تعدد تحیت اهمیتی نداشته که در بین احباب به این درجه اسباب اختلاف شود که زلزله اش به ارض اقدس رسد و احزان وارده یک بر صد گردد. این چهار تحیت حضرت اعلیٰ روحی له الفدا قرار فرمودند و از این تحیات اربعه مقصود جمال قدم و اسم اعظم روحی له الفداست چه که اوست اسم اعظم و نیر اعظم و ظهور اعظم و هیچ یک در شریعت الله منسوخ نه ولی در ایام مبارک شیمه موحدین و صفت مخلصین الله ابهی بود و آنچه در ایام مبارک جمادی تا یوم بعثت جدید باقی و تغییر و تبدیلی نه چون الله ابهی سنت موحدین بود لهذا باید تحیت الله ابهی باشد و از این گذشته منتها آرزوی این عبد این است که جمیع اذکار و اوراد اسم مبارک باشد و چون ندای الله ابهی شنوم روح مهتر گردد و جانم مستبشر شود، فوراً ندا برآورم این مطرب از کجاست که برکت نام دوست ولی اگر نفسی الله ابهی بر زبان راند نباید تکفیر کرد و تحقیر نمود زیرا در فصل شریعة الله ناسخی ندارد..."^{۱۱۲}

همانگونه که بیان شد خادم الله کلمه عهد و میثاق را مسبب اصلی اختلاف جامعه بیان نمود. ناقضین بیان مبارک حضرت بهاء الله در کتاب عهد را که میفرمایند: "مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف ننمایید..." با صدای بلند میخواندند و سپس این تهمت را وارد مینمودند که حضرت عبدالبهاء و ثابتین علت اختلاف گشته اند. در تمام مکاتیب ناقضین این تهمت بیان گشته است که حضرت عبدالبهاء سبب اختلاف بین بهائیان گشته اند.

برای مثال مهدی دهجی مینویسد:

"حضرت بهاء الله در کتاب عهد میفرمایند ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف ننمائید. شخص محترم (حضرت عبدالبهاء) همین کتاب عهد را اعظم وسیله عداوت و اختلاف قرار داده اند."^{۱۱۳}

از طرف دیگر ناقضین با استناد به آیات کتاب عهد درباره لزوم احترام اغصان و آل الله، حضرت عبدالبهاء را شخصی بی توجه نسبت به کتاب عهد معرفی نمودند.

میرزا جواد قزوینی در یکی از تهمت‌هایش مینویسد: "... فقد قالوا بحق محمد علی افندی و آل بیت الله {ناخوانا} مقالات و اسنادات یשמئز منها ارباب العقول..."^{۱۱۴}

پس از اعلان نقض این اختلافها ادامه داشت و هر دو گروه یکدیگر را علت اختلاف و کدورت میخواندند. به طوری که پیشتر بیان شد شیخ کاظم سمندر به ارض اقدس رفته و کار به کتک کاری کشید. سمندر درباره قسمتی از مذاکراتش با خادم الله چنین مینویسد:

"بنده بی اختیار برخاسته رو به سمت تربت پاک نموده و او (خادم الله) را قسم دادم که آیا در این مدت که در خدمت بودید مراد مبارک را چنین فهمیدید که بعد از صعود این قسم اختلاف بشود؟ گفت خیر و شرح مبسوطی استدلال نموده که اراده مبارک به اتحاد و اتفاق بوده. گفتیم آیا روش اتحاد همین است که شما عاملید؟ گفت به آن طرف (حضرت عبدالبهاء) بگویید."^{۱۱۵}

سیل این تهمتها و حزن لایحصای مرکز میثاق زمانی چند برابر میشد که ثابتین آب به آسیاب دشمن میریختند و ناخواسته آنان را در وارد کردن این تهمتها یاری میکردند. مؤمنین که شاهد بلایای وارده بر حضرت عبدالبهاء بودند از ناقضین کینه به دل گرفته و در جهت توهین به آنان گام برداشتند. یکی از این موارد موضوع تکبیرات اربعه بود که در ابتدای این بخش به آن اشاره شد. موضوع دیگر نیز شیطان خواندن ناقض اکبر است و شرح آن از این قرار است:

لوحی به امضای خادم الله در ایام عکا نازل شد که حضرت بهاءالله در قسمتی از آن میفرماید:

"... یکی از دوستان که از ملل مختلفه بوده عریضه نموده و در آن عریضه دو روایت معروض داشته که در کتب قدیمه از لسان یونانی به لسان عربی ترجمه شده فقره اولی سیظهر الشیطان فی جزیره قاف و یمنع الناس عن الرحمن اذا حان ذلك الحین توجهوا الی الارض المقدسه منها تمرّ نمسه الله ... و فقره ثانی یظهر الحیات فی جزیره المنسوبه الیه انه قصیره القامه کثیر اللحیه ضیق الجبهه و الصدر اصفر العین و الشعر بظهره و بر کالابل و بصدرة شعر کالمعز ذا اتی ذلك الوقت تقربوا الی الکرمل ..."^{۱۱۶}

حضرت بهاءالله بنا بر حدیثی بدن شیطان را پرمو بیان میفرماید و این بیان درباره یحیی ازل است. برخی از ثابتین که از تهمتها و بلایای ناقضین بی تاب شده بودند این بیان را بر ناقض اکبر تفسیر نمودند. آنها میگفتند که به علت آنکه ناقض اکبر بدنی پرمو دارد پس همان شیطان است. این تهمت زمانی بالا میگردد که احباب اظهار میدارند به علت شباهت ظاهری و باطنی ناقض اکبر به ازل، برادران ناتنی حضرت عبدالبهاء فرزندان جمال ابهی نمیباشند بلکه فرزندان ازل هستند و این نسبت بی عفتی به حرم ثانی اختلاف را بیشتر کرد و کار به جایی رسید که حضرت عبدالبهاء از شباهت میرزا ضیاءالله به جمال ابهی بیان میفرماید.^{۱۱۷}

اما در ابتدای امر حضرت عبدالبهاء به هیچ عنوان ستر را ندریدند و توهینی به کسی ننمودند. با این حال مؤمنین و ناقضین یکدیگر را تکفیر کردند و بذر ایجاد شبهه و سؤال در دل مؤمنین کاشته شد.

در لوح هزاربیتی در پاسخ به میرزا ابوالفضائل میفرماید:

"... این عبد قسم به حضرت مقصود که با نفسی جدال ندارم و نزاع نکنم و شخصی را رئیس المشرکین به کنایه و اشاره نفهمانم و شیعه شنیعه نگویم و طیور لیل نخوانم و ناعق ننامم و ضمناً تفسیق و تکفیر ننمایم. کل را احبای الهی گویم و دوستان جمال مبارک خوانم..."^{۱۱۸}

و نیز:

"باری ای دوستان الهی در دین الله تکفیر و تفسیق نبوده و نیست و تزییف و تحقیر جائز نه. با کسی مجادله ننمایید و منازعه نکنید و ذلت از برای احدی مطلبید و نام نفسی را به وهن مبرید و ضرر نفسی مخواهید و لسان را به طعن کسی نیالابید..."^{۱۱۹}

به این ترتیب اساس بیانات مبارکه در الواح هزاربیتی و سوالات ثابتین و ایرادات ناکثین را میتوان به بخشهای ذیل تقسیم نمود:

- ۱- کیفیت ادعای حضرت عبدالبهاء.
- ۲- بروز اختلاف و ایجاد دو دستگی بین مؤمنین و ناقضین با وجود اعتقاد دو طرف به کتاب عهد و کتاب اقدس.
- ۳- اختلافات شدید و توهینهای عدیده بین بهائیان علی رغم تاکیدات جمال ابهی مبنی بر لزوم اتحاد.
- ۴- بی ارزش خواندن مقام مبین در دیانت بهائی و فریاد حسبنا کتاب الله از سوی ناقضین.
- ۵- انحراف شخصیتهای برجسته بهائی از قبیل اغصان، ورفات و منتسبین، حرم و آل الله، کاتبین و ملتزمین رکاب حضرت بهاء الله از عهد و میثاق.
- ۶- بی خبری مؤمنین در اطراف ارض اقدس و ستاریت حضرت عبدالبهاء نسبت به دشمنیهای ناقضین.

یادداشت‌ها

- ۱- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: موسسه ملى مطبوعات امری، ۱۲۹۱ب)، ج ۴، ص ۲۶۱.
- ۲- دو لوح هزاربیتی در منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء (لانگه‌این آلمان: لجنة ملی نشر آثار امری به زبان فارسی و عربی، ۲۰۰۰م)، ج ۴، صص ۲۳۲-۳۰۰ منتشر گشته است. نسخه خطی لوح هزاربیتی خطاب به میرزا ابوالفضائل موجود است. برای اطلاعات بیشتر درباره نسخه‌های موجود از لوح مبارک ن.ک: مقاله جنابان آهنگ ربانی و خاضع فناپذیر تحت عنوان: Abdu'l-Bahá's First Thousand—Verse Tablet : History and Provisional Translation, p.7.

- ۳- ن.ک: سفینه عرفان (دارمشتات آلمان: عصر جدید، ۱۶۷ب)، دفتر سیزدهم، صص ۱۲۲ و ۱۷۸.
- ۴- ن.ک: سفینه عرفان (دارمشتات آلمان، عصر جدید، ۱۶۸ب)، دفتر چهاردهم، صص ۳۸۸.
- ۵- یونس افروخته، خاطرات نه ساله (کلمات پرس، ۱۹۸۳م)، ص ۵۲. و همچنین ن.ک: میرزا جواد قزوینی، رساله تاریخی میرزا جواد قزوینی (نسخه خطی، دانشگاه کمبریج)، ص ۶۶. میرزا حیدرعلی اصفهانی عزیمت حضرت عبدالبهاء به طبریه را در سال ۱۳۱۴ق (۱۸۹۷م) پایان دوران ستر میداند: میرزا حیدرعلی اصفهانی، بهبخت الصدور (هوفنهايم آلمان: مؤسسه مطبوعات امری آلمان، لجنة نشر آثار امری به زبان فارسی و عربی، چاپ سوم، ۱۵۹ب) ص ۳۳۳.
- ۶- محمدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ب)، ص ۷۸.
- ۷- سفینه عرفان، دفتر سیزدهم، ص ۱۸۶.
- ۸- رساله اثباتیه میرزا ابوالفضائل در ۲۹ صفر ۱۳۴۹ق توسط محی الدین کردی در مصر به چاپ رسید. همچنین ن.ک: روح الله مهرباخانی، رسائل و رقائم جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ب)، ص ۹.
- ۹- ن.ک: فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ب)، ج ۸، قسمت اول، ص ۶۷.
- ۱۰- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب عبدالبهاء (مطبعة کردستان العلمیه، ۱۳۲۸ق)، ج ۱، ص ۲۷۶.
- ۱۱- رساله اثباتیه میرزا ابوالفضائل، ص ۵.
- ۱۲- روح الله مهرباخانی، شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۳۱ب)، ص ۲۳۵.
- ۱۳- رساله اثباتیه میرزا ابوالفضائل، ص ۲۷ و رسائل و رقائم جناب جناب میرزا ابوالفضائل، ص ۲۴.
- ۱۴- مأخذ پیشین صص ۲۷-۲۸.
- ۱۵- میرزا حبیب الله افنان، خاطرات میرزا حبیب الله افنان از تشرف به حضور حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء (مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۱۶۸ب)، صص ۷۵-۷۶.
- ۱۶- مأخذ پیشین صص ۹۰-۹۱.
- ۱۷- ن.ک: فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق (نسخه خطی -www.h-net.org/~bahai باز نویسی از عادل شفیع پور)، ج ۷، ص ۲۸.

- ۱۸- منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، صص ۲۹۹-۳۰۰.
- ۱۹- ن.ک: تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۱۸۱.
- ۲۰- رساله اثباتیه میرزا ابوالفضائل، ص ۷.
- ۲۱- خلیل شهیدی، خاطرات خلیل شهیدی (نسخه خطی)، صص ۱۹-۲۰.
- ۲۲- ن.ک: تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۱۶ و عبدالحسین آواره، کواکب الدریه فی مآثر البهائیه (مطبعه السعاده بجوار محافظه مصر)، ج ۲، ص ۲۹. همچنین در خاطرات جناب طراز الله سمندری چنین آمده است که در همان روز زیارت کتاب عهد حضرت عبدالبهاء چنین دستوری فرمودند: "تصور میکنم روز ۹ از غروب شمس حقیقت و نیر اعظم بود که عموم اصحاب و احباب و مسافری را در روضه مبارکه احضار نمودند کل تلقاء وجه مرکز عهد و محور میثاق حاضر شدند، امر فرمودند میرزا مجدالدین پسر جناب کلیم بر روی صندلی ایستاد جمعیت شاید دویست نفر بودند کتاب عهدی را که با خط مبارک مرقوم گردیده و مزین به خاتم مبارک بود تلاوت نمود. بعد که جمعیت همگی از روضه مبارکه خارج شدیم هیکل اطهر اقدس ایستادند و متقدمین همه حاضر بودند صریحا اعلام و اعلان فرمودند از این ساعت به بعد احدی حق ندارد یک کلمه، یک سطر، یک مکتوب، نزد خود به جایی بنویسد و بفرستد مگر اینکه به امضا و اطلاع من باشد البته مطلب و مفهوم بیان مبارک این بود ولی نه عین عبارت." پریوش خوشبین سمندری، طراز الهی: زندگی نامه ایادی امرالله طراز الله سمندری (آنتاریو، کانادا: مؤسسه معارف بهائی، ۱۵۸ ب)، ج ۱، صص ۱۲۳-۱۲۴.
- ۲۳- تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۳۷.
- ۲۴- مأخذ پیشین، ص ۳۹.
- ۲۵- کواکب الدریه، ج ۲، صص ۲۸-۲۹. همچنین در خاطرات نه ساله چنین مذکور: "... چون ستاریت و رحمانیت پرده از روی کار برداشت کسانی که از اسرار و افکار منافقین آگاه شدند چون جرأت اظهار و طاقت تحمل نداشتند یکی دیوانه شد، یکی انتحار نمود، یکی فرار اختیار کرد." (ص ۱۴۶).
- ۲۶- رساله تاریخی میرزا جواد قزوینی، ص ۶۶. همچنین ناقض اکبر نیز علت مرگ میرزا ضیاء الله و فروغیه خانم دختر حضرت بهاء الله را که بر اثر سرطان سینه از دنیا رفت حزن شدید از اختلاف میدانند. ن.ک:

Shua Ullah Behai, A Lost History of the Baha'i Faith (Delaware: Vox Humri Media Newark), p۲۱۴.

کتاب فوق توسط میرزا شعاع الله پسر ناقض اکبر منتشر گشته و شامل مقالاتی به قلم افرادی چون ناقض اکبر، میرزا بدیع الله، ابراهیم خیر الله است.

- ۲۷- تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۳۶.
- ۲۸- فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۳۱۱ ب)، ج ۸، قسمت ۲، ص ۵۴.
- ۲۹- تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۳۷.
- ۳۰- مأخذ پیشین، ص ۳۳.
- ۳۱- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۲۱ ب)، ج ۹، ص ۱۵۶.
- ۳۲- تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۵۲.
- ۳۳- نجم باختر، ضمیمه سال یازدهم، شماره هشتم.
- ۳۴- ن.ک: بهجت الصدور، صص ۳۱۵-۳۱۸.
- ۳۵- مأخذ پیشین، ص ۳۴۴.
- ۳۶- تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۵۰.
- ۳۷- کواکب الدریه، ج ۲، ص ۲۹. تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۱۶.
- ۳۸- خاطرات نه ساله، ص ۱۰.
- ۳۹- حضرت عبدالبهاء به همین علت مؤمنین را تشویق به تبلیغ برجسته میفرماید که ایمان آنان شاید سبب گردد که سایرین به تفکر پردازند: "در فکر تبلیغ نفوس مهمه باشید". عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۹۱ ب)، ج ۵، ص ۷۴.
- ۴۰- ذیحجه ۱۳۱۴ ق (می ۱۸۹۷ م).
- ۴۱- خادم الله، واقعه هائله صعود حضرت بهاءالله (نسخه خطی، University of Michigan British Manuscript Project 749 (3) #11).
- (Digitally republished, East Lansing, Mi.: H-Bahai, 2002).
- ۴۲- مأخذ پیشین، صص ۳-۴.
- ۴۳- تاریخ ظهور الحق، ج ۷، صص ۲۵-۲۶.
- ۴۴- واقعه هائله صعود حضرت بهاءالله، صص ۸-۹.
- ۴۵- درآگاهی اصفهانی، بیانات شفاهی مرکز میثاق (خاطرات درآگاهی اصفهانی)، صص ۲۷-۲۸.
- ۴۶- تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۵۱.
- ۴۷- خاطرات نه ساله، صص ۵۰-۵۱.

- ۴۸- میرزا بدیع‌الله غصن انور، خاطرات میرزا بدیع‌الله غصن انور (نسخه خطی منتشر شده در سایت www.Bayanic.org)، ص ۳۷.
- ۴۹- تاریخ ظهورالحق، ج ۷، ص ۲۵.
- ۵۰- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۸۸ ب)، ج ۶، ص ۵۷.
- ۵۱- حضرت ولی امرالله، مجموعه توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله (طهران: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۳۰۰ ب)، ج ۲، ص ۳۹.
- ۵۲- منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۲۵۵.
- ۵۳- مأخذ پیشین، ص ۲۳۳.
- ۵۴- ن.ک: شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل، ص ۲۱۸.
- ۵۵- مأخذ پیشین، ص ۲۲۰.
- ۵۶- منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۲۶۷.
- ۵۷- برای مطالعه کامل توبه‌نامه میرزا بدیع‌الله ن.ک : حبیب‌الله حسامی، آل الله، صص ۴۰۷-۴۳۲. همچنین در مجله Star of the west به تاریخ ۱۳/۷/۱۹۱۲ صاحب‌ای از هاوارد مکنات و میرزا بدیع‌الله منتشر گشته که تاریخ مصاحبه ۱۰ ژانویه ۱۹۰۵ بوده است. میرزا بدیع‌الله در این مصاحبه به حسادتها و اختلافهایی که ناقض اکبر مسبب آنها بود اشاره کرده است. ناقض اکبر علت اصلی توبه کردن میرزا بدیع‌الله را فشار مالی بر او میدانند و بیان میکند که حضرت عبدالبهاء به او وعده دادند که اگر توبه کرده و به اغصان تهمتی وارد آورد قرضهای او را پرداخت خواهند کرد. ن.ک: A Lost History of the Baha'i Faith, p.212.
- ۵۸- مأخذ پیشین، ص ۴۲۳.
- ۵۹- مأخذ پیشین، ص ۴۱۶.
- ۶۰- ن.ک: عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم (طهران: لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۰۳۰ ب)، ج ۱، ص ۱۵۱.
- ۶۱- رساله تاریخی میرزا بدیع‌الله، ص ۷. همچنین ناقض اکبر علت ایجاد این تهمت را توبه نامه میرزا بدیع‌الله دانسته، هرگونه تحریف را انکار کرده و محرف حقیقی را حضرت عبدالبهاء معرفی میکند. ن.ک: A Lost History of the Baha'i Faith, p.215.
- ۶۲- لوح فتنه از الواح جمال ابهی به اعزاز شمس جهان بیگم بوده که ذکر امتحانات الهیه در آن به میان آمده است.
- ۶۳- مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۶۲.

- ۶۴- ن.ک: خاطرات میرزا بدیع‌الله، ص ۱۷. و A Lost History of the Baha'i Faith, p. 205.
- ۶۵- حضرت بهاء‌الله، کتاب اقدس، بند ۱۷۴.
- ۶۶- صحیح بخاری، باب کتاب العلم، باب ۳۹، حدیث ۴ و صحیح مسلم، کتاب الوصایه، باب ۶، ص ۶.
- ۶۷- منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۲۶۳.
- ۶۸- تاریخ ظهورالحق، ج ۷، ص ۵۹.
- ۶۹- ناقضین خود را در زمان حضرت عبدالبهاء موحدین میخواندند چون اعتقاد داشتند که ثابتین به دو خدا معتقد هستند.
- ۷۰- میرزا مهدی دهجی، رساله تاریخی دهجی (نسخه خطی):
Mirza Mihdi Dahaji, . [History of the Baha'i Faith].
Digital facsimile of British Manuscript Project MS No. 1321(5),
(University of Michigan. East Lansing, Mi.: H-Bahai, 2000)، ص ۱۹۰.
- ۷۱- رحیق مختوم، ج ۱، ص ۱۸۹.
- ۷۲- واقعه هائله صعود حضرت بهاء‌الله، ص ۱۱.
- ۷۳- روح‌الله سمندری، آثار قلمی جناب شیخ محمد کاظم سمندر و بعضی آثار متفرقه (هوفنهایم آلمان: مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، هوفنهایم آلمان، ۱۶۷ب)، ص ۱۱۰.
- ۷۴- بهجت الصدور، ص ۲۹۸.
- ۷۵- مأخذ پیشین، ص ۳۱۳.
- ۷۶- مأخذ پیشین، ص ۳۲۶.
- ۷۷- منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، صص ۲۹۰-۲۹۱.
- ۷۸- مأخذ پیشین، ص ۲۹۱.
- ۷۹- تاریخ ظهورالحق، ج ۵، صص ۱۴۹-۱۵۰.
- ۸۰- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ب)، ج ۱، صص ۶۶-۶۷.
- ۸۱- ناقض اکبر مینویسد: "آنها (پیروان حضرت عبدالبهاء) حتی به آنچه نازل گشته اشاره میکنند: "اگر آنی از ظل امر منحرف شود معدوم خواهد بود." این بیان صحیح است که اگر کسی از ظل امر خارج شود معدوم میگردد. اما در دو صورت ما میتوانیم این معدومیت را به کسی نسبت دهیم. یکی به امر قلم مبارک که ما در این باره بیانی نداریم و ایشان در رد من چیزی فرموده و مرا منحرف نخوانده اند، حتی در کتاب

عهدی مقام من را تا جایی بالا برده و مرا در ظل امر خوانده اند که اگر کسی من و سایر اغصان را رد کند باید از خدا بترسد."

A Lost History of the Baha'i Faith, p. 224

۸۲- تاریخ ظهورالحق، ج ۵، ص ۱۴۷.

۸۳- مآخذ پیشین، ص ۱۵۲.

۸۴- A Lost History of the Baha'i Faith, p. 222 .

۸۵- منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۲۷۱.

۸۶- این آیه مبارکه در کتاب اقدس بند ۳۷ مذکور است. همچنین ن.ک: فاضل

مازندرانی، امر و خلق (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۱)، ج ۴، ص ۲۵۵.

۸۷- تاریخ ظهورالحق، ج ۷، ص ۱۳۶.

۸۸- A Lost History of the Baha'i Faith, p. 210.

۸۹- مشخص نیست که مقصود ناقض اکبر کدام یک از اشعار بصرار میباشد. بصرار

رشتی شعری را در زمان صعود جمال ابهی میسرآید. اما این شعر سراسر حزن و اندوه

است و مطلبی درباره پادشاهی حضرت عبدالبهاء در آنجا نیامده است. برای مطالعه این

شعر ن.ک: محبوب عالم (انتشارات مجله عدلیب، نشریه محفل مقدس روحانی ملی

بهائیان کانادا، ۱۹۹۳م)، ص ۵۲۶. اما شعری دیگر از بصرار وجود دارد که بدون تاریخ

است. بصرار در آن مینویسد: "اصل عین فرع آمد فرع آمد عین اصل/ هر دو را چون

خفته در یک بالش و بستر نگر/... این همان شمس زمستان است دیدستی ولی/ صولتش

در صیف سوزان چون تف آذر نگر (تاریخ ظهورالحق، ج ۸، ش ۲، ص ۷۶۸).

۹۰- A Lost History of the Baha'i Faith, p. 207 .

۹۱- تاریخ ظهورالحق، ج ۷، ص ۵۶.

۹۲- عزیزالله عزیزی، تاج وهاج (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲)،

ص ۵۰.

۹۳- این شعر از شاعری به نام عارف است که در ۶ فوریه ۱۹۱۳ در پاریس خواند و

در نجم باختر، سال سوم، شماره نوزدهم، منتشر شد.

۹۴- رساله دهجی، ص ۱۹۵.

۹۵- پیام بهائی، شماره ۲۱۵، ص ۳۸.

۹۶- آثار قلمی جناب شیخ محمد کاظم سمندر و بعضی آثار متفرقه، ص ۱۱۰.

۹۷- ویولت نخجوانی، ترجمه هوشمند فتح اعظم، خاندان مکسول در مونترال (بنیاد

فرهنگی نحل، مادرید، اسپانیا، ۲۰۱۳م)، ج ۱، ص ۱۱۳.

۹۸- میرزا محمود زرقانی، بدایع الآثار (کریمی پرس، ۱۹۲۱م)، ج ۲، ص ۱۴۲.

- ۹۹- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۲ب)، ج ۹، ص ۱۵۱.
- ۱۰۰- در نامه ای به تاریخ ذیحجه ۱۳۱۴ق (می ۱۸۹۷م) از میرزا نورالدین افغان به فرزند خود میرزا حبیب الله افغان چنین مسطور: "نور چشم آقا میرزا حبیب نوشته بودند که سید میرزا و اخوان کاری کرده اند که اسم افغان را ضایع کرده اند که باید از این نسبت شریف قطع نسبت خود را بنمائیم... نه چنین است فرزند، از این فقره دل‌تنگ مباش. هر قدر آنها بدذاتی نمایند شرف شما زیادت‌تر است." خاطرات حبیب‌الله افغان، صص ۱۰۵-۱۰۶.
- ۱۰۱- خسرو بمان، رساله نوید جاوید (مطبع مصطفائی کماروای بمبئی)، صص ۸۷-۸۸.
- ۱۰۲- تاریخ ظهورالحق، ج ۶، ص ۱۰۵۹.
- ۱۰۳- ن.ک.: خاطره ای از حبیب‌الله افغان درباره حاجی حقیقی، حسن علائی، عقاب زرین (لندن، ۱۶۰ب)، ج ۱، ص ۲۶۳.
- ۱۰۴- ن.ک.: حبیب‌الله موید، خاطرات حبیب (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۸ب)، ج ۱، ص ۲۱.
- ۱۰۵- بهجت‌الصدور، صص ۲۸۴-۲۸۶.
- ۱۰۶- با وجود آنکه حضرت عبدالبهاء به صراحت مقام خود را عبد بهاء و بنده جمال مبارک خواندند اما ناقض اکبر در رساله خود مقام "عبدالبهاء" را نمادی از ادعا میدانند و بیان میکند که حضرت مولی‌الوری به این دلیل خود را عبدالبهاء خواندند که حرف جمال ابهی و مقامی که ایشان به پسر ارشد خود یعنی "غصن اعظم" اعطا کردند را زیر سوال برده و لقب حضرت بهاء‌الله را نسخ کنند. A Lost History of the Baha'i Faith, p. 207
- ۱۰۷- حضرت عبدالبهاء، منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء (هوفنهایم آلمان: مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۱۵۹ب)، ج ۵، ص ۱۲۸.
- ۱۰۸- تاریخ ظهورالحق، ج ۷، ص ۶۱.
- ۱۰۹- البته پیش از صعود جمال ابهی برخی از مؤمنین ملقب به عبدالبهاء بودند. ن.ک.: آل الله، ص ۲۹۵.
- ۱۱۰- در مصاحبه هاوارد مکنات و میرزا بدیع‌الله در ۱۰ ژانویه ۱۹۰۵ که در Star of the west ۱۹۱۲/۷/۱۳ منتشر شده است میرزا بدیع‌الله دلیل اصلی تهمت ناقض اکبر مبنی بر ادعای حضرت عبدالبهاء را حسادت ناقض اکبر و امیال شخصی او بیان میکند، نه دلسوزی برای امرالله.
- ۱۱۱- ن.ک.: خاطرات نه ساله، ص ۱۲۳ و تاریخ ظهورالحق، ج ۷، ص ۱۵۴ و بهجت‌الصدور، ص ۳۶۴.

- ۱۱۲- تاریخ ظهور الحق، ج ۷، ص ۱۵۶.
- ۱۱۳- رساله دهجی، ص ۲۴۴.
- ۱۱۴- رساله میرزا جواد قزوینی، ص ۶۳.
- ۱۱۵- آثار قلمی جناب شیخ محمد کاظم سمندر و بعضی آثار متفرقه، ص ۱۱۱.
- ۱۱۶- تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۲۰۲.
- ۱۱۷- ن.ک: فضل الله صبحی مهتدی، پیام پیر، ص ۵۸ و عبدالحسین آیتی، کشف الحیل (طهران: ۱۳۲۶ش)، ج ۱، ص ۱۰۹.
- ۱۱۸- منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، صص ۲۳۴-۲۳۵.
- ۱۱۹- مأخذ پیشین، صص ۲۵۸-۲۵۹.

جنبه‌های ادبی آثار حضرت عبدالبهاء

وحید رافتی

با اظهار تشکر عمیق از دوستانی که باعث و بانی تشکیل این انجمن نورانی شده‌اند موضوع عرایض خود را که نظری به جنبه‌های ادبی آثار حضرت عبدالبهاء است به اختصار مطرح می‌نمایم.

چند نکته‌ای که در باره این موضوع به صورت مقدماتی باید در نظر داشت آن است که حضرت عبدالبهاء تا آنجا که می‌دانیم در ایام ادرنه، یعنی در حدود سال ۱۸۶۳م، آغاز به نویسندگی نموده‌اند و قلم آن حضرت تا نوامبر ۱۹۲۱م که به جهان بالا شتافته‌اند همواره در حرکت و نگارش بوده است، یعنی قریب به شصت سال به نوشتن اشتغال داشته‌اند.

آثاری که در این مدت طولانی به زبان فارسی، عربی و ترکی، به نظم و نثر از قلم آن حضرت جاری شده به بیش از ۳۵۰۰۰ اثر بالغ می‌شود. این آثار که حاوی کتب و رسالات عدیده و چندین هزار مکاتیب کوتاه و بلند است در صبح و شام، سفر و حضر، ایام جنگ و صلح، و آرامش و اغتشاش عرّ صدور یافته و منعکس‌کننده افکار آن حضرت در ایام جوانی، میان‌سالی، و کهولت است. ایامی که با حبس و اسارت، آزادی و سفر، تنهائی و مصیبت، شادمانی و مسرت، صحت و بیماری قرین بوده است.

مخاطبین این آثار شیخ و شاب، عامی و عارف، زن و مرد، شرقی و غربی، بی‌دین و متدین: زردشتی، شیعه، سنی، یهودی و مسیحی، سنتی و متجدد، عرب و عجم و ترک و فرنگی، غم‌دیدگان، زجرکشیدگان، فقراء و اغنیاء، و خلاصه از هر صنف و طبقه و مقام و نژاد و ملیتی بوده‌اند. در این آثار کثیره که به مدت شصت سال از قلم حضرت عبدالبهاء خطاب به صدها نفر مرقوم شده تعداد بیشماری از قضایای فلسفی، کلامی، و تاریخی مطرح گردیده است. شرح و بسط وقایع تاریخی امر بهائی، شرح اصول اخلاقی بهائی، قضایای نظم اداری، شرح و تفسیر آیات کتب مقدسه قبل و احادیث اسلامی، حلّ و فصل قضایای مذهبی اهل ایمان، مسائل مربوط به عهد و پیمان و دهها مطلب و قضیه دیگر در شرح سیاست الهیه، تجدد و مدرنیته، تحولات اجتماعی در جامعه، نظیر حقوق زنان، آزادی، استبداد و مشروطه‌طلبی، تعلیم و تتریب و سایر مبادی روحانی و اجتماعی امر بهائی از جمله صدها موضوعی است که در این آثار شرح و بسط یافته است. تعداد مناجات‌ها و زیارت‌نامه‌هایی که از قلم آن حضرت عرّ صدور یافته خود به صدها فقره بالغ می‌گردد.

مقصود از ذکر این چند نکته مقدماتی آن است که طولانی‌بودن دوره جولان قلم حضرت عبدالبهاء از یک طرف و کثرت آثار آن حضرت، تنوع میادینی که قلم مرکز میثاق در آنها به حرکت آمده و تنوع باورنکردنی مشارب و ادواق مخاطبین این آثار از طرفی دیگر، ارائه بحثی جامع و کامل و شامل را در باره جنبه‌های ادبی آثار حضرت عبدالبهاء غیرممکن می‌سازد. به این دلیل شاید بهتر آن بود که مثلاً جنبه‌های ادبی رساله مدنیه یا مناجات‌های آن حضرت محل توجه قرار می‌گرفت، اما چون موضوع صحبت جنبه‌های ادبی آثار آن حضرت به طور کلی است، ناچار کلیاتی را در این مورد مطرح می‌سازد:^۱

در مبحثی که مطرح خواهد شد آثار عربی، ترکی، و اشعار حضرت عبدالبهاء مطمح نظر نخواهد بود و صرفاً به بررسی اجمالی و کلی آثار منثور فارسی حضرت عبدالبهاء خواهیم پرداخت. به بیان دیگر موضوع عرایض بنده سبک‌شناسی نثر آثار فارسی حضرت عبدالبهاء خواهد بود.

سبک در لغت به معنی گداختن زر و سیم است و مترادفاتی نظیر «شیوه»، «طرز»، و «استایل» (style) دارد. در اصطلاح علوم ادبی سبک عبارت از مشخصات و عناصری است که در آثار یک شخص یا آثار یک دوره خاص و یا آثاری که در منطقه‌ای خاص نوشته شده است تکرار می‌شود و یا عبارت از وجوه مشترکی است که در آن آثار وجود دارد.^۲

مثلاً می‌گوئیم سبک سعدی، یعنی مشخصات و عناصری از نحوه نگارش سعدی که در آثار او تکرار شده و وجه مشترکی در آثار او دارد و به این نحو آثار او را از آثار سایرین متمایز می‌سازد.

سبک خراسانی و سبک هندی مشخصات مشترک کیفیت نگارش در این مناطق است. و یا سبک نگارش عصر صفوی و یا دوره مشروطیت و یا سبک نگارش نثر فارسی در دوره معاصر که مشخصات تکراری و مشترک بین نوشته‌های نویسندگان این ادوار را بررسی می‌نماید.

نثر که در مقابل نظم به کار می‌رود نوشته‌ای است که فاقد وزن‌های عروضی است، اما ممکن است در آن نوعی قافیه که به آن سجع می‌گویند به کار رود. رعایت سجع از مشخصات عمده در بسیاری از آثار حضرت عبدالبهاء است. مقصود از سجع استفاده از کلمات هم‌آهنگ در عبارات یک نثر است. استفاده از سجع در نثر نظیر استفاده از قافیه در شعر است. سجع انواع مختلفی دارد: نظیر سجع متوازن، و سجع متوازی و سجع مُطَرَّف. مثلاً در عبارت سعدی که در گلستان می‌گوید: "هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات"، کلمات «حیات» و «ذات» که هم‌آهنگ هستند سجع مُطَرَّف را در این عبارت تشکیل می‌دهند.^۳

با توجه به آنچه گفته شد نثر حضرت عبدالبهاء در بسیاری از مکاتیب آن حضرت نثر مسجع است و استفاده از سجع یکی از مشخصات اصلی آثار آن حضرت محسوب می‌گردد.

از انواع نثر فارسی یکی نثر محاوره‌ای است که فاقد سجع است و فنون و قواعد دستوری نیز در آن رعایت نمیشود. مقصود از نثر محاوره‌ای فقط آن است که پیغام و مطلبی از گوینده به گیرنده انتقال یابد. نوع دیگر نثر، نثر خطابی است که باید خوش‌آهنگ و فصیح باشد و الفاظ مناسب در آن به کار رود.

نوع سوم نثر، نثر مرسل است که در مقابل نظم قرار می‌گیرد. نثر مرسل دارای نظام و ترتیبی منطقی است، معانی و مفاهیم در چنین نثری واضح است و کلمات درست به خدمت گرفته شده‌اند و نکات و قواعد دستوری در این نثر رعایت می‌شود. نثر مرسل خود طیف وسیعی دارد که از نثر مرسل ساده آغاز می‌شود و طرف دیگر آن به نثر مرسل عالی می‌رسد.

نوع چهارم نثر، نثر فنی است که غالباً الفاظ و تزئینات و صنایع لفظی در آن به وفور به کار می‌رود و مطلب و مفهوم متن، تحت الشعاع الفاظ و سجع و اطناب و مترادفات قرار می‌گیرد.^۴

نثری که در غالب آثار حضرت عبدالبهاء مشاهده می‌شود اگر نثر مسجع روان یعنی بدون تعقید و تکلف نباشد، نثر مرسل در طیف وسیع آن است: جملات کوتاه، انطباق لفظ و معنی، اجتناب از اطناب و ایجاز مُخل، رسائی، شیوائی و روشنائی مطلب از مشخصات اصلی نثر مرسل حضرت عبدالبهاء است که به تناسب وضع و مقام و مطلب و مقتضیات مخاطب در بین نوع ساده و عالی آن در گرایش است. در نثر مرسل حضرت عبدالبهاء بلاغت کلام یعنی رسائی و اقتضای آن نسبت به موضوع و موقعیت گیرنده متن، و بلاغت آن حضرت که بتوانند منظور و پیام خود را به سهولت، شیوائی و چیره‌زبانی بیان نمایند مشهود و هویدا است.

در تاریخ تحولات نثر فارسی بسیاری از آثار حضرت عبدالبهاء به نثر دوره مشروطیت تعلق دارد. از مشخصات بارز نثر این دوره سادهنویسی، ورود واژه‌های اروپائی به زبان فارسی و تأثیرپذیری نثر فارسی از اصطلاحات جعلی عربی متداول در زبان ترکی است که در زبان فارسی وارد شده است: نظیر «وضعیت»، «مشروطیت»، «منورالفکر»، که از اصل عربی گرفته شده و در زبان ترکی و از آنجا در نثر فارسی این دوره به کار رفته است.

از مشخصات دیگر نثر این دوره حذف محسوس مترادفات، تقلیل استفاده از صنایع تزئینی در سخن و احتراز از اطناب و رو آوردن به ایجاز است. از نظر محتوا، در نثر دوره

مشروطیت، اندیشه‌های نو در زمینه آزادی، وطن، قانون، استبداد، و مشروطه‌خواهی در ادبیات این دوره وارد می‌شود و رواج روزنامه‌نویسی و افکار ترقی‌خواهی و تجدّدطلبی نثر دوره مشروطیت را به طرف مردمی‌شدن و جلب توجه افکار و انظار عامه سوق می‌دهد.

از آثار مهم نثر دوره مشروطیت معمولاً از آثار میرزا ملکم خان، نظیر وزیر و رفیق، و آثار طالبوف نظیر کتاب احمد و مسالک المحسنین و سفرنامه ناصرالدین شاه و سفرنامه امین الدوله و سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ و چرند و پرند دهخدا سخن به میان می‌آید.^۵ با توجه به کلیّاتی که در باره سبک‌شناسی نثر فارسی و مشخصات اصلی نثر دوره مشروطیت بیان شد دیگر مشخصات عمده نوشته‌های فارسی حضرت عبدالبهاء را در ارتباط با سیر تحولات نثر فارسی در عصر آن حضرت مطرح می‌سازیم. این مشخصات در بسیاری از آثار آن حضرت کراراً ملاحظه می‌گردد و وجه مشترک اغلب مکاتیب ایشان را تشکیل می‌دهد. ناگفته بر این حقیقت همگی گواهند که حضرت عبدالبهاء در ایام طفولیت ایران را ترک نموده‌اند، تحصیلات مدرسی کاملی نداشته‌اند و تمام سالهای نویسندگی ایشان در ادرنه و بعد در عکا طی گشته و در این سنین به کتابخانه‌ها و مراکز علمی و ادبی و دانشگاهی نرفته و به آنها دسترسی نداشته‌اند. از مشخصات اصلی سبک شناسی آثار منثور حضرت عبدالبهاء استنهاد به اشعار عربی و فارسی، آیات و احادیث اسلامی، و قصص و تمثیلات تاریخی و تصویرسازی وسیع مبتنی بر اسطوره‌های سنتی ادبی، عرفانی و تاریخی است. دیگر مشخصه بارز نثر فارسی آن حضرت استفاده سرشار از کلمات و اصطلاحات عربی متداول در متون اصیل عرفانی، مذهبی و ادبی فارسی است که در آثار حضرت عبدالبهاء خوش به کار رفته، جایگزین شده و بر بنیه زبان فارسی دو صد چندان افزوده است. کاربرد مراعات نظیر، حسن مطلع و مقطع بی شک چند مشخصه عمده و بارز در بسیاری از آثار آن حضرت است.

انواع و اقسام فنون و صنایعی که برای آرایش سخن به کار می‌رود، نظیر جناس، ارسال المثل، ایهام، تشبیه، استعاره و کنایه، مدح، حسن طلب، حماسه و مبالغه در حدی بسیار لطیف، ظریف، متوازن و طبیعی تقریباً در همه مکاتیب آن حضرت حضوری بارز و پُر جلوه دارد.

عنصر اساسی دیگری که در سبک نثر حضرت عبدالبهاء خودنمایی می‌کند استفاده از صنعت «ایجاز» است. در اصطلاح علوم ادبی ایجاز عبارت از بیان مطلب با استفاده از کمترین لغات و الفاظ ممکن است، بدون آن که در تفهیم مطلب و رساندن مقصد اشکالی پدید آید. ایجاز ممکن است با حذف کلمات باشد، اما کلمات باقی مانده از عهده بیان مطلب برآیند و معانی و مفاهیم کلمات محذوف را نشان دهند. ایجاز ممکن است با «قصر»

همراه باشد و آن عبارت از عرضه‌ی مطالب به صورت فشرده و با استفاده از کمترین کلمات و بدون حذف الفاظ است. ایجاد مُخل که البته مطلوب نیست تفهیم مطلب و انتقال پیام را با مشکل روبرو می‌سازد و سبب تعقید در کلام می‌شود. رعایت ایجاز از مهمترین انواع مهارت در فنون ادبی است و بسیاری از آثار حضرت عبدالبهاء شاهکاری در رعایت ایجاز محسوب می‌گردد.^۶

از مشخصات و عناصری که در نثر حضرت عبدالبهاء مورد توجه قرار گرفته و در علوم بلاغت و صناعات ادبی از آن بسیار تجلیل می‌شود اصل «مطبوع» بودن متن است. «مطبوع» در اصطلاح ادبی سخنی است که به خاطر زیبایی ترکیب، حسن بیان و استفاده بی تکلف از صنایع بدیعی به حدی از جذابیت و کشش می‌رسد که سخن در دل خواننده می‌نشیند و طبیعی بودن، روانی، روشنی، دل‌آرامی و دلفریبی آن خواننده را به خود جذب می‌کند، او را به وجد می‌آورد و حتی گریان، خندان، و شاد و پاکوبان می‌کند.^۷

شرط وصول سخن به این درجه از استحکام، ظرافت، نفوذ و تأثیر در اصطلاح علوم معانی و بیان رعایت اصل «مساوات» است. مساوات در علوم ادبی رعایت حدّ منطقی میانه‌اطناب و ایجاز و توازن و تساوی بین موضوع و مطلب سخن با زبان است. به بیان دیگر اصل مساوات در ادبیات ناظر به توازن بین لفظ و گفتار و یا الفاظ و معانی است.^۸ توضیح این مطلب آن که در هر نثری دانسته و آگاهانه و یا ندانسته و بدون اراده ممکن است موضوع، بر زبان ارجحیت و تسلط یابد و یا زبان (یعنی الفاظ و صنایع لفظی) بر موضوع ارجحیت و تسلط پیدا نماید. کتب علمی و تاریخی و نثر محاوره‌ای صحنه تسلط موضوع بر فنون ادبی است. در کتب و مقالات ادبی طبیعتاً الفاظ و زیبایی‌های زبانی تسلط بر موضوع می‌یابد. اما اصل مساوات در فنّ نگارش توازن بین لفظ و گفتار و یا توازن بین موضوع و فنون ادبی را توصیه می‌کند. واضح است که در آثار عدیده متنوعه مختلفه حضرت عبدالبهاء که در مواضع گوناگون و برای مقاصد و افراد مختلف و در حالات و شرایط بسیار متفاوت مرقوم شده همه جا اصل مساوات و توازن بین لفظ و معنا به یک نحو و درجه رعایت نگردیده، اما گویی حضرت عبدالبهاء در هر حال توجه به این اصل اساسی داشته‌اند که معنا فدای لفظ نشود و لفظ در تحت تسلط معنا سُبُک، کم‌معنا، ثقیل و یا مبتذل نباشد.

آنچه در نتیجه توجه به عناصر و شرایط نثرنویسی مطبوع در سبک نگارش حضرت عبدالبهاء جلوه نموده مردمی شدن ادبیات فاخر فارسی و رواج یافتن افکار جدید و اندیشه‌های نو در آثار منثور آن حضرت است.

در اینجا باید به این نکته توجه داشت که حضرت عبدالبهاء در مقام یک نویسنده، مورّخ، شاعر، ادیب، روزنامه‌نگار و یا حتی متفکری در علوم و روابط اجتماعی دست به قلم

نبرده‌اند، بلکه چهره اصلی آن حضرت عبارت از رهبری یک نهضت روحانی و مذهبی است. در این مقام است که حضرت عبدالبهاء از همه فنون، صنایع، وسایل و ابزار زبانی خود کمک گرفته‌اند تا حقایق وابسته به یک فرهنگ روحانی جدید را به خوانندگان خود القا نمایند. واضح است که در جریان این مجاهدت چاره‌ای نبوده است تا ادب فارسی را مردمی نمایند و اندیشه‌های مذهبی، کلامی، فلسفی و اجتماعی این نهضت جدید را در مرتبه اولی به پیروان خود و در مرحله بعد به همه دوستان و هموطنان غیربھائی خود و در مرتبه‌ای دیگر به همه اهل عالم ابلاغ دارند.

گسترش ابعاد مردمی‌شدن ادب فارسی بوسیله نثر فاخر حضرت عبدالبهاء در نتیجه صدور هزارها مکتوبی است که برای هزاران بقال، زارع، شهرباف، خیاط، رنگز، تاجر، عالم، موظف دولت، زنان دهاتی و شهری، بی‌سواد و باسواد و کم‌سواد، معلمین، مبلغین، و خلاصه هر صنف و طبقه و شغل و مقام و رتبه‌ای مرقوم داشته‌اند و این نفوس که مخاطب این آثار به صورت فردی و یا جمعی قرار گرفته‌اند نه تنها عناصر تازه اعتقادی و فکری را در محتوای فرهنگی جدید دریافته‌اند، بلکه با مرکوب این افکار یعنی زبان این آثار نیز خو گرفته‌اند.

آنچه در ورای صناعات ادبی حضرت عبدالبهاء از قلم آن حضرت تراوش نموده عذوبت، قدرت حیات‌دهی و تحرکی است که از ذهن و عاطفه آن حضرت جریان یافته و جام زیبایی زبان آن وجود مبارک را مملو ساخته است. آنچه نشئه ابدی می‌بخشد، پرورش می‌دهد و روح را سرشار می‌سازد محتویات جام بلور و جواهر نشان است و الا جام به خودی خود فقط چشم را مایه نوازش است.

محتویات جام زبان حضرت عبدالبهاء تعلیم است، تربیت است، تشویق و تحریض است، بالا بردن سطح افکار، امیال، آرزوها، توقعات و ارزش‌های عالیه است، عرضه شواهد تدنی و ابتدال روح انسانی و ارائه اسباب و وسایل ترقی آن است. در این تکاپو و گیر و دار است که افکاری نو در مفاهیم آزادی، تجدد، دیانت، ترک تعصب، کمال‌طلبی، و حب بنی نوع انسانی، خمیرمایه نثر حضرت عبدالبهاء می‌شود و این افکار که روح این عصر است در بهترین، زیباترین، مرصع‌ترین، و فاخرترین قوالب نثر فارسی عرضه می‌گردد. سبک حضرت عبدالبهاء از دیدگاه اندیشه و جهان‌بینی، سبکی است که از درون‌نگری و جهان‌نگری خاص آن حضرت مایه گرفته و در شیوه بیان آن وجود مبارک به صورتی شاخص پدیدار شده است. درون‌نگری و جهان‌نگری حضرت عبدالبهاء از یک طرف نتیجه تأمل در خود و تفکر و تعمق در عالم وجود است و از طرف دیگر نتیجه غور بلا انقطاع حضرت عبدالبهاء در آثار و افکار و مبادی قیمة‌ای است که در کلمات و آیات

حضرت نقطهٔ اولی و جمال اقدس ابهی نازل گردیده است؛ غوری که در عین حال در حدّ تعشّق و تعبّد به عهد و میثاق آنان جلوه نموده است.

جهان‌نگری ژرف و پُرمایهٔ حضرت عبدالبهاء در عین حال ناظر به تغییرات دینی، اجتماعی و سیاسی روزگار در خاورزمین و عالم وجود است و از طرف دیگر ریشه‌ای متین و استوار در کتاب مقدّس، قرآن، عرفان و ادب غنی شرق به زبان فارسی و عربی دارد.

چون امسال سال ۲۰۱۲ میلادی و مصادف با صدمین سال سفر حضرت عبدالبهاء به غرب است پایان سخن را به ذکر مناجاتی زینت می‌دهد که در روز اوّل ماه سپتامبر ۱۹۱۲ در انتهای نطق آن حضرت در کلیسای موحدین مونتریال از لسان حضرت عبدالبهاء جاری شده است. این اثر که شاهدهی بر طلاق لسان، ایجاز در عبارات، روانی متن و سادگی بیان از نظر فنون و صنایع زبانی است، در ورای قواعد ادبی و فنون حاکم بر عالم الفاظ، از عظمت فکر و عمق اندیشه و اعتلای در طلب نشانی آشکار دارد و والاترین مقصد در تحوّل تاریخی حیات اجتماعی جامعهٔ بشری را مسألّت می‌نماید. در این قبیل آثار که در بین آثار حضرت عبدالبهاء فراوان است، هممهٔ الفاظ، زبان و زیباییهای آن وجودی نامرئی می‌یابند تا پیام و اندیشهٔ جلوه نماید و معنی دریافت شود. این خصیصهٔ اصلی سبک و شیوهٔ حضرت عبدالبهاء است. مناجات مزبور چنین است:

"پروردگارا مهربانا، این جمع توجّه به تو دارند. مناجات بسوی تو نمایند. در نهایت تضرّع به ملکوت تو تبثّل کنند و طلب عفو و غفران نمایند. خدایا این جمع را محترم کن. این نفوس را مقدّس نما. انوار هدایت تابان کن. قلوب را منور فرما. نفوس را مستبشر کن. جمیع را در ملکوت خود داخل فرما و در دو جهان کامران نما. خدایا، ما ذلیلیم. عزیز فرما. عاجزیم، قدرت عنایت فرما. فقیریم، از کنز ملکوت غنی نما. علیلیم، شفا عنایت کن. خدایا، برضای خود دلالت فرما و از شئون نفس و هوئی مقدّس دار. خدایا، ما را بر محبت خود ثابت نما و بر جمیع خلق مهربان فرما. موفّق بر خدمت عالم انسانی کن تا بجمیع بندگان خدمت نمائیم، جمیع خلقت را دوست داریم و بجمیع بشر مهربان باشیم. خدایا، توئی مقتدر، توئی رحیم، توئی غفور، توئی بزرگوار."^۹

(خطابات مبارکه - طبع طهران، ۱۲۷ بدیع)

یادداشت‌ها

- ۱- در باره مطالعاتی که در زمینه سبک و سیاق آثار حضرت عبدالبهاء صورت گرفته است می‌توان به دو مقاله جناب دکتر راسخ در منابع ذیل مراجعه نمود :
 - «صنایع لفظی و بدیعی در آثار پارسی حضرت عبدالبهاء»، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (لندگ : آکادمی لندگ، ۱۹۹۰م)، ج ۱، صص ۱۰۰ - ۱۲۹.
 - «صُور خیال در نثر پارسی حضرت عبدالبهاء»، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (دارمشتات : عصر جدید، ۲۰۰۳م)، ج ۱۴، صص ۲۴۹ - ۲۸۰.
- و نیز نگاه کنید به مقاله «سبک امری کدام است؟» اثر جناب دکتر فریدون وهمن در خوشه‌های مذکور در فوق (ج ۱، صص ۳۵ - ۵۳).
- ۲- برای مطالعه مطالب مربوط به سبک و سبک‌شناسی نثر فارسی به اثر ذیل مراجعه فرمائید :
- حسن اندیشه، دانشنامه ادب فارسی (طهران : مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه، ۱۳۷۵ه.ش.) ج ۱، صص ۴۵۸ - ۴۶۵ و ۴۷۳ - ۴۷۵.
- ۳- برای مطالعه مطالب مربوط به سجع و انواع آن به دانشنامه ادب فارسی، ج ۱، صص ۴۷۷ و اثر ذیل مراجعه فرمائید :
- جلال‌الدین همائی، فنون بلاغت و صناعات ادبی (طهران : توس، ۱۳۶۱ه.ش.)، دو جلد در یک مجلد، ج ۱، صص ۶ - ۸ و ۴۱ - ۴۳.
- ۴- مطالب مربوط به «نثر» و انواع آن می‌تواند در دانشنامه ادب فارسی، ج ۱، صص ۸۷۳ - ۸۷۴ مورد مطالعه قرار گیرد.
- ۵- برای مطالعه مطالب مربوط به سبک نثر فارسی در دوره مشروطیت به دانشنامه ادب فارسی، ج ۱، صص ۴۷۴ مراجعه فرمائید.
- ۶- مطالب مربوط به صفت «ایجاز» در دانشنامه ادب فارسی، ج ۱، صص ۱۵۸، می‌تواند مورد مطالعه قرار گیرد. حضرت عبدالبهاء در بیانات شفاهی خود که در بدایع الآثار (محمود زرقانی، طبع آلمان : لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۸۲م، ج ۲، صص ۳۶۴) آمده است چنین می‌فرماید :
- "... عربیة مفصّلی بنظر مبارک رسید که چون تمام آنرا خواندند فرمودند به بینید که ورق باین بزرگی را بخط ریزه سیاه کردند و من با این حالت خوانده‌ام می‌بینم از اول تا آخر یک مطلب ندارد. تحریر و انشاء باید محض اداء مطالب و اظهار مقاصد باشد، نه صرف تعارفات و ترتیب عبارات..."
- اثر ذیل به نقل از مکاتیب عبدالبهاء (طهران : مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۴ بدیع، ج ۸، صص ۲۱۱) یکی از شواهد بارز ایجاز در کلام حضرت عبدالبهاء است :

هو الله

جناب اسد، بجان یاران قسم که وقت گفتن و خفتن و نگاشتن ندارم و این دو کلمه را مانند تنقل مینگارم، زیرا مشغول کارم و سنگین بارم. تو میدانی و از مختصر مفصل میخوانی. صحت حاصل، راحت زائل. شب میدان خطابست، روز انهماک در جوابست. صبح غلغله است، شام ولوله است، ظهر دمدمه است، نیمه‌شب زمزمه است، وقت سحر همهمه است. دیگر ملاحظه کن که چه خبر است. ع ع

برای ملاحظه مجموعه‌ای از آثار حضرت عبدالبهاء در باره مفاهیم فصاحت، بلاغت و سایر فنون و صناعات ادبی به مجله پیام بهائی (شماره ۱۱۹، اکتبر ۱۹۸۹م، صص ۳ - ۵) مراجعه فرمائید.

۷- برای مطالعه مطالب مربوط به کلام «مطبوع» به ذیل این اصطلاح در فنون بلاغت، ج ۲، صص ۴۱۰ - ۴۱۱ و دانشنامه ادب فارسی، ج ۱، ص ۸۲۱ مراجعه فرمائید.

۸- قضایای مربوط به «مساوات» در فنون ادبی در فنون بلاغت، ج ۲، ص ۴۱۰ و دانشنامه ادب فارسی، ج ۱، ص ۸۰۸ شرح و بسط یافته است.

حضرت عبدالبهاء دی یکی از الواح مبارکه که در کتاب مآخذ اشعار در آثار بهائی (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۴م)، ج ۴، ص ۱۵۷، به طبع رسیده چنین می فرمایند:

"هو الابهی ای ناظر الی الله فارسی و عربی و ترکی همه لسان عاشقان جمال جانان است. عشق را خود صد زبان دیگر است. مقصد معانی است، نه الفاظ؛ حقیقت است، نه مجاز. صهبای حقایق و معانی در هر کاسی گوارا، خواه جام زرین باشد و خواه کاسه گلین. ولی البته جام بلور و مرصع لطیف‌تر است. والبهاء علیک. ع ع
و در یکی از بیانات شفاهی خود (بدیع‌الآثار، ج ۱، ص ۱۷۵) می‌فرمایند:
"... بیان باید به مشرب حضار و اقتضای وقت باشد و حسن عبارات و اعتدال در اداء معانی و کلمات لازم...".

و نیز حضرت عبدالبهاء در لوحی که در مجله پیام بهائی (شماره ۱۱۹، اکتبر ۱۹۸۹، ص ۴) به طبع رسیده است چنین می‌فرمایند:

"شیراز بواسطه بشیرالهی علیه بهاء الله جناب آقا میرزا محسن وکیل‌الرعا علی بهاء الله الابهی. ای یار روحانی، نامه شما رسید و از الفاظ و مبادی، حلاوت معانی مشهود گردید. سبحان الله لفظ مانند جام است و معانی نظیر باده. چون جام در نهایت لطافت و باده در نهایت حلاوت نور علی نور گردد. الفاظ یاران چون صراحی زجاجی است و معانی آن صهباء روحانی، چون هر دو در رسائل دوستان اجتماع نمایند روح و ریحان حاصل گردد و دلیل حقیقت و روحانیت وجدان باشد..."

یکی از آثار حضرت عبدالبهاء که حاوی جلوه‌های بارز از فنون عدیده بلاغت می‌باشد لوح مبارک ذیل است که در مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء (طهران: لجنة ملی محفوظه آثار، ۱۳۳ بدیع، شماره ۲۱، ص ۱۵۲) به طبع رسیده است:

تبریز

جناب حاجی محمد اوغلی علیه بهاء الله الابهی

هو الابهی

ای سرگشته کوی حق، بعضی از دوستان الهی ستایش نمودند که آن جناب الحمد لله بر صراط مستقیم ثابت و در جنت نعیم وارد. در ظل علم میثاق محشورید و در محفل اهل اشراق منظور. در افق محبت الله ستاره روشنید و از نفحات ملکوت ابهی حقیقه پر از گل و ریحان و سوسن. پس دوستان آن اقلیم را خطاب کن و بگو: عین معین است که جاری از یمین عرش برین است، و حقیقه بهشت برین است که پر از ازهار و ریاحین است، سپهر پر نور است که پرتو جمال نیر رب غفور است، نغمات حمامه قدس است که فرح بخش جان و دل اهل فردوس است، علم عهد است که بر فراز هر کوه بلند است، منشور میثاقست که لوح محفوظ نیر آفاقت. پس ای عاشقان، ای مشتاقان خود را از پرتو تجلی جمال قدم و اسم اعظم روحی و ذاتی و کینونتی لعباده الفداء محروم و مهجور نمائید و در گرداب تزلزل و اضطراب میندازید. سراب را آب گمان نمائید و وهم را علم مشمرید. نعیب را از هدیر فرق دهید و گل را از گل بشناسید، منصوص را فدای ظن محسوس نمائید، مبین مخصوص را بشبهات و اشارات تبدیل مکنید. ع

۹- حضرت عبدالبهاء، خطابات مبارکه (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۷ بدیع)، ص ۲۳۲.

بررسی تحلیلی لوح مبارک «گل معنوی» از دیدگاه ادبی

حسن ممتاز

پیش‌گفتار

بررسی و تحلیل آثاری که جزء متون مقدّس دینی قرار دارند با روش‌ها و ابزارها، که برای شناخت متون ادبی ساخته و آفریده ذهن بشری به کار می‌روند، خالی از اشکال نیست؛ ولی اگر به این نکته توجه کنیم که بسیاری از آنچه امروز در علوم معانی^۱ و بیان^۲ در ادبیات فارسی، رایج است و در نقد متون به کار می‌رود برگرفته از بلاغت^۳ عربی است که در طول زمان، رنگ و بوی ایرانی و زبان فارسی به خود گرفته است شاید این ایراد را ضعیف‌تر ببینیم؛ چون که بلاغت عربی نیز عمدتاً و اصولاً بر مبنای زیباشناسی کلام‌الله در قرآن مجید، شکل و بنیان گرفته است. مسلمانان بنا به اعتقادشان کلام الهی را مستقیماً برآمده از زبان خداوند می‌دانند که به واسطه جبرئیل و پیامبر اسلام به بندگان ابلاغ می‌شود و شخص پیامبر هیچ نقشی جز واسطه‌گی ابلاغ آن کلام ندارد؛ پس این کلام از حیث منشأ در مرتبه کمال لفظ و معناست و شایسته است که از هر نظر، میزان و معیار حقیقت و زیبایی برای بشر قرار گیرد. به همین دلیل، همان‌طور که قواعد صرف و نحو عربی را بر اساس قرآن مجید نظم و نسقی نو بخشیدند و هرچه در این کتاب بود به صورت قاعده درآمد برای بلاغت و فصاحت کلام نیز به استخراج قواعدی پرداختند که از کلام‌الله می‌شد استنباط نمود.

باید به این نکته توجه داشت که در هر صورت چه قواعد صرف و نحو و چه علوم بلاغت، که بر مبنای قرآن استنباط و استخراج شده‌اند، چون با ذهن و عقل و تشخیص انسان‌ها سروسامان یافته‌اند؛ نمی‌توانند مدّعی مطلق بودن باشند. همین نکته باعث شده که در طول تاریخ، علمای صرف و نحو و بلاغت، اختلاف نظرهایی با هم داشته باشند و یافته‌های متفاوت‌شان باعث ظهور مکاتب مختلف زبانی و ادبی در قرائت و تفسیر قرآن شده است.

این سابقه را گفتیم که پیشاپیش به ایرادی پاسخ داده باشیم که محتمل است برخی خوانندگان به نگارنده نیز بگیرند. اگرچه از نظر الهیات بهائی آنچه در متون مقدّس بهائی آمده است برآمده از مقام قدسی مظهر امر است و منشأ آن علم لدّنی مظهر امر است و نه سخن گفتن خدا، آنچنان که ادیان پیشین تصوّر می‌نمودند و می‌نمایند؛ بنابراین زبان و شیوه بیان حقایق مقدّسه‌ای، که برای بشر آورده شده، به مناسبت زبان مظهر امر در عالم خلق و نیز زبان مخاطب مستقیم و تاریخی ایشان انتخاب شده است. در ظهور حضرت بهاء‌الله به

مناسبت ایرانی بودن آن حضرت و مقتضیات کاربرد زبان در ایران زمان ظهور، و نیز مخاطبان ایشان که غالباً ایرانی و گاهی متکلم به زبان عربی بوده‌اند آثار مقدس ایشان نیز به این دو زبان، نازل شده است و طبیعتاً تا حدود زیادی تابع قواعد رایج و متعارف در این دو زبان است. با توجه به این وضعیت، بررسی و تحلیل آثار حضرت بهاءالله براساس قواعد شناخته‌شده و متعارف در زبان و ادبیات فارسی و عربی، امری معقول و منطقی است. البته هر پژوهشگر و تحلیل‌گری باید متوجه منشأ قدسی و فرابشری این متون بوده، کلام الهی را میزان درست و غلط بداند نه برعکس (بهاءالله، کتاب اقدس، ۱۹۹۲، ص ۹۸، بند ۹۹). چنان‌که در لوح قنّاع نیز بین «نزول آیات، طبق لسان قوم» و «لزوم تطابق آیات الهی با قواعد مجعول بشری» تفاوت قائل شده‌اند که بسیار ضابطه و میزان مهمی در تحقیقات بهائی بر روی آثار مبارکه است (بهاءالله، مجموعه الواح بزرگ (چاپ مصر)، ۱۳۳۸ هجری قمری [۱۹۲۰ م]، ص ۷۱). همچنین دو ضابطه دیگر را درباره میزان اعتبار «قواعد قوم» و نسبت آنها با کلام الهی می‌فرمایند که بی‌توجهی به آن، احتمال اشتباه را برای تحلیل‌گران و نقّادان متون مقدس بهائی افزایش می‌دهد: یکی اینکه «کلمات مُنزله الهیه، میزان کلّ است و دون او میزان او نمی‌شود» نه برعکس آن؛ و دیگر اینکه «هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است، آن قاعده از درجه اعتبار، ساقط» (حضرت بهاءالله، مجموعه الواح بزرگ (چاپ مصر)، ۱۳۳۸ هجری قمری [۱۹۲۰ م]، صص ۷۹ - ۷۸).

در همین لوح، به مخاطب، که خود را از اعلم علمای زمان می‌دانسته، بر مراجعه به همان علوم ناقص بشری برای فهم کلام الهی تأکید و سفارش کرده‌اند و ناآگاهی از آن قواعد ظاهره را نقصی برای مخاطب، قلمداد فرموده‌اند که اگر دست کم از آنها اطلاع می‌داشت به کلام الهی اعتراض نمی‌نمود. اشاره ایشان به «کتب بیان و بدیع» و مباحث «حقیقت و مجاز و مقامات تحویل اسناد و استعاره و کنایه» که از فصول علوم معانی و بیان‌اند؛ دلیلی واضح بر لزوم اطلاع بر این علوم و کاربردشان در مطالعه آثار الهی است (حضرت بهاءالله، مجموعه الواح بزرگ (چاپ مصر)، ۱۳۳۸ هجری قمری [۱۹۲۰ م] صص ۶۸ - ۶۷ و ۷۶ - ۷۵).

ما نیز ضمن اینکه لازم می‌بینیم برطبق قواعد شناخته شده زبان و ادبیات فارسی و عربی بکوشیم به معنا و زیبایی‌های این متون مقدس پی‌بریم این تذکر را هم پیش چشم داریم که در موارد خلاف قاعده، شتابزده دآوری نکنیم و قواعد و موازین استنباط شده توسط ذهن بشری را ملاک سنجش کلام مظهر امر الهی قرار ندهیم. تا

آن زمان که علمای ادبیات، با کاویدن همه متون مقدس هریک از هیاکل مبارکه امر بهائی بتوانند ویژگی‌های سبکی زبان و ادبیات این آثار را استنباط و تدوین نمایند موقتاً و با احتیاط و بدون مطلق‌انگاری یافته‌ها و گفته‌های خود می‌کوشیم این آثار را بیشتر بشناسیم و بشناسانیم تا راه برای پژوهش‌های ژرف و دقیق، آماده گردد. در ادامه یکی از الواح حضرت بهاءالله را، که نمونه‌ای از شیوه ادبی ایشان در بیان مقصودشان است، بررسی می‌کنیم و می‌کوشیم این اثر را بیشتر و بهتر بشناسیم و در ضمن به مفاهیم مندرج در آن دست یابیم و همچنین زیبایی‌های شیوه بیان آن را بنمایانیم.

مشخصات نشر لوح

لوح مبارک «گل معنوی» در جلد چهارم مجموعه آثار قلم اعلیٰ منتشر شده است (حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ (ج ۴)، ۱۲۵ بدیع [۱۳۴۷ ه.ش]، صص ۳۷۲ - ۳۶۸). در چاپ نخست مجموعه آثار قلم اعلیٰ، جلد چهارم؛ این لوح را در ادامه لوح «بلبل الفراق» قرار داده بودند که در چاپ دوم، اصلاح کردند و به صورت مستقل منتشر شد. همچنین در تدوین جدید آثار قلم اعلیٰ، این لوح در جلد دوم (حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ (دوره سه‌جلدی) (۲)، بی‌تاریخ، صص ۳۹۹ - ۳۹۷) جای گرفته است. در جلد دوم کتاب نفحات ظهور،^۴ تألیف ادیب طاهرزاده نیز این لوح، بدون هیچ توضیح و معرفی خاصی نقل شده است (طاهرزاده، ۱۶۷ بدیع [۲۰۱۰ م]، صص ۲۸۵ - ۲۸۴).

شان نزول

محلّ نزول لوح، ادرنه است؛ زیرا در متن اثر صراحتاً می‌فرمایند: «... و حال در ادرنه کشف نقاب نموده ام. ...»

با توجه به محتوای اثر، مشخص است که فصل اکبر رخ داده است و مؤمنین به جمال مبارک از معرضین بابی و پیروان یحیی تمایز یافته‌اند. بر این اساس، تاریخ نزول لوح حدوداً بین سال‌های ۱۲۸۲ تا ۱۲۸۵ ه.ق. (برابر با ۱۸۶۶ تا ۱۸۶۸ م.) است و اگر در نزول آن پس از فصل اکبر هم تردید کنیم پیش از ۱۲۸۰ ه.ق. (برابر ۱۸۶۳ م) نخواهد بود. حضرت بهاءالله، دوران ادرنه را در آثارشان به «سجن بعید» تعبیر نموده‌اند و از آن ایام به تلخی یاد می‌کنند چنان‌که در لوح احمد (عربی) نیز با

همین لقب به آن اشاره می‌فرمایند (حضرت بهاء‌الله، ادعیه حضرت محبوب، ۷۶ بدیع [۱۳۱۴ ه.ق.، ص ۱۹۶]).

حضرت ولیّ امرالله وقوع فتنه یحیی - برادر ناتنی حضرت بهاء‌الله که پیشوای اسمی بابیان - را باعث فتنه و انقلاب عظیمی در داخل جامعه امر الهی می‌دانند که ارکان آن را به لرزه انداخت و موجب اتخاذ تصمیماتی از طرف دشمنان گردید که سرانجام به تبعید حضرت بهاء‌الله به عکا منجر شد که اثرات آن تا نیم‌قرن بعد بر سرنوشت امرالله باقی ماند (ربّانی، ۱۴۹ بدیع [۱۹۹۲ م]، صص ۳۳۲ - ۳۳۱). در الواح مبارکه، ادرنه را «ارض سرّ» و دوران اقامت در آن شهر را «ایام شداد» نامیده‌اند. حضرت ولیّ امرالله آثار و نتایج مخالفت میرزا یحیی را باعث خرق «حجاب اکبر» و تحقّق «فصل اکبر» می‌دانند که نتیجه حسادت یحیی به حضرت بهاء‌الله از دوران اقامت بغداد بود و باعث اصلی آن تلقینات سیّدمحمد اصفهانی به وی بود (ربّانی، ۱۴۹ بدیع [۱۹۹۲ م]، صص ۳۳۳ - ۳۳۲).

بعداً ربط محتوای این لوح را با اوضاع تاریخی همزمان نزول آن، ملاحظه خواهید کرد. حضرت بهاء‌الله در ضمن برخی از این الواح به اظهار مقامات خود و ظهور جدید پرداختند و همین موضوع که در ادامه اظهار امر علنی‌شان در باغ رضوان به هنگام خروج از بغداد رخ داده بود کم‌کم باعث حسادت میرزا یحیی، برادر ناتنی‌شان شد که از طرف سیّد محمد اصفهانی - دجال امر حضرت بهاء‌الله - (ربّانی، ۱۴۹ بدیع [۱۹۹۲ م]، ص ۳۳۴) نیز اغوا می‌شد. (موقر بالیوزی، ۱۹۸۹، ص ۲۸۳) مخاطب لوح یا کسی، که به افتخارش این اثر زیبا نازل شده است، مشخص نیست مگر اینکه تحقیقت بعدی آن را معلوم نماید.

اهمّیت دوران ادرنه در تاریخ امر از این جهت است که هم در داخل جامعه و هم در خارج آن، امر مبارک در عین سختی‌ها اعتلا و شهرت یافت. درست است که به‌فرموده حضرت ولیّ امرالله رفتار منسوبان باعث هتک حرمت و صدمه به حیثیت امر مبارک شد (ربّانی، ۱۴۹ بدیع [۱۹۹۲ م]، صص ۳۳۳ - ۳۳۱) ولی هم ایشان تأکید می‌کنند که در همین بحبوحه پیام آسمانی خویش را در شرق و غرب عالم به رؤسا و زمامداران اعلان نمودند و نیز ظهور در اعلیٰ نقطه احتراق بدرخشید (ربّانی، ۱۴۹ بدیع [۱۹۹۲ م]، صص ۳۴۷ - ۳۴۵).

موضوع لوح

همان طور که در بخش پیشین اشاره شد و موضوع محوری بسیاری از آثار آن دوره هم بوده است، اعلان ظهور جدید، موضوع اصلی این اثر مبارک است. در ارتباط با همین موضوع است که در این اثرشان به واکنش مُعرضان و مردم ظاهرین و مقلد در برابر این ظهور و علت این رویگردانی پرداخته‌اند.

موضوع اصلی و محوری این لوح و گفت‌وگویی که در بخش‌های مختلف آن آمده است ظهور مظهر صفات الهی در این جهان است و علل ناشناخته ماندن آن از طرف مردمانی که با او در ارتباطند. مهم‌ترین این علل که در این لوح بیان شده است ظاهرینی مردمی است که ملاک شناسایی خود را شنیده‌هایشان از پدران و پیشینیان خود قرار داده‌اند و ویژگی‌های ظاهری فرستاده الهی را، چنان که عادت ایشان بوده است، نشانه درستی تشخیص خود می‌دانند. نشانه‌هایی چون محل ظهور و چگونگی آن. همه اینها براساس برداشت آنها از دین‌شان است و آموخته‌هایی که از آن دین دارند.

حضرت بهاءالله همین مسأله و معضل را در کتاب مستطاب ایقان نیز مطرح نموده‌اند: «زیرا که سال‌ها عباد بر تقلید آباء و اجداد، باقی هستند و به آداب و طریقی که در آن شریعت، مقرر شده؛ تربیت یافته‌اند.» (بهاءالله، کتاب ایقان، ۵۵۱ بدیع [۱۳۷۷ شمسی / ۱۹۹۸ میلادی]، ص. ۴۹ - ۴۸) همچنین وحدت مظاهر مقدسه را همچون ظهور فردی واحد در جامه‌های گوناگون می‌دانند که وحدت هویت او از چشم نفوس باطن‌بین پنهان نمی‌ماند زیرا «همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طایر و بر یک بساط، جالس و بر یک کلام، ناطق و بر یک امر، آمر.» (بهاءالله، کتاب ایقان، ۱۵۵ بدیع [۱۳۷۷ شمسی / ۱۹۹۸ میلادی]، صص ۱۰۲ - ۱۰۰)

بنابر این اصل الهیات بهائی، در این لوح، آنچه را پیش از آن در کتاب ایقان به زبان تفسیر و الهیات اسلامی و شیعی بیان کرده بودند با زبانی پوشیده در بیانی ادبی و استعاری باز می‌گویند. اگرچه در اینجا مخاطب خاصشان اهل بیان و بخصوص پیروان یحیی ازل است و به مدعاهای باطل او اشاره دارند؛ ولی اساس استدلال‌شان همان است که برای شیعیان در اثبات حَقَانِیَّت حضرت باب، بیان نموده‌اند. اگر فرصتی باشد و دیگر آثار این دوره از حیث موضوع و محتوا، بررسی و تحلیل تطبیقی شود، خواهیم دید که این لوح از حیث موضوع، نکته خاص و جدیدی نسبت به اهم آثار دوره ادرنه ندارد؛ ولی شیوة بیانی آن کاملاً متمایز از دیگر آثار همدوره

خود است. به عبارت دیگر همان معانی را در قالب و ساختاری تازه ارائه فرموده‌اند.

ساختار لوح

قالب و ساختار بیانی لوح گل معنوی در بین آثار مبارکه، یگانه و کم نظیر است. تا جایی که نگارنده سراغ دارد جز چند اثر دیگر - همچون لوح حوریه - کمتر با اثری دارای چنین ساختار نمایشی (دراماتیک) و روایی مواجه می‌شویم. در این لوح، شیوة گفتگو، که در ادبیات فارسی پیشینه‌ای دراز دارد، برای بیان مطلب به کار گرفته شده است. در این شیوه با اثری چند صدایی روبه روییم. مخالف و مُعرض نیز در بیان دیدگاه خویش جایی دارد و فرصت می‌یابد تا استدلال خویش را بیان کند؛ نه‌اینکه فقط شنونده یک دیدگاه باشیم.

در این قصه تمثیلی، که یادآور قصه‌های رمزی و تمثیلی در ادبیات فلسفی و عرفانی ماست، عناصر نمایشی به روشنی مشخص شده‌اند. از جمله اشخاص که بنا به رسم ادبیات داستانی و نمایشی به دو دسته پروتاگونیست^۵ [= قهرمان داستان / شخصیت اصلی داستان] و آنتاگونیست^۶ [= ضد / معارض / دشمن / مخالف] تقسیم می‌شوند. بلبلان صوری (اهل بیان)، جغد، و زاغ (یحیی)،^۷ شخصیت‌های مخالف (آنتاگونیست‌های) داستان؛ و گل معنوی (جمال مبارک)، بلبل (جمال مبارک)، و بلبل نورانی (فرستاده از جهان معنوی) نیز شخصیت اصلی (پروتاگونیست) هستند. به عبارت دیگر نبرد ازلی میان خیر و شر، و نیکی و بدی در اینجا هم نمایان می‌شود. مکان وقوع قصه، متناسب با اشخاص طرف گفتگو، باغ (رضوان الهی) است؛ جایگاه مشترک گل و بلبل و جغد و زاغ. زمان داستان هم فصل بهار روحانی (ربیع معانی) است. جنبه فرا واقعی و تمثیلی زمان و مکان، متناسب با شخصیت‌هاست. برای روشن‌تر شدن این موضوع، توجه به معنا و کارکرد «تمثیل»^۸ در ادبیات، لازم است. تمثیل در معنای لغوی «هماندی و تشبیه‌کردن» و «داستانی را به عنوان مثال، بیان‌کردن» است. کارکرد و فایده تمثیل، رشد و گسترش موضوع اصلی است که مفاهیم ذهنی در قالب مثالی محسوس و اشخاص داستانی درآمده است. (داد، ۱۳۸۲، صص ۱۶۵ - ۱۶۴)

موضوع این اثر نیز چنین اقتضا می‌کند، چرا که بیان تاریخی و زمانمند و دارای مکان مشخص تاریخی مدنظر نیست. هر چند با اشاره به نام مکان‌هایی چون یثرب، بطحاء، عراق، و در آخر ادرنه؛ ذهن خواننده اثر متوجه تاریخ واقعی ظهورات الهی

می‌شود، زمان و مکان خاصی را، که به ظهور حضرت بهاءالله اشاره دارد، به همه ظهورات گذشته پیوند می‌زنند. این نکته ساختاری، هماهنگ با گفتمان الهیات بهائی و اندیشه وحدت مظاهر الهی است. به عبارت دیگر، اگر فرض کنیم که کسی تنها همین یک اثر جمال مبارک را بخواند و در شکل و محتوای آن دقیق شود همان چیزی را می‌یابد که در آثار دیگرشان آمده است؛ چه از پیش در آثاری چون کتاب مستطاب ایقان و کلمات مبارکه مکنونه و...، چه پس از آن در همه آثاری که در ادرنه و عگا نازل شده است. وحدت شکل و محتوای اثر، یعنی همین. وحدت اندیشه هم چیزی جز این نیست که هر آنچه در جزء می‌یابیم از کل، حکایت کند.

جنبه دیگر ساختار اثر، روایت تودرتو و قصه در قصه لوح است که در ادامه سنت ادبی ماست و به‌تکرار در آثار بزرگ عرفانی و ادبی فارسی شاهد آن بوده‌ایم. به قصه‌های مثنوی معنوی و منطق‌الطیر و دیگر آثار عطار نگاه کنیم تا شواهد این شیوه را بیشتر دریابیم. خود قصه، تمثیلی از ظهورات الهی است و در درون آن باز تمثیل دیگری می‌آید تا موضوع را روشن‌تر بیان کند. این که آیا در قصه‌هایی، که در ادبیات فارسی پیش از این اثر آمده‌اند، شباهتی با این لوح هست یا نه؛ نیازمند تحقیق است که ان‌شاءالله کسی بر آن همت کند.

نکته مهم، جابه‌جایی نقش بلبل در قصه نخست و قصه دوم است. بلبل در ادبیات و فرهنگ ما همیشه نمادی مثبت بوده است؛ ولی در قصه اصلی، شخصیت مخالف در برابر گل، قرار گرفته است در حالی که در سنت ادبی ما او همیشه عاشق بیقرار گل است؛ ولی در اینجا بر اساس همین پیشینه است که با صفت «صوری و مجازی» وصف شده است تا در عین تأکید بر فطرت اصلی او، که عشق به گل است، نشان داده شود که این بلبلان صوری و مجازی از حقیقت خود دور افتاده‌اند و سرشت خود را فراموش کرده‌اند و از یار و دیار خود چیزی به یاد نمی‌آورند؛ چنانکه گل به آنها می‌گوید: «... شما به حب من معروفید و لکن از من غافل. معلوم شد که زاغید و رسم بلبل آموخته‌اید...».

بخش پایانی لوح هم به نتیجه‌گیری آشکار از قصه‌ها اختصاص یافته است. این نتیجه‌گیری نشان می‌دهد که قصد حضرت بهاءالله، قصه‌گویی نیست و همین نصایح است که اهمیت دارد و نه آن طور که یک داستان‌نویس و قصه‌گو نفس آفرینش هنری و زیبانشناختی آن را هدف قرار می‌دهد و بیان صریح اندیشه را مخدّ کار هنرپیش می‌داند. با رجوع به متون مقدّس دینی و آثار عرفانی بزرگ می‌بینیم که در آنها هم اصالت با موضوع و محتواست. اگرچه ظرف زیبا و شکل مناسب برای بیان

برگزیده‌اند، از اینکه خواننده محو زیبایی ظاهرشود و از معنا غافل؛ پیشگیری می‌کنند. بحری از معانی والا را در کوزه‌های الفاظ و بیان می‌ریزند تا اهل معنا بنوشند.

ویژگی‌های زبانی و ادبی لوح

در سطح زبانی با نثر مسجّع و آهنگین سروکار داریم، که به فخامت لحن، افزوده است. زبان اثر، یادآور زبان قصّه‌های کهن فارسی است. خود زبان هم از جنس قصّه‌گویی برگزیده شده است و نه زبانی که تاریخ یا فلسفه را بیان می‌کند. این تفاوت را با مقایسه بخش‌های روایی اثر با بخش پایانی آن بهتر درمی‌یابیم. در بخش پایانی که نتیجه‌گیری از قصّه به نحو آشکار، صورت می‌گیرد جملات امری و فعل‌های اسنادی، لحن را از پویایی لازم در لحن روایی خارج می‌کند. در این بخش، هیکل مبارک با خطاب مستقیم و بدون ترفندهای زیباشناختی مثل تشبیه و استعاره و تمثیل با صراحت، اندرزهای خود را بیان می‌کنند تا مبادا خواننده گرفتار ابهام ناشی از به‌کارگیری این صناعات شود و در استنباط مقصود مبارک درماند و یا نیازمند تفسیر و تأویل گردد.

ایجاز در همه لوح، رعایت شده است به نحوی که بی‌هیچ تردیدی نمی‌توان کلمه‌ای از آن کاست، بی‌آنکه معنا مختل شود. مترادفات که مخلّ ایجاز می‌شوند در بیان مقصود به کار نرفته است. این ایجاز تا به جایی پیش رفته که با حذف‌های نه چندان متداول و مرسوم هم روبه‌رو می‌شویم؛ مثل:

– حال، من حاضر وزاغ هم حاضر؛ بخواند تا بخوانم ... [حال من حاضر و زاغ هم حاضر است. او بخواند تا من هم بخوانم. [که معلوم شود آن نغمه و آواز از کدامان بوده است.]

– مقرّتان این رضوان نه؛ برپرید و بروید. [شما بلبلان صوری مقرّتان این رضوان نیست؛ پس برپرید و از اینجا بروید.]

از حیث لغات هم – حتّی بدون در نظر گرفتن فاصله زمان ما با زمان نزول لوح که نزدیک به یک قرن و نیم است – با لغات متروک و کم استعمال بندرت برمی‌خوریم. در مجموع، کاربرد لغات عربی هم از اعتدال برخوردار است و غالب آنها لغاتی هستند که مردم نه چندان باسواد هم درمی‌یابند. حذف افعال ربطی و کاربرد وجه وصفی هم از ویژگی‌های سبکی هیکل مبارک تبعیّت می‌کند که در اینجا فرصت شرح آن نیست. فقط در یک مورد، زبان لحنی کهن پیدا می‌کند و آن کاربرد «را» در معنای حرف اضافه است:

– بلبلی را گفت. [= به بلبل گفت].

اما از حیث ادبی با بَرَاغْت استهلالی^۹ که در سرآغاز لوح آمده است مشخص می‌شود که با اثری تمثیلی و نمادین سروکار داریم:

– لله المثل الاعلی. [برترین مثل از آن خداوند است].

این تمثیل گسترده که هر جزء ظاهری آن معادلی در باطن و معنای اثر دارد این دوگانگی تنیده شده در موضوع و محتوا را تأیید و تقویت می‌کند و به تطابق ظاهر و باطن، و شکل و محتوا می‌انجامد. تشبیهات زیاد که جانمایه اصلی شیوه بیانی اثر است به شکل نماد، بیشتر ظاهر می‌شود؛ که همین نکته هم هماهنگ با ویژگی دیگر اثر در سطح زبانی است که ایجاز در بیان است. البته با آمدن اسامی شهرهای واقعی در تاریخ ادیان و جغرافیای مکان‌های مقدس دینی از نمادها رمزگشایی می‌شود و نمی‌گذارند کار به ابهام و در نتیجه به تفسیر و تأویل بکشد. از انواع استعاره، شخصیت‌بخشی، غالب است و اشخاص اصلی قصه‌های لوح با همین شیوه، پرداخت شده‌اند. تنها مورد هم جابه جایی تصویر بلبل در قصه نخست است که درباره آن پیشتر بحث کرده‌ایم. در یک مورد هم از شیوه تناقض ظاهری^{۱۰} یا شطح‌آمیز،^{۱۱} استفاده شده که شیوه غالب بیان عرفانی درباره مضامین معنوی و روحانی است که با منطق جاری در عالم طبیعت تفاوت دارد.

– از غایت ظهور، مستور ماندم و از کمال تغنی به ساکت، مشهور ... [که]

بین ظهور با مستور و تغنی با ساکت، تناقض است].

این لوح با وجود کوتاهی و اختصار ظاهری آن در بیان معنا، بلندمرتبه و فخیم است و به اصلی‌ترین موضوع بشری می‌پردازد که خمیرمایه همه متون مقدس دینی و آثار عرفانی در شرق و غرب عالم است، که همان کیفیت ظهور مظاهر مقدسه در این جهان و غفلت آدمیان و علت این غفلت و بی‌خبری آنان است که باعث مشکلات دیگر برایشان می‌شود. کمال اثر در همخوانی شکل و محتوا؛ و ظاهر و باطن با جوهر دعوت مظاهر الهی نیز تطابق دارد.

نمادشناسی لوح

نماد^{۱۲} در لغت به معنی نمود، نما، و نماینده است. ... نماد، شیء بیجان یا موجود جاننداری است که هم خودش است و هم مظهر مفاهیمی فراتر از خودش.» (داد، ۱۳۸۲، ص ۴۹۹) مهم‌ترین نمادهای به کار رفته در این اثر عبارت‌اند از: گل، پرندگان (بلبل، زاغ، جغد)، جایها (رضوان، بستان)، فصول (ربیع، خزان)، شهرها

و نواحی مقدّس (یثرب، حجاز، عراق، فارس، مصر، بیت‌الّحم، شام، جلیل، بطحاء، و ادرنه)، و اصوات (نغمه، نعیب). در ادامه به شرح هریک از این نمادها و نقشی که در ایجاد معنای اثر دارند، می‌پردازیم.

گل

نماد اصلی که محور متن را تشکیل داده است و بقیه نمادها به آن وابسته‌اند «گل» است که با تعابیر «گل معنوی»، «گل روحانی»، و «گل رضوان رحمن» از آن یاد شده است.

گل در ادبیات فارسی معمولاً به معنای «گل سرخ» است و از نوع رُز رونده است که بلند می‌شود و به آن درخت گل می‌گفتند که فقط سالی یک بار در بهار، گل می‌دهد و عمرش چند روزی بیش نیست. گل سرخ را به حضرت محمّد و بهشت نیز نسبت داده‌اند. خاقانی آن را نطفه روحانیان گفته است. (شمیسا، فرهنگ اشارات ادبیات فارسی (۲)، ۱۳۷۷، صص ۹۷۹ - ۹۷۴) گل، معشوق بلبل است. در کلمات مبارکه مکنونه، خود عشق را به گل تشبیه کرده‌اند که باید تنها گلی باشد که در روضه قلب کاشته می‌شود. (بهاءالله، ادعیه حضرت محبوب، ۷۶ بدیع [۱۳۱۴ ه.ق.، صص ۴۲۳؛ فقرة ۳ کلمات مکنونه) در فقرة پیشین آن نقش گل را در برابر بلبل بیان می‌کنند :

"ای پسر روح، هر طیری را نظر بر آشیان است و هر بلبلی را مقصود جمال گل؛ مگر طیور افنده عباد که به تراب فانی قانع شده از آشیان باقی دور مانده‌اند... " (حضرت بهاءالله، ادعیه حضرت محبوب، ۷۶ بدیع [۱۳۱۴ ه.ق.، صص ۴۲۲؛ فقرة ۲ کلمات مکنونه)

و در فقرة دیگری از نگرانی‌شان برای بشری می‌گویند که احتمال دارد به عرفان مظهر ظهور در عمرش توفیق نیابد و «جمال گل ندیده به آب و گل» بازگردند. (بهاءالله، ادعیه حضرت محبوب، ۷۶ بدیع [۱۳۱۴ ه.ق.، صص ۴۲۸؛ فقرة ۱۴ کلمات مکنونه) در جای دیگر از همان اثر، گل را معادل «معشوق روحانی» و خار را «هوای نفسانی» دانسته‌اند که بشر غافل به آن روی آورده است (بهاءالله، ادعیه حضرت محبوب، ۷۶ بدیع [۱۳۱۴ ه.ق.، صص ۴۵۰؛ فقرة ۴۶ کلمات مکنونه).

بنابر آنچه آمد در این لوح نیز «گل» هم با سنت ادب فارسی همخوانی دارد هم با کاربرد آن در دیگر آثار حضرت بهاءالله؛ یعنی کاربرد این نماد و تصویر برای معرفی معشوق و مطلوب روحانی یا همان مظهر امر، با آثار حضرت بهاءالله سازگار است و عرف ادبی فارسی‌زبانان نیز با آن مأنوس و آشناست.

بلبل

در ادبیات شاعرانه فارسی، «گل» یادآور عاشق او، یعنی «بلبل» است. بلبل به سبب عاشقی، کارش نغمه‌سرایی و آه و فغان از دوری گل و عمر کوتاه اوست به همین دلیل است که بلبل نیز فقط در آغاز بهار که گل، پدیدار می‌شود، می‌خواند و باقی ایام سال خاموش است. سماع عارفان در شوق دیدار الهی به آواز بلبل، مانند شده است که شب تا سحر، نغمه‌سرایی می‌کند (شمیسا، فرهنگ اشارات ادبیات فارسی (۱)، ۱۳۷۷، صص ۱۷۳ - ۱۷۱). در نمونه‌هایی که از کلمات مکنونه نقل شد این زوج با هم آمده‌اند.

در این لوح با سه تصویر از بلبل، سروکار داریم. نخست «بلبلان صوری» که مخاطب گل معنوی قرار می‌گیرند که از آنها، به علت اینکه او را نشناخته‌اند، شکوه می‌کند. این گروه را «بلبلان مجاز» هم می‌گویند. اینان به‌ظاهر، بلبل‌اند؛ چه اگر بلبلان حقیقی بودند باید وقتی در بهار روحانی، گل می‌شکفت، گرد او می‌گشتند و نغمه‌سرایی می‌نمودند. بلبلان صوری نمادی از منتظران ظهور موعودند که چون نظر به تصوّرات وهمی خود دارند وقتی ظهور، واقع می‌شود و با او هام و گمان‌های آنها جور نیست، نمی‌شناسندش و از او روی می‌گردانند. اشارات و نشانه‌هایی که در گفت‌وگوی بلبلان با گل آمده است ذهن ما را نخست به سمت اهل اسلام می‌برد که قرن‌ها منتظر موعود خود بوده‌اند؛ ولی در ظهور آن، محبوب مانده‌اند؛ و در مرتبه بعد متوجه مؤمنان به حضرت باب می‌شویم که باوجود همه تأکیدات آن حضرت که مبدا در ظهور من یظهره الله محبوب و غافل گردند؛ با این حال برخی محروم ماندند و برخی - از جمله یحیی ازل و پیروانش از موعود بیان، اعراض نمودند.

بلبل دیگر آن است که در مثل گل آمده است و در تقابل با «زاغ» است. این بار، بلبل است که نماد مظهر ظهور و موعود است و طرف صحبت او «جغد» است که همچون «بلبلان صوری / مجازی» به علت ظاهر بینی و کوتاه‌نظری نمی‌تواند صاحب نغمه (بلبل) را از مدعی دروغین (زاغ) تشخیص و تمییز دهد.

بلبل سوم، «بلبل نورانی» است که در حین گفت‌وگوی گل با «بلبلان صورت» ظاهر می‌شود و به دور گل طواف می‌کند. این بلبل، نماد کسانی است که حقیقت‌شناس‌اند و ظهور جدید را از ورای ظواهر می‌شناسند؛ همچون مؤمنان اولیه ظهور که موعود خود (گل) را شناختند و مقام او را درک کردند.

وجه مشترک بلبل اول و سوم این است که جويا و منتظر گل‌اند و وجه تفاوت‌شان در توانایی و ملاک‌های تشخیص‌شان است. بلبلان صوری فقط در ظاهر، شبیه بلبل -

عاشق و منتظر ظهور - می‌نمایند و در حقیقت همچون جغدانی هستند که بر اثر معاشرت با «زاغان» (مدعیان دروغین) رسم عاشقی را فراموش کرده‌اند. بلبل نورانی که با «طراز رحمانی» و «نغمه ربّانی» وارد می‌شود نماینده «بلبلان آشیان رحمانی» است که به طواف «گل روحانی» مشغول‌اند.

در آثار دیگر حضرت بهاءالله - همچون کلمات مکنونه - بلبل، گاه نماد و نشانه‌ای از مقام مظهر امر است و گاه نماد و تمثیل انسان روحانی و مؤمن است که «گل معنوی» را شناخته است. مثلاً در لوحی حضرت بهاءالله از «بلبل فردوسی» یاد می‌کنند که مظهر حقیقت قدسی خودشان است که با نغماتش «جسدهای فانی را جانی بخشد و جسم ترابی را روان روح مسیحی دهد». (بهاءالله، ادعیه حضرت محبوب، ۷۶ بدیع [۱۳۱۴ ه.ق.]، ص ۳۷۶)

این بلبل، یادآور «بلبل الفردوس» در لوح مبارک ناقوس است که خطاب به او می‌گویند: "رَبِّ عَلَى الْاِفْتِنَانِ فِي هَذَا الزَّمَنِ الْبَدِيعِ بِمَا تَجَلَّى اللهُ عَلَى كُلِّ مَنْ فِي الْمُلْكِ اَجْمَعِينَ..." (بهاءالله، ادعیه حضرت محبوب، ۷۶ بدیع [۱۳۱۴ ه.ق.]، ص ۱۴۴) و همانند «بلبل قدس معنوی» در کلمات مکنونه، تمثیل مظهر امر است که زمان نغمه‌سرایی‌اش کوتاه است و باید غنیمت دانست چون وقتی آید که "از بیان اسرار معانی ممنوع شود و جمیع از نغمه رحمانی و ندای سبحانی ممنوع گردید." (بهاءالله، ادعیه حضرت محبوب، ۷۶ بدیع [۱۳۱۴ ه.ق.]، ص ۴۲۹؛ فقرة ۱۵ کلمات مکنونه)

در کلمات مکنونه «بلبل معنوی» مانند «بلبل نورانی» این لوح است که مخاطب جمال مبارک قرار گرفته است و هم‌تراز «دهد سلیمان عشق» و «عنقای بقا» است. (بهاءالله، ادعیه حضرت محبوب، ۷۶ بدیع [۱۳۱۴ ه.ق.]، ص ۴۲۱؛ فقرة ۱ کلمات مکنونه) ولی در جای دیگر «بلبل» تشخص انسانی ندارد و تمثیلی از مفهوم «حبّ و شوق» است (بهاءالله، ادعیه حضرت محبوب، ۷۶ بدیع [۱۳۱۴ ه.ق.]، ص ۴۲۳؛ فقرة ۳ کلمات مکنونه).

زاغ

زاغ یا غراب،^{۱۳} مرغی است سیاه که منقار سرخ دارد. یکی از اقسام آن در زبان عربی به «غراب الّیین» نامیده می‌شود که یک قسم آن در خانه‌هایی، که صاحبان آن رحلت کرده باشند، صدای حزینی دارد و مثل مصیبت‌زده‌ها نوحه می‌کند و خبر از تفرقه جمع دوستان و رفقا می‌دهد. از این جهت او را «غراب بین» گویند که «بین» به معنی فراق و دوری است (شمیسا، فرهنگ اشارات ادبیات فارسی (۱)، ۱۳۷۷،

ص ۵۴۱). زاغ به عمر طولانی و تیزبینی چشم‌ها و ترسو بودن معروف است. چون به سیاهی مشهور است در زشتی هم مثل شده است (شمیسا، فرهنگ اشارات ادبیات فارسی (۱)، ۱۳۷۷، ص ۵۴۲). عرب، زاغ را شوم می‌پنداشت و آن را به فراق و جدایی نسبت می‌داد. در امثال هست که اگر زاغ، رهبر کسی باشد او را به مزبله و نابودی هدایت می‌کند (شمیسا، فرهنگ اشارات ادبیات فارسی (۱)، ۱۳۷۷، صص ۵۴۶ - ۵۴۵). این موضوع را پرویز ناتل خانلری به زیباترین وجه در منظومه معروف «عقاب» به نظم کشیده است که براساس ویژگی‌های مُردارخواری زاغ و عمر دراز او بنا شده است. (یاحقی، ۱۳۷۵، ص ۳۱۵). میان زاغ و جغد (بوم) دشمنی دیرینه‌ای است که باب هشتم کلیله و دمنه با عنایت به این دشمنی ترتیب یافته است (یاحقی، ۱۳۷۵، ص ۳۱۵). البته این بدنامی زاغ در همه فرهنگ‌ها شایع نیست و در برخی ویژگی‌های پسندیده‌ای چون هوش و فراست و قدرت تعیین سرنوشت مردمان و پیک خدایان و نماد هوا است (یاحقی، ۱۳۷۵، ص ۳۱۵).

در این لوح نیز زاغ، شخصیت مخالف مظهر ظهور (بلبل) است و از کوتاه‌بینی جغد، سوء استفاده کرده و به‌دروغ، مدعی شده است که نغمه و آواز بلبل از آن اوست. همنشینی «بلبلان صوری و مجازی» با زاغ باعث شده که خوی او در آنان کارگر شود و آنان نیز مثل جغدان، ظاهربین شوند. با توجه به زمینه تاریخی نزول این لوح و اشارات درون متن، می‌توان به طور خاص، زاغ را نمادی جایگزین مدعی باطلی چون یحیی ازل دانست؛ چون وی نیز به‌دروغ و بدون شایستگی لازم، ادعای جانشینی حضرت باب و سپس من‌یظهره‌اللّهی کرد (موقر بالیوزی، ۱۹۸۹، صص ۳۱۶ - ۲۷۹)

جغد

جغد یا بوم یا کوف یا بوف، پرنده‌ای است که در خرابه‌ها و گورستان، زندگی می‌کند و به شومی معروف است. در بعضی متون اسلامی آمده است که جغد بعد از حادثه کربلا خرابه‌نشین شد و مشغول نوحه گردید. عرب، معتقد بود که روح پس از مرگ به صوت جغد از جمجمه مرده بیرون می‌آید (شمیسا، فرهنگ اشارات ادبیات فارسی (۱)، ۱۳۷۷، ص ۳۱۰).

جغد در فرهنگ اسلامی دشمن زاغ است؛ اما در این لوح، نه تنها دشمنی با زاغ ندارد که جزء هواداران و موافقان اوست و در برابر ادعای بلبل، از زاغ، دفاع می‌کند و او را صاحب حقیقی نغمه و آواز خوش می‌داند. سایر خصایصی که برای جغد در فرهنگ ایران باستان و اسلام برشمرده‌اند در اینجا غایب است. به عبارت

دیگر تصویر جغد در این لوح، تصویر پرنده‌ای معمولی است و بر هیچ ویژگی برای او تأکید نشده است جز پیروی کورکورانه و ظاهرینانه از زاغ که مدعی دروغین است. در اینجا جغد، نمادی برای عوام دنباله‌رو سخن دیگران است که اهل تحقیق و جست‌وجوی شخصی نیست و حرف پیشینیان و دیگران برایش از هر برهان و سندی معتبرتر است.

رضوان

رضوان، در لغت به معنای خشنودی است و نیز نام نگاهبان و فرشته موکل بهشت است. به‌مرور مترادف نام بهشت به کار رفته است (دهخدا، ۱۳۷۷). در ادبیات بهائی بیشتر به معنای بهشت و یا باغی است که یادآور و نمونه بهشت در روی زمین است. از جمله باغ نجیب‌پاشا (معروف به نجیبیه) در بیرون بغداد که محلّ اظهار امر علی حضرت بهاء‌الله واقع شد و به همین مناسبت به رضوان نامیده شد (موقر بالیوزی، ۱۹۸۹، صص ۲۲۲ - ۲۲۱) و آن دوازده‌روز اقامت هیکل مبارک نیز به همین مناسبت «ایام رضوان» موسوم شده است که مقارن دوازده روز نخست ماه اردیبهشت است (موقر بالیوزی، ۱۹۸۹، ص ۲۲۸) تقارن معنایی رضوان با اردیبهشت نیز از نکات جالب است.

در این لوح، چهار بار از رضوان نام برده شده است. در آغاز لوح به عنوان محل ظهور گل معنوی است که با ترکیب «رضوان الهی» هم تناسب معنای مصطلح با گل معنوی دارد چون بهشت، باغی است با همه نوع گل، و هم تناسب معنایی برطبق مصطلحات ادبیات بهائی دارد؛ چه‌که گل معنوی استعاره‌ای برای حضرت بهاء‌الله است که در واقعیت تاریخی نیز در باغ رضوان، اظهار امر خود نمودند. بار دیگر هنگام سخنان جغد است که محلّ بلند شدن و شنیدن نغمه خوش را «رضوانی» می‌داند که چون دقایقی بعد زاغی از آن پرواز نموده، جغد نیز چنین نتیجه گرفته است که آن نغمه خوش از آن زاغ است. در اینجا رضوان، مترادف و هم‌معنای «بستان» است، نه بهشت. بار سوم به همان معنای دوم آمده است که بلبل نورانی خطاب به بلبلان صوری و مجازی می‌گوید مکان شما چنین رضوانی نیست. و در آخر، با ترکیب «رضوان رحمن» آمده است که معادل همان «رضوان الهی» است که در آغاز لوح، محل رویش «گل معنوی» معرفی می‌شود.

بُستان

بُستان، صورت مخفف و عربی‌شده بوستان فارسی است و به معنای «باغ درخت خرما» بوده؛ ولی بعداً «به هر باغی که گرد آن دیواری کشیده شود» اطلاق گردیده است (جُرّ، ۱۳۶۳، ص ۴۵۷). در زبان فارسی به معنای «باغی که دارای گل‌های فراوان باشد، گلستان، باغ، حدیقه، و روضه» است (دهخدا، ۱۳۷۷). در این لوح هم به لحاظ معنایی هم از نظر اشاره تاریخی مترادف «رضوان» به هر دو معنای «باغ بهشت» و «باغ رضوان» («نجیبیه در عراق» آمده است. در جایی از طرف بلبلان مجاز می‌فرمایند: «ما از اهل یثربیم و به گل حجاز، انس داشته و تو از اهل حقیقتی و در بُستان عراق کشف نقاب نموده‌ای.»، که بصراحت از «بُستان عراق» نام می‌برند که «گل معنوی» (حضرت بهاء‌الله) در آنجا نقاب خود را برداشته و ظاهر شده است. در جای دیگر نیز معادل «رضوان» در معنای بُستان این‌جهانی به کار برده‌اند که نغمه خوش از آن بلند شده و جغد، شاهد پرواز زاغ از آن بوده است. در اینجا هم اشاره به باغ رضوان است که محل بلندشدن ندای حضرت بهاء‌الله است.

ربیع (بهار)

ربیع، یا همان بهار به صورت ترکیب «ربیع معانی» فصل و زمان ظهور "گل معنوی" در «رضوان الهی» است. تناسب سه واژه معانی، معنوی، و الهی به ما می‌گوید که اینجا سخن از گل و بهار و باغ مادی نیست. سایر ارتباطات معنایی در لوح نیز بتدریج ما را به وضوح تصویری نمادها و تمثیلات به‌کار رفته می‌رساند. در ادبیات بهائی، ایام حیات عنصری مظهر امر، که زمان نزول آیات و نیز استفاضه بی‌واسطه مردم از آن حضرت است، به بهار روحانی تاریخ بشر تشبیه شده است که همچون بهار جسمانی باعث زندگی و رویش دوباره شده و این بهار، حیات و رویش معنوی ارواح مردمان را در پی دارد. اگر بهار جسمانی به‌سان رستاخیز طبیعت است ظهور پیامبران در این عالم نیز رستاخیز روحانی انسان‌هایی است که گویی ارواحشان مرده است. در مثنوی مبارک در وصف این بهار، چنین می‌فرمایند: "...

زین بهار آمد حقایق بی‌شمار
هردل از وی کوثری از فضل هوست
جمله گل‌ها طائف اندر حول وی
این بهاری که روان‌ها را گند
وین بهاران عشق یزدان آورد

ای نگار از روی تو آمد بهار
هر گل از وی دفتری از حسن دوست
این بهاران را خزان ناید ز پی
این بهاری نه که جان درکش کند
آن بهاران شوق خوبان آورد

آن بهاران را فنا باشد عقب وین بهاران را بقا باشد لقب ... «حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ (دوره سه‌جلدی) (۲)، بی‌تاریخ، صص ۱۶۶ - ۱۶۴»

خزان

خزان (پاییز) در تقابل به ربیع (بهار) آمده است و خطاب به «بلبلان انسانی» می‌گویند: "جهد نمائید که دوست را بشناسید و دست تعدی خزان را از این گل رضوان رحمن، قطع نمائید." اگر بهار موجب رویش و شکوفایی و جلوه «گل معنوی» است خزان می‌تواند آن گل را پژمرده و خشک نماید و از رونق بیندازد. نکته مهم در این خطاب، نقش مردمان در مراقبت از «گل رضوان رحمن» است که با شناسایی «دوست» محقق می‌گردد. اگر بلبلان صوری و مجازی و جغد به علت ظاهر بینی و کوتاه‌فکری از شناخت صاحب اصلی «نغمه خوش» ناتوان و محروم ماندند بلبلان انسانی با شناخت دوست، هم خود رستگار می‌شوند هم او را از تعدی پاییز حفظ می‌کنند. در مثنوی مبارک نیز به تقابل خزان با بهار اشاره می‌کنند: «... این بهاران را خزان ناید ز پی جمله گل‌ها طائف اندر حول وی

...

این بهار روح باشد جاودان نی بهاری کز پشاش آید خزان ... «حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ (دوره سه‌جلدی) (۲)، بی‌تاریخ، صص ۱۶۶ و ۱۶۴»

شهرها و مکان‌های مقدس

اسامی شهرها و مناطقی، که در این لوح آمده است، دو کار می‌کند. یکی آنکه ذهن خواننده را متوجه واقعیت‌های تاریخ ادیان می‌نماید و فضای خیالی متن را به واقعیت مربوط می‌کند تا چنین گمان نشود که با متنی صرفاً ادبی با کارکردهای زیباشناختی سروکار داریم؛ بلکه همه این اشارات و تصویرپردازی‌ها برای القای پیامی خاص در قالب و پوششی دلپذیر و جذاب است.

دیگر آنکه به ادیان خاصی تأکید نموده، منظور اصلی خود را روشن‌تر و فارغ از تفاسیر محتمل از نمادهای به کار رفته، بیان می‌کنند. براحتی می‌توان اسامی این مکان‌ها را حذف نمود تا ببینیم متن به چه صورتی درمی‌آید. در آن صورت با متنی سروکار خواهیم داشت که هر خواننده‌ای بسته به تمایلات خود می‌تواند از آن برداشت شخصی خود را داشته باشد. اگر هم نام شهرها را تغییر دهیم یا جابه‌جا کنیم معنا و مراد نویسنده آن کاملاً تغییر می‌کند. پس اسامی شهرها به شکلی که در

متن آمده است علایم راهنمایی برای تفسیر لایه ادبی و زیباشناختی متن و راهیابی به پیام آن است.

نغمه

نغمه را متناسب با «بلبل» و در تقابل با «نَعِيب» (بانگ زاغ) آورده‌اند. اگر نغمه خوش بلبل، گوشنواز است؛ بانگ کلاغ، هم گوش‌آزار است هم شومی و بدبُمنی را القاء می‌کند. نغمه خوش در اینجا استعاره از کلمات الهی است که از طریق آثار مظهر امر به گوش مردم می‌رسد که اگر کسانی اهل حقیقت و حقیقت‌جویی نباشند براحتی فریب زاعان را می‌خورند و بخطا صاحب آن آثار را دیگران می‌پندارند.

نَعِيب

همان طور که گفته شد نَعِيب، صدای زاغ است که نشانه شومی و مرگ و مُردار است در برابر نغمه خوش بلبل که از بهار و گل و شروع دوباره زندگی خبر می‌دهد. در ادبیات بهائی، کلمات و آثار ناقضان عهد و پیمان الهی را به نَعِيب مانند کرده‌اند. در این لوح نیز با توجه به اشارات تاریخی به اعمال و اقدامات یحیی ازل، مشخص شد که زاغ اوست و کلماتش هم نَعِيبی بیش نیست.

گفتار بازپسین

این لوح، نمونه یکی از آثار مبارکه است که افزون بر اینکه در آن یکی از مفاهیم مهم الهیات بهائی را به زبانی زیبا بیان می‌کنند؛ می‌تواند دستمایه آفرینش داستان یا نمایشنامه‌ای باشد برای انتقال و تفهیم همین مفاهیم اعتقادی و الهیات بهائی به کسانی که علاقه‌ای به مطالعه متون تخصصی ندارند یا جزء کودکان و نوجوانانی‌اند که زبان آثاری چون کتاب ایقان و امثال آن برایشان پیچیده و گران است. به امید اینکه این مقاله توانسته باشد خواننده لوح را به لایه‌های زبانی و معنایی آن رهنمون شود و باز به این امید که با الهام از چنین تصویرپردازی ادبی، کسانی که توانایی نوشتن متون داستانی یا نمایشی دارند موفق به آفرینش متون مناسب دیگری به همین سیاق بشوند تا با زبان هنر و زیبایی، مفاهیم عالی را به ذهن علاقه‌مندان نزدیک کنند. شیراز، نوروز ۱۳۹۶.

یادداشت‌ها

- ۱- "علم معانی، علم به اصول و قواعدی است که به یاری آنها کیفیت مطابقت کلام با مقتضای حال و مقام شناخته می‌شود. موضوع آن الفاضلی است که رساننده مقصود متکلم باشد و فایده آن آگاهی بر اسرار بلاغت است در نظم و نثر." (دهخدا، ۱۳۷۷)
- ۲- "بیان در لغت به معنی روشنی و آشکاری و در فنّ بیان، عبارت از ایراد معنای واحد به راه‌های گوناگون است که از نظر تخیل با یکدیگر تفاوت داشته باشند. ... مباحث مجاز، تشبیه، استعاره، تمثیل، کنایه در حوزه فنّ بیان، قرار دارند." (گروه مؤلفان، ۱۳۷۶، ص ۲۷۰)
- ۳- "بلاغت در لغت به معنی چیره‌زبانی و در اصطلاح [علوم] معانی و بیان، شیوایی و رسایی است و بر دو نوع است: بلاغت در کلام، که عبارت است از رسایی کلام و اقتضای آن بر حال شنونده و بلاغت متکلم که عبارت است از چیره‌زبانی سخنگو که در هر زمان و حال بتواند منظور خود را براحتی و به شیوایی بیان کند." (گروه مؤلفان، ۱۳۷۶، ص ۲۳۹)
- ۴- عنوان اصلی کتاب: *The Revelation of Baha'u'llah*
- ۵- "شخصیت اصلی: شخص اول داستان یا نمایشنامه است. شخصیت اصلی را گاه قهرمان (hero) می‌نامند. شخصیت اصلی، خوب یا بد، همواره با نیرویی معارض به کشمکش (Conflict) برمی‌خیزد. معارضش آغاز می‌شود، پیرنگ (Plot) داستان شکل می‌گیرد." (داد، ۱۳۸۲، ص ۳۰۲)
- ۶- "شخصیت مخالف: شخصیت یا شخصیت‌های داستان و نمایشنامه که مخالف و معارض شخصیت اصلی (Protagonist). از برخورد و تعارض میان این دو شخصیت، کشمکش (Conflict)، پدید می‌آید. شخصیت مخالف، بد یا خوب، در هر صورت همدردی و همحسی خواننده را در کنار خود ندارد." (داد، ۱۳۸۲، ص ۳۰۵)
- ۷- از جمله القابی که به یحیی ازل داده شده «ناعق اعظم» است (ربّانی، ۱۴۹ بدیع [۱۹۹۲م]، ص ۳۶۱). ناعق یعنی کلاغ بانگ‌کننده.

Allegory - ۸

۹- "براعت در لغت به معنی شرامدشدن و استهلال به معنی گریه بلند سر دادن نوزاد است و در اصطلاح [علم] بدیع، آوردن مقدمه‌ای بر شعر و نثر است که گوینده در آن با ایجاد زمینه‌ای - اغلب با بیانی نمادین - ذهن خواننده را آماده ورود به فضای آن اثر می‌کند..." (گروه مؤلفان، ۱۳۷۶، ص ۲۳۵)

۱۰- Paradox

۱۱- "تناقض در لغت به معنی باهم ضدّ و نقیض بودن، ضدّ یکدیگر بودن، ناهم‌تایی و ناسازی است. تناقض در لفظ در صورتی است که یکی از آن دو امری را اثبات کند و دیگری نفی؛ مانند هست و نیست. تناقض ظاهری در سخنی مصداق دارد که به‌ظاهر متناقض و ناسازگار آید؛ اما حقیقت پنهان در پس این ظاهر متناقض، سبب سازگاری میان طرفین ناسازگار شود... در ادب فارسی و در اصطلاح عرفا و صوفیه، نوعی کلام متناقض را که صوفیان به هنگام وجد و حال، بیرون از شرع گویند، شطح نامند. شطح در لغت، بیان امور و رموز و عباراتی که وصف حال و شدت وجد را کند..." (داد، ۱۳۸۲، ص ۱۶۷)

۱۲- Symbol

۱۳- در عربی به معنای سیاه است. (یاحقی، ۱۳۷۵، ص ۳۱۵)

کتاب‌شناسی

اشراق‌خاوری، ع. (۱۲۴ بدیع [۱۳۴۶ ه.ش.]). *گنج شایگان*. طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری. بازیابی از

<http://reference.bahai.org/fa/t/o/GS/index.html>

حضرت بهاء‌الله. (۱۲۵ بدیع [۱۳۴۷ ه.ش.]). *آثار قلم‌اعلیٰ (۴)* (نسخه چاپ اول)، طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.

حضرت بهاء‌الله. (۱۳۳۸ هجری قمری [۱۹۲۰ م.]). *مجموعه الواح بزرگ* (چاپ مصر). (تدوین م. کانیمشکانی) قاهره: مطبعه سعاده.

حضرت بهاء‌الله. (۱۵۵ بدیع [۱۳۷۷ شمسی / ۱۹۹۸ میلادی]). *کتاب ایقان* (نسخه اول - نشر جدید). هوفنهایم: مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان.

حضرت بهاء‌الله. (۱۹۹۲). *کتاب اقدس* (نسخه چاپ اول). (تدوین بیت‌العدل اعظم). حیفا: مرکز جهانی بهائی.

حضرت بهاءالله. (۷۶ بدیع [۱۳۱۴ ه.ق.]). ادعیه حضرت محبوب. مصر: بی تاریخ.

حضرت بهاءالله. آثار قلم اعلیٰ (دوره سه جلدی) (۲) (جلد دوم). بدون تاریخ و نام محل انتشار.

جزء، خ. (۱۳۶۳). فرهنگ عربی - فارسی لاروس (۱) (جلد اول). (مترجم: س. طبیبیان) تهران: انتشارات امیرکبیر.

داد، س. (۱۳۸۲). فرهنگ اصطلاحات ادبی (نسخه چاپ اول). تهران: انتشارات مروارید.

دهخدا، ع. (۱۳۷۷). لغتنامه دهخدا (نسخه ۲ دوره جدید، جلد مقدمه). (تدوین: م. شهیدی) تهران: مؤسسه لغتنامه دهخدا؛ مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

ربّانی، ش. (۱۴۹۱ بدیع [۱۹۹۲ م]). قرن بدیع (نسخه چاپ دوم با تجدید نظر). (مترجم: ن. مودت) دانداس، اُنتاریو، کانادا: مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی.

شمیسا، س. (۱۳۷۷). فرهنگ اشارات ادبیات فارسی (۱) (نسخه چاپ اول، جلد اول). تهران: انتشارات فردوس.

شمیسا، س. (۱۳۷۷). فرهنگ اشارات ادبیات فارسی (۲) (نسخه چاپ اول، جلد دوم). تهران: انتشارات فردوس.

طاهرزاده، ا. (۱۶۷ بدیع [۲۰۱۰ م]). نفحات ظهور حضرت بهاءالله؛ دوران اسلامبول - ادرنه (جلد دوم). (مترجم: ب. فرقانی) استرالیا: سنچری پرس (Century Press).

گروه مؤلفان. (۱۳۷۶). فرهنگنامه ادبی فارسی (نسخه چاپ اول). (تدوین: ح. انوشه) تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

موقر بالیوزی، ح. (۱۹۸۹). بهاءالله شمس حقیقت (نسخه چاپ اول). (مترجم: م. درخشان (ثابت راسخ)) لندن، انگلستان: جورج رونالد (آکسفورد).

سفینة عرفان دفتر ۲۰ بررسی تحلیلی لوح مبارک «گل معنوی» از دیدگاه ادبی

یاحقی، م. (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی (نسخه چاپ دوم). تهران: انتشارات سروش.

آثار بهائی و قواعد زبان

ولی الله کفاشی

در آثار طلعات مقدسه بهائی و بابی گاهی به کلماتی برخورد می‌کنیم که ظاهراً چنین به نظر می‌رسد که مغایر با قواعد زبان یا اشتباه است، مانند «حدودات» که جمع حدود و آن نیز جمع حد است و یا «امورات» که جمع امور و آن نیز جمع امر است و یا «شئونات»، «فیوضات» و «حوریات» ... و نیز گاهی جمع‌های مکسر عربی با علامت جمع فارسی دوباره جمع بسته شده مانند «ابواب‌ها» که ابواب خود جمع باب است و بوسیله «ها» دوباره جمع بسته شده است و یا «صفت اعظم» که خود اسم تفضیل است دوباره با «تر» فارسی تفضیل شده است مانند «اعظم‌تر» که هم در آثار حضرت باب و هم در آثار حضرت بهاء‌الله موجود است، و یا کلمه «چاپ» که ظاهراً فارسی است در جمله عربی بکار برده شده مانند «ولو کان چاپاً»^۱ و «فی الجاپ والامر به»^۲ و یا کلمه «لعل» که از حروف مشبیهه بالفعل است بر سر مبتدا و خبر می‌آید بر سر فعل آمده که در کتاب ایقان و هم در کتاب اقدس و یا سایر آثار مورد استفاده قرار گرفته است. حال جای سؤال است که آیا حضرت باب و حضرت بهاء‌الله می‌دانستند که این نوع ترکیبات ظاهراً اشتباه است یا نه، زیرا اگر حضرت باب و حضرت بهاء‌الله از این قواعد زبان اطلاع داشتند و آن را تعمداً بکار برده باشند نتیجه می‌توان گرفت که از روی حکمتی این کار را کرده‌اند و یا اگر از این قواعد اطلاع نداشته و سهواً این کار را کرده باشند دلیل بر بی‌سوادی و بی‌اطلاعی آنان است. اینک می‌توانیم این دو مورد را با هم مطالعه کنیم :

الف: حضرت باب و حضرت بهاء‌الله با علم به قواعد زبان این موارد و یا سایر موارد را بکار برده‌اند. کلمه «حدودات» را در نظر می‌گیریم. این واژه يك بار در کتاب مستطاب اقدس بکار رفته «انا امرناکم بکسر حدودات النفس و الهوی لا ما رقم من القلم الاعلی».^۳ ولی حداقل چهار مورد کلمه «حد» بکار رفته و واژه «حدود» نیز هفت مورد بکار رفته. لذا چنانکه ملاحظه می‌شود در کتاب اقدس واژه‌های حد - حدود و حدودات بکار رفته، یعنی حضرت بهاء‌الله با این سه واژه آشنایی داشتند که از آنها استفاده فرموده ولی جالب این است که حد و حدود را با واژه «الله» قرین فرموده و حدودات را با واژه نفس و هوی که نشان از بی‌نهایت بودن قوانین هوی و هوس است مقترن کرده. در مورد «امورات» نیز وضع چنین است. در کتاب ایقان مبارك ۶۹ بار کلمه «امر» بکار رفته و ۲۲ بار از کلمه «امور» که جمع امر است استفاده شده و ۱۵ بار نیز از واژه «امورات» استفاده شده است. یعنی باز حضرت بهاء‌الله آشنایی کامل به مفرد و جمع و جمع الجموع کلمه امر داشتند.

مطلب مهم این است که خود اعراب نیز گاهی این نوع جمع ها را بکار برده اند. از جمله حضرت امیر که فرموده «اهل بیوتات الصالحه»^۴ که بیوت جمع بیت است و آن نیز با «ات» مؤنث جمع بسته شده و حتی یکی از معروفترین کتابهای عرفانی که بغایت مشهور و از تألیفات شیخ محی‌الدین عربی است کتاب «فتوحات مکیه» است^۵ که فتوح جمع فتح است و آن نیز با «ات» جمع بسته شده است و جالب آنکه تا حال کسی متعرض شیخ نشده که چرا فتوح را با «ات» دوباره جمع بسته است و نیز در دوره قاجار معمولاً واژه حدودات را در مواردی مانند «حدودات ممالک محروسه» و یا «حدودات شرعیه» بکار می‌بردند.

در محاورات عمومی نیز مردمان از این نوع جمع‌ها زیاد بکار می‌برند مانند «نذورات» که جمع نذر و آن هم جمع نذر است و «شئونات مذهبی» که جمع شئون و آن نیز جمع شأن است که معمولاً می‌گویند «شئونات مذهبی را رعایت کنید» و یا «فیوضات آستان قدس رضوی» و یا «وجوهات مذهبی» و سایر واژه‌ها مثل «احوالات» - «حبوبات» که در بین مردم و جامعه مذهبی متداول است و حتی اهل ادب و هنر نیز این نوع ترکیبات را در آثارشان بکار برده اند، چنانکه عطار فرموده:^۶

بودند عیاران بغداد به یکجا جمع بر دستور شداد

به یکدیگر ز احوالات عالم همی گفتند خود از بیش و کم

و یا «اسرار» و «انوار» را که جمع مکسر است با «ات» دوباره جمع بسته چنانچه فرموده:

خاک بدمغز همه اسرارها گشته پیدا اندر و انوارها.^۷

و مولانا نیز فرموده:

به گفته در دلم اسرارها وی برای بنده پخته کارها^۸

واژه «اسرارها» را نه تنها عطار و مولانا، بلکه اکثر شعرا آن را بکار برده‌اند، مانند سنائی^۹

فیض کاشانی،^{۱۰} بیدل دهلوی،^{۱۱} ... و نیز حافظ کلمه «حوران» را که جمع حور و آن نیز جمع احور یا حورا است بکار برده مانند:

شهریست برکرشمه حوران ز شش جهت چیزیم نیست و نه خریدار هر ششم.^{۱۲}

و سایر ادبا و شعرا مانند مولانا - نظامی - سعدی - سنائی - ناصر خسرو - منوچهری - خاقانی نیز حوران را در اشعار خود بکار برده‌اند.

منوچهری «منازل» را که جمع است با «ها»ی فارسی دوباره جمع بسته است مانند:

بیابان درنورد و کوه بگذار منازلها بکوب و راه بگسل.^{۱۳}

و فرخی سیستانی نیز معجزات را که جمع معجزه است با «ها» جمع بسته است:

مر ترا معجزاتهای قوی است زیر شمشیر تیز و زیر قصب.^{۱۴}
و جمال‌الدین اصفهانی نیز فرموده :
در همه اطرافهاش عصمت و عدل است در همه اقطارهاش امن و امان است.^{۱۵}
و یا صائب تبریزی فرموده :
هرچه صائب می‌روم سامان نومیدی کنم رشته زلفش بدستم می‌دهد سررشته آملها.^{۱۶}
و یا سعدی فرموده :
مرا توبه فرمائی ای خودپرست ترا توبه زین گفتن اولیترست.^{۱۷}
اولی صفت تفضیلی است که با «تر» فارسی دوباره تفضل داده شده است.
و یا نظامی فرموده :
چو گفت آن زلفت و آن خال ای دریغا زبانش چون نشد لال ای دریغا.^{۱۸}
در دریغا حرف ندا مستر است و نیازی به «ای» نبوده و نظامی در یک بیت دوباره ای دریغا را بکار برده است.
در مورد «لعل» نیز این مطلب صدق پیدا می‌کند در کتاب اقدس لعل سه بار بر سر فعل آمده «لعل تجدون» و «لعل تدعون» (بند ۱۳۹) و «لعل تطلعون» (بند ۱۸۲) و یک بار بر سر اسم آمده «لعل الاحرار یطلعن» (بند ۱۷۵)، یعنی حضرت بهاء‌الله می‌دانست که لعل بر سر اسم می‌آید و در ایقان شریف نیز امر چنین است «كذلك نذكر لكم من بدائع امرالله و نلقى علیکم من نفحات الفردوس لعلکم بمواقع العلم تصلون و من ثمرات العلم ترزقون»^{۱۹} و چهار بار نیز بر سر فعل آورده‌اند.
در مورد «اعظمتر» نیز امر به همین منوال است. هرچند در بیان فارسی و ایقان شریف بکار رفته ولی واژه اعظم را نیز بکار برده‌اند، مانند «حال آنکه اجل و اعظم از این است که نظر فرماید»^{۲۰} و «هیچ جنتی اعظم از مظهر اثبات نه».^{۲۱} درباره چاپ نیز این مسئله صادق است، یعنی حضرت باب دقیقاً می‌دانستند که در لسان عربی حروف (گ - پ - چ - ژ) موجود نیست ولی تعمداً کلمه چاپ را بکار برده‌اند، زیرا در آن زمان صنعت چاپ تازه به ایران رسیده و مورد قبول جوامع مذهبی نبود. این صنعت در زمان فتحعلی شاه و به همت نایب‌السلطنه عباس میرزا وارد ایران شده و در تبریز مستقر شد ولی از آنجا که آرمانهای حضرت باب با پیشرفت و تکامل همسو بودند و پیشرفت این صنعت مفید به حال عمومی ملت بوده لذا از این صنعت علی‌رغم العلماء حمایت کرده در کتاب شریف خود به آن امر فرمود و تعمداً کلمه چاپ را بکار بردند که از سوء تعبیر جلوگیری شود. آن حضرت در یک اثر از جای به ورق صین تعبیر فرموده که مراد از صین همان چین است که جای از آنجا می‌آمد «شرب ورق الصین المحبوب عند اهل الیقین».^{۲۲} چنانکه ملاحظه می‌شود حضرت باب در اینجا به جای چین از کلمه صین استفاده فرموده

و نیز به جای واژه گلپایگانی که هم گ و هم پ دارد از واژه جرفادقانی استفاده فرموده‌اند «اذکر فی ذلک الباب شهداء لحق فی ذلک الامر فالاول منهم احمد الاحسائی رحمه الله علیه حیث قد سلم علی فی سبیل الحج برجل تاجر من اهل اصفهان المعروف بجرفادقانی حیث قد اخبرنی رجل من الازکیابعد ما کتب فی اشارت کلامه».^{۲۳} یعنی حضرت باب کاملاً به دو زبان فارسی و عربی احاطه کامل داشته و تعمداً این نوع واژه‌ها را بکار برده‌اند.

و شاید بتوان این تعمد را در چند مورد بیان کرد.

اول : کلام الله میزان است.

بر طبق بیانات حضرت باب و حضرت بهاء الله کلام و آیات الهی حجت و میزان حق در روی زمین بوده و همه ارزش‌های انسانی بایستی با این میزان مقایسه شود و هر کدام از این ارزش‌ها با این میزان مطابق نباشد باید آن را کنار گذاشت. با ظهور هر پیامبر در هر عصری معیارها عوض شده صورت جدیدی بخود می‌گیرند. حضرت مسیح فرمود «آیا شنیده‌ای که گفته‌اند چشم بجای چشم و گوش بجای گوش بریده شود ولی من می‌گویم اگر کسی به صورت راست تو سیلی زند صورت چپ را برگردان».^{۲۴} که این میزان رفتار مسیحیان در قرون بعدی شد و حتی واژه مومن به کسی اطلاق می‌شود که به پیامبر جدید مؤمن شود والا از جمله کافران خواهد بود. بدین صورت یهودی خداپرست و مسیحی خداپرست اگر به حضرت محمد ایمان می‌آوردند از مؤمنین محسوب می‌شدند و سایر مسایل نیز چنین است. یعنی میزان، پیامبر و کلام او در هر عهد و عصر است. به همین صورت وقتی که ایمان افراد و اعمال نیک و بد آنها و سایر ارزش‌ها با ظهور جدید تطبیق داده می‌شود سایر مظاهر تمدن، حتی ادبیات نیز شامل این حکم می‌شوند. یعنی وقتی که پیامبر جدید دین قبلی را نسخ می‌کند معلوم است که می‌تواند سایر علوم و قوانین را نسخ و بی اعتبار کند و در واقع پیامبر حاکم بر کل قوانین و سنن است، یعنی می‌تواند حتی قواعد زبان را هم ملغی نماید و به آن بی‌توجهی کند. و آیه کتاب مستطاب اقدس ناظر به همین مطلب است: «یا معشر العلماء لا تزنا کتاب الله بما عندکم من القواعد و العلوم انه لقسطاس الحق بین الخلق قد یوزن ما عند الامم بهذا القسطاس الاعظم و انه بنفسه لو انتم تعلمون».^{۲۵}

که مضمونش چنین است: ای علما کتاب الهی را با علوم و قواعد خود نسنجید، زیرا آن میزان خداوند در بین خلق اوست. هر آنچه نزد امم است با این میزان بزرگتر مقایسه می‌شود.

بعضی از دانشمندان بهائی این آیه را در حدود لسان عرب محدود کرده و چنین ترجمه کرده‌اند که ای علماء این کتاب را با قواعد زبان مقایسه نکنید. هر چند این مطلب می‌تواند

صحیح باشد ولی نظر مظهر الهی بطور کل شامل همه «قوانین و علوم» است، زیرا فرموده با قواعد و علوم مقایسه نکنید. قواعد و علوم شامل همه قوانین و علوم می‌شود نه قواعد لسان عرب و ثانیاً «معشر علماء» خطاب به همه علماء و فضلالی جهان است که قشری از آن فقط زبان عربی می‌دانند و ثالثاً «عند الامم» یعنی نزد ملت‌ها نشان می‌دهد که امم تنها امت عرب نیست، بلکه همه مردمان جهان را شامل است. لذا کلام الهی میزان ارزش‌ها و رفتار انسان در عصر خود می‌باشد. پس لسان حالیه نیز باید در ظل این کلام قرار گیرد و این کلام هیچوقت نمی‌تواند در سیطره قوانین و حدود انسانی باشد.

دوم : امی بودم مظهر امر.

آشنایی با ادبیات و قواعد زبان حاکی از این است که شخص تحصیل کرده و به ظرائف کلام آشنا هست. حال کسی که بی‌سواد باشد از این نکته‌ها غافل خواهد بود، زیرا علمی در این مورد ندارد و این همان مطلبی است که حضرت باب به آن اشاره فرموده بدین مضمون که اگر در کلام آن حضرت ظاهراً اشتباهی است دلیل بر این است که ایشان امی و بی‌سواد هستند و از این علوم بری بوده، زیرا تحصیلات ظاهریه را جایی یاد نگرفته اند چنان که می‌فرماید «اینکه در بعضی مقامات تبدیل کلمات و در بعضی بخلاف قواعد اهل سبحات جاری گشته لاجل اینست که مردم یقین نمایند که صاحب این مقام بر سبیل تحصیل اخذ آیات و علوم نکرده بل بنورالله صدر آن منشرح بعلم الهیه شده و حکم تبدیل را بشأنی بدیع و خلاف قواعد را بقاعده الهیه راجع نمایند چنانچه امثال این کلمات در کتاب الله (قرآن) اکثر من ان یحصی نازل شده.»^{۲۶}

لذا اگر در آیات و آثار دیانت بابی و بهائی ظاهراً مواردی برخلاف قواعد لسان نازل شده دلیل بر این است که حضرت باب و یا حضرت بهاءالله تحصیلات اکتسابی نداشتند که از این قواعد اطلاع داشته باشند، بلکه علوم آنان الهی و لدنی هست.

سوم:

از آنجا که علما به لسان عرب که لسان قرآن است اهمیت خاصی داده و بر سر آن بحث‌های بیکران کرده و هزاران نکته در مورد آن نوشته و آگاهی بدانها را از افتخارات خود دانسته و وقت خود و دیگران را تلف کرده و از اصل مقصود و حقیقت مسئله غافل شده چنانکه هر کسی که خواست خودی نشان دهد بلافاصله شروع به نقد طرف مخاطب کرده و به کلام و جملات آن ایراد گرفته و آن طرف را شخص بی‌سواد و بی‌علم معرفی کرده‌اند و حضرت باب و حضرت بهاءالله برای بیداری علما و ادبا این گونه نوشتند تا تلنگری بر ذهن خواب‌آلود آنان زده و آنان را از خواب غفلت بیدار کنند که شما اصل را گذاشته به فرع چسبیده‌اید و حقیقت را رها کرده به مجاز پناه برده‌اید. مهم نیست که جمع حد، حدود است یا حدودات. به اصل مطلب توجه کنید و اوقات خود را صرف این گونه

بحث‌های بی‌مورد نکنید. و بالاخره حضرت بهاء‌الله در این مورد فرموده‌اند:
 در اوائل ابداً در حین نزول ملاحظه قواعد قوم نمی‌شد و این ایام نظر به حکمت ملاحظه می‌شود. لذا اگر لوحی از قبل تلقاء وجه قرائت شود ینزل فی بعضی المقام بغیر منازل فی القبل این نظر به ظاهر عبارت است و فی الحقیقه آنچه نازل همان صحیح بوده و خواهد بود ... در بعضی مقام آیه برحسب قواعد ظاهر باید مرفوع و یا مجرور باشد منصوب نازل شده در این مقام یاکان مقدر است و یا امثال آن از حروف ناصبه و مواضع آن و اگر مقامی مجرور نازل شده و برحسب ظاهر بین قوم دون آن مقرر است در این مقام حرف جر و یا مضاف که علت جر است محذوف و این قاعده را در کل جاری نمایید و همچنین در بعضی مواقع بطراز آیات است. و همچنین نزد ائمه نحو فعل لازم در سه مقام بطراز متعدی ظاهر بالتکریر و الباء و الهمزه و این در نزد قوم معتبر است و لکن در علم الهی به قرینه مقام، فعل لازم متعدی و فعل متعدی لازم می‌شود ... و همچنین فعل متعدی رفع ارفع نازل امثال آن در کتب سماویه از قبل هم بوده و این در مقام تأکید است لایأس.^{۲۷}
 انتهی

یادداشت‌ها و مآخذ

- ۱- کتاب مبارک بیان عربی، واحد ۹، باب ۱۰.
- ۲- کتاب مبارک بیان فارسی، واحد ۸، باب ۷.
- ۳- کتاب مبارک اقدس، بند دوم.
- ۴- کتاب «نهج البلاغه»، نامه ۵۳ به مالک اشتر.
- ۵- الفتوحات المکیه فی معرفه اسرار المالکیه و الملکیه ابن عربی (۵۶۰ تا ۶۳۸ هجری قمری).
- ۶- عطار: مظهر، «در تمثیل عیاران بغداد و خراسان»، سایت گنجور.
- ۷- عطار: اشترنامه، «جواب عیسی (ع) به سبیحون.
- ۸- مولوی: دیوان شمس، «غزلیات»، غزل ۱۷۷.
- ۹- سنائی: دیوان اشعار، «غزلیات»، غزل ۲۰.
- ۱۰- فیض کاشانی: دیوان اشعار، «غزلیات»، غزل ۲.
- ۱۱- بییدل دهلوی: «غزلیات»، غزل ۲۸۷.
- ۱۲- حافظ: «غزلیات»، غزل ۳۳۸.
- ۱۳- منوچهری: «دیوان اشعار: قصاید و قطعات»، شماره ۴۲.
- ۱۴- فرخی سیستانی: «دیوان اشعار: قصاید (گزیده ناقص)» قصیده ۳.

- ۱۵- عبد الرزاق اصفهانی، جمال‌الدین، «دیوان محمد»، صفحه ۱۴.
(باهتمام و تصحیح ادیب نیشابوری، از نشریات شرکت کانون)
- ۱۶- صائب تبریزی: «دیوان اشعار: گزیده غزلیات»، غزل ۲۳.
- ۱۷- سعدی: «بوستان»، باب سوم، صفحه ۱۰۶. و حداقل سه بار کلمه «اولی‌تر» در گلستان بکار رفته است.
- ۱۸- نظامی گنجوی: «مجمع الفصحاء»، صفحه ۱۴۳۳. و در اشعار سایر شعرا نیز به کرات بکار رفته است.
- ۱۹- ایفان شریف، چاپ مصر، سال ۱۳۱۸، صفحه ۱۰۸.
- ۲۰- بیان مبارک فارسی، واحد اول، باب سوم.
- ۲۱- بیان مبارک فارسی، واحد دوم، باب ۴.
- ۲۲- لوح «خصائل سبعة»، مجموعه سبز، ۲۰۱۵-C، صفحه ۲۸۷.
- ۲۳- توقیع «شرح دعای زمان: غیبت یا تفسیر های هذا» مجموعه جلد سبز، نمره ۶۰، صفحه ۱۴۹.
- ۲۴- انجیل متی، باب ۵، آیه ۳۹.
- ۲۵- کتاب مبارک اقدس، بند ۶۹.
- ۲۶- کتاب «صحیفه عدلیه»، چاپ ازلیان، صفحه ۱۲.
- ۲۷- فاضل مازندرانی، میرزا اسدالله، کتاب «اسرار الآثار»، جلد ۴، صفحه ۸۹.

نماد پنج پرنده در اثری از قلم اعلیٰ

وحید رافتی

حیوانات در فرهنگ بشری نقشی عظیم بر عهده داشته و مخصوصاً در متون مذهبی و ادبی اهل عالم میدانی وسیع و موقعیتی خاص یافته اند تا ناقل عواطف، احساسات و تفکرات انسانی باشند و در عین حال دروسی آموزنده را در رفتار و احوال و اطوار خود به انسان تعلیم دهند. در قرآن مجید شش سوره از سور مندرج در آن سفر کریم نظیر سوره بقره و سوره عنکبوت به نام حیوانات تسمیه شده و نام بیش از سی حیوان در آیات آن کتاب مذکور گردیده است. در این آیات مطالبی نظیر اوصاف حیوانات، حلال و حرام و پاک و نجس بودن آنان از نظر احکام شرع، شعور و مقتضیات طبیعی آنان و لزوم تفکر در نحوه حیات و فطرت ذاتیه جانوران مختلفه مورد نظر و اشاره قرآن قرار گرفته است.

آثار مبارکه بهائی نیز صحنه وصف و تجلی صفات، طبایع، عادات و اطوار صدها حیوانی است که هر یک در طبیعت، رفتار و صفات نقشی خاص به عهده دارند و آن نقش و خواص در افکار و عقاید و فرهنگ عامه مردم عالم و متون مذهبی و ادبی آنان ریشه ای عمیق و جلوه ای بارز یافته است. به عنوان مثال مظهر امر خود را ورقا و عندلیب خوانده و دشمنان امر را به ذئب و رقتاء و خنزیز تسمیه نموده است. جمال قدم در کتاب اقدس غافلان را با کلمه همج وصف فرموده، بوم را مظهري از شومی و ویرانی محسوب داشته و در قلمرو احکام و حدود البسه در شریعت بهائی، پوشیدن پوست سمور و خز و سنجاب را روا دانسته و جمع شدن "اغنام الله" را که از ظلم "ذئاب" پراکنده شده اند وعده داده اند. در همین اثر است که جمال قدم خود را به ورقا تشبیه نموده و به این کلام متکلم شده اند که: "یا اهل الانشاء اذا طارت الورقاء عن ایک الثناء و قصدت المقصد الاقصی

الاخفی ارجعوا ما لا عرفتموه من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا الاصل القویم".¹

مقصد آن است که انواع و اقسام حیوانات بحری و بری از درندگان، خزندگان، چهارپایان گرفته تا انواع گوناگون پرندگان و حشرات - همه و همه - در آثار مبارکه بهائی جایی یافته اند تا سبب اعمال و رفتار و تمایلات و افکار انسان باشند و در عین حال تصاویر و کنایات و استعاراتی را حامل شوند که در فطرت و ذاتیت آنان نهفته است.

مقصد در این مقاله شرح و بسط حالات و طبایع حیوانات و کیفیت جلوه آنها در آثار مبارکه نیست، چه این مقوله بسیار وسیع را تحریر کتب و قوامیس عدیده مقتضی است. آنچه در این مقام مد نظر است حصر توجه و تمرکز مطالب در حول بیانی از جمال قدم است که در صدر یکی از الواح مبارکه خود چنین می‌فرماید:

"هو العزیز

یا اعرابی ثمّ یا احبائی ثمّ یا اصفیائی ثمّ یا جنودی ثمّ یا ظهوری. اسمعوا ندائی ان انتم من السّامعین. أنسیتم حمامة الامر التي طارت عن بینکم و صعدت الی الله العزیز الجمیل. أنسیتم ورقاء التي كانت معکم و تلقی علیکم من آیات الله العالم العلیم. أحتجبتن عن هذه العندلیب التي وقعت تحت مخالب المشرکین. فوالله قد ورد علیّ ما لا یذکر بالبیان و جرت عنه الدموع عن اعین المقرّبین و بذلک انقطعتم هدهد الامر عن ذکر السّباء و احمرّت من الدّم وجوه المقدّسین. تالله ان بلبل الرضوان قد اغمض عیناه عن جمال الورد بما ورد الاحزان علی هذا الجمال العزیز المنیع...".^۲

خلاصه مضمون فارسی بیانات مبارکه آن که آیا حمامه امر را فراموش کرده اید که از بین شما پریده است و آیا از یاد برده اید و رقائی را که با شما بود و آیات الهی را برای شما تلاوت می نمود. آیا از عندلیبی که در سرپنجه مشرکین گرفتار شده است چشم پوشیده اید. آنچه بر من روا رفته است به بیان در نمی آید و بر چشمان مقربین اشک جاری می سازد. هُدهُد امر الهی از ذکر سبا باز مانده و چهره مقدّسین از خون آنان سرخ گردیده است. قسم به خدا که به سبب احزان وارده بر این جمال عزیز منیع بلبل بهشتی چشمان خود را از مشاهده جمال گل بسته است.

همان طور که ملاحظه می گردد در بیان فوق جمال قدم حالات روحی و عاطفی، درد فراق و جدائی و مصائب مظلومیّت خود را با ذکر نام پنج پرنده یعنی حمامه، ورقاء، عندلیب، هدهد و بلبل توصیف و تمثیل فرموده اند.

آثار مبارکه بهائی البته مملو از نام دهها پرنده دیگر نیز هست: پرندگان زیبا و خرامان، پرندگان شکاری، شیرین زبان و نغمه سرا، پرندگان خوش یمن و بد یمن و مرغان افسانه ای و اسطوره ای و غیره. اما همان طور که اشاره شد مندرجات این مقاله محدود به توضیحی به اختصار در باره پنج پرنده ای است که در بیان فوق مورد اشاره جمال قدم قرار گرفته است.

اما قبل از آن که در باره این پنج مرغ به ارائه توضیحات مورد نظر پردازیم توجه به این نکته مفید تواند بود که لوح مزبور از جمله در صفحات ۳۲۰ - ۳۲۲ مجموعه ای از الواح حضرت بهاءالله انتشار یافته که به خط جناب زین المقربین کتابت گشته و تحت عنوان «مجموعه آثار قلم اعلیٰ» در سلسله انتشارات لجنه ملّی محفظه آثار امری ایران در سنه ۱۳۳ بدیع با شماره هفتاد و یک در طهران منتشر گردیده است.^۳ مندرجات این مجموعه خطی که بالغ بر ۳۳۸ صفحه می باشد اکثراً در ذکر وقایع مربوط به سالهای آخر دوره اقامت حضرت بهاءالله در بغداد و سنین اولیه سکونت آن حضرت در ادرنه است.

درباره تاریخ کتابت این الواح در صفحه آخر این مجموعه نفیسه (ص ۳۳۸) جناب زین المقربین چنین مرقوم فرموده اند:

"فرغ من کتابته کاتبه المسکین حرف الزا فی یوم العدل من یوم القول من شهر الکلمات من سنة الجیم من الواحد الثانی من ظهور نفس الله الواحد الاحد الصمد الباقي و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً."

از توضیح جناب زین در تعیین تاریخ فراغت از کتابت این مجموعه مبارکه چنین معلوم است که تحریر مجموعه مزبور را در روز چهارشنبه چهاردهم شهر الکلمات سنة بیست و دو بدیع که مطابق با ۲۶ جولای سنة ۱۸۶۶ میلادی بوده است به پایان رسانده اند.^۴

در مجموعه مزبور علاوه بر سوره ملوک و لوح احمد عربی الواحی که غالباً به زبان عربی عزّ نزول یافته موجود است که در آنها احبای الهی به عدم توجه به دعای مخالفین و متزلزلین و آنان که خلق را به بغی و فساد دعوت می‌کنند دعوت شده اند. بلایا و سختی های وارده بر هیکل اطهر و احبای مجاورین در ابتدای ورود به ادرنه، درد فراق از احبای عرب و عجم در بغداد، درد جانسوز مظالم وارده از میرزا یحیی ازل و اعوان و انصار او، پریشانی احوال بسیاری از احبای باقیمانده در بغداد بعد از حرکت جمال قدم به طرف اسلامبول و ادرنه و اختلافات حاصله بین آنان، دعوت احبای به استقامت و وحدت و اتحاد، راضی بودن به رضای الهی، ظهور عظمت محتوم امر الهی و ارتفاع اعلام نصر، اسرار عظیمه ای که در سرگونی جمال قدم از بغداد به ادرنه نهفته است و بالاخره عظمت مقام و منزلت ظهور حضرت باب از جمله مطالبی است که به تکرار در الواح مندرج در مجموعه فوق انعکاسی وسیع یافته است. با توجه به مواضع فوق، "مجموعه آثار قلم اعلی، شماره هفتاد و یک" را باید یکی از غنی‌ترین مجموعه‌های آثار مبارکه حضرت بهاءالله در شرح و بسط حیات عاطفی و سوانح زندگی جمال قدم و نیز در طرح قضایا و حوادث جاریه در سنین آخر دوره بغداد و سنین اولیّه اقامت در ادرنه محسوب داشت.

مثلاً جمال قدم در توصیف درد فراق و محن وارده در آن ایام از جمله در یکی دیگر از الواحی که در مجموعه شماره هفتاد و یک (ص ۱۰۶) مندرج گشته چنین می‌فرماید:

"هو العزیز - اختلافات روزگار که از قضایای مبرم الهی ظاهر شده یاران هم آشیان را از هم فصل و جدا نمود و چه حبیبان را که از محبوب جدا ساخت و چه عاشقان را که از فراق معشوق بسوخت. آتش حبّ لیلی بر افروخت و انفس مجانین شیدا را از هستی بر انداخت. باری قضای آسمانی این قدر فرصت نداد که یا در محفلی جمع شویم و یا در منزلی مجتمع گردیم. از هجر به هجر تازه مبتلا شدیم و از فراق به فراق بی اندازه گرفتار آمدیم. باری ما شاکریم. شما هم شاکر باشید. والسلام."

و در لوحی دیگر که در همان مجموعه شماره هفتاد و یک (صص ۷۴-۷۶) مندرج میباشد و با جزئی اختلاف در بعضی از الفاظ، در کتاب آثار قلم اعلیٰ (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۵ ب، ج ۴، صص ۳۶۳ - ۳۶۷) نیز به طبع رسیده چنین می‌فرمایند: "بلبل الفراق علی غصن الأفاق ینادی بهذا الفراق یا ملاء الاشتیاق ... در این وقت که طیر بقا از ارض عراق و اهل شوق و اشتیاق به نار فراق در احتراق این نامه از این نملۀ فانیه به سوی احبای خدا ارسال می‌شود که ای دوستان تا چشم دارید بگریید و تا نفس موجود بنالید زیرا که بساط وصل و اتصال و قرب و لقا در هم پیچیده شد و سلطان قضا به اقتضای تقدیر مقدّرۀ فراش فصل و انفصال و هجر و فراق گسترده و اریاح هجر و فراق چنان وزیده که جمیع شاخسار وجود از غیب و شهود همه قمیص فنا پوشیدند و به خزان باقی پیوستند. پس از چشم گریه کن و ای گوش ناله بشنو و ای لسان ندبه و نوحه کن و ای جسد در تراب وطن گیر و مع کل ذلک نحمد الله علی ما اختصنا بهذه البلیاء المتواترة و هذه الرزایاء المتوالیة و نشکره فی کل حین علی کل الاحوال و انه کان بنفسه الحق علی ما نقول شهید.

در جمیع الواح قبل ذکر یافت که وقتی آید و هنگامی شود که طیر عراقی آهنگ حجاز نماید. پس بشتابید به سوی او. ای عاشقان جمال سبحانی و ای والهان حرم ربانی حال آن وقت رسید و آن نسیم وزید و آن طیر پرید و شما ندیدید و فائز نشدید و به مقصود نرسیدید.

باری آنچه مرقوم شد و هرچه مذکور آمد اقبال ننمودید و گوش ندادید. حال آن وقت گذشت و آن یوم از دست رفت. دیگر آن نسیم در این ارض نوزد و آن گل رخ نگشاید و آن باب مفتوح نشود. هرگز شنیدید که بلبل باغ الهی جز به گلزار روحانی راحت جوید و یا مقرّ گزیند و یا آن که هدهد سبای عشق جز در سینای روح وطن گیرد و یا قلوب عاشقان جز جمال معشوق منظوری طلبد. و شما ای عاشقان به خیال خود مشغول شدید و هرگز عزم دیار معشوق ننمودید. زهی غفلت که امکان را فرو گرفته [و اکوان را احاطه نموده] که شمس در وسط زوال منیر و درّی و روشن و جمیع به طیور لیل هم راز و هم آواز گشتند. و اَخْتَمَ الْقَوْلَ بِمَا غَنَّتْ عِنْدَلِيبِ الْفِرَاقِ فِي اَرْضِ الْعِرَاقِ وَ يِنَادِي كُلَّ مَنْ سَكَنَ فِي شَطْرِ الْاَفَاقِ بَانَ طَيْرِ الْبَقَاءِ قَدْ طَارَتْ اِلَى مَدِيْنَةِ الْعَمَاءِ وَ حَمَامَةِ الرُّوحِ قَدْ صَعِدَتْ مِنْ غَصْنِ وَ ارَادَتْ غَصْنَ اٰخَرِي اِذَا فَابِكُونِ يَا مَلَاءِ الْعَاشِقِيْنَ وَ يَا اَهْلَ مَلَاءِ الْعَالِيْنَ وَ كَذَلِكَ نَلْقَى عَلَيْكُمْ اٰيَاتِ الْفِرَاقِ لَعَلَّ تَقْوَمُونَ عَنْ مِرَاقِدِ الْغَفْلَةِ وَ تَكُونُ مِنَ الَّذِيْنَ هُمْ كَانُوا مِنَ الْمُنْتَدِرِيْنَ ". (مجموعه ۷۱، صص ۷۴-۷۶)

همان طور که در دو لوح منقول در سطور فوق ملاحظه می‌گردد درد فراق و حزن حاصله از تبعید از مدینه بغداد و مفارقت از احباء و ساکنین آن سامان از عرب و عجم از

جمله مطالبی است که به کرات در الواح مندرج در مجموعه شماره هفتاد و یک تکرار ذکر یافته و تعدادی از پرندگان نظیر بلبل و هدهد و عندلیب و حمامه سمبل حالات و عواطف ناشی از درد هجر و فراق و جدائی قرار گرفته اند. از جمله جمال قدم در یکی دیگر از الواح مندرج در همین مجموعه (مجموعه ۷۱، صص ۳۲-۳۳) با ذکر «عندلیب الهجر» و «بلبل القدس» و «حمامة الوثاق» چنین می‌فرمایند:

"هو المهيمن القیوم - هذا کتاب ینطق بالحق و فیه ما یجری الدموع عن عیون المقربین و انه لتنزیل نزلت بالفضل من لدی الله العزیز العلیم و فیه فصلت نقطة الحزن التي بها احترقت اکباد العاشقین و بذلك انقطعت الاوراق عن الاشجار ثم اصفرّت وجوه العارفین و منعت نسائم الرّوح عن رضوان البقا ثم انقطعت نفحات القدس عن افئدة المرسلین. لانّ فیه یذکر ما تهبّ به روایح الفراق علی هیاکل العالمین. و فیه غنّت عندلیب الهجر فی شطر العراق بنغمة التي منها تفرقت ارکان الكلمة و یفصل حقایق ملاء العالین. قل انّ طیر الاحدیة قد طارت من غصن الی غصن آخر و بذلك تنعدم ارواح المحبّین. قل انّ بلبل القدس قد قصد الی رضوان عزّ مبین. فوالله قد لبست هیاکل اهل البقا قمیص الفراق بما عرج حمامة الوثاق عن شطر العراق و هذا لحزن بدیع...".

فراق و جدائی در اصطلاح اهل عرفان عدم امکان اتصال و وحدت بین عاشق و معشوق است. فراق که با کلماتی نظیر زخم فراق - آتش فراق - داغ فراق و درد فراق و از این قبیل اصطلاحات توصیف می‌شود در مقابل وصل قرار می‌گیرد و فراق یوسف و یعقوب نمونه ای کامل از تحمل درد فراق و عواقب آن در ادب فارسی است.

همان طور که در لوح منقول در سطور فوق ملاحظه می‌گردد در این جا نیز عندلیب و بلبل و حمامه حامل تصاویر و اشارات مربوط به فراق و جدائی قرار می‌گیرند. نکته ای که اصولاً در مورد مرغان و پرندگان مختلفه در متون عرفانی و ادبی باید در نظر گرفته شود آن است که طیر یا مرغ در این آثار غالباً کنایه از دل و جان و روح است.^۵ مرغان در عین حال در آثار اهل عرفان و ادب به خدمت گرفته شده اند تا از جمله از سبک باری، انقطاع از آب و خاک و آلودگی به شئون عالم خاکی، قدرت پرواز و اوج گیری و ترقی به افق‌های بالاتر و وسیع‌تر وجود حکایت نمایند.

حال که کلیّاتی در باره کیفیت احوال و نقش طیور در بعضی از آثار مبارکه مطرح گردید به اختصار به تحریر شرحی در باره پنج پرنده مذکور در لوح مبارک "یا اعرابی ثم یا احبّائی..." که در صدر مقاله نقل شد می‌پردازد:

حمامه

حمامه در زبان عربی همان کبوتر در زبان فارسی است که انواع گوناگونی دارد. جناب فاضل مازندرانی در ذیل "حمام - حمامة" در کتاب اسرار الآثار خود بیان جمال قدم را از کتاب ایقان نقل فرموده اند که: "... تأویل کلمات حمامات ازلیه را جز هیاکل ازلیه ادراک ننمایند...".^۶ و سپس توضیح داده اند که حمامات "... به تشبیه و استعاره اطلاق بر مطالع انوار الهیه گردید."^۷

حمامه در ادب فارسی سمبلی از صلح و آرامش است و به خبر رسانی و نامه بری و داشتن وظیفه قاصدی نیز اشتها دارد.

"حمامة الوثاق" و "حمامة الروح" در الواح منقول در فوق آمده و در دیگر آثار مبارکه بهائی حمامه و اصطلاحاتی نظیر: "حمامة الفراق" (مجموعه ۷۱، صص ۳۶ و ۴۲)، "حمامة الهجر" (مجموعه ۷۱، صص ۴۴)، و "حمامة الامر" (مجموعه ۷۱، صص ۴۵) به وفور ملاحظه می‌گردد. از جمله در لوحی که در صفحه ۵۵ مجموعه شماره هفتاد و یک مندرج است چنین آمده است که: "... قل قد اخرج الروح عن جسد العراق بما غابت شمس الآفاق و بذلک عمت عیون السالکین. قل هذه حمامة لن یخاف من احد و لن یضطرب من نفس ولو یجتمع علیه ملوک الارض و من ورائهم ملاء المنافقین بل تقرّ عیوننا حین نزول البلا لأنها یظهر من لدی المحبوب و بذلک یكون احلی من کل شکر لطیف...".

و در لوحی دیگر می‌فرمایند: "... قل یا قوم قد تطیر حمامة البقاء عن شطر العراق ان انتم تعرفون و اذاً تهبّ نسایم الفراق علی کل العباد ان انتم تعقلون...". (مجموعه ۷۱، صص ۵۹)

و نیز در اثری دیگر چنین نازل: "... ثم اعلم بانّ هذه الحمامة انفق روحها فی سبل الله و ما یزیدها مدح مادح و لا ینقصها قدح قادح لانّ امره بكلّه یرجع الی الله رب العالمین و لن یخاف من احد ولو یجتمع علیه کل من فی الملک اجمعین...". (مجموعه ۷۱، صص ۸۹)

و نیز در لوحی دیگر است که می‌فرمایند: "... ثم اعلموا بانّ الذی سمّی فی البیان بمن یظهر انه سیأتی بالحق فی قیامة الاخری و کان الله علی ذلک کفیلاً و انه یوفی وعده و یأتی به فی یوم الذی فیهِ ترتفع سدرة البیان الی غایة عزّ رفیعاً. اذاً تغنّ ورقا البدع و ترنّ حمامة القدس و یأتی الله فی ظلل ظلیلا...". (مجموعه ۷۱، صص ۲۰۲ - ۲۰۳)

در بیان فوق شادمانی مرغانی نظیر ورقا و حمامه از ظهور من یظهره الله در قیامت اخری واضح و عیان است. نصوص دیگری از جمال قدم نظیر "... حمامه قدسی در دست جعدان گرفتار..."^۸ که در کلمات مکنونه مذکور شده شاهدهی بر وفور تمثیل و استعاره به حمامه در آثار مبارکه این دور عظیم است.

ورقاء

ورقاء نظیر حمامه نام دیگری برای کیبوتر خاکی رنگ یا فاخته است، اما در مصطلحات عرفانی نفس کلیه را که قلب عالم و لوح محفوظ الهی است و رقاء گویند. بعضی نیز و رقاء را عبارت از نفس ناطقه می‌دانند.^{۱۰} جناب فاضل مازندرانی در ذیل "ورقاء" در اسرار الآثار چنین آورده اند که: "ورقاء عربی مؤنث اورق به معنی خاکستری رنگ و نیز کیبوتر و به تشبیه بر نفس ناطقه و روح قدسی اطلاق گردید." ^{۱۱} جناب فاضل سپس شواهدی از آثار مبارکه نقل فرموده اند، از جمله آن که در لوح حروفات مقطعات چنین آمده است: "... قل ان فی تغنی الورقاء علی الافنان و اطوار و رقات الفردوس و تموج بحر الاحدیه و ترفع غمام الحکمة و تنزل الامطار و تجری الانهار من الاحجار و استواء هیکل الازلیة علی عرش الانوار لآیات للذین هم کانوا فی حقایق الاشیاء ببصر الله ینظرون ..."^{۱۱}

و در کتاب ایقان است که: "... نغمات و رقاء معنویه را جز سامعه اهل بقا نشنود ..."^{۱۲} و حضرت بهاء الله در لوح رئیس می‌فرمایند: "... یا ایتها الورقاء اسمعی نداء الابهی فی هذه اللیلة التي فیها اجتمع علینا ضباط العسکرية و نکون علی فرح عظیم ..."^{۱۳} و در لوحی دیگر جمال قدم می‌فرمایند: "... رائحة احزان جمال رحمن را احاطه نموده ... یا قلب العالم هل لك من اذن لتسمع ما یغرد به و رقاء الاحزان فی هذا الزمان الذی ارتفع نداء الشیطان ..."^{۱۴}

همان طور که در صدر مقاله مذکور شد جمال قدم در کتاب مستطاب اقدس صعود خود به مقصد اقصی را به طیران ورقا از ایک ثنا تشبیه و تمثیل نموده و در بسیاری دیگر از آثار خود ورقا را به کنایه و تشبیه سمبلی از فیوضات، آثار، الحان و حالات و عواطف خود مورد استفاده قرار داده اند. مثلاً در کلمات مکنونه آنجا که از "... ترسم که از نغمه ورقا فیض نبرده به دیار فنا راجع شوید ..."^{۱۵} سخن به میان آمده است از حضور و نفحات ظهور و فیوضات وجود خود با "نغمه ورقا" یاد فرموده اند.

اما یکی از مهمترین الواح مبارکه جمال قدم که ذکر ورقا در آن به کرات عزّ نزول یافته و با توجه به تنوع الحان و انغام این پرنده مقامات و شئون مختلفه آیات الهیه مورد تمثیل و تشبیه قرار گرفته لوح مبارکی است که در مجموعه شماره هفتاد و یک (صص ۲۵۰ - ۲۵۲) مندرج گشته و همین لوح در کتاب «لئالی الحکمة»، جلد سوم، نیز مندرج است. در این لوح که خطاب به خواهر جناب حاج سید محمد افنان، یعنی مادر حضرت رب اعلی، امة الله فاطمه بیگم، نازل شده جمال قدم آن مخدّره عظیم الشان را به خطاب پر عطوفت و عنایت "... یا امة الله ثم یا امی فاخرجی فی نفسک ثم ابشری فی ذاتک ..." مخاطب داشته و شئون مختلفه آثار و الواح مبارکه را به انغام و الحان ورقا تشبیه فرموده اند. فقره ای از این اثر منبع جمال قدم به شرح ذیل است: "... انّ نقطة الاولیة التي

فصّلت فی السّتین أنّها لكلمة الله و سلطانه و حکمة الله و برهانه و امرالله و بهائه و فیها اتّحد الحبيب و المحبوب ... و بها غنّت الورقاء علی الافنان و ظهرت صوت الرّحمن عن وراء حجبات السّتر و الکتمان ... فوالله أنّ الورقا تغنّ علی غصن من الاغصان بالحن لن يشابه لحن بلحن ان انتم تسمعون، بلحن منها یهدی المضلّین الی صراط عزّ ممدود، و بلحن اخرى یهدی المؤمنین الی رضوان القدس ثمّ العاشقین الی جمال المحبوب، و بلحن ینصعق کل من فی السموات و الارض بحيث لن یبقی فی الملک احد من ذی حدود و شعور، اذا ینادی لمن الملک و لن یجبه من احد و أنّه یجیب بنفسه لنفسه لله الملک المقتر العزیز السلطان الفرد الواحد الغالب القیوم، كذلك تغنّ الورقا علی لحن الامکان علی قدر مقدر، تالله أنّ لها لحن بعد لحن و تغنّی بعد تغنّی ولو یظهر لحن منها علی ما قدر الله لها لتضطرب الافئدة و ترتعش الابدان و تتعبّر الوجوه ..."^{۱۶}

عندلیب

عندلیب نام دیگری برای بلبل است که به لحن خوش و آواز خوانی اشتها دارد. به قول عطار در «منطق الطیر»:

| | |
|-----------------------------|---|
| مرحبا ای عندلیب باغ عشق | نالہ کن خوش خوش ز درد و داغ عشق |
| خوش بنال از درد دل داود وار | تا کنندت هر نفس صد جان نثار |
| خلق داودی به معنی بر گشای | خلق را از لحن خلقت رهنمای ^{۱۷} |

در شرح ابیات فوق از جمله در شرح کامل منطق الطیر چنین آمده است :

"عندلیب : بلبل، هزار دستان، پرندۀ کوچک و خوش آواز است که در بهار و تابستان بر روی بوته‌های گل آواز سر می‌دهد. در عربی عندلیب و بلبل گویند. در منطق الطیر سَمْبُل جمال‌پرستان است ... ای عندلیب از خلقی که همچون داود آواز خوش دارد نوا بخوان، و راهنمای خلق از آهنگ آفرینش باش و خلق را از آواز آفرینش با خیر گردان."^{۱۸}

در لوح مصدرّ به عبارت "هو المهیمن القیوم - هذا کتاب ینطق بالحق ... " که در سطور فوق نقل شد عبارت : "... غنّت عندلیب الهجر فی شطر العراق بنغمة التي منها تفرقت ارکان الكلمة و یفصل حقایق ملاء العالین ... " (مجموعه ۷۱، ص ۳۲) مذکور آمده و در صدر لوحی دیگر چنین مذکور است: "هو العزیز - هذا کتاب ینطق بالحق و ینکر الناس فی هذا الیوم الذی فیه ینادی عندلیب الفراق بندا حزن عجیب ... " (مجموعه ۷۱، ص ۴). و در لوحی دیگر نیز چنین مذکور است: "... ان عندلیب الروح قد طارت عن غصن العراق و ارادت غصن اخرى بما قضت اسرار القضاء فی الواح قدس حفیظ ... " (مجموعه ۷۱، ص ۴۷). و نیز جمال قدم در لوحی دیگر چنین می‌فرماید : "... قل ان عندلیب القدس قد سعد عن غصن العراق الی غصن عزّ منیع ... " (مجموعه ۷۱، ص ۵۴).

با توجه به بیانات مبارکه ای که شمه ای از آنها نقل شد اصطلاحاتی نظیر "عندلیب الهجر"، "عندلیب القدس"، "عندلیب الفردوس"، "عندلیب الفراق" و "عندلیب الروح" همگی در تمثیل درد فراق به نوای عندلیب نقشی اساسی ایفاء می‌نمایند و ناله این مرغ به صورت سمبلی برای اظهار احزان وارده بر جمال قدم از تبعید از بغداد در می‌آید.

هدهد

هدهد پرنده معروفی است که در ادب فارسی به آن مرغ سلیمان و شانه به سر و پوپو و پوپک نیز می‌گویند. منطوق قرآن در باره هدهد آن است که این پرنده پیک حضرت سلیمان بوده است. در سوره نمل (۲۷)، آیات ۲۰-۲۲ آمده است که: "وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ. لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ. فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ نَحُطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ."

مضامین فارسی آیات مبارکه آن که سلیمان جویای حال مرغان شد و هدهد را در مجمع مرغان نیافت. به رئیس مرغان یعنی عقاب گفت هدهد کجا شد که به حضور نمی‌بینمش، بلکه غیبت کرده است. همانا او را به عذابی سخت معذب گردانم یا آن که سرش را از تن جدا کنم یا آن که برای غیبتش دلیلی روشن و عذری صحیح بیاورد. پس از اندک مکی هدهد حاضر شد و عذری موجه و حجتی درست آورد و گفت من به چیزی که تو از آن در جهان آگاه نشده ای خبر یافته ام و از ملک سبا به طور یقین تو را خبری مهم آورده ام. باری، سلیمان در باره صحت این خبر به جستجو می‌پردازد و نامه ای برای اهل مملکت سبا و ملکه آن، یعنی بلقیس، می‌نویسد و هدهد حامل این نامه به ملک سبا می‌شود. حافظ در اشاره به این قصه می‌گوید:

ای هدهد صبا به سبا می‌فرستمت بنگر که از کجا به کجا می‌فرستمت.
و نیز:

مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد هدهد خوش خیر از طرف سبا باز آمد.
و نیز:

صبا به خوش خبری هدهد سلیمان است که مژده طرب از گلشن سبا آورد.^{۱۹}
هدهد در آثار شعرا، مخصوصاً در منطق الطیر عطار، نمادی از عشق و رهبری و هدایت در مراتب سیر و سلوک و سمبلی از قدرت در حلّ و عقد امور است. از هدهد به داشتن حدت بصر و برخورداری از الهامات الهیه نیز در ادب فارسی یاد شده است.
از اشعار عطار در منطق الطیر است که می‌فرماید:

مرحبا ای هدهد هادی شده در حقیقت پیک هر وادی شده
ای به سرحد سبا سیر تو خوش با سلیمان منطق الطیر تو خوش.^{۲۰}

دهد و اشارات مربوط به او که در قرآن تجلی یافته موضوعی پرمایه و دلنشین به دست شعرا و مفسرین قرآن داده است تا در سراسر آثار آنان شروح و تفاسیر و ابیاتی به هدهد و بلقیس و سلیمان و ملک سبا اختصاص یابد که نمونه موجزی از چند بیت حافظ و عطار در سطور فوق نقل گردید. ابیات دیگر شاعران ایرانی نظیر منوچهری، سنائی، خاقانی و مولوی در ارتباط با هدهد و قصص مربوط به او به تفصیل در ذیل "هدهد" در کتبی نظیر فرهنگ اساطیر^{۲۱} مندرج گشته و مطالب و توضیحات مفسرین در ذیل آیات سوره نمل در تفاسیر آنان می‌تواند مورد مطالعه علاقمندان قرار گیرد.

در آثار مبارکه بهائی به وفور به قصه سلیمان و ملکه سبا و نقش هدهد اشاره شده است. بیان حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه حاکی از آن است که "ای بلبل معنوی جز در گلبن معانی جای مگزین و ای هدهد سلیمان عشق جز در سبای جانان وطن مگیر..."^{۲۲}

توضیح جناب فاضل مازندرانی در ذیل "سبا" در «اسرار الآثار» حاکی از آن است که: "سبا نام ناحیه ای از یمن، مرکزش مأرب واقع در جنوب شرقی صنعاء، پایتخت سلطنت بلقیس، ملکه آن کشور که قصه مشهوره راجع به سلیمان و هدهد و بلقیس در قرآن مسطور می‌باشد..."^{۲۳} سپس جناب فاضل پس از نقل آیاتی از سوره سبا و سوره نمل از قرآن چنین نوشته اند که: "... بر سبیل تشبیه و تلویح به آن قصه از آن جمله در کلمات مکنونه است: و ای هدهد سلیمان عشق جز در سبای جانان وطن مگیر."^{۲۴}

و در لوح دیگری از جمال قدم چنین آمده است که: "... چشم‌ها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و گوش‌ها را مژده دهید که هنگام استماع آمد. دوستان بوستان شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد و هدهدان صبا [سبا] را آگه کنید که نگار اذن بار داده..."^{۲۵}

در بیان نتیجه قطع ارتباط هدهد با سبا، منطوق لوح مبارک مصدر به عبارت "یا اعرابی... که در صدر کلام نقل شد، حاکی از "احمرّت من الدّم وجوه المقدّسین" است. یعنی آن که چهره مقدّسین در اثر این واقعه از خون آنان سرخ گردیده است. اصطلاح خون گریستن و اشک خونین ریختن سابقه ای عمیق در ادب فارسی دارد. مقصود آن که در اثر ممنوع شدن هدهد از ذکر سبا چشمان مقدّسین خون گریسته و چهره آنان از خون چشمانشان سرخ شده است.

به قول حافظ:

اشک خونین من ار سرخ بر آمد چه عجب

خجل از کرده خود پرده دری نیست که نیست.

و یا:

ز گریه مردم چشم نشسته در خون است
ببین که در طلبت حال مردمان چون است.

به قول عراقی :^{۲۶}

ز دو دیده خون فشانم ز غمت شب جدائی
مطلب گفتنی آن که در تاریخ امر مبارک نسوانی چند نام هدهد داشته اند و مخاطب الواح
مبارکه قرار گرفته اند. ذکر بعضی از این اماء رحمانی در ذیل "هدهد" در
«اسرار الآثار»، جلد پنجم، آمده است.

بلبل

بلبل که از او به نام های عندلیب، هزار، هزارستان، مرغ چمن و مرغ سحر و مرغ
شبخوان نیز یاد می‌گردد در ادب فارسی مرغی شاخص در نغمه‌پردازی و آوازخوانی
است. معروفیت بلبل در عشق و شیدائی او نسبت به گل و فصاحت و سخنوری و خوش
نوائی اوست. بلبل در عین حال در آواز خوانیش خلق را به وجد و طرب دعوت می‌کند،
به قول حافظ :

به صوت بلبل و قمری اگر ننوشی می
علاج کی کنمت آخر الدوا الکی
و بیت دیگر او که :

رفتم به باغ صبحدمی تا چینم گلی
آمد به گوش ناگهگم آواز بلبلی^{۲۷}
بلبل در شعر عطار رمزی از جمال‌پرستی است. به قول او در منطق‌الطیر بلبل است که:
گفت بر من ختم شد اسرار عشق
جمله شب می‌کنم تکرار عشق

...

گلستانها پُرخروش از من بود
در دل عشاق جوش از من بود

...

چون کند معشوق من در نوبهار
بوی مشک خویش بر گیتی نثار
من بپردازم خوشی با او دلم
حل کنم بر طلعت او مشکلم
باز معشوقم چو ناپیدا شود
بلبل شوریده کم گویا شود

...

من چنان در عشق گل مستغرقم
کز وجود خویش محو مطلقم
در سرم از عشق گل سودا بس است
زانک مطلوبم گل رعا بس است.^{۲۸}
در شرح ابیات "چون کند معشوق من ... " که از منطق‌الطیر نقل شد از جمله چنین آمده
است که :

"زمانی که معشوق من (گل) در آغاز فصل بهار بوی عطر خود را به جهان پراکنده می
کند، من دلم را با خوشی به صفای گلم جلا و آرایش می‌دهم و مشکل درد عشق خود را به

دیدار جمال او بر طرف می‌کنم و دوباره زمانی که معشوقم رخ در پرده خزان می‌کشد این بلبل عاشق به ناله در نمی‌آید و آوازش خاموش می‌شود.^{۲۹}

نظر به تجلی و غنای تمثیلات و استعارات مربوط به بلبل در ادب فارسی است که حضرت بهاءالله در رابطه با عشق و جذبۀ در کلمات مبارکه مکنونه فارسی پی در پی از بلبل یاد فرموده اند که "ای بلبل معنوی جز در گلین معانی جای مگرین... و " ... هر بلبلی را مقصود جمال گل... و " ... از ذیل بلبل حبّ و شوق دست مدار... و " ... وقتی آید که بلبل قدس معنوی از بیان اسرار معانی ممنوع شود...".^{۳۰}

در بین آثار جمال قدم لوحی در نهایت لطافت و عذوبت نیز به لوح «بلبل الفراق» معروف گشته و در مطلع آن چنین آمده است که: "بلبل الفراق علی غصن الأفاق ینادی بهذا الفراق یا ملاء الاشتیاق و طیر الوفاء یتغنّ علی دوحه البقاء بانّ هذا الفراق یا ملاء الاشتیاق...". (مجموعه ۷۱، ص ۷۴)

یکی دیگر از الواح حضرت بهاءالله که در نهایت رشاقت و حلاوت در باره گل و بلبل عزّ نزول یافته لوح مشهور به لوح گل و بلبل است که متن آن در کتاب آثار قلم اعلیٰ به طبع رسیده و آغاز آن چنین است: "بنام دوست - لله المثل الاعلیٰ گل معنوی در رضوان الهی به قدوم ربیع معانی مشهود، ولكن بلبلان صوری محروم مانده اند...".^{۳۱}

در الواح مندرج در مجموعه شماره هفتاد و یک نیز از جمله آمده است که: "قل ان بلبل القدس قد قصد الی رضوان عزّ مبین...". (مجموعه ۷۱، ص ۳۳)

و در لوحی دیگر چنین مذکور است: "... تا وقت باقی است و بلبل قدسی بر سدره معنوی در تغنی است جهدی باید تا ان شاءالله از خمر صافی و فواکه طیبه مرزوق و مشروب شوید...". (مجموعه ۷۱، ص ۹۴)

و نیز در لوحی دیگر از قلم اعلیٰ چنین نازل: "... اقراء علیهم ما غنّت هذا البلبل العماء فی جوّ هذا السماء لیتصاعدوا بحبهم و یقطعوا عن انفسهم و یتوجّهوا الی مقاعدهم و معارجهم...". (مجموعه ۷۱، ص ۱۱۷)

و بالاخره لوح دیگری که در آن از خلق عالم به "بلبلان الهی" تعبیر شده است چنین آغاز می‌گردد: "ای بلبلان الهی از خارستان ذلت به گلستان معنوی بشتابید و ای یاران ترابی قصد آشیان روحانی فرمائید...".^{۳۲}

در آثار اهل عرفان و نیز در آثار مبارکه بهائی به وفور بلبل در مقابل زاغ و جغد قرار گرفته است. این تقابل مربوط به نغمه‌سرای بلبل در مقابل نعیب و نعیق یعنی بانگ کلاغ و زاغ و ناله جغد است و شرح مکالمات بین زاغ و بلبل به احلی عبارات و افصح و ابلیغ کلمات در لوح گل و بلبل انعکاس یافته است.

با توجه به حضور و نقش پرندگان در آثار مبارکه بهائی اهمیّت تجلی عواطف و افکار مورد نظر در آثار منشور بهائی به صورتی دلنشین و شاعرانه مطرح می‌گردد. مقصود از این مطلب آن که مرغان و حالات و اطوار و رفتار و انعام و الحان آنان به تناسب طبیعت و فطرتی که از آن برخوردارند در آثار مبارکه به خدمت گرفته شده است تا نثر آثار مبارکه را شاعرانه سازد و با به کار بردن استعارات و کنایاتی که در حالات مرغان به فطرت نهاده شده و برای انسان به صورتی واضح قابل درک است متن این آثار از نظر فنون و صنایع بلاغی نظیر استعاره، کنایه، تمثیل و تشبیه غنی گردد. در عین حال حضور مرغان و استفاده از جلوه‌های هویت و شخصیت آنان انتقال عواطف و احساسات و افکار را به صورتی ملموس و محسوس میسر ساخته و به نفوذ و تأثیر متن در ذهن خواننده افزوده است تا درک صریح‌تر او را از حقایق روحانیه میسر سازد. در ورای این مباحث آنچه قابل توجه دقیق و تحقیقات وسیع آیندگان است ارتباط نزدیک متون اصلی ادبی فارسی و عربی با مندرجات آثار مبارکه بهائی است. در این زمینه مخصوصاً متون فاخر و شاهکارهای عرفانی در ادب فارسی نظیر اشعار سنائی، حافظ، عطار، مثنوی مولوی و دیوان شمس تبریزی می‌تواند به منزله زیربنائی مستحکم برای ریشه‌یابی و تحقیق در فنون و صنایع و علوم بلاغی و تعبیرات و مصطلحاتی از معارف اهل عرفان باشد که در آثار مبارکه بهائی به کار رفته است.

ذیل این مقاله را به درج لوحی از جمال قدم زیب و زینت می‌دهد که در آن با تمثیل و استعاره به چند مرغ خاکی یعنی حمامه، ورقا، طاوس، عندلیب، ورقا و دیک، عظمت، جذابیت و شکوه عالم وجود را به نمایش گذاشته اند. در این لوح غوغای طیور بل کل عالم وجود از عظمت ظهور به اوج سرور خود رسیده است:

"انوار قدیم در عرش عظیم سایر و اسرار قویم بر الواح شمیم ساطر و حمامه قدرت در هواء قدس عزّت به جناحی قوّت طایر و ورقاء عظمت به الحان بدیع رفعت در تطبیق و طاوس جنان احدیت به تشهقات عزّ صمدیه در تشهیق و اطیاری جلال قدس عما در تدفّف و حوریات جمال انس بقا در تکفّف و عندلیب سناء سرّ وفا در تصفّف. الحمد لله که سلطان قدرت و غلبه بر عرش عزّت ساکن و ملیک بقا در مصر لقا متمکن و روائح طیب بقا از شمال جعد محبوب متبّهج و اطیاب مسک وفا از یمین شعر مقصود متموج و ورقاء نور بر افنان دوحه طور در ترّنی و دیک سبحانی در حدائق عزّ وحدانی در تغنی اذ کذلک ان الحمد لله محبوب الاولین و الاخرین و الظاهرین و الباطنین"^{۳۳}.

یادداشت‌ها

۱ - حضرت بهاء الله، کتاب اقدس (حیفا: مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵م)، بند ۱۷۴.

- ۲ - در باره منابع این لوح شرحی جامع در متن مقاله مذکور خواهد شد.
- ۳ - لوح مبارک علاوه بر مجموعه شماره هفتاد و یک (صص ۳۲۰ - ۳۲۲) در کتاب آثار قلم اعلی (دانداس : مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۲م، ج ۲، صص ۶۲۹ - ۶۳۱) نیز به طبع رسیده و در صدر آن چنین مذکور است : "هذا لوح القدس قد نزل للاعراب الذين سكنوا فی المدینة [بغداد] و آمنوا بالله العزيز المقتدر القدير".
- ۴ - از این پس به مندرجات این مجموعه با عنوان "مجموعه ۷۱" یاد خواهد شد.
- ۵ - دکتر سیّد جعفر سجّادی، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی (طهران : طهوری، ۱۹۹۱م)، ص ۵۵۹. و نیز نگاه کنید به ذیل "مرغ" در صفحه ۷۱۳ و شرح مندرجات فقرة اول کلمات مکنونه در «کنز اسرار» (لانگنهاین : لجنة ملی نشر آثار، ۱۹۹۳، جلد اول)، اثر آقای دکتر داریوش معانی.
- ۶ - حضرت بهاءالله، کتاب ایقان (قاهره : فرج الله زکی، ۱۹۳۳م)، ص ۱۴.
- ۷ - فاضل مازندرانی، «اسرار الآثار» (طهران : مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۸ب)، ج ۳، ص ۱۲۷.
- ۸ - حضرت بهاءالله، مجموعه الواح مبارکه (قاهره : سعادت، ۱۹۲۰م)، صص ۳۷۹ - ۳۸۰.
- ۹ - فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ص ۷۸۵.
- ۱۰ - اسرار الآثار، ج ۵ (طبع ۱۲۹ب)، ص ۲۹۳.
- ۱۱ - عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران : مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۹ب)، ج ۴، ص ۵۲.
- ۱۲ - کتاب ایقان، ص ۱۴.
- ۱۳ - مجموعه الواح مبارکه، صص ۹۰ - ۹۱.
- ۱۴ - حضرت بهاءالله، اقتدارات (بدون ذکر نام ناشر و محل طبع، گراور خط مشکین قلم، ۱۳۱۰ ه. ق)، صص ۷۸ و ۸۰.
- ۱۵ - مجموعه الواح مبارکه، ص ۳۷۶.
- ۱۶ - حضرت بهاءالله، لئالی الحکمة (ریو دو ژانیرو : دار النشر البهائیه، ۱۹۹۱م)، ج ۳، صص ۶۳ - ۶۶.
- ۱۷ - اصغر برزی، شرح کامل منطق الطیر (طهران : انتشارات اعظم بناب، ۱۳۷۴ ه. ش)، ص ۳۱.
- ۱۸ - شرح کامل منطق الطیر، ص ۱۳۷.

- ۱۹ - بهاءالدین خزّمشاهی، حافظ نامه (طهران : انتشارات علمی و فرهنگی سروش، ۱۳۶۸ ه.ش)، ج ۱، ص ۳۲۴. و نیز نگاه کنید به ذیل "مرغ سلیمان" در جلد دوم، صص ۹۳۰ - ۹۳۱.
- ۲۰ - نگاه کنید به ذیل "هدهد" در فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، صص ۷۹۷ - ۷۹۸.
- ۲۱ - دکتر محمد جعفر یاحقی، فرهنگ اساطیر (طهران : مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی سروش، ۱۳۶۹ ه.ش)، صص ۴۴۵-۴۴۷.
- ۲۲ - مجموعه الواح مبارکه، ص ۳۷۳. شرحی در باره "هدهد سلیمان عشق" در «کنز اسرار» (ج ۱، صص ۶۹-۷۰) آمده است.
- ۲۳ - اسرار الآثار، ج ۴، ص ۱۰۲.
- ۲۴ - مأخذ فوق.
- ۲۵ - حضرت بهاءالله، دریای دانش (نیو دهلی : مؤسسه مطبوعات بهائی، ۱۹۸۵م)، ص ۲۹.
- ۲۶ - نگاه کنید به ذیل "اشک خونین" در حافظ نامه، ج ۱، صص ۵۰۶ - ۵۰۷. بیت "اشک خونین من ... " در کتاب «شرح سودی بر حافظ» (طهران : زرین - نگاه، ۱۳۷۲ ه.ش، ج ۱، ص ۴۶۳) چنین آمده است : "اشک من گر ز غمت سرخ برآمد چه عجب — خجل از کرده خود پرده دری نیست که نیست ... سرخ شدن اشک عبارت از خونین شدن آن است ...".
- ۲۷ - نگاه کنید به ذیل "بلبل" در حافظ نامه، ج ۱، ص ۱۴۹.
- ۲۸ - شرح کامل منطق الطیر، ص ۳۶. و نیز نگاه کنید به کتاب «تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری» (طهران : اساطیر، ۱۳۷۳ ه.ش)، صص ۴۸-۴۹، اثر دکتر رضا اشرفزاده.
- ۲۹ - شرح کامل منطق الطیر، ص ۱۵۰.
- ۳۰ - نگاه کنید به مجموعه الواح مبارکه، صص ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۶.
- ۳۱ - حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلی (دانداس : مؤسسه معارف بهائی، ۲۰۰۲م)، ج ۲، صص ۶۴۰ - ۶۴۲.
- ۳۲ - دریای دانش، ص ۲۹.
- ۳۳ - حدیقه عرفان (کانادا : عندلیب، ۱۹۹۴م)، ص ۵۴.

پیوند امر بهائی با فرهنگ ایرانی و آئین زردشتی

شاپور راسخ

امر مبارک بوحدت ادیان قائل است و اصل وحدت سه اعتقاد را در بر می‌گیرد: وحدانیت الهی - وحدت مظاهر الهی - اشتراک در مبادی اخلاقی و روحانی. آثار مبارکه بهائی دال بر آن است که احکام و قوانین اجتماعی ادیان متغیر است و باقتضای زمان عوض می‌شود. معذک باید تصدیق کرد که همه احکام اجتماعی از این قبیل نیستند و پاره‌ای از آنها چنان ریشه‌های محکمی در سنن قومی دارند که تغییر آنها دشوار است. مثلاً با وجود ضدیت اسلام با عصر جاهلی، خیلی قوانین اسلامی از سنت‌های عصر جاهلیت اقتباس شده است، که حضرت عبدالبهاء در «رساله مدنیه» دو صفحه را بآن اقتباس می‌دهند (چاپ آلمان، صص ۳۵-۳۶)، نظیر تقویم قمری - حرمت اکل گوشت خوک - موقعیت پست زنان - برخی از آداب حج - قطع ید سارق و موارد دیگر.

۱- گرچه انتظار می‌رود که ادیان دارای ویژگی بُرون‌زمانی و بُرون‌محلّی باشند، اما بسیاری از دستورات آنها منطبق بر سنت‌های محلی و قومی است. در مورد امر حضرت بهاء‌الله متعددند قوانین آن که در فرهنگ ایران سابقه داشته‌اند، مثل رعایت تقویم شمسی و جشن‌هایی چون عید نوروز و ایام هاء - مانند اهمیت خانواده گسترده که در قانون ارث بهائی منعکس است، نظیر دار مسکونی و البسه مخصوص متوفی که بفرزند ارشد (از نکور) میرسد - دیگر مهر و میزان مهر که در اسلام هم سابقه دارد - لزوم اجابت دعوت که مهمان‌نوازی و مهمان‌دوستی را می‌رساند - جواز اصغاء نغمات و تار و الحان که در فرهنگ ایران هست و نه در اسلام - جواز استعمال ظروف نقره و طلا و پوشیدن حریر و سنجاب که در اسلام نیست ولی در فرهنگ کهن ایران سابقه دارد.

دیانت بهائی در اواخر حیات حضرت بهاء‌الله با تصدیق عده‌ای از زردشتیان بامر بهائی روبرو شد. برخی از جاذبه‌های جامعه بهائی برای زردشتیان عبارت بوده‌اند:

(الف) اعتقاد به ظهور آخرالزمانی سوشیانس با شاه بهرام؛

(ب) قول بآنکه حضرت بهاء‌الله از سلاله ساسانی بوده‌اند؛

(پ) اهمیت دادن امر مبارک به کشاورزی و ارج نهادن محیط زیست؛

(ت) رحم به حیوانات که در کتب زردشتیان هم هست (مثل گاو - اسب)؛

ث) کاربرد فارسی سره که نمونه آن در آثار حضرت بهاءالله فراوان است؛
 ج) اهمیت دادن به اخلاقیات و اندیشه و گفتار و رفتار نیک در امر بهائی، در حالی که اسلام همه تأکیدش روی احکام است؛
 د) اسلام به جبر اعتقاد دارد و آئین زردشتی مثل امر مبارک باراده انسان در سرنوشت او اهمیت میدهد.

۲- در اسلام دعا و مناجات هست، ولی تأکید روی صلوة یومیه است که جنبه اجتماعی در آن قوی است. مناجات یعنی نجوای عاشقانه با خدا، که در گاتا و خردهاوستا جای ویژه ای دارد، در امر بهائی هم مورد توجه خاص است.

۳- اسلام شریعتی است مبتنی بر سادگی زندگی. در امر بهائی هنر، گل کاری، تزیین، مجسمه سازی، نقاشی، و امثال آن اهمیت داده شده و ایرانیان بنیادگذاران پارک های زیبا در تاریخ بشر بوده اند. به حفظ و تجمیل محیط زیست و رعایت پاکیزگی و لطافت در همه جنبه های زندگی در آئین بهائی خیلی بیش از اسلام اهمیت داده شده.

۴- حکم تجدید اسباب بیت در هر ۱۹ سال از احکام بدیعی است که باز توجه امر بهائی را به لطافت و نظافت نشان می دهد و تعلیمی مشابه آن در اسلام وجود ندارد.

۵- جامعه ایرانی بر روی هم بامور احساسی و عاطفی گرایش دارد و کاربرد شعر در ادبیات منثور ایرانی، از جمله آثار بهائی، نمونه ای از علاقه بامور احساسی است. خوش مشربی ایرانی در طنز که در ادب فارسی گسترش بسیار یافته و در مکاتیب حضرت عبدالبهاء هم نمونه های خوبی دارد منعکس است.

۶- قرآنی هست که از توجه امر بهائی به آتش و نور حکایت می کند و جناب منوچهر سلمان پور هم رساله مفصلی در این مورد نوشته اند. جایگاه این دو نماد را در ادب و تفکر بهائی با چند نمونه از الواح جمال مبارک مندرج در ابتدای «یاران پارسی» میتوان نشان داد:

"به تجلئی از تجلیاتش افنده اهل جهان منور و روشن، آتش محبت افروز امروز در گیتی ظاهر و نمایان."

"آتش پرده سوز بر افروخته دست من است. او را بآب نادانی میفسرید."

"این راه [امر بهائی] در میان راه ها مانند آفتاب جهانتاب است در میان ستارگان."
 گوئی حضرت بهاءالله ظهور خود را بآتش آغازین تشبیه فرموده اند: "اکنون آن آتش آغاز بروشنی تازه و گرمی بی اندازه هویدا است تا جذب رطوبات و برودت زائده که مایه سستی و افسردگی و سرمایه گرانی و پژمردگی است نماید و همه امکان را بمقام قرب رحمن کشاند ... هر که نزدیک شد برافروخت و رسید و هر که دوری جست بازماند."
 گوئی بار دیگر آتش طور و سینا پدیدار شده است و می دانیم که آتش چه جایگاه مهمی در

مراسم مذهبی زردشتی دارد. دکتر محمدجواد مشکور می‌نویسد: "مظاهر دین زردشتی در ایران آتشکده‌هایی بود که در هر گوشه‌ای برپا داشته بودند. آتشدان در میان آتشکده جای داشت و پیوسته آتش مقدس در آن می‌سوخت. محافظ آتشکده را هیربد می‌گفتند. زردشتیان آتش را نمی‌پرستند، بلکه آن را نشانی از فروغ ایزدی می‌دانند." (صص ۱۰۴-۱۰۵). نزد زردشتیان آتش هم مقدس است و هم تطهیر کننده.

۷- یک تغییر مهم امر بهائی، خصوصاً نسبت به آئین زردشتی، حذف طبقه روحانی است که عامل تحجر و انحطاط آئین الهی شدند. بفرموده حضرت عبدالبهاء: "حضرت گشتاسب و جاماسب ترویج آئین حضرت زردشت عظیم نمودند و به جان و دل کوشیدند تا تعالیم مبارکش کشور ایران را احاطه نمود ... بعد از چندی آئین نیاکان فرو گذاشتند و دستوران بخودپرستی و عدم راستی سربرداشتند، مرتباً غرور شدند و مصدر انواع شرور. لهذا اختر نیک‌بختی افسرده شد و نهال آرزو و امید پژمرده گشت." («پاران پاریسی»، ص ۹۷). و البته یکی از علل نارضائی مردم از حکومت ساسانی دخالتگری بی حد دستوران در زندگی یومیه مردم و فشار طاقت‌فرسا بآنها بود (دکتر زرین‌کوب، کتاب «روزگاران»، صص ۲۹۶-۲۹۷).

۸- امر بهائی هم وارث ادیان ابراهیمی و سامی است و هم نگاهبان میراث ادیان غیرسامی، چون میترائیسم و زردشتی و مانوی، و مسلماً گسترش مطالعات زردشتی اجازه خواهد داد که بعضی موارد اقتباس یا مشابهه را در امر بهائی و آئین زردشتی بتوان پیدا کرد. همه ادیان، بنا به تحقیقات جدید، تحت تأثیر فرجام‌شناسی آئین زردشتی قرار گرفته‌اند (ر.ک. Richard Foltz, *Spirituality in the Land of the Nobles*, 2004). و در عین حال امر بهائی برای قیامت و بهشت و دوزخ و پل صراط و غیر آن معانی روحانی قائل شده است. از منابع خوب در باره آئین زردشتی آثار مری بویس (Mary Boyce) است، چون *Zoroastrians: Their Religious Beliefs and Practices*، نشر ۱۹۷۹، و با همکاری یک تاریخ آئین زردشتی در ۳ جلد (۱۹۷۵-۱۹۹۱). همچنین رجوع شود به آئین زردشتی در دائرةالمعارف انگلیسی دین - نشر سال ۲۰۰۵، جلد ۱۴، بیست صفحه، نوشته جمشید چوکسی.

هاء هویّه

فاروق ایزدینیا

مقدمه

در دستور زبان، استفاده از ضمیر منوط به وجود اسم قبل از آن است که ضمیر به آن راجع گردد. در غیر این صورت استفاده از ضمیر، ابتدا به ساکن، منطقی به نظر نمی‌رسد. اصطلاح "مرجع ضمیر" گویای آن است که ضمیر باید رجوعی به قبل از خود داشته باشد.

در سورة القدر (۹۷) قرآن کریم آمده است، "انّا انزلناه فی لیلة القدر". مفسران مسلمان ضمیر "هـ" را راجع به قرآن می‌دانند اما مرجعی در سورة مزبور ذکر نشده است که دالّ بر ارجاع این ضمیر به آن باشند. بنابراین، باید یقین کرد که "هـ" فی نفسه باید اسم باشد نه ضمیر. یعنی، نازل کردیم "هـ" را در شب قدر. و از آنجا که در همان سورة مبارکه آمده است که این شب برتر از هزار ماه است و در آن شب ملائکه و روح به اجازه پروردگارش نازل شدند و صلح و سلام برقرار می‌شود، باید اهمّیتی به مراتب فراتر از آن داشته باشد که در مخیلة بشر می‌گنجد. زیرا در نفس آیه مزبور خداوند می‌پرسد، "تو چه دانی که شب قدر چیست؟" گو این که در بعضی ترجمه‌ها "چه چیزی تو را از لیلة القدر آگاه کرد؟" آمده است. به هر حال، درک این شب و اهمّیت آن و اهمّیت "هـ" نازل در آن شب باید فراتر از درک بشر، بخصوص در دور اسلام بوده باشد.

در این مختصر، قصدی بر این نیست که راجع به "هـ" و اهمّیت آن در امر بهائی سخنی گفته شود، بلکه این مستمسکی است برای بیان کلامی درباره ولادت جمال ابهی، مکّم طور، من لم یلد و لم یولد.

لیلة القدر

در واقع لیلة القدر شب ولادت حضرت بهاءالله است لا غیر و آیه مبارکه قرآنی نیز بشارت این یوم را می‌دهد. جمال مبارک بنفسه المبارک می‌فرماید، "انّها لیلة فیها وُلِدَ محبوب العالمین." (مائدة آسمانی، ج ۱، ص ۷).

لیلة القدر، شب ولادت حضرت بهاءالله، منشأ نورانیت جمیع ایام است. در یکی از الواح ولادت خویش نیز به نزول "ملائکه و روح" که در آیه قرآنیه بدان اشارت رفته، مذکور است که، "نُزِّلَتْ فیهِ الملائكة و الرّوح بأباریق الکوثر و التّسنیم و فیهِ رُئِنَ کُلُّ الجنان بطراز الله المقنن العزیز المّان" (ایام تسعه، ص ۴۹)

ارتباط لیلۃ القدر با "ه" مذکور در سورة القدر

جمال مبارک علّت ارتباط مزبور را چنین توصیف می‌فرماید، "قد زینّا لیلۃ القدر بالهائ لیوقننّ اهل البهائ بهذا الاسم الأعظم العظیم." (لنالی الحکمة، ج ۱، ص ۷۶) جالب است که جمال قدم اشارتی نیز دارند که، "بها زینّ الفرقان من قبل" (همان مأخذ). سپس به ترکیب آن با "واو" اشارتی دارند که به واسطه آن "ستّه" ظاهر و عیان گشت. ترکیب "ه" و "و" در واقع ظهور الهی بر بندگان است. چه که "ه" از "غیب هوئیّه" حکایت دارد و "و" از ظاهر الوهیت و چون ترکیب حاصل شود "هو" پدیدار گردد. این معنی در لوحی از قلم قدم عزّ نزول یافته است که "هو" اشاره به اسم الهی دارد و از برای اسم مزبور ظاهری است و باطنی که ظاهرش به هیكل الوهیت و هیأت ربوبیت اشارت دارد و باطنش به غیب هوئیّه و سرّ احدیه و ذات بحتّه قدیمه. "عبر عن الباطن بالهائ و عن الظاهر بالواو." و چون اراده ظهور فرماید "استقرّ هذه الهائ الغیبیة القدیمة علی ذلك الهیکل العرشیة الأزلیة." (یادنامه مصباح منیر، ص ۱۷۴)

معنای "ه"

جمال قدم در لوحی که در بالا بخشی از آن نقل شد می‌فرماید که حضرت ربّ اعلیّ "ه" را تفسیر فرموده‌اند: "قد فسّرھا من بشرّ النّاس بظهوری أنّھا زینت بما نزلت فیها الهائ الّتی انشعبت منها بحور الأسماء." (مائدة آسمانی، ج ۱، ص ۷) لذا، برای اطلاع از تفسیر هائ باید به آن اثر عظیم رجوع نمود.^۱ امّا، تعاریفی که از برای "ه" در آثار جمال مبارک ذکر شده برای رعایت اختصار به سه مورد اشاره می‌شود:

- ۱- هائ هوئیّه" در سورة الهیکل از قلم قدم نازل: "أنّ یا هائ الهویة فی هذا الاسم [هیکل] قد جعلناک مخزن مشیّتی ثمّ مکن ارادتی لمن فی ملکوت الامر و الخلق فضلاً من لدن مهیمن قیوم." (آثار قلم اعلیّ، ج ۴، ص ۲۷۹)
- ۲- هویت بحتّه: در اثری از قلم قدم نازل، "از باء بحر اعظم هویدا و از ها هوئیّه بحتّه." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۴۰) عبارت "هوئیّه بحتّه" در کتاب ایقان در وصف کلیّه مظاهر ظهور به کار رفته است، "در مقام توحید و علوّ تجرید اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیّت صرف و هویت بحتّه بر آن جواهر وجود شده و می‌شود." (ایقان، طبع آلمان، ص ۱۱۷)
- ۳- منشأ انقلاب در اشیاء: جمال قدم می‌فرماید از اتّصال باء به هائ کلّ اشیاء منقلب شدند: "لمّ اتّصل الباء بالهائ و امتزجا انقلب منهما کلّ الأشیاء من لدن ربّک المهیمن القیوم." (یادنامه مصباح منیر، ص ۲۱۷)

ولادت هیکل مبارک

به شهادت حضرت بهاءالله، در شب ولادت هیکل مبارک دروازه‌های بهشت گشوده شد و ابواب جهنم مسدود گشت و نسائم غفران وزیدن گرفت و جمیع ایام نور خود را از این شب اخذ کردند. اگرچه قبلاً اشارتی رفت که شب ولادت هیکل مبارک همان لیلۃ القدر است، اما به عبارتی جمیع لیالی قدر طائف حول این شب هستند.

در این شب کسی متولد شد که ملکوت غیب و شهود در انتظار ظهورش بودند. از همین شب بود که شیاطین از صعود به جبروت عزت و اقتدار منع شدند.

در کنار بسیاری از صفات دیگری که به این شب نسبت داده می‌شود، شهادت داده شده که ولادت "من لم یلد و لم یولد" در این شب صورت گرفته است. جمال مبارک آن را درباره ذات الوهیت به کار می‌برند، "الحمد لله مموج بحر النور بماء النارية الإلهية و مهیج احرف الظهور بالنقطة العمائیة الفردانیة ... لیشهدن الكل بأنه هو الحق لا إله إلا هو و إنه لهو الفرد الأحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لیس کمثله شیء و هو الله المتکبر الجبار" (مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۲۶۵)

اما، در لوح میلاد در مورد نفس مبارک مطرح شده است، "فیا حبذا من هذا الفجر الذی فیه استوی جمال القدم علی عرش اسمیه الأعظم العظیم و فیه وُلِدَ من لم یلد و لم یولد." (ایام تسعه، ص ۵۰ / مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۳۴۴)

جناب دکتر داودی در جواب سائل درباره این بیان مبارک، شرحی درباره استفاده از این عبارت در حق مظهر ظهور بیان می‌کنند:

"بلافاصله به دنبال این آیه شریفه آیه دیگری هم هست که می‌فرماید: "طوبی لمن انغمس فی بحر المعانی من هذاالبیان" یعنی خوشا به حال کسی که در دریای این بیان فرو برود و معانیش را دریابد و به حقیقت امر پی ببرد که در این گفتار ما چه خواسته‌ایم بگوئیم. این مطلب را بلافاصله دنبال همین آیه می‌فرمایند تا معلوم بشود که عبارت معنایی دارد سوای آنچه ممکن است متبادر به ذهن بشود. حال آن معنی که متبادر به ذهن می‌شود چیست؟ آن این است که چون "لم یلد و لم یولد" در شأن خدا آمده. بنابراین این ممکن است موهم ادعای الوهیت بشود و حال آنکه همانطور که خدمتتان در قسمت اول عرایض عرض کردم، مظهر امر، مظهر همه صفات الهی است، چون خود خدا منزّه از صفات و اسماء است، پس "لم یلد و لم یولد" هم مظهر امر می‌تواند باشد. چون مظهر همه صفات الهی است، همانطور که مظهر امر می‌تواند قادر باشد، می‌تواند عالم باشد، می‌تواند رازق باشد، حتی می‌تواند خالق باشد، می‌تواند سمیع باشد و بصیر باشد چون خدا خودش صفت ندارد پس صفت در شأن اوست...

"لم یلد" یعنی چه؟ یعنی نمی‌زاید. "لم یولد" یعنی چه؟ یعنی زاده نمی‌شود. مظهر امر زاده نمی‌شود، متولد نمی‌شود. آن کسی که در شب دوم محرّم سال ۱۲۳۳ هجری قمری متولد شد. آن مظهر امر نبود، او میرزا حسینعلی نوری پسر میرزا بزرگ نوری بود. توجّه می‌فرمائید، مظهر امر "لم یولد" است، متولد نمی‌شود. یعنی حقیقتی است که همیشه بوده و هست و خواهد بود. حقیقت واحده است. منتهی این حقیقت واحده که در عالم بعنوان مظهر امر همیشه بوده و هست و خواهد بود، هیچوقت متولد نمی‌شود و نمی‌میرد، و این یکی از اصول عقاید ماست که حقیقت همه مظاهر امر یک حقیقت بیشتر نیست. یعنی فرض کنید مثل آفتابی است که آنجا می‌تابد، منتهی آینه‌ای پیدا می‌شود که این نور را جلوه می‌دهد. اگر آن آینه نباشد، باز آفتاب در شأن خود وجود دارد. مظهر امر الهی یعنی اول صادر از حقّ، مشیّت اولیه همیشه وجود دارد و هست و خواهد بود. او متولد نمی‌شود، منتهی در آن حین که در عالم همچو فردی از انسان متولد می‌شود، این مظهر امر در او جلوه می‌کند. بنابراین خود مظهر امر، از آن لحاظ که مظهر امر است، "لم یولد" است، هیچوقت متولد نشده، یعنی حتّی قدیم است، قدیم زمانی است، یعنی تا خدا بوده او هم از او صادر شده و هست.

این حقیقت، این اشاره به این اصطلاح، اصل اصیل فلسفه معتقدات بهائی است که مظهر امر حقیقت واحده است و همیشه بوده، همیشه هست و همیشه هم خواهد بود. هیچوقت هم متولد نمی‌شود، فقط همانطور که می‌فرماید این فجری است که متولد شد کسی که متولد نمی‌شود: "هذا یوم فیه ولد من لم یلد و لم یولد". یعنی در این روز کسی به جهان آمد که آن حقیقت لم یولد را در خودش منعکس کرد. پس به این ترتیب توجّه می‌فرمائید که این بهیچوجه ادّعای الوهیت، خدای ناکرده، نیست که ما بر طبق نصّ صریح حضرت ولیّ امرالله ممنوعیم از اینکه چنین تعبیری از بعضی از آیات الهی بکنیم. همینطور "لم یلد" یعنی متولد نمی‌کند. نمی‌زاید. این اشاره به عصمت کبرای مظهر امرالله است که شریکی در آن نیست، یعنی هیچوقت از مظهر امر، مظهر امر نمی‌زاید... (الوهیت و مظهریت، ج ۲، ص ۲۸)

از آنجا که شیخ نجفی نیز اتّهام ادّعای الوهیت را به حضرت بهاءالله وارد کرده، جمال مبارک در دو لوح جداگانه به او جواب داده‌اند. "از قرار مذکور این آیام ابن باقر ارض صاد، حسب الامر سلطان، در مدینه طا وارد و در یکی از مجالس گفته باید سوره توحید را ترجمه نمایند و به هر یک از اهل مملکت بسپارند تا کلّ دانند حق لم یلد و لم یولد است و بابیها به الوهیت و ربوبیت قائل. سبحان الله آیا چه شده که ابن عمران در طور عرفان بعد

از اصغای اِنْتی اَن الله از سدره مبارکه ذکر ننمود و دفتر توحید را ترجمه نفرمود؟ باری، اگر نفسی با او ملاقات نماید از قول مظلوم بگوید اِنَّق الله ندای ناصح امین را به سمع فطرت بشنو و چون کلیم آنچه را اصغا نمود و قبول فرمود تو هم از سدره مبارکه انسان قبول نما. لعمرالله کلمه مبارکه اِنَّ انا الانسان نزد مظلوم اعظم است از جمیع آنچه ادراک نموده‌اند" (مجموعه اشراقات، ص ۴۰).

در لوح مبارک خطاب به شخص او، معروف به لوح ابن ذئب، چنین نازل: "اَن جناب یا غیر گفته سوره توحید را ترجمه نمایند تا نزد کلّ معلوم و مبرهن گردد که حق لمیلد و لمبولد است و بابیها به ربوبیت و الوهیت فائلند. یا شیخ این مقام مقام فنای از نفس و بقاء بالله است و این کلمه اگر ذکر شود مدلّ بر نیستی بحت بات است. این مقام لاأملک لنفسی نفعاً و لا ضرراً و لا حیاةً و لا نشوراً است. یا شیخ علمای عصر در تجلیات سدره بیان لابن عمران در طور عرفان چه می‌گویند؟ اَن حضرت کلمه را از سدره اصغا نمود و قبول فرمود ولکن اکثری از ادراک این مقام محروم؛ چه که بما عندهم مشغولند و از ما عندالله غافل." (لوح مبارک خطاب به شیخ نجفی، ص ۳۲-۳۱).

جمال قدم بنفسه المقدّس کلمه "وُلِدْتُ" و "لمیلد و لمبولد" را مقایسه می‌فرمایند که اگر بر لسان مظهر ظهور جاری شود هر دو صحیح است: "شرافت علم و عرفان بما هو علم و عرفان نبوده؛ اگر منتهی به حق و قبول او شود محبوب والاّ مردود. کلّ الفاظ در اَن ساحت در رتبه واحده مذکور. مثلاً لو یقول وُلِدْتُ کقوله لمیلد و لمبولد. اگرچه بر حسب ظاهر تنزیه الهی از شبه و مثل و نظیر منتهی مقام عرفان انام است، چنانچه بین ناس هم این مقام اعلیٰ و ارفع است، ولکن این امتیاز هم نظر به قبول حقّ است و به اراده او محقق شده ... اَن بحر قدم از جمیع این کلمات محدثه مقدّس و ساحت اقدس از جمیع این بیانات منزّه." (اقتدارات، ص ۸۹)

ظهور کینونت مکنون و غیب مخزون

این معنی در بسیاری از آثار حضرت بهاءالله ذکر شده است. مثلاً در لوحی جمیع را به حضور فرا می‌خوانند و بشارت می‌دهند که کنز مخزون ظاهر شده است: "اَن که گفت می‌آیم آمد و آیات عنایتش عالم را احاطه فرموده. اَن دوست یکتا آمده؛ اَن یار بی‌همتا حجاب را شق نموده. بشتابید، وقت حضور است. بیابید بیابید کنز مکنون ظاهر، گنج مستور باهر؛ وعده‌های کتاب ظاهر شده، اشارات صحف مشاهده گشته. خود را محروم نمایید و بی‌نصیب مگردانید" (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۷۶).

در واقع اشاره به حدیث قدسی دارد که فرمود، "کنثُ کنزاً مخفیاً؛ احببْتُ اَن اعرف... الخ. حضرت عبدالبهاء در بیان تصریح می‌فرمایند که مقصود جمال مبارک است: "فاشَرَقْتُ شمسُ الحقیقة من ذلک الافق المنیر و طلع و لاح و باح اَنواره علی آفاق

العالمین. هذا هو الكنز الأخرى و هذا هو السماء الذى صعد اليها عيسى... (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۰۸)

جمال مبارک در لوح میلاد نیز به همین نکته اشاره دارند که در آن فجر کینونت مکنون ظاهر شد، "قل هذا فجرٌ فيه ظهر کینونة المکنون و غیبُ المخزون." (ایام تسعه، ص ۵۲)

غرس شجره اعظم

در فجرى که جمال قدم متولد شدند، شجره اعظم نیز غرس شد و دارای ثمراتی بود. جمال مبارک بر حسب استعداد خلاق به بیان ثمرات این شجره اعظم می‌پردازند. بدیهی است آنچه که بیان می‌شود به صریح عبارت کلمات مبارکه مکنونه در حد و اندازه این عباد است: "کلما نزلتُ علیک من لسان القدرة و کتبتُهُ بقلم القوه قد نزلناه علی قدرک و لحنک لا علی شأنی و لحنی." در لوح میلاد نیز بدین نکته صراحت دارند، "اذا نذکرُ لکم یا ملأ الرّوح بعض ترنماتها علی مقدارکم لیستجذبکم و یقرّبکم الی الله المقندر العزیز القدر." (ایام تسعه، ص ۵۱) و بعد از ذکر بعضی از ثمرات، گویی امساک قلم می‌فرمایند که به همین میزان هم که ذکر شد "ارتفعت ضجیح المنافقین فی الدّیار و ضوضاء المشرکین من الأشرار" (همان، ص ۵۳) و بدین لحاظ به قلم امر می‌فرمایند، "خذ زمامک ثم امسک ثم اسئر ما أعطاک بجموده ... فاجر علی مقدارهم." (همان) علّت آن را در سطور قبل از آن بیان می‌کنند که، "فیا حبّذا من اسرار الّتی لن یقدر أن یحملها أحدٌ إلاّ الله..." (همان).

به چند ثمره‌ای که از این شجره اعظم ظاهر شده اشاره می‌شود:

ثمره اول آن که به کلامی نطق فرمود که سدره سینا به آن تکلم کرد و حضرت موسی آن کلام را شنید و از کلّ ممکنات منقطع شد و به مقرّ قدس نزدیک گشت. (ایام تسعه، ص ۵۲) این معنی را در جای دیگری از الواح نیز توان یافت: "سبحان من أظهره و سبحان من بعثه و کلمه من بحبوحه النار موسی موسی أنا إله أبیک اله ابراهیم و اله اسحق و اله یعقوب. فلما سمع النداء من قطب النار و أخذّه جذب الجبار غطی وجهه من الخوف و لا یقدر أن ینظر إليها و انصعق من نداء القرب واحد و ثمانین الف سنة دهر بهذا تقرب الیه فضل ربّه و هب علیه عرف الوصال..." (مانده آسمانی، ج ۴، ص ۳۸)

و اما ثمره ثانی به کلامی نطق فرمود که حضرت مسیح را جذب کلامش چنان اخذ نمود که به آسمان عزّ منیر صعود فرمود. این معنی نیز در کلامی از جمال مبین و مرکز میثاق امر ربّ العالمین مسطور. جمال قدم می‌فرمایند: "انّی أنا السماء الّتی صعد الیها این مریم. یشهد بذلك لسان العظمة و القوم اکثرهم من الغافلین." (آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۱۰۳)

حضرت عبدالبهاء نیز اشارتی گذرا به این موضوع دارند. در لوحی در وصف ظهور جمال قدم می‌فرمایند: "هذا هو السماء الذي صعد اليها عيسى" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۰۸)

و اما ثمره ثالث، به کلامی نطق فرمود که قلب حضرت محمد رسول الله چنان منجذب گشت که از این ندای اعلیٰ به سدره منتهی عروج فرمود و ندای الهی را از آن سوی سراپرده کبریایی شنید. این معنی در کلام جمال مبارک مسطور. در مورد آنچه که در معراج رخ داد، حضرت بهاء الله می‌فرمایند، "قل يا قوم قوموا عن النوم. تالله قد ظهر ذات القدم و تطوفن في حوله ارواح النبیین ثم سدره المنتهی قل ان محمد قد عرج سبعین الف سنة إلى أن بلغ إلى فناء هذا الباب. فویل لمن کذب و تولی" (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۱۳).

در توضیح معراج، جمال مبارک می‌فرمایند: این که معراج واقعاً چیست، حضرت بهاء الله توضیح می‌فرمایند، "هو العروج الى الملكوت الاعلیٰ و الافق الابهی فتشرف بقاء ربّه و سمع النداء اطلع بأسرار الكلمة العليا و بلغ سدره المنتهی و دنی فتدنی فکان قاب قوسین او ادنی و دخل الجنة المأوی و الفردوس الاعلیٰ و أراه الله ملکوت الأرض و السماء." (رحیق مختوم، ج ۱، ص ۱۴۹)

در بیان دیگر از قول حضرت رسول اشارتی دارند که طلعت محمدی درباره ظهور جمال ابهی می‌فرماید که این همان است که در شب معراج ندایش را شنیدیم و جمالش را ندیدیم: "هذا يوم فيه نادى محمد رسول الله في قطب جنة الرضوان «يا اهل الأکوان تالله قد ظهر محبوب العالمین و مقصود العارفين. هذا هو الذي سمعتُ نداءه في المعراج و ما رأيتُ جماله» الى أن بلغت الأيام الى هذا اليوم الذي به زينت أيام الله الملك العزيز الحميد." (اسرار الآثار، ج ۵، ص ۱۴۶)

با توجه به این که در بیانی "تشرف بقاء ربّه" ذکر شده و در بیان دیگر "ما رأيتُ جماله" مذکور، این توضیح لازم می‌آید که در عالم اسلام دو حدیث مروی است که یکی بر رویت و دیگر بر عدم رویت دلالت دارد. البته در توضیح این اختلاف دو حدیث نیز شرحی وارد شده است. جناب فاضل مازندرانی در پانویس صفحه ۶۵ جلد اول امر و خلق و ۱۷۱ جلد دوم (یا ۴۴۸ طبع قدیم در ایران) چنین نقل کرده‌اند، "مصطفی صلعم در شب معراج مر عایشه را خیر داد که حق را ندیدم و ابن عباس رضی الله عنهما روایت کند که رسول عم مرا گفت حق را بدیدم. خلق به این خلاف بماندند و آنچه بهتر بایست وی از میان ببرد. اما آنچه گفت دیدمش عبارت از چشم سیر کرد و آنچه گفت ندیدم بیان از چشم سیر. یکی از این دو اهل باطن بودند و یکی اهل ظاهر. سخن با هر یک بر اندازه روزگار وی گفت. پس چون سیر دید اگر واسطه چشم نباشد چه زیان..."

جمال قدم بعد از ذکر این ثمرات خطاب به قلم اعلیٰ می‌فرماید، "أن یا قلم الاعلیٰ فأمسک زمامک تالله الحق لو تنطق و تذکر نعمات الأثمار من شجرة الله لتبقى وحيداً فی الأرض لأنّ الناس کلهم یفرّون عن حولک و ینفضّون عن ساحة قدسک و إنّ هذا الحقّ یقین." (ایام تسعه، ص ۵۳)

ولادت حقیقت رحمن

در یکی از الواح میلاد طلعت ابهی، تصریح شده که در آن شب "حقیقة الرّحمن" ولادت یافته است. اطلاق عنوان رحمن، که خاصّ ذات الهی است، به نفس مبارک جمال ابهی در سایر آثار مبارکه مشهود است. فی‌المثل در لوحی می‌فرماید، ("قد أتى الرّحمن فی ظلّ البیان." (کتاب مبین، ص ۳۱۳) در بیان دیگر از قلم اعلیٰ نازل، "ذکر من لدی المذكور لمن فاز بعرفان الله فی یومٍ أتى الرّحمن برحمةٍ أحاطت العالمین." (لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۱۸۸).

در بشارات حضرت اعلیٰ به ظهور من یظهره الله نیز این لطیفه مذکور است: حضرت ربّ اعلیٰ در توقیع خطاب به ملا باقر حرف حیّ که از من یظهره الله سؤال کرده بود می‌فرماید، "ذلک شمس الحقیقة و وجهه الأحدیة و طلعة الرّبویة و کینونة الالوهیة و انیة الأزلیة لو یستقرّ علی التّراب تنادی ذرّات التّراب علی أنّ ذلک عرشٌ قد استوی الرّحمن علیه فمن یفتخر الطّین بمحلّ عرشه بذلک الإفتخار، فکیف ینبغی اولو الأفكار أن یفتخروا بالله الواحد الفّهّار و یستنبئون عن الله الواحد الطّهّار." (ایام تسعه، ص ۱۷۲).

حضرت عبدالبهاء نیز این عنوان را در مورد حضرت بهاء‌الله به کار برده‌اند: "فاشرق و سطع و لمع و بزغ نور الجمال فی هیکل الجلال و استقرّ الرحمن علی عرش الأکوان و تشعشع و تلالأ شمس الحقیقة علی آفاق الامکان و کانت بهاء السموات و الأرض فی عالم الغیب و العیان" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۰۲)

در اینجا اشارتی به معنای رحمن و تفاوت آن با رحیم ضرورت دارد. علمای اسلام اعتقاد دارند که رحمن صفت خاصّ خداوند و برای این عالم است و در نتیجه برای مؤمن و کافر یکسان است. اما رحیم مختصّ عالم بعد است و لذا فقط نصیب مؤمن می‌شود کافر از آن نصیبی ندارد. از امام جعفر صادق روایت می‌شود که فرمودند: "والله إله کُلّ شیءٍ الرحمنُ بجمیع خَلْقِهِ، الرّحیمُ بالمؤمنین خاصّةً." (کلینی، محمّد بن یعقوب، کافی، باب معانی الأسماء و اشتقاقها، ۱/۱۴۴) در واقع معتقدند که رحمان صفت عامّ است و کُلّ اشیاء و کائنات را در بر می‌گیرد ولی رحیم خاصّ است و ویژه مؤمنان.

اما، بیان حضرت ربّ اعلیٰ گویای آن است که هر دو صفت مربوط به هر دو عالم است. در مناجاتی آمده است، "لاندعوا دونک، یا الهنا، ربّاً و لانرجوا من سواک، یا رحمن الدنیا

و الآخرة و رحیمهما رحمةً و فضلاً." (منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۱۲۷)

به موج آمدن دریاهاى غفران

در این شب "تموّج ابجر الغفران و هبت نسائم السّبحان." (ایام تسعه، ص ۵۶). در آثار جمال مبارک میل به عفو و غفران به کزّات مشهود شده است. سرآغاز این نسائم غفران شب ولادت آن ذات مکرم است. در مناجاتی از قلم رحمن نازل، "اگر نفسی از اول لااؤل از جمیع اعمال حسنه محروم مانده باشد، الیوم تدارک آن ممکن است. چه که دریای غفران در امکان ظاهر و آسمان بخشش مرتفع." (ادعیه حضرت محبوب، طبع مصر، ص ۳۶۷)

از موارد معروف رفع قلم، ایام رضوان است. در سورة القلم مصرّح است که، "قد ارفع الله فيه القلم عن كلّ من فی السّموات و الأرض و هذا ما أشرق به حکم القدم عن مشرق القلم لتفرحنّ فی أنفسکم و تكوننّ من الذینهم یفرحون." (آثار قلم اعلی، ج ۴، طبع ۱۳۳ بدیع، ص ۲۶۴)

از موارد دیگر، مغفور واقع شدن نفسی است که فرزندان نشان در ظلّ رایت رحمن وارد شوند: "یکی از فضل‌های مخصوصه این ظهور آن است که هر نفس که به مطلع امر اقبال نمود، ابوبین او اگرچه به ایمان به ظهور فائز نشده باشند، پرتو آفتاب عنایت الهیه ایشان را اخذ فرماید. هذا من فضله علی احبائه. اشکر و کن من الحامدین." (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۷۲)

این فضل شامل منتسبین نیز می‌شود: "از جمله اموری که مخصوص است به این ظهور اعظم آن که هر نفسی در این ظهور به اقبال فائز و به اسم قیوم از رحیق مختوم آشامید، یعنی از کأس محبت الهی، منتسبین او بر حسب ظاهر اگر مؤمن نباشند، بعد از صعود به عفو الهی فائز و از بحر رحمت مرزوق خواهند بود. این فضل محقق است از برای نفسی که از ایشان ضرّی به حق و اولیای او نرسید." (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۷۳)

این مورد اخیر، در خصوص میرزا حسین‌خان مشیرالدوله از قلم اعلی تصریح شد: "چون به نسبت یکی از احبای الهی فائز، شاید کلمه غفران از ملکوت عنایت رحمن دربارهاش نازل شود." (رحیق مختوم، ج ۱، ص ۷۰۲ / مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۱۰) مقصود از "یکی از احبای الهی" در این لوح مبارک، "جناب آقا میرزا محمدعلی کدخدای مشهور" است "که از اقربای نزدیک مرحوم حاجی میرزا حسین‌خان صدراعظم بودند." (رحیق مختوم، ج ۱، ص ۷۰۳ به نقل از تاریخ سمندر)

ناگفته نماند که در کنار این عفو و غفران، انتظار می‌رود احبای الهی نیز از آنچه که عقول آنها از آن کراهت دارد احتراز نمایند. در اثری از جمال قدم، به امضاء کاتب

وحی، چنین مذکور، "در ایام رضوان فقره‌ای از سماء مشیت نازل که قلم برداشته می‌شود. ولیکن فرموده‌اند باید تجاوز از آداب و ما تکرهه العقول نشود. این است حکم محکم الهی طوبی لقوم یعملون." (امر و خلق، ج ۴، ص ۹)

این معنی در لوح دیگری نازل از یراعه جمال قدم مصرح: "اگرچه در این ایام بحر غفران مواج و نیر کرم از اعلیٰ افق عالم مُشرق، ولیکن در هر عملی بنفسه اثری مقدر. الیوم عبادی که به منظر اکبر ناظرند، باید به اعمالی تمسک نمایند که عرف تقدیس از او متضوع گردد و سبب اقبال اهل عالم شود." (لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۵۸)

رفع احزان از جمیع اشیاء

در لیلۀ ولادت حضرت بهاءالله، چنان جود و فضل الهی نصیب عالم وجود گشت که سبب رفع احزان از جمیع اشیاء "فی کلّ حین و زمان" بشود. (ایام تسعه، ص ۵۶)

رفع احزان و حلّ مشکلات نوع انسان از جمله مواردی است که جمال مبارک بارها در آثار خود تکرار فرموده‌اند. مثلاً در لوحی خطاب به محمدعلی نامی می‌فرمایند، "یا عباد، قسم به جمال محبوب این است رحمتی که همه کاینات را فرا گرفته. ای علی عین رحمت در جریان است و قلب شفقتم در احتراق. چه که لازال دوست نداشته احبایش را حزنی اخذ نماید و یا همی مسّ کند. اگر اسم رحمانم مغایر حرفی از احبابم استماع نمود مهموماً مغموماً به محلّ خود راجع شد و اسم ستّارم هر زمان مشاهده نمود نفسی به هتکی مشغول است، به کما احزان به مقرّ اقدس باز گشت و به صیحه و ندبه مشغول...". در ادامه کلام می‌فرمایند، "هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده، هیکل قدم از حیا اراده ستر جمال خود نموده؛ چه که لازال ناظر به وفا بودهو عامل به شرایط آن." (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۱۱)

جمال قدم اراده فرمودند که احزان را خود متحمل شوند که عباد قرین اندوه نگردند. حتی امر فرمودند که، "ذکر اوّل آن که باید در جمیع احوال با فرح و نشاط و انبساط باشی و ظهور بین مقام محال بوده و هست مگر به ذیل توکل کامل توسّل نمایی. این است شفای امم و فی الحقیقه دریاق اعظم است از برای انواع و اقسام هموم و غموم و کدورات و توکل حاصل نشود مگر به ایقان. مقام ایقان را اثرها است و ثمرها." (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۳۰)

جمال مبارک مایلند که احبّاء آیت سرور الهی در بین خلق باشند و به این علّت هدایت می‌فرمایند که به ذکر الهی از احزان دنیا و کدورات آن فارغ شوند و قلب را به ذکر دوست متور دارند. (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۳۲) و از خداوند مسألت دارند که، "... بأن يجعلک آیه سروری بین العباد بحيث لاتحزنک شئون الخلق و لاتکدرک اعمال الذین هم کفروا بالله العزیز المحبوب." (همان)

در رقت قلب جمال مبارک و آنچه که به ظهور فرح عالمیان شد همین بس که در ایام صباوت به مطالعه جریان غزوه اهل قریظه پرداختند و بسیار محزون شدند. می‌فرمایند، "از آن حین مهموم و محزون بوده به شأنی که قلم از ذکرش عاجز؛ اگرچه آنچه واقع شده امرالله بوده و مقصودی جز قطع دبر ظالمین نبوده. ولکن چون دریای عفو و فضل بی‌کران مشاهده می‌شد، لذا در آن ایام از حقّ جلّ جلاله می‌طلبید آنچه را که سبب محبت و الفت و اتحاد کلّ من علی الارض بوده. تا آن که بغتاً در دوم ماه مولود، قبل از طلوع، جمیع اطوار و ذکر و فکر منقلب شد. انقلابی که بشارت عروج می‌داد. این انقلاب تا دوازده یوم متتابع و متوالی نازل و ظاهر. بعد، امواج بحر بیان مشهود و تجلیات نیر اطمینان مُشرق و موجود الی أن أنتهی الأمر الی حین الظهور. اذاً فُزْتُ بما جعله الله مبدء فرح العالمین و مشرق العطاء لمن فی السموات و الأرضین." (اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۱۷؛ مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۸۱، ص ۱۵۸)

طریقه رفع احزان چنین است: "بعد از آن که قلبی به انوار معرفت منور شد و از ذکر و ثنا و محبت و مودت حقّ جلّ جلاله پرگشت دیگر محلّ باقی نه تا احزان عالم و کدورات نازله در آن وارد شود و یا داخل گردد." (آثار قلم اعلی، ج ۶، ص ۱۹۵)

گاه مظاهر ظهور و طلعات مقدسه ابراز حزن می‌نمایند. مثلاً در لوحی می‌فرمایند، "جناب میرزا محمد وارد شد و ذکر عروج حمامه معنوی را از خاکدان ترابی به رضوان الهی نمود. نهایت هم و غم و حزن و اندوه روی نمود..." (آیات بینات، ص ۷) اما این اظهار حزن نظر به رحمت و شفقت حق است. جمال مبارک می‌فرمایند، "این که در مصیبات از قلم اعلی اظهار حزن می‌شود، مقصود از آن اظهار رحمت و شفقت است و آلا هر نفسی به محبة الله فائز شد و صعود نمود، او به فرح اکبر فائز قسم به سدره منتهی، که در کلّ احیان ناطق و شاهد است، اگر از فرح یک نفس مستقیمه مرفوعه اهل ارض آگاه شوند به شطرا الله توجه نمایند." (امر و خلق، ج ۳، ص ۱۳۳)

فقط در یک مورد ابراز حزن مجاز است و آن بعد از درگاه الهی است. در کلمات مکنونه از قلم اعلی نازل، "لاتحزن الّا فی بُعدک عنا و لاتفرح الّا فی قریبک بنا و الرجوع الینا." (کلمات مکنونه عربی، شماره ۳۵)

شاید ذکر این نکته در بحث احزان مناسب باشد که جمال مبارک نه تنها احزان را منع می‌کنند بلکه از وارد آوردن حزن بر قلوب دیگران نیز به شدت مانع می‌شوند و خودشان را الگو و سرمشق قرار می‌دهند: کلّ سجایای حق را به چشم خود دیده‌اید که ابداً محبوب نبوده که شبی بگذرد و یکی از احبای الهی از این غلام آروده باشد. قلب عالم از کلمه الهیه مشتعل است حیف است به این نار مشتعل نشوید (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۳۱ / اقتدارات، ص ۲۱۷)

سدّ ابواب نیران و فتح ابواب جنان

در این شب دروازه‌های بهشت گشوده گشت و دروازه‌های جهنم مسدود گشت. زیرا ملکوت الهی بر وجه ارض نازل گشت؛ ابواب آن مفتوح و همه مأمور به دخول. رضوان رحمانی بر ارض ظلمانی نازل شده است. حضرت مسیح و عده فرمود، "ملکوت تو بیاید و اراده تو آنچنان که در آسمانها است بر زمین کرده شود." (انجیل متی، باب ۶، آیات ۹ تا ۱۳). در لوح نصیر به فتح ابواب رضوان تصریح دارند و این که جمیع مأمور به دخولند و اگر کسانی باز مانده‌اند ملامت آن به خود آنها راجع است. "تو را به هیکلی مبعوث نمودیم و امر به دخول در رضوان قدس محبوب فرمودیم و تو توقف نموده در فِئای باب متحیراً قائم شده و هنوز فائز به ورود در مدینه قدس صمدانیه و مقرّ عزّ رحمانیه نشده. حال ملاحظه نما که باب فضل مفتوح و تو مأمور به دخول. ولکن تو خود را به ظنون و اوهام محتجب نموده از مقرّ قرب دور مانده. تالله الحق در کلّ حین تو و امثال تو مشهودند که بعضی در عقبه سؤال واقفند و برخی در عقبه حیرت متوقف و بعضی در عقبه اسماء محتجب." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۷۱).

جالب است که در لوحی به "ارض حیرت" اشارتی دارند: "قل یا عبد، انا لما سافرنا من ارض الإنشاء إلى مواقع القصوى و اخطنا كلّ شئ بسطانٍ من لدنا إذا وجدناك واقفاً علی ارض الحيرة بین الجنة و النار؛ بحيث مرّة تعلقو فی نفسک و تسفلُ أخرى و هذا لا ینبغی لک. لأنّ لک قد فُدرّ شأن من الشئون علی الواح قدس حفیظ. کبؤ فی نفسک ثمّ توجّه إلى شطر الرضوان ثمّ ادخل فیہ باذن ربک و کن من الأمنین." (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۸۳، ص ۱۰۷-۱۰۸)

قبل از آن نیز به ظهور این رضوان، این ملکوت، بشارت داده بودند. در کلمات مکنونه فارسی مذکور، "اهل یقین را إخبار نمایند که در فضای قدس، قرب رضوان، روضه جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل عالین و هیاکل خلد برین طائف حول آن گشته‌اند. پس جهدی نمایند تا به آن مقام در آید و حقائق اسرار عشق را از شقایقش جوید. قرّت ابصارُ الذین هم دخلوا فیہ آمنین." (کلمات مکنونه فارسی، شماره ۱۸)

یا در فقره قبل از آن به فتح ابواب ملکوت تصریح دارند، "ای همگنان ابواب لامکان باز گشته و دیار جانان از دم عاشقان زینت یافته و جمیع از این شهر روحانی محروم مانده‌اند الا قلیلی..."

سیاه شدن روی اشرار و نورانی شدن طلعات ابرار

در لوح میلاد مصرح است که در این شب "اسودت وجوه الأشرار و استضاءت طلعات الأبرار من هذا الجمال الذی بظهوری انتظر ملکوت الغیب و الشهود." (ایام تسعه، ص ۵۰)

در اشارات و بشارات قرآنی است که در یوم آخر روی اشرار سیاه خواهد شد و روی ابرار نورانیت تام خواهد یافت. در سوره آل عمران از ساحت ربّ العزّه چنین عزّ نزول یافت، "یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ أُسَوِّدَتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ وَ أَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ ففِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ." [روزی که چهره‌های سفید و چهره‌های سیاه شود. آنگاه به سیاه‌رویان گویند آیا بعد از ایمانتان روی به کفر آورده بودید؟ پس عذاب را به خاطر کفری که ورزیده بودید بچشید. اما سپیدرویان در بهشت رحم الهی جاویدانند.]

باری، این معنی در دیگر آثار جمال قدم نیز منعکس گشته است. در لوح صیام می‌فرمایند، "قَوْلٌ لِمَنْ أَعْرَضَ وَ كَفَرَ بَكَ وَ بآيَاتِكَ فِي هَذَا الظُّهُورِ الَّذِي فِيهِ أُسَوِّدَتْ وُجُوهٌ مظاهر النَّفَى وَ أَبْيَضَّتْ وُجُوهٌ مطالع الإثبات یا مالک الأسماء وَ الصِّفَات." (رساله تسبیح و تهلیل، طبع ۱۹۸۲، هندوستان، ص ۲۴)

سقایه طائفین حول عرش از کاس بقا

در این شب، طبق آنچه در لوح میلاد آمده است، گروه‌هایی از فرشتگان بهشتی نازل شدند و گروهی از آنها به نفحات جمال الهی عروج کرده گروهی دیگر را با جام‌هایی از "کوثر البقا" فرستادند تا کسانی را که طائف حول عرش محلّ استوای جمال قدم هستند سقایه نمایند. خوشا به حال کسی که به حضورش بار یافت و شهد جمالش را چشید و نغماتش را شنید و قلبش را به کلامی که بر زبان مقدّسش جریان یافت زندگی جاودانی بخشید.

سقایه خمر بقا، که سرآغازش شب ولادت هیکل اطهر است، در دیگر آثار مبارکه نیز مذکور و مسطور است. "امروز کتاب الهی بنفسه ناطق و از ید عطا کوثر بقا عنایت می‌فرماید. خذوا و اشربوا و لاتکونوا من المّعرضین." (حقیقه عرفان، ص ۱۴۹) در کلام دیگر مذکور، "حمد مقدّس از ذکر و بیان ساحت امنع اقدس حضرت مقصودی را لایق و سزاست که از قلم اعلیٰ کوثر بقا جاری فرمود و از قطره آن مقبلین را حیات ابدی عطا نمود و این قطره در مقام اوّل و رتبه اولی به هیأت نقطه ظاهر و از او علوم اوّلین و آخرین را از علام غیب به عرصه شهود آورد و چون خدمتش مقبول افتاد، به حرف با مؤانس گذشت و به او علّم انه لا اله الا هو مرتفع و رایب نصر و ظفر منصوب." (اشراقات، ص ۲۶۹-۲۷۰)

شرط نوشیدن از کوثر بقا یا خمر بقا انقطاع از ماسوی الله است: "از آرایش غنا پاک شو و با کمال آسایش در افلاک فقر قدم گذار تا خمر قا از عین فنا بیاشامی." (ادعیه محبوب، ص ۴۵۷) یا در بیان دیگر چنین مسطور، "نار عشقی بر فروز و جمله هستی‌ها بسوز*** پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار / تا نگریدی فانی از وصف وجود ای مرد راه *** کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار." (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۲۱۰)

حضرت عبدالبهاء در ذکر این دو بیت می‌فرمایند، "ما باید به کلی از وصف وجود فانی گردیم، بلکه نیست و مفقود شویم تا سزاوار الطاف و عنایت خداوند بیچون گردیم. هر یک غبار رهگذر جمیع احباء شویم و خادم حق و هادم بنیان نفس و هوئی. زیرا زینت ایوان الهی به این دو بیت ربّانی است: «نار عشق بر فروز و جمله هستی‌ها بسوز** پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار / تا نگریدی فانی از وصف وجود ای مرد راه** کی چشی خمر بقا از لعل نوشین نگار." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، ص ۶۵)

اما، به احدی نمی‌توان خرده گرفت که محروم از این خمر بقا شده است. زیرا چه بسا آن که خمر بقا را ندیده، در مقطعی از عمر ناگاه به سوی آن متمایل گردد و البته از عنایت حق محروم نشود که مولایش در وصف مجاهدان راه حق فرمود، "بر عاصیان قلم عفو درکشد و به حقارت ننگرد. زیرا حُسن خاتمه مجهول است. ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر ایمان موفق شود و خمر بقا چشد و به ملاً اعلیٰ شتابد." (ایقان، طبع آلمان، ص ۱۲۸)

این خمر بقا در میخانه محبت عطا می‌شود. باید به آنجا شتافت و از آن بهره گرفت. یعنی آنچه که از بدایت تولد حضرت بهاء‌الله به اهل عالم عنایت شد، هنوز تحت شرایطی از ید پر از لطف او داده می‌شود. طلعت ابهی می‌فرماید، "گوشه میخانه محبت الهی آرامگاه منزل جان است. زیرا که جان رفیق لطیف جز در هوئی جانان طیر ننماید و غیر محفل دوست مقرّبی نیابد؛ و شکر این ساقی خمر بقار باید در جمیع اوقات به تمام جان و روان قیام و اقدام نمود؛ و معنی این شکر شکر است که گوش را از استماع چنگ و بربط ظاهری پاک سازد تا نواهای قدس معنوی ادراک نماید و چشم را از ملاحظه جمال ظاهره مکدره منع نماید تا از مشاهده جمال هوپه نصیب بردارد. فرخنده گوشه‌ای که از این شاهباز هوای الهی شهنواز ملکوتی را استماع فرماید و از این طلعت عراقی نواهای عزّ حجازی بشنود تا همه جسمش جان شود و تمام جسدش منزل و مقرّ جانان گردد." (لئالی‌الحکمة، ج ۳، ص ۲۷۴)

اما، خمری که با آن همه لطف و محبت و شور و اشتیاق به اهل عالم اعطاء شد قدری با بی‌اعتنایی خلق مواجه گشت. بدین لحاظ در ادامه کلام آن حضرت می‌فرمایند، "ولکن قسم به خدا نمی‌شنود احدی و ادراک نمی‌نماید نفسی. زیرا که این مزمار احدیه را مضرابی از جوهر روح باید و این چنگ صمدیه را آهنگ نور شاید. این نفوس بعیده که هرگز از خمر قرب نچشیده‌اند و شراب وصال را از زلال چشمه بی‌مثال ننوشیده‌اند، جز هوای صرف خیالی ندارند و جز فنای بحت بقایی نیابند. مملوک نفس شده‌اند و از مالک‌المملوک باز مانده‌اند و عبد جسد گشته‌اند و از مولی‌الموالی غافل و محجوب شده." (همان، ص ۲۷۵)

ولادت نفسی که به انکار معروف نشود و به اوصاف وصف نگرند

در لوحی که به مناسبت ولادت حضرت ربّ اعلیٰ از قلم اعلیٰ عزّ نزول یافته، شب ولادت حضرت مبشّر را آیتی برای لیلۀ ولادت "مَنْ لَا يُعْرِفُ بِالْأَذْكَارِ وَ لَا يُوصَفُ بِالْأَوْصَافِ" (ایام تسعه، ص ۱۳) ذکر فرموده‌اند. این اوصاف در حقّ ذات الهی ذکر می‌شود.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "بدان که حقیقت الوهیت و کنه ذات احدیت تنزیه صرف و تقدیس بحت؛ یعنی از هر ستایشی منزّه و مبرّا است و جمیع اوصاف اعلیٰ درجه وجود در آن مقام اوهام است. غیب منیع لایدرک و ذات بحت لایوصف. زیرا ذات الهی محیط است و جمیع کائنات محاط و البتّه محیط اعظم از محاط. لهذا محاط پی به محیط نبرد و ادراک حقیقت آن ننماید" (امر و خلق، ج ۱، ص ۳۴).

حضرت بهاء الله به مناسبت‌های مختلف خود را "بحر البیان" ("بحر البیان ینادی و یقول...") - کلمات فردوسیّه، "نار البیان" ("...ظهر الكنز المخزون ... قد اشتعلت نار البیان فی قطب الامکان" - آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۲۰۸ / "أوقد نارَ البیان بین خلقک علی شأنٍ تملأُ الأفاق أنوارُ بهائک و يشتعل الوجود بنار امرک...") - مناجاة، ص ۵۲، ظهور رحمن در "ظلل البیان" ("قد أتى الرَّحمن فی ظلل البیان" - کتاب مبین، ص ۳۱۳)، کسی از "سماں بیان" ظاهر شده ("المنظر الاکبر تشرف بأنوار ظهور مالک القدر الذی أتى من سماں البیان بالحجّة و البرهان" - دریای دانش، ص ۸-۱۰۷) نامیده‌اند. این "بیان" از عنصری است که قابل ذکر و وصف نیست: "قل إنا قد أوقدنا فی الإمكان نار البیان و إنّها لیست من العناصر الّتی کانت بینکم و عرفتموها من قبل. إنّها لعنصرٌ لا یُذکرُ بذکرٍ و لا یُشارُ بإشارةٍ و لا یوصفُ بوصفٍ و ظهرت منه العناصر کلّها بعد تقدیسه عنها و إنّها قد ظهر من تهیجات عرف محبّة ربکم العزیز الوهاب" (آثار قلم اعلیٰ، ج ۲، ص ۱۷۷).

نهایتاً در لوح تولّد حضرت اعلیٰ، قلم اعلیٰ را ذکر می‌فرمایند که از ذکر جمال قدم منصعق می‌شود و می‌گوید، "یا مَنْ لا تُذکرُ بالأسماء، فاعفُ عنی بسلطانک المهیمنُ علی الأرض و السّماء لأنّی خُلقتُ بإبداعک کیف أقدِرُ أن أذکرُ ما لا یُذکرُ بالإبداع." (ایام تسعه، ص ۱۴). و در پایان لوح تقاضای معافیت از ذکر می‌فرماید، "ای ربّ فاعفُ هذا القلم الأبکم عن ذکر هذا المقام الأعظم." (همان، ص ۱۵).

در اصل لوح مبارک بیانی است که در ایام تسعه از قلم افتاده است. بعد از آن که مذکور می‌فرماید که آنچه ذکر شود از "ظهور غیب مکنون و سرّ مخزون" در مقام صفات است و حضرتش سلطان آنها است. بعد اشاره می‌فرماید که به واسطه حضرتش "ظهر مظاهرٌ لا قبل له" و تأکید دارند که "هذا یُذکرُ لأهل الإبداع. عنده ما لا یقدرُ أن یسمعه إلا أدنُهُ طوبی للموقنین." (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۳۵، ص ۲)

ای کاش متولد نشده بودم

جمال مبارک عنایات و الطاف خویش را جهت هدایت خلق به سوی آنچه که برای آنها مقدر شده نصیب آنها نمود. اما، متأسفانه خلقی که قرن‌ها در انتظار این ظهور کلی و عظیم بود، ناسپاسی نمود و استقبالی از آن محیی رعم ننمود. به این نیز اکتفا نکرد و زخمی نبود که نزد و تهمتی نبود که وارد نکرد. هرچه حضرتش محبت فرمود بی‌محبتی دید و هرچه وفا فرمود جفا دید. حتی از برادر خود که از اوان طفولیت و صباوت در کنف حمایت خود گرفت، بی‌وفایی دید و با این همه در کتاب اقدسش او را هدایت کرد که باز گردد و توبه و انابه نماید و وعده داد که خدایش به صرف فضل بپذیرد که اسفا نتیجه نداد.

آنقدر این جفای اعدا و نزدیکان برایش سنگین بود که ندا بر آورد، "قَوْلَهُ، يَا قَوْمِ، إِنِّي لَأَكُونُ مَتَحِيرًا فِي أَمْرِي وَ مَا وَرَدَ عَلَيَّ. فَيَا لَيْتَ مَا وُلِدْتُ مِنْ أُمِّي وَ إِن وُلِدْتُ مَا رُضِعْتُ وَ مَا صِرْتُ كَبِيرًا. وَلَكِنْ ظَهَرَ مَا ظَهَرَ وَ نُزِّلَتْ جَنُودُ الْوَحْيِ وَ قَضِيَ الْأَمْرُ مِنْ لَدَى اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ." (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۸۲)

شاید این بیان مبارک نیز، که به سه حرف اسم مبارک استناد شده، به همین نکته اشاره داشته باشد، "این ایام الف قائمه که از قیامش عالم قیام نموده، نوحه می‌نماید و هاء مسکین از دو چشم می‌گرید و حالت با از ذکر خارج. ما اطلع علی اسرارالله إلا نفسه. اوست عالم و دانا و قادر و توانا." (مجموعه اشراقات، ص ۱۶۰)

عجیب اینجا است که شبیه این بیان را در ابراز تأسف و تحسر از آنچه که بر حضرت مبشر وارد شده نیز از قلم اعلی نازل فرموده‌اند. بعد از آن که به بشارات حضرت اعلی به ظهور خود اشارتی صریح دارند و می‌فرمایند که رب اعلی آنچه را که اراده داشت به خلق ابلاغ فرمود، حضرتش را به ظلمی به قتل رساندند که جمیع اشیاء بر مظلومیتش گریستند و روح القدس نوحه فرمود و دل‌های کسانی که حول عرش بودند به ضجه و زاری آمد. در اینجا می‌فرمایند ای کاش اصلاً دنیا خلق نشده بود و چنین ظلمی واقع نمی‌گشت؛ ظلمی که سبب تکدر خاطر خداوند در عرش کبریا شد و ثیاب صبر و اصطبار دریده گشت. در ادامه می‌فرمایند که ای کاش متولد نشده بودم: "فَيَا لَيْتَ مَا وُلِدْتُ مِنْ أُمِّي وَ لَمَّا وُلِدْتُ مَا رُضِعْتُ. فَلَمَّا رُضِعْتُ مَا كَبُرَ أَشْدَى لَنَلَّا سَمِعْتُ مَا وَرَدَ عَلِ جَمَالِهِ الْمُقَدَّسِ الْمُطَهَّرِ الْمُتَعَالَى الْعَزِيزِ الْمُحِبُّوبِ." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۵، ص ۱۸۵)

آیا این نشانه یگانگی و وحدت دو مظهر ظهور نیست که در این دور مبارک مظلوم واقع شدند و هر دو زهر جفا از این و آن چشیدند. گویی این سرنوشت جمیع مظاهر ظهور است که جمال قدم در وصف آنها می‌فرماید، "كَمْ مِنْ رَسُولٍ بَلَّغُوا النَّاسَ رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَ بَذَلُوا مَسْتَهْمَ الْبِأْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ إِلَى أَنْ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْمُتَعَالَى الْمُحِبُّوبِ وَ

استشهدوا علی شأنِ بکت علیهم کُلُّ الأشیاء بل ما کان و ما یکون." (مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۳۵، ص ۱۸۴). اما گویی این ظلم و ستم بر شور و اشتیاق آنها می‌افزاید، "و کَلَّمَا اشْتَدَّ علیهم البلیا زاد اشتیاقهم بحیث ما استراحوا علی مقعد الأمن و بذلک یشهد عبَادُ مکرمون." (همان).

لزوم فرح و شادمانی

با این همه، بر اهل بهاء است که در این یوم مبارک به استیشار و شادمانی پردازند. زیرا امر مبارک است که "أَنْ یَا مَلَأَ الغیب و الشَّهود أَنْ افرحوا فی أنفُسکم ثُمَّ استبشروا فی ذواتکم بما ظهر لیلِ الَّذی فیهِ حُشِرَتِ الأکوار و دَوَّرَتِ الأدوار و بُعِثَتِ اللَّیالی و الأنهار و میقاتُ الأمرِ مِنْ لَدُنْ مَقْتَدِرٍ قَدِیر." (آیام تسعه، ص ۴۸)

زیرا در این یوم مبارک ارکان جبت و به لرزه در آمد و صنم اعظم ساقط گشت و ارکان شرّ معدوم گشت و منات در فس خود به نوحه در آمد پشت عَزَّی بشکست و وجه او تیره و تار گشت. اینها اسامی بت‌هایی است که در دوران جاهلیه وجود داشتند و در این دور مبارک به نفوسی اطلاق شده است که به صورت بت در آمده خود را مالک الرقاب دانستند و از اقبال به مظهر ظهور ممنوع گشتند. فی‌المثل، در سورة الغصن، خطاب به نفوسی که از "غصن" روی برگردانند، می‌فرمایند: "یا قوم، اَتَتَّخِذُونَ الجبَّتِ لِأَنْفُسِکُمْ مُعِیناً مِنْ دُونِ اللَّهِ." (حدیقه عرفان، ص ۴)

البته لقب صنم اعظم نصیب یحیی شد. گویی در این بیان مبارک سرنوشت او را از قبل تعیین کرده بودند. حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "فَتَنَّتْهُ عَمِیَاءُ صَمَاءَ، اعظم انقلاب قرن اول بهائی، ارض سرّ را متزلزل نمود و صنم اعظم را به خاک بینداخت، ارکان جبت متزعزع شد..." (توقیعات مبارکه خطاب به احبای شرق، ص ۳۰۷)

لهذا، اهل بهاء به فرح و شادمانی پردازند چه که "فِیهِ مُنِيعَتِ الشَّیْطَانِ عَنِ الصَّعُودِ الِی جَبْرُوتِ العَزَّ و الإِقْتَدَار." (آیام تسعه، ص ۴۹)؛ زیرا در این ليله منبع شرور باید بر سر بکوبد و معدن طغیان باید به مقرّش در جهنّم باز گردد. (ص ۵۰)؛ زیرا جمال قدم بر عرش اعظم عظیمش جلوس فرموده است. (ص ۵۰)

^۱تفسیر هاء از آثار حضرت ربّ اعلیٰ در مجموعه آثار حضرت اعلیٰ، شماره ۸۶، طبع به جهت حفظ، صص ۹۹ الی ۱۵۴ درج شده است.

"... و همچنین از نوم سؤال شده بود. او «عالمی» است از عوالم الهیه و مشعر بر امور نامتناهیة ... " (حضرت بهاءالله)

عالم رویا (حضرت خیال)

ناصر نیلی

مقدمه

میتوان گفت که در ارتباط با بررسی هر موضوع و هر عنوانی اولین نکته ای که به نظر میرسد ضرورت و لزوم این بررسی؛ و اهمیت موضوع مورد بحث است. در ارتباط با عنوان این مقاله نیز اهمیت بحث در باره عالم رویا و یا نوم؛ اولین مقوله ای است که به نظر میرسد در ابتدا باید مورد بررسی قرار گیرد. به امید آن که آن چه که در متن این مقاله خواهد آمد خود به خود بیان کننده این مقصود و جالب انظار خوانندگان آن در این خصوص باشد. در مقدمه؛ به نحوه اشاره بعضی از جنبه‌های مربوط به اهمیت عنوان این مقاله بیان میشوند:

نکته اولی که در این خصوص به نظر میرسد این است که ما با عالم خواب ارتباطی دائمی و همیشگی داریم و به فرموده حضرت مولی‌الوری مجبور بر آنیم صرف نظر از این که درباره عالم خواب چه اعتقادی داشته باشیم و منشأ آن را چه بدانیم و برای این عالم وجودی و اصلاتی قائل باشیم یا نباشیم؛ با آن ارتباطی دائمی داریم و بسیاری از اوقات زندگی ما؛ در خواب میگذرد و همچنین ساعات بیداری ما هم تحت تاثیر غیر قابل انکار کیفیت و کمیت آن و خواب‌هایی که می‌بینیم قرار دارند. لذا بررسی این مطلب میتواند از نظر همگان و نه تنها از دیدگاه اهل ادیان و معتقدین به عوالم غیب دارای اهمیت زیادی باشد. اما از دیدگاه معتقدین به ادیان الهی و از جمله پیروان دیانت بهائی بررسی چنین مطلبی اهمیتی ویژه و صد چندان دارد، چرا که در نزد این پیروان عالم خواب نه یک دنیای وهمی و برساخته خیالات و خواب‌های ما بلکه به فرموده حضرت بهاءالله در بیانی که زینت بخش صدر این مقاله شد؛ **عالمی از عوالم الهیه و مشعر بر امور نامتناهیة** بوده و ساحتی از ساحات هستی و حضرتی از حضرات وجود است. لذا بررسی آن از دیدگاه «هستی‌شناسی» بهائی اهمیت فراوانی دارد و یکی از جنبه‌های این اهمیت آن است که ضمن آن که ما باید از طرفی برای چنین عالمی قائل به وجود و اصلت باشیم. اما از طرف دیگر باید بر حذر باشیم تا مبادا به گرداب توهمات و خرافات و اندیشه‌های افراطی و یا به ورطه عدم اعتدال افتیم؛ اموری که آموزه‌های دیانت بهائی شدیداً ما را از

آن دور میدارد. اما با وجود پرهیز از خرافه؛ در عین حال باید به این موضوع توجه داشته باشیم که هم بنا به اقوال عرفا و هم از نظر امر بهاء؛ رویا دریچه ای به سوی عوالم غیب است؛ عوالمی که ما به وجود آنها اعتقادی عمیق و راسخ داریم و بر آنیم که وقوف ما بر اسرار به ودیعه سپرده شده در عالم رویا و پی بردن به توسط آن به رازهای این جهان‌های پنهان و ناپیدا که در اثر این وقوف حاصل میشود میتواند یکی از راه‌های تعالی روحانی ما در این جهان خاکی باشد. ارتباط عالم رویا با خیال ما و قوه خلاقه خیال چه در حالت خواب و چه در احوال بیداری و تشابه تخیل و تصور در این دو احوال از وجوه با اهمیت این بررسی و پژوهش درباره عالم خواب است و بالاخره و مهمتر از همه منشأ قدسی عالم خواب و ارتباط آن با رویاهای مقدسه انبیا ء و مظاهر الهیه و رابطه آنها با الهامات آسمانی و جنبه‌های وحیانی این رویاها و تجلی آنها در آثار مبارکه در جهت رساندن پیام الهی به عالم انسانی از اهم اموری هستند که این پژوهش را بسیار با اهمیت میسازد.

بعد از این اشارات و شرح مختصر در باره اهمیت موضوع مورد بحث؛ این مقدمه با توضیحی در باره عنوان مقاله؛ ادامه میابد. در این عنوان از دو عبارت «عالم رویا» یا به عبارتی «عالم نوم» که در بیان مبارک مذکور است و «حضرت خیال» یاد شده است که هر یک با دیگری رابطه مفهومی بسیار نزدیک و انضمامی دارند و تنها عامل این رابطه همچنانکه در ادامه شرح داده خواهد شد؛ نقش اساسی قوه متخیله انسان و تخیل او و ارتباط این تخیل با عالم رویا است. در عنوان مذکور کلمه «حضرت» که از اصطلاحات اهل عرفان است و همچنان که از قبل اشاره شد به معنی ساحت و عالمی است که در جهان هستی «حضور» و وجودی اصیل دارد و کلمه حضرت نشان از والائی این وجود دارد اما هر چند خیال چنانچه خواهد آمد رابطه مفهومی بسیار نزدیکی با رویا و «نوم» دارد و خصیصه اصلی آن است، اما شئون دیگری از این عالم؛ چون «مثال» و «برزخ» و «واسطه» و «صور معلقه» در آثار اندیشمندان پیشین یاد شده و هم چنین بعضی از این عناوین و شئون در آثار مبارکه نیز برای عالم رویا؛ ذکر شده اند که هر یک از این عناوین در بردارنده یکی از خصوصیات چنین عالمی میباشند. در سطور بعدی این مقاله از این عناوین ذکر مختصری به میان آمده و توضیحات کوتاهی در باره هر یک از آنها داده خواهد شد. اما در ابتدا و در آغاز؛ نگارنده به خصیصه اصلی این عالم یعنی خیال پرداخته و درباره نقش آن در عالم خواب و منشأ آسمانی خیال در ارتباط با وحی الهی و همچنین در باره جایگاه تخیل و تصور در رابطه با ادراکات عالم انسانی چه در عالم خواب و چه بیداری مطالبی بیان میشوند.

«حضرت خیال»

بگذارید سخن را در این باره با جنبه‌های متعالی و قدسی خیال آغاز کنیم. بر مبنای نظر بعضی از حکما؛ به طور خلاصه؛ پیامبران الهی را قوه متخیله ای است که در نهایت درجه قوت و کمال قرار دارد، اما این قوه در خدمت و تحت سلطه نفس ناطقه یا به تعبیر حضرت عبدالبها (قوه شاخصه) ایشان قرار دارد برخلاف آنکه قوه متخیله انسانها در عالم بشری در بسیاری از مواقع تحت سلطه نفس ناطقه ایشان نیست و در بسیاری از مواقع در عالم توهمات صرف سیر مینماید؛ اما قوه متخیله مظاهر مقدسه همیشه در قبضه قدرت نفس ناطقه ایشان است و هنگامی که این نفس ناطقه در پیشگاه الهی حاضر میگردد قوه متخیله خویش را نیز در خدمت و تحت سلطه و انقیاد و به همراه خود دارد و به مدد این قوه؛ وحی الهی و پیام یزدانی را که دارای جنبه ای معنوی و روحانی است به صورتی متناسب و مشابه به امور محسوس یعنی دیداری و شنیداری یا حتی سایر محسوسات ترجمه میکند و این امر بواسطه قوه متخیله مظاهر مقدسه تحقق میابد. بنابراین و بر این مبنا واسطه وحی (مانند جبرئیل) چیزی جز همان صنع قوه متخیله مظاهر قدسیه نیست.^۱ در اینجا باید بیان نمود که این مطلب یعنی خلق واسطه وحی از جمله جبرئیل توسط مظاهر الهیه به صورت «احسن صور» دربیانی از حضرت عبدالبها با استناد به بیان جمال مبارک مورد تأیید قرار گرفته و آن حضرت در این باره چنین میفرماید «... وائی فی هذا المقام اکتب لک ما نزل من جبروت الله العزیز الجمیل فی جواب من سئل ربه الجلیل من جبرئیل قوله جلّت عظمته وعلت قدرته؛ و اما ما سئلت من جبرئیل اذا جبرئیل قام لدی الوجه و یقول یا ایها السائل فاعلم اذا تکلم لسان العظمه بکلمه العلیا یا جبرئیل ترانی موجودا علی احسن الصور فی ظاهر الظاهر لا تعجب من ذالک ان ربک لهو المقتدر القدير»^۲

ملاحظه میشود که در بیان مذکور جمال قدم از (خلق) جبرئیل به اراده خویشان به (احسن صور) اما به (ظاهر ظاهر) سخن میگویند. هرچند که نحوه تصور و تخیل مظاهر الهیه از نظر ما بندگان قابل توصیف نیست اما این نظر بعضی از حکما در باره خلاقیت قوه متخیله مظاهر قدسیه که از آن یاد شد دیدگاهی متعالی را درباره منشأ الهی خیال برای ما آشکار میسازد. همچنین این دریافت که حتی در عالم انسانی و در رتبه عبودیت هم قوه متخیله میتواند انسان را به مراتب بالائی از شناخت چه در عرصه محسوسات و چه در عالم معقولات برساند موجب آن میشود که این نظر و دید درباره نقش با اهمیت خیال تقویت گردد علی الخصوص توجه به این مطلب مهم که اکتشافات و اختراعات مکتشفین و مخترعین نامی در عالم انسانی؛ در قدم اول؛ حاصل تخیلات مفید و مثمر ثمر ایشان در باره اموری بوده است که ابتدا در عالم واقع فاقد هستی بوده و وجود

عینی نداشته اند و اینکه این خیال پردازیها همچون رویاهائی بوده اند که بعداً در عالم واقع متحقق گشته و عینیت یافته و تعبیر شده اند؛ ما را به این حقیقت میرساند که (تخیل) در عالم انسانی و در حوزه شناخت و معرفت نقش مهمی را ایفا مینماید و این دریافت تا حد زیادی از بار منفی که در باره معنای آن در نظر عوام وجود دارد و این که آن را مترادف با نوع خیالپردازیهای صرفاً توهمی خویش میپندارند و با این دید هرچه را که جنبه ای وهمی دارد خواب و خیال میدانند؛ بسیار می‌کاهد. مثلاً آثار تخیلی نویسندگان نامداری چون (ژول ورن) که داستانهایش چون بیان رویاهائی بودند که سالها بعد تحقق یافتند و تعبیر شدند از نمونه‌های بارز قدرت تخیل بشر و قوه متخیله انسان در اکتشاف حقایق در عرصه علم و فن آوری است.

در حوزه هنر نیز تخیل در بیان حقایق معنوی و آنچه که در عالم معنا وجود دارد نقشی بسیار اساسی و محوری را ایفا مینماید و چنانکه میدانیم شعر و ادبیات رمانتیک با (خیال) پیوند ناگسستنی دارند و در هنرهای تجسمی و نقاشی بخصوص در سبک‌هایی که با انتزاعات ذهنی بیشتر سر و کار دارند؛ (تخیل) نقش اساسی را ایفا مینماید و در موسیقی و سایر عرصه‌های هنر نیز کما بیش چنین است و از این رو هنر را باید بیشتر زاده خیال و حاصل قوه متخیله انسان دانست تا دیگر قوای فاعله او.

در اینجا شاید بتوان گفت که حتی پدید آمدن اصول موضوعه در ریاضیات مثلاً بیان تعاریفی در باره نقطه و خط و دیگر مفاهیم اساسی هندسی خود به نحوی حاصل انتزاع ذهنی انسان بوده و به پیش در آمد این انتزاع یعنی تخیل و تصور مجرد یا به تعبیر عرفا خیال منفصل آدمی بستگی دارد به خصوص با توجه به این مطلب که هیچ یک از این اصول موضوعه در عالم واقع مصداق عینی ندارند و صرفاً تصوراتی هستند که البته در عالم خارج از ذهن مصدر و منشأ دست آوردهای علمی فراوانی شده اند و در زندگی بشر بسیار مفید فائده قرار گرفته و پایه گذار علوم و فنون زیادی شده اند.

در حوزه عرفان و در میان عارفان نیز «خیال» نقشی اساسی را در طریق معرفت و ادراک حقایق روحانی ایفا مینماید تا آنجا که عارف بزرگی چون ابن عربی که افکار و اندیشه‌هایش تأثیرات عمیقی را بر آراء و نظریات عرفای بعد از خود گذاشت آن را «حضرت خیال» نامید و عالمی خاص را برای آن تصور نمود. این عنوان از سوی او برای عالم رویا و یا نوم به خاطر آن بود که وی شباهت زیادی بین تخیلات و تصورات انسان در عالم بیداری و آنچه که در عالم خواب اتفاق می‌افتد مشاهده مینمود اما در این باره یعنی در پاسخ به این پرسش که حضرت خیال از نظر ابن عربی چه بود میتوان به شرحی مختصر در باره عقاید او اشاره نمود که شارحان نظریات او بیان نموده اند و از جمله آن که می‌گویند «حضرت خیال یا مثال در اندیشه ابن عربی یکی از حضرات خمس

است که در حد فاصل میان حضرت ارواح و حضرت شهادت یا عالم محسوس قرار دارد. نیروی مخیله انسانها که آن را «خیال مقید یا متصل» مینامند با حضرت خیال مرتبط است. همچنان که قالبهای جسمانی انسانها همه از عالم واحد ماده اند؛ خیالهای فردی نیز همه از عالم واحد «مثال» اند که آن را؛ در مقابل خیال مقید یا خیال متصل؛ «خیال مطلق یا خیال منفصل» مینامند. «عالم مثال»؛ «برزخ» میان جهان غیر مادی «روح» و جهان مادی «جسم» است. عالم خیال ساخته و پرداخته نیروی متخیله ما نیست، بلکه خیال ما نموداری از خزانه بی کران عالم خیال است. در خزانه عالم محسوس تنها اجسام میتوانند جا داشته باشند، اما در خزانه عالم خیال همه چیز؛ چه مادی و چه غیرمادی؛ می گنجد و خیال انسان میتواند تصویر آن را در ذهن ارائه دهد.^۳ اما آن چه که در اینجا و در ارتباط با عنوان این مقاله بیشتر جلب نظر ما را مینماید ارتباط خیال با عالم رویا یا نوم است. در شرح آراء ابن عربی در ارتباط خیال با عالم رویا چنین آمده است "خیال مقید یک دریچه به عالم خیال مطلق دارد و یک دریچه به عالم اجسام؛ نقشی که از آئینه خیال می افتد رویای صادقه است. اما گاهی آن نقش با تصاویری از عالم پائین اختلاط پیدا میکند و حاصل آن خوابهای پریشان (اضغاث احلام) است. رویای صادقه نیز گاهی به صورت «کشف مجرد» است که آن وضوح و خلوص تام دارد و از آسیب تصرفات قوه تصور آدمی مصون است؛ اما گاهی چنین نیست و خواطر انسانی در نقش بندی و تصویرگری آن موثر می افتد و آن را «کشف مخیل» مینامند. کشف مجرد محتاج تعبیر نیست اما کشف مخیل محتاج تعبیر و گذر از صورتی که دیده به چیزی دیگر است."^۴

آنچه که در این رابطه نیازمند توضیح است آنست که ابن عربی این دیدگاهها را در فصل ششم کتاب مشهور خویش به نام فصوص الحکم بیان داشته است که فصلی است درباره رویای ابراهیم که طی آن؛ او از خداوند فرمان یافت تا فرزند خویش را ذبح نماید. به عقیده ابن عربی تعبیر درست این رویا آن بود که ابراهیم مأموریت یافته تا نفس خویش را بکشد و او نتوانسته بود این رویا را به درستی تعبیر نماید و همچنان که از پیش هم گذشت ابن عربی رویا را به عالم خیال پیوند میدهد. اما او از جهت مهم دیگری رویا را به وحی الهی و مکاشفات روحانی مرتبط میدانند و در این باره در شرح آراء او درباره فصل ششم چنین آمده است "مسأله رویا اندیشه ابن عربی را از چند جهت به خود مشغول میدارد: اول از جهت ارتباط آن با مسأله وحی و نبوت؛ چرا که رویای صادقه راهی برای ارتباط با عالم غیب است و ممکن است مقدمه ای برای وحی باشد؛ دوم از جهت ارتباط با عالم مثال و جایگاهی که عالم مثال در سلسله مراتب تعینات دارد؛ و سرانجام از جهت ارتباط رویا با نیروی متخیله آدمی و قدرت بالقوه و استعداد آن نیرو برای آفرینندگی و تصرف در روال معتاد جهان"^۵ و بالاخره ابن عربی در بخشی دیگر از نظریات خود در باره

«خیال» در خصوص «خلاقیت» آن سخن میگوید و در این باره چنین بیان مینماید که همچنان که در عالم رویا انسان قادر است با نیروی خیال خود دست به اموری خارق العاده بزند یعنی فی المثل پرواز نماید و یا بر روی آب راه برود؛ در عالم بیداری هم؛ چنانچه نیروی متخیله خود را کاملاً متمرکز نماید میتواند به این امور خارق العاده و محیر العقول دست یازد.^۶ هر چند که مقصود این عربی از بیان این مطلب آن بوده است که شخص منفرداً و تنها با توان روحی فردی خود میتواند به این امور یعنی پرواز در هوا و راه رفتن بر روی آب اقدام نماید امری که در میان «صوفیان زهد» نشان کرامات و وصول به مقامهای بلند عرفان بوده است اما میبینیم که این تخیلات به مدد علم و فن آوری که خود حاصل تخیل و تمرکز ذهن و در نتیجه کشف و خرق قوانین طبیعت است؛ دیری است که چون رویاهائی تعبیر شده و تحقق یافته میباشند.

همچنان که اشاره شد در ادیان الهی نیز رویا و علی الخصوص جنبه‌های وحیانی آن اهمیت فراوان دارند و از جمله شواهد بارز و نمونه‌های آشکار در این ادیان درباره رویا و جنبه‌های تمثیلی و خیال گونه آن و ارتباط آن با الهامات الهی و وحی را میتوان در نبوات انبیای بنی اسرائیل مشاهده نمود مانند رویاهائی که بعضی از آنها را حضرت عبدالبها در کتاب مفاوضات تفسیر و تعبیر فرموده و جنبه‌های تمثیلی و تخیلی آنها را بیان نموده اند. همچنین میتوان به خوابهای سبعة حضرت زردشت اشاره نمود که به فرموده حضرت ولی امرالله آن حضرت بواسطه مشاهده این رویاها بود که به رسالت الهی خویش آگاه گردیدند. در این امر مبارک هم رویاهای طلعات مقدسه ثلاثه نیز نمونه‌های آشکاری در این خصوص هستند که تمثیل و جنبه‌های مثالی و خیال گونه در آنها با مفهومی که از پیش شرح داده شد به روشنی مشاهده میگردند.

باید گفت آنچه که در اندیشه و آراء ابن عربی و سایر اندیشمندان در باره خیال و رویا و جنبه‌های الهامی و وحیانی آن و همچنین ارتباط این سه مفهوم با یکدیگر بیان گردید و به طور خیلی مختصر به آنها اشاره شد؛ لایق اعتنا و توجه شایان است به خصوص با توجه به مشابهت‌هایی که میان برخی از این آراء با آنچه که در آثار بهائی در ارتباط با این مفاهیم بیان شده؛ مشاهده میشوند.

با این مقدمه کوتاه که بیان شد و این پیش زمینه ذهنی که ارائه گردید به مقصد اصلی خود میپردازیم که همانا زیارت و مطالعه و بررسی آثار مبارکه در باره مفاهیم یاد شده است و البته با توجه به کثرت آثار و ظرفیت محدود این مقاله؛ در سطور آینده تنها معدودی از آنان در معرض بررسی و تا حدی مورد مذاقه قرار میگیرند و طی این بررسی‌ها اشاراتی هم به آنچه که در این مقدمه کوتاه بیان گردید خواهند شد.

«قوة متخیله»

قوة متخیله یا متصوره به فرموده حضرت عبدالبهاء یکی از قوای پنج گانه معنویه انسان است. آن حضرت در یکی از بیانات مبارکه خود این پنج قوه را حس مشترک؛ قوه متخیله؛ قوه متفکره؛ قوه مدرکه و قوه حافظه نام نهاده اند و در باره تعامل این قوا با قوای ظاهریه از جمله باصره و همچنین رابطه بین خود این قوای باطنیه از جمله قوه متخیله در بیانی چنین میفرماید «مثلاً بصر که از قوای ظاهریه است این گل را ببیند و احساس کند و این احساس را به قوه باطنیه حس مشترک دهد؛ حس مشترک این مشاهده را به قوه متخیله تسلیم نماید و قوه متخیله این مشاهده را تخیل و تصور کند و بقوه متفکره رساند...»^۷ بر مبنای این بیان مبارک هنگامی که تصویری از شیئی به ذهن انسان عرضه میشود ابتدا حس مشترک که از قوای معنویه و واسطه بین قوای معنویه و قوای ظاهریه است ترجمانی معنوی از آن تصویر مینماید و آن را به قوه مخیله یا متصوره عرضه میکند و آنگاه ذهن انسان تخیل و تصور آن شیئی را مینماید و این تصویر و تخیل را به قوه متفکره عرضه میکند و قوه متفکره در باره آن تفکر نموده و آن را به قوه مدرکه عرضه میکند. یعنی با تفکر در باره آن تصویر ادراک حاصل میشود و این ادراک به قوه حافظه عرضه شده و در آن ذخیره گشته و حفظ میشود.

آنچه که ذکر شد در باره رابطه قوه متخیله با عالم محسوسات و دنیای خارج از ذهن است. اما تخیل نباید لزوماً و تنها در ارتباط با عالم محسوسات و مشاهدات بیرونی باشد. آن حضرت در بیانی در باره علم خلق چنین میفرماید "علم خلق عموماً به جميع اشیاء عبارت از «تصور» و «شهود» است یا بقوه عقلیه تصور آن شیئی نماید یا آنکه از مشاهده شیئی صورتی در مرآت قلب حصول یابد...»^۸ بر مبنای این بیان مبارک علم ما به اشیاء تنها در اثر تماس با جهان خارج از ذهن اتفاق نمی افتد بلکه میتواند محصول «تخیل و تصور» ما به صورت مستقل و بدون مشاهده عینی و ادراکات حسی باشد. مخصوصاً با توجه به اینکه در بیان مذکور حضرت عبدالبهاء از «جميع اشیاء» سخن میگویند و بنا به فرموده ایشان اشیاء هم شامل کائنات جسمانیه و هم کائنات معنویه هر دو میشوند و در مورد کائنات معنویه هم تخیل بدون استفاده از حواس پنج گانه یا قوای ظاهره رخ میدهد. بنابر این گویی که مخیله انسان دو در دارد، یکی به سوی عالم محسوسات و دیگری به سمت عالم معقول؛ هر چند که این نوع از تخیلات هم برای آنکه بتوانند اظهار شوند تنها میتوانند به صورت تصورات حسی بیان شوند. حضرت عبدالبهاء در بیانی به این موضوع اشاره نموده و چنین میفرماید «... و چون خواهی که این حقایق معقوله را بیان نمائی مجبور بر آئی که در قالب محسوس افراغ نمائی و بیان کنی زیرا در خارج جز محسوس نیست...»^۹ بنابر این؛ تخیلات چه درباره کائنات معنویه بوده و چه حاصل

تعقل و تصور ذهنی در باره کائنات جسمانیه باشند و چه نتیجه شهود حسی و چه در اثر تصور ذهنی؛ باید به صورت امور محسوس بیان شوند و البته این امور محسوس باید تناسبی با آن حقایق معقوله و تخیلات انسان در باره آن حقایق داشته باشند. حضرت عبدالبهاء در ادامه بیان فوق الذکر مثالهای متعددی را درباره نحوه بیان معقولات در قمیص محسوسات بیان میفرمایند که مبین این تناسب است و البته این تناسب مربوط میشوند به روابطی که اجزاء عالم وجود چه معنوی و چه جسمانی یا بالاستقلال و یا بالتسلسل با یکدیگر دارند و حضرت عبدالبهاء در مبحث «تأثیر نجوم» در مفاوضات درباره آنها اشاراتی فرموده اند.

بنابر آنچه که ذکر شد قوه متخیله از طرفی نقش بسیار مهمی در رابطه با فاهمه انسان و قابل درک نمودن اشیاء محسوس داشته و از طرف دیگر در تصویر سازی از حقایق معنوی در قالب محسوسات یعنی برقراری رابطه بین علائی که این قوه دریافت میدارد و تبدیل این علائم به صورت‌های مثالی و محسوس و متناسب با این علائم دارد و این مطلب لاجرم ما را به بحثی دیگر رهنمون میسازد که عبارت از بحث در باره مثالهای متناسب میان حقایق معنویه و جسمانیه و منشأ این مثالها است. امری که چه در عالم بیداری و چه در عالم خواب اتفاق می‌افتد یعنی تصویر سازی متناسب؛ و به همین مناسبت است که دو مفهوم تصور و تخیل را در واقع باید یکی دانست چرا که تخیل در واقع عبارت از انطباق تصویر در آئینه ذهن است.

اما همچنان که در مقدمه این مقاله اشاره شد تخیلات و تصورات انسان در همه حالات منجر به اکتشافات حقیقیه و روحانیه نمیگردند و حضرت عبدالبهاء دو حالت برای آن قائل شده و در این باره چنین میفرمایند «... ملاحظه نمائید که قوه متفکره انسان را دو **تصور** است یک نوع **تصور صحیح** است چون منضم به **تصمیم** گردد آن تصور در خارج تحقق یابد مانند تدابیره صانعه و آراء سدیده و اختراع صنایع جدیده و نوع دیگر از تصورات آن **افکار فاسده و خیالات بیهوده است** که ابداً نتیجه و ثمری از آن حاصل نشود و حقیقت ندارد بلکه مانند امواج بحر او هام؛ موج زند.»^{۱۰}

در این بیان مبارک حضرت عبدالبهاء از قوه متفکره انسان سخن میگویند که به واسطه قوه متخیله یا متصوره؛ تخیل و تصور این قوه را دریافت داشته و در باره آن به تفکر میپردازد که یک نوع از این تصورات همچنان که در مقدمه این مقاله اشاره شد تصورات صحیح است که منجر به کشف حقایق در همه حوزه‌های تفکر و اندیشه شده است و حضرت عبدالبهاء تصریح میفرمایند که برای اینکه این تصورات جنبه خارجی پیدا نمایند باید منضم به تصمیم گردند و صرف تصور یک شیء منجر به تحقق خارجی آن نخواهد شد. اما در هر حال در این فرآیند؛ صحیح بودن تصور؛ شرط اصلی نتیجه بخش بودن آن

است و نوع دیگر از این تصورات خیالات بیهوده است که کلاً استعداد اینکه تحقق خارجی نمایند را ندارند. این جنبه منفی تخیل و دربردارنده بار منفی معنایی آن است و همچنان که از پیش هم اشاره شد این قوه متخیله هنگامی میتواند به تصورات صحیح دست یابد که در خدمت نفس ناطقه و عقل سلیم باشد والا توهم محض خواهد بود. در بیان دیگری حضرت عبدالبهاء در طی لوحی در باره قوه متخیله یا متصوره و همچنین در باره بخشی از معلومات انسانی که به فرموده آن حضرت متخیلات است چنین میفرماید:

«ای نفعه خوش ریاض محبت الله؛ ادراکات و معلومات انسانی در سه مراتب واقع: یا معانی مجردة و حقایق بسیطة محیطه است که در تحت ادراکات عقول سلیمه و نفوس قدسیه است یا صور محسوسات و اعیان خارجه است که در ظل احساسات حواس ظاهره و قوای جسمانیه است و یا آنکه معلوماتی است که در تحت حکم معقول و محسوس است و آن متخیلاتی است که عبارت از تشکل معانی در صور محسوسات است که قوه مصوره؛ تصور آن نماید و در ساحت عقول عرض نماید چون در کلیه نفوس بشریه شعله نورانی عقل الهی که مدرک معانی مجردة است مخمود است و ادراکات محصور در محسوسات لهذا اکثر شق ثالث اختیار و بیان میشود تا عقول ضعیفه نصیبی از حقایق مجردة روحانیه برند. این است گهی فردوس اعلی و گاهی جنت الماوی و دمی ریاض و حیاض و غیاض تعبیر میشود والا مراتب قرب و وصال در ملکوت ابهی مقدس از جمیع شئون و اوهام است والبهاء علیک ع»^{۱۱}

هرچند که مقصد اصلی حضرت عبدالبهاء در این لوح مبارک بیان توضیحاتی در باره بعضی از اصطلاحات عرفانی است اما همچنین در بردارنده توضیحاتی درباره قوه «متخیله» و فرایند کار کرد آن میباشد. در اینجا آن حضرت بیان میفرماید که معلوماتی هستند که تحت حکم معقول و محسوس هر دو هستند که آن را متخیلات مینامند (یعنی همچنانکه از پیش گفته شد قوه متخیله انسان دو در دارد، دری به عالم معقولات و راهی به عالم محسوسات) و بعد این «متخیلات» را تعریف نموده و میفرماید که عبارت است از «تشکل معانی در صور محسوسات» و در اینجا «قوه متصوره یا متخیله» تصور آن معانی عقلانی و معنوی را مینماید و این تصورات را در ساحت عقل یعنی قوه مدرکه انسان عرضه مینماید که البته این تصورات زمانی صحیح و صائب هستند که اولاً در خدمت نفس ناطقه باشند و ثانیاً تصویری متناسب با حقیقت مورد نظر به قوه مدرکه انسان عرضه نماید و در اینجا نقش قوه «متفکره» انسان که واسطه بین قوه متخیله و قوه مدرکه است بسیار اساسی میباشد. حضرت عبدالبهاء در این لوح تأکید میفرماید که در کشف و بیان حقایق اکثر شق ثالث یعنی بیان معقولات در قمیص محسوسات اتفاق می افتد چرا که

درک مجردات به صورت مستقیم جز برای معدودی امکان پذیر نمیباشد و این خود مبین نقش اساسی قوه متصوره یا متخیله در ادراکات عالم انسانی است. اما در ارتباط با آنچه که در این قسمت از مقاله درباره قوه متخیله ذکر شد و اتفاقی که در عالم خواب رخ میدهد میتوان گفت که آن چه که در عالم خواب رخ میدهد نیز در واقع تخیل انسان است در باره امری که در این عالم درک مینماید و به صورت تصویری و در قالب تصویری برای او آشکار میشود یعنی بنا به همان فرموده حضرت عبدالبهاء (تشکل معانی در صور محسوسات) و در واقع تعبیر خواب نیز گذر از صورت مشاهده شده به معنای مورد نظر است.

«عالم مثال»

در مقدمه این مقاله ذکری از نظریه ابن عربی درباره عالم مثال شد و اینکه بنا به اعتقاد او عالم مثال برزخ میان جهان غیر مادی (روح) و جهان مادی (جسم) است. او معتقد است که خیال ما نموداری از خزانه بی کران عالم خیال است که به تعبیری آن را «عالم مثال» میداند. او همچنین اعتقاد دارد بر اینکه در خزانه عالم خیال همه چیز چه مادی و چه غیر مادی میگنجد و خیال انسان میتواند تصویر آن را در ذهن جای دهد. بنابر این نظریه ابن عربی؛ که بسیار تأثیر گذار بر عرفای بعد از خود بوده است خیال انسان در ارتباط با عالم مثال است. در باره عالم مثال بسیار سخن گفته شده است و نظریات گوناگونی ارائه گردیده اند. از جمله میتوان به نظریه افلاطون در این باره اشاره ای نمود و این مطلب را بیان نمود که در نظام هستی‌شناسی او پنج عالم وجود دارند که در این میان عالم «مثال» مابین عالم مُثُل «کلیات قائم به ذات و غیر جسمانی» و عالم اشیاء محسوس واقع است و او این عالم را عالم «صور واسطه» نیز نام نهاده. باید گفت که او در زمینه معرفت‌شناسی خود نیز دو قلمرو دارد: قلمرو «معرفت» و قلمرو «گمان». قلمرو معرفت شامل «استدلال» و «علم» میشود و قلمرو گمان عبارت از خیال یا شناخت «تصویر» و «عقیده» که عبارت از شناخت «صاحب تصویر» است میباشد. در ارتباط با بیان حضرت عبدالبهاء که از قبل ذکر شد باید گفت که در اینجا خیال یا گمان همان صرف تصور است بدون شهود یا دیدن صاحب تصویر و عقیده؛ که افلاطون ذکر آن را نموده در حقیقت همان شهود است. نکته ای که در اینجا شایان توجه است آن که در معرفت‌شناسی افلاطون خیال یا تصور هم مانند عقیده یا شهود مبنای استدلال قرار میگیرد که استدلال خود مقدمه علم است، چرا که قضایای منطقی که مقدمات استدلال را فراهم می آورند خود عبارت از اسناد صلیبی و یا ایجابی تصورات به یکدیگر میباشند و با توجه به این مطلب اهمیت تخیل یا تصور در وصول به معرفت بیشتر نمایان میشود. اما در ارتباط این نظام معرفتی افلاطون با نظام هستی‌شناسی او باید گفت که در اینجا متعلق

شناسائی خیال؛ عالم مثال یا «صور واسطه» میباشد. در وجودشناسی سهروردی نیز عالمی به نام عالم مثال یا عالم «خیال منفصل» وجود دارد که در مرتبه چهارم از عوالم پنج گانه او قرار گرفته که بین عالم «نفوس یا ارواح» و عالم «جسمانی و یا طبیعی» قرار دارد. او این عالم را عالم «صور معلقه» نیز نام نهاده است و آن را مرتبه ای از هستی میداند که از ماده مجرد است ولی از آثار آن برکنار نمییابد (همچنان که در عالم خواب هم ما از قید زمان و مکان آزاد میباشیم، اما رویاهای ما در قالب صور محسوس و در قالب و چهارچوب زمان و مکان اتفاق می افتند).^{۱۲} راجع به وجه تسمیه چنین عالمی به عالم مثال میتوان گفت که این عالم نشانه‌هایی مثال گونه و شباهت‌هایی را از عوالمی دارد که بین آنها قرار گرفته است. مثلاً همچنان که اشاره شد در عالم رویا از سوئی بی قیدی نسبت به زمان و مکان وجود دارد که مربوط به عالم ملکوت است و از طرفی قید زمان و مکان و صور محسوس که مربوط به عالم ناسوت است. در دیدگاهی دیگر و در ارتباط با آراء ابن عربی و هستی‌شناسی او هریک از عوالم مادون مظهر عالم مافوق خود هستند. مثلاً عالم حس مظهر عالم مثال، عالم مثال مظهر عالم ارواح و عقول، و عالم ارواح مظهر اسماء و صفات و اعیان ثابت میباشند، و این بیان مبارک را که میفرماید «ملک آئینه ملکوت است» میتواند مؤید این معنا باشد که صوری از عالم بالاتر در عالم مادون؛ منطبع و مصور میشوند و همچنان که اشاره شد هر عالمی مظهر عالم مافوق خود میشود. بحث در باره عالم مثال در نزد حکما بسیار مفصل و گسترده است که مجال ذکر آنها در این مقال نیست، اما گمان میشود که بیان همین مختصر تا حدی وافی به مقصد اصلی باشد. جمال قدم در یکی از الواح مبارکه خود درباره «نوم» آن را عالم مثال خوانده و در این باره چنین میفرماید قوله الاعلیٰ "وهمچنین از نوم سؤال شده بود او عالمی است از عوالم الهیه و مشعر بر امورات نا متناهی از جمله دلیل بر عالمی که بدو و ختم و اول و آخر در او مشاهده نمیشود. چنانچه حال امری در نوم مشاهده میشود و بعد از سنین معدودات بعینه همان ملاحظه میگردد بیک نظر اگر گفته شود «عالم مثال» است بین عالمین شبه ملکوت که بعضی آن را «مثال» دانند مابین جبروت و ناسوت صحیح است. اگر تفکر در او کنی مطالب لانهاییه ادراک نمائی..."^{۱۳} آنچه که از این بیان مبارک مستفاد میشود آن است که به فرموده آن حضرت «نوم» عالمی است از عوالم الهیه که میتوان آن را عالم مثال و شبه ملکوت نامید و مثالی از عالمی که بین جبروت و ناسوت است دانست.

از سوی دیگر همچنان که ذکر شد ابن عربی عالم مثال را «حضرت خیال» مینامد. بنابراین شاید بتوان گفت که در «نوم» این تخیل منفصل یا مطلق (به اصطلاح ابن عربی و سایرین) است که نقشی اساسی را ایفا مینماید، یعنی روح انسانی به واسطه این قوه

متخیله خود است که در عالم خواب جنبه‌های مثال گونه ای را از حقایق درمی‌یابد (که به آن کشف مخیل می‌گویند، در مقابل کشف مجرد) و در عالم بیداری سعی مینماید که آنها را رمزگشائی نماید و وجوه تمثیلیشان را کشف کند. تعبیر خوابهایی که قابل تعبیر هستند و تفسیر رویاها خود دلالت بر جنبه‌های مثال گونه آنها دارد که در سطور آینده بیشتر از این گونه از خوابها و رویاها سخن به میان خواهد آمد. آنچه که در این بیان مبارک بسیار قابل توجه است این است که اولاً «نوم» یا خواب عالمی است از عوالم الهیه و ساحت و حضرتی است از ساحات و حضرات هستی که وجود حقیقی دارد و نه آن که چنان که بعضی فکر میکنند ساخته و زائیده تخیلات ما هست. ثانیاً در این عالم میتوان شعور و ادراک نسبت به عوالم نامتناهی حاصل نمود و این بیان میتواند به این معنی باشد که در این عالم انعکاسات و انطباعاتی از عوالم نامتناهی وجود دارند که حکایت از آن عوالم می نمایند. ثالثاً آن که درچنین عالمی بدو و ختم و اول و آخر و زمان یعنی بطور خلاصه معیارهای جهان مادی وجود ندارند و رابعاً آن حضرت این جهان را به عالم مثال تعبیر فرموده و آن را شبه «ملکوت» میدانند که خود ملکوت نیز مثال است ما بین «جبروت» و «ناسوت»، یعنی آن که بر مبنای این بیان مبارک هر یک از این عوالم مثالی میان عوالم دیگر هستند و نشانه‌هایی از این عوالم را در خود دارند و خامساً آنکه جمال ابهی ما را به تفکر در باره این عالم یعنی نوم توصیه می‌فرمایند چرا که در اثر تفکر در نوم و در صورت مشاهده انعکاسات و تصاویر سایر عوالم در آن شاید بتوانیم به رازهای جهانیهای پنهان و آشکار پی ببریم.

«عالم صور»

یکی از عناوین دیگری که برای عالم خواب ذکر شده و در مقدمه و متن این مقاله به آن اشاره شد «عالم صور» است، یعنی همچنان که از قبل اشاره شد؛ ما در این عالم با صورتهای سر و کار داریم و نه با خود صاحبان صور و رابطه این عنوان با خیال و حضرت خیال آن است که تصور و تخیل دو مفهوم هم زاد هستند و در حقیقت تخیل چیزی جز همان تصور یعنی به وجود آوردن و انطباق تصاویر در ذهن نیست، که البته این میتواند هم در مورد محسوسات مصداق یابد و هم در مورد معقولات. همچنان که در عالم بیداری به فرموده حضرت عبدالبهاء «معقولات باید در قمیص محسوسات بیان شوند»^{۱۴} در عالم خواب هم معقولات و حقایق معنوی به صورت تصاویر محسوس جلوه مینمایند و در واقع باید گفت که در این گونه موارد تعبیر خواب به روایتی دیگر چیزی جز تصویرخوانی و تفسیر این تصاویر نیست و از آنجا که ریاضیات از همه معارف بشر بیشتر به الهیات و امور ماورائی و ماوراءالطبیعه نزدیکی و شباهت دارد در باره این تصویرخوانی؛ مثالی از ریاضیات هندسی ذکر میشود. اگر تصور کنیم که در هندسه نیز

مراتب و ساحات مختلفی وجود دارند مانند نقطه و خط و صفحه و حجم و فی المثل اگر بخواهیم در عرصه یک سطح از یک حجم و پرسپکتیو مانند مکعب؛ ادراکی داشته باشیم میتوانیم تصاویری از جوه و سطوح مختلف آن حجم را در یک صفحه یعنی در رتبه ای دیگر مشاهده نموده و با ترکیب این تصاویر در ذهن خود؛ به درکی درباره آن حجم برسیم. همچنین در ریاضیات هندسی میتوانیم از تصور حرکت یک نقطه به فهمی از خط برسیم و یا آن که خط را تصویر یک صفحه در این رتبه تصور کنیم و یا اینکه در یک حجم مانند همان مکعب؛ سطح را به صورت جوه آن مکعب و خط را در محل تلاقی این جوه و سطوح؛ چه در عالم شهود و چه در تصور (که مورد نظر ما در این بخش از مقاله است) مشاهده و ملاحظه نماییم. در ریاضیات عددی هم این چنین است، چرا که میتوانیم عدد واحد را در اعداد نامتناهی ببینیم و مشاهده نماییم و در عدد واحد هم تصویری از اعداد نامتناهی داشته باشیم. همچنین میتوانیم در ارتباط با این مفهوم یعنی انعکاسات مراتب مختلف جهان هستی و وجود انعکاساتی از این مراتب در یک دیگر؛ مثال حضرت عبدالبهاء را در تفسیر حدیث «کنت کنز» به یاد آوریم آنجا که آن حضرت روابط نقطه با حرف و کلمه را شاهد می‌آورند و می‌فرمایند که هر یک از آنها را میتوان در دیگری مشاهده نمود و شاید بتوانیم این بیان مبارک در باره نوم یا عالم خواب را که می‌فرمایند این عالم «مشعر بر امورات نامتناهی» است چنین تعبیر نماییم که تصاویر و انعکاسات بی شماری از عوالم نامتناهی هستند که در این عالم تجلی نموده اند و منعکس شده اند و این انعکاسات و انطباعات و تصاویر هستند که ما را مشعر بر امور نامتناهی می‌سازند. بنا برآنچه که ذکر شد میتوانیم بگوئیم آن چه را که ما در عالم خواب میبینیم تصویری متناسب با یک حقیقت مادی و معنوی است و آن چه را که در عالم بیداری در ارتباط با تعبیر آن خواب مشاهده میکنیم صاحب تصویر است. اما این که چگونه ممکن است تصویر حقیقت و یا واقعه ای که هنوز در عالم بیداری عینیت نیافته است از قبل در عالم خواب مصورشود و انعکاس یابد از جمله رازهای شگفت انگیز و محیر العقول عالم رویا یا عالم صور است که عقل از درک حقیقت آن ناتوان میباشد. در اینجا این پرسش میتواند به میان آید که آیا ما میتوانیم مشابَهتی را بین این پدیده و آنچه را که در مراتب خلقت رخ میدهد برقرار نماییم و بگوئیم که در مراحل خلق یک پدیده؛ ما تصویر آن را در عالم خواب در رتبه قدر که رتبه تحقق شکل و اندازه است مشاهده میکنیم و خود آن پدیده را در عالم بیداری بعد از مراتب قضا و اذن و اجل و کتاب؟

«عالم برزخ»

یکی دیگر از عناوینی که برای عالم رویا یا نوم ذکر نموده اند «عالم برزخ» است. برزخ در لغت به معنای «حائل و باز داشت میان دو چیز» و «چیزی که مابین دو چیز دیگر

حائل باشد» و یا اینکه «چیزی که مابین دو چیز متخالف حائل باشد خواه از آن هر دو متخالف مناسبتی داشته باشند» میباشد (لغتنامهٔ دهخدا). در قرآن مجید در سه مورد ذکری از برزخ شده است، از جمله بیان مشهوری که در خطبهٔ عقد بهائی هم آمده که می‌فرماید «**مرج البحر يلتقيان بينهما برزخ لا بیغیان**»^{۱۵} که معنای کلی آن این است که دو دریا را روان نمود تا با هم برخورد و تلاقی کنند. میان آن دو حد فاصلی است که به هم تجاوز نکنند. درج این آیات از قرآن کریم در خطبهٔ عقد بهائی و مصداق قرار دادن برزخ به عنوان حائل در ازدواج بهائی تا حدودی نشان دهندهٔ ماهیت برزخ با توجه به توصیفی است که از روابط زن و شوهر در امر مبارک بیان شده. بر مبنای این تعریف با وجود آن که زن و شوهر در هم آمیختگی عمیق روحی و جسمانی دارند اما علی‌رغم پیوند این دو؛ حائلی در میان دو دریا یا دو دنیای ایشان قرار دارد که شخصیت‌های مستقل برای آنان فراهم می‌آورد. برزخ و حائلی که نه این است و نه آن اما در عین حال هم این است و هم آن. هم چنان که در مورد عالم مثال که به اعتباری آن را برزخ هم می‌خوانیم این چنین است، یعنی آن گونه که اشاره شد این عالم از طرفی فارغ از مقتضیات زمان و مکان است و از طرف دیگر تصرفاتش در قالب صور محسوس و زمان و مکان رخ میدهند. چنین برزخی نه ملکوت است و نه ناسوت اما به اعتباری هر دو است. در این جا ذکر این نکته لازم می‌آید که بعضی از حکما به دو برزخ معتقد هستند، اول برزخی که در قوس نزول وجود دارد و همچنان که دربارهٔ عالم رویا ذکر شد بین عالم ملکوت و عالم ناسوت قرار دارد و دوم برزخی که به قول بعضی در قوس صعود واقع گردیده و بعد از مفارقت روح از جسد؛ انسان ابتدا به آن پا می‌نهد یعنی بین ناسوت و ملکوت واقع است. هر چند که چنین برزخی موضوع بحث ما نیست اما تفاوت و تمایزی را که این عربی بین این دو برزخ قائل شده است به تمیز و شناخت مفهوم برزخی که مورد بحث ما است کمک میکند. از قول او نقل شده است که در برزخ اول (در قوس نزول) که ملکوت مقدم بر ناسوت است)) صور به عالم ناسوت نزول میکنند (یعنی در عالم ناسوت وجود عینی پیدا می‌نمایند)، اما در برزخ دوم در قوس صعود در مسیری که روح ما رهسپار عالمی دیگر میشود صور به عالم ناسوت نزول نمیکنند.^{۱۶} در توضیح این مطلب شاید بتوان گفت که در برزخ اول «صورت» مقدم بر صاحب صورت است، اما در برزخ دوم صاحب صورت یعنی واقعه ای که در عالم ناسوت رخ داده مقدم بر صورتی است که شخص در این برزخ از اعمال گذشتهٔ خود میبیند. در الهیات اسلامی ذکر آن است که شخص بعد از وفات وارد عالم برزخ میشود و در آن جا بر اعمال نیک و بد خود آگاه میگردد و سپس در قیامت است که به مکافات و مجازات میرسد. به این مطلب یعنی آگاهی بر اعمال خوب و

بد و در حقیقت تصور آنها بعد از صعود از این عالم در یکی از الواح جمال قدم اشاره شده است.^{۱۷}

شاید بتوان گفت که بحثهای گذشته در باره ماهیت عالم رویا علی الخصوص بحث اخیر در باره عالم برزخ ما را از توضیحات در باره یکی دیگر از شئون عالم نوم یعنی «عالم واسطه» بی نیاز نماید، اما اشاراتی مختصر در باره لازم الوجود بودن چنین عالم واسطه ای شاید بتواند فهم بیشتری را در باره این معنا برای ما فراهم آورد.

بر مبنای آنچه که حکما از جمله افلاطون گفته اند و حضرت عبدالبهاء هم طی لوحی تأیید فرموده اند خلاء مطلق محال است «لان الخلاء محال»^{۱۸} یعنی این که ما در هیچ کجای عالم هستی نمیتوانیم خلاء مطلق داشته باشیم و خلاء محال است. بنابر این فاصله مابین عوالم مختلفی که بنا به اعتقاد حکما و ادیان الهی وجود دارند نمیتواند خالی باشد و حتماً در آنجا ساحتی از هستی و «ملاء» باید باشد. از طرف دیگر پیوند عوالم مختلف و مراتب گوناگون وجود با خصوصیات مختلف و مغایر نمیتواند بی واسطه انجام شود و در اینجا حلقه اتصالی لازم است که دارای خصوصیتی باشد که بتواند این دو عالم را به هم متصل کند و جوش دهد. لذا میبینیم که حکما؛ میان عالم جماد با عالم گیاه و بین گیاه و حیوان معتقد به وجود واسطه ای بوده و هستند. در امر مبارک و بنا به اعتقاد بهائی عالم امر واسطه میان عالم حق و خلق است و همچنین در نظام اعتقادی امر بهائی در خصوص شناخت و معرفت؛ میان قوای جسمانی (حواس پنج گانه) و قوای معنویه واسطه ای وجود دارد که به حس مشترک موسوم و معروف است که در واقع مترجمی میان این دو گروه از قوای مختلف است که آن چه را که حواس جسمانیه بیان مینمایند برای قوای معنویه ترجمه میکند و طبیعتاً چنین واسطه ای؛ برای آن که بتواند چنان نقشی را ایفا نماید باید دارای خصوصیتی از هر دو طرف خود باشد، چرا که مماثلت و مشابهت از عوامل اصلی ارتباط هستند.

بر مبنای آنچه که بیان شد باید بگوئیم که وجود عالم واسطه ای میان دو عالم ملکوت و ناسوت با خصوصیتی که در باره این عالم از قبل ذکر گردیدند لازم و ضروری میباشد. تجارب روحانی فردی حکایت از آن دارد که ممکن است هر یک از ما در عالم رویا با درگذشتگان خود و متصاعدین الی الله که به اعتقاد اهل بهاء در عالم ملکوت سیر مینمایند؛ دیدار و ملاقات نمائیم و این نشان از واسطه بودن عالم رویا دارد، چرا که نه برای ما امکان رفتن به عالم ملکوت و دیدار با آنها و بازگشت از آن عالم به عالم ناسوت وجود دارد و نه برای متصاعدین؛ رجوع به عالم ناسوت امکانپذیر است، و این تجارب روحانی خود دلیلی بر واسطه بودن عالم خواب میان ملکوت و ناسوت است.

در پایان این بخش از مقاله یادآوری این مطلب لازم می‌آید که حکما در باره این عالم واسطه و خصوصیات گوناگون آن بسیار تأمل نموده و سخن فراوان گفته اند که حتی اشاره ای به همه آنها مستلزم نگارش مقالات متعدد است. لذا در اینجا به همین مختصر بسنده میشود و در ادامه توضیحات بیشتر در باره این عالم؛ اختصاصاً تحت عنوان نوم یا عالم رویا ارائه میگردند.

«نوم؛ عالم رویا»

در باره نوم و یا عالم رویا در آثار بهائی در موارد متعددی مطالبی ذکر شده از جمله در بیان حضرت بهاءالله که از پیش زیارت گردید ملاحظه میشود که آن حضرت «نوم» را یکی از عوالم الهیه میدانند، یعنی آنکه نوم در کنار عوالم ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت یکی از عوالم الهیه است که شرح آن از پیش در بحثی درباره عالم مثال بیان گردید و همچنین امور بیشماری در عالم رویا قابل درک و فهم و شعور هستند. به فرموده جمال ابهی در این بیان؛ در عالم خواب؛ زمان و ترتیبات زمانی موضوعیتی ندارند، چرا که در آن عالم به فرموده مبارک بدو و ختم و اول و آخر مشاهده نمیشود. همچنین ملاحظه میگردد وقتی که روح انسانی در عالم خواب به طرفه العینی یا اقل من آنی مسافات بعیده را طی مینماید و در مکان بسیار بعید دیگری حضورمیابد بنابر این در این عالم؛ مکان هم مفهومی ندارد، یعنی در چنین عالمی قواعد زمان و مکان حاکمیت ندارند. بنابر این؛ این عالم؛ جهانی است مغایر با جهان مادی ولی در عین حال سیر روح انسان در این عالم به نحوی است که به کلی از جسم مفارقت نمیکند و تعلق خود را از آن قطع نمینماید، چه که در این صورت مرگ جسمانی رخ میدهد و بیداری نی از پی این خواب نخواهد آمد. بر این مبنا است که تصرفات روح در عالم نوم در قالب محسوسات و زمان و مکان است.

همچنان که از قبل ذکر شد عرفا عالم رویا را درجه ای به سوی عوالم غیب و بالاترین مدارج معرفت میدانند و جمال قدم نیز در «هفت وادی» و در وادی «حیرت» که از بالا ترین مراتب معرفت الهی است ذکر این عالم یعنی «نوم» را نموده و درباره آن چنین میفرماید "... و از جمله مخلوقات نوم است. ملاحظه کن چقدر اسرار در او ودیعه گذاشته شده است و چه حکمتها در او مخزون گشته است و چه عوالم در او مستور مانده. ملاحظه فرمائید که شما در بیتی میخوابید و درهای آن بیت بسته است. یکمرتبه خود را در شهر بعیدی مشاهده میکنید بی حرکت رجل و تعب جسد بان شهر داخل میشوید و بی زحمت چشم مشاهده میکنید و بی محنت گوش میشنوید و بی لسان تکلم مینمائید و گاهست که آنچه امشب دیده اید ده سال بعد در عالم زمان بحسب ظاهر بعینه آنچه که در خواب دیده اید میبینید. حال چند حکمت است که در این نوم مشهود است و

غیر اهل این وادی (وادی حیرت) بر کما هی ادراک نمیکنند. اول آنکه آن چه عالم است که بی چشم و گوش و دست و لسان حکم همه اینها در او معمول میشود؟ و ثانی آنکه در عالم ظهور اثر خواب را امروز مشاهده میکنی ولیکن این سیر را در عالم نوم در ده سال قبل دیده ای. حال تفکر نما فرق این دو عالم و اسرار مودعه آن را تا بتأییدات و مکاشفات سبحانی فائز شوی و پی به عالم قدس بری و این آیات را حضرت باری در خلق گذاشته تا محققین انکار اسرار معاد نکنند و بآنچه که وعده داده شده اند سهل نشمرند..."

در این بیان مبارک نکاتی چند وجود دارند که حائز اهمیت زیادی هستند: اول آنکه آن حضرت در وادی «حیرت» از عالم نوم سخن میگویند که از طرفی از حیرت انگیز بودن این عالم حکایت مینماید و از طرف دیگر؛ درک آن؛ مستلزم رسیدن و وصول به بالاترین مراتب معرفت است. جمال ابهی تأکید میفرماید که غیر اهل این وادی کسی نمیتواند به این عالم پی برد. همچنان که از قبل اشاره شد؛ عرفا «حیرت» را اوج معرفت میدانند، چرا که به عقیده ایشان کسی که در مقابل حقیقتی؛ حیرت نمیکند به عظمت آن حقیقت کما هو حقه پی نبرده است و بدون حیرت؛ معرفت ناتمام و ناقص است. جمال قدم در این بیان مبارک دلائل حیرت انگیز بودن نوم را تشریح فرموده و از اسرار و حکمتها و عوالمی سخن میگویند که در عالم «نوم» به ودیعه گذاشته شده است و ضمن آن که در ابتدا درباره متفاوت بودن مفهوم مکان در این عالم مطلبی را بیان میفرماید همچنین درباره بی اعتبار بودن مفهوم زمان در آن سخن گفته و نیز درباره تصرفات روح در عالم نوم «بدون وسیله و آلت» که حضرت عبدالبهاء نیز در مفاوضات در تبیین بیانات مبارکه حضرت بهاءالله درباره آن سخن گفته اند مطالبی را بیان میفرماید.^{۱۹} و در ادامه این بیان در وادی حیرت؛ به یکی از اسرار به ودیعه گذاشته شده در عالم خواب که «معاد» است اشارت فرموده و بیان مینمایند که بیداری بعد از خواب نشان از این معاد دارد. مطلب دیگری که در این بیان مبارک اهمیت فراوان دارد آن است که علی رغم تأکید آن حضرت بر دشواری بسیار درک عالم رویا؛ مخاطب خویش را در این بیان؛ به تفکر در باره این عالم و شئون آن توصیه میفرماید تا شاید او به تأییدات و مکاشفات سبحانی نائل شود و پی به عوالم غیب برد.

بنابر آن چه که ذکر شد «نوم» عبارت از عالمی است که در آن روح انسانی از قید زمان و مکان آزاد میشود و به این ترتیب میتواند در گذشته ای که آن را از دست داده است و در آینده ای که هنوز نیامده است زندگی کند و بدون استفاده از آلت و وسیله و حواس پنج گانه، یعنی قوای جسمانی، به تصرفات میپردازد، تصرفاتی که به فرموده حضرت عبدالبهاء بسیار قویتر و شدیدتر از حالتی است که انسان در بیداری جسمانی به سر میبرد

(رجوع شود به آثار مبارکه از جمله مبحث بقای روح در مفاوضات) و از وسائل و وسائط مادی استفاده میکند. باید گفت که خواب جسمانی در شرایطی باعث فراغت روح از جسد میشود و در ارتباط با عالم نوم میتوان گفت آنچه اساس است همین مطلب است، یعنی فراغت روح، و نه حتماً بیداری جسمانی؛ و شاید به همین مناسبت است که حضرت بهاءالله در بیانی دربارهٔ رویاهای انبیای الهی میفرماید «...در رویای نفوس مقدسه اختلاف نبوده و نیست چه که عین یقظه بوده...»^{۲۰} و همچنین حضرت عبدالبهاء اشاره مینماید که این رویاها در عالم بیداری بوده است و در این باره چنین میفرماید «... به همچنین کشفیات روحانیه بر دو قسم است، یک قسم رویای انبیاست و اکتشافات روحانیه اصفیا؛ و رویای انبیاء خواب نیست بلکه اکتشافات روحانیه است و این حقیقت دارد. میفرماید که شخصی را در چنین صورتی دیدم و چنین گفتم و چنان جواب داد. این رویا در عالم بیداری است نه خواب، بلکه اکتشافات روحانیه است که بعنوان رویا میفرماید...»^{۲۱} در اینجا بی مناسبت نیست به این نکته اشاره شود که عرفا هم خواب دیدن در حالت بیداری را از جمله کرامات خود میدانسته اند. در بیانات فوق حضرت عبدالبهاء از رویای انبیاء و اکتشافات روحانیه اصفیا سخن میگویند و میدانیم که بر طبق فرمایشات خود آن حضرت این نفوس مقدسه همه در رتبهٔ «خلق» هستند. آن حضرت تأکید میفرماید که پطرس هرچه ترقی کند به مقام مسیح نمیرسد. بنابر این شاید بتوان گفت رویای انبیاء و اصفیاء با رویای دیگران در عالم انسان تفاوت «ماهوی و ذاتی» ندارد و اگر ما رویا را به طور کلی در فراغت روح از جسد محقق بدانیم و نه فقط در خواب جسمانی؛ آنگاه میتوانیم بگوئیم رویاهای انبیاء و اصفیاء و نفوس مقدسه در مراحل بسیار بالاتری از فراغت روح اتفاق می‌افتند. اما تفاوت ذاتی با رویاهای دیگر انسان‌ها ندارند. اما بنظر نگارنده رویاهای «مظاهر مقدسه» یعنی مظاهر الهیه که در «عالم امر» هستند به خصوص با توجه به روح قدسی ایشان و جنبه‌های وحیانی این رویاها؛ تفاوتی ذاتی و ماهوی با رویاهای انسان‌ها در عالم خلق دارد. حضرت عبدالبهاء در بیانی در بارهٔ درجهٔ ادراکات عالم خلق و مظاهر مقدسه که در مفاوضات مندرج است به تفاوت ذاتی میان این ادراکات اشاره نموده و میفرماید که قوهٔ مدرکهٔ مظاهر ظهور «قوهٔ عالمه» است و قوهٔ مدرکهٔ انسان «قوهٔ متحسسهٔ متجسسه». همچنین در مبحث مراتب سه گانهٔ مظاهر ظهور در کتاب مذکور همچنان که از قبل نیز اشاره شد از «نفس ناطقه» این مظاهر مقدسه تحت عنوان «حقیقت شاخصه» نام می‌برند. بنابر این به نظر نگارنده سیر این ارواح مقدسه در عوالم مختلفه از جمله عالم رویا کیفیتی کاملاً متمایز و متفاوت از جهت ماهوی با رویاهای ما در عالم خلق دارد و مادام که جمال ابهی در «هفت وادی» ادراک عالم رویا را در عالم انسان تنها مختص به سالکان وادی حیرت میدانند دیگر

روشن است که درک کیفیت رویاهای مقدس مظاهر الهیه که در مقام «مشیت اولیه» خود خالق عالم رویا یا مثال هستند تا چه حد غیر ممکن به نظر میرسد، چرا که به فرموده حضرت عبدالبها «ادراک فرع احاطه است» و مادام که ما محاط در عالم امر هستیم و نه محیط بر آن بنابر این؛ ادراکی بر چگونگی رویاهای مظاهر الهیه و کیفیت تخیلات آن مظاهر قدسیه (که در آراء حکما به آن اشاره شد) و درکی از رابطه این تخیلات با واقعیات عینی مانند آن چه که در عالم خلق و در عالم بیداری در نظر داریم؛ نمیتوانیم داشته باشیم. از نظر عرفا از جمله ابن عربی؛ عالم خلقت همان خیال خداوند است و باید تعبیر و تأویل به حق شود. با چنین تعبیری شاید بتوانیم بگوئیم از آن جا که بنا به اعتقادات اهل بهاء خلقت به واسطه عالم امر یا مشیت اولیه تحقق یافته است، عالم خلقت در واقع همان خیال مظاهر الهیه است و این خیال از هر واقعیت بیرونی بیشتر واقعیت دارد و تحقق هر واقعیت منوط به آن است. لذا مطابق آن چه که از قبل اشاره شد آنجا که جمال قدم از خلق جبرئیل به اراده خویش و به احسن صورت اما بظاهر ظاهر سخن میگویند؛ چنان تخیلی و چنین خلقتی منظور نظر مبارک است. با توجه به آن چه که ذکر شد نگارنده رویای مظاهر الهیه را در عالم امر از نظرماهی با رویاهای انسان در عالم خلق کاملاً متفاوت دانسته و درک «کما هو حقه» آن را خارج از حوزه ادراک انسان میداند و اگر تعبیری در این باره به کار میروند بیشتر از جهت تفکر درباره اطراف موضوع و دریافتی سایه‌وار از حقیقت رویاهای مظاهر الهیه است.

«اقسام خواب در عالم انسان»

مطلب بسیار مهم دیگری را که در باره نوم و عالم خواب و رویا باید بیان نمود اقسام خواب و ارتباط آن با خیال یا قوه متخیله یا متصوره انسان است و در این باره یعنی اقسام خواب؛ به جای بیان هر مطلبی بیان حضرت عبدالبهاء زینت‌بخش این اوراق میشود که میفرمایند: "میانه جمیع این نعمای جسمانی از همه لذیذتر خواب است، روح انسانی قدری آزاد میشود." و در ادامه برای آن شرطی مقرر نموده و میفرمایند "یعنی در صورتی که قلب طیب و ظاهر باشد." و آنگاه در باره قوت و توانائی ذهن انسان در عالم خواب میفرمایند "اگر افکار باطله در قوه حافظه اش نیاید سیر عجیبی دارد و چه بسیار میشود که در مساله ای انسان در بیداری فکر میکند و لکن حل نمیکند در عالم رویا بسیار واقع شده است که کشف میکند." در ادامه این بیان حضرت عبدالبهاء از انواع خواب سخن میگویند و میفرمایند "خواب بر سه قسم است؛ یکی رویای صادق است عینا مثل روشنائی صبح است احتیاج به تعبیر ندارد همانطور که میبینید همانطور واقع میشود." و در ادامه بیان میفرمایند "قسم ثانی رویای تعبیری است و آن این است که در قلب و یا در ذهن افکار باطله است یک سیر روحانی از برای انسان حاصل میشود آن

وقت باید تعبیر کرد افکار باطله را باید از انکشافات روحانیه جدا کرد مثل قماش می‌ماند که سفید است و هر رنگی به او بدهی قبول میکند عین واقع است ولی اگر در آن قماش رنگی باشد؛ رنگی که به او بدهی غیر واقع است مثل اینکه اگر در قماش رنگ زردی باشد و رنگ آبی بدهی سبز میشود حال باید زرد را جدا کرد تا آبی جلوه کند این تعبیر است.^{۲۱} ملاحظه میشود که در اینجا آن حضرت چگونه در قالب مثالی حقیقت «خواب تعبیری» را بیان می‌فرمایند. در اینجا باید این مطلب مهم را یادآور شد که مفهوم کلمه تعبیر در واقع عبور و گذر کردن است و در این بیان حضرت عبدالبهاء با عبور از آنچه که از قبل در ذهن انسان نقش بسته و زمینه و ضمیمه آن شده است به حقیقت واقع میرسند و باید گفت که خود تعبیر خواب و درک جنبه‌های مثال گونه و نمادینی که در عالم خواب وجود دارند و پی بردن به مکانیسم تخیل در این عالم و عبور از همه اینها و رسیدن به حقیقت مطلب از جنبه‌های شگفت آور این عالم است تا آنجا که بنا به قول دانشمند نامی امر بهائی؛ جناب سلیمانی بعضاً میشود که تخیلات انسان جنبه‌های واژگونه و عکسی از حقیقت را در عالم خواب در ذهن منعکس می‌سازند.^{۲۲} و البته این سخن با توجه به اینکه در عالم بیداری هم؛ انسان در آئینه؛ از جهت چپ و راست بودن اجزاء تصویر؛ عکس آن را در آن مبیند و یا اینکه در بعضی از عده‌ها تصاویر واژگون دیده میشوند نیز میتواند مشابهتی با این اندیشه داشته باشد. همچنان که ذکر شد تعبیر خواب و پی بردن به جنبه‌های مثال گونه و نمادین آن از جمله مواردی است که در این بیان مورد تأیید حضرت عبدالبهاء قرار گرفته است. اما این تعبیر که از امور بسیار غامض و پیچیده است تنها از کسانی برمیآید که دارای روحی فارغ و آزاد باشند، از جمله انبیاء و اولیاء و نفوس مقدسه و کسانی که دارای فاهمه شهودی بسیار قوی هستند. در ادامه این بیان و در باره انواع خواب آن حضرت چنین می‌فرمایند **«قسم دیگر خواب اصغاث احلام است مثل اینکه انسان در ایام روز در نزاع و جدالی داخل میشود در عالم خواب ان حوادث نمودار میشود این اصغاث احلام است.»** نکته ای که در اینجا شاید شایسته یادآوری و توجه باشد آن است که حضرت عبدالبهاء تأثیرات افکار روز و ذهنیات انسان را در نوعی از خواب تأیید می‌فرمایند، اما در ضمن نظریات بعضی از علمای روانشناسی و سایر علوم انسانی مرتبط را (که علی‌الخصوص منکر روح انسانی هستند) را که معتقدند خواب و رویا تنها همان افکار روز است و فقط اصغاث احلام را مصداق آن می‌شمارند را رد مینمایند و در مورد خواب تعبیری هم اعتقاد آن حضرت چنین است که این انکشافات با ذهنیات قبلی انسان آلوده شده که باید با تعبیر؛ این آلودگی را برطرف نمود و به حقیقت واقع رسید. و بالاخره حسن ختام و پایان بخش این بیان مبارک آن است که می‌فرمایند **«در نزد انبیاء؛ رویا قسمی از اقسام وحی است علی‌الخصوص در نزد انبیاء بنی اسرائیل...»**^{۲۳} این سؤال که انواع

دیگر وحی چه هستند پرسشی است که شاید بتوان با مطالعه آثار به آن پاسخی داد اما همچنان که حضرت عبدالبهاء تاکید فرموده اند رویا میتواند قسمی از اقسام وحی باشد که در بیان قبلی خود ماهیت آن را تعیین فرموده اند و تأکید نموده اند که این رویا میتواند در عالم بیداری تحقق یابد. بنابر این رویای انبیا را میتوان قسمی دیگر از اقسام خواب و رویا اما جدا از اقسام خواب در رتبه خلق دانست. باید گفت که بحث اقسام خواب و پیوند وحی الهی با رویا و بخصوص جنبه‌های تخیلی و مثال گونه آن مطلبی بود که در مقدمه این مقاله از دیدگاه ابن عربی مورد اشاره واقع شد. در ارتباط با اقسام رویا میتوان گفت که کشف مجرد و کشف مخیل که نیاز به تعبیر دارد هر دو از نظر ابن عربی «رویای صادق» هستند، اما بنا به اعتقاد حضرت مولی‌الوری؛ رویای صادق رویائی است که نیاز به تعبیر ندارد و بر این مبنا؛ از نظر آن حضرت کشف مخیل رویای تعبیری است. همچنان که میدانیم و از قبل هم به آن اشاره شد این جنبه‌های تخیلی و مثال گونه که هر یک بیان کننده حقیقتی هستند در نبوات انبیای بنی اسرائیل فراوانند و در بخشی از کتاب مفاوضات تفسیر این نبوات؛ و درحقیقت تعبیر این رویاها از لسان معجز شیم حضرت عبدالبهاء نقل گردیده اند، از جمله آنجا که میفرماید "وئی مثل عصا به من داده شد" که حضرت عبدالبهاء آن را به انسان کامل و هدایتگر تشبیه میفرمایند که از طرفی درونش بکلی از هواهای نفسانی مانند نی خالی است و از طرف دیگر مانند عصای شبانان هدایتگر اغنام الهی است و یا در جائی دیگر در این رویاها "اژدر و اژدهائی" مشاهده میگردد که به تعبیر حضرت عبدالبهاء این اژدر بنی امیه هستند و یا آنکه در یکی دیگر از این نبوات و رویاها در باره دیانت اسلام از دو شاهد و نذیری سخن به میان میآید که "پلاس" در بر کرده اند و ضمن اینکه حضرت عبدالبهاء بیان میفرمایند که منظور از این دو شاهد و نذیر حضرت محمد(ص) و حضرت علی(ع) میباشد؛ تعبیر میفرمایند که مقصود از پلاس لباس کهنه و مقصود از لباس کهنه آن است که شریعت اسلام که آن حضرت آوردند شبیه ادیان گذشته و دارای مفاهیم کهن است. خلاصه آنکه در هر یک از این نبوات و رویاها آنچه که دیده میشود و بیان میگردد جنبه‌های نمادین و سمبولیک دارند و تفسیر این نبوات در واقع تعبیر رویاهای انبیاء بنی اسرائیل است و آنچه که در این رویاها دیده میشود حاصل کار قوه متخیله این انبیاء است، اما قوه متخیله ای که تحت سیطره و نفوذ ارواح مقدسه و قلوب صافیه است و نه اسیر توهمات بی اساس و بی بنیاد نفوس متوهمه.

در مورد اینکه قوه متخیله چگونه حقایق روحانیه را به صورت علائم حسی متناسب با آن حقایق و یا در قمیص محسوسات درخور آنها؛ بیان مینماید و نشان میدهد از قبل اشاره ای شد. بحث در این باره در میان علمای فن بسیار است و اینکه این نظریات تا چه حد به

صواب نزدیک هستند مطلبی قابل تأمل است، اما آنچه که میتوان به صورت خلاصه در این خصوص بیان داشت آن است که گروهی از ایشان معتقدند همان گونه که برای قابل درک شدن محسوسات حس مشترک علائم حسی را از قوای جسمانیه دریافت نموده و به قوه متخیله میدهد و این قوه آن علائم را تصور میکند و به قوه متفکره میدهد و قوه متفکره هم در باره این تصورات تفکر نموده و حاصل کار را به قوه مدرکه داده و سپس آن امر محسوس معقول میگردد، در مورد پوشاندن قمیص محسوسات بر کالبد معقولات جریان عکس طی میشود، یعنی در اینجا این قوه متخیله است که تصویری متناسب با یک حقیقت روحانی که دریافت نموده است میسازد و با تعامل با حس مشترک و قوای جسمانیه تصویری محسوس از آن حقیقت را ارائه میدهد.^{۲۴} در اینجا باید گفت آن چه که در این باره و به طور کلی از قول حکما نقل شد هر چند میتواند در بردارنده حقایقی باشد، اما علاوه بر آن و مهمتر از آن شاید بتواند زمینه‌ساز تفکر و تعمقی باشد در باره آنچه که در باره این موارد در آثار مبارکه ذکر گردیده اند، تفکری که حق اکیداً ما را به آن توصیه فرموده است.

«رویا در آثار مبارکه»

باید گفت که تحقق رویای دیرینه بشر در مورد جهانی که در آن صلح و سلام و عدالت مستقر خواهد شد در قالب روئی از حضرت نقطه اولی مبشر این امر اعظم متجلی و آغاز میگردد. آن حضرت درباره این رویا چنین میفرماید "بدانکه این ظهور آیات و مناجات و علوم لدنیه از نومی است که مشاهده نموده بآنکه رأس مطهر جناب سید الشهداء علیه السلام را مقطوع از جسد مطهر با رأس ذوی القربی؛ و هفت جرعه دم از کمال حب از دم آن جناب شهید نوشیده و از برکت دم آن حضرت است که صدر آن بمثل این آیات و مناجات منشرح گشته الحمد لله الذی اشربنی دم حجه و جعله حقیقت فوادی و لذالک قد نزل البلا بامضانه فانالله و انا الیه راجعون و ان بمثل ذالک فلیعمل العالمون."^{۲۵} این همان روئی است که حضرت ولی امرالله در اثر جاودانه خود (گاد پاسز بای) از آن یاد مینمایند که چون حضرت نقطه اولی در آن رویا مشاهده نمودند که از خون گلوی بریده حضرت سید الشهداء قطراتی را می‌آشامند؛ به رسالت الهی خود آگاه گشتند و بدیهی است که کسی جز خود آن حضرت قادر نبود که چنین خوابی را تعبیر نموده و رمزگشائی نماید و همه جنبه‌های نمادین و مثال‌گونه آن را دریابد. همچنین آن حضرت در باره این رویای خود در بیانی دیگر میفرماید "ماتری فی المنام مطابقاً لامر الحق"^{۲۶} یعنی آنچه را که در جایگاه و منزلت خواب میبینی مطابق امر پروردگار است. به دنبال این بیان حضرت نقطه اولی؛ این بیان مشهور از جمال اقدس ابهی را به یاد آوریم که از رویای خود در زندان سیاه‌چال سخن میگویند و چنین میفرماید "در شبی از شبها

در عالم رویا از جمیع جهات این کلمه علیا اصغرا شد انا ننصرک بک و بقلمک لا تحزن عما ورد علیک و لا تخف انک من الآ منین. سوف یبعث الله کنوز الارض وهم رجال ینصرونک بک و باسمک الذی به احیا الله افئده العارفین" ^{۲۷} همچنین میتوانیم بیان دیگر آن حضرت را در این باره به خاطر آوریم که میفرماید «... در ایام توقف در سجن ارض طاء اگرچه نوم از زحمت سلاسل و روراج منتهه قلیل بود ولکن بعضی اوقات که دست میداد احساس میشد از جهت اعلاى رأس چیزی بر صدر می‌ریخت بمثابه رودخانه عظیمی که از قله جبل باذخ رفیعی بر ارض بریزد و به آن جهت از جمیع اعضاء آثار نار ظاهر و در آن حین لسان قرأت مینمود آنچه را که بر اصغاء آن احدی قادر نه ...» ^{۲۸} با توجه به آنچه که از پیش درباره اهمیت رویا در این مقاله ذکر شد اینکه در این امر اقوم؛ هم مبشر اعظم و هم جمال قدم نزول وحی الهی را بر خویشان به صورت رویائی مقدس توصیف می‌نمایند؛ اهمیت عالم رویا و مقام عظیم آن را صد چندان مینماید. غیر از آنچه که در آثار مبارکه این امر اعظم درباره رویا و نوم بطور کلی بیان گردیده و توصیف شده است و از پیش به برخی از آنها اشاراتی شد بعضی از این آثار الهی نیز خود حالتی رویا گونه داشته و در این قالب نازل شده اند. به عنوان مثال میتوان از اثر مبارکی چون «لوح حوریه» نام برد که به لحاظ جنبه‌های تخیلی و توصیفی آن؛ معجزه ای شگفت انگیز است. جمال مبارک در انتهای این لوح که از دیدگاه بشری غیر قابل وصف است در توصیف کلی آن چنین میفرماید " ... کذلک نلقى علیکم یا ملأ الفردوس من رویا البقاء عبرو لی ان کنتم لرویاء الروح تعبرون" یعنی ای اهل فردوس این چنین از رویای بقا بر شما لقاء نمودیم. آن را برای من تعبیر کنید اگر شما تعبیرکننده رویای روح هستید. در واقع آن حضرت منشأ آنچه را که در این اثر شگفت انگیز بیان فرموده اند «رویای بقا» میدانند و از اهل فردوس میخواهند اگر چنانچه میتوانند آن را تعبیر نمایند. بدیهی است که این اثر مبارک از جهات گوناگون اعجازی محیرالعقول و حیرت انگیز است. اما آنچه که در ارتباط با عنوان این مقاله این اعجاز و شگفتی را بیشتر جلوه‌گر میسازد؛ همان ارتباط «تخیلی غیر قابل وصف قدرتمند» با مضامین مندرج در این لوح مبارک و با آنچه که در این رویا رخ مینماید؛ میباشد. توصیفات جمال ابهی در این رویا در باره «حوریه» به صورت تصویری مثال‌گونه؛ حتی در باره جزئیاتی مانند روی و موی او، آن چنان قوی و واقعی است که گوئی حوریه حی و زنده و حاضر در پیشگاه مبارک ایستاده است و با ایشان سخن میگوید و این زنده بودن تصورات تا به حدی است که آن حضرت در آن رویا خود را حیران و شگفت‌زده زیبایی خیره‌کننده و بی مثال فرشته ای که خود خلق فرموده اند مشاهده مینمایند. بی تردید تصورات مثال‌گونه جمال قدم در این لوح مبارک هر یک مبین حقایق عظیم و روحانی هستند، اما اینکه کیفیت این رویا چگونه و به چه نحو بوده

است خود از اسرار خفیة الهی است که تنها محرمان راز میتوانند به آنها پی برند. شبیه همین مضامین و توصیفات رویاگونه شگفت انگیز را میتوان در بعضی دیگر از آثار جمال ابهی به خصوص آنچه که در دوره بغداد از قلم معجز شیم آن حضرت نازل شده است نظیر لوح «رویا» و یا لوح «ملاح القدس» مشاهده نمود که در این آثار مبارکه نیز حوریه حضوری قوی و زنده را دارد و بازگو کننده و توصیف کننده بلایای لاتحصی و احزان بی‌کران و بی‌پایانی است که بر آن حضرت وارد آمده و یا مقرر بود بعد از زمان نزول آن لوح از راه برسند. همچنین لوح مبارک «غلام الخلد» در زمره این گونه از آثار است که در این اثر رویاگونه نیز این بار نه تنها حوریه بلکه غلام بهشتی هم نقش ایفا نموده و به زبانی تمثیلی بیان حقایق و ذکر اسرار را مینماید. «نقش رویا در آثار جمال اقدس ابهی» خود میتواند موضوع و عنوان تحقیقی جداگانه باشد. اما برای رسیدن به مقصد اصلی که همانا اشاره بر اهمیت رویا در آثار مبارکه است به همین مختصر بسنده میشود.

«مؤخره»

در این مقاله در باره عالم رویا و ارتباط آن با خیال و قوه متخیله انسان و جنبه‌های نمادین و مثال‌گونه اش و همچنین تقدسی که این عالم میتواند در ارتباط با وحی و الهامات الهی و جنبه‌های رویاگونه و حیانی آثار مبارکه داشته باشد و همچنین ارتباط تخیلات مظاهر الهیه با این گونه خوابهای مقدس مطالبی به اختصار بیان گردیدند و به نمونه‌هایی از آثار الهی در ارتباط با این مطالب اشاره شد. هم چنین در باره شئون مختلف عالم نوم مانند حضرت خیال و عالم مثال و عالم صور و عالم برزخ و عالم واسطه مطالبی به اختصار ذکر گردیدند. بی تردید آن چه که در اینجا ذکر شد در حد کلیات و به نحو اختصار بوده و موضوع بسیار مهم؛ و بحث در باره آن میتواند بسیار گسترده باشد. متأسفانه نگارنده این مقاله در آثار محققین بهائی در باره امور «ماهوی» مربوط به عالم نوم جز آن چه که دانشمند نامی عالم بهائی عزیزالله سلیمانی در جزء پنجم رشحات حکمت و آن هم از قول حکمای مشاء نگاشته است چیزی مشاهده ننمود که بتواند در شرح بیانات مبارکه از آنها استفاده نماید. لذا برای توصیف آن چه که ذکر گردید دست به دامن آثار پیشینیان شد، آن هم به نحو بسیار مختصر و موجز و با پرهیز از ورود به حیطه‌هایی که وارد شدن در آنها اهل فن را در حوزه عرفان میطلبد و امید چنین است که محققین بهائی و اهل نظر هم چون اندیشمندان سایر ادیان، نظیر ابن عربی که در باره عالم نوم و یا به قول وی «حضرت خیال» تحقیقات ژرف و شگفتی را انجام داده است؛ ایشان نیز در این باره پژوهش‌های گسترده‌ای را انجام داده و ارائه نمایند.

همچنان که در آغاز این مقاله اشاره شد علاوه بر تعمق در آنچه که در باره مبانی کلی و جنبه‌های ماهوی عالم خواب بیان گردید؛ توجه به تأثیرات خواب در زندگی روزمره و در حیات جسمانی و روحانی ما که بنابه فرموده حضرت عبدالبها لذیذترین نعمتهای دنیوی است بسیار حائز اهمیت میباشن، چرا که به لحاظ کمی بخش مهمی از حیات ما در خواب میگذرد و بخش بیشتر از این زندگانی در عالم بیداری تحت تأثیرات جنبه‌های کمی و کیفی آن میباشد. رویاهای ما چنانچه مطابق شرایطی باشند که در آثار مبارکه ذکر گردیده اند (که در این مقاله به اختصار به آنها اشاره شد) بدون اینکه ما را به دامن توهمات و خرافات و افراط اندازند میتوانند الهامبخش و هادی ما در زندگی جسمانی و روحانیمان باشند، چرا که به فرموده حق آنها دریچه ای به عالم غیب و جهانهای پنهان الهی هستند. به امید اینکه این رویاها همواره شامل الهامات الهیه باشند این مقال با ذکر بیانی از حضرت ذوالجلال در دعای خواب حسن ختام میابد " ... وعزتک لا اريد من النوم ولا من اليقظه الا ما انت تريد. انا عبدک و فی قبضتک. ایدنی علی ما يتضوع به عرف رضائک. هذا املى و امل المقربين. الحمد لک يا اله العالمين." ^{۲۹}

یادداشت‌ها و مآخذ

- ۱- نقل به مضمون از کتاب «رشحات حکمت»، جزء پنجم، اثر عزیزالله سلیمانی، ص ۲۱۵.
- ۲- مائده آسمانی، ج ۲، ص ۴۶. همچنین مراجعه شود به مقاله خانم ژیلا شهریاری در دفتر شانزدهم سفینه عرفان در باره لوح مبارک حوریه.
- ۳- شرح فصوص الحکم ابن عربی، ص ۳۵۶، محمدعلی موحد و صمد موحد، چاپ سوم، ۱۳۸۶ شمسی. توضیح آن که بر کتاب فصوص الحکم ابن عربی صدوده شرح توسط افراد مختلف نوشته شده که در اینجا از ساده‌ترین آنها استفاده شده. در ضمن ذکر این مطلب لازم است که مقصد اصلی این مقاله شرح آراء ابن عربی نیست، بلکه اشارتی است در باره نظریات او در باره عالم خواب یا حضرت خیال.
- ۴- ص ۳۵۷ همان منبع.
- ۵- ص ۳۵۲ همان منبع.
- ۶- نقل به مضمون از همان منبع فصل مربوط به فصل ششم.
- ۷- مفاوضات، ص ۱۵۰.
- ۸- همان منبع، ص ۱۱۱.
- ۹- همان منبع، ص ۶۲.

- ۱۰- همان منبع، ص ۶۲.
- ۱۱- مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، ص ۴۴، خطاب به جناب میرزا حیدر علی.
- ۱۲- به طور کلی باید گفت حکما و عرفا همچون افلاطون و شیخ اشراق و ابن عربی معتقد به عوالم پنج گانه یا به قول ابن عربی حضرات خمس بوده اند و در آثار ایشان عالمی تحت عنوان عالم مثال یا خیال منفصل و یا صور معلقه و یا برزخ وجود دارد که مابین عالم ملکوت و ناسوت (در اصطلاح اهل بهاء) واقع است. همچنین در آراء ایشان یک نظام معرفتی هم وجود دارد که هر یک از این عوالم متعلق شناسائی یکی از قوای فاعله انسان است. مثلاً عالم ملکوت و یا مثل افلاطونی متعلق شناسائی عقل و عالم مثل یا خیال منفصل متعلق شناسائی خیال و عالم ناسوت یا شهود یا طبیعت متعلق شناسائی حس است. بحث در این باره بسیار مفصل و جالب است، اما در این مقاله مختصر نمیکنند.
- ۱۳- امر و خلق، ج ۱، ص ۳۱۸.
- ۱۴- مفاوضات، مبحث «معقولات باید در قمیص محسوسات بیان شوند».
- ۱۵- قرآن مجید، سوره الرحمن، آیات ۱۹ و ۲۰. در این سفر کریم کلمه برزخ در سه موضع ذکر شده است.
- ۱۶- مآخذ این مطلب در ارتباط با آراء ابن عربی از کتاب «فتوحات مکیه» وی نقل شده است.
- ۱۷- مائده آسمانی، ج ۱، ص ۷۳. در این لوح مبارک جمال قدم میفرمایند " ... این بسی معلوم و واضح است که کل؛ بعد از موت مطلع به اعمال و افعال خود خواهند شد ...» اشاره به آگاهی انسان پس از صعود بر اعمالی است که در این جهان انجام داده است. طبیعی است که خود آن اعمال نمیتوانند عیناً برای شخص تکرار شوند، چون به فرموده حضرت عبدالبهاء «تکرر تجلی» محال است. لذا میتوان گفت آن چه را که هر متصاعدی بعد از صعود از اعمال گذشته خود در این عالم مشاهده می نماید «صورت» اعمال او است.
- ۱۸- این نظریه از جانب افلاطون ارائه شده و حضرت عبدالبهاء در لوحی در تبیین قسمتی از لوح حکمت آن را مورد تأیید قرار داده اند (بیان مبارک در کتاب «امر و خلق»، بخش مربوط به آفرینش، ذکر شده است).
- ۱۹- مفاوضات، مبحث بقای روح.
- ۲۰- امر و خلق، ج ۱، ص ۳۱۹.
- ۲۱- مفاوضات، ص ۱۷۷.

- ۲۲- رشحات حکمت، جزء پنجم، فصل هشتم. توضیحات نویسنده در باره این مطلب مفصل است که جهت اطلاع بیشتر باید به فصل مذکور مراجعه نمود.
- ۲۳- بیان کامل حضرت عبدالبهاء در باره مواضع مذکور در کتاب «امر و خلق»، ج ۱، ص ۳۲۶ درج شده است.
- ۲۴- رشحات حکمت، جزء پنجم، فصل هشتم، ص ۳۵۷.
- ۲۵- صحیفه اصول و فروع.
- ۲۶- همان اثر.
- ۲۷- لوح شیخ نجفی.
- ۲۸- همان منبع.
- ۲۹- ادعیه حضرت محبوب (ادعیه خواب).

بررسی علل مقهوریت و تأخر زنان از دیدگاه امر بهائی

فاطمه زهرا هدایت

مقدمه

زنان یک نیمه از دو نیمه مهم جامعه بشری و یکی از دو رکن بزرگ عالم انسانی بشمار میروند. تاریخ بشری از دیرباز تاکنون در جوامع و فرهنگهای مختلف جهان شاهد محرومیت زنان از حقوق اجتماعی خویش بوده است. تسلط مردان بر زنان در طول تاریخ بشری و عدم توجه آنها به تربیت و ترقی زنان و محدود و منحصر کردن این رکن مهم از جامعه به امور منزل و تربیت فرزندان، موجب گردیده که بسیاری از تواناییها و قابلیت‌های آنها نادیده انگاشته شود و این تصور بوجود آید که زنان از حیث قابلیت و استعداد در سطحی پایین‌تر از مردان قرار دارند و همین امر سبب گردیده که زنان در جامعه از شأن و منزلت کمتری برخوردار شوند.

یکی از عوامل مؤثر در بوجود آمدن چنین نگرشی، وجود باورهای دینی نسبت به مقام و جایگاه زن بوده است. متأسفانه بسیاری از این نگرشها زن‌ستیز بوده است. در واقع این نگرشها از گذشته‌های بسیار دور از اصول ادیانی سرچشمه گرفته که در بستر پیدایش اسطوره‌ها بوده اند، اسطوره‌هایی چون خلقت آدم و حوا که در ادیان و مذاهب متعدّد به نوعی ذکر گردیده است و بعضاً به نابرابری زن و مرد دامن زده است.

این نوع باورهای دینی در حقیقت ریشه در تورات دارد که به داستان آفرینش زن از دنده چپ مرد برمیگردد. به روایت تورات، حوا از استخوان پهلو و از دنده چپ آدم آفریده شده است.^۱

گرچه منصفانه نیست که نفس کتاب مقدس و تورات را صرفاً زن‌ستیز بدانیم، چون در فصل اول از سفر تکوین چنین مندرج است: "خدا آدم را به صورت خود آفرید، او را به مثل خود آفرید، آنان را ذکور و اناث آفرید."

معذک، اعتقاد به تقدّم و برتری آدم بر حوا و در واقع مرد بر زن، در میان برخی از یهودیان و مفسران آنها، جای خود را در تاریخ بشری بازکرد و حتی ابزار قدرت مناسبی در اختیار کلیساها قرار داد، طوری که امروز نیز که کلیسای کاتولیک با کمبود کشیش مواجه است، برای توجیه عدم انتصاب زنان، همانند دوران باستان، استدلال میکند.^۲

در دیانت اسلام نیز علیرغم این که در قرآن کریم آمده است که خداوند زن و مرد را در گوهر آفرینش، یکسان و از یک تن آفریده،^۳ اما در سه موضوع تعقلی که عبارت است از حکومت، قضاوت و جهاد، زمام آنها را بدست مرد سپرده است و نیز اختیار طلاق و حق شهادت معتبرتر را به مردان اختصاص داده است.^۴

البته احکام و شریعت هر دین و آئینی را باید در بستر زمان و مکان ظهور آن دین و یا آئین بررسی کرد-چه که ظهور انبیبای الهی و حقایق هر ظهوری بنا به استعداد و درجه تکامل نوع بشر بوده است. مثلاً اسلام در سرزمینی ظاهر شد که دختران خود را زنده به گور میکردند و یا این که زنان و دختران از متوقی ارث نمیدرند. در چنین جامعه ای، اسلام زن را جزء جامعه انسانی محسوب داشت و صاحب حقوق و اختیارات شناخت.^۵ با وجود این به اقتضای همان زمان و مکان، "الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ."^۶ ر امطرح کرد.

اگرچه ملاحظه میشود که این نابرابری‌ها به مقتضای هر دور و عصری به نوعی وجود داشته و در کتب الهی هم به نحوی ذکر گردیده است؛ علیهذا این نابرابری‌ها را بایستی بیشتر حاصل خوانش‌ها و تفسیرهای نادرست مفسران مذهبی از ظاهر آیات الهی از جمله نحوه خلقت زن و مرد دانست، برداشتها و باورهایی که نسل به نسل منتقل گردیده و حتی در نظرات فلاسفه، متفکران، نویسندگان و شعرا نیز تأثیر گذاشته است؛ چنان که نظامی گنجوی شاعر نامدار ایران چنین میسراید:

زن از پهلوی چپ گویند برخاست نیاید هرگز از چپ، راستی راست.^۷

در این میان شرایط اجتماعی و فرهنگی زنان از جمله سطح سواد و حضور کم‌رنگ آنها در طول تاریخ در فعالیتهای اجتماعی، سیاسی، علمی، هنری و ... کل موجب گردیده که چنین تصویری ایجاد شود که زن موجودی ضعیف و ناتوان است و باید توسط مرد کنترل شود. حتی با پیشرفت علم روانشناسی و تدوین کتابهای متعدد در ردّ چنین فرضیاتی و با حضور و مشارکت بیشتر زنان در عرصه‌های مختلف جامعه و اثبات شایستگی‌ها و تواناییهای آنان در بسیاری از زمینه‌ها و نیز اقدامات چشمگیر سازمانهای بین‌المللی، از جمله سازمان ملل متحد، در دفاع از حقوق زنان،^۸ هنوز هم شاهد چنین نگرشهایی در جوامع کنونی هستیم.

حال باید دید دیدگاه امر مبارک در خصوص علل و عوامل تأخر و مقهوریت زنان در جامعه بشری چگونه است؟ آیا از حیث خلقت و یا تواناییها و قابلیت‌ها و نیز ویژگیهای خلقی و روانشناختی، تفاوتی بین زن و مرد قائل است؟ در این صورت آیا این تفاوت دلالت بر امتیاز یک جنس بر جنس دیگر میکند؟ آنچه در ادامه مطرح میگردد تحلیل و بررسی این عوامل از نقطه نظر امر مبارک و بعضاً دیدگاه‌های علمی می‌باشد.

۱- خلقت آدم و حوا

پیش از این گفته شد که یکی از مهمترین عواملی که موجب عقب ماندگی زنان در طول تاریخ بشری گردیده، برداشت‌ها و باورهای دینی موجود در جوامع بشری است که مهمترین آنها موضوع خلقت آدم و حواست.

دیانت بهائی در زمینه خلقت آدم و حوا، نظر و دیدگاهی متفاوت با ادیان و مذاهب دیگر دارد، چنان که در مورد سایر مفاهیم و عبارات مصطلح ادوار و ادیان قبل، معانی و مفاهیمی بدیع ارائه میدهد.

حضرت عبدالبهاء در مفاوضات مبارکه پس از شرح داستان خلقت آدم و حوا، مقصود از آدم را روح آدم و مقصود از حوا را نفس آدم ذکر میفرمایند:

"... لهذا این حکایت آدم و حوا و تناول شجره و خروج از جنت، جمیعاً رموز است و از اسرار الهیه و معانی کلّیه و تأویل بدیعه دارد و جز محرمان راز و مقرّبین حضرت بی‌نیاز واقف آن اسرار نه؛ لهذا این آیات تورات، معانی متعدّده دارد. یک معنی از معانی آن را بیان کنیم و گوئیم مقصد از آدم، روح آدم است و از حوا، نفس آدم؛ زیرا در بعضی مواضع از کتب الهیه که ذکر اناث می‌شود، مقصد نفس انسانی است و مقصد از شجره خیر و شرّ، عالم ناسوتی است، زیرا جهان روحانی الهی، خیر محض است و نورانیت صرفه؛ اما در عالم ناسوتی، نور و ظلمت و خیر و شرّ، حقایق متضاده موجود، و مقصد از مار، تعلّق به عالم ناسوتی است. آن تعلّق روح به عالم ناسوتی سبب شد که نفس و روح آدم را از عالم اطلاق به عالم تقیید دلالت کرد و از ملکوت توحید به عالم ناسوت متوجّه نمود ..."^۹

از سویی دیگر حضرت عبدالبهاء در قسمتی دیگر از مفاوضات مبارکه، نفس و روح را شیء و حقیقت واحد بیان میفرمایند.^{۱۰} این مطلب بنوعی دلالت بر تساوی مقام زن و مرد دارد.

هم چنین در آثار بهائی، مفهوم آدم و حوّا به عنوان رمزی از حقائق این دور مقدّس بکار برده شده است. از جمله در تفسیر سرّ عظیم الهی، نگین اسم اعظم که حضرت عبدالبهاء در این تفسیر، بهاء را معادل آدم و باب را معادل حوّا می‌گیرند. بدین ترتیب که عدد اسم بهاء به حساب ابجد معادل ۹ است و عدد اسم باب معادل ۵. حال چون این دو عدد را در هم ضرب کنیم، عدد ۴۵ میشود که با عدد آدم مطابق است. همچنین اگر مفردات عدد بهاء از ۱ تا ۹ را جمع کنیم، عدد ۴۵ بدست می‌آید که همان عدد آدم است. از طرفی با جمع مفردات عدد باب، عدد ۱۵ بدست می‌آید که مطابق با عدد حوّا است.

حضرت عبدالبهاء در ادامه بیان میفرمایند که این رمز الهی اشاره به آن دارد که مقصد از آدم، حقیقت فائضه متجلّیه فاعله است که عبارتست از ظهور اسماء و صفات الهیه و شئون رحمانیه، و مقصد از حوّا، حقیقت مقتبسه مستفیضة مستنبئه منفعله است که منفعل به جمیع صفات و اسماء الهیه است. هیکل مبارک این رمز الهی را موافق حدیث "أنا و علی أبوا هذه الأمة" ذکر میفرمایند؛^{۱۱} حدیثی که در آن حضرت رسول میفرمایند که من و علی، پدر و مادر این امت هستیم. بنابراین ملاحظه میشود که در دوره اسلام نیز حضرت رسول حقیقت فاعله بودند و در واقع رتبه رسالت را دارا بودند و حضرت علی، حقیقت منفعله محسوب میشدند و مرکز ولایت بودند. در حقیقت، مظاهر مقدّسه الهیه هر کدام در زمان خویش به سبب آنکه عظمت و قدرت و علم و کمال و بطور کلی اسماء و صفات حق در آنها متجلّی بوده است، به نوعی اسم اعظم الهی به آنها اطلاق گردیده است، که البته این تجلّی نسبت به عظمت هر ظهوری متفاوت می‌باشد.

بدین ترتیب ملاحظه میشود که اسطوره خلقت آدم و حوّا که در کتب مقدّسه به آن اشاره شده، رمزی از رموز و اسرار الهی است و معنای جنسیتی نمیدهد.

۲- وجود یا عدم وجود امتیاز مابین زن و مرد در خلقت الهی

جدا از داستان اسطوره‌ای خلقت آدم و حوّا، بحث دیگری که از قدیم الایام مطرح بوده و موجب تسلط مردان بر زنان گردیده، این تصوّر است که مرد از نظر خلقت،

برتر از زن آفریده شده است و جنس اول یا برتر محسوب می‌گردد. حضرت عبدالبهاء در بیانات و خطابات خویش میفرماید که در خلقت بشری، امتیازی میان زن و مرد نیست و خداوند به جمیع بشر قوای مشترک داده است. همچنین آن حضرت، شرط امتیاز مابین زن و مرد را در نزد حق، پاکی قلب و عمل بهتر تعیین میفرماید:

"... عالم انسانی مانند طیور محتاج به دو جناح است یکی انانث و یکی ذکور. مرغ با یک بال پرواز نتواند. نقض یک بال، سبب وبال بال دیگر است. عالم بشر عبارت از دو دست است. چون دستی ناقص ماند، دست کامل هم از وظیفه خویش بازماند. خدا جمیع بشر را خلق کرده، جمیع را عقل و دانش عنایت فرموده، جمیع را دو چشم و دو گوش داده، دو دست و دو پا عطا کرده، در میان امتیازی نگذارده است. لهذا چرا باید نساء از رجال پست باشند؟ عدالت الهی قبول نمیکند. عدل الهی کلّ را مساوی خلق فرموده در نزد خدا ذکور و انانثی نیست. هر کس قلبش پاکتر، عملش بهتر، در نزد خدا مقبول‌تر؛ خواه زن باشد خواه مرد. ..."^{۱۲}

هیكل مبارک در بیانی دیگر میفرماید "برخی معترض بودند که زنان از لحاظ توانایی با مردان مساوی نیستند و در خلقت، زنان، ضعیفتر خلق شده اند. این وهم صرف است. تفاوت زن و مرد به علت تفاوت در امکان تحصیل است. ..."^{۱۳}

آن حضرت به صراحت بیان میفرماید که زن و مرد هر دو به صورت و مثال الهی خلق شده اند:

"انسان آیت رحمن است؛ صورت و مثال الهی است و این تعمیم دارد و اختصاص به رجال دون نساء ندارد. ..."^{۱۴}

بیت‌العدل اعظم در نامه مورّخ ۸ ژانویه ۱۹۸۱م خطاب به یکی از محافل روحانی ملى، با استناد به بیان حضرت عبدالبهاء مرقوم نموده اند:

"حضرت عبدالبهاء تصریح فرموده اند که «در این عصر الهی، فضل حق عالم نساء را فرا گرفته و تساوی رجال و نساء کاملاً و صراحتاً اعلان گشته، مگر در برخی موارد که قابل صرف نظر است. جدائیه کاملاً از میان برداشته شده است.» (ترجمه) زن و مرد به مقتضای طبیعت خود البته در برخی خصوصیات و وظائف، تفاوتی دارند. اصل مهم این است که مرکز میثاق این تفاوت‌های میان دو جنس را قابل صرف نظر ذکر فرموده اند."^{۱۵}

۳- برداشت‌ها و تصوّرات قالبی، از جمله حجم مغز سر زنان و مردان

از جمله عواملی که باعث کندی پیشرفت و ترقّی زنان شده، تصوّرات و برداشت‌های نادرست موجود در جامعه است که از دیرباز تاکنون، نسل به نسل در بین مردم وارد و رایج شده و چنین تصوّری را ایجاد کرده که زنان ضعیف‌تر و کم‌هوش‌تر از مردان هستند. یکی از مواردی که سبب ایجاد چنین نگرشی در بین مردم گردیده، میزان حجم مغز سر زنان در مقایسه با مردان است.

حضرت عبدالبهاء در این خصوص میفرماید:

"بعضی از اهل فنّ برآنند که دماغ یعنی مغز سر رجال وزین‌تر از مغز سر نساوان است و این دلیل تفوّق رجال بر نساء اقامه میکنند ولی چون ملاحظه کنیم، می‌بینیم سرهای بعضی از رجال کوچک و صغیر است و باید مغز سرشان هم خفیف باشد. معذک در کمال هوش و ذکاء و قوای ادراکشان عظیم است و برخی دیگر با سرهای بزرگ که باید مغز سرشان هم وزین باشد، با وجود این بیهوش و بی‌فکرند. پس میزان هوش و تفوّق، خفّت و ثقلت مغز سر نیست و چون رجال بخواهند تفوّق خود را بر نساء ثابت کنند، متشبّث دلائل و براهین شوند و بگویند که از زنان، امور عظیمه ای تاکنون مثل مردان به ظهور نرسیده، این حجّت و برهانشان واهی و ضعیف است. وقایع تاریخیه را بنظر نیاورند و اگر اطلاعاتشان در تاریخ کاملاً احاطه داشت، البتّه مطّلع و واقف می‌شدند که در زمان سالفه از عظماء نساء، امور جلیله و وقایع عظیمه ظاهر شد و امروز نیز بسیاری موجود و به اعمال مهمّهای مشغولند."^{۱۶}

مطالعات به عمل آمده در روانشناسی نیز نشان میدهد که سبکی و سنگینی مغز سر، دلیل بر هوش بیشتر نیست. بنا به مطالعات به عمل آمده، حجم مغز و مخ، تابع حجم سر است و چون سر زن کوچکتر از مرد است، لذا حجم مغز و مخ در زن کوچکتر و سبکتر است. اما آنچه قابل توجه است این است که اعتبار وزن مخ به نسبت وزن جسم است.^{۱۷}

در این صورت برخورداری از حجم مغز بیشتر، هیچ امتیازی را به دنبال ندارد و زیست‌شناسان در پاسخ به این سؤال که «آیا مغز مرد و زن با هم تفاوت دارد» پاسخ مثبتی میدهند، به این دلیل که مغز هیچ فردی با فرد دیگر دقیقاً یکسان نیست.

کالبدشکافی‌های مغز متفکران بزرگ و افراد عادی نشان داده است که اندازه مغز هیچ ارتباطی با تواناییهای ذهنی ندارد. گذشته از آن مغز هم مثل سایر اعضای بدن، تحت تأثیر عوامل ژنتیکی، هورمونی و محیطی است.^{۱۸}

اما آنچه در زنان و مردان در ارتباط با مغز و مخ، تمایز آن چشمگیر است، ناقرینگی مخ و در واقع متفاوت بودن ساخت و کنش نیمکره‌های راست و چپ مخ است. در انسان، نیمکره‌های راست و چپ مخ، کنشهای مختلف بدن را اداره میکنند. نیمکره راست مخ، بیشتر در کنش‌های ادراکی-حرکتی، فضایی و غیرکلامی کارایی بیشتری دارد و در دو جنس بصورت متفاوت عمل میکند. حال آنکه نیمکره چپ مخ، بیشتر با کنش‌های کلامی در ارتباط است. مکانیسم مربوط به تکلم و کنش کلامی در نیمکره چپ مغز در جنس مؤنث با سرعت بیشتری انجام میگیرد. به همین دلیل زنان در تواناییهای کلامی مثل صحبت کردن معمولاً برتر از مردان هستند. ساختهای عصبی در نیمکره چپ، امکان کنترل دوطرفی بودن کنش‌های غیرکلامی را در جنس مذکر میدهند. به همین جهت مردان معمولاً در تواناییهای غیرکلامی مثل استعداد تجسم فضایی برتری دارند.^{۱۹}

نکته دیگر اینکه هیپوتالاموس مغز که هورمونها را در بدن کنترل میکند، در مردان نمیتواند دو نوع اطلاعات را بطور همزمان درک و ترجمه کند، در حالی که هیپوتالاموس زنان با این که کوچکتر است، میتواند این کار را انجام دهد و روی دو یا چند چیز متمرکز شود.^{۲۰} بنابر این نحوه کنش و فعالیت هیپوتالاموس در دو جنس، عامل دیگری است که موجب میگردد بخشی از مغز در نر و ماده بصورت متفاوت عمل کند.

نتیجه کلام این که هر کدام از نیمکره‌های مغز، کارایی خاص خود را دارند و این کارایی و در واقع تفاوت ساخت و کنش قسمتی از مغز، نشانه برتری یک جنس بر جنس دیگر نمی‌باشد.

۴- عدم برخورداری از امکانات تربیتی

حضرت عبدالبهاء در بیانات مبارکه خویش صریحاً و به کرات، علت عقب ماندن زنان را عدم برخورداری آنها از تعلیم و تربیت میدانند، میفرمایند:

"جمع کائنات موجوده، مذکر و مؤنثند و در مابین ذکور و اناث آنها فرقی نیست ... ولی چون نظر در عالم انسان میکنیم، مبینیم تفاوتست. عجا این تفاوت خلقی است

یا از جهت تربیت است؟ آیا جنس ذکور در ایجاد الهی ممتاز از اناث هستند؟ با وجودی که در ایجاد الهی تفاوت نیست، چرا این تفاوت گذارده میشود. هیچ شبهه نیست که از تربیت است. اگر نساء به مثل رجال تربیت شوند، مثل مردان میشوند، بلکه احساسات زنها بیشتر است، رقت قلب زنها بیشتر از مردهاست. لکن تا بحال چون زنها تربیت نشده اند، لذا عقب مانده اند. باید زنها هم مانند مردها تربیت شوند، البته به درجه مردها میرسند علی الخصوص در هیئت اجتماعیه عضو عاملند. لهذا خدا راضی نیست که این عضو مهم در نهایت کمال نباشد و عدل نیز چنین اقتضا می‌نماید که زنان و مردان مساوی باشند، تربیت واحد بشوند و وظیفه شان را به تمامه اجراء دارند. ...^{۲۱}

بنابر این اگر زنان هم مثل مردان تربیت میشدند و به استعدادها و قابلیت‌های آنان ارزش و اهمیت بیشتری داده میشد، البته آنها هم جایگاه بهتری کسب میکردند.

هیكل مبارک در بیانی دیگر میفرماید که اگر زنان ترقی و تکامل نیابند، آثار دیانت در عالم جلوه خود را بنوع اکمل ندهد. حضرت عبدالبهاء در این بیان مبارک در جواب شخصی که سؤال میکنند سبب این که در کتاب اقدس تمامی احکام به غیر از چند موضع با لفظ مذکر نازل شده، چیست؟ میفرماید که تذکیر و تأنیث در اجسام است نه در ارواح. در مقابل الوهیت، ارواح مخاطبند و ارواح همه مساویند. در ادامه میفرماید که اگر در این امر، تساوی رجال و نساء نبود حد کمال این دوره را نشان نمیداد. این دوره، دوره ظهور ربوبیت و الوهیت است و آثار الوهیت و ربوبیت بنوعی نوع انسان را به حد کمال رسانده و مذکر و مؤنثی نمانده؛ این است که در این دوره باید زن و مرد، مساوی به تحصیل کمال پردازند و چون زنها تا این دوره خیلی از دایره کمال دور مانده اند، لذا برای ترقی و پیشرفت آنان بیشتر از مردان باید کوشید.^{۲۲}

حضرت عبدالبهاء در یکی از بیانات دیگر حجتی نقائص و ضعفهای جسمانی را نیز مربوط به عادت و تربیت میدانند.^{۲۳}

۵- شرائط اجتماعی و فرهنگی جوامع بشری^{۲۴}

از جمله عواملی که تأخر و عقب‌ماندگی زنان را در طول تاریخ به همراه داشته، شرائط اجتماعی و فرهنگی آن جامعه بوده است. برای مثال، در سنت معمول جوامع بشری، مردها را با صفاتی چون شجاعت، مردانگی و توانمندی توصیف

کرده اند، در حالی که زنها را با صفاتی چون ترس و ناتوانی تعریف نموده‌اند. شاید به اعتبار همین سوابق فرهنگی و سنتی جوامع بشری است که جمال اقدس ابهی در لوح طب می‌فرمایند که خوف و اضطراب، شأن نسوان است.^{۲۵}

در این خصوص، دائره مطالعة نصوص و الواح بیت‌العدل اعظم الهی جوابیه ای را تنظیم نموده‌اند که به شرح ذیل می‌باشد:

"در خصوص بیان مبارک در لوح طب که «خوف شأن نسوان است» و مبیانت آن با دیگر بیانات مبارکه، این بیان مبارکه، به اعتبار سوابق فرهنگ جامعه بشری است که زنان به علت شرایط اجتماعی، طبقه ضعیف و محروم و مقهور اجتماع را تشکیل می‌دادند و همواره در تحت اسارت و ذلت، مطیع همسران یا فرزندان ذکور بودند و این مطلب به صورت مثل معمول بوده و در این مقام نیز برای بیان خوف و جبن که محرومیت و عدم فرصت، منشأ آن بوده بکار رفته است. در آثار مبارکه، مکرراً بیاناتی از قبیل «کم من ذی عمامة منع و اعرض و کم من ذات مقنعة عرفت و اقبلت و قالت لک الحمد یا إله العالمین. کذلک جعلنا علیهم أسفلهم و أسفلهم علیهم...»^{۲۶} زیارت می‌شود که هم حاکی از تأخر اضطراری طبقه نسوان است و هم الغاء و رفع آن را در ظل برکات کلمه الهیه بشارت می‌دهد.^{۲۷}

بنابر این، بیان مبارک حضرت بهاء‌الله درباره خوف و اضطراب نسوان، اشاره به فرهنگ جوامعی دارد که در آن، زن بودن و زنانگی نماد ترس و خوف بوده، همانطور که مردانگی، جوانمردی و اخوت نماد شجاعت و غیرت و مروّت بوده است و این واژه‌ها مصطلح گردیده و به مرور به صورت صفتی درآمده که برای مردان نیز استفاده می‌شده است.

حضرت عبدالبهاء نیز به وضعیت اسفناک زنان در ادوار گذشته و نیز مقام و جایگاه آنها در این دور مبارک چنین اشاره می‌فرمایند:

"ای دو کنیز الهی ... در این دور بدیع، اماء الرحمن باید هر دم هزار شکرانه نمایند که ید عنایت، نساء را از حسیض ذلت نجات داده و به اوج عزت رجال رسانده، ملاحظه نمائید که چه موهبتی است؛ زیرا حزب نساء به درجه‌ای در شرق ساقط بودند که در لسان عربی چون ذکرشان را می‌خواستند، اَجَلکَ اللهُ^{۲۸} نسوان می‌گفتند، نظیر آن اَجَلکَ اللهُ حِمَارِمی‌گفتند. در لسان ترکی «حاشا حضوردن قاری دُر»^{۲۹} و

در لسان فارسی در ذکر زن بلا نسبت می‌گفتند و تعبیر به ضعیفه مینمودند. حال الحمدالله در ظلّ عنایت مبارک، نساء در نهایت احترامند...^{۳۰}

نمونه ای دیگر از محدودیتهای اجتماعی و فرهنگی زنان، حجاب آنها بوده که مانع ترقی و پیشرفت آنها گردیده است. حضرت عبدالبهاء در این خصوص می‌فرماید:

"حجاب نسوان مانع از تعلیم و تعلم است. فقهاء در این خصوص مبالغه نمودند که حتی صوت نساء شنیدن را جائز ندانستند... بعد بر این افزودند به درجه ای که نساء را حبس کردند و از تعلیم و تعلم منع نمودند و به نهایت ذلت رساندند. آن بود که نساء شرق از هرگونه ترقی بازماندند. اما عصمت لازم و ضبط و ربط بسیار واجب، لکن به درجه ای که مانع از تعلیم و تعلم نشود..."^{۳۱}

ناگفته نماند که حضرت عبدالبهاء در خصوص حجاب در این دور مبارک می‌فرماید که در این دور، حجاب محکم‌تر از سابق می‌باشد. حجاب در این دور چنین است که اگر یک زن تنها در خانه باشد نباید مرد غیر وارد شود، مگر اینکه یکی از بستگان او در آن خانه باشد.^{۳۲}

۶- ویژگیها و تواناییهای زنان در مقایسه با مردان

یکی از علل مقهوریت و تأخر زنان در طول تاریخ، این تصور بوده که زنان، تواناییها و قابلیت‌های کمتری نسبت به مردان دارند. خواه از نظر قدرت جسمانی، خواه از نظر هوشی - که بدان پرداخته شد - و خواه از حیث سایر تواناییها از قبیل قوه درک و فهم، استعداد، مهارت و ...

در خصوص قدرت جسمانی مردان و تسلط آنها بر زنان در ایام گذشته، حضرت عبدالبهاء چنین می‌فرماید:

"در ایام گذشته، عالم اسیر سطوت و محکوم قساوت و قوت بوده و رجال به قوه شدت و صلابت، جسماً و فکراً بر زنان تسلط یافته بودند، اما حال این میزان به هم خورده و تغییر کرده. قوه اجبار رو به اضمحلال است و ذكاء عقلانی و مهارت فطری و صفات روحانی یعنی محبت و خدمت که در نسوان ظهورش شدیدتر است، رو به علو و سمو استیلا است. پس این قرن بدیع، شئونات رجال را بیشتر مزوج با کمالات و فضائل نماید و اگر بخواهیم درست بیان کنیم، قرنی خواهد بود که این دو عنصر در تمدن عالم، میزانشان بیشتر تعادل و توافق خواهد یافت."^{۳۳}

بنابر این در زمانهای گذشته، نیروی جسمانی و زور که در مردان بیشتر بوده، اهمیت زیادی داشته. مثلاً در جنگ، مردان چون زورمندتر بودند شرکت می‌کردند، یا در عصر شکار، ارزش کار شکارچیان بیشتر بود، چون شکار کار خطرناکی بود. بعلاوه نیاز به زور بازو بود که مردان، بیشتر داشتند، مضافاً این که آنها مایحتاج غذایی را هم تأمین می‌کردند، لهذا کار آنها از شأن و منزلت بیشتری برخوردار بود. بعداً مردان به دامداری و پیشه‌وری و کشاورزی پرداختند که نسبت به شکار و جنگ در درجهٔ دوم اهمیت قرار داشتند. فعالیتهایی که نرم‌تر و آرام‌تر محسوب می‌شدند^{۳۴} و البته زنها هم در آنها مشارکت داشتند.

بتدریج زنان قابلیت‌ها و توانایی‌های خود را بیشتر در جامعه نشان دادند و علاوه بر ایفای نقش خویش در خانواده مثل تعلیم و تربیت فرزندان، پرستاری و مراقبت از خانواده، سهیم شدن در تولید خانواده و حتی مدیریت و ادارهٔ خانواده، این فعالیتها را در جامعه هم تعمیم دادند و کارکرد خود را علاوه بر کارکرد عاطفی و حمایتی به کارکردهای آموزشی و اقتصادی و ... گسترش دادند؛ فعالیتهایی که در آنها علاوه بر یک سری قابلیت‌ها و تواناییها نظیر تخصص، دانش، مهارت، هوشیاری و فراست، نیاز به ملایمت، ملاحظت و عطوفت بیشتری بود؛ از قبیل مشاغل فرهنگی-آموزشی، پرستاری و غیره. بمرور زمان، زنان در تمامی عرصه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، علمی، فرهنگی و ... مشارکت کردند و فرصتهای شغلی متعددی را کسب کردند، آن چنان که در جهان کنونی شاهد آن هستیم. به این سبب است که ملاحظه می‌کنیم زنان نسبت به گذشته، از مقام و منزلت بیشتری برخوردار گردیده اند و جایگاه اجتماعی و اقتصادی زنان دگرگون شده است. این جایگاه و منزلت روزبروز افزایش پیدا کرده، چه که همان گونه که حضرت عبدالبهاء فرمودند و در بیان فوق اشاره شد، عصر جدید عصری است که گرایش آن به خصائص و مفاهیمی چون صلح و محبت و عشق و رأفت می‌باشد که در زنان ظهور و غلبهٔ آن بیشتر است. به همین جهت است که نقش و جایگاه زنان هم اهمیت بیشتری پیدا می‌کند، عصری که البته شئونات رجال و خصائص نساء به هم آمیخته شده است تا در شکل‌گیری مدنیت کنونی تعادل و توازن برقرار گردد.

هیكل مبارک در بیان مبارکه ای که در ابتدای مبحث اشاره گردید، به برخی از خصائل و صفات زنان اشاره می‌فرمایند. هم چنین مرکز میثاق در بیانی دیگر می‌فرماید که در بعضی جهات، زن بر مرد برتری دارد. زن رئوف‌تر و پذیرنده‌تر است و نیروی درک وی، قویتر از مرد می‌باشد.^{۳۵} و نیز می‌فرماید که زنان از

جهت رقت قلب و کثرت رحم و مروّت، ممتاز از آقایان هستند.^{۳۶} همچنین آن حضرت در زمینه امر تبلیغ توسط زنان می‌فرمایند: "در بعضی موارد، حضرات نساء استعداد عجیبی دارند. سریع الانجابند و شدید الالتهاب."^{۳۷} در موقعیتی دیگر نیز می‌فرمایند:

"در مجموع امروز احساس زنان نسبت به دین و ایمان از مردان قوی‌تر است. شمّ زنان صحیح‌تر است، قوه پذیرش در او بیشتر و هوشیاری اش افزون‌تر، و سرعت انتقالش بیشتر است. یومی فرا می‌رسد که زنان مدّعی تفوّق بر مردان خواهند شد."^{۳۸}

بسیاری از تحقیقات محققین و روانشناسان نیز به خصایص و ویژگیهای روانشناختی زنان، بخصوص گرایشهای عاطفی آنها از قبیل محبّت، رأفت و عطوفت اشاره دارند. بنابر تحقیقات روانشناسان و محققان، زنان بسیار عاطفی و احساساتی هستند و احساسات و هیجانات آنها شدیدتر از مردان است و بر این اساس، رأفت و مهربانی آنها نیز بیشتر است. زنان رقیق‌القلب هستند و بطور کلی تأثر و انفعال و اضطرابشان افزونتر از مردهاست. مثلاً اشک آنها زودتر سرازیر می‌شود.^{۳۹} محور احساسات و عواطف زن، محبّت است، محبّت به همسر، فرزند، خانواده و دیگران. حسن معاشرت و لطافت زن نیز در همین است. زن را بهترین رابط اجتماعی می‌دانند. لهذا قسمت اعظم زندگی زن را علاقه و محبّت پر می‌کند.^{۴۰}

عالی‌ترین غریزه زن، غریزه مادری است که غرائز و عواطف زن از آن سرچشمه می‌گیرد، یعنی در زن یک نوع رقت، عاطفه و رأفت خاصی بوجود می‌آید و همین عطوفت و رأفت در زن است که وی را جنس لطیف می‌نامند، هرچند برخی این صفت را دلیل بر ضعف وی تلقی می‌کنند. مهمترین خصلت و صفتی که از غریزه مادری نشئت می‌گیرد، ایثار و از خود گذشتگی است. عشق و محبّتی که از غریزه مادری بوجود می‌آید منشأ قدرتی می‌شود که تمام غرائز دیگر را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، طوری که در موقع تعارض و اختلاف با حبّ مادری، نمی‌توانند مقاومت کنند.^{۴۱}

همین احساس و غریزه مادری است که بفرموده حضرت عبدالبهاء، مانع جنگ و خونریزی و موجب برقراری صلح عمومی و وحدت عالم انسانی در جهان می‌گردد:

"... حضرت بهاءالله وحدت تربیت را اعلان نموده که به جهت اتحاد عالم انسانی لازم است که جمیع بشر یک تربیت شوند. رجالاً و نساءً دختر و پسر تربیت واحد گردند و چون تربیت در جمیع مدارس یک نوع گردد، ارتباط تام بین بشر حاصل شود و چون نوع بشر یک نوع تعلیم یابد، وحدت رجال و نساء اعلان گردد. بنیان جنگ و جدال برافتد و بدون تحقق این مسائل ممکن نیست. زیرا اختلاف تربیت، مورث جنگ و نزاع؛ مساوات حقوق بین ذکور و اناث، مانع حرب و قتال است؛ زیرا نسوان راضی به جنگ و جدال نشوند. این جوانان در نزد مادران خیلی عزیزند. هرگز راضی نمی‌شوند که آنها در میدان قتال رفته و خون خود را بریزند. جوانی را که بیست سال مادر در نهایت زحمت و مشقت تربیت نموده آیا راضی خواهد شد که در میدان حرب پاره‌پاره گردد. هیچ مادری راضی نمی‌شود ... لهذا وقتی که اعلان مساوات بین زن و مرد شد، یقین است که حرب از میان برداشته خواهد شد..."^{۴۲}

حضرت عبدالبهاء در بیانی دیگر به تمایل بیشتر مرد به جنگ و خونریزی اشاره می‌فرماید:

"مرد بیش از زن، تمایل به جنگ و خونریزی دارد و چون نسوان در عالم انسانی نفوذ و تأثیر کلی یابند از جنگ محققاً جلوگیری نمایند ... نفرت و انزجار آنان نسبت به جنگ باید برای استقرار و حفظ صلح، مورد استفاده قرار گیرد."^{۴۳}

این مطلب در بیان مبارک حضرت عبدالبهاء که مرد بیش از زن تمایل به جنگ و خونریزی دارد در تحقیقات روانشناسی هم آمده است. بر اساس بررسی‌های انجام شده، این تمایل و آمادگی برای خشونت و پرخاشگری و جنگ علاوه بر آنکه محصول عوامل محیطی و اجتماعی است و در واقع نوعی الگویابی جنسیتی است،^{۴۴} به طبیعت زیستی جنس نر و از جمله به هورمونهای جنسی آنها نیز برمی‌گردد.^{۴۵}

البته این نکته را هم باید اضافه نمود که بفرموده حضرت عبدالبهاء زنان هم می‌توانند در صورت لزوم و در مواقع خطر و بحران، مبارز و جنگنده باشند:

"زنان شجاعت اخلاقی بیشتری نسبت به مردان دارند و به علاوه دارای استعدادها و قابلیت‌هایی هستند که به ایشان در مواقع خطر و بحران، قدرت غلبه بر مشکلات را می‌دهد." (ترجمه)^{۴۶}

نظر به همین خصائل فطری و گرایشهای عاطفی زنان است که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که دختران صغیر باید در مکاتب و مدارس، زیر نظر استادان ماهر زن تربیت گردند و تعلیم داده شوند.^{۴۷} زیرا مادران که بفرموده هیکل مبارک اول مربی طفل هستند^{۴۸} و نیز معلمان و مربیان زن راحت‌تر می‌توانند مفاهیمی نظیر صلح، دوستی، محبت را به عنوان یکی از اصول تربیتی به اطفال آموزش دهند. جالب است که اکنون متخصصین تعلیم و تربیت در جهان نیز به این نتیجه رسیده اند که حتماً باید معلمین کودکانها و دبستانها خانم یا زن باشند و این امر بمرور دارد جنبه بین‌المللی پیدا می‌کند.^{۴۹}

همین صفات فطری و ملکات روحانی زنان است که تربیت دختران را در اولویت قرار می‌دهد. بفرموده مرکز میثاق:

"... در صورتی که امر دائر بر این شود که تعلیم و تربیت به یکی از پسر یا دختر داده شود، باید تنها دختر را از تعلیم و تربیت برخوردار نمود... دنیای فردا از امروز بیشتر دنیای زن خواهد بود، زیرا ملکات روحانی ... رو به عروج و ترقی است."^{۵۰}

البته دلیل اولویت تربیت دختران بر پسران در مرتبه اولی از این حیث است که بفرموده حضرت عبدالبهاء روزی این دختران مادر می‌شوند و مادر اول مربی طفل است، که پیش از این هم اشاره شد. این مادر است که بیش از هر فرد دیگری قادر است نیازهای جسمی، روحی-عاطفی و اجتماعی کودک را برطرف کند. فرزند نیز با پشتوانه عاطفی مادر است که می‌تواند در محیطی سرشار از عشق و محبت رشد و پرورش یابد. بنابر این نقش والای مادری که از احساس و عاطفه مادری و از خصائل فطری و روحانی سرچشمه می‌گیرد از نقطه نظر امر مبارک و دیدگاه‌های علمی، امری است بسیار مهم و انکارناپذیر.

نتیجه‌گیری

زنان و مردان در عین حال که دارای تواناییها، قابلیت‌ها و خصائص مشترک می‌باشند، تفاوت‌هایی نیز دارند چه از نظر جسمانی، چه از نظر شناختی مثل هوش، استعداد، درک و فهم و چه از حیث خلقی و رفتاری، همان طور که بین تک تک افراد نیز تفاوت‌های فردی وجود دارد.

این تفاوتها که بیشتر جنبه بیولوژیکی و زیستی دارد امری طبیعی است و گرچه ممکن است تا حدودی وظایف و نقشهای آنها را از هم متمایز کند، اما نمی‌تواند دلیل امتیاز و برتری یک جنس بر جنس دیگر شود و یا توجیهی برای تبعیض و نابرابری اجتماعی گردد. اگر هم در جوامع بشری، تفاوت و امتیازی بوده، ناشی از جهل و خرافات و تعصب جوامع بشری و نیز ناشی از شرایط اجتماعی، فرهنگی و مذهبی آن جوامع بوده است. شرایطی که مانع تعلیم و تعلم زنان می‌شده و مقهوریت و محدودیت آنها را به همراه داشته و همیشه آنها را به حاشیه رانده و به عنوان جنس دوم یا ضعیف‌تر و پست‌تر معرفی نموده و در واقع این نوع هویت را به آنها القاء کرده است. همان گونه که حضرت عبدالبهاء چنین توصیف می‌فرمایند که تصور برتر بودن مردان، زنان را از رسیدن به مقاماتشان باز می‌دارد. در این صورت به نظر می‌رسد که وصول به تساوی از لحاظ خلقت غیرممکن است؛ پیشرفت زنان در مسیر کمال را سد می‌نماید و بتدریج به ناملیدی زن منجر می‌شود و این خلاف واقع است.^{۵۱}

در این میان ادیان و کتب الهی نیز بنا به مقتضای عصر خویش در طول تاریخ، محدودیتهایی را برای برقراری تساوی و برابری حقوق زن و مرد قائل شده اند و البته نقش علماء و مفسران کلام الهی، در برداشتها و قرائتهای متفاوت از ظاهر کلام و آیات الهی را نیز نباید نادیده انگاشت.

از دیدگاه امر مبارک، در خلقت الهی بین زنان و مردان از نظر مقام و شأن و منزلت و کرامت انسانی، تفاوتی وجود ندارد، چه که هر دو بصورت و مثال الهی آفریده شده اند. در عالم ارواح نیز تفاوت جنسی و جنسیت وجود ندارد.

نظم و قانون طبیعت نیز اقتضاء می‌کند که بین دو جنس مذکر و مؤنث تناسب و توازن و حتی تمایز باشد تا تباین و تشابه، چرا که بقاء طبیعت و وجود کائنات، چنین تمایز و کشش متقابلی را ایجاب می‌نماید. مهم این است که زن و مرد از نظر صفات و ویژگیهایی که دارند مکمل هم هستند. اگر مشابه هم بودند جذابیتی برای یکدیگر نداشتند. در این صورت است که زن و مرد همدیگر را چه در تقسیم نقش‌ها و وظایف و چه در سایر شئونات زندگی تکمیل می‌کنند و تنوع جامعه بشری را رقم می‌زنند. این آمیختگی شئونات و خصائص زن و مرد، بخصوص در این عصر جدید و در این دور مبارک لازم و ضروری بنظر می‌رسد.

مقام نسوان در این دور بدیع به فضل حق و به مقتضای روح این عصر که بیشتر با خصائل و صفات فطری و روحانی زنان از جمله خدمت، محبت، رحم و مروّت ممزوج و آمیخته است، اهمّیت و جلوه بیشتری پیدا می‌کند، به گونه ای که حتی برای بیان حقایق قدسی و وحی الهی و تجربه‌های عمیق روحانی، از واژه حوریه که نمادی از زن هست، استفاده می‌شود و این امر نشان‌دهنده چیرگی و غلبه فضل و رحمت و محبت بر زور و قدرت و قهاریت، در این دور اعظم که در اوج جمال الهی است، می‌باشد. در این دور مبارک حتی زنان از مردان پیشی گرفته اند، چنان که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

"در دوره‌های سابق، جمیع اناث هرچند اقدام در خدمات نمودند و بادیه محبت‌الله پیمودند باز در صف رجال محسوب نمی‌گشتند، زیرا الرّجال قوامون علی النّساء منصوص بود. حال در این دور بدیع، کار اناث پیشی گرفت. این قید برداشته شد. کلّ محشور در صقع واحد شدند..."^{۵۲}

از طرفی دیگر تعالیم و اهداف متعالی امر بهائی همانند وحدت عالم انسانی و صلح عمومی ایجاب می‌کند که زنان و مردان از امکانات تربیتی برابر برخوردار گردند و از اینجا بحث تساوی حقوق رجال و نساء به عنوان یکی از اعظم تعالیم روحانی و اجتماعی دیانت بهائی به میان می‌آید. تساوی حقوق زن و مرد در امر مبارک به معنی همسانی وظایف، نقش‌ها و عملکردها نیست. تساوی در کلیه مراتب و شئون اداری، فرهنگی، اجتماعی و روحانی است، اصلی که اجرای کامل آن بنا بفرموده بیت‌العدل اعظم از نشانه‌ها و امتیازات مرحله بلوغ انسان است و آغاز تمدن بهائی را نوید خواهد داد.^{۵۳}

این مقال را با بیانی از حضرت عبدالبهاء در باب ترقی زنان در این دور اعظم خاتمه می‌دهیم:

"... ترقی عالم نساء سبب ظهور و عظمت و بزرگواری این کور بدیع است. اینست که ملاحظه مینمائید در جمیع اقالیم، عالم نساء رو به ترقی است، این از اثر ظهور اعظم و از قوه تعالیم الهی."^{۵۴}

مآخذ و یادداشت‌ها

۱- سفر تکوین، آیه‌های ۱۹-۲۴ .

۲- زنان از دید مردان، بنوات گری، ترجمه محمد جعفر پوپنده، انتشارات جامی، ۱۳۷۸ش، ص ۲۳.

۳- سوره نساء، آیه ۱: "یا ایها الناس، اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفسٍ واحدَةٍ و خلق منها زوجها".

۴- سیمای زن در فرهنگ ایران، جلال ستّاری، نشر مرکز، ۱۳۷۵ش، ص ۴۳.

۵- همان مأخذ، صفحات ۸۳ الی ۸۵.

۶- سوره نساء، آیه ۳۴. مضمون آیه: مردان از آن جهت بر زنان تسلط دارند که خداوند بعضی را بر بعضی دیگر برتری داده است و هم از آن جهت که مردان از مال خود نفقه می‌دهند.

۷- سیمای زن در فرهنگ ایران، جلال ستّاری، نشر مرکز، ۱۳۷۵ش، ص ۱۰۷.

۸- علاقه‌مندان می‌توانند برای اطلاع بیشتر در مورد مشارکت و حضور زنان در زمینه‌های مختلف، به کتاب جامعه‌شناسی، تألیف آنتونی گیدنز، ترجمه منوچهر صبوری، ص ۳۸۴ و نیز پیام یونسکو، سال ۶۳، شماره ۲۶۳ و شماره ۳۰۴، ص ۳۵ مراجعه کنند.

و نیز در مورد کنفرانسهای بین المللی زنان رجوع شود به پیام یونسکو، سال هفتم، شماره ۷۲؛ سال شانزدهم، شماره ۱۸۰ و شماره ۳۰۴ و کتاب جامعه‌شناسی، تألیف آنتونی گیدنز، ترجمه منوچهر صبوری، صفحات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۹- مفاوضات مبارکه، صفحات ۹۳ و ۹۴.

۱۰- همان مأخذ، ص ۱۵۹ (البته هیکل مبارک اشاره به روح انسانی و نفس ناطقه می‌فرماید).

۱۱- مائده آسمانی، ج ۲، صفحات ۱۰۱ و ۱۰۲.

۱۲- خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۱۳۴.

۱۳- انوار هدایت، صفحات ۷۷۹ و ۷۸۰، شماره ۲۰۸۰.

- ۱۴- پیام ملکوت، ص ۲۴۰.
- ۱۵- انوار هدایت، صفحات ۷۸۶ و ۷۸۷، شماره ۲۱۰۲.
- ۱۶- مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، ج ۱، احمد یزدانی، ص ۲۳.
- ۱۷- طبایع زنان، جعفر اصفهانی نجفی، طهران، ۱۳۴۵ش، ناشر؟، ص ۵۲.
- ۱۸- مجله پیام یونسکو، شماره ۳۰۴، ص ۳۱.
- ۱۹- «آیا براستی مردان از زنان برترند؟»، کورین هوت، ترجمه محمود بهزاد، طهران، رودکی، ۱۳۶۱ش، صفحات ۹۰ و ۹۱.
- ۲۰- «عزیزم با من حرف بزن...»، ایوان دالر، ترجمه مهدی گنجی، نشر ویرایش، ۱۳۷۸ش، ص ۴۱.
- ۲۱- خطابات مبارکه، ج ۱، صفحات ۱۶۳ و ۱۶۴.
- ۲۲- در خدمت دوست، خاطرات محمدثابت مراغه ای، ۱۵۴ بدیع، ص ۱۷۲.
- ۲۳- مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، ج ۱، احمد یزدانی، ص ۲۳.
- ۲۴- جا دارد که اشاره کنم در این مبحث، از نوشته جناب محمد افنان تحت عنوان "نگاهی به واژه خوف" مندرج در سفینه عرفان، دفتر هفدهم، ایده و بهره گرفتم، بالاخص در باب حجاب.
- ۲۵- مجموعه الواح مبارکه، چاپ مصر، ص ۲۲۶.
- ۲۶- مجموعه اقتدارات، ص ۱۱۳. مضمون بیان مبارک: چه بسیار از صاحبان عمّامه که منع کردند و معرض شدند و چه بسیار صاحبان مقنعه و پوشش که شناختند و اقبال کردند و گفتند شکر ترا ای پروردگار عالمیان و این چنین قرار دادیم بالاترین آنها را پائینترین آنها و پائینترین آنها را بالاترین آنها.
- ۲۷- نقل از جوابیه دایره مطالعه نصوص و الواح بیتالعدل اعظم الهی، سال ۱۹۹۰م.
- ۲۸- یعنی: خدا شما را بزرگ و محترم فرماید یا به اصطلاح دور از جناب.

- ۲۹- یعنی: بی احترامی در حضور شما نباشد، پیرزن است یا به اصطلاح بلانسبت.
- ۳۰- مکاتیب، ج ۷، صفحات ۹۳ و ۹۴.
- ۳۱- امر و خلق، ج ۳، صفحات ۳۴۱ و ۳۴۲.
- ۳۲- همان مأخذ، صفحات ۳۴۰ و ۳۴۱.
- ۳۳- مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، ج ۱، احمد یزدانی، ص ۷۲.
- ۳۴- سیمای زن در فرهنگ ایران، جلال ستاری، نشر مرکز، ۱۳۷۵ش، صفحات ۶ و ۷.
- ۳۵- ترانه امید، سال سی ام، شماره نهم، ص ۳۱۹.
- ۳۶- مجموعه ای از نصوص مبارکه در باره مقام زن در امر الهی، دائره مطالعه نصوص و الواح مرکز جهانی بهائی، جون ۱۹۸۷م، ص ۶.
- ۳۷- مکاتیب، ج ۷، ص ۱۳۵.
- ۳۸- Abdu'l-Bahá in London، ترجمه فاروق ایزدینیا، ص ۱۰۳.
- ۳۹- طبایع زنان، جعفر اصفهانی نجفی، طهران، ناشر: ؟، ۱۳۴۵ش، خلاصه صفحات ۶۹، ۷۶ و ۷۹.
- ۴۰- همان مأخذ، خلاصه صفحات ۸۱ الی ۱۰۵.
- ۴۱- همان مأخذ، ص ۶۸.
- ۴۲- خطابات مبارکه، ج ۲، صفحات ۱۳۵ و ۱۳۶.
- ۴۳- مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، ج ۱، احمد یزدانی، ص ۱۰۱.
- ۴۴- روانشناسی تربیتی، گیج وبرلایندر، ترجمه غلامرضا خوی نژاد [و دیگران]، نشر پاژ، انتشارات فردوسی، ۱۳۷۴ش، ص ۲۶۴.
- همچنین در کتاب رشد و شخصیت و کودک، ماسن [و دیگران]، ترجمه مهشید یاسایی، نشر مرکز، ۱۳۷۶ش، صفحات ۴۳۰ الی ۴۳۴ و نیز کتاب روانشناسی

رشد، ج ۲، تألیف حسین دولت‌آبادی، انتشارات سمت، ۱۳۷۸ش، صص ۱۷۵ و ۱۷۶ به این مطلب پرداخته شده است.

۴۵- «آیا براستی مردان از زنان برترند؟»، کورین هوت، ترجمه محمود بهزاد، نشر رودکی، ۱۳۶۱ش، خلاصه صفحات ۱۲۶ الی ۱۲۹.

۴۶- انوار هدایت، ص ۷۸۴، شماره ۲۰۹۳.

۴۷- مقاله اهداف و اصول تعلیم و تربیت در امر بهائی، ایرج ایمن، مؤسسه ملی مطبوعات امری، تاریخ نشر؟، ص ۱۷.

۴۸- مکاتیب، ج ۷، ص ۱۵۷.

۴۹- مقاله اهداف و اصول تعلیم و تربیت در امر بهائی، ایرج ایمن، مؤسسه مطبوعات امری، ص ۱۷.

۵۰- مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، ج ۱، احمد یزدانی، ص ۱۲۸.

۵۱- انوار هدایت، صفحات ۷۸۱ و ۷۸۲، شماره ۲۰۸۶.

۵۲- مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۷، ص ۱۲۱.

۵۳- باغبانان بهشت خدا، نوشته کولت گوویون و فیلیپ ژوویون، ترجمه باهره سعادت، ۱۵۴ بدیع، ص ۲۱۲.

۵۴- مجموعه ای از نصوص مبارکه درباره مقام زن در امر الهی، دائره مطالعه نصوص و الواح مرکز جهانی بهائی، جون ۱۹۸۷م، ص ۹.

* لازم به ذکر است که بسیاری از مطالب و مندرجات این تحقیق از رساله دوره مطالعات تکمیلی معارف عالی امر، رشته روانشناسی تربیتی - که حقیر در سال ۱۵۸ بدیع تحت عنوان "تفاوت‌های زنان و مردان در روانشناسی و زمینه‌های زیستی و اجتماعی آنها" جمع‌آوری و تدوین نموده بودم - استخراج گردیده است. جا دارد در این جا از رهنمودهای ارزنده جناب فریدون ثناگو که در آن مقطع استاد راهنمای بنده بودند، یاد کنم.

گفتاری پیرامون جایگاه مادّیات در حیات شخصی

هوشمند بدیعی

در بین جمیع مخلوقات، انسان از زمانی که بدنیا می‌آید تا زمانی که این دنیا را ترک میکند احتیاج به مواظبت و عشق و محبت اطرافیان خود دارد. از این رو، نه تنها انسان در دنیائی زندگی میکند که رابط نزدیک و مستقیم با مادّیات دارد، بلکه در عین حال به روحانیات و عواطف معنوی نیز وابستگی دارد. به عبارت دیگر، انسان در آن واحد در دو دنیا زندگی میکند و هر دو دنیا در این عالم است، یکی دنیای مادّیات است و دیگری دنیای روحانیات. یکی دنیائیسست که میتوان آن را حس کرد و به عالم فیزیکی معروف است، و دیگری دنیای ماورای حس است که وجود دارد، ولیکن نمیتوان آن را با استفاده از حواس جسمی حس نمود. هر دو دنیا، هرچند مستقل از یکدیگر هستند ولی در عین حال مکمل یکدیگر نیز میباشند.

در خصوص دنیای روحانیات و دنیای مادّیات به دو بیان اشاره میشود. در این بیان حضرت بهاءالله میفرماید: "هر گاه که خداوند بپیماند پیغمبری را به سوی مردمان فرستاد بگفتار و رفتاری که سزاوار آن روز بود نمودار شد. خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز بود، نخستین رهانیدن مردمان از تیرگی نادانی و رهنمائی بروشنائی دانائی، دویم آسایش ایشان و شناختن و دانستن راههای آن."^۱ در این بیان ملاحظه میشود که دنیای روحانیات و رسیدن به آن از طریق رهانیدن مردمان از تیرگی مردمان از تیرگی نادانی و رهنمائی بروشنائی دانائیسست، و دنیای مادّیات در این بیان اشاره به آسایش مردمان و شناختن راههای آن است. حضرت عبدالبهاء نیز در بیانی میفرماید: "مقصود اصلی از انزال شرایع مقدسه سعادت اخروی، تمدن دنیوی، و تهذیب اخلاق..."^۲ میباشد. در این بیان نیز دنیای روحانیات در سعادت اخرویسست و دنیای مادّیات در تمدن دنیوی. هر دو دنیای فیزیکی و ماورای فیزیکی در این بیانات واضح و روشن است. یکی از خصوصیات دنیای فیزیکی و یا دنیای حس و یا دنیای لمس در رابطه با امورمادی است که بدون شک در جمیع مراحل زندگی با آن مواجه هستیم. دنیای روحانیات در رابطه با امور غیر قابل لمس است مانند عشق و غم و سرور. مثلاً در دنیای خانواده از قوای ماورای حس استفاده فراوان میشود.

عنوان این مقاله می‌رساند که تمرکز ما در رابطه با نقش مادیات در حیات شخص است. البته جایگاه روحانیات در حیات شخصی و خانوادگی و در کل جامعه در آثار مبارکه بسیار روشن است و آن اینکه روحانیات پایه و اساس نشاط و سرور ابدیست. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید: "انسان به حیات روحانی انسان است و سبب این حیات کمالات معنوی و صفات رحمانی است و خدمت به عالم انسانی و استفاضه از فیوضات باقیه و اخلاق حسنه و یگانگی و محبت‌الله و فرزنگی و معرفت‌الله و الا اگر مراد حیات جسمانی باشد این خلقت نتیجه‌ای ندارد و انسان شرافت و برتری از سایر مخلوقات نیابد."^۳ بر طبق این بیان انسان از لحاظ روحانی انسان است و مادیات به تنهایی قادر نیستند سعادت حقیقی او را فراهم سازند. از این رو پیشرفت مادی انسان منوط به پیشرفت روحانی اوست. حضرت عبدالبهاء در بیانی دیگر می‌فرماید: "عالم انسانی به قوای عقلیه و قوای مادیه تنها ترقی نکند، بلکه به جهت ترقی صوری و معنوی و سعادت فوق‌العاده انسانی نفثات روح‌القدس لازم است و باید قوه الهیه یعنی روح‌القدس تأیید کند و توفیق بخشد تا آنکه هیأت بشر ترقیات فوق‌العاده نموده بدزجه کمال رسد..."^۴

در یک جامعه ایده‌آل توازن بین مادیات و روحانیات وجود دارد. مادیات و روحانیات دو جنبه مختلف دارند، و لزومی در رد کامل یکی و قبول کامل دیگری نیست. به وسیله هماهنگی دوجانبه بین امورات مادی و معنوی میتوان پیشرفت قابل توجهی در پیشبرد مقاصد عالیه انسانی و توسعه و ترقی کل جامعه ترتیب داد. در سطح وسیع‌تر جامعه به فرموده بیت‌العدل اعظم "حل اساس مشکلات اقتصادی جهان را باید در توجه هم‌زمان به موازین مادی و روحانی جستجو کرد."^۵

آثار مبارکه دیدگاه روشنی از مادیات و روحانیات به ما میدهد که در آن مادیات وسیله‌ای هستند برای کسب اهداف عالیه از جمله احتیاجات ضروریه در حیات شخصی و خانوادگی و همچنین پیشبرد آسایش کل جامعه. در پیام بیت‌العدل اعظم چنین آمده: "حضرت بهاء‌الله در بیان مقتضیات عالم خلقت، تأیید می‌فرماید که پیشرفت هر امری و تحقق هر هدفی معلق به وجود اسباب و وسایل است. تعمق در این بیان مبارک به انسان می‌آموزد که پیوسته باید بین هدف و اسباب وصول به آن تفاوت قائل شد و اجازه نداد که به دست آوردن آنچه وسیله‌ای بیش نیست جای هدف را در زندگی انسان بگیرد. مثلاً مال و منال در مقام وسیله‌ای ضروری برای نیل به اهدافی متعالی، از جمله معیشت روزانه، ترقی خانواده، خدمت به جامعه و اقداماتی در جهت استقرار مدنیت جهانی، ممدوح و مقبول است، ولی شایسته شأن انسان نیست که کسب آن را به خودی خود هدف غائی و منظور نهائی زندگی خویش قرار

دهد.^۶ دیدگاه بهائی در رابطه با هدف و وسیله به موضوع مهم دیگری نیز اشاره میکند و آن اینکه هدف هر قدر عالی و مهم باشد نیل به آن از راههای نادرست و یا توسل به اسباب نامساعد و مضر پسندیده نیست. در همان پیام بیت‌العدل اعظم میفرمایند: "نکته مهم دیگری که با روح تعالیم الهی مطابقت دارد آن است که هدف وسیله را توجیه نمی‌کند، بدین معنی که یک هدف هر قدر والا، مفید و شگوهمند باشد و یا حصولش برای زندگی فرد و خانواده ضروری شناخته شود، نیل به آن از راه نادرست و توسل به اسباب ناپسند جایز نیست. متأسفانه در عصر حاضر برخی از سیاستمداران و رهبران اجتماعی و مذهبی و همچنین عده‌ای از کارگزاران بازارهای مالی بین‌المللی، گروهی از مدیران شرکتهای چندملیتی و ارباب صنایع و تجارت و جمعی از مردم عادی، تحت تأثیر فشارهای اجتماعی و علی‌رغم ندای وجدان خویش، این نکته مهم و اساسی را نادیده گرفته، رسیدن به اهداف خود را از هر طریقی مشروع می‌شمرند."^۷

در این بیان به چند موضوع مهم و قابل توجه اشاره شده است. میفرمایند "هدف وسیله را توجیه نمی‌کند." یکی از اهداف مهم هر سازمان تجارتي کسب سود قابل توجه میباشد، و البته هیچ ایرادی نیست در این نیت، زیرا در غیر این صورت قادر نیستند در بازار کار باقی بمانند. ایراد زمانیست که سود حاصله از راههای نادرست و ناپسند کسب شود. بطور مثال تعدادی از سازمانهای تجارتي در چند دهه اخیر سود حاصله و بخشی از ثروت کمپانی را بصورت ثروت پنهان در بانکهای خارجی سرمایه‌گذاری کرده (offshore banking) تا از این طریق از پرداخت مالیات به دولت مصون باشند و یا به عبارت دیگر مالیات به آنان تعلق نگیرد. عدم پرداخت مالیات به دولت باعث ایجاد مشکلات فراوان در برنامه‌های رفاهی جامعه میشود. بیت‌العدل اعظم در این بیان اشاره به "فشارهای اجتماعی" می‌نماید. در مورد همین سازمانها باید گفت که مدیران و صاحبان آن حتی اگر باوجدان باشند، ولی به علت فشارهای اجتماعی مجبورند از وسایل ناپسند جهت کسب سود بیشتر استفاده کنند. مثلاً در بازار آزاد خریداران سهام از کمپانیهای خرید سهام میکنند که دارای سود قابل توجه میباشد. سود قابل توجه نشانه‌ای از موفقیت کمپانی به حساب می‌آید. کمپانیها از چند طریق سود را در سطح بالا نگاه میدارند. عدم پرداخت بخشی از مالیات یکی از آن طرق محسوب میشود. طرق دیگر عبارتند از: پرداخت دستمزد پایین‌تر، انتقال قسمت تولیدی کارخانه به کشورهایی که دارای دستمزد پایین‌تر است، و دسترسی به منابع ارزان‌تر که میتوان آنها را از طریق کشورهای در حال رشد تهیه کرد. ملاحظه میکنیم که در جمیع این موارد هدف کاهش هزینه و افزایش سود

است. بنا بر این به نظر میرسد که قسمت عمده این روند جامعه مانریالیستی و یا مادی‌گرا مطابق با احکام بهائی نیست و جنبه منفی دارد. این عوامل منفی بازار آزاد عمل به تعالیم و احکام بهائی را برای بهائیان و آنان که با بهائیان هم‌فکر هستند دشوار می‌سازد. بیت‌العدل اعظم در این باره چنین می‌فرماید: "عوامل منفی متعدد که زاییده جو مادی‌گرا و فساد اقتصادی دنیای امروز است، پیروی از روش و سلوک بهائی را در رابطه با امور مالی صعب و دشوار می‌سازد."^۸

یکی از مواردی که زاییده جو مادی‌گرا در دنیای امروز است، بخصوص در محیط بازار آزاد، در رابطه با خواستها و نیازمندیهای ضروری و غیرضروری در حیات شخصی و خانوادگی میباشد که به پدیده مصرف‌گرایی منجر شده است. در اینجا به چند مورد آن بطور مختصر اشاره میشود:

۱. خواستهای انسان نامحدود هستند، و هنگامی که این پدیده با حرص و طمع توأم میگردد، خواستها تمامی نخواهد داشت. از این رو، خرید اجناس از روی طمع از عوامل مهم مصرف‌گرایی محسوب میشود.

۲. خواستهای انسان میتواند محدود شود، در صورتی که درآمد نیز در حد ثابت قرار گیرد. ولی از آنجا که درآمد در اکثر موارد و در اکثر جوامع سیر صعودی دارد، بخصوص در کشورهای پیشرفته و در حال رشد، از این رو خواستهای اکثریت مردم قابل کنترل نیستند.

۳. خواستهای انسان مکمل یکدیگر هستند، بدان معنی که گروهی از اجناس و خدمات در کنار هم تکمیل میشوند، مانند نوعی از خوراکیها و اساسیه منزل. حال نوع تکمیل اجناس در کنار یکدیگر بستگی به درآمد افراد دارد و یا بستگی به طرز زندگی آنان، که آیا دارای یک زندگی ساده هستند و یا با تجملات زندگی عادت کرده و بآن تعلق پیدا کرده‌اند.

۴. خواستهای انسان با یکدیگر در حال رقابت هستند. مثلاً ما یک تلویزیون داریم و یکی بهتر از آن به بازار می‌آید و آن را هم میخریم. زمانی متوجه میشویم که خانه پر از وسایلی شده که از هر نوع چندین قطعه خریداری کرده‌ایم. این روش نیز نوعی از مصرف‌گرایی است.

۵. خواستهای انسان صورت عادت پیدا میکنند، حتی در زمانی که درآمد افراد ثابت است و یا در زمانی که با بیکاری مواجه هستیم. در چنین موقعیست که بسیاری از افراد زیر بار قرض میروند، زیرا حاضر به ترک عادت نیستند و به خرید لوازم و خدمات غیرضروری همچنان ادامه میدهند.

۶. گروهی از مردم توجه بیشتر به خواسته‌های زمان حاضر دارند، بدون ملاحظه به اوضاع و شرایط آینده. معمولاً این افراد با کمبود پس‌انداز روبرو میشوند و یا عادت به پس‌انداز قسمتی از درآمد خود ندارند. از آنجا که خرید بسیاری از اجناس و خدمات از طریق کارتهای اعتباری صورت میگیرد و یا سهولت در اخذ وام وجود دارد، بسیاری از افراد زیر بار قرض رفته و مشکلات عدیده‌ای برای خود و خانواده خود بوجود می‌آورند.

۷. در بسیاری از موارد انسان اطلاع کافی در مورد کالاها و خدمات موجود در بازار ندارد و این باعث میشود اجناسی را خریداری کنند و یا خدماتی را برای خود و خانواده خود انتخاب نمایند که کمتر مورد احتیاج است و یا مورد استفاده قرار نمی‌گیرند. در عین حال امکان آن هست که خریداران به علت عدم اطلاع کافی و درست از خرید بعضی از اجناس ضروری محروم شوند. در هر دو صورت ما شاهد کمبود و یا اضافه تولید کالاها در بازار میشویم. این نکته نیز قابل ذکر است که بسیاری از اجناس از طریق آگهی‌های جذاب بازرگانی خریداری میشوند. هرچند بسیاری از آگهی‌های بازرگانی اطلاعات لازمه در مورد اجناس را در اختیار خریداران قرار میدهند، ولی در عین حال ما شاهد نوعی از این آگهی‌ها هستیم که فریب‌دهنده میباشند.

تصمیمات مردم بطور شخصی و یا خانوادگی که در مورد خرید وسایل زندگی از قبیل خوراک و پوشاک و سایر ضروریات زندگی اتخاذ میشود تأثیر فراوان در اوضاع اجتماعی-سیاسی-اقتصادی یک جامعه میگذارد. تصمیمات خریداران و تولیدکنندگان کالا و خدمات نه تنها در زندگی خانواده‌ها مهم است، بلکه در محیط زیست نیز تأثیرگذار است. لذا برای ایجاد یک محیط سالم از لحاظ اجتماعی-سیاسی-اقتصادی جمیع شرکت‌کنندگان بازار میبایست آگاهی کافی از نتایج اعمال خود داشته باشند. تعدادی از احکام و تعالیم بهائی راهنمای مناسبی برای این منظور محسوب میشوند، از جمله: تعلیم و تربیت عمومی و اجباری، تحری حقیقت، وحدت عالم انسانی، هماهنگی بین دین و علم و عقل و همچنین تصمیم‌گیری از طریق مشورت بهائی. آگاهی به این تعالیم و عمل بآنها باعث میشود که کلیه شرکت‌کنندگان در بازار و بخصوص خریداران و تولیدکنندگان بین اجناس با ارزش و بی‌ارزش تفاوت قائل شوند. با ارزش از این لحاظ که آنچه تولید میشود و مصرف میشود درخور مقام انسان است، به محیط زیست صدمه وارد نمی‌آورد، و در عین حال رفاه و آسایش نسل آینده نیز در نظر میآید.

در ادامه این بحث اشاره‌ای مختصر به جنبه‌های مختلف مادی‌گرایی، ثروت و درآمد میشود. مادی‌گرا کسی است که رسیدن به آسایش جسمانی خود را بالاترین ارزش میداند. چنین افرادی پیوسته در صدد داشتن رفاه و آسایش بیشتر و داشتن کالاهای بیشتر هستند. چنین افرادی معمولاً گرایش کمتری به روحانیات داشته و به مادیات توجه دارند. از جنبه‌های مادی‌گرایی پدیده‌ای بوجود آمده بنام مصرف‌گرایی که از چالش‌های بزرگ جامعه امروز بحساب می‌آید. ثروت از طرف دیگر آن است که انسان از طریق سرمایه‌گذاری در تجارت و یا از طریق مالکیت خصوصی و خرید سهام بدست می‌آورد. از دیدگاه بهائی کسب ثروت با شرایطی که به آن اشاره خواهد شد ممدوح است. درآمد در رابطه با دستمزد روزانه است که دائماً در جریان است. لذا ثروت یک نوع ذخیره است (stock) و با درآمد (income) که همواره در جریان است فرق میکند. درآمد کل یک کشور توسط درآمد سرانه (Gross Domestic Product) محاسبه میشود. این واحد اندازه‌گیری عبارت است از ارزش تمامی کالاهای تولیدی و خدمات مربوط به آن در طول یک سال. این واحد اندازه‌گیری صرفاً بر مبنای ارزش پولی کالاهای تولیدی و خدمات است و از این رو تولید کالا و خدماتی را که مضر به حال انسانها و محیط زیست میباشد نادیده میگیرد، و بنا بر این از لحاظ اخلاقی سنجش مناسبی به نظر نمی‌آید. اشاره به این مطلب لازم است که درآمد تنها یکی از عوامل رفاه و آسایش است. خوشبختی افراد از طرف دیگر به عوامل مختلف بستگی دارد از جمله درآمد، محیط خانواده، محیط کاری، آزادی در جامعه، نقش دولت در ایجاد رفاه عمومی، آموزش و پرورش، بهداشت و سلامتی، اتحاد بین افراد جامعه، تساوی حقوق رجال و نساء، امنیت عمومی، محیط زیست سالم، و داشتن رشد روحانی افراد جامعه.

در آثار بهائی کسب ثروت ظاهری منع نشده، ولیکن ثروت حقیقی از اهمیت خاصی برخوردار است. اصطلاح ثروت حقیقی در ادیان دیگر نیز بیان شده، از جمله در آثار آئین بودائی از آن به عنوان ثروت شرافتمندانه نام برده شده است. تفاوت در این است که آئین بودائی پیروانش را به داشتن یک زندگی ساده و عدم کسب ثروت ظاهری تشویق کرده. در آثار بهائی ثروت ظاهری با شرایطی که بعداً به آن اشاره خواهد شد، مجاز شناخته شده. هر دو اصطلاح ثروت حقیقی (TRUE WEALTH) و ثروت شرافتمندانه (NOBLE WEALTH) عبارتند از کسب ثروت از طریق فضائل پسندیده اخلاقی مانند درستکاری، امانت‌داری، راست‌گویی، عدالت و صداقت و داشتن انصاف در کار و پیشه و فروش کالا.

آئین بهائی دیدگاه خاصی نسبت به مفهوم ثروت ارائه میدهد که در نوع خود بی‌نظیر است. این دیدگاه به هر دو جنبه مادی و روحانی آن توجه دارد. با توجه به اینکه انسان ذاتاً با سرشتی پاک متولد میشود، لذا یک فرد بهائی از طریق ارزشهای درست اخلاقی به کسب آن گونه ثروتی میپردازد که پسندیده مقام انسان است. بطور مثال، انقطاع از مادیات ستوده شده بدون آنکه کسب ثروت منع شده باشد. به نظر میآید که این دو متضاد یکدیگر باشند، زیرا معمولاً کسب ثروت و وابستگی به آن با هم صورت میگیرند. مشکل هنگامیست که انسان ثروت ظاهری را به مراتب جدی تر و با ارزش تر از ثروت حقیقی پندارد. به عبارت دیگر، انسان به ثروت ظاهری تعلق پیدا کند و یا به آرایش غنا دل بندد. حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه چنین میفرماید: "ای فرزند هوی: از آرایش غنا پاک شو و با کمال آسایش در افلاک فقر قدم گذار تا خمر بقا از عین فنا بیاشامی."^۹

از دیدگاه بهائی آن گونه ثروتی پسندیده است که از طریق راههای درست و قانونی کسب شود و آن در راههای مفید و سودمند به حال کل جامعه بکار افتد و مورد استفاده قرار گیرد، از جمله در امور خدمات اجتماعی، آموزش و پرورش، در اشاعه صنعت کشاورزی و تکنولوژی، و در هنر و موسیقی، و بطور کلی در جمیع اموری که باعث پیشرفت یک جامعه میشود. ثروتهائی که در این گونه خدمات و تولید کالاهای مفیده سرمایه‌گذاری شوند دارای بازده بالاتر میباشند. از این رو هر گونه سرمایه‌گذاری که به رشد و پرورش و خلاقیت نفوس کمک کند قابل تمجید است. بیت‌العدل اعظم به عامل ترقی و رفاه نسبی اکثریت بهائیان ایران در گذشته اشاره کرده و چنین میفرماید: "... ایجاد مدارس و درمانگاهها و تشکیل مؤسسات اداری و تدابیر لازم که هدفش خودکفائی و رفاه جامعه بود همه از اوائل پیدایش امر الهی از خصوصیات ممیزه سیر اصیل و متحد رشد و ترقی به شمار می‌رفت و حال در آفریقا و آمریکای لاتین و قسمت‌هایی از آسیا همان فرصت و همان مهمّ دوباره پیدا شده."^{۱۰}

حضرت عبدالبهاء در باره اهمّیت ثروت و هدف آن و وسیله بدست آوردن آن چنین میفرماید: "غنا منتهای ممدوحیّت را داشته اگر به سعی و کوشش نفس خود انسان در تجارت و زراعت و صناعت به فضل الهی حاصل گردد و در امور خیریه صرف شود و علی‌الخصوص اگر شخص عاقل و مدبّر تشبّث به وسایلی نماید که جمهور اهالی بثروت و غنای کلی برسند. همّتی اعظم از این نه. عندالله اکبر ثوابت بوده و هست، چه که این بلندهمّت سبب آسایش و راحت و سدّ احتیاجات جمع غفیری از عباد حقّ گردد. ثروت و غنا بسیار ممدوح اگر هیئت جمعیت ملت غنی

باشد و لکن اگر اشخاص معدوده غنای فاحش داشته و سائرین محتاج و مفتقر و از آن غنا اثر و ثمری حاصل نشود این غنا از برای آن غنی خسران مبین است. ولی اگر در ترویج معارف و تأسیس مکاتب ابتدائیه و مدارس و صنایع و تربیت ایتم و مساکین، خلاصه در منافع عمومیه صرف نماید آن شخص عند الحق و الخلق بزرگوارترین سگان زمین و از اهل اعلیٰ علیین محسوب.^{۱۱}

حضرت عبدالبهاء در این بیان به چند مطلب مهم و اساسی اشاره میفرمایند، از جمله آنکه کسب ثروت در دیانت بهائی ممدوح است، دیگر آنکه چگونه ثروت میبایست کسب شود، و به چه صورت ثروت مصرف گردد، و اشاره به اینکه هیئت جمعیت ملت باید غنی باشد.

روشهای درست در استفاده از ثروت، بخصوص سرمایه‌گذاری در قسمت‌هایی که باعث بروز استعدادات و خلاقیت افراد جامعه میشود، به کاهش فقر نیز کمک شایان میکند. در مورد جامعه بهائی و توجه و عمل به احکام و تعالیمی مانند اهمّیت کار، تعلیم و تربیت عمومی و اجباری، شرکت نسوان در فعالیتهای اجتماعی و برخورداری از حقوق مساوی با رجال، اهمّیت صنعت و تکنولوژی، کسب ثروت و سرمایه‌گذاری در امور عام‌المنفعه، انتظار آن هست که افرادش از یک رفاه نسبی برخوردار باشند و در طولانی مدت فقر مطلق ریشه‌کن گردد. بطور کلی جوامعی که دارای این خصوصیات میباشند شهروندان آن نیز از رفاه بیشتر برخوردارند.

این بهائی یک برنامه کلی‌نگر (HOLISTIC) ارائه میدهد و آن شامل اجرای تعالیم اجتماعی-سیاسی-اقتصادی و روحانی میباشد. این برنامه کلی‌نگر یک زندگی ایده آل را که شامل رفاه کلی جامعه است در نظر دارد. رفاه کلی جامعه را نمیتوان تنها از جنبه مادی نگاه کرد، اخلاقیات و روحانیات جزئی از این نگرش است. حضرت عبدالبهاء در نطقهای خود در سفرهای اروپا و آمریکا اشاره به ارزشهایی فرموده‌اند که لازمه هر سیستم اجتماعی-سیاسی-اقتصادی میباشد، از جمله آموزش و پرورش، بهداشت و سلامتی، خوراک و پوشاک، مسکن و به طور کلی ایجاد حدّ اقل رفاه برای عموم افراد یک جامعه.

دیدگاه بهائی به سعادت کلّ جامعه میاندیشد و هنگامی که کلّ جامعه به یک رفاه نسبی دست یافت افراد آن که جزئی از این جامعه محسوب میشوند نیز به آسایش نسبی میرسند. به عبارتی از اینکه غنی به هم‌نوع خود کمک مینماید احساس رضایت و خوشنودی میکند. حضرت عبدالبهاء در این باره چنین میفرمایند: "به زودی زمانی فرا خواهد رسید که بشر حساس‌تر و رقیق‌القلب‌تر از امروز خواهد شد، به نحوی که ثروتمندان با ملاحظه وضع رقت‌بار فقرا در اطراف خود لذتی از

ثروت خود نخواهند برد و به خاطر خوشبختی خود هم که شده مجبور خواهند شد که ثروت خویش را در راه بهبود جامعه‌ای که در آن زندگی میکنند به کار اندازند.^{۱۲} از کمکهای مادی که از طرف کشورهای غنی به طرف کشورهای در حال رشد صورت میگیرد و احتمالاً خالصانه است بگذریم، از دیگر دلایل این است که این کشورهای غنی متوجه شده‌اند که مشکل فقر در کشورهای در حال رشد میتواند مشکل بزرگی برای کشورهای ثروتمند محسوب گردد. حضرت عبدالبهاء در این مورد چنین میفرماید: "ثروت اگر بینهایت شود شخص صاحب ثروت در زیر حمل ثقیل افتد و در غایت زحمت و محنت افتد و اداره دایره ثروت مفرطه بسیار مشکل شود و قوای طبیعی انسان مضمحل گردد."^{۱۳} این موضوع احتیاج به بحثی در خصوص تقسیم عادلانه ثروت دارد که از عهده این مقوله خارج است. در اینجا چند کلمه‌ای در باره دو عبارت مساوات و مواسات درج میشود که رابطه نزدیک با موضوع این مقاله دارد.

یکی از تعالیم دینت بهائی در رابطه با جایگاه مادیات در حیات شخصی و از این طریق در کل جامعه که رابطه نزدیک با اقتصاد اخلاقی دارد این است که مواسات به مساوات ترجیح داده شده است. مواسات و مساوات هر یک در جامعه نقش مخصوص خود را دارند. مواسات بدان معنیست که سهم مادی بر اساس استعدادات، خلاقیت، تحصیلات، و نوع کار افراد است. مساوات از طرف دیگر بدان معنیست که جمیعاً از لحاظ سهم مادی از یک درآمد تقریباً مساوی برخوردار میشوند. از دیدگاه بهائی نظریه مساوات اقتصادی نه عملیست، نه امکان‌پذیر، و نه بر اساس عدالت. سیستمهایی که از این نظریه پشتیبانی کرده‌اند با شکست روبرو شده‌اند. حضرت عبدالبهاء میفرماید: "مساوات تام نیز مخل زندگانی و راحت و انتظام و آسایش نوع انسانی"^{۱۴} است. البته مساوات به معنای بوجود آوردن موقعیتهای پسندیده است و همه افراد بشر میبایست از موقعیتهای مساوی جهت کسب علم و دانش و برای کسب رفاه و خوشبختی نسبی برخوردار باشند. وظیفه آنان که در اداره امور و تصمیم‌گیری هستند این است که چنین فرصتهایی را برای جمیع شهروندان بوجود آورند تا جمیعاً فرصت آن را داشته باشند که از هوش و ذکاوت و استعدادات خود کمال استفاده را بنمایند. در عین حال مساوات از دیدگاه بهائی آن است که جمیع شهروندان از حد اقل رفاه و سعادت برخوردار گردند. این مسئله پرداخت دستمزد میبایست مورد توجه متصدیان امور و برنامه‌ریزان جامعه قرار گیرد.

و اما عدالت اجتماعی بر اساس مساوات است و همه شهروندان یک جامعه در مقابل قانون دارای حق مساوی هستند. از دیدگاه بهائی جمیع افراد بشر مساوی هستند، نه

بدان معنی که همانند یکدیگرند و یا از استعدادات و نبوغ مساوی برخوردارند، بلکه به جهت آنکه جمیعاً آفریده خداوند هستند. در بیانی حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند: "جمیع بشر در نزد خدا یکسانند، حقوقشان حقوق واحده، امتیازی از برای نفسی نیست، کلّ در تحت قانون الهی هستند، مستثنائی نه، در نزد حقّ امیر و فقیر یکسانند...^{۱۵}" و در شرح حکم مواسات حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند: "باید کوشید تا نوع انسان سعادت ابدی یابد، قواعدی در این خصوص لازم که هم مراتب باقی ماند و هم افراد هیئت اجتماعی در کمال آسایش باشند... هر یک در مقام خود با کمال راحت زندگانی نماید."^{۱۶} از نگاه اقتصادی مواسات حکم بر آن دارد که در بازار کار دستمزد افراد متفاوت است و آن بستگی به کوشش، استعدادات و خلاقیت آنان دارد. لذا سطح زندگی افراد و خانواده‌ها نیز متفاوت است. و اما برای آنکه حدّ اقلّ رفاه برای جمیع شهروندان مهیا باشد دخالت دولت لازم است. در این بیان حضرت بهاءالله به دو پدیده مساوات و مواسات اشاره میفرمایند: "آفریننده یکتا مردم را یکسان آفریده و او را بر همه آفریدگان بزرگی داده، پس بلندی و پستی و پیشی و کمی بسته به کوشش او است، هر چه بیشتر کوشد پیشتر رود."^{۱۷} در همین مورد حضرت بهاءالله چنین میفرمایند: "و أما ما سئَلْتُ عَنِ الْفِطْرَةِ فَأَعْلَمُ بِأَنَّ كُلَّ النَّاسِ قَدْ خَلَقُوا عَلَىٰ فِطْرَةِ اللَّهِ الْمَهِيمِنِ الْقَيُّومِ وَ قَدَّرَ لِكُلِّ نَفْسٍ مَقَادِيرَ الْأَمْرِ عَلَىٰ مَا رُقِمَ فِي الْأَوَاحِ عَزَّ مَحْفُوظٌ وَلَكِنْ يَظْهَرُ كُلَّ ذَلِكِ بَارَادَاتِ أَنْفُسِكُمْ."^{۱۸}

ترجمه بیان مبارک به فارسی چنین است: "و اما اینکه از فطرت سؤال کرده بودی، بدان که همه مردمان بر فطرت خداوند مهیمین و قیوم خلق شده‌اند. به هرکس مقدار معین مطابق آنچه که در لوح محفوظ الهی ثبت شده مقدّر گشته، و لکن تمام آنچه که مقدّر شده به میل و اراده خودتان ظاهر و آشکار میشود." (ترجمه باهر فرقانی)

در رابطه با این بیانات مبارک در آئین بهائی دستمزد افراد متفاوت خواهد بود و بستگی به نوع کار و کوشش و استعداد و حرفه و فن هر فرد دارد. میفرمایند: "هر چه بیشتر کوشد پیشتر رود." از این رو، سطح زندگی افراد مساوی نیست. حضرت عبدالبهاء میفرمایند که: "در هیئت اجتماعی مراتب باقی میماند و هر یک در مقام خود با کمال راحت زندگانی نماید."

در خاتمه بیان این مطلب لازم است که دکترین اقتصادی بهائی روش برخورد انسانها را در رابطه با جایگاه مادیات در حیات شخص و همچنین در مصرف کالاها و خدمات مربوطه مورد بررسی قرار داده و احکام و تعالیمی ارائه میدهد که در تنظیم امور مادی مؤثر میباشند. از جمله این تعالیم اجرای اعتدال در جمیع امور است. نه تنها شخص غنی میبایست اعتدال را رعایت کند و از طریق زندگی ساده‌تر

از تعلق به مادّیات رهائی یابد، فقیر نیز باید همت کند و از یک آسایش نسبی برخوردار شود. بیانات مبارکه در خصوص اعتدال فراوانند، از جمله حضرت عبدالبهاء چنین میفرمایند: "امر تعدیل معیشت بسیار مهمّ است و تا این مسئله تحقّق نیابد سعادت برای عالم بشر ممکن نیست."^{۱۹} لازم است که بین پدیده مصرف‌گرایی و داشتن یک زندگی ایده‌آل بر اساس حکم اعتدال، تفاوت قائل شویم. از جمله خصوصیات اعتدال این است که باعث یک نوع تعادل بین زندگی مادّی و روحانی افراد میشود. اعتدال همچنین مصرف‌گرایی مفرط را از بین میبرد. از این طریق تولید کالاهای بی استفاده و آنهایی که باعث از بین بردن منابع طبیعی میشوند و یا به محیط زیست صدمه میرسانند کاهش می‌آید. از این رو مشاهده میشود که در آثار بهائی اعتدال در جمیع امور تشویق شده است. در بیانی حضرت بهاءالله میفرمایند: "در جمیع امور باید رؤساء به اعتدال ناظر باشند، چون هر امری که از اعتدال تجاوز نماید از طراز اثر محروم مشاهده شود. مثلاً حرّیت و تمدّن و امثال آن مع آنکه بقبول اهل معرفت فائز است، اگر از حدّ اعتدال تجاوز نماید سبب و علت ضرر گردد..."^{۲۰} حضرت عبدالبهاء دخالت دولت و لزوم قوانین لازم در ایجاد اعتدال را ضروری میدانند. از جمله میفرمایند: "اعتدال اینست که قوانین و نظاماتی وضع شود که مانع ثروت مفرط بی لزوم بعضی نفوس شود و دافع احتیاج ضروریّه جمهور گردد."^{۲۱} از طریق دخالت دولت و تدوین و وضع قوانین لازمه که شامل مالیاتهای گوناگون و مزایای رفاهی میشود به رفاه عموم جامعه کمک شایان میکند. آن گروه از کشورها که دارای این شرایط هستند شهروندان آن کشورها نیز از یک رفاه نسبی و ایده‌آل برخوردارند.

مأخذها

۱. حضرت بهاءالله: منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، لجنة نشر آثار امری بلیان فارسی و عربی، لانگنهاین - آلمان، نشر اول، ۱۴۱ بدیع، ص ۵۸.
۲. حضرت عبدالبهاء: رساله مدنیّه، ص ۵۵.
۳. ایضاً: سفرنامه حضرت عبدالبهاء: جلد اول، ص ۲۸۴.
۴. ایضاً: نقل از «پیام ملکوت»، تألیف عبدالحمید اشراق خاوری، چاپ هند، ص ۱۲۸.
۵. نقل از پیام بیت‌العدل اعظم، مورّخ ۱۳ شهرالبهاء ۱۶۷، مطابق با ۲ آوریل ۲۰۱۰.
۶. ایضاً.

۷. ایضاً.
۸. ایضاً.
۹. حضرت بهاءالله: کلمات مکنونه فارسی، قطعه ۵۵.
۱۰. بیت العدل اعظم: قرن انوار، نشر مرکز جهانی بهائی، چاپ دوم، ۲۰۰۲، ص ۸۸.
۱۱. حضرت عبدالبهاء: رساله مدنیه، صص ۳۱-۳۲.
۱۲. ایضاً: نقل از «پیام بهائی»، شماره ۲۷۷، ص ۳۸.
۱۳. ایضاً: مفاوضات، مؤسسه مطبوعات ملی بهائیان پاکستان، ص ۲۲۸.
۱۴. ایضاً.
۱۵. ایضاً: نقل از «پیام ملکوت»، ص ۱۲۶.
۱۶. ایضاً: سفرنامه، جلد اول، ص ۲۹۱.
۱۷. حضرت بهاءالله: منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صص ۵۹-۶۰.
۱۸. ایضاً: نقل از «خلق جدید و صنع بدیع»، ترجمه All Things Made New، اثر John Ferraby، ۱۹۹۸، ص ۴۰۹.
۱۹. حضرت عبدالبهاء: خطابات، قسمت دوم، ص ۱۴۸.
۲۰. حضرت بهاءالله: منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صص ۱۴۰-۱۴۱.
۲۱. حضرت عبدالبهاء: مفاوضات، ص ۲۲۷.

دیانت بهائی و سکولاریزاسیون و سکولاریسم

فرزان معصومی

سکولاریسم از واژگانیست که در دهه‌های اخیر در کشور ما و در سده اخیر در جوامع غربی راجع به آن بسیار صحبت میشود و در میان گروه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی طرفداران زیادی یافته است.

در سطح جامعه، افرادی که معمولاً با توجه به گستردگی وسایل ارتباط جمعی در سطح خوانش‌های بدون پشتوانه قوی فکری و سطحی‌نگرانه در فضاهای مجازی و رسانه‌های جمعی با تاریخ آشنا گردیده اند و در اکثر موارد تاریخ این کشور را بهشت پیش از اسلام و جهنم پس از آن میدانند مؤمنین به دیانت بهائی را در مقابل این پرسش قرار میدهند که "آیا دیانت بهائی دیانتی سکولار است یا که خیر؟"

ما مؤمنین نیز که غالباً با این واژه آشناییمان در حد گفتگوهای ظاهراً روشن فکرانه و بدون عمق است و در ضمن معمولاً با شرایط ایران و آنچه که اکثریت مردمانش آن را مایه عقب‌ماندگی میدانند نیز تا حدودی آشناییم، بدون کوچکترین تردیدی عنوان میداریم که "ما مخالف دخالت در امور سیاسی‌ایم و معتقد به سکولاریسم".

درست است که این پاسخ برای دوست سؤال‌کننده ما در اکثر مواقع بسیار خوشایند خواهد بود، اما آیا به واقع چنین است؟ آیا معنی سکولاریسم را درست متوجه شده ایم؟ آیا سکولاریسم و عدم مداخله در امور سیاسی با یکدیگر ارتباطی دارند؟ آیا با شخص پرسنده درباره مفهوم ذهنی او از سکولاریسم اشتراک داریم؟ آیا به واقع دیانت بهائی دیانتی سکولار است؟ و سؤالات دیگری که معمولاً ترجیح میدهیم از خود نپرسیم و با همان جمله آن را به پایان ببریم و در بسیاری از مواقع خود را از اندیشیدین به سؤالاتی که میتوان مطرح نمود برحذر میداریم.

در این مقاله نگارنده قصد آن را دارد که در حد توان خود و با توجه به فهم خود از آثار مبارکه و سیر تطور تاریخی واژه سکولاریسم و سکولاریزاسیون و معانی متفاوت آن، به این موضوع بپردازد که آیا میتوان دیانت بهائی را دیانتی سکولار نامید یا که خیر؟

سکولاریسم و سکولاریزاسیون

واژه سکولار در زبان لاتین به معنای این‌جهانی، دنیوی، یا گیتیانه و متضاد با دینی یا روحانی به کار رفته و مشتقی است از کلمه سکولوم که علاوه بر معنای بالا به معنی نسل یا یک دوره و یا روح دوران نیز استفاده شده است. در زبان عربی دو کلمه علمانیت (با فتح عین) به معنی دنیا‌گرایی و علمانیت (با کسر عین) به معنی علم‌گرایی یا علمی کردن برای اشاره به سکولاریسم استفاده میشود.

این واژه در قرون وسطی برای روحانیونی به کار میرفت که سوگند رهبانیت را نخورده بودند و میتوانستند ازدواج کنند و به امور دنیوی نیز پردازند و در نتیجه از خلوص کاملی که رهبانیون میتوانستند به آن دست یابند عاری بودند. اولین بار که کلمه سکولار به معنای نزدیک به معنای امروزی آن بکار رفت در مذاکرات صلح وستفالی^۱ پس از جنگهای سی ساله بود که در آنجا نمایندگان فرانسه این واژه را برای انتقال املاک و دارائی‌های کلیسا به دولت وضع کردند.

اما واژه سکولاریسم در زبان انگلیسی و به صورت یک ایسم (مکتب) به شکل امروز آن توسط جورج یاکوبهالی اوک^۲ در کتاب "سکولاریسم انگلیسی" به کار برده و تعریف شده: "سکولاریسم یک نظام مربوط به زندگانی این جهانی است، نظامی که مبتنی بر ملاحظات صرفاً انسانی است و عمدتاً کسانی این عقیده را اختیار میکنند که الاهیات را نامعین، ناکافی یا باورنکردنی می‌یابند. اصول اساسی آن بدین قرار است: بهبود زندگی این جهانی با ابزارهای مادی، اینکه علم معجزه حی و حاضر این جهان است، اینکه نیکی کردن خوب است، چه خیری مربوط به جهان دیگر در آن باشد یا نباشد، نیکی کردن در جهان حاضر و جستن این نیکی خیر است."^۳

برنارد لوییس^۴ مفهوم سکولاریسم را چنین شرح میدهد: "اصطلاح عرف گرای (دین جدا خواهی-سکولاریسم) ظاهراً نخستین بار در میانه قرن نوزدهم در زبان انگلیسی به کار رفته و ابتدا بار معنایی ایدئولوژیک داشت. در کاربرد نخستین آن برآموزه ای دلالت میکرد که مطابق آن اخلاقیات باید مبتنی بر ملاحظات عقلانی معطوف به سعادت دنیوی انسان باشند و ملاحظات مربوط به خدا و حیات اخروی را باید کنار نهاد. بعداً آن را به این معنای عام‌تر به کار بردند که مؤسسات عمومی، به ویژه آموزش عمومی، باید سکولار باشند و نه دینی. در قرن بیستم این واژه معنای وسیعتری یافت، که از معنای قدیم و جدید واژه سکولار نشأت گرفته بود. به ویژه اغلب آن را همراه با جدایی «نهادهای دینی و حکومتی» به کار می‌بردند، که تقریباً معادل با واژه فرانسوی لائیسسیسم است که در دیگر زبانها هم وارد شده، اما هنوز در انگلیسی استعمال نمیشود."^۵

نکته ای که پیش از وارد شدن به بدنه اصلی مقاله آن را لازم به ذکر میدانم آن است که اکثر ما فارسی‌زبانان میان سکولاریسم و سکولاریزاسیون تفاوتی قائل نشده و این دو واژه را اغلب جابجا و بعضاً اشتباه استفاده می‌نماییم. این دو واژه اگرچه که شباهت معنایی زیادی به یکدیگر دارند، اما با یکدیگر متفاوتند و جالب آن است که راجع به تفاوت معنایی این دو واژه نیز وحدت نظری میان نویسندگان وجود ندارد

(بعضی سکولاریسم را "دین‌گریزی" و سکولاریزاسیون را "دین‌جدایی" ترجمه کرده و بعضی در تعریف سکولاریسم جایگاهی برای دین قائل میشوند، اما معتقدند که در سکولاریزاسیون دین جایگاهی ندارد). اما اگر بخواهیم به اجمال توضیحی روشن‌کننده بدهیم باید عنوان نماییم که، سکولاریسم یک ایسم است، یک مکتب است، یک ایدئولوژیست، اما سکولاریزاسیون یک مسیر است، یک راه است، یک فرایند است.

با توجه به تعاریف آمده در بالا و تعاریف دیگری که درباره سکولاریسم و سکولاریزاسیون در دنیای امروز وجود دارد و بنا به گفته لاری شاینر^۴ سکولار شدن را میتوان به شش معنی مختلف به کار برد (لازم به ذکر میدانم عنوان نمایم از آن جهت تعاریف شش‌گانه لاری شاینر را علی‌رقم قدیمی بودن آن به عنوان مبنای این مقاله در نظر گرفتم که میتوان گفت وی به خوبی به تفکیک تعاریف مختلف از سکولار شدن پرداخته و به مدد این نحوه تفکیک به نیکی میتوان، وجوه تمایز و تشابه سکولاریزاسیون و بصورت کلی سکولاریسم را با نظرات دیانت بهائی مشخص نمود).^{منبع ۲}

۱- کمرنگ شدن و کاهش اعتقادات مذهبی

میلتون بینگر^۵ سکولار شدن را روندی میداند که "طی آن نمادها و اشکال سنتی دین، نیرو و جاذبه خود را از دست میدهند."^{منبع ۳} در این نوع برداشت افراد در درستی اعتقادات تاریخی-دینی خود شک کرده و اعتبار روحانیون و مناسک دینی به شدت کاهش می‌یابد.

۲- همنوایی با این دنیا

هارولد فاوتز^۶ سکولار شدن را عبارت میداند از "گرایش جنبشهای نوخاسته دینی به آن سمت که بخشی از این دنیا و همانند آن باشند."^{منبع ۴} در این نوع نگاه گروه‌های دینی از دنیای بعد یا عالم ماورا دست برداشته و به ساختن این دنیای خود رو می‌آورند.

۳- جابه‌جایی اعتقادات و کانونهای دینی

در این نوع نگاه دانش، الگوهای رفتار و نهادهایی که قبلاً در حوزه قدرت متعالی بود به پدیده‌ای مخلوق قدرت بشر و در حوزه مسئولیت او تبدیل می‌گردند.

۴- تقدس‌زدایی از عالم

شاید با این نگاه بوسیله اصطلاح کلاسیک "افسون‌زدایی" ماکس وبر^۷ آشنایی بیشتری داشته باشیم که به معنی روند برگشت‌ناپذیری از عقلانی شدن است.

۵- حرکت از جامعه ای مقدس به جامعه ای سکولار

این برداشت ناظر به مفهومی کلی از تغییر اجتماعیست. مهمترین متغیر در این برداشت باز بودن یا مقاومت در مقابل تغییرات است.

۶- انفصال میان جامعه و دین

هانا آرننت^۱ در کتاب «میان گذشته و آینده» سکولار شدن را «قبل از هر چیز جدا شدن دین و سیاست»^{منبع} تعریف میکند. در این نوع نگاه دین از حیات اجتماعی فاصله گرفته و به حوزه زندگی فردی محدود میشود. که این نوع نگاه به سکولار شدن است که در میان مردمان این سرزمین رواج یافته و این واژه سکولاریسم را اغلب در این معنا به کار میبرد.

این شش تعریف را که لاری شاینر به عنوان تعاریف متفاوت از سکولار مطرح مینماید میتواند تعریفی جامع و کامل از برداشتهای مختلف از این واژه را به ما بدهد، اگرچه که شاید این تعاریف در نکاتی بسیار به یکدیگر نزدیک و قرین باشند و شاید در بعضی مواقع افراد معانی متفاوتی را همراه با هم در هنگام استفاده از این کلمه در ذهن داشته باشند.

اما هدف اصلی من از آوردن این تعاریف و تاریخچه این واژه آن بود که هر یک از ما پیش از استفاده از این واژه یا قبل از پاسخگویی و موضعگیری در مقابل شخص سؤالکننده این مطلب را در نظر بگیریم که آن شخص به کدام یک از تعاریف سکولار شدن ناظر است و آن معنی که او از این واژه در ذهن دارد چیست؟، تا عدم آگاهی ما باعث سوء برداشت و سوء تفاهم نگردد و پاسخی که با توجه به برداشت ذهنی خودمان به دیگران میدهم با برداشت او از این واژه مطابقت داشته باشد.

دیانت بهائی، سکولاریزاسیون و سکولاریسم

در این بخش تعاریف مختلف سکولار شدن را مورد بررسی قرار داده و با توجه به تجربیات تاریخی و بعضی از آثار مبارکه بهائی دیدگاه دیانت بهائی در قبال هر یک را مورد تدقیق قرار خواهیم داد.

۱- به معنی کم‌رنگ شدن و کاهش اعتقادات مذهبی

پیش از ورود به این بحث خوب است نگاهی به جامعه اطرافمان بیندازیم. آیا اعتقادات مذهبی کم‌رنگ شده اند و این گونه اعتقادات در میان مردم کاهش یافته؟ به نظر شما آیا جامعه به سمت کم‌رنگ شدن و کاهش اعتقادات مذهبی پیش میرود یا پُررنگ شدن آن؟ ظهور گروه‌های تندرو و بنیادگرایی دینی را میتوان به عنوان پُررنگ شدن اعتقادات مذهبی در نظر گرفت یا کم‌رنگ شدن و دچار اضمحلال شدن آن؟

تقریباً ۲ تا ۳ دهه قبل پیتر ال برگر^۹ در مقاله خود به عنوان "موج نوین سکولار زدایی" مسئله ای را مطرح کرد و آن روندی بود که اشاره داشت به حرکت جامعه به سمت سکولارزدایی. وی در مقاله خود به عنوان "بر خلاف جریان" عنوان میکند: "به جز چند مورد استثنایی، جهان همانند گذشته آکنده از احساسات دینی است و در برخی مناطق، این احساسات بسی بیشتر از گذشته است و این بدان معناست که کل ادبیاتی که مورخان و جامعه‌شناسان نام «نظریه سکولاریزاسیون» را بر آن نهاده‌اند، دارای نقایص عدیده است."^۶ منبع^۶

پیتر ال برگر که ظاهراً بیشتر به همین معنی اول، یعنی کمرنگ شدن و کاهش اعتقادات مذهبی مخصوصاً در حوزه فردی نگاه میکند، معتقد است که جوامع شرقی و غربی، مخصوصاً آمریکایی، نشانی از سکولاریزاسیون و کمرنگ شدن باورهای دینی ندارند.

همچنین یورگن هابرماس در مقاله ای با عنوان «جامعه فراسکولار در غرب» عنوان میکند که: "تغییرات جهانی و درگیریهای آشکاری که در ارتباط با مسائل مذهبی شعله میکشد، دلیل خوبیست تا در این نکته شک کنیم که دین به محاق رفته است. اکنون تعداد اندکی از جامعه‌شناسان موافق این فرضیه هستند که بین مدرنیزه شدن جامعه و سکولار شدن مردم، ارتباط وثیقی برقرار است، در حالی که برای مدتهای مدید کسی با این فرضیه مخالف نبود."^۷ منبع^۷

اینکه آیا جهان به سمت کمرنگ شدن اعتقادات مذهبی میرود یا نمی‌رود و اینکه با گفته جنابان ال برگر و هابرماس موافقیم یا نه موضوعی نیست که بخواهیم راجع به آن صحبت کنیم و آن را اثبات نماییم و نیاز به یک کار برنامه‌ریزی شده و گروهی و دقیق دارد که مطمئناً بسیار فراتر از این مقاله است.

تنها هدف از بیان این نظریات آن بود که بتوانیم پیش از موضع‌گیری راجع به جهت حرکت اجتماع نگاهی عمیق‌تر به این مسئله داشته باشیم و با نگاه سطحی به قضاوت ننشینیم.

نکته ای که در این بخش می‌خواهیم به آن پردازیم آن است که آیا میتوان دیانت بهائی را با این برداشت از سکولار شدن موافق بدانیم؟ به بیانی دیگر آیا دیانت بهائی موافق کمرنگ شدن و کاهش اعتقادات مذهبیست؟ سؤال این نیست که آیا دیانت بهائی جهان امروز را به سمت کمرنگ شدن اعتقادات مذهبی می‌بیند یا پُرنگ شدن. آن سؤال این است که میتوان دیانت بهائی را با این برداشت از سکولار شدن، دیانتی سکولار دانست؟ جواب بنده به این سؤال خیر است. نه تنها دیانت بهائی، بلکه هیچ دین و باور مذهبی را نمیتوان دیانتی با این مفهوم سکولار دانست. چون

به نحوی اجتماع نقیضین است، دیانتی در جهت کاهش اعتقادات دینی دیگر دیانت نیست. حضرت عبدالبهاء تمدن غرب را من باب همین موضوع مورد نقد دانسته و در «رساله مدینه» میفرماید "حال انصاف دهید که این تمدن صوری بدون تمدن حقیقی اخلاقی سبب آسایش و راحت عمومی و وسیله اجتلاب مرضات الهی است و یا خود مخرب بنیان انسانیت و مدمر ارکان آسایش و سعادت است." منبع^۸

البته شاید عده ای این موضوع را مطرح نمایند که منظور از کمرنگ شدن و کاهش اعتقادات مذهبی از بین رفتن نگاه سنتی به دین و خرافات‌زدایی از دین باشد، که در این صورت دیانت بهائی خود یکی از پرچمداران این راه است و یکی از اهداف دیانت بهائی خرافات‌زدایی است. حضرت بهاءالله می‌فرماید: "حق شاهد و مظاهر اسماء و صفاتش گواه که مقصود از ارتفاع ندا و کلمه علیا آنکه از کوثر بیان آذان امکان از قصص کاذبه مطهر شود و مستعد گردد از برای اصغای کلمه طیبیه مبارکه علیا که از خزانه علم فاطر سماء و خالق اسماء ظاهر گشته. طوبی للمنصفین ... " منبع^۹

اما آنچه که به نظر می‌آید، داعیان این گروه فکری، یعنی سکولاریسم، هر گونه اعتقاد به جهان دیگر و هر گونه تفکری را که مدعی وحی الهی باشد و هر گونه ادراکی فراتر از عقل بشری را نفی کرده و نیاز به کمرنگ شدن و کاهش آن را در جهان امروز می‌بینند و مطمئناً دیانت بهائی با این برداشت از سکولاریسم و سکولاریزاسیون نمیتواند موافق باشد. حضرت بهاءالله می‌فرماید: ".... دین نوریست مبین و حصنی است متین از برای راحت و آسایش اهل عالم ... اگر سراج دین مستور ماند هرج و مرج راه یابد، نیر عدل و انصاف و آفتاب امن و اطمینان از نور باز مانند. هر آگاهی بر آنچه ذکر شد گواهی داده و میدهد." منبع^{۱۰}

۲- برداشت دوم به معنی همراهی با این جهان است

در این برداشت سکولارها معتقدند که گروه‌های دینی از دنیای بعد و عالم ماورا دست برداشته اند یا برمیدارند و به ساختن این دنیای خود رو می‌آورند. اگرچه ساختن این جهان و ارتقای انسان در ابعاد مادی و انسانی در نگاه بهائی امری ممدوح است، اما نکته و اشکال اساسی در این طرز نگاه دوگانه نگاه کردن به ماهیت این جهان و جهان بعد است، که البته برای تاریخ‌نگاران غربی این نوع نگاه کاملاً طبیعی است.

وقتی به تجربه تاریخی کلیساهای کاتولیک در قرنهای گذشته نگاه می‌اندازیم و عده ای که خود را روحانی مینامیدند و سعی بر آن داشتند که برای ساختن دنیای بعد، از تمامی لذات این جهانی دست کشیده و خود را در دیرها و صومعه‌ها محبوس نمایند تا

لایق جایگاه بهتری در عالم بعد گردند، آنگاه این گونه نگاه دوگانه به این جهان و جهان بعد کاملاً قابل توجیه میشود.

اما نکته اساسی در نگاه دیانت بهائی به این موضوع آن است که در این دیانت به همان اندازه که آثار مکتوب راجع به جهان بعد موجود است به همان اندازه و حتی به مراتب بیش از آن به این جهان و ساختن دنیایی بهتر اشاره شده است و به واقع به جرأت میتوان گفت که دیانت بهائی ساختن این جهان و جهانهای بعد را جدای از یکدیگر نمیداند و به افراد انسانی برای رشد در جمیع عوالم دستوراتی داده و شدیداً ترک دنیا و انزوا را نهی مینماید.

حضرت بهاءالله میفرماید: "کلمة الله در ورق دهم از فردوس اعلیٰ یا اهل ارض انزوا و ریاضت شاقه به عزّ قبول فائز نه، صاحبان بصر و خرد ناظرند به اسبابی که سبب روح و ریحانست، امثال این امور از صلب ظنون و بطن اوهام ظاهر و متولد، لایق اصحاب دانش نبوده و نیست." منبع^{۱۱}

و همچنین راجع به آنچه برای انسان لازم است میفرماید: "طراز اول و تجلی اول که از افق سماء ام الکتاب اشراق نموده در معرفت انسان است بنفس خود و به آنچه سبب علو و دنو و ثروت و فقر است. بعد از تحقق وجود و بلوغ، ثروت لازم و این ثروت اگر از صنعت و اقرار حاصل شود نزد اهل خرد ممدوح و مقبول است مخصوص عبادی که بر تربیت عالم و تهذیب نفوس امم قیام نموده اند. ایشانند ساقیان کوثر دانایی و هادیان سیل حقیقی...". منبع^{۱۲}

همانطور که مشاهده مینمائید این دیانت ریاضات شاقه را بنا به فرموده حضرت بهاءالله نهی کرده و رشد و تعالی انسان در این جهان و عوالم بعد را همراه با هم در نظر دارد و به این صورت نیست که انسان برای کسب مقامات عالیه در جهان بعد محتاج به ترک این جهان و دوری از آن باشد و همچنین این طور نیست که افرادی که در این جهان در امور مادی و انسانی موفقند نتوانند در عوالم روحانی رشد و تعالی بیابند.

این طرز نگاه خود عالمی سخن دارد و جهانی حرف و حکایت، که برآستی میتواند طیر انسانی را پروازی جدید بیاموزد و نگاهی بدیع.

پس اگر بخواهیم جمع‌بندی نمائیم و دیدگاه دیانت بهائی را نسبت به این مفهوم از واژه سکولار بیان نمائیم باید عنوان نمود که این دیانت اگرچه ساختن این جهان و رشد و تعالی در ابعاد مختلف مادی و انسانی را تشویق مینماید، اما بدان دلیل که در عوالم وجود وحدت مشاهده مینماید علی‌رغم کثرت در بیان و رشد انسانی و مادی را منافی با رشد روحانی نمیداند، پس نمیتواند با این مفهوم نیز دیانتی سکولار باشد.

۳- جابه‌جایی باورها و نهادهای دینی

شاید این تعریف از سکولار شدن نیاز به توضیح بیشتری داشته باشد. در این معنی فرض بر این است که جنبه‌هایی از باورها و تجارب دینی از زمینه مقدس خود به زمینه ای کاملاً انسانی منتقل می‌گردند. لاری شاپنر عنوان میکند که به دشواری میتوان از کاربرد سکولار شدن به معنی جابه‌جایی مثالی آورد که ناظر به سایر وجوه و معانی سکولار شدن نباشد، با وجود این بر اساس بعضی نظریات معروف: "روح سرمایه‌داری" را میتوان "اخلاق کالونی" سکولار شده دانست، یا روایت مارکسیسم از انهدام و انقلاب برخاسته از باور یهودی-مسیحی "رستاخیز" است، یا آنکه روان درمانی حالت رشد یافته و سکولار "اعتراف و شفای روح" است.

در این تعریف مسئله ای که مطرح میشود این است که آیا به واقع میتوان رابطه ای علت و معلولی میان آنچه که به عنوان جنبه سکولار شده یک باور دینی عنوان میشود و آن باور یافت؟

هانس بلومنبرگ^{۱۱} عنوان میکند که این نظر که اندیشه پیشرفت، صورت سکولار شده اندیشه مسیحی رستاخیز است نه دارای شواهد تأیید کننده وابستگی علمی است و نه این دو اندیشه محتوای واقعاً مشابهی دارند. اینها دو اندیشه موازی و مستقلند.^{۱۲}

اگر بخواهیم نظر دیانت بهائی را راجع به این مفهوم از سکولار شدن بیان کنیم باید عنوان نماییم که اگرچه این دیانت در بسیاری از جنبه‌های دینی و نگاه به متون دینی گذشته تغییراتی اساسی ایجاد نموده و تعبیری جدید مطرح می‌نماید و در جنبه‌هایی مانند رستاخیز و زنده شده مردگان آن را به پذیرش و عدم پذیرش خود فرد نسبت به دیانت جدید تعبیر نموده و انتخاب فردی را ملاک قرار داده و از دیدگاه‌های آخر الزمانی و منجی‌گرایانه کاملاً فاصله می‌گیرد و رشد و بلوغ تدریجی عالم را منوط به حرکات و عملکرد افراد انسانی میداند، اما خود این بحث در چهارچوب دین قرار می‌گیرد و نه خارج از آن و در این جنبه از سکولار شدن هم نمیتوان دیانت بهائی را دیانتی سکولار دانست.

۴- تقدس‌زدایی از عالم

در این برداشت نقطه اوج سکولار شدن جامعه ای است کاملاً عقلانی که پدیده‌های ماوراء طبیعی و یا حتی رمزآلود در آن هیچ نقشی بازی نمیکنند. از بُعد تاریخی این تعبیر را میتوان شورشی بر علیه تاریخ پر از معجزه و خوارق عادات پیامبران و مقدسین دانست. در تاریخ مسیحیت از اناجیل اربعه که اکثر آن

ذکر معجزات حضرت مسیح است تا قدیسین و پابهایی که برای آنکه مقدسیت آنها به اثبات برسد نیاز به ذکر کرامات و معجزات از آنهاست، و تاریخی که در آن مواردی میتوان یافت که نهادهای روحانی در مقابل دانش بشری صف‌آرایی نموده اند (همانند داستان معروف گالیله و گردش زمین و جلوگیری از واکنش و انتشار آن به علت مخالفت با قضا و قدر الهی و ...) و با وجود انسانی که در دنیای امروز خود را در اوج شکوه عقلی میبیند و هیچ چیز را غیر قابل دسترسی نمیداند و چنان به قوه عقل خود مطمئن است که ذکر معجزه را تمسخر نظام آفرینش میداند، تقدس‌زدایی از عالم و عقلانی کردن تمامی جنبه‌های آن امری غیر قابل انکار بنظر میرسد.

این موضوع یکی از اساسی‌ترین مسائلی است که دیانت بهائی باید در جهان امروز جهت نگاه خود را در قبال آن مشخص کند، یعنی ارتباط این دین با علم و عقل.

حضرت عبدالبهاء میفرماید: "دین و علم توأم است، از یکدیگر انفکاک ننماید و از برای انسان دو بال است که به آن پرواز نماید، جناح واحد کفایت نکند، هر دینی از علم عاریست عبارت از تقلید است و مجاز است نه حقیقت." منبع^{۱۴}

حضرت بهاءالله میفرماید: "... فی الحقیقه کنز حقیقی از برای انسان علم اوست و اوست علت عزت و نعمت و فرح و نشاط و بهجت و انبساط...." منبع^{۱۵}

و حضرت عبدالبهاء در یکی از خطابات خود میفرماید: "... علم جمیع بشر را متحد کند، علم جمیع ممالک را یک مملکت نماید، جمیع اوطان را یک وطن کند. علم جمیع ادیان را دین واحد نماید زیرا علم کاشف حقیقت است و ادیان الهی کل حقیقت، ولی حال عالم بشر در بحر تقلید غرق شده اند و این تقلید اوهام محض است. علم این تقلید را ریشه برافکند و این ابرهای ظلمانی که حاجب شمس حقیقت است متلاشی نماید و حقیقت ادیان الهی ظاهر گردد و حقیقت چون یکیست جمیع ادیان الهی متحد و متفق گردند، اختلافی در میان نماند، نزاع و جدال از پایه بر افتد و وحدت عالم انسانی آشکار گردد. علم است که اضالۀ اوهام کند، علم است که نورانیت ملکوت را هویدا نماید. لهذا از خدا خواهیم که روز بروز علم بلندتر گردد و کوکب علم درخشنده‌تر شود تا جمیع بشر از نور علم مستنیر گردند، عقول ترقی کند، احساسات زیاد شود، اکتشافات تزیاید نماید، انسان در جمیع مراتب کمالات ترقی کند و در ظل خداوند اکبر نهایت سعادت حاصل شود و این مسائل جز بعلم حقیقی مطابق واقع تحقق نیابد." انتهای منبع^{۱۶}

حقایق موجود در دیانت بهائی را به راستی میتوان حقایقی در حد اعلائی ممکن عقل محور دانست. اما آیا با تمامی این نکات و توجه خاص دیانت بهائی به عقل و علم میتوان آن را با این مفهوم از سکولار شدن همراه و همگام دانست؟ دیانت بهائی

براستی دیانتی عقلانیست، اما نکته ای که شاید در بعضی مواقع ما را دچار چالش مینماید آن باشد که باید از خود پرسید آیا چارچوب زمانمند و مکانمند عقل بشری ما اجازه آن را میدهد که بتوانیم به کمال این عقل و دانش پی ببریم؟ با توجه به آموخته های تاریخیمان تا کجا میتوانیم به قطعی بودن یافته های عقلانیمان اعتماد نمائیم؟ مطمئناً و بنا بر شواهد تاریخی در آینده عقلانی بودن مسائلی برای انسان معلوم میگردد که امروزه شاید منافی عقل به نظر آید.

و البته دیانت بهائی انسان را موجودی دارای یک بعد عقلانی نمیداند و با تمام اهمیتی که به عقل میدهد اما ادراک را منحصر به عقل نمیداند و حضرت عبدالبهاء برای انسان چهار میزان ادراک قائل میشوند، یعنی عقل، نقل، حس و فیض روح القدس. ایشان میفرمایند:

"... پس بدان آنچه در دست ناس است و معتقد ناس محتمل الخطاست زیرا در اثبات و نفی شی اگر دلیل حسی آرد واضح شد که آن میزان تام نیست و اگر دلیل عقلی گوید آن نیز تام نیست یا اگر دلیل نقلی گوید آن نیز تام نیست پس واضح شد که در دست خلق میزانی نیست که اعتماد نمائی بلکه فیض روح القدس میزان صحیح است که در آن ابدأ شک و شبهه ای نیست و آن تأییدات روح القدس است که به انسان میرسد و در آن مقام یقین حاصل میشود."^{۱۷}

پس میتوان گفت علی رقم آنکه دیانت بهائی توجه ویژه ای به عقل دارد، اما اتکای بیش از حد به این منبع عظیم ادراک و غفلت از سایر موازین را امری میداند که ثمراتش را شاید بتوان در سلاحها و آلات جنگی ای دید که متأسفانه عالم را دچار گرفتاریهای عظیمه نموده. و به واقع میتوان گفت دیانت بهائی با این مفهوم از سکولار شدن نیز دیانتی سکولار نیست.

و باید تأکید نمایم عالم برای رسیدن به علم حقیقی مطابق واقع تنها نمیتواند به یک منبع فهم اتکاء نماید. حضرت بهاءالله میفرمایند: "... براستی می گویم هر امری از امور اعتدالش محبوب، چون تجاوز نماید سبب ضرر گردد. در تمدن اهل غرب ملاحظه نمائید که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده، آلت جهنمیه بمیان آمده و در قتل وجود شقاوتی ظاهر شده که شبه آن را چشم عالم و آذان امم ندیده و نشنیده ..."^{۱۸}

۵- حرکت از جامعه ای مقدس به جامعه ای سکولار

طراح اصلی این برداشت هوارد بکر^{۱۱} است. از نظر وی اصلی ترین متغیر در این نوع برداشت مقاومت کردن و یا باز بودن در مقابل تغییر است. بر این اساس نقطه اوج سکولار شدن جامعه ای خواهد بود که در آن همه تصمیمگیرها بر پایه

ملاحظات عقلی و فایده‌گرایانه است و در آن آمادگی کاملی برای پذیرش تغییر وجود دارد. این مفهوم از سکولار شدن فقط به پدیده‌های دینی دلالت ندارد، بلکه ناظر به هر هنجار و ادراک سنتی است.

نکته اصلی که بنده از این نوع تعریف از سکولار شدن در نظر می‌گیرم بُعد حرکت است و پویایی، یعنی جامعه قابلیت پذیرش تغییرات را داشته باشد. جامعه یک کل ایستا نیست و در حال تحرک و تغییر و تبدیل است. اگر از این باب موضوع را در نظر بگیریم دیانت بهائی با این جنبه از سکولار شدن کاملاً موافق است و اساسی‌ترین دلیل تجدید ظهور مظاهر الهیه را همین پویایی و تحرک جامعه و رشد تفکر مردمان میدانند.

حضرت بهاءالله می‌فرماید: "... چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمتی مقتضی لذا امور به (وزرای) ^{۱۲} بیت‌العدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند مجری دارند." ^{۱۹} منبع

و همچنین می‌فرماید: "... هر روز را رازبست و هر سر را آوازی، درد امروز را درمانی و فردا را درمان دیگر ..." ^{۲۰} منبع

و توجه ویژه دیانت بهائی به بُعد عقلی وجود انسان حکایت از توجه به پویایی و حرکت جامعه و مطابقت با آن دارد و طراحی نظمی برای جلوگیری از سکون جامعه و بازماندن از حرکت و پویایی، که حضرت بهاءالله آن را ذکر فرموده و حضرت عبدالبهاء و ولی عزیز امرالله آن را تبیین کرده و شالوده آن را مستقر نمودند، دلیلی واضح و مبرهن است از توجه خاص این دیانت به پویایی جوامع بشری و نیاز به حرکتی هماهنگ و همراه در ابعاد مختلف وجود انسانی.

اما نکته اصلی دیگر در این نوع برداشت جهت حرکت است، "حرکت از جامعه ای مقدس به جامعه ای عقلی و فایده‌گرایانه". در این جهت از برداشت است که تفاوت نگاه بروز می‌نمایند و آنچه که در بخش تقدس‌زدایی مطرح نمودم، یعنی اشکالاتی که در توجه صرف به عقل ظاهر میشود، در اینجا نیز مصداق می‌یابد. پس مجدداً عنوان می‌کنم که اگرچه جامعه بهائی پویایی و حرکت را به عنوان امری بدیهی در ذات جوامع و انسانها می‌پذیرد و به جنبه عقلی وجود انسان اهمیتی فوق العاده میدهد، اما این جنبه را تنها بُعد وجودی انسان نمیداند و در جهت رشد تمامی ابعاد و جنبه های وجودی بشر تلاش می‌نماید. با توجه به این مسئله اگرچه که این تعریف میتواند نزدیکی معنایی در بعضی از جوانب نسبت به دیانت بهائی داشته باشد اما به صورت کلی باید عنوان نمایم که با این مفهوم از سکولار شدن نیز دیانت بهائی را نمیتوان دیانتی سکولار دانست.

۶- رهایی جامعه از قید دین (جدایی سیاست و دین)

در این نوع نگاه جامعه از تعبیر و تفسیرهای دینی که در گذشته بر آنها مبتنی بوده جدا میشود تا خود را به صورت مستقل سامان دهد و در نتیجه دین را در عرصه زندگی فردی محدود می‌سازد. نقطه اوج این نوع از سکولار شدن پدید آمدن دینی کاملاً درونی است که تأثیری به نهادهای اجتماعی و اعمال جمعی ندارد. در این نوع برداشت که به بیانی جدایی دین از سیاست هم تعبیر میشود، حاکمیت به عنوان نهادی اجتماعی می‌خواهد قدرت خود را از زیر نفوذ دین خارج کند و بصورت مستقل عمل نماید و دین و نهادهای دینی را از حوزه فعالیت‌های اجتماعی و بخصوص از حوزه تصمیم‌گیریهی کلان جامعه خارج کند.

این نوع نگاه و این تعبیر از سکولار شدن است که در دنیای امروز بیش از سایر جنبه‌های آن مورد توجه قرار گرفته و آنچه که به واقع به عنوان یک ایسم یا یک مکتب به عنوان سکولاریسم ذکر میشود، بیشتر ناظر به این تعریف است.

در کشور ما پس از ظهور حکومت جمهوری اسلامی، مخصوصاً در میان نیروهای مخالف این حکومت، مسئله سکولار شدن به معنای بالا بسیار مورد توجه قرار گرفته و تا جایی پیش رفته که به نوعی برای عده زیادی از روشنفکران مخصوصاً در خارج از کشور ما به عنوان سنگ محکی برای سنجش هر نوع عقیده و گرایش چه سیاسی و چه دینی مطرح گردیده و در بسیاری از کنفرانسها و گردهمایی یا در جاهایی که با افرادی از این جامعه روبرو میشوند می‌خواهند نظر جامعه بهائی را راجع به جدایی دین از حکومت و سیاست بدانند. و این مفهوم از سکولار شدن است که شاید در میان بعضی از پیروان آیین بهائی با مسئله عدم مداخله در امور سیاسی خلط مبحث شده و باعث بعضاً سوء برداشتهایی گردیده.

برای وارد شدن به این مبحث، بد نیست که سری به سابقه تاریخی ظهور این تفکر در عالم غرب، یعنی پیشوایان فکری جهان کنونی، بزنیم.

از زمانی که کنستانتین^{۱۳} امپراطور روم در اوایل قرن چهارم به دیانت مسیح رسمیت داد، مسئله ورود روحانیون در مسایل اجتماعی مطرح گردید. در ابتدا به علت برتری قدرت امپراطوری روم شاید هیچ‌کس به این حتی فکر هم نمیکرد که زمانی حوزه قدرت روحانی اعظم ساکن روم و امپراطور در جایی با یکدیگر برخورد پیدا کند. اما ماجرا پس از فروپاشی امپراطوری روم غربی در اواخر قرن پنجم آغاز گردید، زمانی که عده زیادی آن را آغاز قرون وسطی میدانند. عدم وجود قدرتی منسجم در سراسر اروپا باعث گردید که نهاد کلیسا به عنوان تنها قدرت اجتماعی منسجم و تشکل یافته با فرستادن مبلغین به سراسر این قاره و گسترش تشکیلات خود

انسجامی به این قاره ببخشد، تا آنکه با ظهور افرادی به مانند شارلمانی در هر نقطه از اروپا کشورهایی ظاهر شدند که تا همین چند قرن اخیر تفکر بازسازی قدرت امپراطوری روم را در سر داشتند. در هر صورت در این هرج و مرج موجود کلیسا از نهادی روحانی به نهادی تبدیل شد که داعیه قدرت سیاسی نیز داشت و به واقع در زمانی که قدرت سیاسی منسجمی در نقاط مختلف اروپا وجود نداشت، کلیسا برای حفظ خود و داعیان خود در فعالیتهای سیاسی نیز نقش اساسی بازی میکرد، که نقطه اوج آن را میتوان در پاپ اینوسان سوم^{۱۴} مشاهده کرد که وی بسیاری شاهان را خلع و نصب می نمودند و خود را "پاپ پادشاه" میدانست.

پس از آنکه آهسته آهسته کشورها شکل می گیرند و پادشاهان قدرت خود را مستحکم می نمایند میان آنها و پاپ در برهه هایی از زمان درگیری هایی نیز بروز می نماید که معروفترین آنها شاید درگیری فیلیپ خوش سیم^{۱۵} (پادشاه فرانسه) با پاپ بونیفاس هشتم^{۱۶} است که منجر به آن میشود تا در برهه ای از زمان عالم مسیحیت دارای دو پاپ و در مقطعی حتی سه پاپ گردد^{منبع ۲۱} و نکته جالبتر در این درگیری (که بر سر مالیات بستن به کشیشان و کلیساها در فرانسه است و تکفیر فیلیپ توسط پاپ) آن است که عده زیادی از مردم فرانسه جانب پادشاه خود را می گیرند و معتقدند که پاپ به نحوی پا را از گلیم خود درازتر کرده و در مسائلی که در حوزه اختیارات او نیست دخالت نموده است. در همین زمانهاست که رساله نویسی راجع به حوزه اختیارات پادشاهان و پاپها رونق فراوانی دارد و اینکه دو شمشیر خداوند که یکی را بدست پادشاهان داد و یکی را به دست روحانیون و اینکه دو شمشیر را نمیتوان با یک دست گرفت مطرح میشود و رسائل متعدد راجع به اینکه قدرت روحانی برتر است یا قدرت مادی به رشته تحریر در می آید.^{۱۷}

در این دوران است که بازار تهدید و تکفیر و سوء استفاده سیاسی از قدرت دینی بسیار گرم است و شاید نیاز به تکرار واقعه های فاجعه آمیزی که با نام دین در سراسر اروپا در این دوران اتفاق می افتد و ذکر دادگاه های تفتیش عقاید نباشد.

اما نقطه ای که میتوان آن را به نحوی آغاز تفکر سیاست بدون دیانت دانست^{۱۸} پایان جنگ های سی ساله است که با نام دین آغاز میشود و سرانجام منجر به ظهور ملتها و ملیتها میگردد، جنگهایی که منافع ملی بر منافع دینی رجحان می یابند و کشورها تقریباً به شکل امروزیشان در اروپا شکل می گیرند. تقریباً این دوران نقطه اوج تفکرات اقتصاد سوداگری^{۱۹} نیز هست، اقتصادی که بر پایه تحکیم قدرت دولت بنا شد و قدرت بیشتر را در جمع آوری طلای بیشتر میدانند^{منبع ۲۲} و تجارت دریایی گسترشی بیش از پیش می یابد و دورانیست که افزایش قدرت پادشاهان را به همراه

دارد و بالطبع به حاشیه رفتن قدرت روحانیون، و این به حاشیه رفتن به آنجا کشیده میشود که در قرن نوزدهم تفکر سکولاریسم با مفهوم کنار رفتن کامل دین از نهادهای اجتماعی مطرح میشود.

تجربه تاریخی اروپاییان که در حال حاضر پیشوایان فکری جهان بحساب می آیند این مطلب را نشان داده که نفوذ روحانیون به نام دین در بسیاری مواقع مانع از رشد علمی و سیاسی گردیده. به واقع شاید این نهاد زمانی سیر نزولی خود را آغاز نمود که در مسائل سیاسی وارد گردید و قدرت طلبی دنیوی جای تهذیب اخلاق را گرفت و چنان این قدرت طلبی دنیوی رشد یافت که جنبه سازنده دین در مسائل اجتماعی به حاشیه رفت و نهادی باقی ماند که به عنوان یک نیروی باز دارنده نگرسته شد. همین اتفاق را در کشور ایران نیز در طول تاریخ مشاهده کرده ایم، زمانی که روحانیون چنان آلوده به مسائل سیاسی گردیده اند و به نام دین مقاصد دنیوی خود را پیش برده اند که تنها حسی که در مردمان ایجاد نموده اند آن است که این نهاد باید به کلی از جامعه به کنار رود، زیرا تنها سدی است در مقابل پیشرفت. اما آیا آنکه روحانیون چنین و چنان کرده اند و آلودگی آنها به مسائل دنیوی مانعی برای پیشرفت جامعه بوده، بدین معنیست که دین باید از سیاست جدا باشد؟

نکته اساسی آن است که ما به عنوان پیروان جامعه اسم اعظم چطور به این مسئله، یعنی جدایی دین از سیاست، نگاه می کنیم. مخصوصاً امروزه که این مسئله بیش از پیش در میان قشر دین گریز جامعه که در میان تحصیل کردگان ظاهراً رو به تزایدند مطرح است و از ما راجع به آن سؤال میشود، چگونه باید پاسخ دهیم.

عده ای از ما بهائیان این گونه تصور مینماییم که با توجه به حکم عدم مداخله در امور سیاسیه و آنکه احباء به صورت کامل از مداخله در مسایل سیاسی منع شده اند پس ما بهائیان با جدایی دین از سیاست موافقیم، در صورتی که این دو موضوع یعنی عدم مداخله در امور سیاسیه توسط احباء و جدایی دین و سیاست هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند. بنده در این مقاله قصد آن را ندارم که وارد مبحث عدم مداخله در امور سیاسیه شوم، مقالات مختلف راجع به این موضوع به رشته تحریر در آمده که میتوانند دوستان مراجعه کرده و مطالعه نمایند.

حضرت بهاءالله در لوح بشارات و در اشراقات امور سیاسیه را به بزرگترین مرجع اداری امر بهائی و مرکز تشریح احکام غیر منصوصه امر مبارکشان راجع میفرمایند:

"چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمتی مقتضی لذا امور به بیت‌العدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند مجری دارند ... امور سیاست کل راجع است به بیت العدل ..."

و همچنین میفرمایند: "اما از نشانه‌های بلوغ عالم آنکه سلطنت بماند و احدی اقبال نکند که تحمل آن نماید. آن ایام، ایام ظهور عقل است ما بین بریه، مگر آنکه نفسی لاطهار امرالله و انتشار دین او حمل این ثقل عظیم نماید." ^{منبع ۲۳}

و حضرت عبدالباها در «رساله مدینه» شرایط اعضای منتخبه مجلس را این گونه بیان میفرمایند:

"اول آنکه باید اعضاء منتخبه متدین و مظهر خشیه الله و بلند همت و عقیف النفس باشند. ثانیاً آنکه مطلع بر اوامر الهیه، واقف بر اصول مستحسنه و عالم بر قوانین ضبط و ربط مهام داخلیه و روابط و علاقات خارجیه و متفنین در فنون نافعیه مدینه و قانع به مداخل ملکی خود باشند." همان گونه که می‌بینید اولین شرط تدین است و سپس مظهر خشیه الله بودن.

حال این موارد را کنار بیانات زیر قرار می‌دهیم.

حضرت عبدالباها در یکی از خطابات مبارکه‌شان میفرمایند: "دین ابدأ در امور سیاسیه علاقه و مدخلی ندارد، زیرا دین تعلق به ارواح و وجدان دارد و سیاست تعلق به جسم. لهذا رؤسای ادیان نباید در امور سیاسی مداخله نمایند ..." ^{منبع ۲۴}

و در بیانی دیگر در «رساله سیاسیه» میفرمایند: "... و مربی و ضابط ثانی عالم انسانی قوه قدسیه روحانیه و کتب منزله سمائیه و انبیای الهی و نفوس رحمانی و علمای ربّانی ... و بنیان این وظائف مقدسه بر امور روحانی رحمانی و حقائق وجدانی است، تعلق بشئون جسمانی و امور سیاسی و شئون دنیوی نداشته، بلکه قوای قدسیه این نفوس طیبیه طاهره در حقیقت جان و وجدان و هویت روح و دل نافذ است، نه آب و گل و ریات آیات. این حقایق مجرد در فضای جانفزای روحانی مرتفع، نه خاکدان ترابی، مدخلی در امور حکومت و رعیت و سانس و مسؤس نداشته و ندارند." ^{منبع ۲۵}

با کنار هم قرار دادن بیانات فوق چه نتیجه ای میتوان گرفت؟

در ظاهر میتوان از بیانات فوق دو برداشت متفاوت کرد و دو تعبیر مغایر، یکی موافق با این تعبیر از سکولار شدن و دیگر مغایر با آن داشت.

اگر نخواهیم به بعد زمانی و مکانی توجه داشته و این آثار را بدون در نظر گرفتن مخاطبین و زمان و علت نگارششان و سوالات مطرح شده بررسی کنیم، و وارد این بحث گردیم که سیاست عملی و سیاست نظری چه تفاوتی با یکدیگر دارند، باید

عنوان نماییم که اگرچه شاید در ظاهر این بیانات ما را دچار این خطای فکری کنند که میتوان مغایرتی میان آنان یافت اما به واقع چنین نیست.

دیانت بهائی نهادی و گروهی و طبقه ای به نام روحانی ندارد که بخواهد به عنوان یک طبقه در امور سیاسی وارد شود و احبای الهی نیز بصراحت از مداخله در امور سیاسی منع گردیده اند و مداخله در امور سیاسی و حرکت در جهت کسب قدرت ظاهره شأن پیامبران و اولیاء الله نبوده و نیست. اما امور سیاسی به بیت العدل به عنوان مرجع اداری جامعه بهائی و اگذار گردیده که آن گونه که صلاح وقت میدانند امور را مجری دارند.^{۲۰}

دیانت بهائی دیانت وحدت است، دیانت اتحاد، محبت و یگانگیست. از آنچه که باعث بروز اختلاف گردد برحذر است. امروز سیاست اختلاف است، اختلاف حزبی، طبقه ای، اختلاف میان حکومتها و ملتها، اختلاف میان دول مختلف و از همه فاجعه بارتر و تأسف انگیزتر اختلافات ایدئولوژیکی و مذهبیست. و دیانت بهائی را در این گونه سیاستها هیچ جای مداخله نیست و احبای الهی به شدید اللحن به اطاعت از دولتهای خود حکم شده اند و از دخالت در سیاست منع.

و نکته اساسی همین است که علت اساسی این اختلافات دوری از دین است و بُعد روحانی وجود انسان، آنکه همه چیز در ابعاد محدود حزبی، منطقه ای، ایالتی و کشوری نگریسته میشود.

کتاب مقدس سیاست امروز "شهریار" ماکیاولیست^{۲۱} و دیانت بهائی را در این سیاست هیچ مداخله ای نیست.

دقیقاً مثالی که برای این عالم میتوان ذکر نمود همان مثال حیات جسمانی و روحانی انسان است، همان گونه که حضرت عبدالبهاء در خطابه مبارکشان که در بالا آمد فرموده اند دین تعلق به ارواح دارد و سیاست تعلق به جسم. امروزه سیاست در این مسیر گام بر میدارد که هر چه بیشتر بر این بُعد جسمانی خود تکیه نماید و بُعد روحانی را انکار نماید، اما غافل است از آن که جسد بدون روح دارای حیات نیست. حضرت بهاء الله می فرمایند: "ای بندگان تن بی روان مرده است و دل بی یاد یزدان پڑمرده." منبع^{۲۶}

و اینجاست که وظیفه ما افراد انسانی به صورت دسته جمعی و وظیفه بهائیان به صورت خاص ظاهر میشود. ما باید به این جسد کمک کنیم تا قابلیت ظهور و بروز کمالات روحانیه را بیابد. این جسم وقتی که تکامل یابد و رشد کند میتواند کمالاتی که در آن به صورت مکنون موجود است، که همانا کمالات عقلیه و روحانیه است، را ظهور و بروز دهد و وظیفه ما بهائیان آن است که در کنار دیگر مردمان جهان،

با کمال احترام نسبت به حکومت‌هایمان به این جسم کمک نمائیم تا کمالات روحانیه خود را ظاهر کند .

و دنیا زمانی که نیاز خود به خشیه الله و روح روحانی را درک نماید و به بینش و دانش حقیقی دست یابد و تضادی در منافع گروه‌ها و دولتها مشاهده نشود و همه ساکنین این کره خاکی به‌زیستی خود را در حیات جمعی ملاحظه نمایند و پس از امتحان تمامی مکاتب و منشهای سیاسی که با تفکر محدود بشری شکل گرفته و عدم دستیابی به جامعه ای ایده آل، آن زمان است که سیستم اداری جامعه بهائی میتواند به عنوان الگویی راه‌گشای نیاز عالم باشد و سیاست و دیانت پیوند ناگسستنی یابند.

با این تفصیل اگرچه دیانت بهائی در دنیای امروزی با توجه به تعریفهای موجود از سیاست، دین و قدرت، لزوم جدایی حوزه فعالیت دین و سیاست را ذکر مینماید و حتی بر آن تأکید دارد، اما جامعه سالم را جامعه ای میداند که دین به عنوان مظهر خشیه الله و حاصل "روابط ضروریه منبعت از حقایق اشیاء" روح جامعه را جلا داده و سیاست را بر اساس حکمت، عدالت و محبت شکل می‌بخشد.

حضرت عبدالبهاء در مفاوضات در جواب سؤال خانم بارنی راجع به تفسیر اصحاب یازدهم اشعیاء آن بشارت را به ظهور حضرت بهاءالله تعبیر میفرمایند.

کتاب اشعیای نبی باب یازدهم: "... و نهالی از تنه یسی بیرون آمده شاخه ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رویت چشم خود داوری نخواهد کرد و بر وفق سمع گوشهای خویش تنبیه نخواهد نمود، بلکه مسکینان را بعدالت داوری خواهد کرد و بجهت مظلومان زمین برآستی حکم خواهد نمود و جهان را به عصای دهان خویش زده شریران را بنفحه لبهای خود خواهد کشت و کمر بند عدالت خواهد بود و کمر بند میانش امانت و گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید ...". این نهال بفرموده حضرت عبدالبها همان دیانت حضرت بهاءالله است. اما آنچه که شاید آن روز بیانش برای خانم بارنی قابل درک نبود و ما امروزه رشد شاخه‌های آن را میبینیم و مطمئناً آیندگان رشد و گسترش و غنای هر چه بیشتر آن را خواهند دید آن است که این شاخه که روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند بر او قرار خواهد گرفت نظم جهان‌آرای الهیست به مرکزیت بیت‌العدل اعظم، و بره و گرگ و بزغاله و پلنگ علاوه بر ملت‌هایی که در زیر سایه عدل آن قرار خواهند گرفت میتواند تمثیلی از آنچه که در دنیای امروز در کنار هم قرار گرفتنی نباشند، یعنی دین و سیاست، نیز باشد، دو امر در ظاهر متباین

که در ظل نظم بدیع الهی به وحدت خواهند رسید. نظم جهان‌آرای الهی نقطه پیوند است، الگوی وحدت کلی، الگویی برای وحدت میان آنچه که تاکنون غیر قابل پیوند تصور می‌گشته.

پس آنچه از این بخش بنده نتیجه‌گیری می‌کنم آن است که اگرچه سیاست امروز در تباین با دین است و دیانت بهائی ورود در آن عرصه را شأن دیانت حقیقی نمیداند، اما دیانت بهائی با ذات وحدت‌گرای خود پیوند میان آن دو را در نظر دارد، وحدتی که شاید به آسانی به دست نیاید، اما ظهور آن وحدت کل ارض را در پی خواهد داشت.

بیت العدل اعظم در پیام ۱۲ اسفند ۱۳۹۱ بعد از ارائه نگاهی عمیق به مفهوم قدرت می‌فرماید: "جامعه بهائی ادعای کمال ندارد و به خوبی نیز آگاه است که راه درازی در پیش دارد تا تجربیاتش منجر به کسب بصیرت‌های لازم در باره این روابط گردد. داشتن آرمان‌های والا با پیاده کردن آنها در زندگی روزمره بسی متفاوت است. چالش‌های بی‌شماری در راه است و درس‌های بسیاری باید آموخت."

و این نکته را نیز باز لازم به ذکر میدانم که این الگوی وحدت را جهانیان از ما خواهند خواست، نه آنکه تصور شود که پیروان دیانت بهائی با حرکت و مشی سیاسی (با تعریف امروزی آن) بخواهند آن را بجهان تحمیل کنند. احبای الهی با تأکید اکید در آثار مبارکه الهیه به اطاعت از حکومت امر شده اند و این حکم، حکم محکم الهیست که قابل تغییر نیست.

حضرت بهاء‌الله می‌فرماید: "این حزب در مملکت هر دولتی ساکن شوند باید به امانت و صدق و صفا با آن دولت رفتار نمایند. یا اولیاء الله و امنائه، ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حقتند. درباره ایشان دعا کنید. حکومت ارض به آن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت." منبع^{۲۷}

پس آنچه که میتوان در نهایت نتیجه گرفت آن است که با این دیدگاه نیز دیانت بهائی دیانتی سکولار نیست.

نتیجه‌گیری

آنچه در مجموعه و پس از بررسی مفاهیم مختلف سکولار شدن میتوان بیان نمود آن است که این واژه وازه‌ایست دارای معانی متفاوت که باید در زمان به کار گیری آن هوشیار بود که کدام معنی آن را در نظر داریم و در هنگام مورد پرسش قرار گرفتن راجع به این واژه نیز باید در ابتدا معنی که شخص سائل در نظر دارد را در نظر بگیریم و سپس در صدد پاسخ گفتن برآییم.

وقتی که از سکولاریسم صحبت به میان می‌آوریم، از ترکیبی از معانی ذکر شده در بالا به صورت یک مکتب صحبت میکنیم و در نتیجه همان نتیجه ای که از هر یک از برداشتهای بالا داشتیم بر مجموعه ای از آنها نیز منطبق می‌آید. سکولاریسم را بسیاری جزء جدایی ناپذیر مدرنیته میدانند، اگرچه که در سالهای اخیر توسط افرادی مثل هابرماس^{۲۲} این برداشت مورد تردید قرار گرفته. اما آنچه واضح است آن است که سکولاریستها افرادی هستند که برآیند جهان آلوده به خرافات و متنفّر از روحانیون دنیا پرستند، کسانی که بهترین راه برای ریشه‌کن کردن نفوذ «دنیا پرستان دین‌پوش» را قطع ریشه دین از اجتماع و اعمال اجتماعی و بعضاً حتی رفتار فردی میدانند.

آنکه این افراد در آنچه که انجام میدهند با توجه به تاریخ حق دارند یا که خیر را بنده قصد قضاوت ندارم، زیرا بسیار جای صحبت دارد. همان گونه که میدانید دنیای امروز پر از تفکرات و اندیشه‌هایست که با توجه به فکر انسان برای بهبود زندگی او شکل گرفته اند و افراد بشر با توجه به سطح دانایی و آگاهی‌شان از آلام جامعه بشری درمانهایی برای این دردها در نظر می‌گیرند و دانسته یا نادانسته دارویی برای این بیمار رو به احتضار تجویز می‌نمایند که در بسیاری از اوقات اگرچه آن دارو در ذات خود بد نیست اما استفاده نابجا از آن و یا زیاده‌روی در مصرف آن و یا منطبق نبودن آن با نیاز بیمار و بیماری او، باعث اثراتی میشود که نه تنها آن درد درمان نمی‌گردد بلکه المی بر آلام عالم افزوده میشود. این گونه است که حضرت بهاءالله می‌فرماید: "رگ جهان در دست پزشک داناست. درد را می‌بیند و به دانایی درمان می‌کند."^{۲۸}

ما با فروکاستن دیانت خود در حد یک نطفه فکری، سیاسی، اقتصادی، که زاده تفکرات بشریست و محدود در ابعاد زمان و مکان است شاید در مقطعی عده ای را با خود همراه نماییم و مورد تشویق و تأیید آنها قرارگیریم. اما هدف ما فراتر از تشویقها و یا انتقادهای مقطعیست. هدف ما آن است که درد را درمان کنیم، نه آنکه خود را در حد یک مُسکّن فروکاهیم.

دیانت بهائی دیانتی برای امروز و با توجه به نیاز امروز است و اگر از پیوند دین و سیاست سخن می‌گوید برای این پیوند یک نهاد منظم اداری شکل گرفته که روح مشورت و عدالت و دیانت در آن دمیده شده است و تحرک و عدم انجماد در ذات آن موجود است و یکی از اساسی‌ترین نکات این نهاد آن است که در حال رشد است و به فرموده حضرت ولی امرالله نظم اداری حالت جنینی نظم جهان‌آرای الهیست و این

نظم دائماً در حال رشد و تکامل است. دیانت بهائی تعریف نوینی از دین و سیاست دارد که با تعریف کنونی آنها بسیار متفاوت و بعضاً مغایر است.

چند نمونه از این تعاریف نوین را زیارت می‌کنیم ...

حضرت بهاءالله می‌فرماید: "دین نوریست مبین و حصنی است متین از برای راحت و آسایش اهل عالم."

و در جای دیگر می‌فرماید: "اشراق نهم دین الله و مذهب الله محض اتحاد و اتفاق اهل عالم از سماء مشیت مالک قدم نازل گشته، آن را علت اختلاف و نفاق مکنید." و همچنین: "ای اهل عالم فضل این ظهور اعظم آنکه آنچه سبب اختلاف و فساد و نفاق است از کتاب محو نمودیم و آنچه علت الفت و اتحاد و اتفاقست ثبت فرمودیم نعیماً للعاملین." منبع^{۲۹}

و راجع به سیاست می‌فرماید: "آسمان سیاست به نیر این کلمه مبارکه که از مشرق اراده اشراق نموده منیر و روشن است: ینبغی لكل أمر ان یزن نفسه فی کل یوم بمیزان القسط و العدل ثم یحکم بین الناس و یأمرهم بما یتهدیهم الی صراط الحکمه و العقل." منبع^{۳۰}

و همچنین: "امید است که کل به طراز حکمت حقیقی که اس سیاست عالم است مزین گردند."

"اصل الحکمه هی خشیه عن الله عز ذکره و المخافه من سطوته و سیاطه و الوجل من مظاهر عدل و قضائه." منبع^{۳۰}

همان طور که در بیانات فوق بیان گشته، دیانت حقیقی مظهر محبت و اتحاد و اتفاق است و سیاست حقیقی مظهر حکمت و عدالت و محبت.

از نظر بنده یکی از عمده‌ترین تأثیراتی که دیانت بهائی بر جهان کنونی دارد، همین ایجاد نگاهی نوین به واژه‌هایی مانند سیاست و دیانت است که بر اساس خدمت و عبودیت تعریف می‌گردند و یکی از عمده‌ترین وظایف بهائیان جایگزین کردن مفاهیم نوین این واژه‌ها به جای مفاهیم پیشین آن است. برای یک فرد بهائی بنا به تأکید مظاهر مقدسه امر بهائی "آنچه عمومیت الهیست" و همان گونه که در ابتدای «رساله مدنیّه» حضرت عبدالبهاء آمده است تمام فعالیت‌های افراد بهائی در ضمیمه خیر عموم جامعه بشریست، نه پیروان یک دین خاص یا یک مملکت خاص و همان طور که در بیانات ذکر شده در بالا آمده دین برای راحت و آسایش و اتحاد و اتفاق تمامی اهل عالم ظاهر گشته و اساس سیاست حکمت حقیقیست و متابعت از سیاست الهی که محبت است ... این عمل یعنی جایگزین کردن مفاهیم جدید واژه‌هایی نظیر قدرت و سیاست و دیانت اگرچه که شاید دهه‌ها و حتی صدها به طول انجامد اما به

واقع خلعتی نوین بر تن عالم بشریت خواهد پوشاند و در آن زمان است که این دو واژه (دیانت و سیاست) علاوه بر پیوند معنایی در عالم باطن در عالم ظاهر نیز در سایه نظم جهان‌آرای الهی پیوندی ابدی خواهند خورد.

دیانت ما دیانتی سکولار نیست، اما ابعاد مثبت سکولاریسم و سکولاریزاسیون را پذیراست. با خرافات‌زدایی نه تنها موافق است بلکه آن را از وظایف اساسی خود میداند، با تحرک و پویایی همانطور که قبلاً ذکر کردم کاملاً موافق است و در سیستم اداری آن این مکانیزم تعبیه شده (و این یکی از اساسی‌ترین و منحصر به فردترین نکات در این دیانت است). با عدم مداخله روحانیون به عنوان نماینده یک طبقه یا دیانت خاص در امور سیاسی نه تنها موافق است بلکه بر آن تأکید اکید مینماید. به اهمیت عقل واقف است و به علم و دانایی ارزشی فوق العاده ویژه و غیر قابل باور میدهد. اما هنگامی که این موارد به تندروی کشیده میشوند، مانند اینکه عقل تنها معیار و ملاک سنجش قرار گیرد و یا هرگونه تفکر به عالم ماورا را در حوزه خرافات قرار دادن و یا قطع ریشه دین از حیات اجتماعی، آنگاه است که ما مخالفت خود را با دلیل مطرح می‌نماییم.

از نظر بنده دیانت بهائی را نمیتوان دیانتی سکولار نامید، زیرا این دیانت علی‌رقم همراهی با جنبه‌هایی از این تفکر در کلیت با هیچ یک از تعاریف این واژه همراهی ندارد.

دیانت بهائی، دیانتی با هدف صلح و وحدت عالم انسانی در جهت رشد و تعالی تمام ابعاد وجود انسان است و در این راه اگرچه به تمامی عقاید و مرامها احترام می‌گذارد و آنها را به عنوان واقعیه‌های جهان می‌پذیرد و در برخورد با این عقاید و بررسی دقیق آنها خود را بیش از پیش رشد و تعالی داده و می‌پالاید، اما هیچ‌گاه برای همراه کردن افرادی و خوشایند گروهی خود را فرو نمیکاهد و مواضع قاطع خود را کمرنگ جلوه نمیدهد، اگرچه که فرد بهائی متانت و وقار را در کنار حکمت در گفتار همیشه به همراه دارد.

حضرت ولی امر الله می‌فرماید:

"در تمامی اظهارات خود باید سعی نمایم حزم و متانت امساک حکیمانه در کلام را همراه صداقت و صراحت اکید که از سجایای مدافع پرحرارت دیانتی الهام‌بخش میباشد رعایت کنیم. در عین حال که از تفوه به کلامی که به نحوی غیر ضروری موجب راندن و دور کردن فرد، دولت یا نفوس خواهد شد پرهیز می‌نمایم. اما باید در نهایت شهامت و بدون ادنی تأملی بر حقایقی که معتقدیم و قوف بر آن برای خیر و

صلاح عالم انسانی مورد نیاز حیاتی و فوری می‌باشد به طور کامل صحه گذاریم و آن را بیان کنیم.^{۳۱} منبع

همان گونه که ذکر شد دیانت بهائی نگاهی نو و تعریفی تازه از دیانت، سیاست، قدرت، انسان و اجتماع ارائه می‌دهد که نه تنها با حرکت انسان به سمت تعالی منافاتی ندارد، بلکه سبب حرکت همه‌جانبه عالم به سمت تبدیل شدن به جهانی رشد یافته در تمامی ابعاد و خالی از خشونت است، جهانی که در آن زمین یک کل واحد است که رشد هر یک از اجزای آن منوط به رشد و ترقی سایر اعضاست و این نگاه است که تفکر سکولار و سایر تفکرات سیاسی و اجتماعی و دینی را در پیوندی ناگسستگی قرار می‌دهد و هدف از تمامی این نحله‌های فکری را که همانا بهزیستیست و رشد فردی و اجتماعی فراهم می‌آورد.

یادداشت‌ها

- ۱- مذاکراتی که منجر به قراردادی شد که پس از جنگ‌های ۳۰ ساله اروپا (۱۶۱۸-۱۶۴۸) در سال ۱۶۴۸ منعقد گردید (فرار داد و ستفالی) و عده زیادی آن را از نخستین قراردادهای چندجانبه و مبنایی برای قراردادهای بین‌المللی پس از دو جنگ جهانی میدانند.
- ۲- سکولاریست انگلیسی (زاده ۱۳ آوریل ۱۸۱۷ - درگذشته ۲۲ ژانویه ۱۹۰۶).
- ۳- خاورمیانه‌شناس انگلیسی (متولد ۱۹۱۶) که تألیفات متعددی راجع به ادیان و مسائل سیاسی-تاریخی خاورمیانه دارد.
- ۴- فیلسوف آمریکایی (متولد ۱۹۳۴)، استاد دانشگاه ایلینویز، از تألیفات وی میتوان به کتاب تاریخچه سکولاریزاسیون و راز آئینه و کتاب *The Invention of art* (اختراع هنر) اشاره کرد.
- ۵- جامعه‌شناس آمریکایی (۱۹۱۶-۲۰۱۱)، از نوشته‌های وی میتوان به کتاب *The Scientific study of religion* (۱۹۷۰) و کتاب *Religion, Society, and the Individual* (۱۹۵۷) اشاره کرد.
- ۶- جامعه‌شناس آمریکایی (۱۹۱۸-۲۰۰۹)، استاد سابق جامعه‌شناسی دانشگاه براون.
- ۷- کارل امیل ماکسیمیلیان وبر (۱۸۶۴-۱۹۲۰) حقوقدان، جامعه‌شناس، اقتصاددان سیاسی و فیلسوف آلمانی. از معروفترین آثار وی میتوان به "اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری" و "اخلاق اقتصادی مذاهب جهان (جامعه‌شناسی دین)" اشاره کرد.

- ۸- فیلسوف سیاسی و تاریخ‌نگار آلمانی (۱۹۰۶-۱۹۷۵)، از آثار وی میتوان به کتابهای "توتالتریزم" و "انقلاب" و "حیات ذهن" اشاره کرد. اکثر آثار وی به فارسی ترجمه شده اند.
- ۹- جامعه‌شناس اتریشی-آمریکایی (متولد ۱۹۲۹)، استاد سابق دانشگاه بوستون.
- ۱۰- فیلسوف آلمانی (۱۹۲۰-۱۹۹۶).
- ۱۱- جامعه‌شناس آمریکایی (متولد ۱۹۲۸).
- ۱۲- این کلمه در لوح بشارت نازل گشته، اما در لوح اشراقات این کلمه وجود ندارد.
- ۱۳- کنستانتین اول-امپراتور روم (۲۷۲-۳۳۷) که طی فرمان میلان دیانت مسیح را دیانت رسمی امپراطوری روم قرار داد.
- ۱۴- پاپ اینوسان (اینوسنت) سوم که از ۱۱۹۸ تا ۱۲۱۶ مقام پاپی را در اختیار داشت.
- ۱۵- فیلیپ چهارم، ملقب به زیبا روی، بین سالهای ۱۲۸۵ تا ۱۳۱۴ میلادی پادشاه فرانسه بود.
- ۱۶- یکی از پاپهای کیلسای کاتولیک روم که بین سالهای ۱۲۹۴ تا ۱۳۰۳ میلادی پاپ بود.
- ۱۷- البته سابقه نگارش اندیشه‌های سیاسی راجع به دو قدرت از دیدگاه مسیحی به قرن سوم و چهارم یعنی دوران آگوستین قدیس بر می‌گردد و حتی به بیانی به فلسفه حقوق طبیعی و تفکیک قانون شهر و قانون جهان در دوران پیش از ظهور مسیحیت و در تفکر رواقیون باز می‌گردد.
- ۱۸- بنده معتقدم پیدا کردن نقطه در تاریخ کار صحیحی نیست، زیرا اتفاقات تاریخی اتفاقاتی پیچیده و چند بعدی اند که نمیتوان آنها را به یک لحظه فروکاست و باید این نکته را در نظر گرفت که هیچ اتفاقی در یک لحظه به ظهور نمی‌رسد و نمیتوان یک تاریخ خاص را به عنوان یک نقطه در نظر گرفت و مسایل را به قبل و بعد از آن تفکیک کرد، زیرا تمام اتفاقات تاریخی ریشه‌ها و زمینه‌های بسیار متنوع و گوناگونی دارند که شکل‌گیری آن را میسر میکنند، اما معمولاً برای درک بهتر وقایع، اتفاقات پررنگی که آن پیش‌زمینه‌ها را به صورت تقریبی علنی مینمایند را به عنوان یک نقطه خاص در نظر میگیریم.
- ۱۹- مکتب سوداگری یا مرکانتیلیسم (این مکتب از قرن شانزدهم تا هجدهم رواج داشت).

۲۰- در اینجا لازم به ذکر میدانم که این نکته را برای کسانی که با سیستم انتخاباتی جامعه بهائی آشنایی ندارند عنوان نمایم که اعضای بیت‌العدل اعظم به صورت انتخابی از میان تمامی اعضای ذکور جامعه بهائی انتخاب می‌گردند و این اعضا نفس انتخاب‌شدنشان و در کنار هم قرار گرفتنشان است که والاترین مرجع جامعه بهائی را تشکیل میدهد، نه آنکه تصور شود که افرادی از طبقه ای خاص هستند و یا تحصیلات دینی خاصی دارند و این افراد پس از پایان دوران خدمتشان همانند سایر اعضای جامعه بهائی در منطقه سکونت خود مشغول به خدمت می‌گردند.

۲۱- فیلسوف سیاسی ایتالیایی فلورانسی (۱۴۶۹-۱۵۲۷). بسیاری به علت نگارش کتاب «شهریار» او را به عنوان مظهر سیاست بدون اخلاق و تأییدکننده حکومت‌های ستمگر و استبدادی میدانند و سیاست ماکیاولیستی به عنوان سیاستی عاری از اخلاق و ستم‌پیشه به عنوان یک اصطلاح استفاده می‌گردد. اما آنچه که باید راجع به این مرد دانشمند فلورانسی عنوان نمود آن است که او از اولین کسان یا به واقع اولین کسی بود که این شهامت را یافت که واقعیتهای دنیای سیاست را در زمان خود به عنوان یک دستورالعمل به رشته تحریر درآورد و متأسفانه این واقعیت سیاسی در دنیای امروز هم پس از هفت قرن همچنان زنده است و دستورالعمل حکومت بسیاری از حاکمان در دنیای کنونی نیز کتاب شهریار اوست.

۲۲- فیلسوف و نظریه‌پرداز اجتماعی و سیاسی معاصر، زاده ۱۹۲۹ در آلمان (مراجعه شود به مقاله «جامعه فراسکولار» وی).

منابع

۱- مشکل از کجا آغاز شد؟، نشر اختران، صفحه ۴۳، برنارد لوئیس، ترجمه شهریار خواجهیان.

۲- Shiner, Larry (1966) {The Concept of Secularization in Empirical Research}, Journal for the Scientific study of Religion. ترجمه و اقتباس از کتاب چالشهای دین و مدرنیته، ترجمه سید حسین سراجزاده.

۳- J. Milton Yinger, Religion, Society and the Individual, New York: MacMillan, 1957, p.119.

۴- Harold Pfautz, Christian Science: A Case Study of the Social Psychological Aspects of Secularization, Social Forces, 34, 1956, P.246.

- ۵- کتاب «میان گذشته و آینده: هشت تمرین در اندیشه سیاسی»، نوشته هانا آرنست، ترجمه سعید مقدم، نسخه الکترونیکی، صفحه ۱۰۴.
- ۶- «Against the Current», Prospect Magazine, March 1997.
- ۷- جامعه فرا سکولار در غرب، نوشته یورگن هابرماس، ترجمه غلامعلی خوشرو.
- ۸- الرساله المدنیه، طاء، ۱۶۰ بدیع، صفحه ۴۳.
- ۹- مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، نشر اول، ۱۳۷ بدیع، لانگنهاین، آلمان، صفحه ۱۰، لوح بشارات.
- ۱۰- همان، صفحه ۷۳، لوح اشراقات، اشراق اول.
- ۱۱- همان، صفحه ۳۹، کلمات فردوسی.
- ۱۲- همان، صفحه ۱۷، لوح طرازات.
- ۱۳- Hans Blumenberg, Sakularisttion: Kritik einer Kategorie.... برگرفته از کتاب «چالشهای دین و مدرنیته»، صفحه ۳۳.
- ۱۴- کتاب خطابات، چاپ مصر، صفحه ۳۲ (اقتباس از کتاب پیام ملکوت، ۱۳۰ بدیع، صفحه ۸۸).
- ۱۵- مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، نشر اول، ۱۳۷ بدیع، لانگنهاین، آلمان، صفحه ۲۸، لوح تجلیات، تجلی سوم.
- ۱۶- کتاب خطابات، چاپ طهران، صفحه ۶۳ (اقتباس از کتاب پیام ملکوت، ۱۳۰ بدیع، صفحات ۷۹-۸۰).
- ۱۷- کتاب مفاوضات، صفحه ۲۲۵ (موازین ادراک، ۸۳، فج).
- ۱۸- مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، نشر اول، ۱۳۷ بدیع، لانگنهاین، آلمان، صفحه ۳۸، کلمات فردوسی، ورق نهم.
- ۱۹- همان، صفحه ۷۵، لوح اشراقات، اشراق هشتم، و صفحه ۱۴، لوح بشارات، بشارت سیزدهم.
- ۲۰- کتاب «دریای دانش»، لوح مانکجی صاحب.
- ۲۱- کتاب «تاریخ جهان نو»، جلد اول، نوشته رابرت روزول پالمر، ترجمه ابولقاسم طاهری، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۶، صفحات ۸۸ و ۸۹.
- ۲۲- کتاب «تاریخ عقاید اقتصادی»، نوشته لئوب بدن، ترجمه هوشنگ نهاوندی، انتشارات مروارید، ۱۳۵۴، صفحه ۱۰.
- ۲۳- لوح سلمان (کتاب «دریای دانش»، صفحه ۳).
- ۲۴- خطابات حضرت عبدالبها فی اروپا و امریکا، الجزء الاول، ۱۹۲۱ در مصر، صفحه ۱۷۶.

- ۲۵- رساله مدنیه و رساله سیاسی، ناشر: مؤسسه عصر جدید، آلمان، ۱۶۲ بدیع، صفحه ۸۵.
- ۲۶- دریای دانش، چاپ هند، ۱۹۸۵، صفحه ۳۳.
- ۲۷- مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، نشر اول، ۱۳۷ بدیع، لانگنهاین، آلمان، صفحه ۱۱، لوح بشارات، بشارت پنجم.
- ۲۸- لوح مانکجی صاحب، منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صفحه ۲۲۲.
- ۲۹- لوح مقصود.
- ۳۰- لوح اصل کل الخیر.
- ۳۱- Bahá'í Administration، صفحه ۱۰۲ (اقتباس از: عدم مداخله در امر سیاسی و اطاعت از حکومت متبوعه، مجموعه ای مستخرج از پیامهای حضرت ولی امرالله و معهد اعلی، جمع‌آوری دکتر پیترخان، صفحات ۲۴ و ۲۵).

کتاب‌شناسی

- ۱- کتاب «مشکل از کجا آغاز شد؟»، نشر اختران، نوشته برنارد لوئیس، ترجمه شهریار خواجهیان.
- ۲- کتاب «چالشهای دین و مدرنیته»، ترجمه سید حسین سراجزاده، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد.
- ۳- مقاله «جامعه فرا سکولار در غرب»، نوشته یورگن هابرماس، ترجمه غلامعلی خوشرو.
- ۴- مقاله "Against the Current", Prospect Magazine, March 1997.
- ۵- الرساله المدنیه، طاء، ۱۶۰ بدیع، حضرت عبدالبهاء
- ۶- مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابھی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، نشر اول، ۱۳۷ بدیع، لانگنهاین، آلمان.
- ۷- کتاب «پیام ملکوت»، ۱۳۰ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری.
- ۸- کتاب مفاوضات، حضرت عبدالبهاء
- ۹- دریای دانش، چاپ هند، ۱۹۸۵.
- ۱۰- خطابات حضرت عبدالبهاء فی اروپا و امریکا، الجزء الاول، ۱۹۲۱، در مصر.
- ۱۱- عدم مداخله در امر سیاسی و اطاعت از حکومت متبوعه، مجموعه ای مستخرج از پیامهای حضرت ولی امرالله و معهد اعلی، جمع‌آوری دکتر پیتر خان.
- ۱۲- رساله مدنیه و رساله سیاسی، ناشر: مؤسسه عصر جدید، آلمان، ۱۶۲ بدیع.

- ۱۳- کتاب «سنت و سکولاریسم»، گفتارهایی از عبدالکریم سروش و محمد مجتهد شبستری و مصطفی ملکیان و محسن کدیور، انتشارات صراط، بهار ۱۳۸۸.
- ۱۴- کتاب «اسلام و لایبسیته»، نوشته ع. فیلالی انصاری، ترجمه امیر رضایی، انتشارات قصیده‌سرا، ۱۳۹۱.
- ۱۵- مقاله «سیاست و دیانت، سیاست در امر بهائی»، نوشته جناب محمد افنان.
- ۱۶- مجله «پیام بهائی»، شماره ۳۹۳-۳۹۴، ۱۶۹ بدیع، مقاله «سیاست از دیدگاه حضرت عبدالبهاء»، به قلم سرکار خانم فرح دوستدار.
- ۱۷- کتاب «میان گذشته و آینده: هشت تمرین در اندیشه سیاسی»، نوشته هانا آرنه، ترجمه سعید مقدم.
- ۱۸- جهان نو، جلد اول، نوشته رابرت روزول پالمر، ترجمه ابولقاسم طاهری، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۶.
- ۱۹- کتاب «تاریخ عقاید اقتصادی»، نوشته لئوب بدن، ترجمه هوشنگ نهاوندی، انتشارات مروارید، ۱۳۵۴.

گلبرگهای عرفان

وحدت مظاهر ظهور در مظلومیت کبری

فاروق ایزدی‌نیا

مقدمه

جمال قدم در کتاب ایقان به دو مقام توحید و تحدید مظاهر ظهور اشاره دارند. این معنی، یعنی توحید مظاهر ظهور، در لوح «سورة‌الدّم» تلو مناجاتی به تلویح اصرح از تصریح از قلم اعلیٰ مذکور و مسطور. اگرچه در این لوح مبارک به اسامی مظاهر ظهور اشارتی نشده است، امّا، با خصوصیات که ذکر شده می‌توان پی برد که این نفوس مقدّسه چه کسانی هستند. ضمناً از حضرت ولیّ امرالله نیز در خصوص این نفوس استفسار شده که عنایتاً تبیین فرموده‌اند که اینها چه کسانی هستند. نکته‌ی حائز اهمیت آن که، حضرت بهاءالله جمیع بلایا را نازل از سوی حق بیان می‌فرمایند و خطاب به حضرت احدیت مناجات می‌کنند که زمانی مرا به دست این ظالم سپردی و زمانی به دست آن یک که چه ظلمها که وارد کردند. زیرا، به نصّ مبارک، جمیع مظاهر ظهور "در ذرّ عما و عوالم ارواح به کمال میل و رغبت جمیع بلایا را در سبیل حقّ قبول نمودند. لهذا خود را تسلیم در دست اعداء نمایند به قسمی که آنچه بتوانند از ایذاء و اذیت بر اجساد و اعضاء و جوارح این کینونات مجرّده در عالم مُلک و شهاده ظاهر سازند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۴۳) در این مقاله مختصر، این قسمت از لوح مبارک سورة‌الدّم نقل می‌گردد و سپس توضیح مختصری درباره هر یک از نفوس مذکور نوشته خواهد شد.

سورة‌الدّم

سورة مبارکه دّم، به تصریح حضرت ولیّ امرالله در گاد پاسز بای، ص ۱۷۱، در ادرنه، قبل از انتقال به بیت عزّت‌آقا عزّ نزول یافت. مخاطب آن جناب نبیل زرنندی است. در این لوح، طلعت ابهی جناب نبیل را مأمور تبلیغ می‌فرمایند و حتّی شرایط تبلیغ را فهرست‌وار ذکر می‌فرمایند که عبارتند از، خرق حجبات و هم از وجه قلب، دخول در مصر رحمن، بی‌اعتنایی به شیطان که در مدخل مصر رحمن جالس است، چشم برداشتن از او و پناه بردن به جمال مبارک، نهی از معاشرت با کسانی که آثار غلّ در آنها ظاهر است، چشم برداشتن از آنها و نظر کردن به امر الهی،

اشراق کردن به انوار الهی بر بلاد، تفکر در صنوع پروردگار، تخلّق به اخلاق الهی، بی‌اعتنایی به دست ظلم ظالمین که به سوبش دراز شود، نهی از تعرّض به ظالمین، انصاف به مظلومیت، صبر و بردباری بر هر آنچه که بر او نازل شود و توکل به حق، نهی از غیبت کردن درخصوص کسی که غیبت او را بکند که مبدا چون او شود، روی بر گرفتن از غیبت کننده و روی آوردن به سراپرده قدسی، چون تلی از مشک خوشبو شدن در میان خلق که آنها را به سراپرده قدسی جذب کند، انس گرفتن به احتبایی که یار و یاورش باشند، مشی کردن در بین بندگان در کمال متانت و وقار و سپس تبلیغ امر الهی به آنها.

در باب مظلومیت خویش، به نبیل می‌فرمایند که اگر کسی از احباء از حال من جويا شد به او بگوی که وقتی از «مدینه‌السنج» خارج می‌شدم حسین را دیدم که بر وجه ارض افتاده و شین (شمر) بر سینه‌اش نشسته و می‌خواهد که سرش را قطع کند و سنان منتظر مانده تا رأسش را بر نیزه زند و در آن موقع لبانش به حرکت آمد و چون گوش فرا دادم شنیدم که فرمود، ای مردمان، سوگند خدای را که از روی هوای نفس با شما سخن نگفتم بلکه آنچه مکلم طور در صدر مقدّس صافی من الهام فرمود بر زبان راندم. قسم به خدای که آیات الهی به غیر آن مشتبه نشود. اگر از آیاتش رایحه یوسف عزیز به مشامتان رسید رحمش کنید و نکشیدش به شمشیر کینه و دشمنی. سپس آنها را به انصاف دعوت می‌فرمایند.

اشارتی لطیف دارند که مدّت بیست سال سکوت فرمودند که مبدا سخنی گفته شود که نار بغضا در سینه اعداء مشتعل گردد. از آن به عنوان "بسته شدن ابواب فردوس" یاد می‌کنند.

وحدت مظاهر ظهور در مظلومیت کبری

در اینجا آن قسمت از لوح مبارک که مدّ نظر است نقل می‌شود:

ای ربّ لک الحمد علی بدایع قضایاک و جوامع رزایاک. مرّة اودعتنی ببید النمرود^۱ ثمّ ببید الفرعون^۲ و وّرّدا علیّی ما انت احصینّه بعلمک و احطته بارادتک و مرّة اودعتنی فی سجن المشرکین^۳ بما قصصت علی اهل العماء حرفاً من الرّویا الذی الهمتنی بعلمک و عزفتنی بسلطانک^۴ و مرّة قطعتم رأسی بایدی الکافرین^۵ و مرّة ارفعتنی الی الصّلیب بما ظهّرت فی الملک من جواهر اسرار عزّ فردانیتک و بدایع آثار سلطان صمدانیتک^۶ و مرّة ابتلیتنی فی ارض الطّف بحیث کنت وحیداً بین عبادک و فریداً فی مملکتک الی ان قطعوا رأسی ثمّ ارفعوه علی السّنان و داروه فی کلّ الدّیار و حضروه علی

مقاعد المشركين و مواضع المنكرين^۷ و مرّة علقونی فی الهواء ثم ضربونی بما عندهم من رصاص الغلّ و البغضاء إلى ان قطعوا اركانی و فصلوا جوارحی^۸ إلى أن بلغ الزّمان إلى هذه الايام التي اجتمعوا المغلّون علی نفسی و يتدبّرون فی كلّ حين بان يدخلوا فی قلوب العباد ضغنی و بغضی و يمكرون فی ذلك بكلّ ما هم علیه لمقتدرون.^۹ (آثار فلم اعلی، ج ۴، ص ۶۴)

۱- مقصود حضرت ابراهیم است که در زمان نمرود می‌زیست و در نار نمرودی گرفتار و مبتلا به مشقاتی شد. داستان گلستان شدن آتش بر ایشان به صورت افسانه در آمده است. اما در آثار مبارکه امر بهائی، معنای حقیقی آن که به پذیرش بلاها در سبیل محبوب آفاق با عشق و اشتیاق تعبیر شده، بیان شده است.

۲- مقصود حضرت موسی است که داستان ایشان با فرعون مصر شهرت دارد. طلعت موسوی بنی اسرائیل را از مصر و از فرعون و فرعونیان نجات بخشید و به ارض مقصود رساند.

۳- مقصود حضرت یوسف است که در مصر به زندان افتاد.

۴- حضرت یوسف در زندان رؤیای دو زندانی را تعبیر کرد که پیش‌بینی آزادی یکی و اعدام دیگری را فرمود و چون آن تعبیر تحقّق یافت شهرت پیدا کرد و چون نیاز به تعبیر خوابی در دربار پادشاه مصر پیش آمد، ایشان را برای تعبیر آن از زندان رهایی دادند.

۵- مقصود یحیی تعمیددهنده است که در زمان هیروودیس در فلسطین به هدایت خلق پرداخت. چون هیروودیس می‌خواست با برادرزاده‌اش، هیروودیا، ازدواج کند و یحیی آن را مخالف تورات می‌دانست، به زندان افتاد و به اشاره هیروودیا سرش را بریدند. جمال مبارک در این لوح به قطع رأس اشاره دارند.

۶- مقصود حضرت عیسی مسیح است که به صلیب کشیده شد و به شهادت رسید.

۷- مقصود حضرت امام حسین است که در کربلا سر مبارک را قطع کرده در شهرها به گردش در آوردند تا به مقرّ یزید بن معاویه رساندند. حضرت ولیّ امرالله تأکید دارند که حضرت امام حسین دارای مقام پیامبری نیستند، اما از رتبه عظیمی برخوردارند.

۸- مقصود حضرت ربّ اعلیٰ است که ایشان را بعد از ابتلائات بسیار، در تبریز آویختند و معرض تیرهای بسیار قرار داده به شهادت رساندند.

۹- بالاخره به دوران خود هیکل مبارک اشاره دارند که اعداء از هر طرف احاطه کردند و تلاش داشتند کینه جمال مبارک را در دلها راه دهند و همه را نسبت به ایشان بدبین کنند و از هر مکر و حيله‌ای و تهمت و افتزایی در این سبیل استفاده کردند تا به مقصود برسند.

ترجمه انگلیسی عبارت فوق از قلم حضرت ولی امرالله در Gleanings، ذیل شماره ۳۹، درج شده است. جواب حضرت ولی امرالله در کتاب «انوار هدایت»، ذیل شماره‌های ۱۵۶۷ و ۱۶۷۳ درج شده است.

نکته دیگری که حائز اهمیت است آن که، حضرت ولی امرالله در بیان دوم تأکید دارند که انبیاء الهی، اعم از مستقل و غیرمستقل، ماهیتاً با دیگر افراد بشری تفاوت دارند. اگرچه مقام آنها با یکدیگر متفاوت است، ولی باز هم مراتب آنها از افراد عادی بشری اعلیٰ و ارفع است. در همین بیان، حضرت ولی امرالله می‌فرمایند که این وحدت مظاهر مقدسه که در این لوح جمال مبارک ذکر شده به معنی آن نیست که ایشان رجعت روح آنها، به معنی تناسخ، هستند. بلکه صرفاً تأکیدی بر وحدت مظاهر مقدسه است.

سورة الدّم

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

سورة الدّم از جمله الواح نازلّه از قلم جمال مبارک در ادرنه است. جناب طاهرزاده در جلد دوم «نفحات ظهور حضرت بهاءالله» (ص ۲۴۹) می‌نویسند، «به نظر می‌رسد این لوح مبارک زمانی نازل شده که نبیل پس از تشرف به حضور حضرت بهاءالله در ادرنه، حسب الامر آن حضرت، به ایران باز گشته بود». در واقع بنا به مأخذ مزبور جناب نبیل در این لوح مأمور به سفر در سراسر ایران می‌شود تا «نفوس سلیمه و خالصه موجود در جامعه را ملاقات کند و حجاباتی را که مانع شناسایی آن طلعت ذوالجلال گشته خرق نماید».

در طی این لوح مبارک، نحوه تبلیغ امر مبارک، وحدت مظاهر ظهور الهی، بخصوص وحدت دو مظهر ظهور این دور مبارک، گلابیه از اهل بیان، اهل فرقان و اهل کنائس مطرح شده است.

در خصوص علت تسمیه این لوح مبارک به «سورة الدّم» هیچ توضیحی در یادداشت‌های مربوط به این لوح مشاهده نشد. اما، در متن لوح اشارتی لطیف موجود است که شاید همین موضوع علت تسمیه باشد. به مخاطب لوح می‌فرمایند اگر فردی از احباء از احوال و اوضاع جمال مبارک جويا شد بگو که هنگام مفارقت ایشان را دیدم که «مطروحاً علی الأرض» بودند و شمر بر سینه نشسته و قصد بریدن سر را داشت و سنان نیزه بلند کرده بود و حضرتش زیر شمشیر نگاهی به آسمان انداخته می‌فرمود که من از روی هوئی سخن نگفتم بلکه مکلم طور در صدر من سخن می‌گفت. در سطور بعد راجع به این قضیه توضیحی داده خواهد شد.

مقام هیکل مبارک

طلعت قدم در سطور اولیه لوح اصطلاحاتی را در وصف خود به کار می‌برند که عظمت مقام مبارک در آن متجلی است: مقامی که حول او اهل ملأ اعلی و اهل سرادق بقا و ساکنان خلف لجاج کبریا طائفند. دیگر القابی که به کار برده‌اند عبارت است از «مشعرالله و شطره»، «وجهالله و عظمته». یا از اهل ملأ لاهوت و اهل مواقع جبروت دعوت می‌کنند برای زیارت مقامی که «ما فاز به إلا الذینهم انقطعوا عن کل من فی السموات و الأرض» از عرفات خود خارج شوند. به مردم می‌فرمایند

که این «مقام الله و فناءه»، «رضوان الله و فردوسه»، «خباء الله و سرادقه» است. استفاده از القاب عظیمه در سایر آثار مبارکه نیز مشهود است: "مکلم طور بر عرش ظهور مستوی و کوم الله بقاء فانز." (آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۹۰). "الذی ظهر انه هو سر المکنون و رمز المخزون الذی به اقترن الکاف برکنه النون." (صلوة کبیر). درباره لیلۀ تولد خود می فرماید، "فیها ولد من لا یعرف بالأذکار و لا یوصف بالأوصاف." (گنجینه حدود و احکام، ص ۳۸۸). "انه هو الذی سمی فی التوراة بیهوه و فی الإنجیل بروح الحق و فی الفرقان نبأ العظیم." (دور بهائی، ص ۱۴). و از این قبیل بسیار است که در مقاله «ظهور کنز مخزون یا کنز اخفی» ذکر شده است.

مقدمات و شیوه تبلیغ امرالله

از نکات بسیار مهم که تقریباً در بدایت این لوح مبارک تأکید شده نحوه تبلیغ و مقدمات آن است. قبل از بیان این مقدمات تصریح می فرماید، "فاعمل ما یوصیک حینئذ لسان ربک ثم عمل بما تؤمر من لدی الله..." (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۶۰). اگرچه برای پی بردن به مفاهیمی که هیکل مبارک مطرح کرده اند، باید به سایر آثار الهی مراجعه کرد، اما شاید بتوان فهرستوار به چندین مورد اشاره کرد:

- ۱- خرق حجابات و همیه از وجه قلب با استعانت از قدرت الهی.
- ۲- ورود به مصر رحمن به نام خداوند بدون توجه به آنچه که بوده و هست.
- ۳- در صورتی که شیطان را در مدخل مدینه الهیه مشاهده کرد که نشسته و او را از دخول منع می کند، چشم از وی بپوشد و اعتنایی نکند.
- ۴- باید که به جمال حق پناه ببرد.
- ۵- نهی از هم نشینی با کسانی که آثار کینه از آنها مانند حرارت تابستان یا برودت سموم از آنها مشهود است.
- ۶- فرار از کینه جویان و امثال آنها و نگاه نکردن به آنها و نگریستن به امر الهی که برتر از هر چیزی است.
- ۷- در صورتی که قصد عبور و مرور بر بلاد دارد، باید که به انوار الهی بر آنها اشراق کند.
- ۸- به صنع الهی تفکر نماید تا در زمره اندیشمندان در آید.
- ۹- اتصاف به صفات و تخلق به اخلاق الهی در مرحله بعد است. باید به نحوی صورت گیرد که اگر دست ظلم به سویش دراز شد، ابداً التفات نکند و حکمش را به خداوند واگذار نماید.
- ۱۰- همواره باید مظلوم باشد. زیرا این سجیه الهیه است و جز نفوس مخلصه کسی آن را در نمی یابد.

- ۱۱- پس باید بدانند که آه کشیدن مظلوم در حین صبر و بردباری از هر عملی نزد خداوند گرامی‌تر است.
- ۱۲- بر هر آنچه که بر او وارد می‌شود صبر کند و در جمیع امور به خداوند توکل نماید. زیرا در لطماتی که از آنچه خلق شده و می‌شود خداوند او را کفایت می‌کند و در حصن ولایت و حفظ الهی محفوظ خواهد ماند.
- ۱۳- اگر کسی غیبت او را کرد، مبادا او مقابله به مثل کند که مانند غیبت کننده خواهد شد. پس باید که از غیبت کننده روی بگرداند و به خداوند توجه کند و به او روی آورد.
- ۱۴- در بین مردمان باید مانند کوه مشک باشد تا بوی خوش قدسی از او به مشام دیگران رسد تا آنها را به سوی آستان مقدّس الهی جذب نماید.
- ۱۵- در صورتی که از احبّای الهی کسی را یار و یاور خود یافت در هر شب و روز و در جمیع سالها و ماهها با او انس و الفت گیرد.
- ۱۶- در جمیع امور به خداوند که یاور او است اقتدا نماید.
- ۱۷- پس در کمال وقار و متانت و آرامش در میان عباد قدم بر دارد و مشی کند.
- ۱۸- پس آنگاه در حدّی که مردمان قادر به شنیدن باشند امر الهی را به آنها ابلاغ نماید.

هدهد سبا

مخاطب لوح مأموریت هدهد را نیز دارد که وضعیت طیر قدسی، یعنی جمال مبارک، را به طیوری که از ایشان و حالات آن حضرت استفسار نمایند، بیان نماید.

داستان هدهد شهرت دارد. او پیک حضرت سلیمان بود که نزد ملکه سبا رفت و از او پیامی برای حضرت سلیمان آورد. این حکایت در قرآن کریم در سوره نمل نقل شده است که هدهد سلیمان را گفت که در سرزمین سبا زنی بر مردمان حکومت می‌کند که خورشیدپرست هستند. سلیمان پیامی برای ملکه سبا می‌فرستد و او را به فرمانبرداری دعوت می‌کند و هدهد آن پیام را می‌برد و ملکه سبا هدیه‌ای برای سلیمان می‌فرستد و نهایتاً فرمانبردار سلیمان می‌گردد.

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید که، "هدهد شخصی بود که سلیمان به قاصدی فرستاد و به اعلیٰ درجه شهرت رسید. مرغی ضعیف بود ولی سیمرخ با شهپر عظیم گشت." (امر و خلق، ج ۲، طبع طهران، ص ۴۸۵، طبع آلمان، ص ۲۰۸)

در مقام دیگر می‌فرماید، "انسان که خود متذکّر و متأثر بود در حجر و مدر تأثیر می‌کند؛ شقّ القمر می‌نماید. هدهد که به سبا رفت چه قیامتی کرد. مقصود از هدهد سبا انسان نورانی است." (خاطرات حبیب، ج ۱، طبع آلمان، ص ۲۴۰)

به این علت است که به جناب نبیل زرنندی عنوان "هدهد سبا" می‌دهند که به طیور، یعنی احبای الهی، بگوید که هنگام ترک جمال مبارک ایشان را در زیر چنگال انکار و منقار اشراش مشاهده کرده و جز خداوند احدی یار و یاور ایشان نبوده است.

در این باره که یار و یآوری نداشته‌اند، در بیانی می‌فرمایند، "فَاهِ اِه لیس لی مِن اُمِّ لتبکی علی حالی و لا لی مِن اُختٍ لتعری رأسها فی عزائی و مصیباتی و لاعندی مِن مونس لیؤانسنی فی بلائی او یرافقتی فی ابتلائی."^۱

بعد، با بیان صریح‌تری می‌فرمایند که به احبایی که سراغی از جمال قدم می‌گیرند بگوید که هنگام خروج از "مدینه‌السنجین"، حسین را نقش بر زمین دیده است که "شین" (شمر) بر سینه ایشان نشسته و قصد قطع سر ایشان را داشته و سنان [سنان ابن آنس ابن عمرو نخعی از لشکریان عمر بن سعد در واقعه عاشورا] بر بالای سرشان ایستاده و منتظر بود که نیزه‌اش را بلند کند. البته این موارد را می‌فرمایند که "فی سرّ السرّ" است.

در آن هنگام، هدهد سبا باید به احبای بگوید که دیدم که دیدگان این حسین به آسمان ناظر بود و لبانش تکان می‌خورد؛ پس گوشم را نزدیک لبانش بردم تا بشنوم چه می‌گوید. زیر شمشیر می‌فرمود، "ای مردم به خدا قسم که من از روی هوی و هوس سخن نگفتم بلکه مکلم طور در صدر پاک مقدس من سخن گفتم. به خدا قسم که آیات الهی با چیز دیگری اشتباه نشود. پس اگر انصافی دارید، رایحه این آیات را به مشام خویش فرو برید و اگر رایحه قمیص یوسفی را از آن استشمام کردید بر او رحمت آورید و او را به شمشیر کینه و دشمنی نکشید."

سدّ ابواب فردوس

جمال مبارک اشارتی لطیف دارند که مدّت بیست سال ابواب فردوس را مسدود ساختند که مبدا بر زبان ایشان کلامی جاری شود که سبب اشتعال نار بغضا در صدور مشرکان گردد.

در توضیح این «بیست سال» در هیچ اثری شرحی یافت نشد. اما، به نظر می‌رسد از زمانی که حضرت ربّ اعلیٰ در ماکو تشریف داشتند و قرار شد یحیی ازل رهبری صوری بابیان را عهده‌دار شود و حضرت بهاء‌الله از پشت پرده به هدایت امور پردازند، تا هنگام فصل اکبر و اظهار امر به یحیی ازل، که پرده به کلی برداشته شد و حقایق امور عیان گردید، بیست سال طول کشید. در لوحی می‌فرمایند، "قد کان نفسُ الرَّحمن فی فمّ التّعبان عشرين من السنین و معذک ابدأ اظهار نشد و حال هم اگر این مکاتیب مجعوله دیده نمی‌شد، ابدأ اظهار نمی‌رفت و یشهد بذلک کُلُّ مَنْ یعرفنی و کان علی بصیره منیر. بیست سنه اخوی نزد این عبد بود و احدی از او مطلع نه و مع قدرت بر او و اطلاع بما فی سرّه و قلبه، کمال شفقت در حقش معمول شد." (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۷۷)

و در مقام دیگر می‌فرمایند، "تالله قد كُنْتُ في مقابَلَةِ الأعداء في عشرين من السنين و الذينهم اليوم بغوا على الله اولئك كانوا خلف الحجابات خوفاً لأنفسهم محجوباً". (لثالی الحکمة، ج ۱، ص ۵۱)

ماجرای رهبری صوری یحیی ازل در چندین لوح مطرح شده است. در لوح نصیر مذکور، "اول این امر از جمیع مستور بوده و احدی مطلع نه جز دو نفس؛ واحدٍ منهما الذی سُمی بأحمد استشهد فی سبیل ربّه و رجع إلى مقرّ القُصوی و الآخر الذی سُمی بالکلیم کان موجوداً حينئذٍ بین یدینا". (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۷۴) و در لوحی خطاب به جناب فتحعلی اردستانی، ملقب به فتح اعظم، چنین نازل، "یا فتح، ماکان اصل الأمر كما سمعوا العباد و ما أطلع بذلك إلا نفسان. فواحدٍ منهما سُمی بأحمد و صعد الى الله و الثانی الذی سُمی بالکلیم و هو یمشی و یمشی القضا عن خلفه و هذا من سرّ کان على الحقّ خفلیاً و ذلك من حکمة ربّک و لایعلمه إلا ذوبصر منیراً". (مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۱۳۲ / مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۱۸، ص ۲۷۷)

مقصود از «احمد» در بیان فوق، ملاً عبدالکریم قزوینی است که غالباً محض احتیاط مکتوم بود و بین بابیان به نام احمد خوانده می‌شد. (اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۱۰۱)

آنچه که در سورة الدّم مطرح فرموده‌اند در لوحی خطاب به جناب فتح اعظم توضیح داده‌اند: "معلوم آن جناب بوده که اصل امر و حقیقت آن تا حال مستور بوده، چنانچه احدی اطلاع نیافته مگر صاحبان افئده منیره که خالص بوده‌اند از التفات از کلّ ماسوی؛ و به این سبب سدره قدس ربّانی محلّ اعراض مظاهر نفی که از ارض بیان انبات و ظاهر شده واقع شد، چنانچه مسموع آن جناب گشته و حال آن که در خلف صد هزار حجب و رفعت و عزّت مستور بوده و قسم به نقطه غیب و شهود که اگر حرفی از صرف امر و جوهر کلمه اظهار می‌رفت جمیع من فی الملک را معرض عن الله مشاهده می‌نمودی. باری، تا آن که این هجرت کبری واقع شد و حال، البتّه ارباب مختلف به دعوی قیام نمایند و شیاطین انس خلوت یافته قصد مسند سلیمانی نمایند". (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۱۸، ص ۲۹۰ / اشارتی نیز در صفحه ۵۱۶ همین مأخذ موجود)

به این ترتیب معلوم می‌شود که حضرت بهاءالله مدّت بیست سال اصل موضوعی را که بعدها به عنوان وصایت ازل معروف شد مکتوم نگه داشتند و آن را «سدّ ابواب فردوس» نامیدند.

سکوت دو ساله جمال مبارک

جمال قدم بارها به «سکوت قلم» اشاره کرده‌اند و این معنی قبلاً در مقاله‌ای به تفصیل نگاشته شد. در موارد متعدده عدم تمایل خود به نزول آیات را بیان کرده‌اند. یک مثال نقل می‌شود، "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود، یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی‌شد. چه که ناس بالمره از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده‌اند. ولكن الله قضی ما أراد و أمضى ما شاء. لا رادَ لمشيئته و لا مردَ لقضائه و انه بكلّ شیءٍ حکیم." (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۸۲)

اما سکوت دو ساله مربوط به ایام سلیمانیه باید باشد که قلم سکوت اختیار کرد و در کتاب ایقان نیز تصریح می‌فرماید که قصدی بر مراجعت نداشتند اما ذات الهی ایشان را امر به رجوع فرمود. "سر در بیابان‌های فراق نهادم، و دو سال وحده در صحراهای هجر به سر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر ... تا آن که از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابداً تسلیم نمودم و راجع شدم." (ایقان، طبع مصر، ص ۱۹۴) در لوح شیخ نجفی نیز نازل، "وقتی که این مظلوم از هجرت دو ساله که در صحاری و جبال سالک بود و به سبب بعضی از نفوس که مدت‌ها در بیابانها دویند رجوع به دارالسلام نمود ...". (طبع مصر، ص ۱۳۱)

در لوح مریم به لحنی سوزناک این هجرت را توصیف می‌فرمایند، "از بیت و آنچه در او بود از جان و آنچه متعلق به او گذشته فرداً واحداً هجرت اختیار نمودم و سر به صحراهای تسلیم نهادم. به قسمی سفر نمودم که جمیع در غربتم گریستند و جمیع اشیاء بر کرتم خون دل بباریدند. با طیور صحرا مؤانس شدم و با وجوش عرا مجالس گشتم و چون برق روحانی از دنیای فانی گذشتم و دو سنه او اقلّ از ما سیوی الله احتراز جستم و از او چشم برداشتم که شاید نار بغضا ساکن شود و حرارت حسد بیفسرد." (بشارة النور، ص ۴۷)

در سورة الدم نیز مصرّح است که "الروح اهترّنی و انطقنی بالحق و ظهرت آثاره فی وجهی." یعنی میل مبارک به سکوت بود و بدین جهت ابواب بیان و نزول آیات را مسدود فرموده بودند، اما به امر قطعی الهی مجدداً ابواب مفتوح گشت.

وحدت مظاهر مقدسه

در ادامه کلامی که از لبان آن مظهر الهی به سمع قائل می‌رسد، خطاب به خداوند می‌فرماید، "ای ربّ لک الحمد علی بدایع قضایاک و جوامع رزایاک." در اینجا مطلبی بیان می‌شود که گویای وحدت مظاهر الهی است. یعنی جمیع بلایایی که مظاهر ظهور الهی در ادوار سلف متحمل شده‌اند، جمال مبین می‌فرمایند که بر ایشان وارد شده است. حضرت ولی امرالله اسامی نفوس مقدسه‌ای را که در این بیان مبارک مقصود جمال

مبارک بوده در مکتوبی بیان فرموده‌اند که در کتاب *Lights of Guidance*، ذیل شماره ۱۵۶۷ درج شده است. حضرت ولی امرالله این بخش از سورة الدّم را در توقیع دور بهائی نقل فرموده‌اند:

- «مرّة أودعتی بید التّمروء» که مربوط به حکایت حضرت ابراهیم و مخالفت نمرود، از شاهان بابل و از اعقاب حضرت نوح، با آن حضرت است که نهایتاً آن حضرت را در آتش انداخت و آتش به امر خداوند بر او گلستان شد. البتّه گلستان شدن آتش بر نمرود در آثار بهائی معانی دیگری دارد.
- «ثمّ بید الفرعون» که مربوط به حکایت حضرت موسی است و مخالفت فرعون با آن حضرت و خروج بنی اسرائیل از مصر و بقیه داستان که در قرآن کریم و تورات آمده است.
- «مرّة أودعتی فی سجن المشرکین...» اشاره به داستان حضرت یوسف است که در مصر زندانی شد و بعداً حرّیت یافته عزیز مصر گشت. در ادامه به تفسیر رؤیا به الهام الهی اشاره دارند که در روایات ذکر شده است.
- «مرّة قطعّت رأسی بأیدی الکافرین» که اشاره به داستان یحیی بن زکریا یا یوحنا معمدان است که مسیحیان، مسلمین و صائبین مندابی او را پیامبر الهی می‌دانند. در آثار بهائی نیز عبارتی دالّ بر رسالت حضرتش موجود است. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "این ظهور و ظهور قبل [حضرت اعلیٰ] بعینه ظهور ابن زکریّا و روح است." (اقتدارات، ص ۹۵) در بیان دیگر، "این ظهور ابدع ابهی بعینه ظهور یحیی بن زکریّا و روح الله است و جمیع مطابق واقع شده. همان قسم که یحیی نبی و رسول بود من عندالله و همچنین مبشّر به ظهور بعد...". (کتاب بدیع، ص ۱۶۱ / به صفحه ۱۵۹ نیز مراجعه شود)
- «مرّة أرفعتی إلی الصّلیب» که اشاره به مصلوب شدن حضرت مسیح است.
- «مرّة ابتلیتّنی فی ارض الطّفّ» که اشاره به ابتلای حضرت امام حسین در کربلا است. از حضرت ولی امرالله در اشاره به این بیان مبارک سؤال شده که آیا این موضوع دالّ بر مظهریت حضرت امام حسین است. هیکل مبارک آن را نفی فرمودند. اما تأکید فرمودند که حضرت امام حسین، اگرچه در زمره مظاهر ظهور نبودند، اما مقامشان بی‌مثیل است. (*Lights of Guidance*، ذیل شماره ۱۶۷۳)
- «مرّة علّقونی فی الهواء ثمّ ضربونی...» که اشاره به شهادت حضرت ربّ اعلیٰ است.
- «إلی أن بلغ الزّمان إلی هذه الأيام الّتی اجتمعوا المغلّون علی نفسی...» که اشاره به ابتلائات هیکل مبارک در این زمان است.

ادخل على اسمها

یکی دیگر از مأموریت‌های جناب نبیل ملاقات با «اسم‌ها» و متذکر نمودن او بود. نکته مهم این است که می‌فرمایند آنچه به تو القا نمودم به او القا کن شاید متذکر شود. اما، عبارات بعدی گویای آن است که امیدی به تنبّه او نیست. زیرا می‌فرمایند الواح و صحائفی خطاب به او از قلم اعلیٰ عزّ نزول یافته ولی چون از او «رائحة العلیین فی هذا الغلام العربیّ المبین» به مشام نرسیده، لهذا آن الواح برای او ارسال نشده است. در این لوح به فنای قریب الوقوع آنچه نزد او است اشاره فرموده‌اند.

در نوشته‌های موجود که در شرح این لوح مبارک آمده، هیچ اشارتی دیده نشد که مقصود از «اسم‌ها» کیست. اما، با توجه به قرائن به نظر می‌رسد مقصود از آن ملاً هادی قزوینی حرف حیّ باشد. جناب فاضل مازندرانی مرقوم داشته‌اند، "ملاً هادی قزوینی از حروف حیّ، که بالاخره از شهداء و زعمای بابیان ازلی قرار گرفت و در آثار و توقیعات نقطه مذکور و در الواح بسیار از مقام ابهیّ به لحن شدید ذکر است ... و در لوحی خطاب به ملاً باقر حرف حیّ تبریزی برای دعوت او است؛ قوله: «و إن رأیت اسم الهاء ذکره بما نزلناه علیک من آیات عزّ بدیع.» (اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۲۵۱) در لوح دیگری به مخاطب می‌فرمایند، "و إن رأیت الهاء قل افّ لک بما آکتسبت فی آیام الله... أن اتق الله یا ایها المشرک بالله و المعرض عن جنابه و الکافر بآياته و اتخذت البعل لنفسک رباً من دون الله." (همان، ص ۳۵۴)

میرزا هادی قزوینی در سنین اقامت جمال قدم در بغداد سؤالاتی راجع به یکی از آثار فارسی جمال مبارک مطرح کرده و طالب جواب شده اما جمال مبارک چون او را «فی غفلة و سکر عظیم» یافته‌اند، جوابی به او عنایت نکرده‌اند. این نکته در لوح حجّ بغداد مذکور است، "قل یا حرف الهاء انک سئلت الله ربک فی سنین القبل فی ما أنزلناه بالحقّ بلسان اعجمیّ منیع و انا أمسکنا زمام القلم فی جوابک لماً وجدناک فی غفلة و سکر عظیم." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۱۹۸) عجیب آن که تصریح می‌فرمایند به علت طرح این سؤال روح هادی گریان بود، "فوالله یا حرف الهاء قد بگت روک حین الذی خرج هذا السؤال عن فمک." (همان، ص ۱۹۹)^۲

در همین لوح مبارک است که از او می‌پرسند به مظاهر ظهور قبل، از حضرت نقطه اولی گرفته تا حضرت محمّد، حضرت مسیح، حضرت موسی، حضرت ابراهیم، حضرت نوح تا رسالت بدیع اول، حضرت آدم، به چه علت ایمان آورده است. اگر به آیات است "قل تالله هذا لعیئها و هذا الجمال جمالهم فاشهدون إن أنتم من الشاهدین." در اینجا به وحدت مظاهر ظهور اشارتی لطیف دارند که در سورة الذم نیز به نوعی بدان اشارت رفته است.

لوح دیگری که در جواب سؤالات او عزّ نزول یافته در تبیین مفاهیمی چون انقطاع، حدیث "المؤمن حیّ فی الدّارین" و "من عرف نفسه فقد عرف ربه" است که در مجموعه الواح طبع مصر درج شده است.

خطاب به پیروان ادیان سلف

اواخر لوح مبارک، جمال قدم پیروان سه دیانت سلف را مخاطب قرار می‌دهند. البتّه در سراسر لوح مکرراً خود را ظهور طلعت اعلیٰ در طلعت ابهیٰ ذکر کرده به وحدت دو ظهور اشارت دارند. در انتهای لوح مبارک ابتدا اهل بیان را محلّ خطاب قرار داده می‌فرمایند اگر حبّ جمال مبارک را در دل و جان نداشته باشند «روح تبیان» در قلوب آنها سخنی نخواهد گفت و این اصل دین است. در همین جا نیز تصریح می‌فرمایند، "قل إنّ هذا لعلیٰ بالحقّ قد ظهر مرّة أخرى فی هذا الجمال الأطهر الأبهیٰ".

سپس امتّ فرقان را مخاطب قرار می‌دهند و به ظهور حق بشارت می‌دهند و آنچه که بین حق و باطل را تفصیل می‌دهد.

سپس اهل کنائس را خطاب کرده امر می‌فرمایند که ناقوس را به صدا در نیاورند که ناقوس اعظم در این ناقوری ظهور فرموده که در هیکل آیات بین ارضین و سموات ظاهر شده است. مفهوم مشابهی نیز در لوح ناپلئون است که می‌فرمایند، "أن یا ملک الباریس، نبأ القسیس بأن لایدقّ التّواقیس تالله الحقّ قد ظهر التّاقوس الأفخم علی هیکل الإسم الأعظم و تدقّه أصابع مشیّة ربّک العلیّ الاعلیّ فی جبروت البقاء باسمه الابهیٰ". (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۹۵)

یادداشتها

۱- منقول در صفحه ۶۰۳ مجموعه توقیعات خطاب به احبّای شرق (مضمون به فارسی: آه آه که نه مادری دارم که بر حال من بگرید و نه خواهری دارم که در عزای من و مصیبات من سر خود را برهنه سازد و نه مونس‌ی دارم که در بلاهایم انیس من باشد و نه رفیقی دارم که در ابتلایم همراه و مونس من باشد.)

۲- مطلبی در این مورد به قلم جناب دکتر وحید رافتی در کتاب "محبوب عالم"، ص ۲۴۸ به بعد درج است.

رشحات عرفان

ملائکه در آثار مبارکه

فاروق ایزدی‌نیا

مقدمه

فرشتگان و به عبارتی ملائکه در کتب ادوار سالفه و این دور مبارک بسیار مطرح شده است. در ادوار سابقه به ملائکه تشخّص داده شده و به انواع صور آن را ترسیم کرده‌اند. اما، مانند بسیاری از مصطلحات که در این دور مبارک معنای حقیقی آن بیان شده است، برای ملائکه نیز معانی و مفاهیمی بیان شده که شاید به جرأت بتوان گفت که کاملاً بی سابقه و نظیر است.

در قرآن کریم برای ملائکه بال قائل شده‌اند و مفسّرین اسلامی نیز برای خود ملائکه و نیز بال‌های آنها تفاسیری بیان داشته‌اند که در این مختصر ننگند. اگر به یوم الست و قضایای مربوط به آن نگاهی بیاندازیم، ملائکه دو گروه بودند: گروهی که طبق امر الهی به آدم سجده کردند و گروهی دیگر که از سجده کردن ابا نمودند و در زمره اعوان شیطان قلمداد شدند. در این میان گروه ثالثی هم بودند که امر به سجده نشدند که در مقالاتی با عنوان «فرمان ناشدگان به سجود»، به قلم فاضل جلیل، جناب فرید رادمهر، به تفصیل بدان اشاره شده است. در بعضی آثار مبارکه به احبای الهی به عنوان کسانی که امر به سجده نشدند یاد شده است که در مقاله مزبور آمده است. شاید بیان جمال مبارک که، "این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده ... بلکه لأجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتقاء ارواحهم إلی المقامات الباقیه و ما یصدقه عقولهم ظاهر و مُشرق شده تا آن که کلّ فوق مُلک و ملکوت مشی نمایند؛ لعمری لو اخرج الحجاب فی هذا المقام لتطیرُ الأرواح الی ساحة ربّک فالق الأصباح ... " (اقتدارات، ص ۱۶۷) اشارتی به این مقام باشد. اما به کلام مبارک، "بعضی مقامات را مستور داشتیم تا جذب مختار زمام اختیار را اخذ ننماید و کلّ به آداب ظاهره مابین بریه مشی نمایند و سبب هدایت ناس شوند" گویای همین واقعیت باشد که این نفوس همان ملائکه‌ای هستند که مأمور به سجود نشدند.

جناب دکتر داودی توضیحی گویا دارند: "ما ملائکه را به صورت موجودات متحرّری که به صورت ظاهر دارای ترکیب مادی باشند و به صورت ظاهر بال و پر داشته باشند و به صورت ظاهر به صورت موجوداتی لطیف‌تر از انسان، منتهی در همان حال دارای جنبه جسمانی و هیکل طبیعی باشند نمی‌دانیم و تعبیر معنوی و روحانی برای آنها می‌کنیم. گاهی تعبیر به نفوس طیبیه طاهره از نوع انسان در همین عالم می‌کنیم و گاهی تعبیر به ارواح مجرّده و گاهی تعبیر به قوای غیبی الهی

که بدان وسیله اراده‌الله در عالم جاری و نافذ می‌شود می‌کنیم، بدون این که قائل به موجودات متحقّق و متعیّن به نام ملائکه باشیم. " (انسان در آئین بهائی، ص ۱۸۵)

حضرت عبدالبهاء در توضیح کلی اشاره لطیفی دارند که وحدت ملائکه در عالم ناسوت تحقّق یابد و آن بدین صورت است: "... انواری ملکوتی در عالم انسانی ظاهر و عیان شود؛ کمالات عالم ملکوت در عالم انسان جلوه نماید؛ وحدت عالم ملائکه در عالم بشر هویدا گردد. یعنی نفس بشر ملائکه شود. ملائکه عبارت از چه چیز است؟ مقصود نفوس مقدّسه است؛ نفوس روشن و نفوس کامل است؛ نفوس الهی است که آن نفوس مقدّسه مظهر محبتند؛ مظهر عقل و دانشند؛ اسیر این تقالید پوسیده نیستند؛ این تقالید پوسیده ادیان سبب عداوت است؛ سبب خرابی است؛ سبب تاریکی است؛ سبب ظلمت است؛ سبب استبداد است؛ این تقالید را بیاندازد و به اساس حقیقت تشبّث نماید. " (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۲۸۶)

بنابراین هر فردی را این استعداد بالقوه موجود که به ملک شدن نائل گردد و در زمره ملائکه محسوب شود. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "... بعضی بر آنند که حزبی از اولیاء رحمن رجال غیبند و دافع شکّ و ریب؛ به ظاهر غائبند و به حقیقت حاضر؛ من حیث الآثار مشهورند و من حیث الشّخص مخفی و مستور. ولکن تا به حال حقیقت حال مجهول و غیرمعروف. جناب آقا میرزا حیدرعلی، علیه بهاء‌الله الأبهی، الآن حاضر و می‌فرماید این حقیقت مجهوله در این ظهور اعظم واضح و مبرهن شد و آن جناب آقا محمّدعلی، که رَجُل غیب شدند و ملقّب به این لقب در نزد اهل ریب. سبحان‌الله چه امر عجیب است و حکایت غریب که بشر حکم ملائکه یابد و انسان مستنبأ از آیات رحمن گردد؛ به قسمی که آثار مشهور و مؤثّر مستور. لیس ذلک إلا من فضل ربّک العزیز الغفور و البهء علیک. " (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج ۳، ص ۲۳۸)

در این وجیزه به معانی مختلفه‌ای که در آثار مبارکه برای «ملائکه» مطرح شده، اشاره می‌شود و در دو بیان مفهوم «جناح» نیز معین شده است.

معانی ملائکه

اول: انسلاخ از طبیعت، یعنی روی آوردن به روحانیات و دور شدن از مادیات و انقطاع از ماسوی‌الله آدمی را ارتقاء می‌بخشد و به مقام ملائکه می‌رساند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "نفوسی که از عالم بشریّت منسلخ شدند و به صفات ملکوتیّه متّصف گشته‌اند، آن نفوس از ملاّ عالیین و ملائکه مقربین محسوبند و به سمّت مَلْکِیّت موسوم. " (منتخبات مکاتیب، ج ۶، ص ۱۸۲) این معنی در بیانی از حضرت بهاء‌الله نیز مطرح شده است: "ملائکه آن نفوسی هستند که به قوه روحانیّه صفات بشریّه را

به نار محبت الهی سوختند و به صفات عالین و کزوبین منصف گشتند". (ایقان، ص ۶۱) حضرت عبدالبهاء در الواح فرامین تبلیغی به احباء توصیه می‌فرمایند، "حال وقت آن است که شما ردای تعلق به این عالم فانی را خلع کنید و از عالم بشریت به کئی منسلخ گردید؛ ملانکه آسمانی شوید و به این اقالیم سفر نمایید. والله الذی لا إله إلا هو هر یک اسرافیل حیات گردید و نفعه حیات در نفوس سائر خواهد دیدمید". (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۱۸)

دوم: در آثار مبارکه به تأییدات الهیه بسیار اشاره شده است. از آنها با عنوان «جنود ملاً اعلی» نیز یاد شده است. فی‌المثل در بیانی از حضرت عبدالبهاء مسطور: "جنود ملاً اعلی در اوج غلا صف بسته و مهیا و منتظر و مترصد مرد میدان و فارس عرفان که به محض جولان نصرت نمایند و تأیید کنند". (منتخباتی از مکاتیب، ج ۱، ص ۲۵۴) در توضیحی از قلم مبارک از آنها به «مَلک» تعبیر شده است: "مراد از مَلک قوه تأیید الهی است". (حضرت عبدالبهاء، یادنامه مصباح منیر، ص ۳۶۵) این معنی در آثار حضرت ولی امرالله به کرات مشاهده شده است. فی‌المثل اشاره دارند که حضرت عبدالبهاء "به قرب نزول ملانکه نصرت از مصدر تأیید وعده داد". (توقیعات مبارکه ۱۹۲۷-۱۹۳۹، ص ۴۹)؛ "ملانکه تأیید پی در پی بفرست و آن موطن اعلی را جنّت ابهی نما". (همان، ص ۱۹۲)

در مقام سوم روی برگرداندن از شهوات و پیروی از پروردگار است که آدمی را به مقام ملانکه ارتقاء می‌بخشد. در این مقام باید از نفس و هوی اعراض کرد و به پروردگار اقبال نمود. در واقع به بیان حضرت بهاءالله باید نحر نفس کرد تا توفیق حاصل شود: "لمیکن لکم أعداءً إلا أنفسکم فاعرفوها ... قل أن انحروها یا قوم فی سبیلی هذا حقّ القربان فی حبّ الرّحمن و لا یعقله إلا المخلصون." (کتاب مبین، خطّ زین‌المقربین، ص ۳۹۰). با توجه به این بیان، حضرت عبدالبهاء نفوسی را که بتوانند خود را از شهوات نفسانیه دور و مقدّس سازند، به عنوان «ملانکه» ذکر می‌فرمایند: "فی مقام الخلق یطلق علی الذین قدست اذیالهم عن الشّهوات و یتبعون ربّ السموات فی کلّ الصّفات و هذا الإسم [ملانکه] یطلق علی باطنهم و یحکی عن سرّهم و حقیقتهم و اولئک الذین ینکّرهم الله فی آیاته و یسمیهم بأسماء شتی ...". (مائدة آسمانی، ج ۲، ص ۴۳)

در مقام چهارم، حاملین عرش رحمن، یعنی کسانی که قلب خود را از هر چه جز خدا است منزّه سازند و آماده تجلی حضرتش فرمایند، در زمره ملانکه مذکور داشته‌اند: "منها حَمَلَة العرش؛ فاعلم بأنّ المراد من العرش هو قلب الإنسان کما تغرّد عندلیب البقا و ورقاء العماء «قلب المؤمن عرش الرّحمن» و نطق لسان العظمة فی

الكلمات المكنونة، «فؤادك منزلي قدسه لنزولي و روحك منظري طهره لظهوري»؛
لأنه يقبل تجلّي الجمال و يستقرّ عليه سلطان محبّة مالك المبدأ و المال. (همان،
ص ۴۴)

در مقام پنجم، که شاید باید مقام اول آن را ذکر نمود، انبیاء و رسولان الهی هستند.
در اینجا در بیانی از حضرت عبدالبهاء به آیات قرآنی استناد شده و معنای اجنحه نیز
بیان گشته است: "فی مقامٍ يُطَلَّقُ علی انبیاء الله و رسله كما قال تبارک و تعالی فی
القرآن الکریم، «الحمد لله فاطر السموات و الأرض جاعل الملائكة [رسلاً] اولی
أجنحة مثنی و ثلاث و رباع.» و قد أراد ربّ العزّة من الأجنحة فی هذه الآية شئون
الآیات و اقسام البیّنات الّتی بعثهم بها و جعلها سبب وصول العباد الی معدن الرّشاد و
هدایة الخلق الی جنّة الحبّ و الوداد...". (همان، ص ۴۴)

در مقام ششم به اراده الهی اطلاق شده است. زیرا اراده الهی علّت خلق عالم است.
در بیان حضرت عبدالبهاء چنین مذکور: "و فی مقامٍ يُطَلَّقُ هذا الاسم علی مشیة الله
النّافذة و ارادته المحیطة الكاملة لأنّها هی علّة خلق العالم و سبب تقمص قمیص
الوجود هیکل العدم". (همان، ص ۴۴)

در مقام هفتم به کلیه صفات الهیه اطلاق شده است: "و إنّ هذا الاسم يُطَلَّقُ علی جمیع
الصّفات الإلهیة...". (همان، ص ۴۵)

در مقام هشتم به احکام اطلاق گشته است. زیرا از آسمان اراده الهی عزّ نزول یافته
و سبب حفظ عالم است: "و فی مقامٍ يُطَلَّقُ هذا الاسم علی احکام نزلت من سماء مشیة
الرّحمن و جعلها الله السّبب الأعظم لحفظ العالم و قدر بها الموت و الحیات و أنّها هی
فی مقام اخذ الرّوح عن المشرکین تسمى عزرائیل و فی مقام حفظ عباد الله عن الآفات
تسمى ملائكة حافظات و فی کلّ مقامٍ تسمى فی الآیات الإلهیة باسمٍ مخصوص و
لا یقدر العاقل أن یشکّ و یضطرب من اختلافات الأسماء الّتی نزلت فی کتب
الأنبیاء...". (همان، ص ۴۵)

در مقام نهم به حقائق قدسیه ای اطلاق شده که از نقائص و ردائل مقدّس و منزّه
هستند. در اینجا نیز معنای دیگری از اجنحه بیان گشته است: "و اما الملائكة اولوا
اجنحة مثنی و ثلاث و رباع؛ المراد من الأجنحة قوآء التّأیید و التّوفیق؛ لأنّ بها
یتعارج الإنسان الی أعلى معارج العرفان و یطیر الی بحیوّة جنّة الرّضوان بسرعة
لا یخطر ببال الإنسان؛ و المراد من الملائكة، الحقائق القدسیة الّتی استنبئت عن
مواهب ربّها و تنزّهت عن النّقائص و الرّدائل و تقدّست عن کلّ الشّوائب و اکتسبت
جمیع الفضائل و أطاعت ربّها بجمیع الوسائل لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون...".
(همان، ص ۷۱)

در مقام دوم به «ملائکة تأیید» اشارتی گشت. در اینجا، یعنی در مقام دهم، علاوه بر ملائکة تأیید به ملائکة الهام و رحمت و اطمینان نیز اشارتی است. حضرت عبدالبهاء در تبیین "انّ الذین قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا تتنزل علیهم الملائکة" حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "این ملائکة تأیید است؛ این ملائکة توفیق است؛ این ملائکة رحمت است؛ این ملائکة موهبت است؛ این ملائکة الهام است؛ این ملائکة اطمینان و ایقان است." (منتخباتی از مکاتیب، ج ۲، ص ۵۰)

توضیحی متقن از جمال مبارک برای ملائکة و اجنحه آنها موجود که می‌فرماید که قدری متفاوت است: "از برای ملائکة مراتب مختلفه بوده و هست و همچنین مقامات عالیه؛ بعضهم فوق بعضی؛ و همچنین در اقسام آن. بعضی از آن به تربیت عالم انسانی مشغول و برخی به ثبت گفتار و کردار و رفتار عباد مأمور. چهار ملک معروف هر یک به خدمتی منصوب چنان که کلّ شنیده و دانسته‌اند؛ و همچنین ملائکة‌هایی که در عالمی از عوالم‌های حق بوده و هستند و بعضی از ملائکة محو تجلیات حق جلّ جلاله‌اند؛ رزقشان لقاء، عملشان قرب. آن حزب به مکاشفه و مشاهده مشغول و مسرور. از اول لا اول به غیر حق توجه ننموده و الی آخر الذی لا آخر له نخواهند نمود. و یک حزب از ملائکة به عالین معروف‌اند. لم یطلع بهم إلاّ الله العیم الخبیر؛ و حزبی به روح معروف؛ «تتنزل الملائکة و الروح» گواه بر آن ... و این که فرموده «جاعل الملائکة رسلاً» مقصود آن که ملائکة وساطتند بین الله و بین اصفیائه و اولیائه یبلغون الیهم رسالات ربهم بالوحی أو بالإلهام أو بالرؤیا و یعلمونهم ما أمروا من لدی الله. بالملائکة نصر الله دینه و أظهر أمره و اتم صنعه و اتقن آثاره." (امر و خلق، ج ۲، طبع آلمان، صص ۱۵۹-۱۶۰)

در مقام یازدهم حضرت بهاء الله در تبیین «و النازعات غرقاً» می‌فرماید: "امتحانات و افتتانات ملائک ممیزات حقند که به تفریق و تجمیع مشغولند. این است معنی ما نزل من قبل «و النازعات غرقاً». مقصود همان ملائکة ممیزاتند که به نزع و انتزاع اثواب و ارواح مأمورند تا تمیز و تفصیل دهند." (حدیقه عرفان، ص ۶۵ / مائده آسمانی، ج ۸، ص ۲۵)

در مقام دوازدهم ملائکة ناشرات هستند. نص صریح جمال مبارک است که اگر نفسی در بیت خویش آثار الهی را به «ربوات المقربین» بخواند، ملائکة ناشرات آن را به جمیع جهات ببرند و در قلوب خلق تأثیر گذارد حتی اگر آنها متوجه نباشند و بعدها اثرات آن ظاهر و بارز گردد: "أن اقرء یا عبد ما وصل الیک من آثار الله بریوات المقربین لتستجذب بها نفسک و تستجذب من نعماتک افئدة الخلاق اجمعین و من یقرء آیات الله فی فیه و حده لینشر نفعاتها الملائکة الناشرات الی کلّ الجهات و

ينقلب بها كل نفس سليم ولو لن يستشعر في نفسه، ولكن يظهر عليه هذا الفضل في يوم من الأيام." (پیک راستان، ص ۱۸) البتّه تمّوج کلام از جمله مواردی است که در آثار حضرت عبدالبهاء مشاهده شده و دالّ بر آن است که آنچه که بر زبان جاری شود هرگز معدوم نگردد. "هر که در این یوم یک کلمه حقیقت نطق نماید آن کلمه لازال در تمّوج و حرکت خواهد بود و هرگز معدوم نخواهد شد." (پیام آسمانی، ج ۱، ص ۱۶)

حضرت ولی امرالله اشارتی دیگر به «ملائکه ناشرات» دارند. در مناجاتی می‌فرمایند، "آثار بهیّۀ صادره از مخزن قلم اعلاّیت را به ید ملائکۀ ناشرات به ازید از پنجاه لغت از لغات شرقیّه و غربیّه در بین عالمیان منتشر ساختی." (توقیعات مبارکه ۱۹۴۵-۱۹۵۲، ص ۱۰۲) و در مقام دیگر به جنود مهاجرین اشارتی لطیف دارند، "در این دم که به یاری حضرت ربّ الجنود، مُبعث من فی الأرضین و السمّوات، رایات باهرات ربّ الآیات البینات، به دست ملائکۀ ناشرات در آن صفحات اندکی مرتفع گشته ...". (توقیعات مبارکه، ۱۹۲۷-۱۹۳۹، ص ۷۶) گاه به نفوس غیربهایّی که منصف باشند نیز اطلاق شده است: "نفوس تشنه حقیقتند و از اسم و مجاز خسته و بیزار. این عبد منتظر است که از لسان و قلم این نفوس که چون ملائکۀ ناشرات در اکثر بلاد سیّار و منتشر گردند، ذکر محامد و نعوت و تعریف از شیم و اخلاق و امتیاز بهائیان از سائر نفوس شنود. چنانچه مقاله مؤثّر و مفید و متین نویسنده معروف ماجور مور که اخیراً ترجمه‌اش در متحدالمال محفل روحانی مدینه حیفا درج شده شاهد این کلام است." (توقیعات مبارکه ۲۲۱۹-۱۹۲۶، ص ۱۶۴)

جناب طرازالله سمندری، ابادی امرالله، تعبیری لطیف از «ملائکۀ ناشرات» دارند: "یوم «یقوم الناس لرب العالمین» مصداقش ظاهر و عیان گشت و بیان ملیح «فتوقّعوا ظهور مکلم موسى من الشجرة على الطور» روز وقوعش رسید و ندای جانفزای «الست برّبکم» به سمع قریب و بعید، اعنی شرق و غرب امکان، رسید و نعره «بلی، یا ربّ، بلی» از طرف عشاق آن نیر آفاق اقالیم سبعة را فرا گرفت. آن شمس حقیقت و آفتاب عنایت و کنز احدیّت و نار وحدت و ماء حیات و قائم بالذات و قیوم اسماء و صفات از خلف میلیون میلیون حجبات و سبحات با گروهی از ملائکۀ ناشرات و جنود و عساکر ربّ الأرضین و السمّوات و سلطنتی بر افنده و قلوب ممکنات برای نجات و حیات و صلح و صلاح و فلاح و نجات و رفع هموم و غموم و نفوذ سلطنت ابدیّه حضرت حیّ قیوم در بین عموم جلوه و ظهوری عجیب و بروز و طلوعی شدید فرمود." (طراز الهی، ج ۱، صص ۳۹-۴۰)

در مقام دیگر «ملائکه امر» هستند که به نام خداوند در مدخل فردوس بایستند و نفوسی را که لایق نیستند از ورود منع نمایند: "علی باب هذا الرضوان ملئكة الأمر لموقوفون علی اسمی الحافظ السميع العليم و إن یجدن من احد روائح الدنيا و عما ظهر بین السموات و الأرض یمنعه عن الدخول فی هذا الرضوان و عن الوقوف بین یدی ربک المئان القديم". (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۵۵) جمال مبارک در «سورة الملوک» اشارتی به این ملائکه امر دارند: "... و یحضرکم ملائكة الامر علی مقرّ الذی ترجف فیہ ارکان الخلائق و تقشعُر فیہ جلود الظالمین و تُسئلون عما اکتسبتم فی الحیوة الباطلة و تجزون بما فعلتم و هذا من یوم الذی یأتیکم و الساعة آتی لا مرد لها و شهد بذلک لسان صدق علیم". (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۲۳) حضرت ولی امرالله نیز به «ملائکه امر» اشارتی دارند: "... و تسبّح ملائكة الامر حول حرم الکبریاء و یمجدکم فی مقابله العرش سیدکم و محبوبکم مرکز عهدالله الامتن الأسمی ...". (توقیعات مبارکه خطاب به احبای شرق، ص ۵۹۲) البتّه در بیان حزینی از جمال ابهی به ملائکه امریه اشارتی محزن‌اثر دارند، "ای علی، عین رحمت در جریان است و قلب شفقتم در احتراق. چه که لزال دوست نداشته که احبایش را حزنی اخذ نماید و یا همی مس کند. اگر اسم رحمانم مغایر رضا حرفی از احبایم استماع نمود مهموماً مغموماً به محلّ خود راجع شد و اسم ستّارم هر زمان مشاهده نمود نفسی به هتکی مشغول است به کمال احزان به مقرّ اقدس بازگشت و به صیحه و ندبه مشغول و اسم غفّارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش بر زمین اوفتاد و ملائکه امریه به منظر اکبر حملش نمودند". (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، طبع اول، ص ۱۹۸ / مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۱۱)

گروه دیگری از ملائکه هستند که در عالمی از عوالم حق بوده و هستند. اینها محو تجلیات حقّ جلّ جلاله‌اند؛ "رزقشان لقاء، عملشان قرب. آن حزب به مکاشفه و مشاهده مشغول و مسرور از اول لا اول به غیر حق توجّه ننموده و الی آخر الذی لا آخر له نخواهند نمود". (امر و خلق، ج ۲، ص ۱۵۹) این معنی را در نفوسی توان یافت که امر به سجود نشدند. در «سورة الهیکل» آمده است که به حوریه فردوس توصیه شده که خمر جبروت را به اهل ناسوت عرضه کند و اگر کسی آن را پذیرفت ابداً ناراحت نشود و به نفوسی که «خلف سراق العظمة» هستند و سیمای آنها مانند خورشید می‌درخشد توجّه کند که زیرا که آنها چشم از سیمای پروردگارشان بر ندارند و همیشه از نعمت تقدیس بهره‌مندند و طولی نخواهد کشید که این نفوس در وجه ارض به اراده الهی قیام خواهند کرد و به نشر آثارش خواهند پرداخت. (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۲۷۵)

در کلام آخر به بیانی از حضرت ربّ اعلیٰ اشاره می‌شود که فرمودند در آدمی سه آیت خلق شده است. آیت کرامیه از آل الله که در زمره عالون محسوبند. و آیتی از ملائکه که عبارت از عبودیت است و آیتی از امور بی‌ارزش و بی اعتبار است برای حفظ عوالمش که در اثر توجّه به نفس حاصل می‌شود. (امر و خلق، ج ۲، ص ۴۴۳ [طبع طهران] و ص ۱۶۵ طبع آلمان). در واقع ملائکه‌ای که به آدم سجده کردند همان آیتی است که در نفوس مؤمنه مشهود که در کلمات مکنونه می‌فرمایند، "لا تتعدّ عن حدک و لاتدع ما لاینبغی لنفسک. أسجد لطلعة ربک ذی القدرة و الإقتدار." (کلمات مکنونه عربی، شماره ۲۴) حضرت اعلیٰ در ادامه بیان مبارک اشارتی دارند به مخاطب که "کلّ الملائکه قد سجدوا لآدم إلا ابلیس ففسق وحده" و او را انذار می‌فرمایند که اگر کلّ من علی الأرض از امر الهی اعراض نمایند و او به تنهایی اقبال نماید، حکم ملائکه در حقّ او صادق می‌آید. حضرت عبدالبهاء نیز به این نکته اشارتی لطیف دارند: "ای دوستان جمال ابهی و ای یاران حضرت کبریاء لسان به شکرانه این موهبت کبری بگشایید و حضرت احدیت را بستایید که مظهر این فضل و جود شدید و محشور در زمره اهل سجود؛ کمر خدمت بریندید و در جوق ملائکه ملکوت احدیت داخل گردید تا در ساحل بحر اعظم صید ماهیان لب‌تشنه بحر عرفان نمایید و در برّ وحدت شکار آهوان چمنستان حقیقت نمایید تا به عون و عنایت حضرت احدیت جمیع ملل را در ظلّ کلمه وحدانیت در آرید...". (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۴، ص ۷۳)

هیکل اثیری

فروزنده رحمت‌پور

بارها و بارها در آثار مبارکه و علی‌الخصوص در لوحِ حُكْمَتِ یا «حُكْمَاء» از الواح نازلہ در عکا به لسان عربی که به اعزاز جناب نبیل اکبر فاضل قائنی از قلم اعلی در جواب به سؤال ایشان در مورد اسرار خلقت عز نزول یافته است، به واژه «اثیر» به عنوان آیت مشیت اولیه در کائنات جسمانی اشاره گردیده است. چنانچه میفرمایند: "قد كان ما كان و لم يكن مثل ما تراه اليوم و ما كان تكوّن من الحرارة المحدثّة من امتزاج الفاعل و المنفعل الّذی ..."

حضرت عبدالبهاء در تبیین این لوح میفرماید: "ماده و هیولای کائنات قوه اثیریہ است که غیر مشهود و به آثار مثبت و آثار از جمله قوه کهربایی و ضیاء و حرارت است که امواج اوست و این در حکمت طبیعیہ محقق و مثبت و ماده اثیریہ نامند. آن ماده اثیریہ فاعل و منفعل است یعنی در عالم کائنات جسمانی آیت مشیت اولیه است. خلق الله الناس بالمشیة و المشیة بنفسها ... لهذا آن ماده اثیریہ از جهت فاعل است زیرا ضیاء و حرارت و قوه کهرباییه از او ظاهر و از جهت منفعل است زیرا چون موج در او ظاهر گردد نمودار ... مثلاً ضیاء امواجیست که در آن ماده اثیریہ حاصل میشود و از آن قوه باصره متأثر میگردد و تأثر مشاهده است ... چنانچه در هوا امواج حاصل میشود و از آن امواج عصب صماخ گوش متأثر میشود ... آن تأثیر صوت است و آن اثر استماع ..." (امر و خلق، ج ۱، ص ۱۶۸)

با غور و تفحص در این زمینه در صفحه‌های اطلاعات عمومی و غیره، اینگونه استنباط میگردد که «اثیر» مقوله‌ای از متافیزیک میباشد. به عبارتی لغت متافیزیک از پیشوند «متا» به معنای وراء، فرا، ماوراء، و کلمه «فیزیک» به معنای طبیعت تشکیل شده است. منظور از طبیعت، دنیایی است که در حال حاضر، در آن زندگی کرده، آن را احساس و ادراک می‌نماییم. پس متافیزیک به معنای ماوراءالطبیعه، مابعدالطبیعه و یا فوق طبیعت است و شامل بخش‌هایی از جهان بی کران هستی و موجوداتی می‌شود، که از حوزه ادراک حواس پنج گانه ظاهری ما خارج است. متافیزیک فلسفی کوشش می‌کند تا طبیعت اساسی هر واقعیتی، چه قابل رؤیت و چه

غیر قابل رؤیت را درک کند. میتوان متافیزیک را «رفتن به ورای ماده» توصیف کرد. متافیزیک علم یا فلسفه‌ای است که ذات، علل اولیه و یا قوانین حاکم بر تمام مخلوقات را به طور سازمان یافته بررسی می‌کند. بررسی حقیقت و ذات جهان نیز در همین مقوله قرار می‌گیرد.

اثیر از نظر قدرت و سرعت و سایر خصوصیات موجی به ترتیبی در کائنات قرار گرفته که به سهولت قادر است بر تمام تشعشعات و امواج و اجرام و اجسام و عناصر مادی اثر کرده و تمام فضاهای خالی درونی و برونی شبکه‌های اتمی و ملکولی و سلولی آنها را اشغال کند و تمام عالم را در برگیرد. امواج اثیری، تمام ذرات وجودی بشر و اطراف زندگانی و محیط مادی او را به طور کامل از هر طرف احاطه کرده اند، به طوری که در تمام ذرات سلول بصورت نیروی خلقت نفوذ دارد.

ولی طبق قوانین امواج و کمبود علم و دانش محیط، این موج‌های اثیری را به علت سرعت زیادی که دارند، نمی‌توانیم درک نماییم و آنها را بشناسیم. وجود امواج اثیری عالم هستی هم مانند بسیاری از امواج دیگر، که برای بشر قابل درک نیستند، از نظر علم فیزیک نظری، تا به امروز به اثبات نرسیده اند، ولی از نظر علم روحی، اگر شیئی را در این جهان می‌توان مشاهده کرد و یا آنها را تشخیص داد، بدان علت است که به نوعی تحت تاثیر امواج و ارتعاشات و قدرت‌های اثیری عالم قرار دارند. این قانون شامل تمام موجودات کائنات، منجمله ستارگان، سیارات، کهکشانها و فضاهای خالی بین آنها نیز می‌شود، به طوری که خلاء مطلق در هیچ کجای عالم وجود ندارد و تمام فضاها به وسیله اثیر عالم پر شده اند.

از نظر حکمای قدیم، عالم اثیر، بخشی از عالم ماده است. اثیر، که ماده اجرام سماوی شمرده می‌شد، عنصر پنجمی بوده در کنار چهار عنصر، آب (مایع)، هوا (گاز)، خاک (جامد) و آتش (پلاسما).

"... بدان که عالمها پیش اهل حکمت سه اند: یکی را عالم عقل گویند ... و یکی را عالم نفس و عالم دیگر را، عالم جسم گویند و آن دو قسمت است: یکی اثیری و دیگر عنصری." (مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، هیاكل النور، ص ۹۶).

"... پس اجسام منقسم شد به «اجسام اثیری» که صورت ایشان ثابت است و «عنصری» که ایشان کائن فاسدند و صور ایشان متغیر است، و عنصریات منفعلند از اثیریات." (الواح عمادی، ص ۲۲)

"... و بدان که آتش را یک طبقه است و آن را «کره اثیر» خوانند و مکان او زیر فلک قمر است و آن، آتش صرف است و او را رنگی نیست." (همان مجموعه، ج ۳، بستان القلوب، ص ۳۴۸).

اگر چه کلمه «اثیر» از ریشه «اثر»، در عربی، به معنی برگزیده و عالی و مصفاً آمده است، اما به عنوان يك اصطلاح فلسفی، معرّب کلمه یونانی اثر Aether و معرّب کلمه لاتینی ایثر Aither است. و همچنانکه در عبارات فوق از آثار شیخ اشراق دیده میشود، در فلسفه، به دو معنی به کار رفته است:

۱. نوعی جسم بسیط که از عنصر پنجمی غیر از عناصر اربعه بوده و جرم افلاک را تشکیل میدهد و دستخوش کون و فساد و خرق و التیام نمیگردد.

۲. کره آتش که بالای کره هوا (جو زمین) و زیر فلک قمر است، که مایعمانندی رقیق و نُنُک و بی وزن است و طبق عقیده قدما فضای فوق هوای کره زمین را فراگرفته است.

اثیر و پس هوا پس آب و پس خاک که زادستند این هر چار ز افلاک

حضرت بهاءالله در رابطه با کیفیت فلک اثیر چنین میفرماید: "تناقض را در ساحت مظاهر مقدسه الهیه راه نبوده و نخواهد بود، این تناقض در نفس خلق است نه در امر حق ... بپذیر قول این عبد را و نفس خود را از ثقل حمل این اشارات و کلمات نجات ده تا خفیف شده به هوای قدس روحانی پرواز نمایی و بمقر مقدس از تحدیدات بشریه وارد شوی تا آن ساحت را مقدس از ذکر تناقض و اضداد و انقلاب و اختلاف و محاربه و مکالمه و مجادله و اشاره و دلالة یابی، چه که آن مقام اطهر از استنقسات اضدادیه خلق نشده و از عناصر اربعه مختلفه به وجود نیامده ... از عنصر روح ظاهر شده ... هوایش عین نار و نارش نفس هوا و مائش صرف تراب، کل متحدند من غیر تغییر و اختلاف ... رطبش عین یبوست و یبوستش عین برودت و برودتش حقیقت حرارت و ازین حرارت حرکت ما فی الوجود خلق لو لا الحر لم تكن الحركة و الحرارة هی الفاعل و انما الحركة هی الفعل ... ولكن امثال آن نفوسی که از طین حرص و نار کبر و هواء نفس و ماء غفلت خلق شده اند البته به آن مقرّ اقدس اطهر که مقدس از عرفان کل من فی الملک بوده و خواهد بود نتوانند تقرب جست." (امر و خلق، ج ۲، ص ۴۸)

و مجدداً اشاره به قطب اعظم که در کره آتش که همان فلک اثیر میباشد نموده و میفرماید: "اگر سالکان از ابد تا ازل سفر کنند یعنی برای مدت سفر ایشان آغاز و

انجامی نباشد، هرگز به قطب وجود و مرکزی که موجود هست نخواهند رسید، اوست که در طرف راستش دریا‌های بزرگواری و در سوی چپش شط‌های توانایی جاری شده است و نیز هرگز کسی نخواهد توانست که در آستانه او منزل کند تا چه رسد به اینکه به مقام او برسد چه که او در کشتی آتش ساکن است و بر دریای آتشی که در کره آتش قرار دارد پیش میرود و در هوای آتش می‌خرامد، پس چگونه ممکن خواهد بود برای کسی که از اضداد خلق شده به آتش وارد شود یا حتی نزدیک آن برود، بی‌درنگ محترق خواهد شد."

حال ارتباط مادهٔ اثریه با عالم جسمانی و کالبد خاکی چگونه می‌باشد؟

طبق برخی انگاره‌های فلسفی، انسان دارای دو بدن است که در طول یکدیگر قرار دارند، یعنی یکی ظاهر و دیگری باطن آن است. بدن ظاهری همان بدن محسوس است؛ اما بدن باطنی، که آن را بدن مثالی و بدن ملکوتی گویند، به وسیلهٔ حواس قابل ادراک نیست. این بدن از هر جهت شبیه بدن مادی، ولی فاقد ماده است. لذا حرکت و زمان، به معنی متداول آن، را هم ندارد، چون حرکت و زمان لازمهٔ ماده هستند. بدن مثالی از جهاتی شبیه صور خیالی انسان یا مثل صوری هستند که انسان در خواب می‌بیند.

اما روح موجودی است صد در صد مجرد که نه تنها فارغ از ماده بلکه از شکل و رنگ و اندازه و دیگر آثار موجود مادی نیز مبرا است. عقل جزئی آدمی نیز یکی از قوای روح بوده دارای همین خواص است. لذا روح و به تبع آن عقل، هیچگاه به طور مستقیم به بدن مادی تعلق نمی‌گیرند. آنچه به بدن مادی تعلق گرفته آن را زنده و متحرک می‌سازد بدن مثالی است؛ و روح و عقل، که موجوداتی از سنخ عالم جبروتند، به واسطهٔ بدن مثالی با بدن مادی در ارتباطند. البته باید توجه داشت که ارتباط بدن مثالی با بدن مادی به این معنی نیست که بدن مثالی داخل بدن مادی می‌شود؛ بلکه ارتباط این دو، مثل رابطهٔ بین معنی و لفظ است. جایگاه معنا ذهن است و جایگاه لفظ، که صوت یا نوشته است، عالم خارج می‌باشد. اما رابطهٔ این دو برقرار است که به واسطهٔ آن لفظ از معنا از همدیگر تأثیر می‌پذیرند. رابطهٔ بین روح و بدن مثالی و همچنین رابطهٔ بین بدن مثالی و بدن مادی نیز چنین است، با این تفاوت که رابطهٔ لفظ و معنا قراردادی و اعتباری، ولی رابطهٔ روح و بدن مثالی و بدن مادی، تکوینی و حقیقی است. سخن امیرالمؤمنین علیه السلام نیز ناظر به همین مطلب است که فرمودند: "الرَّوْحُ فِي الْجَسَدِ كَالْمَعْنَى فِي اللَّفْظِ - روح در جسد مثل معنی در لفظ است." (الحديث، آیت الله فلسفی، ج ۱، ص ۲۲۹).

با توجه به بیانات حضرت عبدالبهاء در مورد لوح حکمت اینگونه استنباط میگردد که اثیر که آیت مشیت اولیه در عالم کائنات جسمانیست واسطه ایست بین عالم جسمانی و روحانی و هیكل اثیری (astral body) وسیله ای جهت تعلق روح به بدن مادی میباشد، چنانچه حضرت بهاءالله میفرماید: "ای عَبْدُالْوَهَّابِ عَلَیْكَ بَهَائِي اینکه سؤال از بقای روح نمودی این مظلوم شهادت میدهد بر بقای آن و این که سؤال از کیفیت آن نمودی .. فرق این عالم با آن عالم مثل فرق عالم جنین و این عالم است باری بعد از صعود بین یدی الله حاضر میشود به هیكلی که لایق بقا و لایق آن عالم است." (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، صص ۱۰۵ - ۱۰۶).

و در مقامی دیگر حضرت عبدالبهاء اشاره به ملکوت اثیر نموده میفرماید: "امروز عالم امکان به نور میثاق روشن است پرتوش جهانگیر است و صیئتش متواصل به ملکوت اثیر."

مقوله را با مناجاتی از حضرت عبدالبهاء در تسلی از بانویی که عزیزی را از دست داده بوده به انتها رسانده، باشد که اشراقات یکایک عاشقان کویش چون نجومی منیر در فلک اثیر بر عالم زندگان مداوم بوده، چه که کل شیء محتاج این فعل و انفعال بین عالم جسمانی و عوالم روحانی میباشد.

هُوَآلَابِهِي

ای ورقه مبارکه، آن فرع رفیع بافق علین صعود فرمود و آن نجم منیر در فلک اثیر طلوع نمود، آن مرغ سحر در گلشن الهی آغاز نغمه جانپور کرد و آن نهر اکرم ببحر اعظم رجوع نمود پس محزون مباش، مغموم مباش، رخ را متراش ع

مفهوم «ضیق ارض»

فاروق ایزدی‌نیا

یکی از دوستان دربارهٔ بیان حضرت عبدالبهاء در الواح مبارکهٔ وصایا که می‌فرمایند، "فقد ضاقت علیّ الأرض برحبها" (ایام تسعه، ص ۴۸۱) استفسار نموده است که چگونه ممکن است زمین تنگ شود. آنچه که از لوح مبارک حضرت عبدالبهاء نقل شده و در الواح مبارکهٔ وصایا، قسمت سوم، آمده، یعنی از "ربّ قد طفح علیّ كأس البلاء ... انک أنت الفضل الکریم"، در واقع قبلاً در مناجات مفصلی از قلم میثاق نازل شده که به توضیح بلایای وارده بر ایشان از جمیع جهات اشاره دارند. مناجات مزبور را می‌توان در کتاب «ایام تسعه»، صص ۵۱۵ الی ۵۱۷ ملاحظه کرد. این قسمت مورد بحث در صفحه ۵۱۷ درج است.

از آن گذشته عبارت "ضاقت الأرض علیّ برحبها" در لوح مبارک هزار بیتی، خطاب به جلیل خوبی، نیز طی مناجاتی حاکی از شدت بلایای وارده بر آن طلعت اطهر ذکر شده است (منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۲۸۱).

نقض جلیل خوبی، از اتباع جمال بروجردی، اوائل دوران قیادت حضرت عبدالبهاء کشف شد و این لوح توسط جناب محمود زرقانی برای وی برده و خوانده شد و سپس، طبق هدایت هیکل مبارک، آن را برگرداندند.

مقصود این است که این تنگی این جهان برای حضرت عبدالبهاء اختصاص به اواخر ایام حیات نداشت. بلکه از آغاز، در اثر شدت تیرهای شبها و بلاهایی که از هر سو به طرف آن طلعت اطهر پرتاب می‌شد، عرصه بر ایشان تنگ گردید.

این تنگی مربوط به خانهٔ دل است؛ مربوط به یأس از رجوع ناقضین است؛ مربوط به کثرت احزان مستولی بر قلب لطیف پاک ایشان است. در مناجاتی می‌فرمایند، "ای خدا رحمی فرما و این جان پژمردهٔ مرا آزادی عطا فرما و به زودی در آستان خاصانت حاضر کن. قسم به جمالت که خانهٔ دل به شدتی تنگ و مغموم است که دل کلوخ و سنگ پُر خون است. از جمیع جهات بحر احزان است که پُرموج است و ناله و فغان است که متواصل به اوج است. تعجیل فرما نه تأجیل تا این روح به تنگ آمده از تن از ظلمات مهلکهٔ امکان و عسرت و فرقت و حرقت نجات یافته در آستان مقدّست توجّه نماید و در سایهٔ الطاف دوستانت مقرّ گزیند." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۷، ص ۷۴).

این ضیق (یا تنگی) مربوط به غیر قابل تحمل شدن این جهان است. هر جا که حضرت عبدالبهاء به بلاهای وارده بر ایشان اشاره می‌کنند، این بیان را به صورتی به کار می‌برند. مثلاً به این بیان توجه فرمایید، "أرجمنی بفضلک و جودک یا ذا الأمثال العلیا و ریحنی عن کلّ کربیه و بلاء و أرحنی ببناء الرجوع إلی جوار رحمتک الکبری و ارفعنی الیک لأنّ الأرض ضاقت علیّ و الحیاة مریره لدیّ و الألام تتموّج کالبحور و الأحزان." (بشارة التّور، ص ۱۰۹ / و نیز نقل در توقیع نوروز ۱۰۱، مجموعه توقیعات خطاب به احبای شرق، ص ۱۸۰ / عیناً در توقیع ۱۱۳ نیز نقل شده است؛ مأخذ مزبور، ص ۶۰۵)

باز هم در مناجات دیگری که به ذکر بلا یا اختصاص یافته از عبارت "ای ربّ ضاقت علیّ الأرض من کلّ الجهات" استفاده کرده و در سطور بعدی به این نکته اشاره دارند که هیچ ملجأی و گریزگاهی ندارند، "لیس لی ملجأ إلاّ کھف عنایتک و لیس لی مهرب إلاّ جوار رحمتک." (آیات بینات، ص ۳۳۸)

در مناجات دیگری (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، صص ۲۶۷-۲۶۸)، حضرت عبدالبهاء از بلا یاری وارده به طلعت اطهر به خداوند شکایت می‌برند و با این بیان که "ای ربّ ضاقت علیّ الأرض برحبها و اشتدّت علیّ الأرمه بأسرھا" می‌فرمایند هیچ جای امنی برایشان باقی نمانده است: "فلم یبق لی من موطن امن؛ یكون الكهف لی الأوقی" و بعد تقاضا دارند که، "فارفعنی الیک یا ربّی الأبھی و ادخلنی فی جوار رحمتک الکبری.".

البته این اصطلاح قرآنی است و در سوره توبه در دو آیه نازل شده است. در آنجا خداوند به مؤمنین می‌گوید که وقتی که دشمنان از هر سو مؤمنین را احاطه کردند، "زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد"، یعنی هیچ جایی نداشتند که روی آورند مگر آن که خداوند آنها را پناه دهد: "لقد نصرکم الله فی موطن کثیره و یوم حنین إذ أعجبتکم کثرتکم فلم تُغن عنکم شیئاً و ضاقت علیکم الأرض بما رَحبت و لئنم مُدبرین." (آیه ۲۵). آیه مزبور مربوط به غزوه حنین است که ابتدا مسلمانان غافلگیر شده منهزم شدند (عبارت از ضیق ارض است) و سپس خداوند آنها را نصرت بخشید (در پناه خداوند پیروز شدند).

در آیه ۱۱۸ همان سوره نیز در مورد سه تن از انصار که در یکی از غزوات از بقیه باز ماندند و تنها شدند و در آن حالت زمین علیرغم وسعتش بر آنها تنگ شد، یعنی مفزّی نداشتند، و لهذا دلتنگ شدند و دریافتند که جز خداوند ملجأ و مهربی ندارند: "و علی الثلاثة الذین خُلفوا حتّی إذا ضاقت علیهم الأرض بما رَحبت و ضاقت علیهم أنفُسُهُم و ظنّوا أن لا ملجأ من الله إلاّ إلیه..."

البته در آثار جمال مبارک هم این اصطلاح مشاهده شده است. وقتی در «جواهر الاسرار» شرح بلایای وارده بر حضرت رسول اکرم را بیان می‌فرمایند، همین عبارت را به کار می‌برند که اوج بلایای وارده بر مظاهر احدیه است: "حين الذى أقامه الله على امره و أظهره على مقام نفسه كيف هموا عليه العباد و اعترضوا به و حاججوا معه و كلما مشى فدامهم فى المعابر و الأسواق استهزؤوا به و حرکوا عليه رؤسهم و سخروا به و فى كل حين أرادوا قتله بحيث ضاقت عليه الأرض بأوسعها و حازت فى امره سگان ملاً الأعلى..." (آثار قلم اعلى، ج ۳، طبع کانادا، ص ۲۵۰)

یا در لوح شماره ۷۲ از جلد اول «آثار قلم اعلى»، باز هم در اشاره به بلاهای وارده بر حضرت رسول اکرم مجدداً همان اصطلاح را به کار می‌برند و آن را اوج بلیات و نبودن هیچ ملجأ و پناهی جز ذات الهی بیان می‌کنند، "انظروا و اذكروا ایام آلتی فیها أشرقَت شمسُ الحجاز من افق مشیة ربکم المختار أعرض عنه العلماء و اعترضَ علیه الادباء الى أن ضاقت الأرض على الذى به أضائت الأفاق..." همانطور که ملاحظه می‌شود، "ضیق ارض" اوج بلاهای وارده است لاغیر و این شدت بلایا در حدی است که آن مظاهر احدیه طلب رجوع به عالم بالا و پناه گرفتن در ظلّ ذات الهی می‌نمایند.

ملاحظه کنید که جمال مبارک همین اصطلاح را در مورد حضرت مسیح به کار می‌برند و این بسیط غیرا را آنقدر برای حضرتش تنگ می‌دانند که خداوند ایشان را به آسمان می‌برد. طلعت ابهی خطاب به سلطان ایران می‌فرمایند، "در عیسی بن مریم ملاحظه فرمایند؛ بعد از ظهور آن مظهر رحمن جمیع علما آن سازج ایمان را به کفر و طغیان نسبت داده‌اند تا بالاخره به اجازه حناس [حنان] که اعظم علمای آن عصر بود و همچنین قیافا که افضی القضاة بود بر آن حضرت وارد آوردند آنچه را که قلم از ذکرش خجل و عاجز است. ضاقت علیه الأرض بوسعها إلى أن عرّجَهُ الله إلى السماء."

این تنگی ارض، یعنی اوج بلایا، منحصر به مظاهر مقدسه نیست. بلکه برای اصفیاء و احباء نیز که مبتلا به بلاها می‌شوند صادق است. در لوحی از قلم میثاق نازل، "ربّ ربّ اشتدّت الأزمة على الأحباء فى سائر الأنحاء و ضاقت الأرض بما رَحبت على الأصفیاء فانتهبت اموالهم و انتزعت ارواحهم و اقتعلت اشجارهم و یتمت اطفالهم و ایتت نساءهم..." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۶۶).

انشاءالله ضیق ارض به وسعت و فسحت تبدیل شود تا همگان در ظلّ عنایات رحمن بیاسایند.

مقصود از شاخه یا غصن در بشارت ذکر یا کیست؟

فاروق ایزدی‌نیا

در عهد عتیق، باب ششم، آیه سیزدهم، چنین مذکور، "اینک مردی که به شاخه مسمی است و از مکان خود خواهد روئید و هیکل خداوند راب بنا خواهد نمود..." حضرت عبدالبهاء در اشارتی به میرزا آقاخان، در بیانات شفاهیه، می‌فرماید: "آخر الامر یک روز درب دگان نجاری بودم؛ آمد و گفت ناقصین می‌گویند که مقام اعلی را نمی‌گذارند شما درست کنید. ولی من گفته‌ام درست می‌شود برای این که در تورات مذکور است که غصن‌الله بیت را بنا خواهد کرد. هیچ جواب ندادم و ابداً اعتنا نکردم." (اسرار الآثار خصوصی، ج ۳، ص ۱۹۵)

حضرت ولی امرالله در بیانات شفاهیه می‌فرماید، "در کتاب اشعیا مذکور است، آنچه انبیای بنی اسرائیل وعده داده‌اند در این دور تحقق خواهد یافت. رجوع به کتاب مفاوضات کنید؛ می‌فرمایند ذکر غصن بی‌همال است. مقصود جمال مبارک است. غصن که در کتاب اشعیا مذکور است. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید در کلّ این غصن جمال مبارک هستند. جمال مبارک در بعضی موارد غصن، در بعضی فرع، و در بعضی سدره هستند. اگر می‌فرمایند غصن هستند یعنی غصن سدره الهیه. احبّاء باید این نکات را ملتفت باشند. مخصوصاً به مبلغین گفته شود که به مبشّرین [مبلغین مسیحی] بگویند که این غصن که در کتاب اشعیا است مقصود جمال مبارک است. بعضی گمان کرده‌اند که مقصود از غصن حضرت عبدالبهاء و هیکل، مقام اعلی است. این بشارت راجع به حضرت بهاء‌الله است. مقام اعلی را جمال مبارک ساختند. بله مقصود لوح هیکل است که می‌فرمایند هیکل موعود ظاهر شد. بعد از نزول و صدور لوح هیکل در لوح مبارک صریحاً ذکر شده است؛ می‌فرمایند ید اقتدار این هیکل را بنا کرد؛ این هیکلی نیست که از طین باشد، آیا کدام بهتر است؟ از این معلوم است که تحقق جمال مبارک کتاب هیکل است. در الوحی که در بغداد نازل شده ذکر غصن می‌فرمایند؛ بعضی راجع به حضرت عبدالبهاء و بعضی راجع به نفس مبارک است. اشتباه نشود، کلام مبلغین باید مطابق بیانات صریحه جمال

مبارک باشد و الا اعدا این اعتراض را می‌کنند، علی‌الخصوص مبشرین، می‌گویند بهائیان بسیار غلو کرده‌اند. این فصل کتاب مفاوضات را احباء به دقت تام ملاحظه کنند؛ و عده به جمال مبارک است؛ و عده اشعیا و عده ظهور مبارک است." (فاران حبّ، تألیف وحید رأفتی، صص ۴۹۱-۴۹۲) این موضوع در «قرن بدیع» نیز ذکر شده که در سطور پایین ملاحظه می‌کنید.

جناب ابوالفضائل (فرائد، ص ۲۷۰) مرقوم داشته‌اند: "در کتاب اشعیای نبی در اصحاب یازدهم در اخبار از ظهور مسیح فرموده، «یخرج قضیب من جزع یسای و ینبت غصن من اصوله...» یعنی و نهالی از تنه یسای (پدر حضرت داود) بر آمده شاخه‌ای از ریشه‌هایش قد خواهد کشید و روح خداوند که روح حکمت و فطانت و روح مشورت و قوت و روح علم و خشیت از خداوند است بر آن خواهد آرمید. و مقصود از لفظ "جزع یسای" در این مقام ارض داود است یعنی اراضی مقدسه که مغرس شجره طیبه است و منبت همایون غصن سدره مبارکه. و در اصحاب ششم کتاب زکریای نبی می‌فرماید، «و کلمة قائلاً...» یعنی و به او بگو که ربّ الجیوش چنین می‌فرماید که اینک شخصی که اسمش غصن است و از مکانش خواهد رویید و هیکل خداوند را بنا خواهد فرمود. و در آیه اول اصحاب چهارم کتاب اشعیای نبی می‌فرماید، «فی ذلک الیوم یکون غصن الرّب بهاء و مجداً» و مقصود این است که حقّ جلّ جلاله از مرکز میثاق قویم اخبار نموده و لفظ غصن را استعاره بر فرع منشعب از اصل قدیم اطلاق فرموده. یعنی در یوم موعود همایون غصن شجره طیبه بروید و برومند شاخ سدره منتهی قد برافرازد و انوار مجدت و عزّت الهیه از وجه منیرش مُشرق گردد و هیکل ربّ یعنی بیت دیانت الهیه را مشید و معمور فرماید تا نور توحید حقیقی از جمیع آفاق مُشرق شود و ظلمت کفر و شرک و نقض و نکث یکسره زائل و باطل آید.

حضرت ولی امرالله در «قرن بدیع» (ص ۲۰۹) درباره جمال مبارک می‌فرمایند، "حضرت داود در مزامیرش این ظهور اعظم را «ربّ الجنود» و «سلطان جلال» می‌خواند؛ حگّی او را «مقصود امم و محبوب عالم» می‌نامد. زکریا او را به اسم «غصن» که «از مکانش خواهد رویید و هیکل خدا را بنا خواهد فرمود» تسمیه می‌نماید."

حضرت ولی امرالله در توقیعی راجع به حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "در دامنه کرم الهی هیکل موعود را بیان فرمود و به دست مطهر، عرش ربّ اعلی را در آن مقام مقدس مسکن داد." (توقیعات خطاب به احبای شرق، ص ۲۷)

جزای اعمال عتّ محرومیت

فاروق ایزدینیا

یکی از دلایلی که سبب محرومیت اهل عالم است، جزای اعمال خود آنها است. در موارد عدیده قلم اعلیٰ به آن شهادت داده است:

"در لیالی و ایام اهل توحید را ذکر نموده و می‌نماییم و از برای کلّ اتّحاد و اتّفاق می‌طلبیم تا آفاق به نور وفاق منور گردد و اهل توحید از سطوت مشرکین محفوظ مانند. الی حین اهل دیار توحید تفکّر نمودند که سبب و عتّ ضعف ایشان و قوّت مشرکین چه بوده. این مظلوم در جمیع احیان اهل امکان را به سبیل مستقیم الهی دعوت نموده و ذکر نموده آنچه را که سبب علوّ و سموّ اهل توحید بوده؛ و لکن آذان ممنوع و ابصار محروم. **جزای اعمال** اکثری را از فضل الهی و رحمت رحمانی دور نموده. از حقّ می‌طلبیم نائین را از نفحات آگاهی بیدار فرماید و غافلین را از کوثر دانایی محروم نفرماید تا کلّ به او راجع شوند و مسألّت نمایند آنچه را که سبب عزّت و قوّت و ارتفاع است. اوست مقتدری که به یک کلمه ذلّت را به عزّت و فقر را به ثروت و جهل را به حکمت تبدیل فرماید." (آیات الهی، ج ۲، ص ۹۸)

"امروز هر نفسی به افق اعلیٰ توجّه نمود او از اهل توحید حقیقی لدی‌الله مذکور و مسطور. چه که این یوم مبارک به حقّ وحده منسوب است و در کتب قبل و بعد به یوم‌الله موسوم و مذکور. جمیع عالم از برای عرفان این امر اعظم خلق شده‌اند. و لکن **جزای اعمال** کلّ را منع نمود و محروم ساخت مگر نفوسی که ید قدرت ایشان را اخذ نمود و از ظلمت نفس و هوی نجات بخشید. اگر به جمیع اعضاء و جوارح و عروق و شعرات اَلی الیوم الذی لا آخر له حقّ جلّ جلاله را ستایش نمایی و حمد کنی، هر آینه نزد این فضل اعظم معدوم صرف است." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، ص ۱۱۳ / آیات الهی، ج ۱، ص ۳۲۶)

"هزار و سیصد سنه یا حق گفتند و بعد به سیوف بغضا شهیدش نمودند. جزا در یوم جزا این بود و از این، مقام اعمال ظاهر و مشهود. الی حین اهل توحید بر ذلّت وارده آگاه نه که سبب چیست و عتّ چه. اَقْوَى الأحزاب بودند و حال اَضَعْفُ الأحزاب مشاهده می‌شوند. قوّت به ضعف و ثروت به فقر و عزّت به ذلّت و ربح به خسارت تبدیل شد. لعمرا لله کلّ از **جزای اعمال** بوده و هست. حال، به مثابۀ قارون، در هر حین به اندازه یک اندازه به زمین فرو می‌روند و شاعر نیستند." (مجموعه اشراقات، ص ۲۸۰)

"اهل عالم در قرون و اعصار از فراق مالک قدر نوحه می نمودند و عند ذکر اسمش خاضع و خاشع مشاهده می گشتند و حال، چون وعد رسید و حضرت موعود، یعنی مکلم طور، از افق سماء ظهور مُشرق و لائح گشت، کلّ بر اعراض قیام نمودند و گفتند آنچه را که هیچ حزبی نگفت. قلم گریست و سدره نوحه نمود و لوح بر تراب مقرّ اخذ کرد. انسان متحیر، بل عالم متحیر. باری، جزای اعمال آن نفوس شریره غافله را از فیوضات مأل محروم ساخت." (آیات الهی، ج ۲، ص ۲۷۹)

"به نام مقصود توانا یا مراد، مراد عالم آمد و نشناختند. محبوب عالمیان آمد از او اعراض نمودند. مکلم طور بر عرش ظهور مستوی، ولکن ندایش را نشنیدند و کلامش را نفهمیدند. جزای اعمال اهل عالم را از عرفان مالک قدم محروم نمود. حمد کن متقدر توانا را که تو را تأیید فرمود و راه نمود. از حق می طلبیم تو را موفق فرماید بر حفظ نعمت باقیه و مائده سماویّه و آن عرفان ذات مقدّسش بوده و خواهد بود." (مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، ص ۲۰۴)

"یا حسین، مظلوم از شطر سجن اعظم به تو توجه نموده و می فرماید قلم اعلی در لیالی و ایام اولیای حقّ جلّ جلاله را ذکر می نماید، یعنی نفوسی که رحیق مختوم را به اسم قیوم از ید عطا اخذ نموده اند و به آن فائز گشته اند. یا حسین، عالم از برای اصغاء و مشاهده افق اعلی و ندای احلی خلق شده و حقّ هم دوستان را دوست داشته، ولکن اعدا حائل شده اند. حروف را از کلمه و کلمه را از کتاب و ثمره را از شجره منع نموده و می نمایند. ضعیفند، لایق مشاهده نیستند و محرومند. قابل حضور نه، چه که جزای اعمال کلّ را از بحر اعظم منع نمود." (مجموعه آثار مبارکه، شماره ۸۴، ص ۱۹۹)

ضمائم

کتاب‌شناسی و راهنمای عنوان‌های اختصاری

آثار امری

- آثار قلم اعلیٰ حضرت بهاء‌الله، آثار قلم اعلیٰ (مؤسسه معارف بهائی، چاپ سوّم، ۱۵۳ بدیع، ۱۹۹۶ میلادی).
- آثار قلمی شیخ کاظم سمندر، آثار قلمی جناب شیخ محمد کاظم سمندر و بعضی آثار متفرقه (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی عربی، ۱۶۷ بدیع).
- ادعیه حضرت محبوب حضرت بهاء‌الله، ادعیه حضرت محبوب، (چاپ مصر، سنه ۱۳۳۹ ه.ق.).
- ادوارد براون و دیانت بهائی حسن موقر بالیوزی، ادوارد گرانویل براون و دیانت بهائی ترجمه به فارسی توسط مؤلف، به اهتمام موژان مؤمن (مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان، لجنه نشر آثار امری، هوفهایم، ۲۰۱۶ م).
- از طهران تا عکا دکتر عباس امانت و دکتر فریدون وهمن، از طهران تا عکا - بایان و بهائیان در اسناد دوران قاجار (آشکار و نورث هون، ۲۰۱۶ م).
- اسرارالآثار فاضل مازندرانی، اسرارالآثار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع).
- اشراقات حضرت بهاء‌الله، اشراقات و چند لوح دیگر (بدون تاریخ و محلّ طبع و نام ناشر).
- اقتدارات حضرت بهاء‌الله، اقتدارات و چند لوح دیگر (بدون تاریخ و محلّ طبع و نام ناشر).
- الواح ملوک حضرت بهاء‌الله، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع).

- امر و خلق
اسدالله فاضل مازندرانی، امر و خلق (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع)، ۴ ج.
- انوار هدایت
ترجمه‌ای از مجموعه Lights of Guidance: A Bahá'í Reference File Compiled by Helen Bassett Hornby, 5th ed., 1997, Bahá'í Publishing Trust, India
- ایقان
حضرت بهاء‌الله، کتاب ایقان (لانگنهاین، آلمان: لجنة نشر آثار، ۱۹۹۸ م).
- بدایع الآثار
میرزا محمود زرقانی، بدایع الآثار (لانگنهاین، آلمان: لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۹۸۲)، ۴ ج.
- بهاء‌الله شمس حقیقت
حسن موقر بالیوزی، بهاء‌الله شمس حقیقت (آکسفورد: جورج رونالد، ۱۹۸۹ م)، ترجمه دکتر مینو درخشان (ثابت راسخ).
- بهجت الصدور
میرزا حیدرعلی اصفهانی، بهجت الصدور (لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، نشر سوم، ۱۵۹ ب).
- بیان عربی
حضرت نقطه اولی، بیان عربی (بدون تاریخ و محلّ طبع و نام ناشر).
- بیان فارسی
حضرت نقطه اولی، بیان فارسی (بدون تاریخ و محلّ طبع و نام ناشر).
- پیام ملکوت
عبدالحمید اشراق خاوری، پیام ملکوت (چاپ هند). عزیزالله عزیزی، تاج و هاج (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ ب).
- تاج و هاج
- تاریخ ظهور الحقّ
اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحقّ، (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ - ۱۳۲ بدیع)، ۹ ج.
- تذکرة الوفاء
حضرت عبدالبهاء، تذکرة الوفاء فی ترجمة حياة قدماء الاحباء، (هافهایم، آلمان: مؤسسه مطبوعت امری، ۲۰۰۲ م)

- توقیعات حضرت ولی امرالله، توقیعات مبارکه (لانگنهاین، آلمان: لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۹۹۲م).
- حضرت باب حضرت‌الله محمدحسینی، حضرت باب (کانادا: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۵م).
- حضرت عبدالبهاء محمدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث دوره میثاق (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع).
- خطرات حبیب خطرات حبیب (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۸۱۱ب).
- خطرات افنان میرزا حبیب‌الله افنان، خطرات میرزا حبیب‌الله افنان از تشرّف به حضور حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء (مؤسسه مطبوعات امری آلمان، ۱۶۸ب).
- خطرات نه ساله یونس افروخته، خطرات نه ساله (کلمات پرس، ۱۹۸۳م).
خاندان مکسول در مونترآل (مادرید: بنیاد فرهنگی نحل، ۲۰۱۳م).
- خطابات حضرت عبدالبهاء، مجموعه خطابات حضرت عبدالبهاء (لانگنهاین، آلمان: لجنه ملی نشر آثار امری به زبانهای فارسی و عربی، ۱۹۸۴م).
- دریای دانش حضرت بهاء‌الله، دریای دانش (هندوستان: مؤسسه مطبوعاتی بهائی، ۱۹۸۵م).
- دور بهائی حضرت ولی امرالله، دور بهائی (لانگنهاین، آلمان: ۱۹۹۸م).
- رحیق مختوم عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع)، ۲ج.
- رساله اثباتیه میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، رساله اثباتیه میرزا ابوالفضائل گلپایگانی (در ۲۹ صفر ۱۳۴۹ق توسط محی الدین کردی در مصر به چاپ رسید).

- رسالة تسييح و تهليل
رسالة مدنيه و سياسيه
رسائل و رقائم
سیری در بوستان
شرح احوال
فصل الخطاب
قاموس توقيع
قيوم الاسماء
كتاب اقدس
كتاب بديع
ملی نشر
كتاب قرن بديع
گنج شایگان
لوح شیخ
- عبدالحمید اشراق خاوری، رسالة تسييح و تهليل (مؤسسة ملّی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب).
حضرت عبدالبهاء، رسالة مدنيه و رسالة سياسيه (مؤسسة عصر جديد، آلمان، ۱۶۲ ب).
رسائل و رقائم جناب ميرزا ابوالفضائل گلپایگانی (مؤسسة ملّی مطبوعات امری، طهران، ۱۳۴ ب).
فؤاد صديق، سیری در بوستان مدينة الصبر (مؤسسة مطبوعات بهائی آلمان، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، هوفه‌ایم، ۲۰۱۶ م).
روح الله مهرباخانی، شرح احوال جناب ميرزا ابوالفضائل گلپایگانی (مؤسسة مطبوعات امری، طهران، ۱۳۱ ب).
جناب ميرزا ابوالفضائل گلپایگانی، فصل الخطاب (مؤسسة معارف بهائی کانادا، دانداس، ۱۵۱ ب).
عبدالحمید اشراق خاوری، قاموس توقيع منيع نوروز صد و هشت بديع (دارمشتات: عصر جديد، ۲۰۰۱ م).
حضرت ربّ اعلى، قيوم الاسماء (نسخه خطی).
حضرت بهاء الله، كتاب اقدس (حيفا: مركز جهانی بهائی، ۱۹۹۵ م).
حضرت بهاء الله، كتاب بديع (لانگنهاين، آلمان: لجنة آثار، ۲۰۰۸ م).
حضرت ولی عزیز امرالله كتاب قرن بديع (ترجمة جناب نصرالله مودت)، (کانادا: مؤسسه معارف بهائی، ۱۴۹ بديع).
عبدالحمید اشراق خاوری، گنج شایگان (طهران: مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۲۴ بديع).
حضرت بهاء الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمدتقی مجتهد اصفهانی، معروف به نجفی (قاہرہ: سعادت، ۱۹۲۰ م).

- لثالی الحکمة، در ۳ جلد (طبع برزیل: ج ۱، ۱۹۸۶م-ج ۲، ۱۹۹۰م-ج ۳، ۱۹۹۱م).
 لثالی الحکمة
- محمدعلی فیضی ، لثالی درخشان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۳ بدیع)
 لثالی درخشان
- عبدالحمید اشراق‌خاوری، مائده آسمانی، در ۹ جلد (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ و ۱۲۹ بدیع).
 مائده آسمانی
- وحید رأفتی، مآخذ اشعار در آثار بهائی، در ۵ جلد (دانداس، کانادا: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۰-۲۰۰۹م).
 مآخذ اشعار
- حضرت بهاء‌الله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده (هوفهایم، آلمان: لجنة ملی نشر آثار به لسان فارسی و عربی، ۱۵۶ بدیع، ۲۰۰۰م).
 مجموعه‌ای از الواح
- حضرت بهاء‌الله، مجموعه الواح مبارکه (قاهره: سعادت، ۱۹۲۰م).
 مجموعه الواح
- مجموعه آثار مبارکه (طهران: لجنة ملی محفظه آثار، ۱۳۳ بدیع).
 مجموعه آثار مبارکه
- حضرت عبدالبهاء، حضرت عبدالبهاء: مجموعه مناجاتها (هوفهایم، آلمان: لجنة ملی نشر آثار به لسان فارسی و عربی، ۱۵۷ ب).
 مجموعه مناجاتها
- دکتر محمد افنان، مجموعه مقالات (اونتاریو: عندلیب، ۲۰۱۳م).
 مجموعه مقالات
- میرزا محمد زرندی (نبیل اعظم)، مطالع الانوار (تاریخ نبیل زرندی) (ترجمه و تلخیص از لسان عربی: عبدالحمید اشراق خاوری؛ ناشر: مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، هندوستان، چاپ چهارم، ۱۶۶ ب).
 مطالع الانوار
- حضرت عبدالبهاء (گردآوری خانم کلیفورد بارنی) مفاوضات (قاهره: ۱۹۲۰م).
 مفاوضات
- مقاله شخصی سیاح (مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۹ ب).
 مقاله شخصی سیاح
- حضرت عبدالبهاء، مکاتیب حضرت عبدالبهاء، در ۹ جلد.
 مکاتیب

- منتخبات آیات حضرت نقطه اولی، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عز اسمہ الاعلیٰ (طهران: مؤسسہ ملی مطبوعات امری ایران، ۱۳۴ بدیع، ۱۹۷۸م).
- منتخبات مکاتیب حضرت عبدالبهاء، در ۶ جلد (ج ۱، مؤسسہ مطبوعات امری، ویلمت، ایلینوی، ۱۹۷۹م؛ ج ۲، مرکز جهانی بهائی، ۱۹۸۴م؛ ج ۳، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان، ۱۹۹۲م؛ ج ۴، مؤسسہ مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۰م؛ ج ۵، مؤسسہ مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۳م؛ ج ۶، مؤسسہ مطبوعات امری آلمان، ۲۰۰۵م).
- منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله (لانگنهاین، آلمان: لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۴۱ بدیع).
- نفحات ظهور ادیب طاهرزاده، نفحات ظهور حضرت بهاء‌الله، (استرالیا: سنچوری پرس، ۲۰۱۰م)، ترجمه باهر فرقانی، ج ۲.
- یادنامه مصباح منیر وحید رأفتی، یادنامه مصباح منیر (هوفهایم: لجنه ملی نشر آثار، ۲۰۰۶م).

سایر ماخذ

- اسلام ولایسیته ع. فیلالی انصاری، ترجمه امیر رضائی، اسلام ولایسیته (انتشارات قصیده‌سرا، ۱۳۹۱).
- الآیات الشیرازیة : النصوص المقدسة الحركة البائیة (دمشق: دارالمدی، ۲۰۰۹م).
- بوستان سعدی بوستان سعدی (طهران: خوارزمی، ۱۳۶۳.ش.)،

- تاریخ جهان نو رابرت روزول پالمر، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تاریخ جهان نو (جلد اول) (انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۶).
- تاریخ عقاید اقتصادی لوئب بدن، ترجمه هوشنگ نهاوندی، تاریخ عقاید اقتصادی (انتشارات مروارید، ۱۳۵۴).
- تجلی رمز و روایت دکتر رضا مشرف‌زاده، تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری (طهران: اساطیر، ۱۳۷۳.ه.ش.).
- جامعه فراسکولار یورگن هابرماس، ترجمه غلامعلی خوشرو، مقاله جامعه فراسکولار در غرب.
- چالشهای دین و مدرنیته ترجمه سید حسین سراج‌زاده، چالشهای دین و مدرنیته (سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد).
- حافظ نامه بهاء‌الدین خرمشاهی، حافظ نامه (طهران: انتشارات علمی و فرهنگی سروش، ۱۳۶۸ ه.ش.)، ج ۱.
- دانشنامه ادب فارسی حسن اندیشه، دانشنامه ادب فارسی (طهران: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه، ۱۳۷۵ ه.ش.)، ج ۱.
- دیوان اشعار امیرالمؤمنین با ترجمه منظوم فارسی از مولانا شوقی؛ مقدمه، تصحیح و تعلیق از دکتر سیده مریم روضاتیان، دیوان اشعار منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام (طهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۳).
- رمز و داستانهای رمزی تقی پورنامداران، رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی: تحلیلی از داستانهای عرفانی و فلسفی ابن سینا و سهروردی (شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۷).
- سنت و سکولاریسم گفتارهایی از عبدالکریم سروش و محمد مجتهد شبستری و مصطفی ماکیان و محسن کدیور، سنت و سکولاریسم (انتشارات صراط، بهار ۱۳۸۸).
- شرح اصطلاحات تصوف صادق گوهرین، شرح اصطلاحات تصوف (طهران: انتشارات زوار، ۱۳۶۸ ه.ش.)، ج ۴.
- فرهنگ اساطیر م. یاحقی، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی (نسخه چاپ دوم)، (طهران: انتشارات سروش، ۱۳۷۵).
- فرهنگ اشارات سیروس شمیسا، فرهنگ اشارات ادبیات فارسی (طهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۷)، چاپ اول، در ۲ جلد.

- فرهنگ اصطلاحات ادبی
فرهنگ اصطلاحات ادبی: س. داد، فرهنگ اصطلاحات ادبی (نسخه چاپ اول) (تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۸۲).
- فرهنگ تلمیحات
فرهنگ عرفانی: دکتر سیروس شمیسا، فرهنگ تلمیحات (تهران: فردوسی، ۱۳۶۹).
- سید جعفر سجّادی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیّرات عرفانی (انتشارات زبان و فرهنگ ایران، ۱۳۷۰ش).
- فرهنگ معارف اسلامی دکتر سید جعفر سجّادی، فرهنگ معارف اسلامی (انتشارات کومش، چاپ سوم، زمستان ۱۳۷۳ خورشیدی)، ج ۲.
- فرهنگ‌نامه
گروه مؤلفان (تدوین: ح. انوشه)، فرهنگ‌نامه ادبی فارسی (نسخه چاپ اول) (یهرانه سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶).
- فنون بلاغت
جلال‌الدین همائی، فنون بلاغت و صناعات ادبی (تهران: توس، ۱۳۶۱ه.ش)، دو جلد در یک مجلد، ج ۱.
- لغت‌نامه دهخدا
ع. دهخدا (تدوین: م.م. شهیدی (۱۳۷۷))، لغت‌نامه دهخدا (تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا؛ مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران)، نسخه ۲، دوره جدید، جلد مقدمه.
- محبی‌الدین ابن عربی
دکتر محسن جهانگیری، محبی‌الدین عربی، چهره برجسته عرفان اسلامی (تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، پاییز ۱۳۷۵ خورشیدی)، چاپ چهارم.
- مذاهب و فلاسفه
کنت دو گوینو (وزیر مختار فرانسه در ایران، سالهای ۱۲۷۱ تا ۱۲۷۴ هجری)، ترجمه م.ف.، مذاهب و فلاسفه در آسیای وسطی (بدون اسم ناشر، محل و تاریخ نشر).
- میان گذشته و آینده
هانا آرنه، ترجمه سعید مقدم، میان گذشته و آینده: هشت تمرین در اندیشه سیاسی (نسخه الکترونیکی).

فهرست مقالات سفینه عرفان

دفتر اول

| | |
|------------------|---|
| منوچهر سلمان‌پور | رساله حضرت ربّ اعلیٰ در شرح حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» |
| وحید بهمدی | صحیفه بین‌الحرمین در باره احکام بیان و خطابات به اهل بیان در کتاب مستطاب اقدس |
| محمد افنان | مراتب سبعة و حدیث مشیت |
| وحید رأفتی | کتاب عهدی |
| شاپور راسخ | انگیزه «حوریّه» یا «دئینا» و «دین» و ردّ پای فکر مزدیسنا در لوح ملاح‌القدس |
| کامران اقبال | اسرار علم و حکمت الهی |
| منوچهر مفیدی | احوال و خدمات حاج مهدی ارجمند |
| ایرج ایمن | |

دفتر دوم

| | |
|------------------|--|
| شاپور راسخ | عرفان در ارتباط با مطالعه نصوص و الواح مبارکه امر بهائی |
| ایرج ایمن | مقاصد دین و مأموریت آیین بهائی |
| منوچهر سلمان‌پور | مفاهیم نار در آثار حضرت بهاء‌الله |
| وحید رأفتی | آثار منزله از قلم اعلیٰ در ایران - قصیده رشح عما |
| داریوش معانی | فرق متصوّفه کردستان در دوره بغداد |
| فریدالدین رادمهر | هفت وادی |
| وحید رأفتی | از مسکن خاکی - مآخذ مطالب منقول در هفت وادی |
| وحید بهمدی | لوح مبارک جواهر الاسرار |

کتاب مستطاب ایقان
مستغاث
روش تشخیص و تعیین مواضع الواح مبارکه
آثار قلم اعلیٰ، دوران طهران - بغداد (۱۸۵۳-۱۸۶۳)

شاپور راسخ
محمد افنان
حبیب ریاضتی

دفتر سوم

مباحث ایام در ادرنه - ملاحظاتی در لوح نازله
به اعزاز ملا عبدالرحیم
توصیف کلمة الله در آثار قلم اعلیٰ
ذیلی درباره مبانی احکام
بررسی مضامین قصیده تائیة کبری و
قصیده عز وراقییه
لوح کل الطعام نازل از قلم اعلیٰ در دارالسلام
گلگشتی در رساله چهار وادی
مثنوی مبارک
مروری بر لوح مبارک سلطان ایران
کتاب بدیع و مسئله تکمیل بیان
نظر اجمالی به آثار قلم اعلیٰ در اسلامبول و ادرنه
رشحات عرفان فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ
دوره اسلامبول - ادرنه (۱۸۶۳-۱۸۶۸)

وحید رافتی
ایرج ایمن
محمد افنان
معین افنانی
وحید بهمدی
محمدقاسم بیات
شاپور راسخ
منوچهر سلمان پور
نادر سعیدی
حبیب ریاضتی

دفتر چهارم

مروری سریع بر مباحث کتاب مستطاب اقدس
مضامین عمده در الواح مبارکه جمال ابهی
خطاب به ملوک و رؤسا و زعمای دنیا
سوره غصن و عهد و میثاق بهائی
زمینه تاریخی لوح احتراق

شاپور راسخ
شاپور راسخ
محمد افنان
روح الله خوش بین

| | |
|------------------|--|
| منوچهر سلمان‌پور | مروری بر مواضع اساسی لوح مبارک حکمت |
| مونا علی‌زاده | سوابق تاریخی و مضامین لوح اشرف |
| سیامک ذبیحی مقدم | برخی از خطابات قهریه به زعمای عثمانی- لوح رئیس و لوح فؤاد |
| ایرج ایمن | شان و لزوم اجزای احکام الهی |
| معین افنانی | ملاحظات در باره لوح و حدیث کنت کنز |
| وحید رأفتی | نظری بر لوح قناع |
| کامران اقبال | مروری بر الواح حضرت بهاء‌الله خطاب به محمد مصطفیٰ بغدادی |
| تنظیم و تدوین: | الف. از آثار عبدالحمید اشراق خاوری |
| وحید رأفتی | ب. نقطه و حرف در معارف بیانی |
| محمد افنان | ج. سراج و سراج |
| محمد افنان | د. نامه‌ای از میرزا موسی آقای کلیم به ذبیح کاشانی |
| وحید بهمردی | شرح تشرّف میرزا محمدباقر هائی به حضور حضرت بهاء‌الله جلّ جلاله |
| موهبت‌الله هائی | فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ نازله در اوایل دوره عگا (۱۲۸۵-۱۳۰۰ ه.ق.) |

دفتر پنجم

| | |
|------------------|--|
| وحید رأفتی | مجموعه‌ای از آثار مبارکه در باره «بسیط الحقیقه» راهنمایی برای مطالعه «بسیط الحقیقه» |
| شاپور راسخ | مجملی در باره «کلمات فردوسیّه» |
| محمد افنان | سه لوح از آثار استدلالی جمال اقدس ابهی و دلیل حکمت |
| منوچهر سلمان‌پور | مروری بر مواضع زیارت‌نامه حضرت سیدالشهداء |
| شاپور راسخ | مضامین «لوح دنیا» |
| مونا علی‌زاده | مروری بر سورة الزیّاره «زیارت‌نامه جناب باب‌الباب» |

| | |
|--|--------------|
| ارتباط میان کتاب اقدس و الواح متمم آن | شاپور راسخ |
| نگاهی به ادعیه شفا و ادعیه مخصوصه در امر بهائی | کیان سعادت |
| مروری بر دو زیارت‌نامه از آثار قلم اعلیٰ | آرمین اشراقی |
| شرحی در سوابق و مضامین لوح مریم | فتحیه رشیدی |

دفتر ششم

| | |
|---|------------------|
| کلیات مقدماتی در باره «قیوم‌الاسماء» | محمد افنان |
| نظری بر مندرجات رساله دلایل سبعة | مهری افنان |
| از مدنیّه تا سیاسیّه: ۱. رساله مدنیّه | شاپور راسخ |
| ۲. رساله سیاسیّه | شاپور راسخ |
| مروری بر مضامین الواح خطاب به یاران پارسی | ع. صادقیان |
| و سوابق تاریخی پارسیان در ایران | |
| مروری بر تفسیر بسمله | فتحیه رشیدی |
| لوحی در شرح «لا یسعی...» | آرمین اشراقی |
| ماء الحقیقه | فریدالدین رادمهر |
| مقاله شخصی سیاح | فاروق ایزدی‌نیا |
| مرکز میثاق و عرفان | فریدالدین رادمهر |
| سیمای حضرت مسیح در آثار حضرت عبدالبهاء | مونا علی‌زاده |
| پاسخی به چند پرسش: نامه‌ای از جناب | وحید رافتی |
| آقا شیخ محمدعلی نبیل اکبر | |

دفتر هفتم

| | |
|--|------------------|
| منابع برای مطالعه آثار حضرت نقطه اولیٰ | فریدالدین رادمهر |
| نظری اجمالی بر مندرجات «صحیفه عدلیّه» | مهری افنان |
| نظری بر محتوای لوح مبارک «افلاکیّه» | محمد افنان |
| تشریح و تبیین | وحید رافتی |
| علم و علما از منظر حضرت عبدالبهاء | شاپور راسخ |

| | |
|--|--|
| مونا علی‌زاده | تبیینات حضرت عبدالبهاء در مورد برخی از آیات قرآن و احادیث اسلامی |
| فاروق ایزدی‌نیا فلور سامی (کاویانی) | جلوه‌هایی از حضرت بهاء‌الله در آثار حضرت عبدالبهاء برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی حضرت عبدالبهاء |
| محمد افنان | تأملی در باره علم تعقلی |

دفتر هشتم

| | |
|-----------------------|--|
| وحید رأفتی | مروری بر سوره غصن |
| سنا روحانی | مروری بر مضامین لوح هودج |
| مهری افنان | برخی از خطابات قلم اعلیٰ به علمای معاند |
| محمد افنان | سیر تدریجی نزول آثار حضرت نقطه اولیٰ |
| شاپور راسخ | پیام‌های حضرت نقطه اولیٰ به حکام زمان |
| محمد افنان | معرفی مجموعه‌ای از آثار حضرت نقطه اولیٰ |
| فریدالدین رادمهر | بحثی در باره توقیع حضرت نقطه اولیٰ در معرفت الهی |
| تورج امینی | نظریه هنر در دو آیین بابی و بهائی |
| شاپور راسخ | دو ندای نجات و فلاح |
| علاءالدین قدس جورابچی | سوابق و مضامین لوح عمه |
| فاروق ایزدی‌نیا | نقطه بیان در آثار طلعت پیمان |
| فرانک نیکوکار | عالم ملک و جهان ملکوت |
| شراره تاج ترقی | محبت در آثار حضرت عبدالبهاء |
| فتحیه شیرازی | پاسخ به چند پرسش: پژوهشی در آثار حضرت عبدالبهاء |

دفتر نهم

| | |
|--------------|--|
| شیوا الهیون | روابط و رفتار حضرت عبدالبهاء با افراد |
| آرمین اشراقی | ارتباط کریم‌خان کرمانی با ادیان بابی و بهائی |

| | |
|--|---------------------------|
| مقدمه‌ای در باره مناجات در آثار بهائی | محمد افنان |
| جلوه‌هایی از سیمای حضرت عبدالبهاء در مروری بر آثار ایشان | فاروق ایزدی‌نیا |
| مروری بر حقیقت روح و موضوع تناسخ | محمدقاسم بیات و ساطع بیات |
| مرحبا! مرحبا! | لادن پاکدامن |
| تحلیل بر مبانی تاریخی و اجتماعی لوح احتراق | فریدالدین رادمهر |
| لوح لاهه و الواح دیگر مربوط به صلح عمومی | شاپور راسخ |
| ابطال خرافات در آثار حضرت عبدالبهاء | شاپور راسخ |
| سیری در آثار مبارکه بهائی | وحید رافتی |

دفتر دهم

| | |
|---|---------------------|
| نظری اجمالی بر مضامین لوح رضوان‌العدل | محمد افنان |
| شرحی در باره کتاب‌الاسماء | محمد افنان |
| شرح حدیث کنت کنز از حضرت اعلی | فریدالدین رادمهر |
| توقیعات حضرت نقطه اولی نازله به افتخار خال اکبر | مهری افنان |
| مآخذ چند حدیث در کتاب «بیان فارسی» | وحید رافتی |
| کلمات مکنونه: سیر از نقص به سوی کمال | فاروق ایزدی‌نیا |
| مروری بر مضامین سوره‌البیان | سنا علی‌زاده روحانی |
| کلامی چند در باره یکی از الواح جمال ابهی | مینا یزدانی |
| صلح اصغر و صلح اعظم | علی نخجوانی |
| مفهوم عدل در آثار مبارکه بهائی | شاپور راسخ |
| دستور تعدیل معیشت در آثار حضرت عبدالبهاء | شاپور راسخ |
| آیات: معیار سنجش حقانیت ظهور الهی | محمد افنان |
| مجموعه اسناد روزن در آرشیو فرهنگستان | یولی ایوانسیان |
| علوم روسیه در سن پترزبورگ | شراره ذبیحیان |
| حفظ استقلال اطفال در تحرّی حقیقت و تربیت بهائی | |

دفتر یازدهم

| | |
|-----------------------|--|
| محمد افنان | لوح هرتیک «از آثار قلم اعلی» |
| مه‌ری افنان | مروری بر مضامین لوح هرتیک |
| فریدالدین رادمهر | معرفی کتاب «منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی» |
| علاءالدین قدس جورابچی | تفسیر آیه نور از آثار حضرت نقطه اولی |
| مونا علی‌زاده | سخنی در باره لوح ملا عبدالرزاق |
| فاروق ایزدی‌نیا | مروری بر لوح ظهور از آثار قلم اعلی |
| علی نخجوانی | عدالت سلاطین در کلام رب العالمین |
| شاپور راسخ | عهد و میثاق در امر بهائی |
| شاپور راسخ | نقشه ملکوتی حضرت عبدالبهاء |
| شاپور راسخ | سوابق فرامین ملکوتی در ادیان قبل و در عهد اعلی و عهد ابه‌ی |
| شاپور راسخ | مفهوم و نقش برنامه‌ریزی در امر بهائی |
| محمد افنان | اخلاق بهائی |
| شراره ذبیحیان | وحدت در کثرت |
| ژیلا شهریار | راه و روش‌های تفکر و تعمق در آثار الهی |
| فریدالدین رادمهر | از راهزنی تا رهرویی |
| وحید رافتی | حروف اختصاری در آثار مبارکه بهائی |
| محمد افنان | ارکان اربعه بیت توحید |
| محمد افنان | جنّ و اجنه |
| وحید رافتی | یک نامه تاریخی از جناب محب السلطان |
| وحید رافتی | مسمط مسعود قزوینی |

دفتر دوازدهم

| | |
|---|-----------------------|
| مختصری در باره لوح رحمت | محمد افنان |
| مروری بر الواح شعرات | مونا علی زاده |
| سخنی در باره لوح قناع | علاءالدین قدس جورابچی |
| مقام الوهیت و عبودیت مظهر ظهور | فاروق ایزدی نیا |
| کیفیت تقریر و تحریر کتاب مفاوضات | شاپور راسخ |
| جایگاه فلسفه در دیانت بهائی | شاپور راسخ |
| آفتاب عرفانی در آسمان عقلانی | فریدالدین رادمهر |
| ادراکات عالم انسانی در پرتو مفاوضات عبدالبهاء | ناصر نبیلی |
| تبیین رموز مندرج در «کتاب مقدس» | فاروق ایزدی نیا |
| تبیین بشارات در کلام مرکز میثاق ربّ البینات | فاروق ایزدی نیا |
| موضوع «جرم، مجرم، و مجازات» در کتاب مفاوضات | علاءالدین قدس جورابچی |
| صفیر سیمرخ | فریدالدین رادمهر |
| نگاهی به زندگی لورا دریفوس - بارنی | مونا خادمی |
| هیپولیت دریفوس: بزرگمردی از میشرین میثاق | شاپور راسخ |
| نظری به دامنه خدمات بیت العدل اعظم الهی - ترویج و توسعه مطالعات بهائی | علی نخجوانی |
| دیانت اسلام - مذهب شیعه - امر بهائی | محمد افنان |

دفتر سیزدهم

| | |
|---|------------------|
| نظری بر سوابق و متون سورة الامر و لوح الامر | محمد افنان |
| خطاب ربّ الارباب به پاپ | فاروق ایزدی نیا |
| سوابق و مضامین تفسیر سوره کوثر | مهری افنان |
| مروری بر عناوین و مقام حضرت نقطه اولی | محمد قاسم بیات |
| یک نکته از هزاران: دفاع از مرکز عهد و میثاق | فریدالدین رادمهر |

| | |
|-----------------|--|
| علاءالدین | عهد و میثاق در مسیر تاریخ |
| قدس جورابچی | بررسی تطبیقی تعالیم و احکام بابی و بهائی |
| شاپور راسخ | وجود شناسی در مفاوضات |
| مهرداد نبیلی | دین و عقل و علم: تطابق یا توافق |
| محمد افنان | تأثیر امر بهائی بر ادب و فرهنگ ایران |
| شاپور راسخ | آزادی فکر و بیان در آئین بهائی |
| ایرج ایمن | تکمله بر «سخنی در باره لوح قناع» |
| فاروق ایزدی نیا | |
| و علاءالدین | |
| قدس جورابچی | |

دفتر چهاردهم

| | |
|---------------------|---|
| محمد افنان | مقدمه‌ای درباره‌سوره‌القلم از آثار قلم اعلیٰ |
| شاپور راسخ | نگاهی به خطوط کلی مدنیت جهانی |
| مهرنوش فیروزمندی | اسرار و رموز حروف مقطعه قرآن در تفسیر حضرت بهاءالله |
| مهری افنان | نظری کوتاه بر الواح اعیاد از آثار قلم اعلیٰ |
| فاروق ایزدی نیا | چونان شعله آتش از برای دشمنان |
| فریدالدین رادمهر | دفتر معرفت در مناجات مرکز عبودیت |
| فاروق ایزدی نیا | خطابات مرکز میثاق در اقطار غربیه |
| ناصر نبیلی | حیطه‌های اختیار در زندگی انسان |
| مهیار همنمایی | در منظر حضرت عبدالبهاء |
| | ریاضیات و روحانیات |
| مژگان ملکان | برخی مفاهیم مشترک کتاب اصول آموزش و پرورش و کتاب مفاوضات |
| بهاریه روحانی معانی | آماده‌کردن جوامع بهائی شرق و غرب برای تساوی حقوق رجال و نسا |
| رامین وصلی | مفهوم نوی از خدا در دیانت بهائی |

| | |
|---|-----------------------------------|
| انسان باید قوه تعمق و تفکر داشته باشد | از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء |
| اعطای حق انتخاب شدن و عضویت بانوان در محافل روحانی | از توفیعات حضرت ولی امر الله |
| اظهار نظر در مورد مسائل اجتماعی | دار الانشاء بیت العدل اعظم |
| ظهور بدیع | هوشمند فتح اعظم |
| حروف نفی و اثبات | فاروق ایزدی نیا |
| بحثی در باب برخی عبارات لوح هزار بیتی | فاروق ایزدی نیا |
| درک کلام الهی؛ نظری گذرا به برداشت مخاطب لوح هرتیک | فاروق ایزدی نیا |

دفتر پانزدهم

| | |
|--|--|
| رسالة فی تشخیص الغناء از آثار حضرت باب مروری بر لوح غوغا از آثار قلم اعلی | مهری افنان علاء الدین قدس جوراچی |
| جهانی به رنگ زعفران در شرح "ارض زعفران" در لوح حکمت | فریدالدین رادمهر |
| ارض الکاف و الزاء در کتاب اقدس و در مسیر تاریخ | ناصر نبیلی |
| مراحل تدریجی دعوت حضرت باب انتخاب غرب برای سفر سرنوشت ساز حضرت عبدالبهاء | محمد افنان |
| سفرهای حضرت عبدالبهاء به اروپا و آمریکا و ترویج جهان گرایی | بهاریه روحانی معانی حشمت شهریاری |
| سبک سخن حضرت عبدالبهاء در خطابات مبارکه | شاپور راسخ |
| نگرش بهائی نسبت به ادعای خاتمیت در اسلام | خاضع فناپذیر و سینا فاضل |

| | |
|--------------------------|---|
| فاروق ایزدینیا | بدیع اول در امر بابی (به مناسبت دویستمین سالگرد تولّد جناب باب‌الباب) |
| رامین وصلی شاپور راسخ | عقل و ایمان از نظر دیانت بهائی جایگاه نیایش در ادب فارسی و ادبیات بهائی |
| محمد افنان محمد افنان | معرفی نسخه‌ای خطی از آثار حضرت باب حروف علیین و حروف سجّین |
| محمد افنان | عالم وجود و مراتب آن در آثار مبارکه بهائی |
| فاروق ایزدینیا | وفای خدا و بی‌وفایی اهل دنیا |
| فاروق ایزدینیا | لن‌ترانی و انظرترانی |

دفتر شانزدهم

| | |
|---|---|
| فریدالدین رادمهر ژیلا شهریاری مهرنوش فیروزمندی | لوح اقدس و مسیحیت تعبیری از لوح حوریه در لوح مبارک حوریه آیه نور در تفسیر حضرت بهاءالله |
| فاروق ایزدینیا ماشاءالله مشفزاده | مروری بر مضامین لوح خطاب به ملکه ویکتوریا مروری بر مندرجات لوح طبّ از آثار قلم اعلیٰ |
| فریدالدین رادمهر فاروق ایزدینیا شاپور راسخ ولی‌الله کفّاشی ناصر نبیلی | نمونه‌ای از اندیشه کلامی در لوحی از حضرت عبدالبهاء سکوت قلم اثرات روانی و درمانی دعا و مناجات مفهوم واژه «بیان» در آثار حضرت باب مفهوم سعادت از دیدگاه حضرت عبدالبهاء |
| رامین وصلی | نقش دین در رشد و ترقی تمدن در آثار حضرت عبدالبهاء |
| آرین یزدانی امید نیکویی بیت‌العدل اعظم | مقایسه رساله «هفت وادی» و زبان عرفان اسلامی (و عنّ عندلیب البهاء ...) تأملی بر آیات به احسن‌الالحان بالاترین وظیفه هر فرد بهائی |

| | |
|----------------|---|
| محمد افنان | کاربرد واژه «بهاء» در آثار مبارکه بهائی |
| محمد افنان | لفظ غمام و غیوم در آثار مبارکه بهائی |
| محمد افنان | قیامت - قائم - قیوم |
| فاروق ایزدینیا | امانت عظمای الهی |
| فاروق ایزدینیا | رجوع نور به شمس |

دفتر هفدهم

| | |
|----------------|---|
| فؤاد صدیق | بررسی تحلیلی برخی مفاهیم در لوح مدینه‌الصبیر |
| مهرنوش | جعد محبوب سرچشمه عیون حیوان |
| فیروزمندی | سخنی درباره لوح حضرت عبدالبهاء به اعزاز |
| علاءالدین | میرزا محمد ملقب به عبدالبهاء |
| قدس جورابچی | مفهوم خوارق عادات در ظهور اعظم |
| فاروق ایزدینیا | مفهوم محبت در آثار حضرت عبدالبهاء |
| ناصر نبیلی | روش‌های استدلال در آثار حضرت عبدالبهاء |
| ناصر نبیلی | آثار مبارک حضرت شوقی افندی در دوره نخستین ولایت |
| شاپور راسخ | برخی از تأثیرات و نتایج سفر حضرت عبدالبهاء به غرب |
| رامین وصلی | کاربرد نماد حیوان در کتب مقدسه |
| فاروق ایزدینیا | وجوه فردی و روان‌شناختی انتخابات |
| فرزانه ثابتان | «یا صاحبی السجن» |
| محمد افنان | نگاهی به یک واژه «خوف» |
| محمد افنان | «فعزنا هما بثالث» |
| محمد افنان | «تَغَنَّ» در لوح احمد |
| عبدالحمید | توضیحاتی در باره کتاب بدیع (بخش دوم) |
| اشراق‌خاوری | |
| باهتمام | |
| وحید رافتی | |

دفتر هجدهم

- نگاهی گذرا بر مندرجات کتاب بدیع (بخش اول): مسعود
 بررسی اجمالی چگونگی شکل گیری شبهات اهل بیان
 کشاورز رهبر
- نگاهی گذرا بر مندرجات کتاب بدیع (بخش دوم): مسعود
 بررسی اجمالی برخی از شبهات اهل بیان
 کشاورز رهبر
- بحثی پیرامون رمز و راز سهیل کمالی
 کوششی برای گشودن رمز لوح حوریه و کلمات عالیات
 سهیل کمالی
- جواهر کتب مقدسه در قمیص اختصار روح الله طائفی
 نظر اجمالی به توقیعات حضرت شوقی ربانی:
 شاپور راسخ
- در مرحله دوم دوران ولایت (سالهای ۱۹۲۹ - ۱۹۴۱)
 ظهور و بروز عنایات الهیه بواسطه تحمّل بلایا
 فاطمه زهرا هدایت
- قائم مقام در آثار بهائی وحید رافتی
 صدمین سال جنگ اول جهانی شاپور راسخ
 سلب نسبت حق با خلق فاروق ایزدینیا
 زیستن شناسی در آئین بهائی ایرج ایمن
- ظلمات ثلاث فاروق ایزدینیا
 ذاکر و مذکور فاروق ایزدینیا
 عدد هشت فاروق ایزدینیا
 عمه کیست فاروق ایزدینیا
 یوم جمعه یوم ظهور فاروق ایزدینیا
 گذر آشام حسن ممتاز
 شمّه‌ای در انقلابات عالم خسرو دهقانی
 توضیحاتی در باره کتاب بدیع (بخش سوم) عبدالحمید
 اشراق خاوری
 باهتمام
 وحید رافتی

دفتر نوزدهم

| | |
|------------------|--|
| فاروق ایزدی‌نیا | مستی عشق جمال قدم در شرح لوح "کتاب الظهور" |
| سهیل کمالی | شرح پاره‌ای از عبارات لوح حوریّه |
| مهرنوش | نقطه و حروف و تجلی حق |
| فیروز مندی | فرمان ناشدگان به سجود |
| فریدالدین رادمهر | معیارهای اخلاق بهائی در لوح رئوس |
| ناصر نبیلی | لوح خراسان |
| علاء قدس | جهات ادبی و فرهنگی کتاب «تذکره‌الوفاء» |
| جورابچی | بیت‌الله الاعظم مذکور در «تذکره‌الوفاء» |
| شاپور راسخ | مفهوم اسماء در آثار مبارکه |
| فواد صدیق | محل البرکه و اهمیت آن در آثار مبارکه |
| فاروق ایزدی‌نیا | رساله مدنیّه و سه رساله از عصر سپهسالار |
| وحید رأفتی | ترقی جامعه زنان در دوره حضرت عبدالبهاء |
| فرزان معصومی | تداوم و بازآفرینی اسطوره‌ها در ادیان |
| شاپور راسخ | |
| مهرنوش | |
| فیروز مندی | |

اصلاحیه مربوط به دفتر نوزدهم سفینه عرفان

تهیه‌کننده: بیژن بیضائی

| صفحه | سطر | اشتباه | درست |
|------|------------|----------------------|--------------------|
| ۲ | ۱۰ | مأخذ | مأخذ |
| ۲۲ | ۱ | به خود ... می‌آورد | با خود ... می‌آورد |
| ۳۰ | ۱۱ | که سب خروج حور | که سبب خروج حور |
| ۳۰ | ۲۴ | ذکری حور | ذکری حوریات |
| ۳۱ | ۱۰ | التق | افق |
| ۴۴ | ۱۵ | استناج | استنتاج یا استناد |
| ۷۹ | ۴-۵ | کلمات و کلمات و حروف | کلمات و حروف |
| ۷۹ | ۸ | بوانی | بدانی |
| ۹۹ | ۱۱-۱۲ | ادراک / ادراک | ادراک / ادراک |
| ۹۹ | ۲۵ و ۳۰ | بهاالله | بهاءالله |
| ۱۰۰ | ۳۱، ۶، ۱ | بهاالله | بهاءالله |
| ۱۰۰ | ۱۱ | آفاق | أفاق |
| ۱۰۰ | ۱۲ | یسبعه | یسبقه |
| ۱۰۲ | ۱۲ | بهاالله | بهاءالله |
| ۱۰۲ | ۱۷ | بأسمى | بأسی |
| ۱۰۲ | ۸ از پایین | بهاالله | بهاءالله |
| ۱۰۳ | ۲ و ۱۵ | بهاالله | بهاءالله |
| ۱۰۳ | ۱۳ | شینتنی | شیبتنی |
| ۱۰۳ | ۸ از پایین | احی | احیی |

| | | | |
|--------------------|--------------------|------------|-----|
| الالف ظهرنّ علی | الالف علی | ۶ از پایین | ۱۰۳ |
| بما کان [در مائده] | بما کن | ۴ از پایین | ۱۰۳ |
| هم «کن» آمده] | | | |
| بهاء الله | بها الله | ۱۴ | ۱۰۴ |
| گر چه همه آنها | گر چه هم آنها | ۴ از پایین | ۱۰۴ |
| بعلمه | بعلم | ۱۵ | ۱۰۵ |
| الکتاب اذا | الکتاب اذا فاعرف | ۱۷ | ۱۰۵ |
| فاعرف | | | |
| المهيمن العزيز | المهيمن المحبوب | ۱۹-۱۸ | ۱۰۵ |
| المحبوب | | | |
| الذی نزلّ علیه | الذی علیه | ۲۰ | ۱۰۵ |
| هیچ | یچ | ۶ | ۱۰۶ |
| استفاده کرده | مساعدت جسته | ۱۸ | ۱۰۶ |
| ۷۸ [چاپ مصر] | ص ۷۵ | ۸ | ۱۱۰ |
| طراز القدریه | راز القدریه | ۱۷ | ۱۱۰ |
| صفات و اسمای الهی | صفات و اسمانی الهی | ۲ از پایین | ۱۱۱ |
| نیاید | نیابد | ۱ | ۱۱۲ |
| خاصه | خلاصه | ۲ | ۱۱۲ |
| الجوهريّات | الجوهرات | ۱۶ | ۱۱۲ |
| ذوّت بها | بها ذوت | ۲ از پایین | ۱۱۲ |
| حروفات | حروبات | ۲ | ۱۱۴ |
| مِنَ الْعَالِينَ | من لعالمين | ۳ از پایین | ۱۲۰ |
| مَنْ عَنِ | مَنْعِنَدَ | ۲ از پایین | ۱۲۰ |
| مِنَ الْعَالِينَ | مِنَ الْعَالِينَ | ۱۷ | ۱۲۲ |
| قد يُرِيدُ | قد يُرِيدُ | ۱۸ | ۱۲۲ |

| | | | |
|------------------------|-------------------|------------|-----|
| تسبیح | تسبیح | ۷ | ۱۲۶ |
| حجاب | ح جاب | ۱۴ | ۱۲۹ |
| ما ورای | ماوری | ۱۷ | ۱۲۹ |
| عوام | عوم | ۲۴ | ۱۲۹ |
| که اِنَا [تلفظ: کِنَا] | که انا | ۳۴ | ۱۲۹ |
| لحظات | لطحات | ۵ | ۱۴۳ |
| عظمت | و عظمت | ۸ | ۱۴۳ |
| خودش | خوش | ۱۱ | ۱۴۳ |
| خم نشوید | هم نشوید | ۴ | ۱۴۷ |
| هنگام | هنگان | ۵ | ۱۴۷ |
| بِالعکس | بلعکس | ۱۸ | ۱۵۹ |
| عبرت | عبت | ۹ | ۱۸۰ |
| کتاب «لباب الالباب» | کتاب کتاب الالباب | ۲ از پایین | ۲۰۸ |
| نفوس مبارکه | نفوس مبارکه | ۳ | ۲۱۰ |
| مواردی از | مواردیاز | ۹ | ۲۱۱ |
| نبیل زرندی | نبیلز رندی | ۱۱ | ۲۱۱ |
| یعنی القاء | یعنیالقاء | ۱۵ | ۲۱۱ |
| شگردهای | شگردهای | ۹ | ۲۱۱ |
| نبیل قاشی | نبیلقاشی | ۲۲ | ۲۱۱ |
| شهمیرزادی ایادی | شهمیرزادیایادی | ۲۹ | ۲۱۱ |
| تذکره نویسی در | تذکره نویسیدر | ۶ | ۲۱۲ |
| استغفر | یستغفر | ۷ | ۲۲۰ |
| طلعت آثارک | طلعتا آثارک | ۱ | ۲۲۲ |
| نزلت آیاتک | نزلتا آیاتک | ۲ | ۲۲۲ |

| | | | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|-------------|-----|
| محللاً لنفسه | محللاً لنفسه | ۶ | ۲۲۲ |
| به اِکمال | باکمال | ۱۲ | ۲۲۲ |
| چنین است | چنینست | ۸ از پایین | ۲۲۲ |
| اللّٰهَ اَیْنَ | اللّٰهَ اَیْنَ | ۲ | ۲۲۳ |
| اللّٰهَ اَیْنَ | اللّٰهَ اَیْنَ | ۷ | ۲۲۳ |
| اقتدیت بمولیک | اقتدیت بمولیک | ۱۱ | ۲۲۳ |
| چراغ رستگاری | چراغ رستگاری | ۱۸ | ۲۲۳ |
| پا بر جا | پا بر جا | ۲۱ | ۲۲۳ |
| آرایش | پیرایش | ۱۸ | ۲۲۴ |
| او را اعمال | او را اعمال | ۳ از پایین | ۲۲۴ |
| محزونش | محزون | ۲ از پایین | ۲۲۴ |
| احبّای الهی | احبّای الهی | ۳ | ۲۲۶ |
| به بیت | بیت | ۶ | ۲۲۶ |
| لوحی | لوحی | ۱۵ | ۲۴۳ |
| میثاق | میثاق | ۸ | ۲۴۴ |
| بوته | بوته | ۱۳ | ۲۶۰ |
| ۱۲۹۲ | ۱۳۹۲ | ۱۲ | ۲۶۲ |
| تفصیلات | تفصیلات | ۱۱ | ۲۶۴ |
| پروتستانیزم | پروتستانیزم | ۲ | ۲۶۸ |
| یک سری | یکسری | ۸ از پایین | ۲۷۲ |
| متابعت | مطابعت | ۷ | ۲۷۳ |
| جک، و آگنس جک، میس نوبلاک، و آگنس | جک، و آگنس جک، میس نوبلاک، و آگنس | ۱۵ | ۲۹۰ |
| تبلیغ | تبلیغ | ۱۷ از پایین | ۲۹۴ |
| که این حقیقت | این حقیقت | ۱۳ | ۳۰۰ |
| مسیح | مسیح | ۱۴ | ۳۰۱ |

| | | | |
|---------------|---------|----|-----|
| مي‌گردند | مي‌گردد | ۱۸ | ۳۰۵ |
| جنّه | جنه | ۱۸ | ۳۰۷ |
| اسلام و ديانت | اسلام | ۱۷ | ۳۱۹ |
| بهائى | | | |
| مؤثرى | مؤثرى | ۱۴ | ۳۲۰ |

انتشارات مجمع عرفان

دوره اول

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، بخش اول : دوره بغداد (۱۸۵۳-۱۸۶۳ م)،
تهیه‌کنندگان : وحید رأفتی، شاپور راسخ، ایرج ایمن و حبیب ریاضتی، نشر اول،
۱۹۹۷.

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، بخش دوم : دوره اسلامبول و ادرنه (۱۸۶۳-
۱۸۶۸ م)،
تهیه‌کنندگان : وحید رأفتی و حبیب ریاضتی، ۱۹۹۸-۱۹۹۹.

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، بخش اول : دوره بغداد (۱۸۵۳-۱۸۶۳ م)،
تهیه‌کنندگان : وحید رأفتی، شاپور راسخ، ایرج ایمن و حبیب ریاضتی،
نشر دوم با تجدید نظر اول، ۲۰۰۰.

ضمیمه راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، بخش دوم : دوره عکا (۱۸۶۳-۱۸۶۸ م)،
تهیه‌کننده : حبیب ریاضتی، ۲۰۰۰.

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، بخش دوم : دوره اسلامبول و ادرنه (۱۸۶۳-
۱۸۶۸ م)،
تهیه‌کنندگان : وحید رأفتی و حبیب ریاضتی، نشر دوم با اصلاحات، نشر اول و دوم،
۱۹۸۹.

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، بخش سوم : اوائل دوره عکا (۱۸۶۸-۱۸۸۲ م)،
تهیه‌کنندگان : وحید رأفتی، حبیب ریاضتی و ایرج ایمن، ۱۹۹۹.

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلی، بخش سوم : اوائل دوره عکا (۱۸۶۸-۱۸۸۲ م)،
تهیه‌کنندگان : وحید رأفتی، حبیب ریاضتی و ایرج ایمن، نشر دوم با اضافات،
۱۹۹۹.

مطالعه آثار قلم اعلیٰ، بخش سوم : دوره عکا،
فهرست منتخبی از الواح نازله در عکا و راهنمای مطالعه برخی از آن الواح،
۲۰۰۰.

راهنمای مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء، دفتر اول،
تهیه‌کنندگان : وحید رأفتی و حبیب ریاضتی، ۲۰۰۲.

راهنمای مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء، دفتر دوم، مشتمل بر ۹ مقاله تحقیقی در
باره الواحی که در مجمع عرفان در سال ۲۰۰۲ مطرح گردید، ۲۰۰۲.

راهنمای مطالعه آثار مبارکه، مجموعه هفتم مشتمل بر راهنمای مطالعه آثار
حضرت نقطه اولی (دفتر اول) و راهنمای مطالعه آثار حضرت عبدالبهاء (دفتر
چهارم) متضمن ۲۳ مقاله تحقیقی، ۲۰۰۴.

راهنمای مطالعه آثار مبارکه، دفتر نهم، شامل ۲۴ مقاله تحقیقی، ۲۰۰۵.

فرید رادمهر، مثنوی ابھی: معرفی تحلیلی و تطبیقی مثنوی جمال مبارک، ۱۹۹۸.

بسیط الحقیقه، مجموعه الواح مربوط به «بسیط الحقیقه» در آثار قلم اعلیٰ
و شرحی کوتاه بقلم دکتر وحید رأفتی، ۲۰۰۱.

سامی (کاویانی)، فلاور، تجلی برخی جلوه‌های حیات بهائی در زندگانی
حضرت عبدالبهاء، ۲۰۰۳.

دوره دوم

سفینه عرفان، مطالعاتی در اصول معتقدات و آثار مبارکه بهائی، دفتر اول تا دفتر
نوزدهم، ۱۹۹۸ - ۲۰۱۴.

وحید رأفتی، **آفتاب آمد دلیل آفتاب** : استمرار مآثر کمیل بن زیاد نخعی،
عصر جدید، ۲۰۱۰.

وحید رأفتی، **بدایع معانی و تفسیر** : مجموعه‌ای از آثار حضرت عبدالبهاء در
تفسیر آیات قرآنی و احادیث اسلامی، عصر جدید، ۲۰۱۳.

Moojan. Momen (ed.), *Scripture and Revelation* (Oxford: George Ronald, 1997)

Moojan Momen (ed.), *The Bahá'í Faith and the World Religions* (Oxford: George Ronald, 2005)

Iraj Ayman (ed.), *The Lights of 'Irfán*, Books One to Seventeen, 1999 – 201۶.

Farah Dustdar (ed.), *Beiträge des 'Irfán – Kolloquiums: Compilations of Papers Presented at 'Irfán Colloquia* (in German) Books one to Five, 2004 – 2009.

Maryam Afshar, *Images of Christ in the Writings of 'Abdu'l-Bahá*, 2004.

Wolfgang Klebel, *Revelation of Unity, Unity of Revelation*, (Reyhani Verlag, 2009)

Shahbaz Fatheazam, *The Last Refuge*, (Reyhani Verlag, 2015)

فروشندگان انتشارات عرفان

Bahá'í Distribution Service (BDS)

415 Linden Ave., Wilmette, IL 60091-2886, USA

Tel.: (847)425-7950 Fax: (847)425-7951

E-mail: BDS@usbnc.org

Reyhani Verlag

Benzweg 4, 64293 Darmsstadt, Germany

Tel: 49-6151-95170, Fax: 49-6151-9517299,

E-Mail: druck@reyhani.de

Bahá'í Verlag

(For books in German Language)

Eppsteiner Str. 89, D-65719, Hofheim, Germany

Tel: (49) 6192-22921 Fax: (49)6192-22936

E-mail: office@bahai-verlag.de

آرمان و اهداف و چگونگی مجامع عرفان

تشکیل مجامع عرفان به منظور ترویج و تقویت پژوهش‌ها و مطالعات تحقیقی در اصول معتقدات و آثار مبارکه امر بهائی و مطالعات تطبیقی در نحله‌های مذهبی و مکاتب فکری و فلسفی و بررسی مشکلات کنونی جامعه بشری از دیدگاه امر بهائی است. انتشارات عرفان و تشکیل مجامع عرفان با پشتیبانی صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند و مساعدت صندوق پژوهشیاری به یادبود نادیا سعادت از سال ۱۹۹۳ آغاز شده است.

صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند در سال ۱۹۹۲ توسط هوشنگ ارجمند (۱۹۳۰-۲۰۱۵) تأسیس گردید. حاج مهدی ارجمند (۱۸۶۱-۱۹۴۱) از دانشوران و مروّجان امر بهائی و در تسلط بر مندرجات کتب مقدسه ادیان و اتیان دلیل و برهان بر حقایق امر بهائی سرشناس بود. در سال ۲۰۱۲ محفل روحانی ملی آمریکا با استفاده از هدایت بیت‌العدل اعظم هیئت مدیره‌ای برای اداره امور صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند بعنوان یکی از مؤسسات تحت اشراف آن محفل ایجاد نمود.

دوره‌های مجمع عرفان همه ساله هفت بار بطور جداگانه به زبان‌های فارسی، انگلیسی، و آلمانی در آمریکای شمالی و اروپا تحت اشراف محافل روحانی ملی کشور میزبان برگزار میشود. تا اکتبر ۲۰۱۵ یکصد و سی و پنج دوره مجمع عرفان برگزار شده است. مقالات تحقیقی که در مجمع عرفان (به فارسی) ارائه می‌گردد، در دفترهای **سفینه عرفان** درج و نشر می‌شود. **سفینه عرفان** همچنین محتوی الواحی است که قبلاً طبع و نشر نشده و منابع و مراجعی است برای مطالعات امری.

PART THREE

Golbarghá-yi `Irfán

| | | |
|--|----------------|-----|
| The unity of Manifestations of God in the most great oppression | Faruq Izadinia | 373 |
| <i>Suratud-dam</i> from the Writings of Bahá'u'lláh | Faruq Izadinia | 377 |

PART FOUR

Rashahát-i `Irfán (Elucidations)

| | | |
|--------------------------------------|-----------------------|-----|
| Angels in Bahá'í Writings | Faruq Izadinia | 387 |
| Ethereal body | Forozandeh Rahmatpour | 395 |
| The concept of “ziq-e Arz” | Faruq Izadinia | 400 |
| The “Branch” in Zachariah’s prophecy | Faruq Izadinia | 403 |
| Deprivation as punishment | Faruq Izadinia | 405 |

PART FIVE

Appendices

| | | |
|---|------------|-----|
| Bibliography and References | | 409 |
| Tables of Contents of Safini-yi-`Irfán, Books One to Nineteen | | 415 |
| Errata | | 429 |
| `Irfán Publications | | 435 |
| `Irfán Distributers | | 438 |
| `Irfán Colloquia – Aims and Activities | Iraj Ayman | 439 |

CONTENTS

| | |
|--|---|
| <i>The Lights of `Irfán</i> (A quotation from the Writings of Bahá'u'llah) | |
| Preface | 7 |

PART ONE

La'ályí-yi `Irfán (Pearls of Knowledge)

| | |
|--|----|
| Writings of Bahá'u'lláh | 11 |
| Bahá'u'lláh's Tablets revealed in honour of Ásiyyih Khánum | 14 |
| Writings of `Abdu'l-Bahá | 18 |

PART TWO

Gulchín-`Irfán (Research Papers)

| | | |
|--|----------------------------|-----|
| The significance of the Tablet :“ <i>Lawhu 'l-Bahá</i> ” | Vahid Rafati | 23 |
| A review of “ <i>Lawh-i-Nasír</i> ” | Masoud Keshavarz Rahbar | 35 |
| An analytical study of the impact of “ <i>Suratu 'l-Asháb</i> on Bábí community | Foad Seddigh | 81 |
| Explanation of certain statements in “ <i>Lawh-i-Húriyyih</i> ” | Soheil Kamali | 110 |
| Writings of <u>Shoghí</u> Effendí during the last sixteen years of his Ministry | Shapour Rassekh | 151 |
| A historical review of the Tablets known as “ <i>Hizár Beytí</i> ” | Farham Sabet | 168 |
| Literary characteristics of `Abdu'l-Bahá's Writings | Vahid Rafati | 214 |
| An analytical review of the literary aspects of the Writings of `Abdu'l-Bahá | Hasan Momtaz | 224 |
| Bahá'í Writings and Grammatical Rules | Valiullah Kaffashi | 244 |
| The symbol of five birds in one of the Tablets of Bahá'u'llah | Vahid Rafati | 251 |
| Connections between Bahá'í Faith and Persian Culture and Zoroastrianism | Shapour Rassekh | 266 |
| An explanatory note regarding “ <i>Ha`e Huviyyih</i> ” | Faruq Izadinia | 269 |
| The world of dream and imaginations | Naser Nabili | 286 |
| A study of the reasons of backwardness of women from Bahá'í perspective | Fatemeh Zahra Hedayat | 313 |
| The station of material side of personal life | Houshmand Badiee | 333 |
| Bahá'í Faith and Secularism | Farzan Masumi | 345 |

Safíniy-i-`Irfán is a collection of studies on the principal beliefs and Sacred Texts of the Bahá'í Faith, particularly papers presented at `Irfán Colloquia. The Colloquia, sponsored by Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund, started in 1993 and are being held annually in North America and in Europe, in English, Persian and German languages separately.

The Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund was established by Houshang Arjmand (1930–2015) in 1992 to honor Haj Mehdi Arjmand (1861–1941), a prominent teacher and scholar of the Bahá'í Faith in Persia. `Irfán is a Persian–Arabic word referring to mystical, theological and spiritual knowledge. `Irfán Colloquia aim to foster study of the scriptures of the world's religions from the Bahá'í perspective.

`Irfán Colloquium
Bahá'í National Center
1233 Central Street
Evanston, IL 60201–1611
USA
Phone: 1 (847) 733–3501
Fax: 1(847) 733–3527
E–mail: contact@irfancolloquium.org

Safíniy-i-`Irfán
A Collection of Papers Presented at `Irfán Colloquia
Book Twenty
Copyright © 2017 by `Irfán Colloquium
ISBN 978–3–942426–31–2

'Irfán Colloquium Publications

SAFÍNIY-I 'IRFÁN

Studies in Principal Beliefs
and Sacred Texts of the Bahá'í Faith

Book Twenty



'Asr-i-Jadid Publisher
Darmstadt, Germany